

4136852

Handwritten scribble or signature at the top of the page.



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله وأمرنا إلى سبيله الذي ارتضاه فضرنا على حقبة
إلى الرسول راكبين وعن جادة ولا هم غير راكبين والصلوة والسلام على سيد البشر من
حج واغتم وقفل من لبي وسلم الحجر واشرف من امر المعروف نبي عن المنكر فامرنا بالتمتع إلى الحج
بعض القوان في قوله بقوله من الأفراد والقوان فيهما من السباح ونحطو الرقاع وحشا على الكلام
الدايم والاستماع وعلى العطار في وزالة البررة الاثنا عشر بروج سما الوالاية نجوم
افلاك الهداية مجاورا الخلافة والامانة مناطق حوامل شرافة والكفانة وعلى تحية الدين لم
يقولوا على الرسول الا من لم ينسجوا باسم احكام الشرع المبين ولم تصحفوا كتاب الله المبين كما
استهوتهم الشياطين فمن يقول على النبي في شيعته بعض الاقاييل ومن يتفوه بانما هو بها شياخا حكم
الرسول والتبريل ثالث لهما مصحف للمصنف المجيد الجليل اما بعد اوجع المديون الى رحمة رب العالمين
سيد محمد الدين المدعو بالسيد اقرشاه التقوي البخاري سلح الله شانه ومائة عمامة صفائح
قلوبك باب لوقد وفطانتها صاحب لصفوة عدالت منطوع ورتسم سكره واندك در او سطره كبراً
ودودوسي وشت از مجرب سرور كائنات عليه رابعية الاف الصلوات والتسليمات وراماه
جمادي الثانية زبدة احبابي كرام وبيه اصدقائي عظام وكي المعنى وطقن لودعي حادي الملام

والمناقب مولاتي مير شرف علي صاحب كجاية علم وكمال وحوارت غريب متعلمي ميباشند او آني چند
از رساله شوكتيه مير مولفه فاضل تحرير و متوقفا بر تحقيق علماء الفقه السنيه لسان صاحب التحفه
الاثنا عشرية عديم العديل والوقين المولوي محمد رشيد الدين كه انكر اجواب رساله جليله بارقه

مضنه قدوة العلماء الاعلام اسوة الفضل الكرام العالم العلم العلامة والتحرير المتبحر الهامه مروج
الملة البصار مريد الطريقة التحفه الاثنا عشرية الغرا الموفق من الله الصمد مولانا سيد محمد لارل شمول
اقادانه طالعه واقارافا صانته ساطعه سرور داده اند تر دقيه آورده التماس تحرير جوابك نموده
وليكل الم العجب كل العجب بن بادي درجبت مقوه كشته استعجاب استغراب از حد گذرانيدند واحبا
ديكر هم تاب تماح كلمات عوام محالين كه در مقام استعلاء و استكبار از اينان سر فرديا
اصرا بسيار ميرون از حد عدد شمار در اين باب فرمودند اضعف العباد و در مقام اعتبار از
انجاح نامول شان كقيم كه چون اين قسم سياحات مشايعات از عادات معهوده ستمه مولد ساله
است فلكانه علماني اعلام فسيح المقام نظر بوجه سديده عديده كه ذكرات موجب تطويل كلام
از جواب كلام شان اعراض فرموده دستگرا نه غوه اند چنانچه سابق از اين برگاه فاضل شديدي
شبهات متشككه فريده نديرت با بركت سيد علماني كرام سر و فضل عظيم قدوده ارباب تحقيق
اصحاب تدقيق شخذه و القفا مشرب بار صاعقه كه در قاطع شبهات عابدي القوي والآلات لطبا
صوارم الاليات مشرب حرام الاسلام علي وجه خربت لا صنام بادي الانام الى الخبي با جباه سسته
علامه المتأخرين نائب ائمتنا المعصومين شيدار كان شريعت خير الانام با فائمه حماد الاسلام موس
اساس الاصول سباح بحري المعقول والمنقول مروج غريب الاثنا عشرية مجرب القسم علي اس المائ
الثانيه عشر المصورين الله اعلم سيدنا ومولانا سيد دلدار علي طيب الله مضجعه ونور مجيد سال
داشته بودند جواب كروبي انتساب نور الله مرقد بعد از اتمام حجت نظر بواجب عديده اوج
ان اعراض فرمودند و تمجيد فاضل مذكور جواب بعضي از اقوال تربيه اثنا عشرية كه در تحفه اثنا عشرية
است نوشته نديرت مصنف ان غني العالم المدقق والفاضل المحقق العولف الاكمل والتحرير الكامل جامع

والمقول حاوي النوع والاصول حافظ انوار الله القومية المحفزة قانع فلاح البدع المحدث
للمتريدين والاشعرية الموقد الا واحد الميرزا محمد طاب ثراه وجعل الحية مشواه وساده بودند
جناب ایشان نیز بعد طی یکدوم مرحله انقضی کلام شان اعراض نمودند و بر همین بنوال برگاه باب
مباحثه و مناظره و بعض مقامات با فاضل المعی و موقد بودند می یکدوم تار معرکه فضل و کمال مبارزه
میدان مناظره اشعریه و ارباب تنزال السید الجلیل و السید الذیل الا واحد السیعی السید محمد قلی
دام فضله که در سلسله تلامذه جناب علی بن باب طاب ثراه منظم و کتاب سیف نامری و برهان
سعادت و دیگر مجلدات مجتبه در باب کتاب مذکور در سنگ صفحات شان منکشف و نفوذ
نموده جناب ایشان هم نظر بوجه متعدده از محاذیه و مباحثه فاضله شکر کاره و متذکر اند
و این حقیر نیز بر دقت طریقه انقیاد این فاضل کرام منبع المقام استسکار و استکار از تخریر جواب
کلام ایشان در آنکه اگر تفری از این تکلیف میگذرد و در ذلت و تواضع بود و شرم ماراد مانع جنگ سر
کارزار نیست و در آنکه هم گمراه و الغفارت است احباب اخبار بیست نوع و عواید که در این
دستند بر گزاین حدیث و تفری از این تفری در این باب اعتذار کردم اصرار شان زیاده
و نیز بعضی از احباب فاضل و تقصیر استمره اعلم اندیشین با معنی حث و ترغیب و مودت و لایزال انجام
مأمول شان تن در دادم و غنائی اشکات و در ابسوی تخریر جواب آن منعطف ساختم و بعد از
مدتی چون بقیه اخباری رساله مذکوره هم میسر رسید بنقص آن نیز پرداختم و سیمیه بالضرته الجید تکریم
الشوکه العزیزه و تسمیه بالسطوة العلویة علی العداة العدویة و از آنجا که بعضی از مصنفین قبل از شروع
فی المقصود و حب التبیان بود و تقدیم نکرد که آن استعفیایه محقق نماید که جناب رشا و کتاب در دیبا
آن رساله نام نامی جناب جهته عصر و الزمان ام طه العالی تنظیم و تحلیل مذکور شد و در مدح
جناب سبط غرارت علوم و کمالات طریقه انصاف را بقدّم اقدام نموده و چون قال در او احوط
سینه بکهر ارد و دو صد و سی و هفت از سحریت امام علیه و علی اله الف تحفه و سلام مولی صبا
عالیه انت مولوی محلوک علیصا که از اخوان البریه کتاب اکثر علوم عقلیه و نقلیه منفعه اند و جامع

اوصاف ستوده اند رساله که فاضل رفیع المقام سلاله اکرام عالی الکعبه الفنون العظيمة والتقلید
راشیع القدم فی العلوم النوعیه الاصلیه سید محمد سید محمد خلف المولی الاکل والنحریر المجل محمد الشیخ
طایع المقامات الرفیع صاحب الفجر الجلی مولانا دلا علی در ابحاث متعالیف کرده اند در حق
اوردند انتی ماردنقله و نیز عبارات مسطور و تفاوت مسطور و تفاوت سیر در بیان آنکه
بر خود التزم منوط اند که اگر کتاب درستی و خشونت در خدمت خدام والا مقام جناب سیدام طله
نکنند چنین ترجیح منوط اند و در مقام باید دانست که اجور العباد دیده و دانسته جواب در ششما
فراوان و استنار است ششما و اظهارات آن که صاحب رساله بی سبب را یزید بر طلب حق ششما
الانام مرجع العلام الترام حامی آیات السنه ایضا حامی سمات البدعه العوجاء مرشد البریه صاحب
التحفة الاثنا عشریه و غیره من الکبر السینه السینه بر زبان آورده بخند وجه طرح کرده اول آنکه صاحب
رساله در سبک سلاله سادات کرام ششما و مراعات احترام شان بر کافه اهل اسلام ششما دوم آنکه خود
فخر نمایان مثل آن بعد از دای علمانی با ادب قریب بشیوه عوام مغلوب العصب سوم آنکه بعد از
شان یکد و مرتبه از مجموع سوال و جواب در ششما باب نوبت بجای میرسد که رعای کور سواد که خوانند
و ششما چند سر و داند از جواب تمام نام بنده انتی بسس نایر این چند و مشتاق فاضل شیدا خویر
بر خود التزم منوط ام کلمات شان در باره شان با دام الوفاء بالوعد مذکور سازم اما آنچه فرموده اند
که جناب سیدنا و مولانا دام فضله بی سبب را یزید بر طلب کتاب در ششما فراوان و استنارات
ششما در باره صاحب تحفة اثنا عشریه و دیگر گرامی فرموده منوط اند پس قطع نظر از آنکه ششما کلام مرو
منارعه و مشاجره بن الولیقین سنت قدیمه و طریق ویرینه است چنانچه هر سیکه تتبع مکالمات صحابه
و بر علط طبع فط غلط کما اخر قوا به مطلع کشته و بر کلمات طبیات مادران مهران عایشه طایفه
که از شفقت وری در حق خلف رشید رشید الیمیا عثمان بن عفان بنو مودند چنانچه کای از ان حال
بمفط لغفل تعبیر نموده و کای امر بلعن قتل وی میکردند الی غیر ذلک لایحیی کثره اطلاع حاصل کرده و کما
کتاب کلامیه فریقین کشته با خات مناطات است منوط این معنی الظاهر الشمس این من الاست میگویم

در شبها تکیه در رساله جلیله بارتق ضعیفه نسبت به صاحب تحفه مذکور شده بی سبب زاید بر مطالب از یک
تعصبات اعتنا نیست بلکه چون قاضی غزیراعنی صاحب تحفه در اکثر مقامات تحفه انا عشریه ارتکاب اشتباه
بی پایان در حق علماء طائفه ناجیه جنویه عموماً و خصوصاً منفعه و اوجیهست عنا و داده اند بعضی کلمات
درشت در عیایر جناب سید امت ایام افادته نیز محققاً مملوچ انداز را با دشمنی و بدلول کما
تدین بدان مندرج گشته و در چند مال غلظت اغوی بر یکدیگر و یا چنانکه کتاب ذوالفقار شرر بار را که نظر
از در شبها ایشان بطریق انمود و در آن اندراج یافته مشاهده کرده کاشتمس راتجیه الهی را
خواهد بود و اما انصف العباد نیز در مقام بندی با و شبهای مذکور را بموضع بیان می ارم
تا حقیقت حال بر ناظرین این رساله نیز کما یغنی واضح و واضح شود و است مراجعت بکتابی که
تا ندیسند که اغوی در باب اول در بیان انقلابات مذیب شیعه گفته که اینجا تشیع بالمجاد
و فلسفه الضام یافته بول مبارز و خون جبین اینجمله طرفه معجونی بهم رسیده که دجال هم بصدد کشت
آن میرود و ایضا در باب مذکور در بیان حال دعاة فرق گفته و دعاة امامیه در ضل مشایخ
و شیطان الطاق و اذوان اینها اند و کید ایشان در دعوت و اغوا نخل المیس و خیر و دجال است
و در باب دوم مذکور است نیز تحریر رسیده که اگر چه اسطه شیعه در فطری اتفاق افتاد که علیه
کفار در عقوبت آن از تورات است کویا است ایشان مندر میشود و به اسطه گفته و اینها کوچک
ابدال گفته اند در سجده و کهن پوریت در دلی و نواح آن و در لامور و جناب نبوی این سه
سکاران و سیاه کاذان را اسطه ساختند و در باب مکتبید در آخر کید است چهارم مذکور است
و شیعه فاطمه بعد از ایهات موسیق عایشه صدیقه و حفصه مطهره و حضرت زبیر بن العوام
که این عمه رسول بود قبایلی لغت برای خود داشتند و نیز در آخر کید است پنجم مسطور است و آن
مذیب این نسبه و زمان تیره باطن که سخت حفا و سفهای چند است لایق بمن است که کلام
و مجتهد آن کینه زیاده باشد و ایام در مقام مدینه گفته که اگر چه در وایت ضعیفه و ای در کینه با و
و حاملان فتح الدشیر از بی مثل کتباتی جیف محقق و مستور ماند و کسی اینها را با در کمر درجه لطف و

و کلام است در معنی از بابی هم گفته که کوفیها دن هندیات احوال الشیاطین افرات
ابن بطریق و این شهر آشوب از زرداری که از نفق غوالی و شقیق جاری بنسبت در جامی
گفته است پیوسته سرائی علما و محققان این فرقه تا لغوام اینها برسد و در مقام دیگر بطور
تخصی از شیعه با ما در با تو او خود را کند و یا با برادر و نوط لواطه نماید و تمام عمر در شکر
واکل خضر و ربا و کذب و غیبت و اوست نماید باید که اصلا از وی نرسند بلکه آنهمه در حق او مثل
روژه و نماز و موجب ثواب باشد این مذہب خود از مذہب باجیه و زنادقه دورتر است زیرا که
غایت کار این است که این امور را مباد و اند و برار کتاب حق خوف و عقاب اند
باشند و اینها بر این است و متوقع ثواب اند و عبادت میدانند انتی نیست نه از در شیعه که
در نه مذکور است و اگر به بیان جمیع آن پردازیم کمبانی نمی شود و نند فامین بطول الکلام
ناظمی المقام باین قدر که بدانی از باب انصاف در باب عذر از در شیعه که در باره صغیر
شده کفایت میکند آنجا بنام قول اول آنکه صاحب رساله در سلسله سادات کرام منظم الح
اقوال الحمد لله کما هو اوله که بعد از معنی مدت مدید کلمه حق بر زبان در میان فاضل شید در مقام
جاری کرد و بدو پاس سادات رفیع الدرجات را بمودای ممدت الصالحون لله و الطالحون
یضرب العین نموده ترجمه خطوفت بر حال نشان که در باره مورد ظلم ظالمین بوده اند میدول و معجز
کلو نجیب است که اسلاف ایشان را چه سبب داد که آیات و روایات تعظیم و احترام ذریه رسول
خدا صلی الله علیه و آله را پس نسبت انداختند و از قتل بنک حوریت سادات که مذہب جاد خود
داشتند در ریخ نکردند و عثمانی شان را چه باعث رو نمود که تحریر کلمات حشاشه در حق ایشان
شمار و دمار خود ساختند و لیل و نهار را در بین امر صرف کرده نرد و تعصب عدا داشتند
چنانچه مصحات ابن حجر و فصل بن برورنمان و امام قزوینی رازی و طایقی تقارانی و علامه
حر جانی و غیر ایشان باین مدعی با و از بلند شناس و تابدند و فی زمانه اراغما و است بر دوس
بوده در علوم عقلیه بر فاضل شصت فی عبد العلی خلف مولانا نظام العلماء استاد الفاضل المولوی

نظام الدین در علوم نقلیه بر فاضل متبحر شاه عبدالغفور ابن شاه ولی الدین محدث و ملوک کرام
اصل سنت و عمده فقها و محدثین ایشان میباشد و این بر دو فاضل تخریر نیز در باره علمای شیعه
و خصوصاً تشیع ملام را از حد در گذرانیده اند و تعظیم سادات را از دست داده زبان تنقص و
تجلیل آنها گشاده چنانچه مولوی عبدالعلی در حاشیه شرح بدایه حکمت ملا صدرا در حق جناب
مستطاب میرزا قواما و حشره الله مع اجداده السادة الامجاد که از حلقه سادات کرام و علما
دوی الاخر امست بعد از تخریر جواب آخر از جناب ایشان بر کلام محقق دوانی بموضع مذکور فاضل
الی سور فیم هذا الذی علیت علیه ملة الجلال مع ادلی التحقیق واصحاب التدقیق و انه ما زاد فی الاحاطة
على مقال ذلك المحقق الا خبر بیده الطول من السمار الحق المبین و السامع التمجید العلوی فی براری النفا
بالبرهان المبتدئ الاستنباط علی تقدیمات و ائمة الاساس الحقیقة فی القسطاس مع الحظ المکمل
بالذات و ما فیہ التبع بالعرض و یرد الالباب علی التیسر بحجاب علیه علایم التیسر انتمی و تدر
جانی از حاشیه مذکور کف فقد ظهر ان اجابته هذا النخواست فایوسوس صدره شیطان فیم و در
حاشیه که بر شرح مسلم نوشته بعد از عبارت مذکور است یعنی قوله اما صدق بقول لا اله الا الله
اما یفضل فاضل فاضل فاضل فاضل فاضل فاضل فاضل فاضل فاضل فاضل فاضل فاضل فاضل فاضل فاضل فاضل فاضل
از درستیها مذکور که اکثر ان سائل علمای سادات است با تخصیص در باره سید تقی علم الهدی
رضوان الله علیه که نسبت بر نفس به نوح واسطه امام تمام جناب موسی کاظم علیه السلام میرسد
در باب سکای خود میفرماید و بر سبکه برکت قدیمه و جدیده آنها الطلاع دارد این امر پوشیده
بر شریف مرقی که بوقت علم الهدی و مجتهد مذرب بانی مبانی است جوایب پوشیده خواهد بود لکن
بر دو قصه عتاده غنا و بصیرت او را پوشیده است و دلائل و براینکه نسبت بانی می کرد
و علق نفسی کمان برده همان مصابین مبتدله و حوق حق کینه منقطه از مایل مدرسه است که با بارش
و خلعتی فاضله برای شیعه از آن میگذرد و در اصل سنت او بین من نسج العنکبوت و منسج من
ورق التوت است که افعال مکتبشان با مال مغف و باغن و نکست فرسوده اند انتهی کلامه طریقه تری که

فاضل رشید هم خود از این امر غاضب و عین شرموده بر شیبهایی مجد و خوشنمای بعد در رساله صغیر
نمود که در جواب کلام فاضل المعنی متوقد لمعی جناب سید محمد علی دام فضل که متعلق با ثبات تعاقب
از حدیثین صحیحین نوشتن در حق جناب ایشان اقدام نموده اند حال آنکه ایشان از رسادات بابر گشت
و علمای رفیع الدرجات بسیار شنیدان بدشتی عجایب و معجزات در تالیفات دیگر خادیه کمال خشونت
در شتی را در باره رسادات علام ملوک داشته اند چنانچه بر تنج خیر طبر و مویا پس این بحیه غیر ضربه
که بیشتر مرضی و پسندیده ایشان است و ستادشان بجهت اگر احوال از آن رجوع و انابت فرموده اند
فالتوفیق خیر من سبق لکن انابت در حقوق نام برضا نشان منوط و پس الیه من طریق و اگر توفیق
سپارنده شده اند و بعضی اصلی استماله نفوس رجال و تالیف قلوب سکیمه دار السلطنت لکن شرف مولای
بر چه جای منت است و اصطیاء و قلوبی این اجتناب بی شکل دارد چه جامع الایمان و زبان بیضا
فرست بسیار شنید فالتوفیق من تراشه المومن فانه بنظر نور الهدی و بعد از این میگویم که هر چند فقر این
بفاضل رشید باب ارتکاب خشونت و تحریکات در شت مفقود است چه ایشان از وضعیات
محروم اند اما چون احسان اکرام شیوه اهل بیت عصمت و شجاعت سید امام است
بنابر این حقیر نیز بر عابر خود التزام ما التزمه المرشید منعه ام بنظر طوفان و بالوعد کما اشرنا له
فی صدر الکلام قوله دوم آنکه جواب بخش نمایان الخ اتوا بدفع است بکند و اول آنکه
تعبیر در شیبهات و تعویضات و ایهامات لمفوض بخش نمایان بعد از الصاف و قریب عفت
است و اسناد آن بهت نمایان اگر نیز فاضل قرص بعضی تعویضاتیکه در آن رساله رفته است
نمایان باشد پس خوشنمای فاضل نیز و دیگر علمای اهل سنت اخیان بخش خواهد بود و هم آنکه این توجیه
مستزم کن عید و پیمانیت که اتفاقا کرده بودند زیرا که مستضم بخشونت درباره جناب سید امام است
افاده است چه بطریق الفحوی دلالت دارد و بر اینکه آنچه در رساله بارفته ضمیمه کلمات در شت در حق صبا
تحفه مندرج گشته و اب علمائی با ادب نیست و شیوه عوام مغلوب العقصت و تخشیم کلام باین نحو
ابلع من التفریح است کمالی الخفی علی اهل البصره پس این تعلیمی که در کتب عمده فرموده اند نمایان است
رساند نشان نبود سموم آنکه بابر وجه مذکور لازم می آید که صاحب تحفه و مولوی علی

و دیگر علمای سنیان که از کتاب رشتیهائی فرادان خوشنویسی بی پایان همراهه و اشاره و بدایت
و ارجحانه نموده اند از علمای با ادب نبوه باشند بلکه از مقلدین عوام معکوب العقوب قول در عباد
سابقه مبین گشته که صاحب تحفه دیگر فضلانی سنیان در حق علمای کرام شیعه و رشتیهائی فرادان
در مصنفات خود و تحفه اند پس حالا خود یک تامل فرمائید که قباح و شناعة این وجه تا کجا میرسد
و کدام یک از علمای ایشان مورد این اعتراض میشود اما آنچه در آتود و یا چه نسیموه اند که حق العباد
نام این عجله صولت غنغنه و سوکت عمریه و نفس کرده صفیری فرار داده پس مدخول است باینکه غنغنه
و صفدر از انقباب جناب سید الوصیین امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیهما السلام است پس شوب
ساختن این رساله باین انقباب شریفه لطیفه باینکه جناب لایق تاب قایل کلمه شریفه بوده اند و بار بار این
کرامت بیان خود و کلام بوالا بنی ابن الخطاب از فی الاشی ارشاد فرموده غیر موجه و نامناسب است اگر نشود
بکبریه و سوکت عمریه پیش میباید منتدایان بود و لهذا سببها فی الجنبه و ان لم یسبب المناهی البکریه
و عجب این اگر عرض لقب کرده صداره فرموده باینکه در رسیدن از دنیا باینکه بود و اما انما اشرح فی
مستفیضات من بعض الخبر و الجود و اما سبب در حد فائده اولی در بیان اینکه کافه اصل اسلام باجماع
نموده اند بر جواز اباحت متعه و عید کرامت حضرت سید المرسلین صلعم دلالت میکند بر آن
امام اهل سنت فرموده این را در تفسیر کبر حریف قال فی ذیل قوله اتم غایا مستقیم به من الایه و التقوا علیها
کلمات مبایعه فی ارتباط الاسلام روی ان النبی صلی الله علیه و سلم لما قدم مکه فی عمره فاشکوا علیه
الرسول لحوال النودیه فقال اتمتعوا من هذه النساء و ایضا دلالت میکند بر این اتفاق و اجماع فی
غذویات کور خود بر این که افعال و عبارات علماء که متعلق بحل و نسخ متعه واره و کسب باره این علماء
و هرگاه باجماع است محال متعه بنویسند قطعی است پس مقتضای استنباط حکم مذکور باجماع است
ما و امیکه رافع یقینی آن یافته نشود چه حکمی که بدلیل یقینی ثابت گردد و ارتفاع آنهم محتاج به دلیل
قطعی میباشد تا آنکه یقین بر دلایل اربعین مثله باشد و محال خود در کتب اصول فقه طریقی نیست
شده و اصل عدم نسخ است فلا بد من انما و در وجه خط القیاس و دلیل الحال بر عدم محال فیه که در
نسخ اندازیم است که بدلیل مقبول طرفین زوال و ارتفاع این حکم متفق علیه را با ثبات رسانند و ای هم

ذلک لانی

وذلك انتهى كلامه الشريف ادام الله طه الشرف قال الفاضل المرتضى اين دليل ارقدماي سيمه
وعلماني اينان بقبريات يسيره تعاريفان کرده اند و تقویر که صاحب رساله ذکر فرموده ما خود از
کلام شيخ الطائفة ابو جعفر طوسي و نظرائی اوست قال في التهذيب في باب تفصيل احكام النكاح
الذي يدل على اباحة المتعة اجماع المسلمين على ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم كان قد اباحها في وقت
ولم يقيم قاطع على حظرها بعد ذلك فبقي ان يكون بياضة على ما كانت حتى يقوم دليل ولا دليل في
الشرع يدل على ذلك انتهى و اگر چه احقر را جواب آن وجوه بسیار بنماط سوج رن است لکن بنا بر
اختصار بر چند وجه از آن اکتفا میکند اول آنکه بسکونید اگر مراد از جواز و اباحت متعه در علم المختص
جواز مطلق باشد موبده آن بلا ضرورت داعیه الیه است پس اجماع اهل اسلام بر آن ممنوع بوده
علمای اهل سنت حکم با اباحت چند زوره آن در بعضی اسفار نظیر ضرورت سو حکم فاعده و غیره
اعنی الضرورات مع المخلوقات اتفاق افتاده بود قال الجارمی فی کتاب النکاح و المتع
النسوی علی مصدر التیجه و لم یلغنا ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم اباحها ای المتعه لهم و هم فی یومهم
و اوطانهم و لذلك بناسم عنها غیر مره و اباحها لهم فی اوقات مختلفه بحسب الضرورات انتهى و اگر
مراد از آن جواز و اباحت متعه فی الجملة است و لو فی بعض الاوقات لضروره داعیه الیه پس اجماع
اهل اسلام بر آن مسلم است لکن آنچه نقص است که پس مقتضای استصحاب حکم مذکور ثابت خواهد بود و با
و امیکه رافع یقینی آن یافته شود الخ ممنوع است چه برای رفع حکمیکه باقتضای ضرورت داعیه
آن شده باشد از تعارض ضرورت مذکوره کفایت میکند لا تفرق الاصول من التفریق حکم بالرفع
العله المتقضیه و رافع دیگر برای آن در کار نیست ایضا امر که نظیر ضرورت داعیه بخوبی از طرف شارع
مخوّر شده باشد انسحاب حکم آن باستصحاب اوقات رفع ضرورت ممنوع است انتهى ما را و انقله
آری این دلیل از عایت تسامت و مناقض از جمله ادله مشهوره است که اکثر علمای مذہب حق بان
کنند اندک علمای مذہب اهل سنت نیز طوق اذعان آن بکردہائی خود دارند چنانکه مالک امام سنیان
و اتباع او همین حجت گردیده منکبان گردیده اند قال ابو محمد السمری خمس اعمهم تفسیر المتع ان تقول

لامرأة امتنع بك كذا من المدة كذا من المال و هذا لعل عندنا جابر عند مالك بن النضر و هو الباطن قول
ابن عباس استدل بقوله نعم فما استمتعتم به منهن فانتهن فانتهن و لانا اتفقنا على انه كان مباحا و الحكم
الثابت يبقى حتى يظهرنا منه ولكن قد ثبت نسخ هذه الاباحه بالاثار المشهورة انتهى مقام الحاجب من كلام
قال الشيخ برهان الدين الحقي المرعشي في البداية لنكاح المتعة باطل و هو ان يقول لامرأة امتنع بك
مدة كذا المالا و قال مالك رح هو جائز لانه كان مباحا فبقى الى ان يظهرنا منه و بعض الرخصين يدانه
اسل تسن جابر نوشته اند لكاح المتعة بخ عند مالك و هو الطن من قول ابن عباس رضي الله عنه و هو
يقول انا اتفقنا على انه كان مباحا فان النبي صلى الله عليه و آله حل المتعة ثلثة ايام من الدر و الحكم الثابت حتى
يظهرنا منه و لكن نقول قد ثبت نسخ بالاثار المشهورة الى آخر كلامه پس اين دليل از قدامي عطائي و
متوارث باشد از قدامي شيه فقط و نقل دليل مشهور بر نسخ مذكور سابق بين الجمهور و فالتعريف
بالاخر و نه رفعا يعيب تدرق صاحب التحفة عن الصوافع و نحوه مالا يسمن و لا يخفى من جوع علا و انه
مكتفص ما خوذت از كلام شيخ الطائفة المحقق دون شيخ المالكية و لطائفة الحكم كجبت است او عا
ان در حقيقت از قيل او عا في علم و شيه و در آن مضمرات ضاير و مكنونات قلوب است و اول آنكه
ميكويد الحاق قول بعض تحريرات سابقه جاب سامي كه نفوذ او در بده بارس ساحت بان فرموده
به از اين مصاين تازه كه مبعث و معاضدت استاد خود افا ده بان فرموده اند بوده و هذا هو
بالجمله اين احوال كذا خارج از رجال الحوا و عقول و مورد النظر را كه في قول است بحد وجه و اما
قطع نظر از سوره تحرير فاصل تحرير كه در خصوص الطائفي جوار مطلق و عطف تقسيم اباحت موبد
كما هو الظاهر و خلط بين التوقيت و التعليل بالضرورات الى غير ذلك واقع شده و بر تعلق خبر
مبين باشد و او ميشود آنكه حامي اسلاف و اخلاف اهل سنت قابل اند نسخ اباحت متعه جانه و الا
استاد فاضل رشيد در رساله النعاف نموده فرموده قال الجمهور كانت الرخصة باباحه و النهي نهيها
انتهى و قد صرح بذلك غير واحد و معلوم است كه قول نسخ بابرش ثاني كه مختار فاضل مذكور است و
ندارد زير كه بر اين تقدير با خبر شمس از قطاع حكم سابق بابر قطاع ضرورت و ايجاد وقت و جوب

و محاحات بنا سنج و رافع اخویت پس لافحالمسبائی نسخ بر شق اول خواهد بود و درین یکجا هم
آن را سنا و اسناد باحت پیغمبر بسوی علما می رسد که متوکل بر دعوی اجماع است مع الامر
بالعکس بجای عجب طرف است بالجمله مردم اساس نسخ که در دست مکتب اجماعی شان میا
بعد از فاضل رشید است و لایتنک مثل خیره و هم آنکه فاضل رشید خود شش در جواب فائده تاسعه عشر
باباحت مطلقه منعه اند حجت قال فی ذیل روایت ترمذی عن ابن عباس انما الله فی اول الاسلام
حتى اذا نهى الله الا على ارجحهم او ما ملکت ايمانهم قال ابن عباس کل فرح سوا ما حوالم انتهى بکلام مراد
ازین قول ابن عباس نظر بر اطلاق اما الله فی اول الاسلام جواز مطلق ان بلا ضرورة داعیه الیهما
و این قسم جواز بخیر و اول ترمذی الا على ارجحهم او ما ملکت ايمانهم مرفوع شد که جواران بر وقت ضرورت
مثل جوارا کل منبه در حالت مجتهد باقی ماند و باز فرموده پس مطابق روایت ترمذی منعه که بعد از
الا على ارجحهم ممنوع شده تنوع مطلق بود و آنچه در روایات دیگر حکم بر رفع آن در او طامس و غیر آن
واقع شده تنوع پیغمبر بود و انهی پس انکار اطلاق باباحت در مقام و حکم بعدم السحاب مستحجاب
مقام تماشائی اولوالباب است و بل انداختن و بهافت سوم آنکه ضرورت منور که سبب حلت
قرار داده اند اگر مراد آن مطلق سورت و اضافت بیانه پس حکم ادا تحققت العلة تحقق المعلول
در سرنوی باباحت آن قابل شوند و لم یقولوا به و اگر مراد از آن ضرورتی دیگر است که در سو واقع شد
بود پس بنا حکم ضرورتی خاص است یا بر ضرورتیکه باشد به تقدیراتی کحقت الضرورة المقصوده
تحقق الاباحه المنوطه و اختصاص باباحت ببعض اسفار بلکه مطابق آن وجهی نخواهد داشت
اگر مراد امری اخو است فعليه البیان چه ارم آنکه قول جاری و لولا کس بهایم تنها غیر مره دلا
دارد بر اینکه باباحت للضرورة و التوقیت نبوده و الا ارجاع میان ضرورت و وقت در رفع
حکم کفایت میکرد و رافع دیگر که نبی آنحضرت باشد در کار نبوده و کما یشوبه ما سیاتی من عبارته فتح القدر حکم
باباحتها بضرورت پس للقول بجای کمالا کفی علی الخبر چه آنکه اگر مسبائی کلام شریف بر مذرب
ترتیب است و باباحت بموقع قابل اند پس با وجود آنکه توجیه نسخ برین وجه غیر ممکن است اولاً سماع

فی الموقت قال فی جامع الاصول فی بیان شرط الثالث ان يكون الخطاب المرفوع حكمه غير
 بوقت يقتضي دخوله رواي الحكم كقوله نعم انتم الصيام الى الليل انتهى ذكر ضرورة سقوط خبره جنوا
 ولغوه استعلاما انه غير قوي فانه موقوف على قول روايات شاذة غير مشهورة ترك
 وبجور سياست وشمسیت که این اباحت موقفه از جمله اقوال غیر مشهوره است فالعجب و است بر آن
 شواهد و منتهی دوازده قول جامع بر این احواف موقوف باید صاحب فتح القدیر در ذیل شرح قول صاحب الیه
 قلنا قد ثبت النسخ باجماع الصحابة در مقام تریس و تریف و تولی و تعقیف قول بالتوقیت می نماید
 قبل لا یحتاج الی النسخ لانه انما کان اباحتها لایام فبالقضاء بها تنهی الایاتیه و ذلك كما قال محمد
 بن الحسن الاصلی ملقباً عن رسول الله انه اصل المنع لانه ایام من الدبر فی راحة عظامه و شتد علی الناس
 فیها العزوبه ثم نهی عنها و لا یغیر ان الایاتیه حين صدرت كانت مقیده بایام و لا قال نهی
 عنها و هو مشبه باخوة سلم عن نهره عن معیر الجعفی قال اذن لنا رسول الله بالمنع فالتفت اما و
 رجل الی امرأه من بنی عامر كانها مکره عبط رفوضنا علیها القضا فقالت ما تعطينی فقلت وانی
 و قال صاحبی رواه و کان رواه صاحبی اجد من رواه وانی و كنت شرب فاذا نظرت الی رواه
 اعجبها و اذا نظرت الی اعجبها ثم قالت انت و انک کتفی فقلت معها لئلا تم ان رسول الله قال من
 عنده شی من نده النساء فدخل سبیلها فبدا سئل من حیث انه انما یدل علی ان الایاتیه فامیت ثلثا لایاها
 تعلقت مقیده بالثبوت فلا بد من النسخ انتهى و استدلهم صریحاً و انبات افتقار الی النسخ و البطلان
 و عدم انتها من الی بران فیکون حکما تجا و اگر بنا کلام بر تقید و تعلیل ضرورت و موده اندیش حکما
 النسخ استصحاب و ان از بدایع افادات است زیرا که بر تقدیر مذکور اباحت مطلقا ضرورت
 مستصحب او فبات ضرورت خواهد بود پس اگر ضرورتی درین زمان مثلاً داعی شود اباحت بر تحقق خواهد
 گشت فانه اذا تحققت العلة تحققت المعلول و اذا ارتفعت ارتفع پس بدیهه است که تحریم موقوف بر تحقق
 از سر باطل و مطلوب مثبتین ثابت لانه اذا ثبتت الجوارحین الضرورت ثبت مطلقا و الا لزم تحقق الاجزاء
 المركب طفره انکه فاعلم شید فاعده یرتفع حکم بر ارتفاع العلة و مخطوطه شتد و فاعده بتحقیق حکم

فراموش ساختن بدشمنی عجاب و بوجه آخر میگویم که اینجکلام مولف رساله بدان میماند
که احدی ادعای حرمیت نمیکنند و در معرض احتجاج خود مذکور سازد که چون تیمم ضرورت
سفر و اعوار لازم در عهد کرامت مهد جناب سید المرسلین مباح شده بود لابد که بوقت ضرورت
حلقش مرتفع نموده باشد و بعد از آن حرمیت آن تا قیام قیامت ثابت و شاید الحاکم در بعضی
خلفه ثانی حکم تیمم را و عدول از مودای حبس کتاب الله نمودن منی بر تقلید حسن اجتهاد باشد
و این میگویم که اگر مراد از علویت ضرورت سفر و ماندن آن نیست که ضرورت مذکوره علت نفس الحکم
و مناط آن حتی بطرفه الحکم و بدو در ماره پس ممنوع است و در اثباته شرط الصداق و طهارت
پس چنین علت از قبیل علت مجزیه غیر منصوصه خواهد بود و آن با جهت تعدیه حکم نیت و غیر علت
منصوصه و مانی حکمها حاجت را نشاید و اگر مراد علویت است مرصد و حکم را از شارح پس
بعد تسلیم میگویم که علی کذا میگوید که فی الجملة خلعتی در صد و حکم دارد ضرورت نیت که مدار حکم باشد لازم
نیت که اگر در وقتی بنا بر سببی کذا میگوید حکم صادر شود در وقت زوال و استعاره آن حکم مذکور
نیست رانی و متقی شود و الا تخریب قواعد شرح با سه لازم آید و جل مسائل شرعی بل کل
احکام شرعی از سر باطل شود و سر یکی را در باب عدم اتباع احکام بنویس علی صدر بها
الاف التجه و عذار میگوید در فساد میگوید و شریعت مطهره از آن رو و بدین حال
اکثر احکام شرعی و عظیم علی مسائل فرعی بر همین موال است مثلاً قصر و سوا بر احوال
موضوع گشته و بنا اوقات چون نسبت بعضی اعیان و مرفیق جرجی و در تصور میباید
بر بنا بر معلوم فاضل معترض قصر برای ایشان جایز باشد و آنها در کجای بنا بر مذمت است
برائی زرفع احتمال فساد لازم پس لابد که بر گاه احتمال فساد متقی باشد امر مذکور و حجب نباشد
و همچنین میتوان گفت که وضو نمیکند که بنا بر روایت لیلیه الجن نزد ابو حنیفه جایز بوده چون از
جهت ضرورت نبوی و بخیر آن علی الاطلاق از حلیه محبت عاقل باشد و ایضا عده و طلاق
از همین جهت واجب شده که آیه ای رحم حاصل شد و پس بر تقدیر عده زن عقیده و احوال بود

عبادت و توفیق بعد استماع قوله الی الخ من فعل فعلی الخ تمام از ضرب فرمودند بعد
از آنکه دست و پایش از کار رفت با کمال حلاوت متوجه اقامت حد کشند که آنکه گفته
گفته شود که ضرب عمر مرا و از قیاس حد نبود بلکه باین تعبیر قوی بود که وی نسبت به بد
بایهام و قوی زان و نشان بحد من فعل فعلی الخ بعمل آورده و چون در حال فاعل
خوف آن بود که او علیه مراجعت و انتهاز نماید که در شواهدی که تو چندین چنان بوده
لهدا انتظار عظامی او فرمودند و حارث قاسم خود را باین مقام نرود و نشاندند تا
دوم آنکه این دلیل در رنگ مخالف عامه الی ورود است که هر یک از قایلین بعد منسج حکمی
مربعان نسج این دلیل مثبت میتواند مثل آنکه بود و بسیاری در ستم لال خود و بیعتی
شریعت موسوی و عیسوی بمقابل اهل اسلام میگویند که حقیقت شریعت موسوی و عیسوی با جماع
ما و ثمانی وقت ثبوت قطعی دارد پس قضای استصحاب حقیقت آن باقی خواهد ماند و الی الخ
بروز اهل اسلام که مدعیان نسج اند لازم است که دلیل قطعی مقبولی بپایان و ارفا
آن اثبات رسانند وانی لهم ذلک زیرا که بضمون قرانی مقبول بود و بسیاری نسبت از نص
نوریت اثبات نسج آن معتذر خصوصاً در صورتیکه یهودا و عجمی نایبند آن دارند پس نسبت
ماضی الی یوم یقیمه که بر تمام اثبات است و دلیل عقلی نسج آن غیر قابل فاعل بود که لهم علم و لعل
یقیناً الطرفان فهو انا لکم كما نالما کان انبیاء الی مجرد ثبوت و شک فوق مخالفه باطلی و
آن میشود که در رنگ مخالف باشد فضل عن ان بعد من العامة الی ورود و الاخص من استصحاب
قیاس و استحسان هم در رنگ مخالف عامه الی ورود است پس میتوان گفت که اجماع حقیقه را
بر اجماع عبادت عقل و قیاس خفیه را بر قیاس اول من قیاس میتوان نمود و الی غیر ذلک کلیه
زعم فاصل مقترض لازم می آید که قران مجید نیز العبادت باشد در رنگ مخالف عامه الی ورود و بعضی
و حسب کتاب الله که از زبان صدق بیان خلیفه ثانی صدر یافته خطی از صحت داشته باشد هر یکی
از اصحاب نقل مختلفه و ارباب علم متشعبه از قدیر به بره و معتزله و اشعریه و ماتریدی و حالبه و غیرهم

من انوار الکثیره به آیات کتاب الهی مشتمل می شود و در یکی از این جمع کثیر و جم غفیر لال
بان میاید بلکه از یک آیه بعینها فرق مختلفه احتیاج و شک می نمایند چنانچه بر اطران کتبه اصولیه
و فروغیه تحقیق و تحقیق نیست پس بالبره از روان دست بردار شدن بر اینان لازم چنانچه از انوار
عمرت ظاهره دست برداشته اند از یک نیمه خواب رست یک نیمه در روع باشد و استدلال
آیه بر سبب مخالفت محض است عجب است خواب نیست زیرا که مراتب دراکت یک اختلاف اذعان
و معانی الفاظ در استعمالات مقصیه و مجازیه متفاوت میباشد پس کسیکه مدعی امری باشد
بر آن موافق را نمی نویسد و اگر چه در نفس الامر مخالف حق بوده باشد و بر تقدیر نقل
و شایسته میگویم که کلام در احتیاج مطلق است از آن لایحی و احده واحد من الایات پس برین
تغایر لازم می آید که معاد الله مجموع قرآن مجید از قبیل معالطه عامه الورد و بوده باشد و اگر
کمالیست بخلاف پس قابل شدن با امریکه مستلزم چنین قبایح و قصایح باشد بعد از تدبیر است بالجله
و دلیل حق را بسبب ابطال اطل مثل آن محسوب معالطه و شبهه است و آن کردنی غبی که حق شایه
باطل میباشد و صواب شایه خطا و ازین جا است که شبهه را شبهه می دانند زیرا که مشابه دلیل و امر
میباشد و باعث اشتباه خلق شود عجب که صاحب هدایه محشی آن از امامت خود و عین حق
را تقل موهف و در ترک معالطه عامه الورد و شمرده و امام حسین هم بقیامت آن متقلن
نشده و مصنف رساله از غایت وقت آنرا معالطه قرار داد و آن بدین شی عجاب بود مثل آنکه
یهود و نصاری الح انوار قطع نظر از اینکه در این معارضه از طرف یهود و نصاری درین محل
بی محل است زیرا که بالاتفاق مقام استحال از تعلیه مثل اصل بر است عند عظم التوفیق
و قیاس و محسان نزد طریقت فقط در فروغ است نه در اصول و نه در ادب و نه در جانیات
و او عان با نیکه نریعت الغایات نه شرایع انبیائی سابقین است از مسائل اصول کلامیه فلا حجا
بنا بالا استصحاب پس بجله اللهم الا ان یضم الیه خایم میگویم که حقیقت دین و دسوی و دسوی که
اصل کتاب فرقه محمدیه ثابت است مرا و از آن دین همان موسی و عیسی است که بشارت یوحنا عیسی

و نبوت جناب سید المرسلین و اده اندن دین موسی و عیسی که بنابر مختصرت باشند چنانچه این معنی
از رویانیکه از جناب امام رضا علیه السلام مافور گشته است و درت عن صفوان بن یحیی صاحب
السابری قال سألنی ابو قرة صاحب جائق ان وصله الی الر علیه السلام فاسأله فی ذلک
فقال ادخله علی فلان بن سباطه و قال کذا فی دینا ان یفعل ما نرشد الی زماننا ثم قال
اصحک الله ما تقول فی ذلک ادعت دعوی فشهدت لهم فزعمه اخی معدون قال الدعوی لهم قال
فا دعت فزعمه اخی و دعوی فلم یجد و شبهوا من غیرهم قال فلا شیء لهم قال فاما نحن فاعلموا ان عیسی روح
و کلمه فوافقا علی ذلک المسلمون و ادعی المسلمون ان محمد بنی م فمنا بهم علیه و ما اجمعنا علیه خبر ما
اقر قاضیه فقال له ابو الحسن ما اسمک قال یوحنا قال یا یوحنا اصحاب عیسی بن مریم روح الله
کلمه الذی کان یومئذ محمد صلی الله علیه و آله و یشیر به و یقول علی نفسه انه جیدم اوب فاما کان عیسی الذی هو
عندک روح الله و کلمه یس و الذی امن محمد صلعم و لیسیر و لا موال الذی اقر الله و یمل بالعبودیه
فحق منه برار یان اجمعنا فقام و قال صفوان بن یحیی ثم قال کان انما من هذا المجلس علیه و آله
فصعد جناب سیدم طله ازاد و قطع معقول الطرفین که در عبارت رساله بارتنه ضمیمه مکتوبات
انیت که آن دلائل از اصول مسلمة توره یا ادله عقلیه و نقلیه قطعی باشد که ترمضه ضمیمه مکتوبات
و واجب الاذعان تواند بود پس باین برگاه یهود و نصاری این شبهه را در کل احتجاج
خود مذکور سازند البته با دله قطعه قویه نسخ ملت سوسوبه و عیسویه را اثبات میرسانیم خواه از تورات
و انجیل باشد و خواه با قامت بر این اخو مثل اثبات تواتر معجزات که منصفان یهود و نصاری نیز
در اثبات نبوت حضرت موسی و عیسی بر منکرین آن مثل جنون لایل افتقار دارند و لا محض لهم غنه
و اینجافاده فرموده اند که از مضمون تورات اثبات نسخ آن معذرت پس این اعذر است با
سلم و الاثبات جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در تورات و انجیل موجود است
در باب نسخ کافی خواهد بود و خبر السبت من الی یوم الطیمه تواتر اثبات نیست زیرا که از جمله شرط
له اثر موعضه نصاب بر طبقه است معلوم است که در این بحث نصایب تواتر منقطع شده بود پس

احاد باشد و لا یجاریها فی الاصول مع تطرق التاویل فیہ و بعد التاویل میگویم که
الحال اعصانی بصر اعراض عن ارجحیه استصحاب فرمایند و افاده نمایند که تسخیر ملت
موسویه و عیسویه را اصل سنت چگونه برپا شود بخاری ثابت میتواند کرد اگر از قرآن مجید بر
استدلال خواهند نمود و لغرض آن مقبول بود و نصاری مبتدیان و اگر از لغوص تورات احتیاج
خواهند کرد با عرف فاضل معترف اثبات تسخیر از آن متعذر است پس لامحاله فحیام بود و نصاری
از درستی بیان متعذر خواهند بود اگر این عار را قبول میفرمایند فحیام را ندانند الحال با این معنی
ببروان باید آورد و چنانکه خود را بفرزندان قانع باب خبر باید سپرد و خود درین مرحله
مردار از حجت نباید کشید بی نماید بود و نصاری هم سناست و دلایل را از جانب این
ترتیب و تحقیق فرمودن خلاف شایان اسلام است الا ما را خبر است که حضرات اهل سنت ایشان
هم مردانی و اعتنائی نیست اگر گفتگوی فصولی نمایند و بریل و کالت از جانب ایشان خواهد
مباحثه و مسأله باشند بعد اثبات کالت بالراس و العین ما حاضر ایم بسم الله این کو و
این میدان خوش بود اگر محکم بفرمایند میان ما و این قوم آنکه همین استدلال فایم است
بر کسیکه از شیعه که بارتدا و شخین قایل اند نعوذ بالله منه یا نشر آنکه ایمان شخین با جماع
اهل سنت قائلین بارتدا و ثابت است زیرا که ارتداد کفر طاری علی الاسلام را گویند کفر
اصلی را پس مرتد را سبق اسلام لازم و نیز ایمان شخین معتد و ممنوع کبرائی شیعه است زیرا
در عدا و صحابه کلمه اکابر ایشان ثابت زیرا که ایمان نزد شیعه هم از سر و ده صحابت است چنانچه
قاضی نورالدین شوشتری در مجلس المصنوع را و بل مجلس سوم میفرماید تعریف صحابی بنا بر ظاهر
اقوال ائمه است ملاقات موعظه باشد یا غیره چنانکه ایمان آورده باشد با و الی آخرا قال حالا
اندکی از کلام مطمانی شیعه که شخین را در عدا و صحابه کلمه اکابر ایشان معدود و موعظه نمایند
پس از آنجمله است آنچه صاحب تفسیر نهج الصادقین در تفسیر کرمیه فاما ستمتع به منهن الایه در جواب
احتیاجات اهل سنت بر جود متعه مافلا عن کثر العرفان لا یقصد و میگوید و رواست و دیگر مرست

از عمر بن الخطاب که رسول خدا صلی الله علیه و آله را اذن داد و در شصت و سه روز بعد از آن حرام
کرد این و قول عمر حجت نیست بجهت رجوع آن بقول صحابی و ابن معارض است بقول ابن عباس
و ابن مسعود و غیرهما انتهى و این عبارت بطریق عبارت النفع لالت بر صحابت حضرت عمر
دارد و بطریق اقتضا مثبت بودن حضرت عمر را ابر صحابه است زیرا که شیخ مقداد کلام حضرت
عمر را معارضی قول ابن عباس و ابن مسعود و غیرهما گفته و ابن عباس نیز در شصت و سه روز بعد از آن
حرام آنچه علامه حلی در خلاصه الاقوال در ترجمه ایشان میفرماید و چون اصحاب رسول الله کان مجاز
لعلی و لم یمنه و حاله فی الجلاله و الا خلاص لا یبر المؤمنین علیه السلام شهر من ان کتفی انتهى و این
در معارضه تادی کلین در قوت شرط است کما یومض فی کتب اصول الحدیث طاب ثلث
که معارضی کلام اکابر کلام امثال شان میباشد کلام ادانی پس از قول مقداد لازم آمد که حضرت
عمر هم از اهل صحابه باشد چه اگر نه مقداد قول حضرت عمر صلا حجت معارضه قول ابن عباس و دیگر
صحابه نیست در عبارت خود لفظ معارضه اطلاق نمیکرد بلکه میگفت روایتند قول عمر بن الخطاب
را قول ابن عباس و ابن مسعود و از آنجمله است آنچه که صاحب تفسیر مکرر در شان نزول کریمه ماکان
بنی آن یکنون له اسری الایه گفته آورده اند که روزی در مقام دین ایستادند و از جمله ایشان عباس
بن عبدالمطلب عقلی این ابطالب بود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم در باب
اکابر صحابه مشوره کرد و غرض حضرت ازین مشوره آن بود که خلاص اصحاب حضرت رب الارباب
و قطع طمع ایشان از حطام دنیای سیرج الحساب معلوم کند ابو بکر که از قوم مهاجر بود گفت
یا رسول الله اکابر و اساعوا بن قوم اقارب عتایر تواند که بر یک بقدر طاقت و استطاعت
خدائی پدید باشند که روزی بدولت هدایت برسند عمر گفت یا رسول الله اینها همه اسل کواند و ترا
از منزل خود بیرون میکنند بر ایشان رحم مکن و بگو تا همه را کردن نبرند الی آخر الروایه و دخل
کردن مفسر مذکور تخمین را در اکابر صحابه و ظهور کما خلاص حضرت عمر حضرت رب الارباب قطع طمع
ایشان از حطام دنیای سیرج الحساب توافق رائی خبر النبر برای صدیق اکبر منطوق صریح ابن عباس

و همچنین مفسر مذکور شیخین را جایجا در عدا و صحابه محدود میکند مثل شان نزول کریمه یا ایها الذین آمنوا
لا تحرموا الصلوات ما حل الله لکم و غیره از من الایات الکثیره نیست اندکی از بیان تفسیر علما شیعه بر
شیخین که بطریق نمونه بیان کرده اند بر وزن اقوال کسانی از ایشان که بارتدادشان ایشان
شان قایل اند لغو و باینکه پس از آنکه است که نشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده و جا
جایب عن ایستاد است که بده الفاظ الروایه امامات النبیه صلعم از مدت الصحابه کلمه الا اربعه مقدار و حد
و سلمان و ابان و قاضی اندر الله شوشتری در مصائب النوبه میگوید که اکثری من الصحابه بهیسا
من عدا و ذی القوی من اصحاب النبیه و من عدا ما ذکره من منابر الصحابه المدادین علی مارسی
المستعینین للنفس الجلی فی شان میرالمؤمنین علیه السلام استی و از آنکه است آنچه که قاضی مذکور در
احقاق الحق بر تقدیر تعلیم ابیات فضائل صحابه گفته و قد وقع منهم بعد النبیه ما صار سببا لاجباط
ما صار عنهم من سوء الاعمال فذل علی ارتدادهم انتهی و چون این مطلب میرین گشت گوئیم ایمان
شیخین را با جمیع قطعی بنی السنی و شیعی و عموم الایات الداله علی فضلهم ثابت مدبر الحال بر عهد
قائمین بارتداد لازم است که بدلیل قطعی که مقدم این و طبعیات باشد ارتداد شیخین بعینها ثابت
وانی لهم ذلك و بر صاحبان الصاف و تارکین سبیل تعصب و اعتقاد مستور و فحش و کذب
قول بارتداد و اراده فقیه حق از آن سبکی نیست که در مقام محابه و مناظره مدعیان ارتداد را قاطع
بینه مخفی خصوم لازم است ابیات آن ابدل بقول اشکالی ندارد که جناب رشاد تمام اینهمه استعجاب
و استعجاب از آن میفرماید و کلمه فی لهم و لک بر زبان می آرند عجب است از جناب ایشان و خوب
شان که قایل بارتداد و بوقوع مسائل آنها از اصحاب سینه گشته اند و با وجود آنکه آنها ایمان قطعی بر
قائمین بارتداد و اشتقاق و سلک صحابه مؤمنین مسلک بر طاعات از صوم و صلوة و غیر آن
سوا طلب بود و بجز دفع زکوة بنا و بل و خنبه و کما سیفاد من الماریم آنها را مرتد نامیده اند
و رعایت عالمی آنها را باج نکاشته و سیف الدایشان جلبد مالک بن نویره را بدول انقضا
عده مصرف شد و جمعی کثیر را بقتل رساند کما لطف به اجاریم و شاعت فعل شفع و می بر سر

که حضرت خلیفه ثانی سیف پوری را مورد خطاب عطا می بیند باب ساقط و در
امر نیز بر او این خلیفه زبان اعتراض دراز ساخته بود و ندفعی صحیح مسلم قال عمر بن الخطاب
لا بی بکریف تعال الناس قد قال رسول الله عز وجل ان اتامل الناس حتى اقول له
لا اله الا الله فمن قال لا اله الا الله فقد عصم من الله فانه لا يحقه وحسابه على الله انتهى
چون بنظر انصاف ملاحظه رود و بوضوح می انجامد که منع رکوه که از آنها سر زده و در
راجع منع اعطای آن منع اول بوده لا المنع عنها مطلقا علی ای وجه کان پس
و لیکه بر ارتداد آنها خواهند آورد اقوی و اول از آن در ماده ارتداد متغلبین قائم
می توان نمود و معلوم است که بنصوص حلیه و منه و الیه خلافت حجاب امیر مومنان اگر
زیاده بر نصوص عجب صلوٰه و رکوه نباشد لا اقل اقل نیز خواهد بود پس کدام سبب
رکوه بر تقدیر نبوت صد و منع آن از ایشان مرتدا می دهد شوند و ما لعین خلافت
منصوصه بنصوص الجلیه مرتدا نباشد آن پیش عجب نیز معلوم است که مقتضای اخبار نجر
صادق که از ارتداد برخی از صحابه خبر داده چنانچه حدیث اصحابی صحابی که دلالت بر
آن جماعه دارد در صحاح شریفان موجود است غیر ذلک من الاخبار لابد که بعضی صحابه قطعاً
و یقیناً مرتد شده باشند ایدیم بر تشخیص تعیین آن جماعه پس شواهد کثیره و طبعه در کتاب السنن
غیر آن موجود است که دلالت بر ارتداد حضرت خلفای ثلثه دارد و یا تشدید حال
ارتجال چنین است که بمقتضای روایت متواتره انت منی نمیرد مارون من موسی که در انصاف
عده بالفاظ متقاربه در صحاح ایشان هم در غیر صحاح معروفه مانور و مروی کشته حجاب
امیر المومنین را اوتیه دارد فی غیر از نبوت که با استنار الا انه لابی بعدی ششمنی است ثابت
لان الاستنار ایه العموم و العام باقی عامی عموم بعد الاستنار دلالت دارد بر آن
تسمیه حجاب امام حسن و امام حسین و نیز و نیز و نیز کما فی القاموس غیره و انهم روی
فی توضیح الدلائل سحاب الدین ان رسول الله قال ان الله جل جلاله امر موسی بن عمر

ان بنی مسجد الحرام لا یسکون الا بموافاقه و ما روى ابن ماجه ان رسول الله صلى الله عليه و آله
 ان بنی مسجد الحرام لا یسکون الا بموافاقه و ما روى ابن ماجه ان رسول الله صلى الله عليه و آله
 بنی حمیس قالت سمعت رسول الله يقول اللهم انی اقول كما قال اخي موسى جعل لی وزیرا علی
 علیا الشدیه ارری و انشر کینه امری کی تسک کینه و تذکر کینه انک کنت بها بعیرا و اهبط
 و قال اخوجه احمد بن المساقب الی عسیره فکف من انشوا به الکثیره کما روى و غیره مالا یستقام
 و اثبات مرتبه ما روى برای آنحضرت اشارتی است و آنچه بسوی الخراف و ارتداد است از تعین
 آنحضرت جانشین است حضرت موسی از تعین حضرت ماریون دست کشیده و الخراف را از درین
 بودند و در اجازت شکر ممتاثره و اردو گشته که حیات سالهاست فیه معطاند که آنچه در بنی اسرائیل
 واقع شده در این است نیز مثل آن واقع شدنی است صاحب بنایت غیره و روایت نموده
 که آنحضرت فرموده که بنی بنی من کان فیکم خد و یعمل بالنعل و القدره و ذکر جابر الله الخیری
 فی الکشاف انه قال انتم ائمه الامم بنی اسرائیل که بنی طهیم خد و یعمل بالنعل و القدره و غیره
 لا ادبی التعب و یعمل ام لا و بعضی از روایات وارد شده است که اگر آنها داخل سوارح سوار
 شده باشند شما هم خواهید شد انبی محصله و معلوم است که در بنی اسرائیل امری خطیم تر از قضیه عمل در سوار
 نبود پس باید درین امت نیز مثل آن واقع شود و در این امت امر یک شیه این باشد بغیر آن نبود که
 دست از متابعت خلیفه بخی برداشتنند و او را ضعیف گردانند و منافقان بر او غالب شوند
 و موبدین است که یقین رعایت کرده اند که چون حضرت امیر را از برای بیعت ابوبکر مسجد آوردند
 و بقیه حضرت رسول را که دو آیه را خواند که شمل بود بر تلم ماریون بن و موسی شکایت از قوم خود
 و گفت با بنی ام ان القوم استغفونی و کادوا یقتلونی و نیز موبدین است آنچه در کتب عامه مذکور است
 قال النبی صلی الله علیه و آله فی خلا و علی یوفعتن قوم غه فوق بنی اسرائیل عن ماریون الی غیر ذلك
 پس لا محاله لیسب الکفار فی علی و شکاف از متابعت صاحب منزل ماریونی مرتد شده باشند سبحان الله
 بعضی از مصعبان اهل سنت شیعیان را بسبب تبر از خلفائی نموده اند که از انکار شده و استدلال نموده اند که

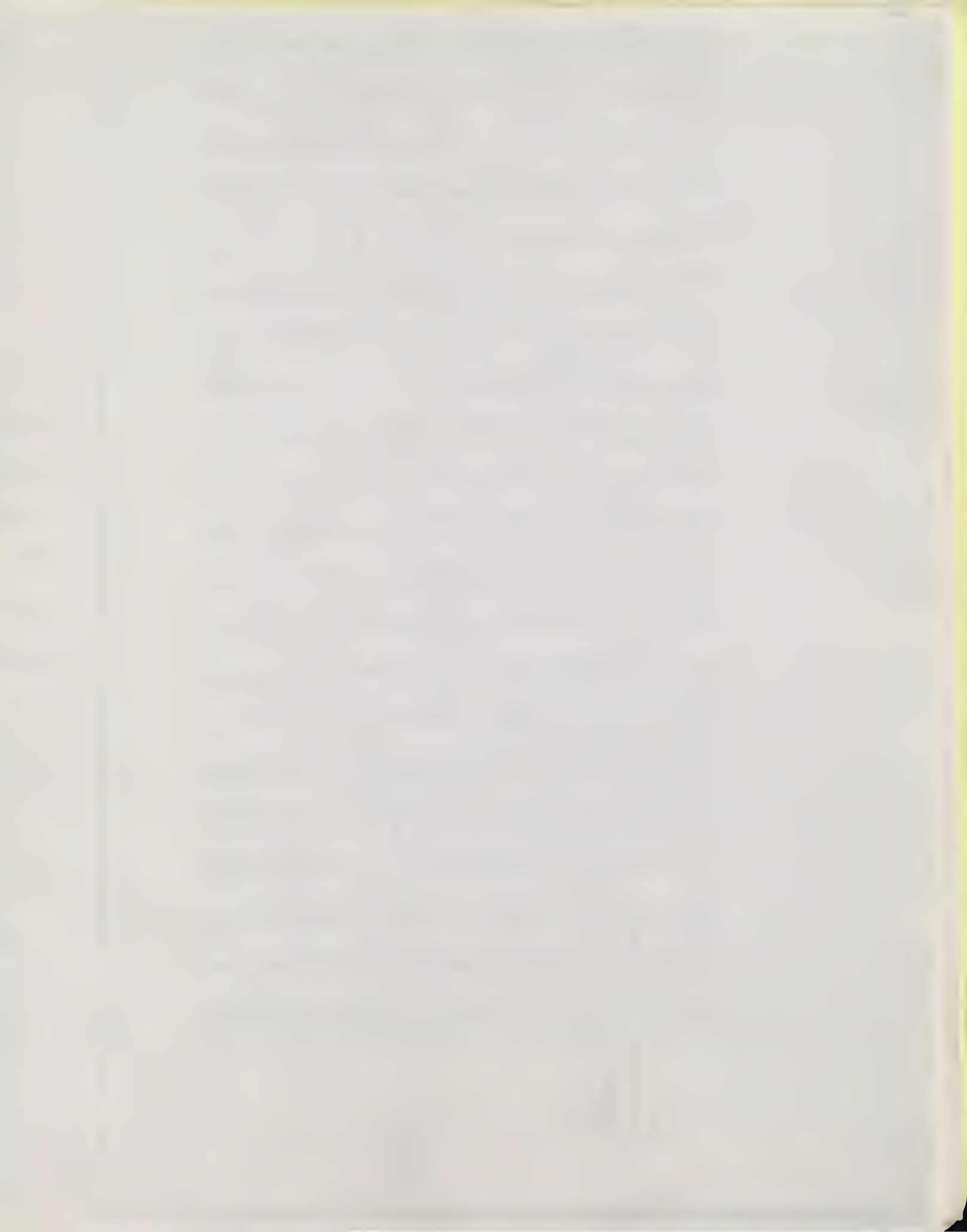
نصوص قرآنی و احادیث نبوی و کتب معتبره صحابی است و شامل اصحاب ثلثه است قدح در آنها منافی تصدیق
است کسیکه تصدیق آن حضرت کند کافر است پس یحیی بن یساف علیه السلام باطل است و خود
باید ندانند چرا آنها انکار نصوص حلیه نبویه نمودند تصدیق آن تصدیق مجتهد است بر دشت فاروق باطل را حق
و لو لم یکن سوی غضب الاول فدکا و عقب فاطمه علیها السلام علیه لکن فی صحیح البخاری فوجده فاطمه علی
فی ذلک فخره و لم یقله حتی توفیت مع ما فیہ البعان رسول الله قال فاطمه لعنه منی فمن اغتصبها فقد
و فی صواعق ابن حجر عن النبی ۱۲ انه قال با فاطمه ان الله یغضب لغضبک یرضی لرضاک فی مدارج النبوه
یغضب لغضب فاطمه یرضی لرضاک و فی خطبه التي رويها الا ان فاطمه لعنه منی بودنی ما اذا و یرضی لرضاک
من اغتصبها غضبني و اذا و اغضب خدا و رسول کورت بدلیل کریمه و الدین بودون رسول الله غدا
الیم و طبعه ان الدین بودون الله و رسول لغیرهم العبد الدیاء و الاحوة و اعدایم غذا یا ایها بالجملة کما الله
بعد تنزل و تسلیم ایمان آنها در بدو امر و ابدله فاطمه و بر این لامعه مسکته حضور که مصنفین طریقی بمقتضا
ادعان اعتراف و تشبیه است در ادیانها ثابت و محقق است آنچه مذکور شد انودجی از آن اول جمیع است
اگر فاضل شید موسی ملاحظه تفصیل آن در سر و تشبیه باشد بانی این امر بر رساله علیحدہ بکار بندانموب
خلف کلام و انتشار و بیان ناظرین مقام نشود و حقیقت حال بر اصحاب الصاف و ارباب کمال کما یغنی
طاهر و مشکف کرد و در چند آنچه در اینجا مقام بالا جمال تجریر کرده شد برای نقص کلام فاضل معترض کفایت
اما باز توضیحی للکلام و تفصیل لایام لطیف نقوشات ان متوجه بشوم قاضی نور الله شوشتری در
محاسن المومنین الخ اقول الخی که ادا الخی الله اذهای استاد خود فرموده تتمه تعریف صحابی را که سبند
قاضی نور الله نور الله مرقدہ در محاسن ارقام عه اندمانی مطالب خود انکاشته مذکور ساخته و تمام
عبارت آنجا بچنین است بر آنکه صحابی بنا بر اظهار احوال است که ملاقات نموده باشد یا بنحیر در حال تکلیف یا
با و آورده باشد و با اسلام مرده باشد اگر چه بخلل رده در بیان ایمان او و بیان مردن او با اسلام
شده باشد اتهمی و این تعریف موافق است آنچه شیدانی در شرح درایه الحدیث آورده قال الصحابی لقی
النبی و صابه و مات علی الاسلام ان تکلمت رویت بین لقاء مومنا و مین مومنه سلماء علی الما لهد و نابز

تو لایف کس آنکه قایل بر تداوین سخن از اینها می باشد اطلاق صحابه بر اینها نمی تواند کرد الا انصاف من المجاز
و اصطلاح انو پس استشهدا باین تو لایف که صدق آن بر چنین برسد پس آن رست نمی آید باطل و از حلیه
عاطل بعد باشد و در اینجا نکته دیگر است که ذکرش اسم یا نشانی که قاضی نور الله شوشتری نور الله مرقده در
ثانیه تصریح فرموده است باینکه مجروح صحابی بودن موجب حکم بایمان عدالت و مودعی به نجات ارجح
نار و غضب پروردگار عینا شد که آنکه بایمان و خلوص جان حسن احوال و افعال و سلامت عاقبت مال
روزی کرد و دوم بعد شرطی از کلام که متضمن بیان اهلست در باب انصاف جمیع صحابه بصفت بایمان عدالت
چنین است و بعد از این سخن است و این دانشی از محض کمالی زیرا که حقیقت صحابی باین است که در مقوله اول ذکر
شد و ایمان عدالت از عوارضی که است نه از امور علییه بنسب ایمان عدالت صحابه همچون عیسی و
نابت شود که به حجتی و دلیل و چگونه چنین باشد و حال آنکه در عهد حضرت پیغمبر بسیاری از منافقان بودند
که با آنحضرت صحبت میکردند و متغیبه و نیزانی می نمودند و مردم ایشان را صحابه میخوانده اند و بفاق میروند
بنوده اند و حجتی و دلائل در شان ایشان منسوخ و لغو نشد الا بر آنکه فخر قیام و تقییم بایمان و تقییم فی الحقیقه
القول و بر تقدیر ثبوت ایمان عدالت ممکن است زوال آن چنانکه در علم با عوارض حجتی واقع شد و چنانچه
کفته ملا حاجی شکر مرادوی به پیوند داشت دیدن و می نمی سودند داشت و بعضی از شواهدی شیعه نیز
گفته اند شردون شود از قرب بزرگان خواب حقیقه و بد بوی بد از آفتاب آفتابی مایحتاج الیه
من کلامه رضوان الله علیه پس بوضوح اینجا مید که مراد از ایمان و اسلامیکه در معنی صحابیت مانده
است الهما را بایمان اسلام است و بعضی اللفظ که منافقان صحابه را نیز حاصل بعد و قریه بر آن
معنا فالی با سبق است که قبل بایمان آخر است اگر گویند معلوم است که ایمان اسلامیکه قسم گفت و متقابل
است بایمان ایمان و اسلام مطابق است که شش مالک و طاعت نمیکند و اما ایمان اسلامیکه از صمیم قلب
باشد پس آنرا در صحابیت شرط نکرده اند و قیامین این اسلام و کوشش ثالث که واسطه است میان
آن بر دو منتهی است بالاتفاق و موافق غلا بوجوب احد من المسلمه ذلک الایمان لا یجدی الاسلام
من غیر الیقان قوله و این عبارت بطریق عبارت النصالح اقوال فاصل معتبر از کجا تا منصفه

که لفظ صحابی که در تفسیر متبع الصوابین یافتن از کثر الوفا و در حق خلفه ثانی واقع است همان صحابی
سابق الحلقاق یافته لا بالمعنی اللغوی تا بدگر عبارت شان پروا خه اند و نیز بعد از شریک و مسلم و
که جو الحلقاق صحابی بر خلفه ثانی در مقام الزام بر اهل سنت بنا بر مصطلح آنها حاشا بهم بوده با
حال آنکه اکثر شیعیان تعبیر خلفانی عاصبین صحابه کبار و خلفانی را شدن بنیامین و در حق فرار
لفظ امام استعمال میکنند و همچنین بر بسیاریان لفظ اهل سنت الحلقاق مینمایند با وجود آنکه بنده را
خلفانی را شدن بنیامین و صحابه کبار بنیامین دارند و نه فخر رازی را امام بنیامین را دارند و نه فخر رازی را امام بنیامین را دارند
تا بعین سنت جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم میسازند و نظیر این بسیار است و از غایب
کثرت بیرون از حد عد و شمار پس احتیاج عبارت صاحب تفسیر مذکور را قطار موقوف اعتبار اند
بود زیرا که شیخ مقداد الم انوار شیخ مقداد علیه الرحمه من رب العباد که درین عبارت الحلقاق
معارضه میفهمد است محض بنا بر الزام نیست است الا غوطی برست که علمای فقه اثناعشریه قول نموده
بدون معارضه که حجت بر اینها حاجت بدگر معارضه آن بوده باشد و این فیه و فیه دلالت
دارد بر اینکه شیخ مدوح از تحریر لفظ مسطور محض الزام است پیش بنا و خاطر خود ساخته پس این تطویل
بنا را باطل معین مقصود نباشد و از آنجمله است آنچه که صاحب تفسیر الم انوار اولاً ثابت با بد نمود
که مراد از صحابه همان بنی مصطلح است یعنی لغوی و ثانیاً با ثبات باید رسانند که این روایت را
صاحب تفسیر مذکور از کتب شیعه نقل نموده حال آنکه لفظ آورده اند که در صدر کلام شان واقع شده
این معنی است که آن روایت را از کتب اهل سنت نقل فرموده نه از کتب شیعه کبار که غالباً نقل کرده
بر گاه حدیثی را از کتب شیعه نقل میکنند پس بدانان بطرف حدیثی از حضرت امام معصومین علیهم السلام
یا کاتبی از کتب معتدله امامیه که هم از حدیثی است و ثانیاً آنکه حدیثی که الحلقاق استعمال لفظ اکابر
صحابه در مقام بر سبیل استبراه صادر شده باشد چنانچه حق سبحانه و تعالی در سوره بقره و سوره آل عمران
است انما المرسلون و نیز در حق سابی صاحب تحفه در کتاب مذکور در طعن و تمیز از مطاعن خلفه ثانی
العلیه السلام لفظ حضرت امیر با نموده پس آنچه در توجیه الحلقاق لفظ مذکور بر امیر بنیامین از طرف استاد خود

خوانند گفت همان جواب را بعینه از طرف مفسر مذکور تصور نمایند و اینها از کجا با ثبات رسانند
 که مفسر مذکور اطلاق لفظ اکابر صحابه بنابر ماثله باطل است نویسنده و فاسد حدیث مذکور
 دلالت دارد بر اینکه ابو بکر طمع حطام و نبوی داشت که حضرت سید المرسلین را با حق فدا نمود
 و او پس چنین کسی را چگونه در صحابه کبار داخل توان نمود و این فریبه جلیه است بر اینکه مفسر مذکور
 سبیل استهزاء متنازبان و صف تعبیه مخوف و لا شانه فیه در و ظهور کمال خلاص الحاق اظهار
 اخلاص مسلم و ظهور آن ممنوع به تحمل است که این اظهار بعد ظهور کرامت صاحب رسالت است و قد فدا
 بوقوع آمده باشد کما یستلزمه ما نقله السلافة الطبری فی مجمع البیان حریف قال روی
 ان النبی کره اخذ الفداء حتی رای سعد بن معاذ کرامته ذاک فی وجه فقال یا رسول
 الله اول حرب لقیها فی الشریک فی الاخوان فی القتل احب الی من استبصار الرد الی فقال
 عمر بن الخطاب یا رسول الله کذبوک و ان رجول فقد هم و اضربا عنانهم و کنج عیان
 عقیل فیضرب غقه و کنی من فلان اضرب غقه فان مولانا لک فکون حبیب اظهار اخلاص
 اخلاص باشد و دلیل بر آن وسیع اعضاء البصر عن ذلک چون طرقت عمره از بد و فطرت
 مخمرفاق بعد چنانچه عقی و غیره او را تا صلح حدیبیه از جمله مولف القلوب محسوب نموده اند
 پس لامحاله اظهار اخلاص ایشان محمول بر اعراض فاسده مثل را و سمعه و معادات ایام
 جاہلیت یا اناری که از آن جمله عقیل و عباس بوده اند خواهد بود و نیز محتمل است که امر مذکور را
 از یکدرد عداوت عدا و جناب امیر المومنین علیه السلام بر زبان آورده باشد نظر بر اینکه
 عقیل بن ابیطالب برادر اکفرت بوده اند و شک نیست که این احتمالات مانند ان البی
 و احرى نشان نشان است نظر الی التوا بین القویة و النیات العا دله علی لقاء الصادق
 بوم الحدیث و العقیة و غیرها و التوا عن الرضا غیر مرده بلکه قبضه انما یظهر خلوص هم تعلیم
 شمر شده برانی صاحبش نخواهد بود و لکنه ما یعارضه من اول الشقاق و الشقاق و انما یسکون
 که ظهور خلوص عمری با ظهور طمع بکری بکلام و بنای دنی تا بلیت اظهار در وجه اگر از ان موقوف

ثانی باشد ثانی مورت مردودیت اول اما ادعای توافق را می خیر البته برای ابوبکر پس بعد
فاصل شدت زیرا که عبارت روایتی که از صاحب تفسیر منج نقل نموده و صلا بر توافق را می
انحضرت برای ابوبکر که تحض خطا بوده دلالت ندارد بلکه در صدر کلام تفسیر مذکور تصریح اند
باینکه عرض انحضرت از استنار و صحابه دریافت حال خلوص و قطع طمع ایشان از خطایم نبوی
بوده پس انحضرت چگونه شریک ابوبکر و نظرائی او در طمع خطایم نبوی میبود و خود را در خطای
تریدون عرض الدیاد اخل بنومود و آیات صحافی خود را بخوابد کرد که آن حضرت نما خطای
نولا کتاب سبق لمکم فیما اخذتم عذاب عظیم باشد العجب کل العجب که جماعه امت جماعت
بنمایند که انحضرت فرمود اگر عذاب نازل میشد احدی بجات عیادت غیر از سعد و عمر بنان
بغیر از مسیحی عذاب نداشت و عمر را ناجی از آن عذاب و الله من کلم الله حال حضرت بنه قابل
تفاوت است که مرتبه خلیفه ثانی را فوق مرتبه جاب سید المرسلین قرار داده اند و برای عیب
پوشی خطای ابوبکر انحضرت را نیز شریک حال او ساخته کاش لحاظ جای عثمانی مانع نشان
ازین امر میشد و از خدا و رسول شرم و حیای بنومود و غلط او و اگر توافق را می بگری برای
انحضرت هم اگر مسلم داشته شود فائده بحال شیخ اول نیز باشد که در شوره جنگ احد را می عبد
بن ابی بن سلول که مسلم اتفاق الاتفاق بوده برای اقدس الجباب باب عدم خروج از
مرتبه طبعیه میوانفت و درشت کلماتی روضه الاحباب نیزه نکلا لا یخرج من ائمة اتفاق فلذا
بذابعد النزل الا بنابر مذکور بل حق بوالحق انجذاب بر کرار منی باخذ فدا نبوده اند و بعبادت
از آن کرامت و شرف و انچه کشتی الم اتواء در مقام محاجه و مناظره میباشد که وجه استدلال
علی وجه تبریل الحفا و مذکور شود و درین محل فاضل معترض طی کشتی از آن فرموده اولاً جباب
کشتی علیه الرحمه را از جمله قایلین بارتداد و شمرده باز اقتضای مذکور حدیثیکه جباب ایشان و کرده اند
نموده و معلوم است که از نقل حدیثیکه دلالت بر امری داشته باشد لازم نمی آید که قابل قایل
آن بوده باشد و الا لازم می آید که محمد بن ابل سنت که روایت دال بر امامت حضرت امیر علیه السلام

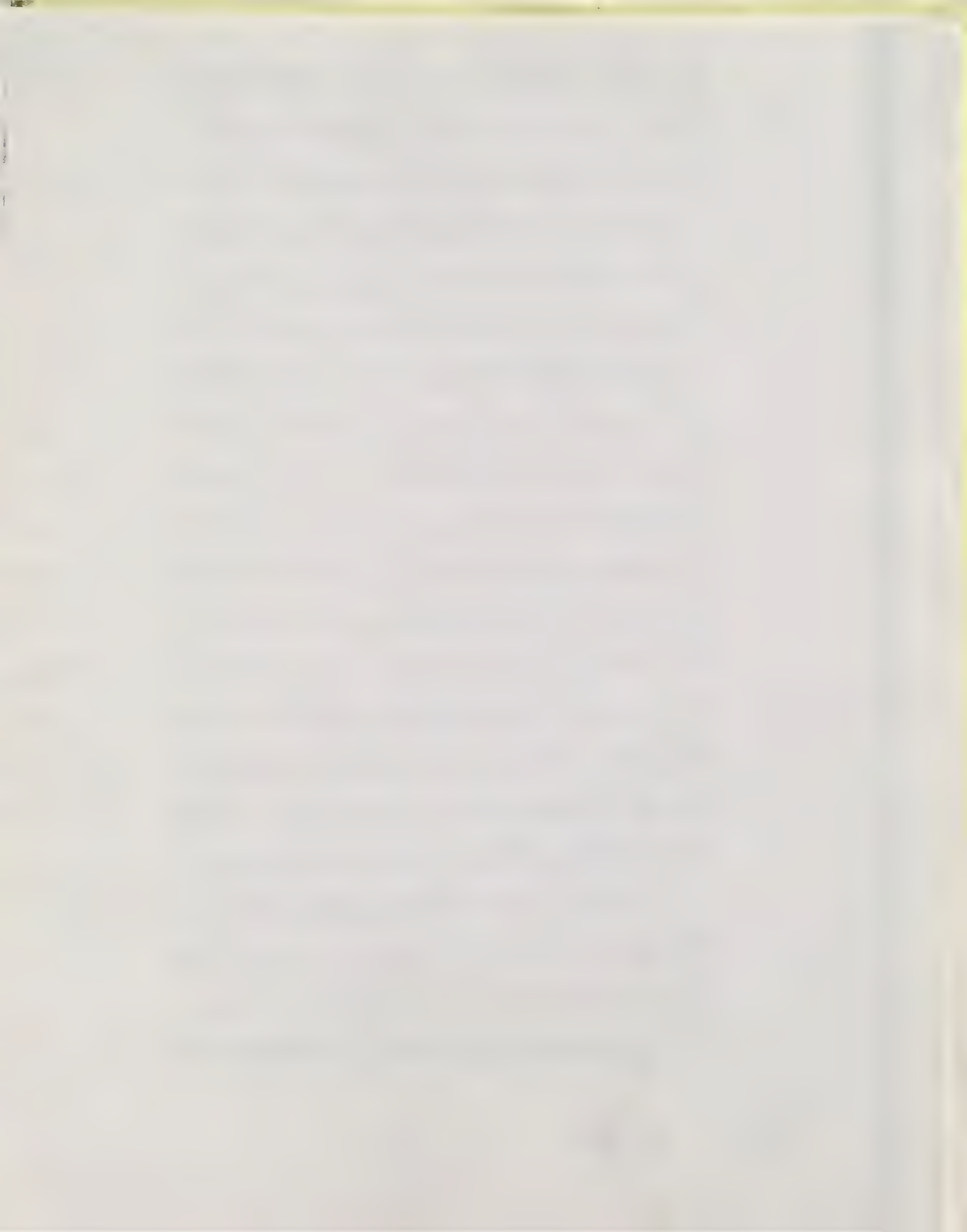


را بلا فعل بعد خطاب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم و احادیث قضیلت آنحضرت بر کما
 خلق در کتب خود و روایت کرده اند قابل مباحین آن روایت بعد باشد و موقوفه الواقع
 و بر تقدیر تسلیم پس از کجا که ارتداد یعنی مصطلح کلام در است در روایت مذکوره مراد بعد
 اما آنچه از مصایب انوار اصحاب لغاموده و عبارت سید نور الله نور الله مضجعه را مذکور ساخته پس
 اگر مطلوب از آن اینست که سید نور الله علیه الرحمه هم با ارتداد صحابه قابل بعد اند پس بر سر
 نیز که عبارت سید سعد اصلا دلالت بر این معنی ندارد کما لا یخفی علی ناظرین و اگر عبارت
 مذکوره را در تأیید این امر آورده که گشتی به سبب کور قابل بعد پس اثبات آنهم از کلام مذکور
 حالی از اشکال نیست و چه چنان است که سید نور الله علیه الرحمه بیکلام را بنا بر نقل و تسلیم قول
 صاحب توافق که مشهورست بقابل بودن گشتی باین قول چیست قال و من یفوا ینکم بکفر الصدر
 الاول روی الکشی فی رجاء الخ فرموده باشد و مقصود ضعف العباد از ینهم نفی قول بازدا
 ینتخبین تطاری شان از جناب کشتی دیگر اجد علما نیست بلکه مقصد آنست که فاضل معصوم در
 انتظام سالک مسلک استلال نکشته و تقوی استلال را تمام گذاشته و از انجمله تصحیح
 الخ انونی لانسلم که مراد قاضی علیه الرحمه ازین عبارت صحت ایمان ایشان اولاد و من
 ارتداد و انیا باشد چه محمل که مراد آن باشد که اتفاق درین بر گشته شان در عهد جناب سالک
 گمان بعد وفات آنحضرت بر وزیافت و بموالمصبره بالارتداد و کما بدل علیه تو که فی مقام آخر
 من کما الکتاب چیست قال فان قلت قد علم من فوی کلام المهره و صریح کلام بعض علماء مدینه
 فی غیر هذا الموضع اعتقاد ان الذین عضو الله من علی علیه السلام و خروج علیه یعفو کما
 فی زیان النبیین من المناقضین فلا وجه للاستدلال باحادیث مذکوره علی انهم ارتداد العباد
 اولامنی لا یرتدوا المناقضین لانهما باطلان فاما کان نقایم فی ایام النبیین بنسب علی کما
 للاصل الخامس من الاصول و هو امامته علی ۴ و لم یظهر و ادکک بالانکار الایض النبیین حکم بوقوع الارتداد
 منهم بعده فانهم بعد وفاته مضطربون و عن امیر المؤمنین و خروج علیه لم یقاد و انه و هو و اما جاز

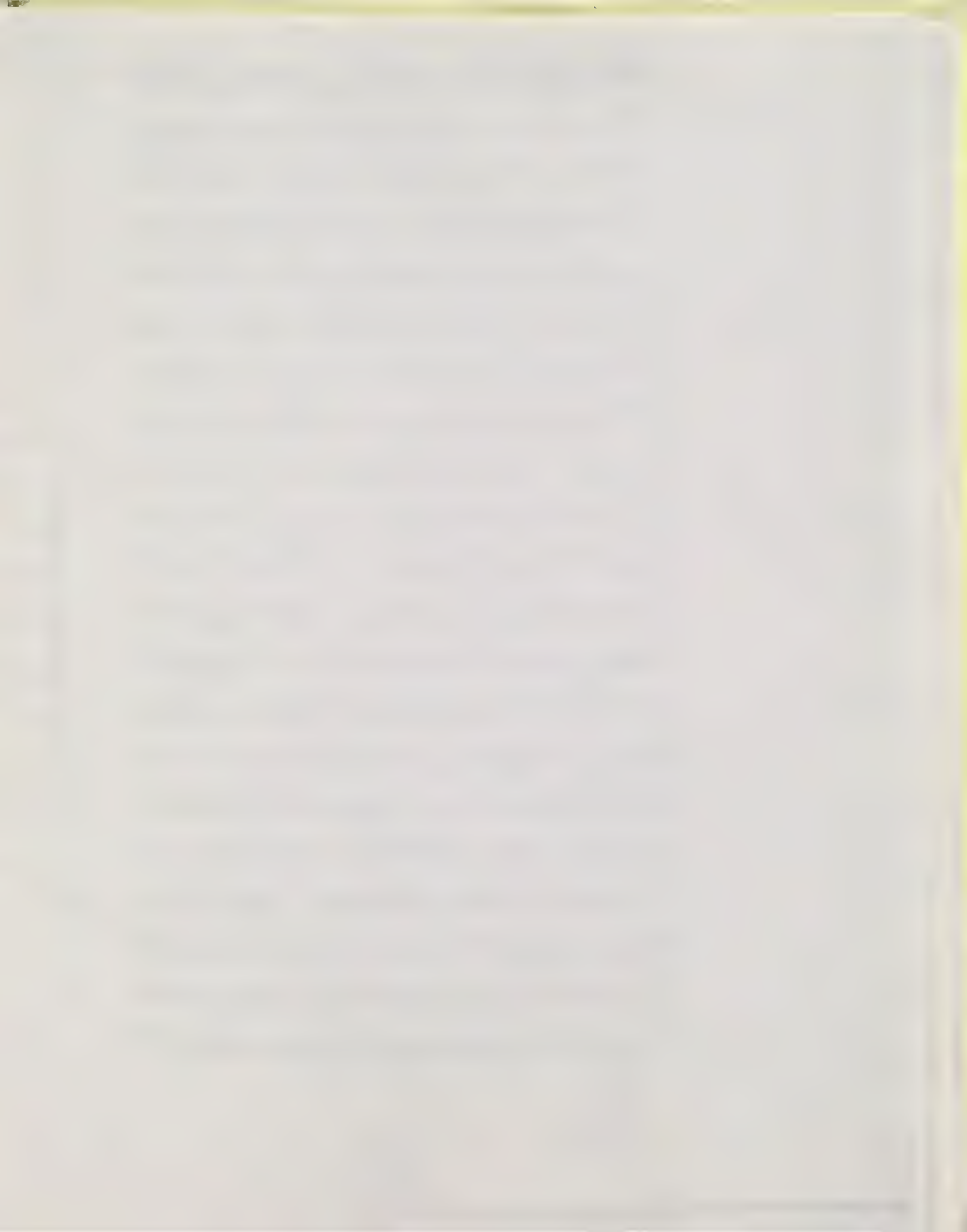
نقی

به النبي ص في حصه من الفضل الجلي والحق ونقصوا البيعه والعهد الذي احكمه الله نعم ورسوله في حصه
وجعله خلافة في رفاهم ورتبه في اعنائهم كما ينطبق به الكتاب الفته الى ام مقاله فمقال قوله
كوبهم ايمان شيخين الحق قول فدم جوابه في نقدا عفيف الكلام فارجع الى ذلك المقام
جوابهم انه دليل مقبول الطرفين برجوت منه قول فضل متين الاصل حضرت امير المؤمنين علي
است كما تنسج الطائفة ابو جعفر طوسي انما در تهذيب باب فضل احكام السجود ودر استبصار در باب
تحليل منه روايت نموده عن زبير بن علي عن ابيه عن علي عليه السلام قال حرم رسول الله
يوم الجبر لجوم الحر الالبه والنجاح المتعته انتهى وهايت تاويل شيعه در حديث حمل ان برتقيه است و
بجند وجه ناسوس و مدفوع است اول انكه مسئله از مسائل فرعية است در قرآن اول علت ان
تختلف فيها بود و درين قسم مسائل ركبه ضرب خود را با يك بگفت چنانچه در عين مسئله مرصحا
كه بجل ان قابل بود نصريح بان ميگردد و هر كس كه لطرف حومت ان رفته باعلان ذكر ان بنه و على هذا
القياس در ديكر مسائل فرعية مثل جواز عدم جواب سراج انبات الاولاد و غير ان مسائل مبدون تصور
به و لهذا در بيان اختلافات صحابه و تعقيبات و مناطات شان فيما بينهم كتابها عدون و در شرح حد
مبدون امثال فاهات حضرت امير المؤمنين علي رضي الله عنه و ام المؤمنين عائشه صديقه و ابن عباس
و ابن مسعود و ابى بن كعب غير هم با ديكر صحابه كبار بعايت مشهور و انكار شد حضرت امير المؤمنين علي
و رضي الله عنه حضرت عثمان در باب منه الخج خود صاحب رساله در فائده حادى عشر جامع الاصول نقل
كرده و نوبت مناطه و سازه در بيان حضرت عمر و حضرت عثمان در مسائل بجاي ميرسيد كه ناظر
كمان مسمو و نذكر البشان كافي با هم تعلق نخواهد شد چنانكه شيخ جلال الدين سيوطى در تاريخ الخلفاء از
ابى سلمه بن عبد الرحمن و سعيد بن مسيب روايت ميكنند كه گفته اند ان عمر بن الخطاب عثمان بن عفان كانا
بنائرا عان في مسلمة بينهما حتى يقول الناطر لهما ايها الاكجعتان ايما فالتفرقان الا على احسنه و جملة انتهى و ان
شوايد عظيم جواب فائده نالنه خواهد آمد در مضورت مدور حديث حومت منه بطور تفه اخلاص امير
امير انهم و در انكار دوم انكه حضرت امير را بطرب تخرج حومت منه ضرورتى داعى بود و عين قدر دفع

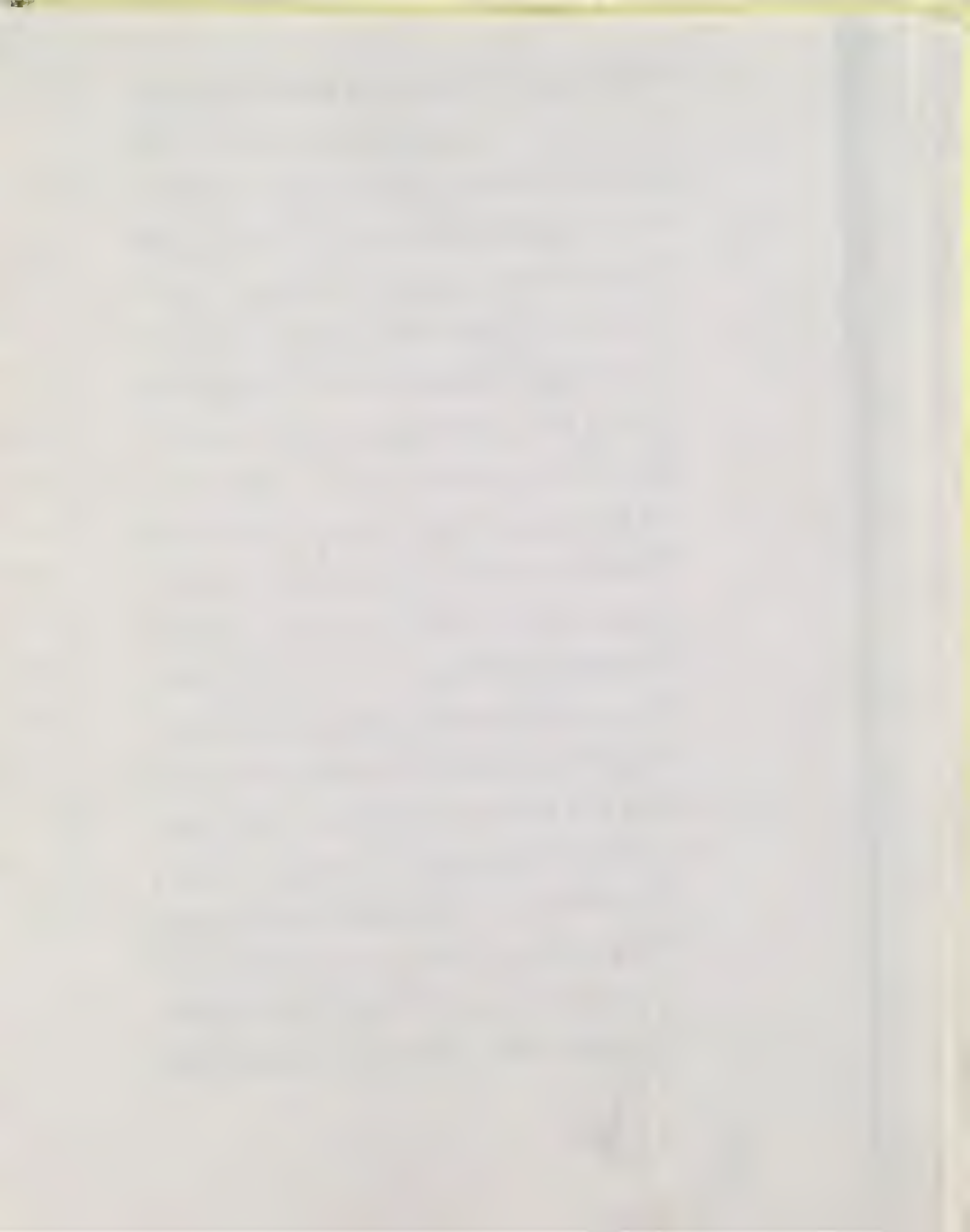
کفایت میکرد که میفرمودند و از مسئله حرام نسبت حرمت آن بطرف جناب رسالت ارام صاد
 القول که مورد حدیث علی مع الحی و الحی مع الی باشد بلا ضرورت داعیه البها عقل و داناتا ممنوع
 از طریق تنزل گوئیم اگر علمای شیعه دلیل ائمه القول را که در طریق شیعه و سنی مرویست بنابر
 حمل آن بر طبق مسلم ندارند از آن در دلیل تحقیق نیست که مثل تقیه امامیه قابل نیستند خللی واقع نشود
 چه بحدیث عاقل خصم خود نمیکوید که دلیل تحقیق نواتمام است بجهت آنکه من حمل آن بر بفا و مفاد من
 نیست بعضی از وجه جواب استدلال شیعه بر علت معتبر بر یک صاحب ساله اقامت آن معتبر
 اقول مخفی و محتجب نیست که حدیث لولایی ابن الخطاب از فی الاشی که از جناب علی ابن ابیطالب
 صلوات الله و سلم علیهما منقول شده و مقبول طرفین متفق علیین التوفیقین است چنانکه نقالی
 پیشاپوستی در تفسیر لای خود نقل نموده اند و سبوطی در تفسیر رشتوربان عبارت آورده عبدالکریم
 و ابوداؤد فی ناسخه و ابن جریر من الحكم انه من الایة منسوخه قال لا و قال علی لولا ان عمری
 المنة ما زنی الا شقی و لالت صریحه دارد بر آنکه جناب امیرالمومنین علی ابن ابیطالب علیهما السلام
 حکم کلیت منعه بنوعی نمودند و احوال صدور این حدیث از طبقه خوف و آتیه نشافی است غیر از وافیست علی
 دیگر که عند العقل مقبول باشد ندارد و نیز قابل بعون ابن عباس که از مرده نموده است آن حدیث از جمله
 اصحاب جناب رسالت صلعم و اعرف تفاسیر کتاب الله بوده و لالت تمام دارد بر آنکه علم و از
 همین جا است که گفته اند امامیه اثنا عشریه که بشهادت ملا سعد الدین نقالی فی در حاشیه شرح مختصر عقد
 علی با نقلی عنه اعرف اند بحدیث حضرت امیرالمومنین علیه السلام خلفا عن سلف اجماع دارند آنکه
 ما یبایع الجناب اباحت منعه یوم است روایات متکثره متواتره درین باب کتب خود در آن منفع اند
 پس حدیثیکه فاضل شهابی از تالیف استبصار نقل کرده معارضه ابن حارث متواتره منقول علیها که
 و لالت بر علت منعه بنماید و منون باجماع امامیه و ادله آخر است نمیتواند که در خصوص نظر بانکه بعضی
 رواه حدیث مذکور که در تندیب استبصار نقل این خبر را نهاده اند و تضعیف و غیر معتدین و است
 و بعضی از آنها عامی و سنی مذیب بلکه با اتفاق فریقین متروک و ملاک بعد از حدیث سندی است



کتابین مذکورین بدینگونه است محمد بن احمد کلبی عن ابی جعفر عن ابی الجوزی عن الحسن بن علوان عن
عمر بن خالد عن زید بن علی و محمد بن احمد بن کلبی که درین سند واقع است اکثر از ضعیف و مجاہل روایت
میکرد و بنا بر آنچه در خلاصه الاقوال علامه رحمه الله در احوال او مذکور است و آنکه کاتب برومی عن الضعیف
و یحیی المراسیل و لایبالی عن اخذ انتہی و نیز از روایت حدیث مذکور حسین بن علوان است که از عالم
و محققین اہلبیت بعد در رجال کبیر در احوال او مسطور است حسین بن علوان الکلبی مولایم کویت
عالمی و اخوه الحسن کنتی ابی محمد و با عن الصادق و الحسن بن فضال و اولی و قال ابن اقیقہ ان
کمان اوثق من اخیه و احمد عن اصحابنا و فی حبش لم یس لم یسین کتاب الحسن بن فضال و اولی و یزید
عن الاعمش و یس نام بن عوفی کنتی ابی عبد الحسن بن علوان مع جماعه مولایم بن رجال العاتقہ لان
ہم سبک و مجتہ شہید و قد قیل ان الکلبی کمان مستورا و لم یکن فیما لقا انتہی و تمس الیوم و یس کمان
علمانی است است در بیان حال روایت نموده و کین الکلبی در کتاب فی حبش نوشتہ است حسین بن
الکلبی عن الاعمش و نحوه مروک ملک و نیز از روایت حدیث مسطور عمر بن خالد است کہ عالمی و زبیری
بوده و در رجال کبیر در احوال او نوشتہ عمر بن خالد آورده الکتبی فی جماعه و قال یزید بن خالد
العاتقہ لان ہم سبک و مجتہ شہید و فی حدیث عمر بن خالد ابو خالد الواسطی برومی عن زید بن علی کہ کتاب
کبیر کان ثمر یا اسباب این روایت مذکورہ قابل طرح خواهد بود و نیز مقبول و نیز موافقت خبر مذکور
مذہب عامہ قریبہ قویہ و روایت در مورد و نقیہ است پس بر آن محمول باشد و این احتمال را ہم سبک
استدلال فاضل معترض است چه اجماع امامیہ منعقد شدہ بر آنکہ خبر مذکور موافق مذہب عامہ باشد بطریق
مروک العمل و محمول بر نقیہ میباشد و اجابہ منطافہ و مخائره از این طایفہ متواترہ بالمعنی دارین
وارد گشتہ پس این دلیل را مستفی علیہ و قابل القبول و مقبول الطرفین توان گفت احتجاج بر ضوم از
آن نتوان حجت زیر که اگر در مذہب ضوم صدورات از امام معصوم بصمیم قلب ثبوت میرسد البتہ
الثاقی و قابل قبول طرفین میشود فان اقرار العقل علی تقسیم او لم یکن ذی اعتبار و لا اگر مقبول و اما
اذا لم یکن ذلک فالاعراض علیہم پس مقبول و چون احتمال اقیہ جاریست اولاد در روایت و ثانیاً



در ایامه دایه چه بنشیند تا از خلفاء جدا کار و غلو آنها در قتل و اهلک مجبان و شیعیان نیست
اطها و ایامه اخبار و ذیبت رسول قمار بوده است چگونه صد و این حدیث را تعلیم
باور توان نمود و باب علم بر مفاد آن توان کسود اما وجوه ثلثه که در دفع اقبال محل
علی التقیه بیان فرموده اند پس همه از بر باطل و از حلیه صحت عاقل است تو را اول آنکه مسئله
شعه الح انوال این کلام دقت از تمام مقدوح است بدو وجه اول آنکه آنچه در مقام انا
فرموده اند منی بر عدم فهم مرام است زیرا که مقصود ما در مقام انت است که چون روایت کوز
بعینها از جناب لا کتاب در کتب عامه بطرق متعدده منقول گشته پس اگر بنا بر تقیه آن حدیث
کسی از راه شیعیه یا یکی از ایامه معصومین از حضرت نقل کرده باشد محل استناد نخواهد بود
و ز مورد ایراد فاضل مورد پس تخصیص است و تقیه حضرت امیر ابرار تو هم دور کار و اگر نقلی است
تقیه حضرت در قرن اول در ماده تحلیل مقدم مسلم داشته شود لازم نمی آید که دیگر راه ایامه
وین را که ابدال عهد خلیفه ثانی در سخنان حکم حرمت منع بود و در صورت تقیه شده باشد حال
آنکه بر ظاهر است که در زمان بنی امیه و مروانیه که شد و بسیار و قسدت بشمار در ترویج سنن
و اطفا را تا زمان امام علیهم السلام داشتند و همچنین در زمان خلفای عباسیه اکثر
شیعیان در تقیه میکردند پس اگر در آن زمان احدی از ایامه بیعت روایت حدیث کوز
از حضرت امیر علیه السلام بواسطه بعضی روایت مینموده باشد کدام محل استعجاب استغراب است
پس مطلوبی که محل حدیث مذکور بر تقیه ثابت خواهد بود و اعتراض فاضل کامل از حلیه اعتبار
عاقل و هم آنکه مورد و منازعات و مشاجره ای که بنمایان صحابه و خلفای ننه در قرن اول واقع
میشد همان مسائل فرعی بود که تصدیق شد و حکمی حتمی در آن از قبل خلفاء صادر نمیکرد و الا ظاهر
که بر تقدیر صد و حکم حتمی احدی حوات بر مخالفت آنها نمیکرد و مجال این معنی نمیداشت خونی
مخالفت آنها نبرد و اساس حکم شان از جا بر کند و چون در باب تحريم منع شد و بسیار و بصلب
بیشمار از خلیفه ثانی سرزده بود و بر حرم و حد بندید نممود و کلمه رحمت بالحجاده از زبان فط

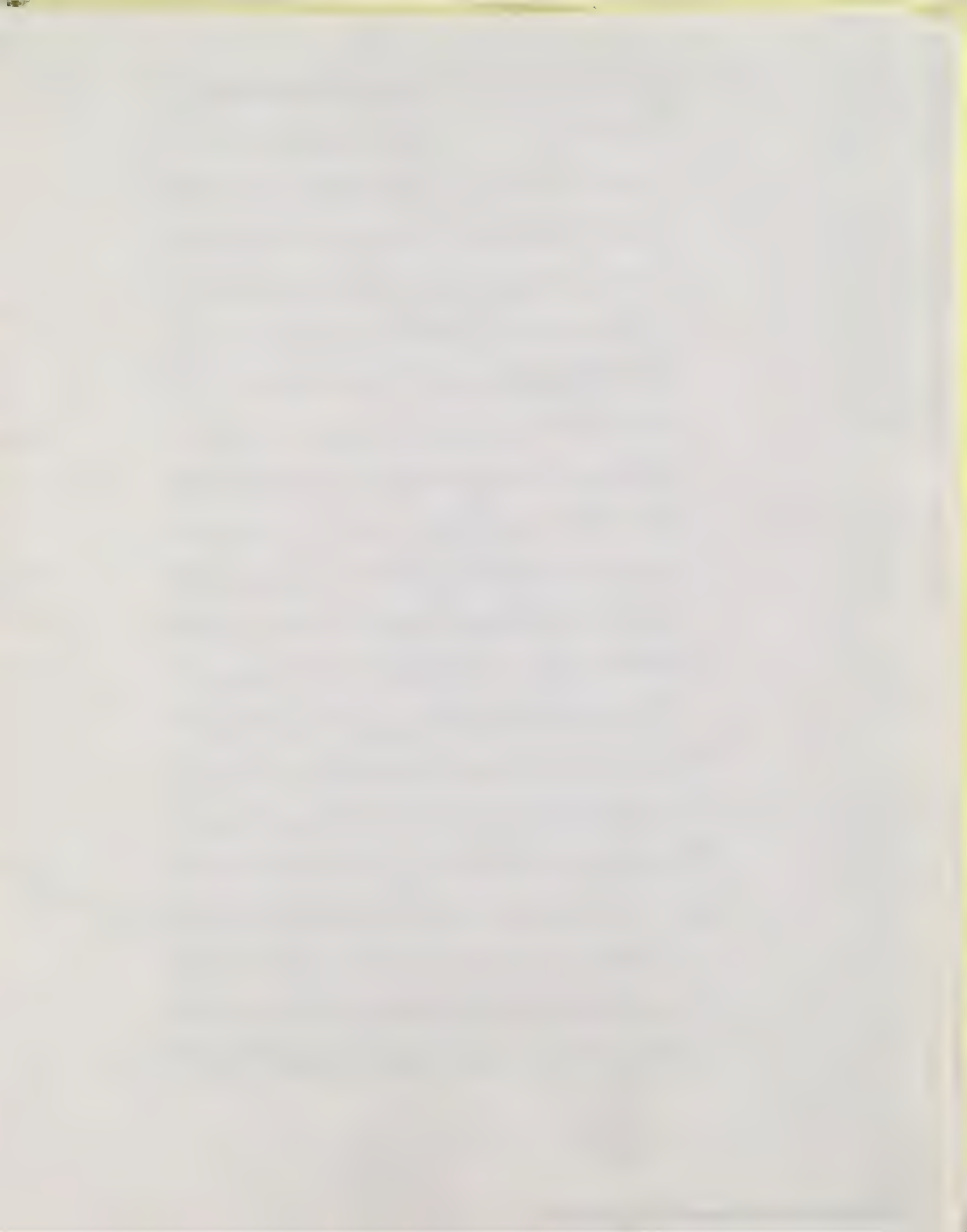


اتفران خود می نمود اگر حضرت امیر عظمی قلمت بداد و در این باب خداوندیکه آنحضرت را
مخافت او درین امر نموده در ذکر حدیث مذکور تقیه یا توریه فرموده باشند و ان مقام
نوعی بود و هرگاه پیغمبر خدام بابر احادیث صحاح سنیه ان النبی صلعم قال لعائشه لولا ان
حدیثوا عهدها لجالیه فی انوی بالکوفی ثانیة بالشک و افاض ان یکره لکم لایست
بهم فادخلت فیها اخرج منه والزقه بالارض و جعلت له ما بین ما یشرقا و ما یغربا
به اساس ابراهیم تقیه از قوم عایشه فرموده شد و قلمت رسول الله را بنا بر ضرورت اضطرار
حدیثه حک نموده اگر جناب لایجاب نیز تقیه از ان دو مابند چه عجب باشد و معلوم است که تقیه
ان جناب در خصوص تقیه فرموده معون شان در باب بیعت ابوبکر و ترک حق خود در باب
خلافت و مذکور زیاده نیست ظاهر است که ابن عباس با وجود اینکه بنا بر رسم بیان کمال است
با عمر ابن الخطاب از بیعت بیزیت تقیه مذکور نموده و در مسئله حول آمدت جناب و ظاهر نموده
چنانچه غرضی در اجابا العوام آورده عن ابن عباس انه اظهر بعد وفات عمر بطلان القول باول
فقیل له لم لم تظهر ذلك في زمان عمر فاجاب بینه او حقت عن ورته و ما سوائی این شواهد
است که انشاء الله التوفیر بعد از منین خواهد شد فاصبر و انتظر قوم دوم آنکه حضرت امیر عظمی
اقوال اولیاء این وجه نیز بر عدم فهم مقتضایست چه اگر کائنات نموده که مراد علما اما اینها
مذکور همین است که حضرت امیر علیه السلام حدیث مذکور در حالت تقیه از شما فرموده اند تا فاضل
مقتضی بابطال ان برداشته بلکه ظاهر است که مراد قوه حق را بدانی احتمال آیه در این حدیث بخوبی
است نسبت بکلی از روایات با ائمه طین لا یحقن دمه قطیص جناب لایجاب بی داشته باشد و نایا
بر طاهر است که اوقات و امان تقیه و سلطان محال ان تخلف و مشا و ت بیانش اگر انکار
با اولاد طین آنحضرت را ضرورتی بسوی اسناد تحریم تعویجات جناب رسالت اعلی شده با
مستحب نخواهد بود و تقی ضرورت داعیه داعی لایست است ظاهر است از انبائه و در هر حال تقی
ولا یکنی بر الاستبعاد و نه ان این استبعاد و در حق روایه اجبار که قول خودشان بدون استناد

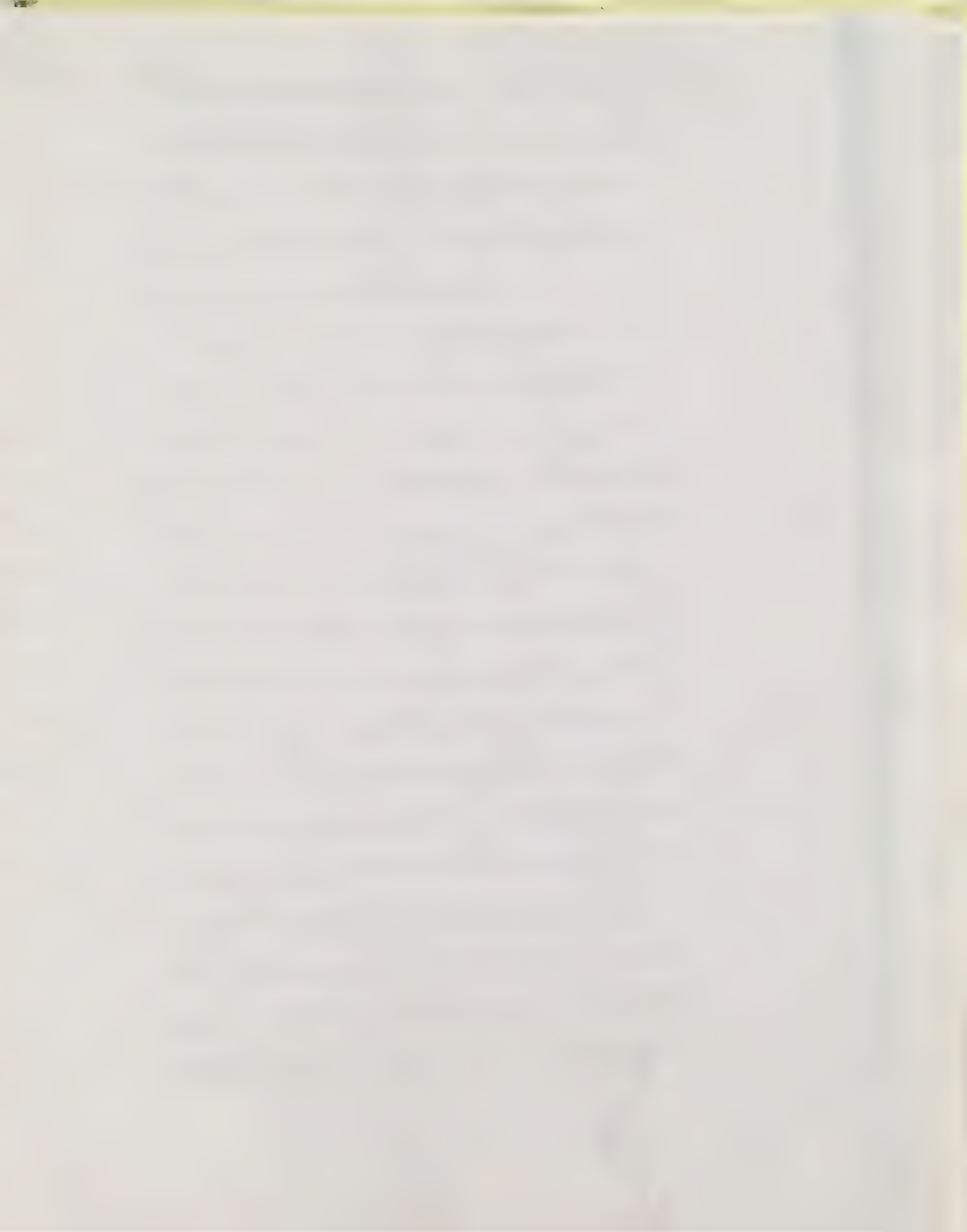


باقوال ائمه پناه منال اعتقاد اعتبار نبوده مستبعد و تحقق ضرورت دایه الی الی اسناد مثبت
 ایشان استقوب علاوه آنکه در قول آتی بوضوح می انجامد که خلف الرشید خلیفه ثانی بنا بر عزم فاضل
 رشید نایب معین منتهج بوده فلا وجه للاستبعاد و نامیک بینی معوض الاستشهاد و در سوم
 آنکه الح اذ ان این لیسر نه منضم است که فاضل رشید بان افاده فرموده و بر دیگر عیایب مقام
 افزوده اند چه صحت این وجه منتهی است بر عدم جواز تقیه پس بدون اثبات حجتش و الطال اوله
 بر جواز و با حقیقت که بر چند اصل مخد جاب رسا و تاجیرین باب دست باز دندستی نشان بجا
 نرسیدار دست کسی از ایشان عرود الوتقای این سنت نینه منقسم بک و دیگر چگونه در معوض
 و احتیاج بان کردید و نیانی فار علی الفاسد علی الفاسد از به راه پسندید و در
 لایل قاطعه و بر این سال طعه بر جواز تقیه میجا و زار حد احصا است چنانچه شطری از آن در کتاب
 لعل البریاج که از مصنفات جناب سید دایم ظله ماطلع الشمس و اسوا الصباح است مبدع
 و هم در دیگر کتب علماء کرام رضوان الله علیهم من الملک العلم نجوبی تمام میرت لکن فی الام
 در مقام رد ما لا اختصار بر ذکر مبدی از آن استوار میبایم و اگر چه تاریخی المومنون الکاذبین
 اولیا من دون المومنین و من یفعل ذلک فیس من الله فی شئ الا ان تقوم لهم قاه و غیره
 نوشته فر یعقوب تقیه من موالا تم طار او بالذاتی الاوقات کلها الا وقت الحان فان
 الطهار الموالاة ح جائز خاقان عیسی کن وسطا و شش جابا و امام زاری در تفسیر کبریا
 تفسیر آیه مذکوره در معقه الحکم الرابع التقیه جائزه بصون النفس و بل يجوز لصون المال تمیل
 ان یکون فیها بالجواز بقوله علیه السلام حرمه مال المسلم کرمه و لله و لقوله علیه السلام من قتل دون
 قوه وید و لان الحاجه الی المال شذیده و الامان مع بالغبین سقط فرض الوصور و جاز الا
 علی التیم و فعلا ذلک القدر من نقصان المال مکلف لایجوز معنا و الله اعلم الحکم النامس قال
 مجاهد الحکم نایت فی الاول الاسلام اصل صنف المومنین اما بعد فقه الاسلام فلا وری
 خون عن الحسن انه قال التقیه جائزه للمومنین الیوم القیمه و هذا القول اولی لان رفع الضر عن النفس

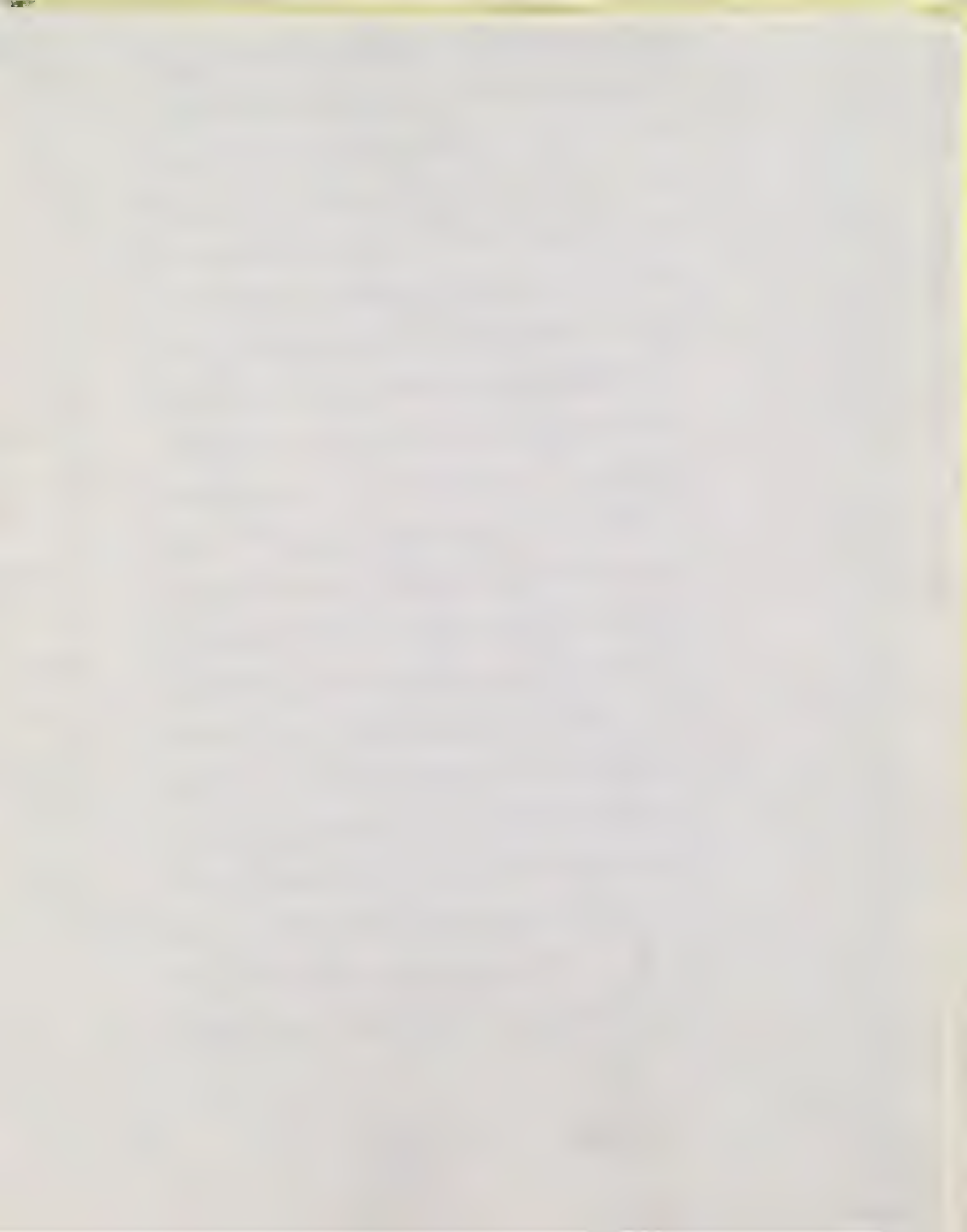
واجب بقدر الامكان دوم قول حق جل و علا الامن اكره و قبله مطمئن بالايمان در صحيح بخا
در باب الاكره بطور است باب قول الله نعم الامن اكره و قبله مطمئن بالايمان وقال الا ان
منهم تقاه و هي تقية و قال الحسن التقيه اليوم القيمة يوم قول سجاد و قلنا و قال رجل مؤمن من آل
فرعون يكلم ابنة الابه و تفسير كبير مرويت عن النبي قال الصديقون ثلثة حبیب التجارى و هو
آل سرعون حيث قال تقتلون رجلا ان يقول ربى الله و انما لث على ابن ابي طالب و مقتلهم
و این آیه و روایت هر یک است و فضیلت تقوی است که حضرت اصدیت مؤمن آل فرعون را
بان ستوده و حجاب رساتاب علیه و آله الصلوٰه من الملک الودسان متقی لا رجل صید
معد و و فرموده بهارم آیه طیه و لیت فیما من عمرک سبق و فعلتک التی فعلت و مت
من الکافین قاضی بیضاوی و تفسیر ابن آیه و فی عدا یقه فایعنی موسی علیه السلام کان
بعایشهم بالتقیه ثم قوله تبارک و تقدس الیوم طس الذی کلو و اسر و نیکم فاما یخشونهم و خشون
قال الامام الرازی فی تفسیره المسد الثانیة قال قوم الایه داله علی ان التقیه جائزه عند الخوف
قالوا لانه تعالی امرهم بالظهار لذه الشرايع و الظهار العمل بها و علی و لک بزل الخوف من جهة الکفا
و یزید علی ان عند قیام الخوف یجوز ترکها تنسم تقیه فرمودن رسول مختار با حقا در عار و القبا
اساس بیت الله علی ما کان فی الجالیة بایر خوف از قوم عانت علی با سلف من السحاب السیة
تنهم سیرت صحابه کبار و دیدن علمای ذوی الاعتبار سمواره تقیه و القبا بوده است اگر چه بعضی از علما
شان بربان انکار آن بمنفعه اند و یقولون با فوائدهم مالیس فی قلوبهم از انجمله است کتمان ابن عباس
مسد عول را در زمان خلافت عمر کما ذکر فی احیاء التوالی و از انجمله است آنچه حکمال الدین سیوطی در تاریخ
الخلفاء در بیان امتحان بنفون مامون رشید را در مسئله خلق قرآن شریعه و سبب طلبهم بهم و
اولا ثم اجابوه تقیه و از انجمله است آنچه در کتاب مشکوٰه فرموده است ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
و ابو بکر بعده و عمر بعد ابی بکر و عثمان صدرا من ملاحقه ثم ان عثمان صلی الله علیه و آله و سلم کان ابن عمر
اذ اصاب مع الامام صلی الله علیه و آله و سلم و اذ صلی وحده صلی الله علیه و آله و سلم و هو حجاب و ثاب و انا و است حید



که متعلق است با برادرات عدیده که ناظره افضل را بخاریر القایق بر اقامه فی حسن البیان
 وجوده الثغایر علی الغادل و الثغایر ابدادی و ایداعادی بر جواب استغاثی^ت
 اولاد شجین بر سادات فیض الدیمجات خیریه موطندار مساک خود غفلت و زریه
 ابن عمر را در وادی تقیه شنید اندر حدیث قال چون شعلت معبود از اهل مدینه اولاً علی بعلی الله
 و الرسول علی ما فی جامع الاصول اخذتعه مخفی بود و بنا، ثعلب او وقت پدرش
 با در استحکام و او را بطرف اخذیعت از کرام انجام تمام و احوان او با در فی شبه مخالفت
 سفک و مار کبرانی نمودن طریق در قوم او ستر ماندا اینکه ابن عمر نیز مثل دیگر اخبار پاشاه حاج
 از دست ظالمی که سنان زهر الوی پایش خلا بند شربت نهادت حبسید علی ما فی الاستیغاث
 عبدالبر و تاریخ الخلفاء الشیخ السیوطی لهذا ابن عمر بن بیعت در داد و اگر شکس الحور و حفاک
 افتاد و بر مذاق شیعه نیز بیعت محقق با مبطلین بنا بر اسباب اعیه بران وقت شریف لغتی
 و نیز را لایبیا و الائمة در ذکر حضرت امام حسن بنو یافان آریدها الصفقه و اظهار الرضا
 و الکف عن المنازعه فقد کان ذلک لکننا قد سنا حقه و قومه و الاسباب المحترقه الیه و لاجه
 ذلک علیه کما لم یکن فیله جمه علی ابیه صلوات الله علیهما لما بایع المتقدمین علیه و کیف عن
 منهم انتهی و از اینجا که خلع بیعت مستلزم سفک و مار است لهذا ابن عمر وقت قطع اهل مدینه خشم
 خدم خود را جمع کرده از قال رجب و صوفه و عبد الله بن مطیع را نیز از خلع بیعت منع نموده و نیز عیار
 الفاصل الرشید من افاداته فی جواب ایرادات الجبر الوحید و جواب تفصیلی اینکلام موقوف است
 بر افادات بعضی از افاضل اکرام و اما فی افاضل حادی المعاف و المناقب منحه الداجل التوابع
 و الموابت بحمد الله که افواج فایره ابن حجج فایره مجامره حسن حسین با من بانی و موطن کرامی شفا
 و متعاقبش کتاب حق و صحیح میرز نیر با صوف با شبه ضربات حیدریه مبارزه ساگر عدو
 قدم جلالت و میدان محادرت می بندد و در معارک خفیه و خیره بیکر و لکن بلخص مقال بالاجال
 بکارش میرود مقام حیرت است که مساعی جمیده اسلاف خود را که در باب تشید بانی خلافت کرده

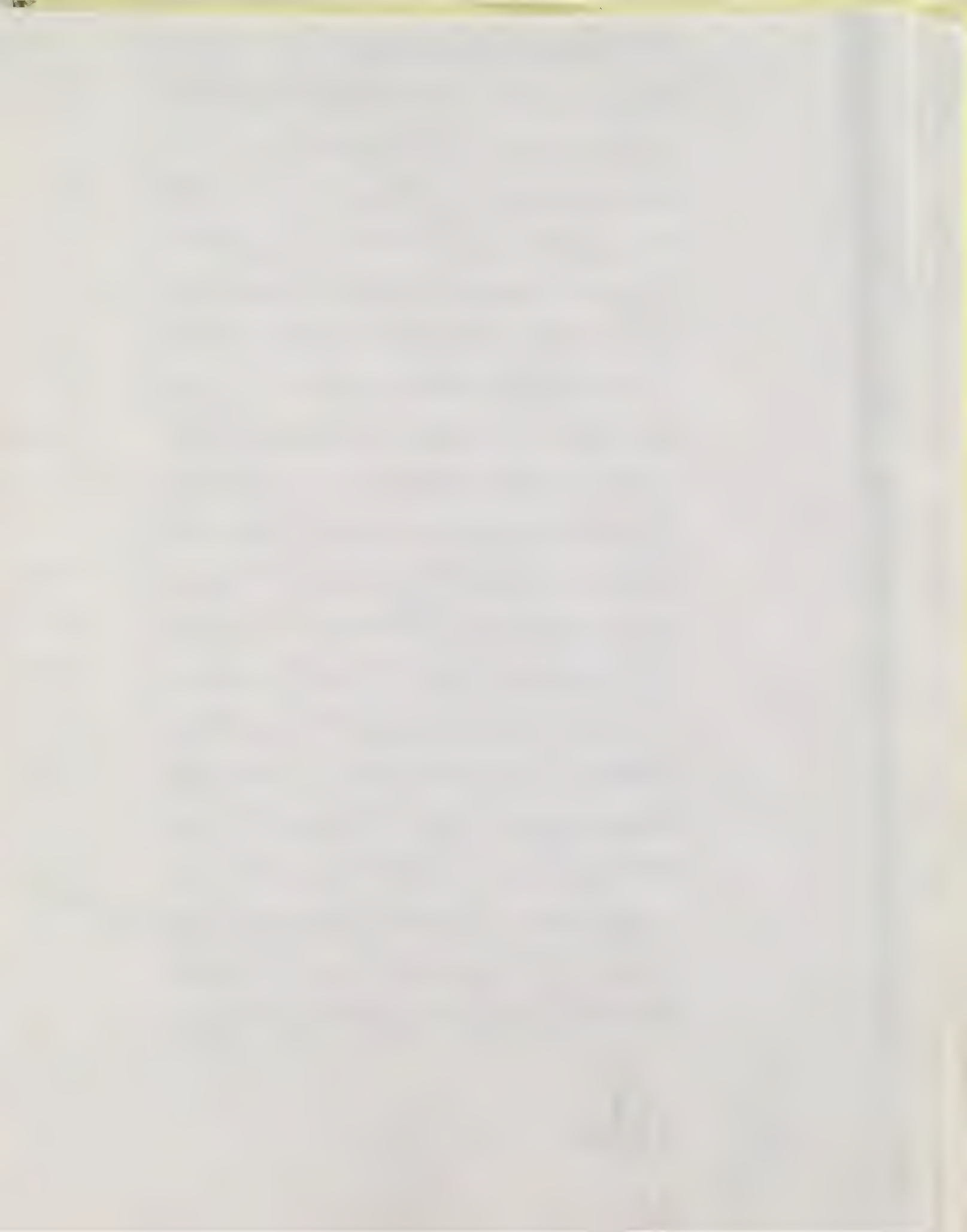


بکار برده بودند و از صد سال در استحکام بنیان صفة عمریه که فتنه واقع شده بود و همزمانی خود
سیری فرموده و در باب کتاب بکوف آن اساس را بر چند دوازده است قدیمه بنیان خود
گشودند و در نگاه بن و در باروی حدت طبع و الا باب تقیه منقوح کردید پس جابیت باب مدینه علم را
با شعلین لایله از این باب باید فهمید پس بقفا جامع مستقی برترین فناء و جابیت لا کتاب باب
تقیه و رت بدست خانداد که مایل علیه خطیه استغفیه که بحثش این تاثیر و دیگر هم و غیره شهادت داده
و بر ندایه مانی صحیح المسلم و البخاری و کان لعلی بن الناس جاتیه جوده فاطمه فلما توفیت منکر علی
و جوده الناس فالتس مصالحه الی کبر و سابقه ولم یکن بالبع ملک الا شهر ای شته شهر و قوله علیه السلام
بارک الله فیما سار فی و سر کم کما فی شرح المقاصد و قوله علیه السلام لما خفی ان لعلی ما خذه و
منته ترکب بجار لایل و ان طلال النبری کما فی نه ابیه ابن الاثیر الی غیر ذلک ما لا یحصى کثیره اما نه
در باب طلع توجیهی از قسم توجیه القول با لایرضی به غلبه فرموده اند پس فوج است با کمال این عمرین
خلع را عذر انگاشته و حدیث نبوی مضرب لکل ما در لوار بوم القیه شک خود ساخته و بیعت بن و
از فروغ بیعت الله و الرسول پنداشته قلاده آید در گردان خود دانسته و اگر اینهمه نبی بر تقیه
ببر آید و نبوی حدیث نه ای ایچی چه الا ان یقال انه اوقع فی القلوب عالم لا یقول فی غیره سنا
تجیم الحمر و المنع الی النبی م فی ما من الحدیث با شتر اک علت فرق سیرین الاستاد و الاستاد و
از محل اعما و ادم بر سر طلب شو کجا بودم اکنون کجا ادم ز جازم الما بجا ادم پس بگویم ملما
که بنا بر تحقیق سامی تقیه برای حضرت امیر علیه السلام جایز نبود و اگر چه برای این عمر جایز باشد باز هم
روایت دلیل کفنی نبود و اندر زیر که بر روایتی که در کتاب امامیه مطابق حدیث فراغه و جابیه است
باقیه شود و در بعضی بیس تحمل تواند بود که احدی از رواه شان موافق غایب خود تقیه را
کار بند شده روایت آن مغفیه باشد چه این طریقه در بیان مذهب و سلف امامیه شایع و متداول
و اسباب تقیه و خوف نیز اکثر اوقات تحقق یویم پس اجدو این احتمال را و این روایت را
غلبه می نمود و اگر سید و ارجاء با الاحمال بطل الاستدلال پس الاحمال دلیل کفنی نمیتوانند و

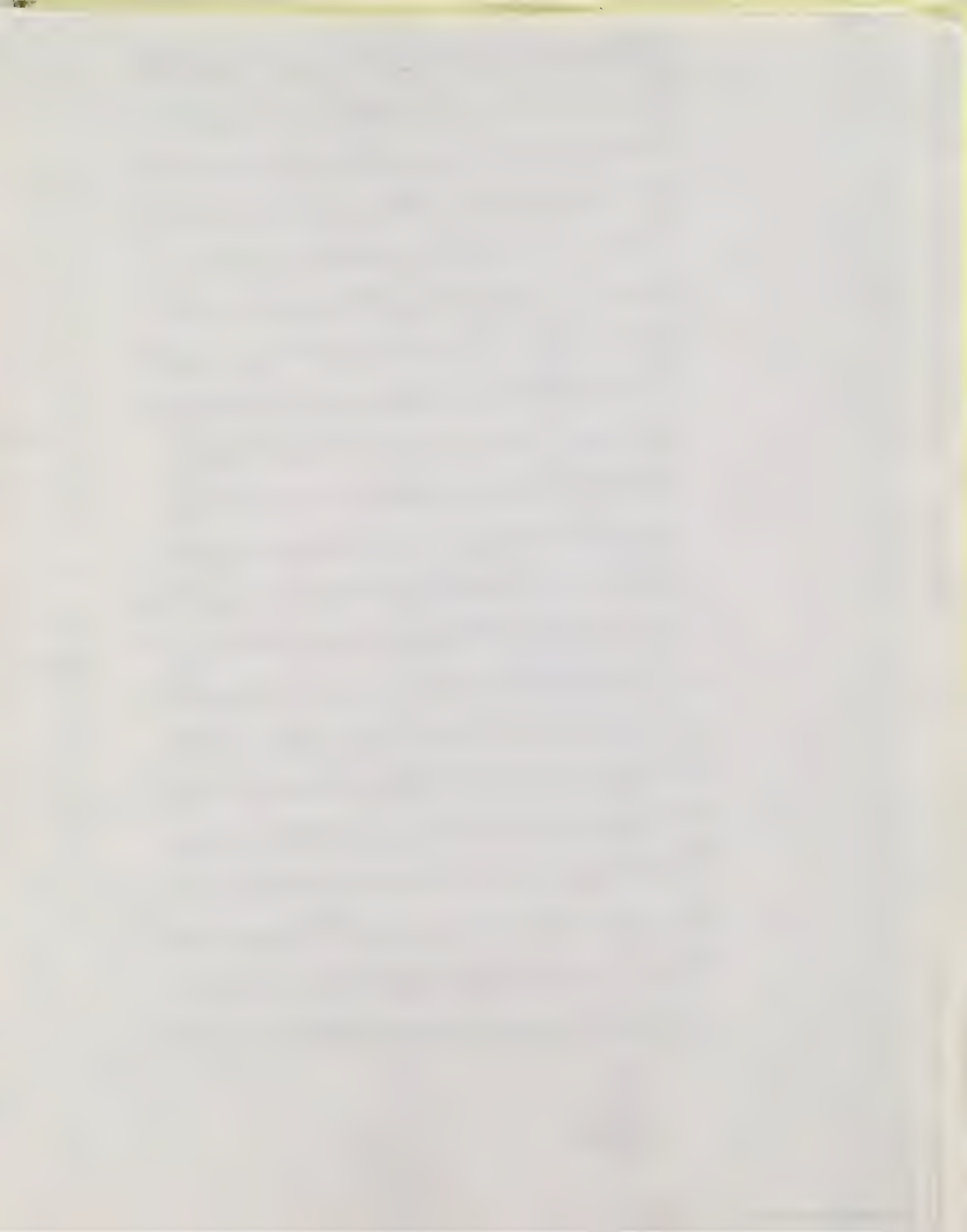


وتمسک بر سر او را بنام خداوند الهی هم مثبت و این تحقیق انیق سامی بدان ماند که تحقیق الهی نیست
از فاجوی که امام جماعت اهل سنت و جماعت بمقتضا صلوا حلف کل بروفا و بوده باقی
بهرسد و گوید که قول امام محل اعتقاد من است و دلیل تحقیقی بر این من زیرا که عدالت پسند است
اما به شرط است اگر چه نزد اهل سنت شرط نیست چنانکه در کتاب ما بین قول بر اسمی که خواند
پنداشت نظیرش را برین قباس باید انکاشت ثم نا ا چون از جوابات محل دلیل فرغت حاصل
کردیم مالا نظر تفصیلی بر مقدار آنکه صاحب رساله از تعارض علمای خود مانع و مفسد بر این ابرام
دلیل اصابه کرده است که بحاریم و عاشر بقید تحریری آرییم و اعمق قضای استصحاب حکم مذکور است
خواهد بود الح انوار و رجعت استصحاب شیعه فبما فهم و علمای اهل سنت فبما فهم خلاف دارند
اکثر خفیه و تکلیفین نفی حجت آن معده اندکها موقوفی غایبه الظهور و فی کتب الاصول منوالیقین بسطو
حال الشیخ العالی فی زیاده الاصول الاستصحاب بواجبات الحکم فی الزمن اثباتی تعویلا علی نبوت
فی الاول و الاظهر العینه و اما لا اکثر اصحابنا و خلافا للفقهاء و اغلب الفقه و اکثر المتکلمین انتساب
پس استدلال ما خود نمودن معارضه که نه در فقه و اتفاق علیها است و نه در فروع خصم و در عا
استبعاد خصوصا در صورتیکه عامه خفیه و تکلیفین که هم غیر جمیع کتب اهل اسلام در این باب
اند و برین مقدمه مخالف استدلال باشند که فان الیقین لا یردول الا بیقین مثله الحکم
این مقدمه با خود است از عبارت احقاق الحق که در بحث منه واقع است بی نده و الا فلو ان
الجواب کان یقینا بالکتاب و السنه و اجماع الامة و لا یردول الا بیقین مثله الحکم بالعلم چنانکه
این مسئله در کتب اصول فقه طرین مثبت و برین است مسئله ترجیح تحویم بر ابحاث بوقت اجماع
ان بر دو طرف متفق علیها است بین التویقین چنانکه کتب اصول و فروع اهل سنت بان مملو
کتب اصول شیعه هم موجود است شیخ بهار الدین عالمی در زیاده الاصول در هیچ ماس که
در ترجیحات است فسر موده و اما المدلول فالتحریم علی الاباحه پس معیضانی این فاسد
اصولیه مقبوله که طرفین حجت متعادل است بر ابحاث آن باشد ولی ای حکام مدفوع است بحد

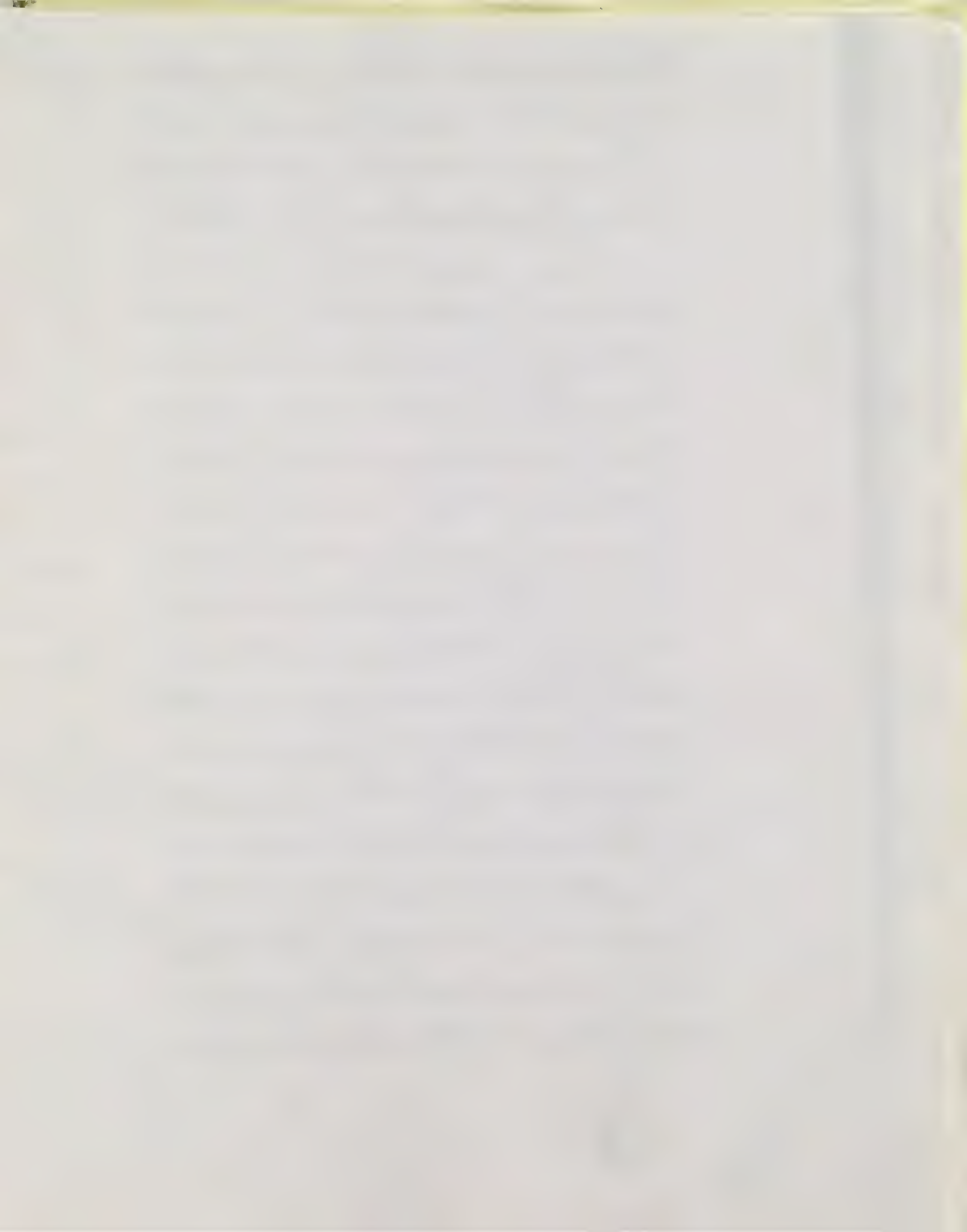
بیان



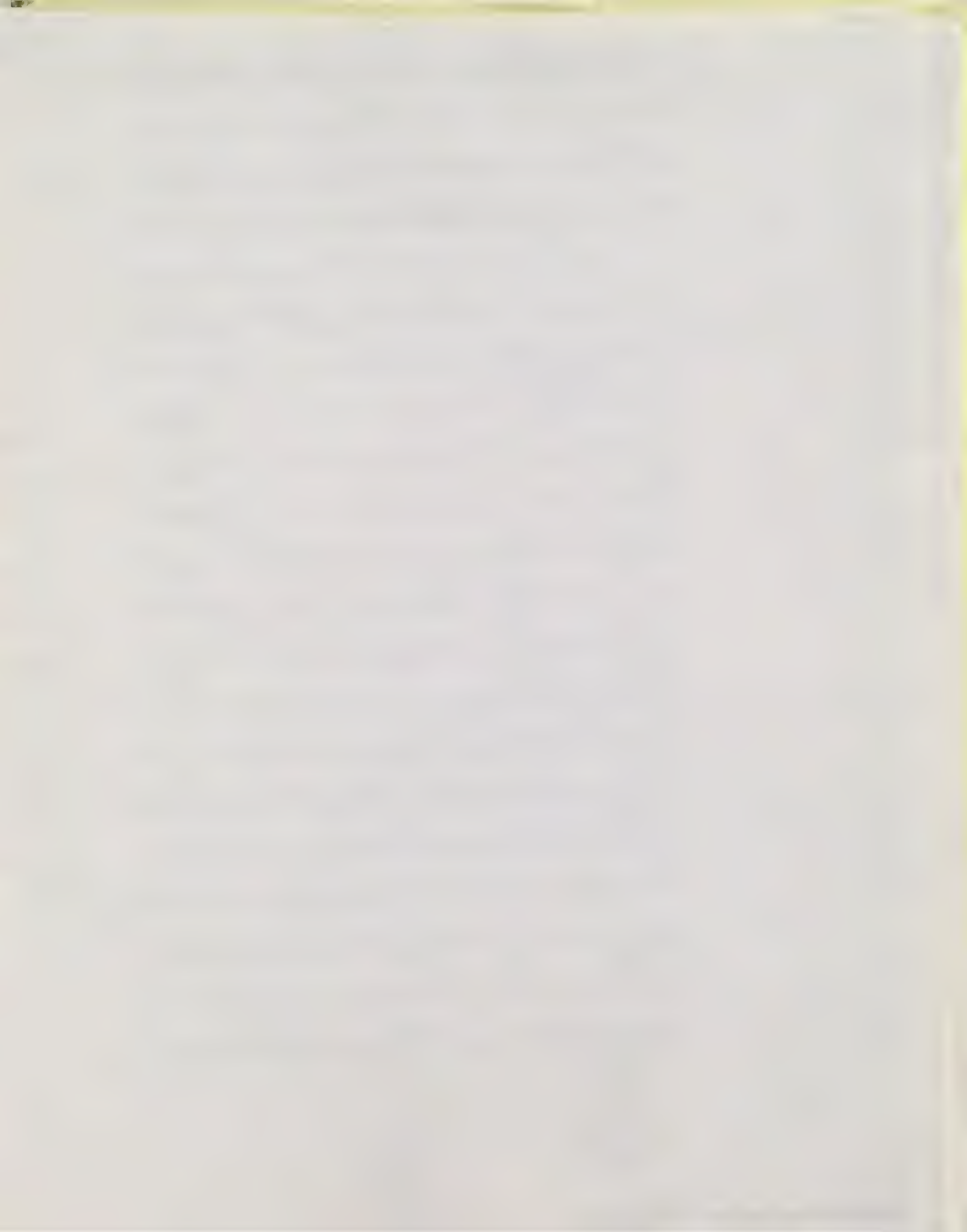
کلی انکه مقتضای استصحاب را در ما نحن فيه و لفظ بر آن احدی از علمای فریقین انکار نمی
زیرا که مجمع علیه است که حکم اول بانی میاید و ادم لم یحقق نسخ و رفع له عاتیه مافی الباب یکرین
استصحاب سلب کلیت حجت میماند حکم کلیت سلب حجت با انکه قابل مقتضای استصحاب نیست
الا استصحاب نمیشد و مال آن نبوی نزاع لفظی است لا یجذبکم لفظا لان انکار مقتضای استصحاب
اقتضایه لا یستلزم انکار مقتضایه مطلقا بالجلد فاضل معترضه خط اختلاف را در باب حجت استصحاب
در کتاب اصولیه ملا خطه فرموده بدون اطلاع بر مورد نزاع و مواضع ترتب ثمرات خلاف مذکور
ایراد غیر وارد بر واژه تقبیل این اجل انکه در تعریف نسخ اکثر اصولیین گفته اند نسخ رفع العقاب
الذمی لولاه بقی و رسم و حجه الاسلام ایشان فرموده هو الخطاب الدال علی ارتفاع الحكم
الثابت بالخطاب الاول علی وجه لولاه کان ثابتا مع تراخیه عنه و این اثر در جامع الاصول
در بیان تعریف نسخ فرموده و حده انه الخطاب الدال علی ارتفاع الحكم الثابت بالخطاب
المتقدم علی وجه لولاه لکان ثابتا مع تراخیه و قد استعمل هذا الحد علی انما يحتاج الی بیان اما
قولنا الخطاب و اما را ابا علیه النص فیکون شاملا للمفط و الفهی و المضموم و کل دلیل از کتب
النسخ جمیع و ذلك اما بقید الحد بالخطاب المتقدم لان ابتداء الجواب العبادة فی الشریع منزل حکم
العقل من برارة الذمه و لا یسمی نسخا لانه لم تنزل حکم خطاب اما بقید ارتفاع الحكم و لم یخص
بارتفاع الامر و النهی علیهم جمیع النواع الحكم من التذیب الکراخه و الا باخه فان جمیع و کلت قد
یفسخ و اما قولنا لولاه لکان الحكم ثابتا فلان حقیقه نسخ الرفع فلو لم یکن ثابتا لم یکن قد ارتفع فانه
لا دور و امر عباده موقته و امر عباده اخوی بعد انقضاء و کلت الوقت لا یكون الثاني تسخیل
الرافع ما لا یرفع الحكم لولاه و اما قولنا مع تراخیه عنه فانه لو قبل به کان بیانا للمعنی الکلام و اما ما
رافعا اذا ورد بعد استقواء الحكم بحث الیه و م لولاه با حده و هو اعم من وجه العلم و اخص من
ما اردنا نقله من کلامه و ایضا صدر الشریعه در کتاب توضح فی توضیح البطلان دلیل شکرین نسخ
فرموده است علم ان فخر الاسلام اجاب عن قولهم انه یوجب کون الشیء مأمورا به و مقتضا عنه قوله



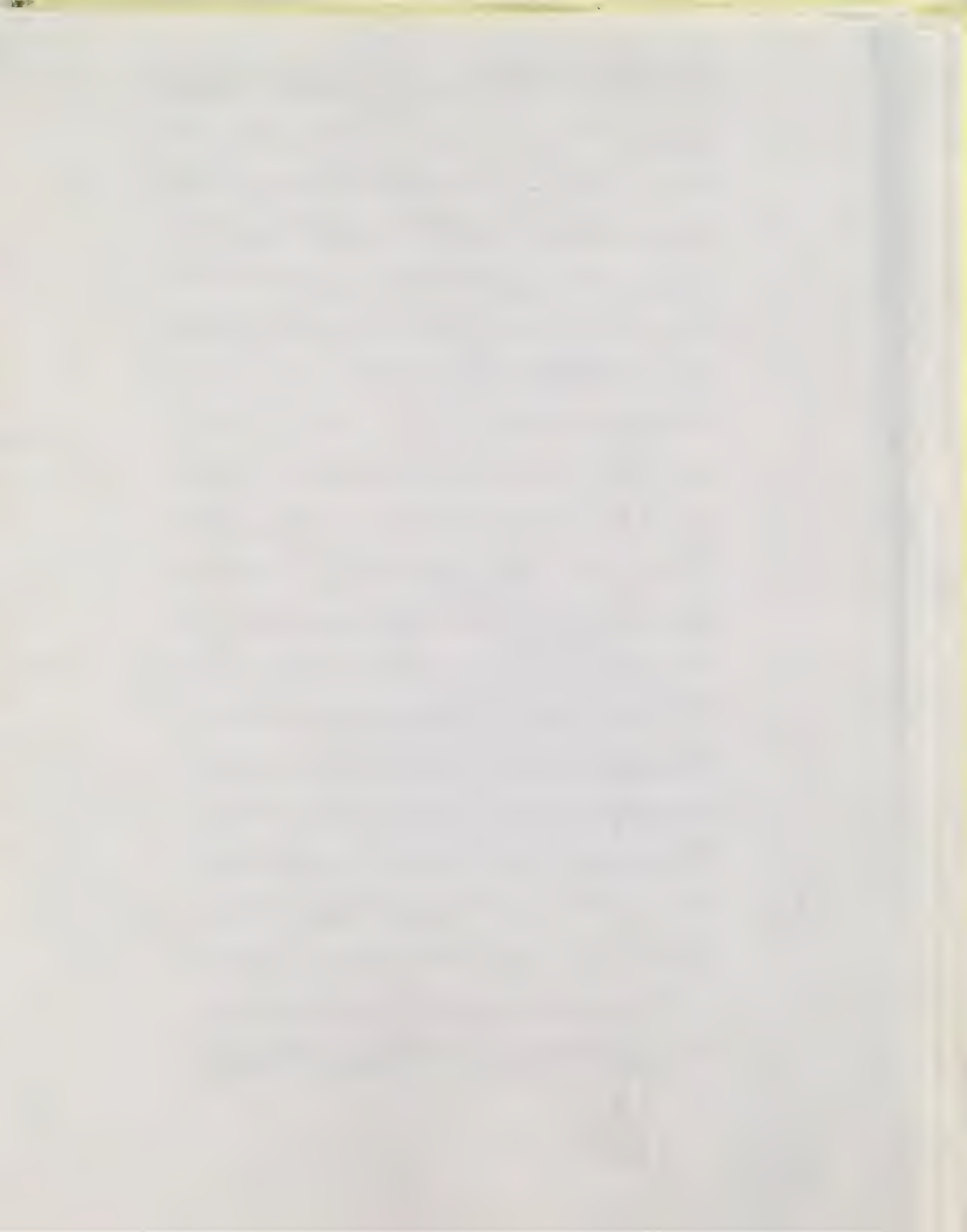
ان الامر لا وجوب للبصار واما البصار بالاستصحاب فلا يلزم كون الشيء مأمورا به ومنها قوله في
عالمه واصله وفي هذا الجواب نظر وموانه لما كان البصار بالاستصحاب الاستصحاب ليس متجذرا
علما فلا يلزم ان لا يكون الشيء في زمن حيوة التي في حجة الاحال نزوله ولا يكون حجة بعدله وذا
قول ما اطل واما فيه انه يزعم ان النبي لان لو فاته ارتفاع احتمال النسخ وبقى الشرايع التي قبض النبي
عليها قطعية موقدة وقد خطر ما لي عن هذا النظر جوابا بان احدهما ان يلزم ان مثل هذا الاستصحاب
حجة اي كل استصحاب يكون عدم التبع معلوما فلما نزل حكم على النبي في فتوته بالنسخ وبقاؤه بالاستصحاب
وقد علم انه لم ينزل غيره او لو نزل لعين النبي اياه فلما لم يعين علم انه لم ينزل فمثل هذا الاستصحاب
يكون حجة واما فيما ان لا نقول ان البصار بالاستصحاب بل النص يدل على شرعية موجبه قطعاً الى
زمان نزول النسخ انتهى فتقضي ما ذكره اين برود جواب ثالث بر مطلوب سيكده اما قول بر
استصحابه ان معنى تسليم حجة استصحاب است مالم ثبت النسخ وبارين مراد ان في حجة
استصحاب كه غرض اكثر خفيست سلب استصحاب كلي خوايد بود و سلب كلي اعني سلب كليت حجة استصحاب
نه سلب ان راسا اما ان في بر اين حجة كه سركاه نص سابق در بقا حكم كافي باشد پس اصل بقا ثابت
خوايد بود باقي ماند كلام در خصوص بقا من حيث الاستصحاب مان ان يكون نزاع فخطي است
كحالا يخفى على اولى النبي وهو ان يغير دل على المطلوب صاحب مسلم و شارح منقصب بيان وجوه حجة
استصحاب اجوبه ان شمس سحره وقالوا مان الاجماع على بقاء الوضوء والروضة والماكية وكثير
كطهارة الماء ونحوه مع طرمان الشك في بقاء فلو لم يكن الاستصحاب حجة لما صح الحكم بالبقاء فلما
الاتشارات توجب احكاما باقية الى ظهور اذا قص فكل الاتشارات موجبة للبقاء فليس مان
البصار بالاستصحاب انتهى موضع الحاجة من كل انها وانما يكمل من غير حاجة الى مبي مصرح به بانك در
اصل بقاي احكام سابقه ذكره كذا في نيت اكثر است در عين است كه ابن بقا بحج استصحاب
اعني من بقاي حكم سابق بالانكاد و امر سابقه فاما است بقاي مأمور است دارد پس اين نزاع
بنزاع فخطي بر يك دو دلي در صورتيكه انحصار سبب در استصحاب فرض نموده شود البته نزاع معنوي



متحقق خواهد شد و لا کلام فیہ کما یستحق بعض الامتداد و پس مانحن فیہا غلاما بحال الامتداد فیہ کیف
ویدن سلف و خلف استاد استصحاب است حتی اصحاب ملکہ جناب رسان کتاب بنر علی رحمہم ابن حجر
عسقلانی در فتح الباری و ردیل توجیہ صلوة جبارہ عبداللہ بن ابی نوتہ و انما لم یأخذ النبی بقولہ
ای قول مہر و صلی علیہ احوالہ علی طایر حکم الاسلام کما تقدم تویرہ و مستحقا بالظاہر حکم و لا فیہ
اکرام و اللہ الذی تحقیق صلاحیہ الی او کلامہ و در موضع انوار ایمان مقام سیکوید و احباب بعضہم
با احتمال ان یكون فعل استصحابا لجمال لان جواز المغوۃ بالمرأۃ کان تابا قیل محی الایۃ فجاء ان یكون
تابا علی اصلہ فی الجواز و ہذا جواب حسن و حاصلہ ان العمل بالبقا علی حکم الاصل مع فہم المبانی لایق با
الحج پس برکاتہ جناب رسان کتاب عمل استصحاب مینودہ باشد المست جواز سنت نبویہ دست برد
بالجملہ در حجت مطلق استصحاب بحال خلاف و محل ارتباط نیست تا انکہ بین ادلہ عقلیہ اجتہاد و ہر جا
خبر نسیم بعض انواع ان نیافتہ اند و انرا از حرم خلافت خارج ساقہ قال مولانا الاصل الاصل
محمد ابن استر آبادی طاب ثراہ اعلم ان الاستصحاب صورتین معتبرین باتفاق الامتداد مل قول
اعتبار ہما من ضروریات الدین احدیہما ان الصحابہ و غیرہم کانوا مستحقون ما جاز بہ نبیہا
الی ان یمنیہ و ثانیہما ان مستحق کل امر من الامور الشرعیہ مثل کون کل مالک ارض و کون کل
امرہ و کونہ عبد رجل آخر و کونہ علی و خور و کونہ و غیرہ او یجوز ان یكون الدلیل باقیہا و الہیہا
و کون ذلک الانسان مستحقا لصلوۃ او طواف الی ان یقطع بوجود شئی جعلہ الشارع سببا
تلك الامور انتہی و حق انیت کہ حجت استصحاب فی الجواز جملہ برہانات اولیہ و دلائل انتہیہ است
چنانچہ شارح مختصر اراکل سنت نیز اشارہ بان فرمودہ حجت قال و اعلم ان الثالین بحجۃ
الاستصحاب بدعون لبدایہ فی ذلک و یمثلون باعجاب عن ابد و بلکہ فانہ یکاتبہم ما کا
التا فہم و ذلک لعل علی ان بقاء الثابت مکرر فی الاذنان انتہی و انکہ چون فاضل شہید
مبغرای کلام جناب سید و انر شہید و صد و اعراض کردیدہ و تفسیر کہ در عبارت انہما
مقتضای استصحاب کور است معلوم است کہ شکر استصحاب و توجیہ الی کلام مقتضای استصحاب



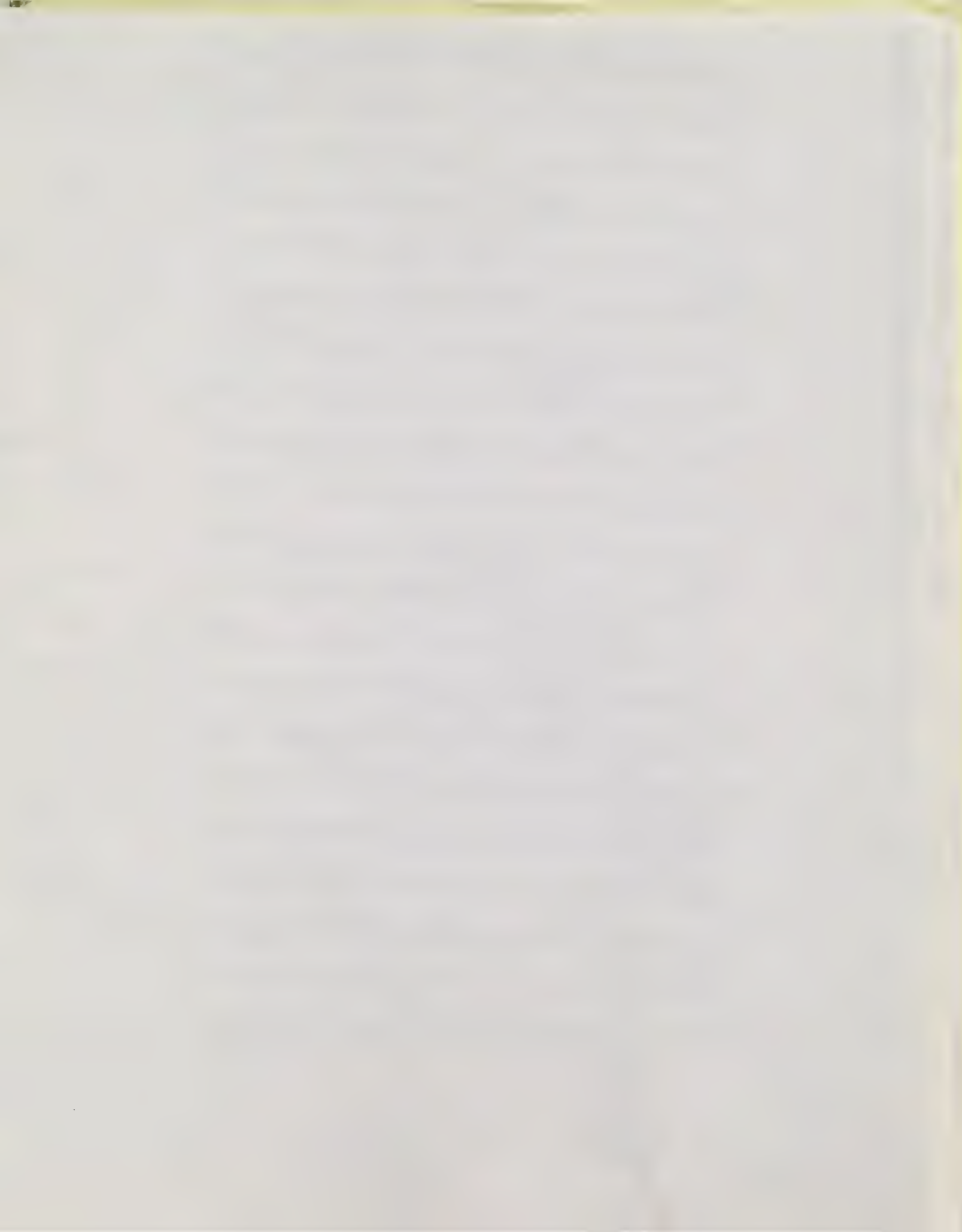
بنمایند که مقتضای آن مطلقاً و بیما یون برین لایحه علی المصطفیٰ الهندی و بنمایند
 استدلال بر آن مضنون حدیث الثقلین لایزول الا یقین مثله و نموده و التعمیر آن نیز مکرده
 اخراجات مرام نموده اند کما اشار الیه بقول و اصل عدم نسخ است طایر است که این توفیر موقوف
 بر حجت استصحاب نیست کما لا یجفی علی اولی الجلی بالجملة غرض جاب سید از ذکر لفظ مقتضی و دیگر
 معاضدات استصحاب همین بود که احادیث محال اغراض از حجت مختلف در حجت استصحاب باقی ماند
 و مبنای اغراض فاشل سید غفلت او ازین دقیقه است سوم از مرتب مختار حجت استصحاب
 و ادله قاطعه و براین لامعیر آن دلالت میکند چنانچه اکثری از آن در کتب اصول فقط مسطور است
 پس ما و امیکه منکرین حجت استصحاب الطال و امیکه منکرین اثبات مدعی خود استند مخالفت
 شان بقوی و ظلی در استدلال مذکور لازم نمی آید چه غایه ما فی الباب براین تقدیر دلیل مذکور
 تحقیقی خواهد بود نه از اجتهاد مرام انوار استصحاب حجت است نزد جمیع شافعیه طائفه خفیه
 مسلم ابوالمصور الماتریدی فی الاثبات والدفع وعند القاضی و الامام الی زید و الامام محمد بن
 و الامام محمد بن الاسلام للدفع فقط لا لاثبات و برگاه استصحاب نزد کافه شافعیه و کبریائمه
 خفیه خصوصاً ابوالمصور ماتریدی که علمای ایت بلا قلا و ده تقلید او کرده بانی خود انداخته است
 باشد و امام مالک ایشان نیز خصوص حل متعین تحتی مثبت کرده باشد کما نقلوه غم مجتهد
 شان تمام خواهد بود و اگر برخی از طائفه خفیه خارج باشند ضرر دارد و عدم اختصار الدلیل
 و لا توقف الحجه علی حجت و هذا الوجه کما سطره منبی علی التزل و الا فقد عرفت ان معاد الاستصحاب
 فی هذا المقام مما لا ینکره احد من اعلام علوه انکه ابو خفیه نیز بعضی مسائل درست بدین استصحاب
 زده است قال السرخسی فی مقام السیون سکر و ابو خفیه بقول صفة الصغیر فیها ای الجاریه و العلم
 معلوم یقین فلا حکم بر داله الا یقین مثله و لایقین موضع الخلاف انتهى تخم انکه فاضل مقرر
 این مقام اغراض مقتضای یقین لایزول الا یقین مثله نموده و مبادی آنرا واجب العمل دانسته
 بلکه مسلم الثبوت احادیثی و یقین انکاشیه کما سیقتا و من کلامه المذکور حجت قال جاکم بمسئله از



اصول فقه فقهی مثبت میرسد است مسئله تریج تحریم بر اباحت در وقت اجتماع آن مرد و غیر
متفق علیها است پس آنچه در حجت استصحابیه بحث کلام مفهومی اندیشه اش لا طائل کلا باطل بعد
چه اعتراف مضمون مذکور فی المعنی اعتراف بحجت استصحاب است کما لا یخفی علی ذوی النبی و علی ندی
الاشاخص و نهایت اما تعریض فاضل معترض باینکه مقدّم مذکور ما خود است از کلام سید الشهدا
نور الله مرقدہ پس لالت تمام بر اجنبی عدم اطلاع نشان در کتب اخبار و روایات دارد
قاعدہ مذکورہ در اکثر احادیث مذکور است کمانی صحیح زراره عن المعصوم علیه السلام لا یخص
ابدایانک لکن یقتضی آخر پس ما خود از احادیث ما ثورہ میباشد ما خود از عبارت صفا و الحی
کما رعم الفاضل المعترض آری اگر میگوید که کلام حجاب سیدام فضل و عبارت سید نور الله مرقدہ
بر دو ما خود است از احادیث المعصومین التبعی صحیح میبود و اما آنچه در باب تریج تحریم بر ابا
افاده نموده اند پس غالب که حجاب رسالہ آیات کثرت انتساب بخاندان محمدین علیهم السلام
خود را محض بر توغل در فحاحات کلماته از مسائل اصولیه با کلیه فاسد البال گردیده اند و
بجانب ایشان است چه بر گاه اجتهاد بر آنمه اربعه تم شده باشد مناخون یا الله حاجی باصول
نخواهد بود و ازین جا است که صورت مسئله تریج تحریم علی الاباحه که معدود از جمله مرجحات
المدیول است بحاشیه خیال تریف شان چنانچه باید مرسم نگشته زیرا که مراد از قاعدہ مذکورہ نیست
که بر گاه بکافو و تعارض در خبرین بالجمله بین الدلیلین تحقق باشد واحد ما دال بر تحریم و آخر ابا
پس بحسب قول تریج برائی دلیل دال علی التحریم است کما ثورنی ثورہ و میدانم که در مانحن فیہ تعارض
و تکافور در میان کلام و دلیلین سرار داده اند حکم اباحت در وقت اول کتابت است و احاط
من دون معارض فی البین ثبوت رسیده پس اگر تعارض در میان مانح و منوح قرار داد
از دو حال خالی نیست یا اینکه رافع ملوج دفع و قابلیت نمک احتجاج بان دارد و بدرجه فاد
قطع ما بر نگشته فیکون رافع لا مستکافیا معارض ما خواه مدلول رافع اباحت باشد و خواه تحریم
لکن این شق در مانحن فیہ غیر مسلم است زیرا که تواتر اخبار مانحه و نسخ الکتاب کتابت نیست



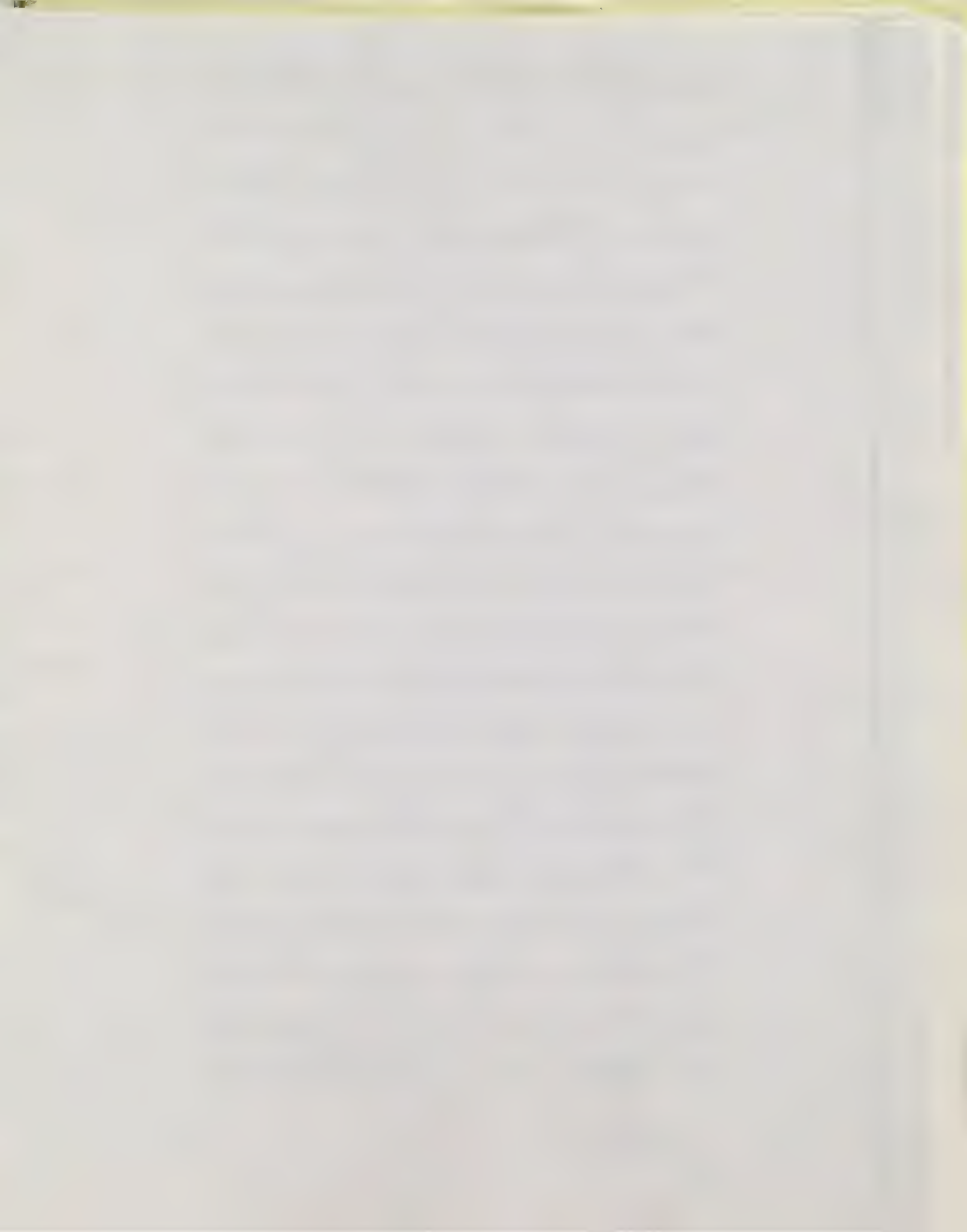
فیکون من نسخ الاحاد المتواتره من سنه والکتاب لا یثبت ان الاما د غیر یا نسخہ للمتطوع مع یا
 من الکلام فی نسخ الاجماع کما لا یحقی علی جاس طلال الما صول و یا انکه صلوح نسخ و رفع ندارد من
 لکما فو مقود خواهد بود و اگر تعارض بین الاستصحاب اول یا نسخہ داله علی التحريم قرار داده اند پس باز
 و حتی رحت نخواهد داشت زیرا که در صورت ثبوت نسخ النسخ استصحاب یغیو و و بر تقدیر عدم نسخ
 استصحاب بحاله باقی تعارض و لکما فو یحی چه فان الاستصحاب لا یرفع الا بایدل قطعا علی رفع
 الحکم الاول و بالتعارض میان اخبار مسنده بنقل الحکم الثابت اول و اخبار منوخت ان کما کرده اند
 پس قطع نظر از نیکه برین تقدیر کلام خارج از موضوع بحث میشود و میگوئیم که تعارض فروع لکما فو پای
 انت و مو فیا نحن فیه موضوع چه احادیثیکه دلالت بر بقای اصل دارد و معتقد با جماع امامیه اخبار
 متواتره ایشان است پس متقی علیه من التوفیق خواهد بود و ویر خلاف انت و شیار یکد لالت
 بر منوخت و مخطو ریت دارد و موضوع مسند ترجیح خطر بر ابحاث که از فروع تعارض است
 شامل الخ فی نه خواهد بود با الحکم در مقام درست بدین ترجیح تحريم بر ابحاث ردون فوا نسخ اعلم هو
 دور شده اگر اولاً حجاب رسا دنا ب مبار فی درین علم هم میرسد باید یا بر سی و فروع اصول
 بتحقیق فرموده خبری مرقوم می باشد مناسب بود علاوه انکه اگر ترجیح که اینی مسلم هم داشته شود معلوم
 است که چنین مرجحات رافع الحکام قطعی نتواند شد و بنا بر کمال الظهور کما نور علی شایع الطور
 و معتقد است که ترجیح تحريم بر ابحاث اخلاقی است نه اتفاق و یا انکه حجاب رسا دنا ب اما ده فو معتقد
 قال فی مسلم و شرجه بعد ذکر تقدم التحريم علی غیره کذا و قبل تقدم الابا حه و ترجیها علی غیرها مطلقا
 و مو فیا نحن فیه صاحب الفیحات لانه علیه و علی الاملوه و اسلام کان یکب التحقیق
 و انتم بقاء الاحکام علی ما یکماله و ابی جامع القوان عثمان بن عفان تقدم تحلیل علی التحريم
 مسند جمع بین الاختین ملک البین فی سمرقند کما یومر صرح به فی التفسیر الکبیر و فتح القدر و العبارة لای
 و عن عثمان ابا حه و طی المملوکین قال اعلیها آنه و حومتها آنه و بانه و قوله تم و اما کما کتم
 فوج الحل انتهى پس مسند مذکور را اتفاقا کفین و احتجاج از آن چنین ارضا حب رسد و رسا در غا



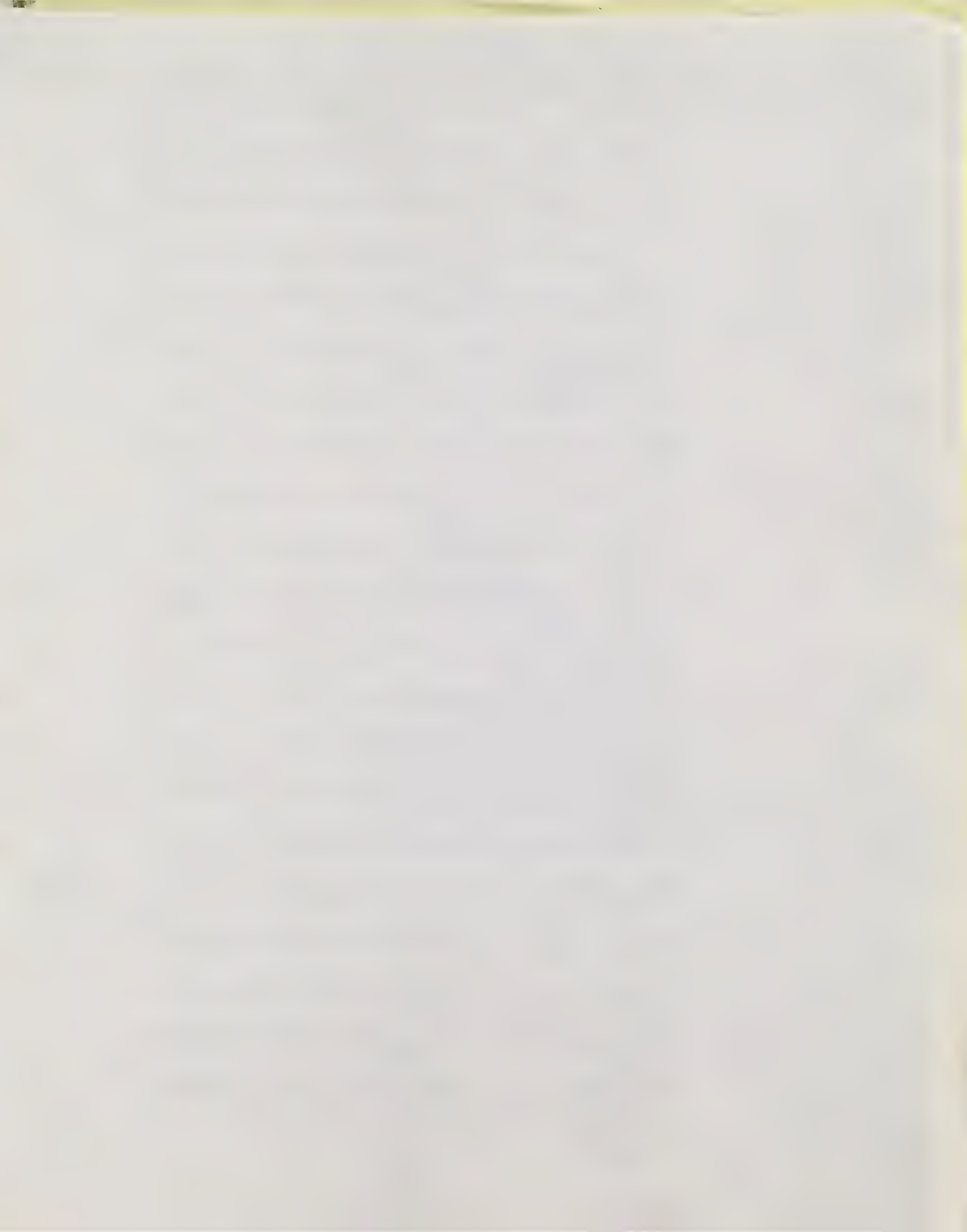
استجا و وقفنا الله و اياهم للسداد انه رؤف كريم جواد قال الله العزير الوحيه
استدلال بر جواز شبع بآيه كرمه و اصل كليم ما و اذ ذلکم ان تنعوا ابائكم محصنين غير سافحين فما اقم
به منهن فأتوهن اجورين فريضة لا جناح عليكم فيها تنقضتم به من بعد التولية ان الله كان عليما حكما
محصل مضمون بآيت مشحون است که حلال و مباح منع شد برای شما آنچه غیر این حرمان است که
ما سبق این آیه مذکور شده تا آنکه طلب کنید با الهامی خود از ان حلال را و حالیکه با عفت باشد
نباشد زنا کنندگان پس بر که رانده کردید از زمان حلال پس بیدایان خود و ای ایشان که
ان فريضة است چیزی نیست بر شما در آنچه باسم راضی شد بدانان بعد از صدائیکه واجب شده
بدستیکه خدمت و انانی درست کرد و این آیه دانی بدایه و الله مریکه دارد بر جواز شبع
النساء آنچه روایات اهل تسنن و اقوال صنادید مفسرین این طایفه بآن طایفه است فخر الدین رازی
در تفسیر کبر از عمران بن حصین نقل کرده که او گفت نزلت آیه المنع فی کتاب الله و لم تنزل بعد
آیه فتنهما و این روایت در سند احمد حسن نیز مذکور است و انقطع علی ما نقل عنه عن عمران بن حصین
تعال نزل شبع النساء فی کتاب الله و دعانا مع النبی ۴ و لم تنزل قرآن تجر بها و لم یزعمها فی کتاب
یعنی نازل شد شبع النساء در کتاب الهی و منع کردیم در وقت جمع خا و بار قراح نازل نشد و تحریم
ان و نهی قوم و بغير حرام از آن بادم و فوات و جازا بعد از تحریری و تفسیر کتاب و فانی بهیجا
در تفسیر شمس در ذیل تفسیر آیه مذکور گفته و اللفظ للبیضاوی قبل نزلت الاية فی المنع الی کما مر من
ایام حنین فحتی تکتم نسخت و ازینکه مریح مفهوم میشود که آیه احثی منعه باین آیه در زمان حجاب القبا
بوقوع آمده بود و باز نوح شد و حکوم است که نسخ فوج ثنوت منوخ است و مطلقا اثبات
دالات آیه بر اباحت منع است اما حال نسخ پس خفویت فواید آیه طاهر خواهد شد و بچگون صاحب مدارک
در تفسیر شمس گفته و الباقی فوطی و تفسیر خود در ذیل این آیه گفته قال مقاتل یعنی بالمنة و امام زاهد سبانی در
تفسیر زهدی در ذیل این آیه چنین نوشته مذکور است که هر صدق گفت دلیل نیست که فراغت است
و نیز گفته قبل از او به کتاب المنع لان النبی ۴ کان غراه مع اصحابه فکوالیه شق فزلت الایاها



المتعمد یعنی گفته اند که حقیقت اراده فرموده باین آیه کریمه نکاح متعه را برای آنکه حضرت سید المرسلین
 با اصحاب بن در جهاد و قتال شریکین بود پس اصحاب آنحضرت شدت رغبت و خواهش نمودند که بطرف
 زمان و ششند پس آنحضرت بیان کردند پس این آیه در اباحت متعه نازل شد و در تفسیر و تفسیر سبوطی
 از عبدالرزاق و ابن حمید و ابن جریر از مجاهد روایت نموده فما استمتعتم بهن من قبل ان یخرجن الیکم
 جریر از سدی در این آیه آورده قال هذه المتعة الرجل نکح المرأة بشرط ان یحل سمي فاما انقص الله
 فلیس علیها سبیل و بی منه بر سر و علیها ان تشبه امانی رضها و لیس منها مبرک و لیس بر سر و احدهما
 صاحب انتهى فلا یحکم انما کفایت این آیه در باب متعه است آن عبارت است از آنکه مرد نکاح کند زنی
 با جوتی تا مدت معین پس چون آن مدت تمام شود آن مرد را بر آن زن سببی نیست آن زن را از آن مرد
 است و بیان آن لازم است که بطریق معهود امتحان نماید که حامله است یا نه و در میان این مرد و زن
 مبرک نیست بچهارین مرد و وارث دیگری میشود و انتهی این جمله که اندکی از بسیار معوض تحریر آید
 دلالت نامه بر اباحت متعه و نازل شدن کریمه در این باب دارد و فخر الدین رازی بعد ذکر وجوه استدلال
 باین آیه و گفتگوی بسیار متن بجز در داده و تضعیف قوال باغبین دلالت آیه بر دخنه و نفقه و الی
 کوبان بعد علیه فی الباب ان نقول اما لانکران المتعة كانت مباحة اما الذي نقوله انها صار
 منقوطة و علی هذا التقدير فلو كانت هذه الآية و الیه علی انها منقوطة و قد لم یکن في کلام قاضی حنفی
 انتهی موضع الحاجة حاصل شد آنکه آنچه درین باب معتد علیه است نیست که بگوئیم که ما انکار اباحت متعه
 نمیکیم تا این آیه مخالفت مطلوب داشته باشد آنچه میگوئیم نیست که اباحت متعه منقوطة شد پس دلالت
 آیه بر مشروعیت آن محل عرض ما نخواهد بود و اینکلام مشهور است بر سیم دلالت کریمه بر اباحت متعه
 و چون مطلوبین نایده محقق اثبات اباحت متعه است باقرار مخالفین و بیان تسلیم ایشان
 لهذا بهین قدر انکشاف یافت اینهم دلالت دارد بر آن قوایب ابی بن کعب عبداللہ بن عباس
 فما استمتعتم بهن من قبل ان یخرجن الیکم فاما انقص الله من کوبان بقوا فما استمتعتم بهن من قبل ان یخرجن الیکم فاما انقص الله
 من کوبان بقوا فما استمتعتم بهن من قبل ان یخرجن الیکم فاما انقص الله من کوبان بقوا فما استمتعتم بهن من قبل ان یخرجن الیکم



فی هذا التوراة واین قره نص صریح است بر اینکه مراد از این کریمه اباحت تمتع است احوال دیگر
ندار و زیرا که یقین بدست که مدلول الی اجل ستمی است خاصه تمتع است در نکاح و نمی بینند
و در تفسیری در تفسیر کشف از ابن عباس نقل کرده کان ثبوت فاما مستمتع به من الی اجل ستمی
ثعلبی که از ابا بکر تفسیرین است در تفسیر خود از حیب بن ثابت روایت کرده قال اعطانی
عبد الله بن عباس مصحفا فقال هذا علی توره الی بن کتب فزابت فی المصحف فاما مستمتع به من
الی اجل ستمی یعنی گفت عبد الله بن عباس من مصنفی داد و گفت که این موافق توره الی بن کتب
است پس دیدم در آن مصحف لفظ الی اجل ستمی در زیر آیه و این روایت کرده از الی تفر
قال سالت ابن عباس عن المتع قال اما تورسورة النساء قلت علی قال فاما تور فاما مستمتع
به من الی اجل ستمی قلت لا اقرء واما سالت قال ابن عباس والله لکن انزلها الله ثلاث مرات
ابو نصره سبکویه که سوال کردم از ابن عباس از متع گفت ایما سوره را میخوانی که میگویم گفت
بس میخوانی آیه فاما مستمتع به من الی اجل ستمی را قسم من باین میگویند و نام من را ابن عباس گفت
سه مرتبه قسم بخدا که حقیق همین نحو نازل فرموده و نیز این روایت در مسند ابن ابی شیبہ
معالم التنزیل آورده و این ثعلبی سه مرتبه خود را بعد بن خیر نقل کرده اند فاما مستمتع به من
الی اجل ستمی و این حاکم که از مشایخ علمای طائفه اهل سنت است در مستدرک سند خود
از ابوسعید روایت کرده قال سمعت ابا نصره یقول قرات علی ابن عباس فاما مستمتع به من
الی اجل ستمی فقال ابو نصره فقلت اما تور لکن قال ابن عباس والله لکن انزلها ثلاث مرات
در مستدرک بعد از تخریج این حدیث فرموده در حدیث صحیح علی شرط مسلم و در کاه بر طری
از اقوال علمای سیان و اخبار ایشان که دلالت بر یک دارد و بر اینکه آیه کریمه در اباحت تمتع
نازل شده و بر هر حال آن دلالت دارد و اطلاع حاصل گردید پس معلوم شد که انکار بعضی از
ارباب عصیبت دلالت آنرا ناشی از کمال اوج عاج و اعتنا نیست و نبی بر غایت تامل
علمای اعلام در بیان خودشان هر که شک داشته باشند بکار ایشان رجوع نماید متوجه ان شاء الله



كما نقل انتهى كلامه المتيقن است افادته ما رت السموات حول الارضين قال الفاضل السيد
تقارير متعارفة استدلال بابين كريمة بر جوارحه النساء وتفسير كبير ودكتور تقاير مبسوطه تقول وان
تقارير مطرح النظار فحول لكن بن صاحب رساله لطيفه المصلى سانه انما طرح كرده توير كير
فيما دهماده مانند بقا العشر خبر جواب مطابق توير وبعمل مي آريم وميكوم حاصل تويرش انكه
تدول كريمة فما استمتم الخ در باب جوارحه النساء روى تقاير غيره اهل سنت ظاهر وعدم نسخ
مبطلون احاديث كثيرة صحيحة ايشان ما يستبس جوارحه الى الان باقى بائد واين استدلال مختل
است بسنه وجه اول انكه در تفسير كريمة مذكوره در تقاير غيره اهل سنت دو قول تقول است بكي
قول جمهور وراجح وشهور وروى قول بعض مروجع وهو امام رازي وادفع كبره ما يدرج
بذه الية قولان احدهما وهو قول اكثر العلماء ان قوله ان يتبوا بالموالكم المراد منه ابتغاء النساء
بالاموال على طريق النكاح وقوله فما استمتم بهن فالتوبن اجورين اي مهورين فان اجمع
بها انا المهر اتمام وان استمع بعد النكاح انا لا نقصا المهر والقول الثاني ان المراد بهذه الية
حكم المنعة وهي عبارة عن ان يساوي الرجل المرأة بال معلوم الى اجل معين فيما معها والتقوى على انها
كانت مباحة في ابتداء الاسلام روى ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم لما قدم مكة في حجة تزين
نساء اهل مكة فتكلم في اصحاب الرسول طول الغزوة فقال استمعوا من هذه النساء وختلفوا في انها كانت
ام لا ذر ب اسوا والا عظم من الائمة الى انها صارت منوثة وقال الشوا ومنهم اما بقيت مباحة كما
كانت اتقي وعلا مة يثا بوري وتو بير خود در تهديد بى كلام ودين ايل مرام جان افاده تفسير
قال اكثر علماء الائمة ان الائمة في النكاح الموبد قبل المراد بها حكم المنعة وهي ان يساوي الرجل المرأة
بما معلوم الى اجل معلوم فيما معها والتقوى على انها كانت مباحة في اول الاسلام ثم اسودالا
من الائمة على انها صارت منوثة وذر ب الباقون ومنهم شيعه الى انها تامة كما كانت اتقي فخصر ا
وقاصي بيضاوى في تفسير خود مي نويسد فما استمتم بهن فمن يمتنع بطن المنكوحات او فما استمتم بهن
من جماع او عقد عليهن فالتوبن اجورين مهورين فان المهر في مقابلة الاستمتاع فبعضه حال من الاجور

مؤوضه و فقه مصدر بخد و فای ایسا مؤوضه و فقه مصدر بود و لا جاح علیکم فیمایر انقسم من
 النولیه فیمایر او علی السببی او یخط غنه بالترامنی او فیمایر امتیاس نفقه او من مقام او من فراق و
 قبل نزلت الایه فی المئه الی کانت ثلثه ایام من فحوت کتبه ثم نزلت کما روی انه علیه السلام اباجانم
 اصبح یقول یا ایها الناس انی کنت امکم بالاستماع من هذه النساء الا ان الله حرم ذلك الی الیوم
 القيمة و هی السجاح الموقت بوقت معلوم معنی را و العوض من غیر الاستماع بالمرأة و معناه بالوطی و
 ابن عباس ثم رجع غنه انتهی و یجین و کما تفسیر کثیره شنبه اهل سنت از حجت نزل کریمه نگو
 در کجای و مرجحیت نزل ان در مئه غنه موجود و خوف طوالت سرد و نقول از اینهمه تعارض ترک
 کرده بر نقض این باب از تعارض کبر و یتا بوری و یصا و بی که صاحب رساله نیز در این مقام و در
 قائمه سابقه تصریح بمعتبر بودن ابن تعارض نزلت غنه است که کرده شد و نگاه از روی تفاسیر
 معتبره اهل سنت از حجت قول اول و مرجحیت قول ثانی نزد ایشان ظاهر نیست قول ثانی بمقابل
 قول اول از صلاحیت استدلال بر ایشان و در باشد و معنی اگر چه برای بر مذمت طاهر و با برست
 بخوف انکار منکرین مذکر بعضی شواهد استقامت علمای امامیه قوال شده و مرجح را بمقابل افعال مطروقه
 راجحه از درجه اعتبار و عدم انحاء اعراض با بنال ان بر اقوال و اخبار مضاده ان مرویه در سیر
 امامیه از ائمه اظهار مراد و ختم میشود پس از انجمله است آنچه شیخ الطایفه در تزیین روایت کرده عن
 جمیل قال سألت ابا عبد الله عن نهانی شهد علی شهادة ثم سلم بعد الجوز شهادة قال لا و بعد ان
 فرموده فنداشد مضاده لما قدمناه من الاخبار الكثيرة ولا يعترض بان الحكمه علی ما تقدم من الاخبار
 لما قد تبين في غير موضع انتهى فی اول کتاب من شواهد الباب ما کاد ان لا تحصى کما لا یحقی علی من نظر
 الیه من اولی النهی و از انجمله است آنچه صاحب نزهة ائمه عشره جابجا در مجلسی که در رد باب نهم تحفه انا شری
 نالیف کرده در بیان غدر از طرف امامیه میگوید قولی که نه غنه تحفه ذکر کرده شد و مرجح و متروک
 ساطا اعراض بر نوزده نمیشود و در جواب مسئله ترک نماز جمعه میگوید فایده نگوید که ذکر کرده است
 مرجح و متروک است ساطا اعراض بر نوزده نمیتواند شد و در مسئله عدم توریت لاد اول گفته فایده که

کرده قول من روک است مالا اغراض بر ذمه فتوا شد و همچنین در مسند جواز غضب عام در حق کافر و دیگر
موافق بسیار گفته پس هرگاه با اعتراف شیخ الطائفة با حدیث ساذه اغراض بر اخبار کثیره غیر جای
باشد و متبریح صاحب تریه اثنا عشریه که صاحب رساله دواله ما حدیث از تعبیر بعضی لغات
میکند قول مرجوح و من روک و ساذه مالا اغراض بر ذمه نشود پس قول من روک کرمه مذکوره در
حق تبعه با وجود تصریح تنسیح آن که قول اقل در مقابل اکثر است چنانکه در تفسیر کبیر قول است ه قول
مرجوح و مذکور بعضی ترفیع چنانکه از تفسیر منشای پوری و معنای وی منقول شده با وجود موجودی
قول راجح در مقابل آن چگونه صلاحیت استدلال برانست خواهد داشت مطابق قاعده تیره
فی مؤلفا و اخبار الاحوال بطلان استدلال چگونه بطلان آن راه خواهد یافت و چه دوم آنکه بگویم
ایا بر علم تمام حجیت بر مخالف بعضی وجود روایات و اقوال مردیه در طریق او که ظاهرش مخالفت
بغیر از دلالت بر مطلوب استدلال دارد تمام میشود و گویان روایات و اقوال در طریق او
شاد و متروک و ماول و مخالف اوله قطعه باشد و با حجت بر او ابائی و اقوال بیکه در طریق
او صلاحیت استدلال داشته باشد قائم میشود اگر شق اول اختیار کردند پس حجت اصل است
بر شیعه بوجهی در روایات تحریم شده که از تندیست استصحاب منقول شده اند تمام و نیز سایر الزام
صاحب تحفه که بر روایات امامیه بر ایشان وارد کرده است آنند و توجیهات علمای امامیه که
بجواب آن بر پا کرده اند ساقط از درجه اعتبار و نیز آنچه والدین بر کواشما در کتاب معوام
بجواب عقیده سیر و هم تحفه در معنی اند با آنکه مدعی خواهد بود که بعضی از روایات بی اصل یا
ماول در آن باشد و بر مثل همین تحقیق از طریق متابعین و آنجا که قدح شان در حدیث کثیره
کافی و گنبدی واقع است باین جواب نهاده اند و نیز آنچه شیخ الطائفة در اکثر ابواب تندیست
و استصحاب حدیث بسیار مخالف مذہب خود و احوالچ میباشد و توجیهاتش سپرد و در بعضی
مقامات حدیث را با وجود صحت سندش محض ناسرشد و با ادعای انعقاد اجماع امامیه
خلاف آن نمرک میکند باین یکنار خواهد شد و اگر شق ثانی اختیار نمودند پس اول اثبات نمایند

کذا قالوا

که اقول فردی که به مذکور در مقدمه ملحق است استدلال بر اینست که در این کتاب
 حال آنکه اتفاقاً بعضی بیان آنرا که این اقول بر قیاس و سناد و قول علی بن ابی طالب و ائمه است
 باشد با عرف علمانی و بعضی ملحق است لای محال و بیافت انجامه اعم از آن بر حسب
 مذکور ندارد و نیز در جواب فائده سابعه بطور ذیل بدینست که این اقول مخالف نظم قرآنی اند
 و بر قولیکه در تفسیر قرآن مخالف نظم قرآنی باشد مسموع و مقبول نیست پس این اقول نزد اهل سنت
 مسموع و مقبول نباشد و چه سوم آنکه اگر این اقول را معتمد به اعم از نظم پس چون در آن نظم
 واقع است منتهی منع بعد از اباحت درین حال شیعه را در آن اقول کدام مقام است لای محال و بیافت
 صاحب رساله ذیل بر عدم نسخ کما آن کرده در فائده ثانیه ذکر کرده است عدم دلالت آن بر
 مطلقش از بیان مقام بطور خواهد بود و فائده ثانیة اقول مخفی و محجب باشد که از جمله تفاریک
 فخر رازی از قبل امامیه در ذیل تفسیر آیه کریمه فما استمتعتم الایه در تفسیر کبیر آورده و جواب رساله
 اشاره بآن فرموده و از تفارستعارفه معدوم و منع اند از احتیاج بروایات و آله بر قرات الی اجل
 مسمی است و عبارت بکذا الاول ماروی ان ابی بن کعب کان یقول فما استمتعتم منهن الی اجل مسمی
 فانوسن اجورین و هذا یض قرأه ابن عباس و الا انه ما انکر و علیها فی هذه التواتر مکان و لک
 اجماعاً من الا انه علی صحه و التواتر و تواتره ما ذکر نموده فی ان عمر لما منع الصحابه من المتعة ما انکر
 علیه مکان و لک اجماعاً علی صحه ما ذکر فلما یسنا فاذا ثبت بالاجماع صحه هذه التواتر ثبت المطلوب
 انتهی و معلوم است که آنچه جناب سید دمام فضله درین فائده افاده فرموده اند از احتیاج بروایات
 قرات الی اجل مسمی و بکروایات صحابه و تابعین است که دلالت بر نزول آیه کریمه در خصوص
 حل مسئله دارد و آنش همان مال تو پر رازی است مع شئی را بد علیه پس این نحو استدلال با احتیاج
 از تفارستعارفه شمر دانی سناد طرح آن بنا بر لای محال و بیافت پس چنانچه سید دمام فرموده
 و آنرا عبارت غیره معنی تلمیح بکذا هم صلیت الخ حل ما استمتعتم الایه انفسهم بیان فرمودن بعبارة
 طرفه و عجیب است و نویسنده که تو پر رازی را چه سید دمام و بکروایات و اقول خارج از تفارستعارفه

باشد پس باز هم مستلزم سقمی نیست چه انبعاث متعارف و مشهور در برابر چه ضرورت و نهانی کمال الظهور
طرز آنکه صاحب نسخه نیز باید تقاریر مطروحه انظار ثنول را طرح فرموده و تعنی بآن نقصان و ابرام
بنا بر مصلحتی ساخته نموده اقتضای بر ذکر روایات فواید الی اجل مسمی در مقام احتجاج از قبل امامیه کرده
پس اگر مستلزم مصلحت ساخته جناب سید منظور باشد از تعلل که صاحب نسخه را ساخته شده بی با
باید بود و کیفی تا کان چون توفیر که جناب سید دام ظلّه ذکر فرموده اقرب الی الافهام و انفع
فی الافهام و الجدل عن نقوض الحفام بوده برخلاف تقاریر دیگر که برخی از آن سببیت و اشکال
البعد عن اذعان العوام بود و بعضی از آن محل مناقشات سی و اباحت کثیره لهذا احجاب اقتضا
بر توفیر مذکور در نسخه و آنرا بر سبایه تقاریر خست یا بصفه دل علیها ان تذکره بذا من تلک
از تقاریر متبع حلیه الحال لدی الخاریر و تفسیر به اذعان النظار من ادلی الالبصار پس بگویم
امام بیان تحریری در تفسیرش فرموده که استدلال بر دلالت کریمه بر اباحت منع بود بطریق
است طریق اول آنکه نکاح منع در این آیه داخل است زیرا که قوله سبحانه ان متبوا باموالکم مثل
کسیکه ابتغای انتفاع بالمهره بر وجه دوام و تائید مال خود نموده و کسیکه ابتغای استمتاع
علی سبیل التوقیت مال خویش کرده بر دوست برکاه بر دو قسم داخل کریمه باشد پس آیه مذکوره
دلیل بر حل منع خواهد بود بطریق ثانی آنکه این آیه خصوصیت بر بیان نکاح منع و بیان آن بر چند
اول آنکه روایت کرده شده آنکه ابی بن کعب الح و عمارش انما معوض نقل آمده و دوم آنکه شیخ
و تعالی در آیه مذکوره مجر و ابتعا بالمال را ذکر فرموده و باز فرموده باعطای اجور آنها اطلاق است
و تمنعی دلالت دارد بر آنکه محض انتفاع بالمال مجز و طی است مجر و ابتعا جبر این نیست که در نکاح
تو میباشد و اما در نکاح مطلق پس در آن حاصل نمیشود و بک بعد و ولی و بهود و مجر و ابتعا
بال در آن مفید ص نیست سوم آنکه مذکور کریمه وجوب عطای اجور مجر و استمتاع است و آن عبارت
از نداد و انتفاع است و در نکاح اعطای مهر متعلق بر استمتاع نیست بلکه موقوف بر عقد نکاح
است الا نری ان مجر و نکاح بکرم نصف المهر و ظاهر است که نکاح را استمتاع مینامند زیرا که

بیان کردیم که استماع چنین فردی در این مقام جایز نیست و اگر چه در این مقام
 محمول باشد لازم آید که اگر بیان حکم بخارج در محوره واحد و در این باب بیان و در اول
 فرموده تا یکوا الحاب لکم من النساء فی ذلک و ما لکم منهن من شیء و ما لکم منهن من شیء
 حکم و اگر آیه را محمول بر بیان حکم شد باید که بعد از این آیه بیان حکم شود و اما
 انتهی و امام رازی با آن ریاست مسئله در توضیح جواب این بود و بیان نفوذ آن فرموده پس اگر
 جناب رشاد تمام را بوس کلامی در سر این قسم انداخته کوی و استیسا بدان اگر چه تصور امام
 رازی در تخریر وجه مذکور از جانب شیعیان و بویست و سیده نبوت و منصف خبرها
 فی تصاعیف الکلام و علاوه بر تخریر او دارد و میگوید که وجه مذکور از آن است که در کتب امامیه
 نرسیده بلکه از حجت دلالت آن بر اباحت طای در شمع میگردانند با مال و حقوق آن در کتب
 دینی و مشهور مخالف مذکور است اما وجه ثالث پس صاحب موقوفه از آن تخریر در کتب کرده پس
 اینست که اگر آیه طایه بر بیان حکم متعه محمول باشد لازم آید که خبری از هر واجب نبود و هر چه
 از روجه دائمه زیر آن حققت و تمام و وجوب اما و اجور استماع معلق فرموده است پس اگر
 باشد بدون آن و حال آنکه این مخالف اجماع است فان الاجماع علی انه یؤلفها قبل ان یرا
 نرم نصف المهر و بارتقادی جواب از آن گردیده و گفته که این چه باطل است زیرا که معتبران اینها
 مهرسمی را بر استماع تعلیق مفعول و نصف آن اجوبت زیرا که او بجا علی و تیس فایس که این
 اجوبت لا تعلق له بالاجور المسمی و حق تعالی آنرا واجب فرموده بجهت تطبیط طریق و تسلیه او
 و اقارب اولاد و فی الرجل و بال امره و یحبب الرجال عن الذل و عن الطلاق و یقلل ذلک
 بین اهل الاسلام تمام شد محصل کلام سوا قی و یکم و هم نسخه سوا قی که پیش نظر بود و کتابت حاصل شد
 اقوال این جواب مقدوح است باینکه اگر مردانیت که اجوبستی بدون استماع المهر واجب نبود
 و لا بعضا بلکه این واجب است کما یظهر من عبارت پس این ساقی است با کرمه و ان ملحقین
 قبل ان یسوی قد و قسم این و فی نصف ما و قسم الیه و قد ثبت وجوب المهر فی الجمله و یجوز التخصیص

الفقهاء والكرام قد نفى كل استثنائي لبعض من هو في نفسه تصريح بمفهومه كما هو بارز على غير بعض
الوجه حكومته ثابت بالعلماء والاشهاد استماع بحسب حقيقة استماع استماع والتداعيات
شامل استثنائي لمسلم نظر في انما يتولد من استماع بعض استماع بالمعنى المذكور مستلزم
الاستثنا كما يجب ان يتكلم في كل وجه واجب كدونه في الجملة لا جامع والاشهاد
بدون غيره غير مجاز وتخصيص عام خلاف ظاهر استماع بعض استماع مستلزم صرف استماع
لما لا يبعد بانما يتكلم في كل وجه استماع شرعي كما يجب ان يستمع فيكون متبعا وقد نفى بعد خاتمي
الروايات وسواء في الامام راضي ذكر في مودعه لقاريه فيكون في كتب علماني ما هو مستلزم
سقط في انما بعض ارقام في ايدان انما استمع وتمنع وما يشترط حقيقة استماع في كل
بناء على ثبوت الحقائق الشرعية كما في الكساح والطلاق والصوم والحج والركوة الى غير
وضوح لفظ حقيقة الى المجاز من دون صراحة غير مجاز استماع في حقائق لغوية مجازات شرعية
بسبب استعمال الفاظ شرعية في ان بدون غيره جائز بانما في التزم في افعال اصل اصول ثبوت
شرعية قابل كروية انما محاسبه باري در سلم الثبوت تصريح في مودعه بانما في كل حقيقة شرعية
عند الجمهور مسلم الثبوت استماع في حيث قال الحقيقة الشرعية بان نقلها السارس وهو الظاهر اوضح
ابتداء واقعه عند الجمهور وقال الباقلاني والدمي البرودي والبصير في مجاز الشهادة التي انما
لا زالت في كلام السارس قبل الاشتهار عند عدم التوبة على ايهما جعل انتهى موضع الحاقه من كلامه
ثم اتدبر في ذكر اول الدرس المتعارفين اثبات الحقيقة الشرعية في توفيرا اهل علماني ما رضوان الله
عليهم ذكر في سورة انما كماله الطبرسي في مجمع البيان والشيخ السيوري في كثر العرفان والابا
الاردبيلي في زبدة البيان حواشي نصر الله كماله في حواشي صاحب تحفة ومرجع اوست در صواب
محرقة في مودعه الثاني ان المتعني العقد الموقت الذي لم يحضره ولي ولا شاهد حقيقة شرعية في
غيره مجاز فلو حمل على غير المتعني لم المجاز والاشهاد اليه من غير ضرورة وهو باطل لان قول المتعني
حقيقة شرعية ممنوع لاحتمال ان يكون حقيقة لغوية او عرفية وانما ثبت ذلك ثبوت انما في بعض

بیان کردیم که استماع چنین فردی در استماع استماع
 محمول باشد لازم آید که آن بیان حکم کلامی در مورد و استماع در استماع
 فرموده تا یکجا مالک کلام من الناس فی ذلک و در این استماع و استماع
 حکم و اگر آن را محمول بر بیان حکم استماع در استماع استماع
 انتهی و امام رازی با آن ریاست استماع در استماع استماع
 جناب رشاد کتاب را موس کلامی در استماع استماع استماع
 رازی در تحریر و وجه مذکور از جانب شیعیان استماع استماع
 فی تصاعیف الکلام و علاوه بر سوره تحریر او دارد و میشود که در استماع استماع
 نرسیده بلکه از حیث دلالت آن بر اباحت طی در استماع استماع استماع
 و ولی و شهود مخالف غیر استماع استماع استماع استماع
 انیت که اگر آیه طبعه بر بیان حکم متعه محمول نباشد لازم آید که خبری از خبر واجب نبود و خبر متعه
 از روجه دائمه زیرا که حقیقت آن و تمام وجوب استماع استماع استماع استماع
 باشد بدون آن و حال آنکه این مخالف اجماع است فان الاجماع علی انه یوطلقها قبل ان یراد
 نرم نصف المهر و باز تصدی جواب از آن گردیده و گفته که این چه باطل است زیرا که حقیقت اینها
 مهر مسمی را بر استماع تعلیق مؤلفه و نصفان اجوبت زیرا که اجوبه باطل علی و سپس فلس که این
 اخوت لا تعلق له بالاجوالمستی و حقیقتی آنرا واجب است و مع کینه تطیف طریز و تسلیه او
 و اقارب و لید و فی الرجل و بال امره و یحبب الرجال عن الذنوع من الطلاق و یقل و لک
 بین اصل الاسلام تمام شد محصل کلام صواب و کینه تم نسخه صواب که پیش نظر بود و اگر تعارض حاصل شد
 اقول این جواب مقدوح است اینکه اگر در این استماع استماع استماع استماع
 و لایضا بلکه این اجاب اخوت کما یظهر من عبارت پس این بنا فی استماع استماع استماع
 قبل ان یسوی فی قد و ضم این و فیضه نصف و ضم الایه و قد ثبت وجوب المهر و الجمیع و یجوز التعلیق

الفقهاء والكرام ولفي كل رتبة لافى بعض بر حون خودش تصريح بمنفعه كه ابو بازاء عملت فليس بعض
 ابو حكومه ثابت باشد علاوه انكه استماع بحسب لغته حقيقت است در مطلق استماع والتدادون
 شامل است تقبيل و لمس و نظرد و ديكر انحاء تند و را بس تعليق ابو سمي بر استماع بالمعنى المذكور مستلزم
 الستت كه بمجرد ارتكاب قبله بالنظر لمس كل ابو واجب كرد و هذا مخالف للاجماع و ارتكابا
 بدون ذنبه غير مجاز و تخصيص عام خلاف ظاهر است حمل استماع بمعنى لغوي مستلزم صرف استماع
 ظاهره بوجه باشد بحد ثبوت ان معرسي شرعي كه كساح متع است فيكون متعبا و قد لقي بعد ضاماني
 الزوايا و روايات تفاسير الامام رازي ذكر فرموده تعاريف ديكر هم در كتب علماني ما نور است كه
 سطره في ان ان بعض ارقام مي آيد از ان جمله انكه متع و تمنع و ايش نه حقيقت است در كساح منقطع
 بنا على ثبوت الحقايق الشرعية كحما في الكساح و الطلاق و الصوم و الصلوة و الحج و الزكوة الى غير ذلك
 و صرف لفظ حقيقت الى المجاز من دون صرف غير مجاز است چون حقايق لغويه مجازات شرعيه
 بس استعمال الفاظ شرعيه در ان بدون ذنبه غير جائز باشد و التري ارفول اصل اصول ثبوت حقايق
 شرعيه قابل كرده اند ملا محمد باقر بهاري در سلم الثبوت تصريح فرموده باينكه قول كقفت شرعيه
 عند الجمهور سلم الثبوت است حيث قال الحقيقة الشرعية بان نقلها السارع و هو الظاهر او وضع
 ابتداء واقعه عند الجمهور و قال الباقلاني و الدسمي و البرودي و البصاوي مجازا شرعا و لقي ان
 لا ثالث فني كلام السارع قبل الاشتهار عند عدم التوبة على ايهما جعل انتهى موضع الحاقه من كلامه
 ثم اقد في ذكر اول المذهب المختار اعني اثبات الحقيقة الشرعية و اين توير را اجله علماني ما رضوان الله
 عليهم ذكر فرموده ان كالعلة الطبرسي في مجمع البيان و الشيخ السيوري في كثر الزمان و لا با
 الارسل في زبدة البيان و آية الله كالملي كروا حه صاحب تحفه و مرجع اوست در صواب
 محترقه فرموده الثاني ان المتع بمعنى العقد الموقت الذي لم يحضره ولي و لا شاهد حقيقة شرعيه في
 غيره مجازا فلو حمل على غير المتع لزم المجاز و الا بصار اليه من غير ضرورة و هو باطل لان قول المتع
 حقيقة شرعيه ممنوع لاحتمال ان يكون حقيقة لغويه او عرفيه و اما ثبوت ذلك بوثبت ان بعض علم

فی الحالیة او كان لم یکن سیمى بهذا اللفظ دون اثباته. کتب خط قناد و لان المراد من النساء المتزوجات
ومن المتزوج منهن المتزوج بالوطی بالنکاح فان الکلام موقوف لبيان اهل من النساء بالنکاح و انما مراد
لهن من یجوز من وجار حطها کلها او بعضها بالراضی و حکم بالیمن و ما حرم منهن و لان قوله عن من
محصنین نص علی ان المراد بالاشتماع الوطی بالنکاح دون المنفعة فان المنفعة ليست بمحصنة فلا یجوز الا
به علی الا یأتی الا حصان علی التعفف لان الا حصان یفطر شرعی معناه یحصل فی النفس عن الوقوع
فی الزنا بالنزوح و کون هذا المعنی حقیقة شرعیة فی غیره مجاز و هو الذی ثبت معه الرجم انتهى بالعجب
صاحب تحفه بانکه عمده مطالب خود را از صواب و بر دقت نظر تا به حدی صحتی صحتی صحتی و مضمون و مضمون
و همانا مصلحتش ضرر و من و رخا ده جواب صواب و در اینجا م شده جواب صواب و صاحب
تحفه نبوده باشد علی ای تقدیر جایا عنان خامه را بسوی نقص کلام مضمون مضمون مضمون
و میگویم کلامش از سزا یا میغردد و بهل است که احدی از طلبه اگر کیا مثل این بنویسد و بخواهد فصل عن
الفصل ناشی از محال اخبیت اصول فقه و علوم شرعیة و اما این کلام مورد دلام
از این است که در معنی منفعة در توجیه حجت از جانب امامیه تقدیر بعد مضمون مضمون مضمون
از چهل تذکره است و الارضانی ولی فاما بقرینه ای او ا کانت المدة غیر بالغة و غیر رشید از شرط
نکاح است نقطه اکان او دایما و فاما لا یعتبر فی کالبالغة الرشیده پس غیر شرط است در مرد و
ما کان پس این تقدیر و حی اریحت ندانسته باشد اللهم الا توجیه بعد لا یکان و لعلیه فانه و اما این است
منع صاحب صواب و از آنکه متع حقیقت شرعی باشد با وجود آنکه خودش را عن شعور در آن کلام غرض
منع بانکه حصان لفظ شرعی است حقیقت است و در معنی شرعی طهر ما جانی است و کلماتی که طلاق
بر عقد منقطع اعرف و شهر است استعمال حصان در معنی مذکور و کلف سلیم و یا و منع و لکن من ذرا
القبیل باقی علیه فی التفهات من الصواب من کون فک الرقة حقیقة فی الاعناق شرعا پس آنچه
در طریقه اثبات حقیقت شرعی در امثال این مقامات خواهد بود همان طریق اثبات در مانحن فیه بنویسد
و اما بالنسبة آفاده جدیدی که در خصوص همان حقیقت لغوی بر آورده اند پس است ازیر که در خصوص

حقیقت لغوی باشد در عقد کسوم لاجرم مطلوب اصل لغات خواهد بود پس صرف آن سهی
بغیر معجز لغوی خواهد بود و لا بصاریه و در اینجا مزاج لغوی هر یک و دیگر که قابل
باشد و آن خلاف اصل است فلما تصبی الیه مع این که اصل لغات است الی آخره و اینها در لغت
الحیات اما از اینها قاعده نادره که در استخراج افعال لغوی است و این است که هر یک از این
اقدامات عرف عام هر یک است که باقی بر آن است و در هر یک بعد از آن که لغت
علی قیاس از آنها باورست و اینها در لغت عام است و اینها در لغت عام است و اینها در لغت
نموده اند و اینها در لغت عام است و اینها در لغت عام است و اینها در لغت عام است
و اینها در لغت عام است و اینها در لغت عام است و اینها در لغت عام است و اینها در لغت
قابل از آنها است و اینها در لغت عام است و اینها در لغت عام است و اینها در لغت
برای اینها است و اینها در لغت عام است و اینها در لغت عام است و اینها در لغت
و اینها در لغت عام است و اینها در لغت عام است و اینها در لغت عام است و اینها در لغت
محصوله که شایع است از اینها است و اینها در لغت عام است و اینها در لغت عام است
پس آنچه قاعده است و اینها در لغت عام است و اینها در لغت عام است و اینها در لغت
لا دلیل بر این است که کلام سوق است و اینها در لغت عام است و اینها در لغت عام است
الامن جنبه برای آن و در بطاری کلام و موضوع عام و اینها در لغت عام است و اینها در لغت
خوانی برای اینها است و اینها در لغت عام است و اینها در لغت عام است و اینها در لغت
و اینها در لغت عام است و اینها در لغت عام است و اینها در لغت عام است و اینها در لغت
الفهرست و اینها در لغت عام است و اینها در لغت عام است و اینها در لغت عام است و اینها در لغت
پس بگویم احصای کلام حکم و اینها در لغت عام است و اینها در لغت عام است و اینها در لغت
اصولان است و اینها در لغت عام است و اینها در لغت عام است و اینها در لغت عام است و اینها در لغت
احصای کلام است و اینها در لغت عام است و اینها در لغت عام است و اینها در لغت عام است و اینها در لغت

الترويح على المتبع له وهو ما كان عليه جارا له في المحسني ونطق به اكثر الاجار المشبه وسببه
 واما التخصيص بها عن الزنا فاما ان كان به قتل امير المؤمنين فاما لو لانه عنها ما زنى الا شقي والاسرار
 بس نابر تفسير بعض مفسرين مثل الامام زيد شيا من غير ان يكون ان تبوا الاموالكم محصنين غير ما قيل
 ملك من غير منتهى حالكم حصان بالمعنى المذكور وان تقود لعدم تحقق الروح فيه اجماعا فكل ما عه
 بهذا الوجه وملك عشرة كماله وتفسير آخر ان الجملة المجرى اكرامه واستمناع الحاجة فقطع بان لا يحال له
 ازان الشطاح ووقاعه هو ان يكون بالاحتياج واهم والشعاع اطلاق فتعني الاول اما اول
 كم مرار في تقدير لازم في ايديكم خبري اراجو وهر لازم بان لا يكون كسبكم تمتع نشو وارتكوه بالانكسار
 لخصه من بعد اطلاق قبل الدخول لازم است واما اني ليس ان ينفذ كما بان لازم في ايديكم كمي مهر
 بنفس عقد واجب بان لا قال نعم فالتون اجورين اي مهورين وعلاني نسب وارتك ابائي جميع
 بمجرع عقد واجب واما اني لا يجوز انفس العقد في المتعة ان يستحصل الجملة علامة بطري عليه الرحمه
 ورتبه مجمع البيان فاده فسرعه ورتبه تفصيل وابرار ام ينكح موكول است بر ملا خطه ارسا رتبه
 كبره انقض كلام بعض معاصرين فقيهم فله فانه من طالعها لاح عليه ان اعراض ذلك لفاضل على
 كلام العلامة نشا من عدم او را كه لمام ذلك الامام لكن در بنما م بالاجمال خبر بر اين دليل وابرار ان
 بيان نموده ميشود كه مجال نقوض ناقصين در ان باقى مانده فتل خبر كلام انكه مراد اراجو در كرميه تمام
 اجسمى است للقباء در لانه التولية لقوله نعم ولا حياح عليكم بما ترضون من بعد التولية فاضى ببيانهم
 فيما نرا على المسئى او كبطغه بالراضى انتهى ومعلوم است كه خط وزياده ومرتضى بهر ممكن است لعدم
 تسمية بالمسئى فتعني ان يكون المراد المجموع من حيث هو مجموع ودر كاه اين مقدمه مبدش بس سياتوم كه اگر
 مراد از استمناع مطلق استمناع بانقض وقاع بان لا لازم انكه بدون استمناع هر سببى واجب بان لا فان
 الاجر بار العمل وعند عدم الاستمناع لا معنى لثبوت اجور الاستمناع وايضا انكره بالمفهوم دلالت
 به انشغافى جمع بهر انشغافى اسفاح لا ينفاد منها من معنى الشرطية وتعلق الاجر على الاستمناع مفهوما
 شرط بحت است نزد اكثرى از محققين اصول كاشافى و احمد والا شوى جميع اخو كاشافى الحسن الكرمي

وتمت حاجت مفهوم آنکه متبادر از جمله شرطیه علیت شرط است مرتحق خیر الکمالین فی الاصول و اذا
العله اتفی المعلول و لما کان الاستماع علیه للمجموع فهو علیه لجميع الخواص و الا لم یکن علیه للمجموع لبعض
لذا خلف و حکم الخصص بما حکم القنود و لانه یفعل ان تحت زیاده فکما رسم اسفی الا هو کما بان
قبله لا ان سقی النصف بازار الجرح فقط یوجز و لم یقبل و البصر یقتدر فکما و یکتوم که اخذ و کما
از استماع مجاز است زیرا که معنی حققی لغوی ان سطلق انتفاع است و لا دلالت له للعام علی الخاص
حیث انه خاص الا عند قریبه و لا فیه مبالغه بل لا محاله و ان سطلق انتفاع خواهد بود و کما شایسته
و ملازمه ما لها است و لا یلزم انما جمیع المهر بکلیف یخوذ تعلیق علیه و اگر مراد از ان نکاح است
تعلیق جمیع مهر سستی بر آن نیز رجعی نوشته شده اند لاشی من النکاح الا انهم لا دفاع یوجب تمام الامر
مختلف المتع زیرا که اگر کسی شکر یکماه متع نماید و در آمدت دفاع نماید علی اوجه لازم خواهد بود
مختلف اینکه نکاح نماید و بدون دفاع بعد یکماه طلاق دهد که مجموع مهر بر او لازم نخواهد بود و
التفصیل فاعلیه بالرجوع الی الرساله المذكوره الموسومه بالمتعه فی حل المتعه و یجوز انما ان تقاریر
و یکرم است لکن باین ضیق مجال و نور اشغال بر ذکر همین قدر که انتفاع متع فی حل المتعه لا یجوز البصر لا یقتضی
اما جواب رساله و جواب در بیان محصل توفیر حجاب سید و موعده آنکه حاصل توفیرش آنکه فردی که
فما استمع الایه در باب جواز متع النساء از روی تعارض معبره اهل سنت ظاهر عدم نسخ آن منطوق
احادیث کثیره صحیح ایشان ثابت پس جواز متع الی الان باقی باشد اتمی پس محل استجاب مقام است
است که بمطلب کلام حجاب سید و ام فضل و انتر سید اند و با وجود ان اراده نقض در کلام
منعده الجمله محض کلام التجنب است که بمقتضا اکثر روایات سیان و عبارات علمای متعین ثانی و
که آیه واتی بدایه در باره حلت متع بازل شد پس انکار بعضی اهل سنت آنرا بالمره ناشی از عصیت
عنا و خواهد بود و منظور اصلی ازین فائده مجوز و اثبات ثمر و دل که میفرموده در باب حلت متع است مع
انخاص العین عن الکلام فی النسخ جائز عبارات رساله حجاب سید و همین فائده چند جا صریح بمطلب است
از انجمله آنچه بعد از عبارت تعبیر فاعنی معینا و منعده اند و از انجمله صریح مفهوم میشود که ایا تحت متعین

بجرت

وزیرمان جناب رسالت العالیه بود و بار منوخ شد و معلوم است که نسخ فرج بود
منوخ است مطلوب اثبات است برابرت متعه اما حال نسخ پس غیبت نمود
ایتمه ظاهر خواهد شد و از آنجمله اینهاست که کلام امام علی است بیان بحصل آن و می دانند که کلام
مشهور است بر تسلیم دلالت کریمه بر اباحت متعه چون مطلوب در این فائده محض اثبات اباحت
متعه است با قوای محالین و بیان تسلیم ایشان لهذا هیئت قدر استغفار است این مرد و عبارت
می بینی نص واضح است بر اینکه مقصود اینجا به مقام بالذات عدم منوخت است متعه از عبار سطره
علمانی نیست میباشد و از اینجا بوضوح هست که ما خود نمودن جناب شادتاب عدم نسخ را
در محض تویر باشی از غفلت است غیبت منوخ خواهد گشت که مبانی فائده را بر این بنایی فائده
ساخته اند بلکه سنگ علی ذکر اول وجه اول آنکه در تفسیر کریمه مذکوره در تفاسیر معتبره است
امام بی تمیز شنید که سبی موفور استاد خود را نامشکورا نکاشته یک قلم خطا مجور فادش
گشت و خمی خلف بعد که تحقیقات نیز اسلاف خوش از سر تا پایا و فادش هرگاه افادت نامه
خود و معرفت اند که شاذ و غیر مشهور را سطره و بهر سیاحت پس در حقیقت بکلی احتجاجات
صاحب نسخه و من بخند و خنده را از خط اعتبار با قط فرمودند و اما حاجت بخشم نقص ابرام
باقی نماند زیرا که احتجاج شان با جبار و اقوال ایا برین عار و شین عاری نیست بلکه غیبت در
سطح وی کلام است الله اعلم منفعه بطور جلوه کرده اند که شد و دیگر مسقط شود و از وجه شیا
درست همان شد و درایت که این آن نمک شده اند و آنچه خصم شان بان متثبت گردیده
این جواب جمالی در باب چهارم حضرت مولوی از تحقیق حق کافی است که تحقیقا للمقام وینا
للتخصام خرس نامه وقت نگار را درین ادبی بچولان بی ابریم که قصور است در مقام
بر متوقد بصیر و متدرب خبر نفعی و ستور نیست چه در صد کلام اقتصار بر توضیح حال اقوال من جسته
اوانند و در مفعله بالا قوای را بر سطح نظر ساخته مورد ایراد فرموده باز خط مقال مفعله و نقصا
کلام تضعیف نمک بر و ایات شاذه مفعله و بر دور در یک ملک کشیده قابل نمک است

نیز داشته و نگاه این را یافتی پس پوینده نمائید که این اوقات تازه مقدوح و مجروح است
باید اوقات عدیده و مناقشات سدیده ای را در او اول آنکه حکم شهرت از قولین غنی القول
الایته فی الصحاح الدایم و شد و الا و سکه الامر فی الروایتین که در صدر کلام بیان نموده
ممنوع و غیر مسلم است ممکن تجربه بعد از تعاریف کما لا یجفی علی الخاریر و در اینجا مبرور و کوی
از آن گفتا میرود و آنرا اول آنکه اگر مراد از اقوال مشهوره اقوال مقسوم بر تقدیم است که از مره
صحابه و تابعین اعرف بشان نزول آیات الهیه بوده اند و قول شان لازم الاتباع نزد
اهل سنت است پس با وجود آنکه جنین اقوال داخل روایات است فلا وجه لافراغ عنا این و علی
ممنوع و غیر مسلم است لابد مراد فائده البینه علیها و شاید که از کلام فخر رازی در نقل کرده اند
اصلا دلالت بر این مرام ندارد و قضی مایه است که قول مذکور شهرت است آن اعم است
از شهرت بین الصحابه و التابعین از شهرت بین المفسرین المتأخرین و دلالت للعام علی الخاص و
نسخ لایکثره فی الجملة و لکن لا یجذبکم اتفاقا و غویب بوضوح می انجامد که قول نزول کریمه در خصوص
حل متنبه بیان صحابه و تابعین مشهور بوده و اگر مراد از آن اقوال دیگر مفسرین متأخرین است که
معدود از مره صحابه و احوال شان بوده اند پس شهرت آن مسلم لکن معلوم است که شهرت
لاحقه معارض شهرت سابقه نمیشود و اند شد علاوه آنکه جنین اقوال را صالح احتجاج و قابل استدلال
عدم حجیت قول المفسرین العالم فی نفسه الخمان من الاقوال الشهیره منقول عن الاقوال السناد
التبریره اللهم الا انما اعطى قال لکن در اینجا مبرور و در غیر آن مقتضی علمای اعلام کما بی احتجاج بقول
علمای غیر فایمکن آن نبوده و نیست و احدی از علمای ابراهیم علی وجه الاستاذ ذکر کرده و حاشا که مراد
جهاب سیدم قصد استدلال بجنین اقوال بر غیر فایمکن آن بعد باشد بلکه مراد استدلال از اقوال صحابه
و تابعین است و اما اقوال غیر شان که احيانا استدلال و اند کور شده بالبدیه و از آن محض باشد
است و اظهار آنکه نزول کریمه دلالت آن بر خصوص حل معصمان مرتبه افصح و علی است که تصفیه
علمای ایشان غیر مانع از عرف نموده اند و آنکه مسلح نظم در آن مجامع و استدلال بان بعد از آن

بنامی ایراد مولو صاحب بی الذین التافیت عدم ادراک مراد است ناشی از عدم احاطه
اطراف و جوانب کلام و مستثنی بر عدم فهم مراد محبت از فاضل خبریه که در مقام با قول ذکر شد
عدم آنرا فرموده و آن متعول مصرح است تسلیم صحت احتجاج و استناد بقول شهو و غیره تا این
بان حال آنکه شهرت و شد و دخی در صحت استناد ندارد و در مرتبه شهو و غیره مشهور در باره عدم
صلوح استناد و در یک درجه اندک تعلیق عدم صلوح استناد بر عدم شهرت کما اتفق اند اکثر
عجیبان ان لا شهرت لیس منا الا اعتبار عند اولی الالبصار کیف و اگر کتب شهرت صالح استناد باشد
و غیر مشهور غیر قابل عماد پس از آنجا که در مرتبه حقیقه شهرت و تمیز بین آن اکثر اندک است مذکور شد باید
شهرت شریع را با سبب از این جهت باشد و اقوال اینها من حیث البهوتیه و عدم المشهوریه باطل و از
حلیه صحت عاقل باشد و لایرضی بهنم عاقل و کلام الکلام فاما نوید زو او المصوب صاحباه فی مسائل
و بصارت شریعی مراد از شهرت اقوال بار و ایات مذکوره آیا امکان شهرت قبل از نبی فاروقی است
اعنی زمان شیوع متعجبانه مفاد اجبار صحاح شان است که دالالت بر کثرة وقوع آن در عهد جا
ریاستاب زمان خلیفه اول و اوایل خلافت ثانی علی بن ابی طالب و التمر و الموفق دارد و لهذا اطلاق الدین
سیوطی آنرا از روایات فاروقیه نموده پس ممنوع و غیر مسلم است و استناد به این مذکورین محرو
غیر مفید لعدم دالالت کلامی علی المطلوب کما مراد اگر مراد از آن بعد نبی عمری بوده که کادریا
و بر یا تطبیقا نفس الخلفه در اظهار باطل و کتمان حق میگویند پس مسلم است لکن لاسیما کما نفعنا بطایفه
است که شهرت لاحق مقام شهرت سابق نمیتواند بلکه مقدمه قدم و ارجح است آنرا زمانی آنکه حکم
باشد و در روایات متروک کریمه در باره اباحت الخناح منقطع ممنوع غیر مسلم کتبیه و روایات
مذکوره که بعضی از آن مشتمل است بر ذکر قواست الی اجل سنی و برخی از آن متضمن دالالت بر کثرت و بزرگوار
بر محل متعجبانه شهرت فایز و عکس آن اقل قلیل و کفیف حکم مذکوره و لکن در آنجا که در تفسیر مترو
که مفسران متصدی ذکر روایات متعلقه شان متروک است بسیارند یک روایت متضمن اینک که کثرت در الخناح
و انمی مندرل شده ذکر موقوف روایات بسیار که منتهی است از آنکه ای طایفه در محل متعجبانه نازل گردیده مذکور

اما الرواية التي في ابتارلت في النكاح فتداه اخو ابن حريز وابن منذر وابن ابي حاتم والنخاس
 في ناسخه عن ابن عباس في قوله فما استمتعتم بهن فاتوهن اجورهن فليفه يقول اذا تروج الرجل منكم المراء
 ثم نكحها مرة واحدة فقط وجب صداها كلها فالاستمتاع هو النكاح وهو قوله والنوا نسا صدقا
 مخلد واما الروايات التي في المتة فهاتي وانوح ابن ابي حاتم عن ابن عباس قال كانت تعد النساء
 اول الاسلام كان الرجل يقدم البلدة ليس معه من يصلح له صبغة وكخط متاعه فزوج المرأة الى قدر
 ما يرى ان نوع من حاجته فنظر متاعه ونصلح له صبغة وكان التوار فما استمتعتم بهن الى اجل مسمي
 نسختها محصين غير ساقين وكان الاحصان بيد الرجل مك متى شاء وليطاق متى شاء واتوح الطراء
 واليه في سنة عن ابن عباس قال كانت المتة في اول الاسلام وكانوا يقولون هذه الآية فما استمتعتم
 بهن الى اجل مسمي الآية فكان الرجل يقدم البلدة ليس له فيها معرفة فزوج بقدر ما يرى ان نوع
 من حاجته تحوط متاعه ونصلح له شأنه حتى نزلت هذه الآية حورت عليكم امهاتكم الى ان قالوا ففسح الاول
 فحرت المتة ونصب لعنا من التوان الا على ارجاءهم واما تلكت ايمانهم وما سوى هذا الفوح فهو حرام
 وانوح عبد بن حميد وابن حريز وابن الانباري في المصاحف الحاكم وصححه من طرق عن ابي نصره قال
 قرأت على ابن عباس فما استمتعتم بهن فاتوهن اجورهن فليفه قال ابن عباس فما استمتعتم بهن
 الى اجل مسمي فقلت فاتوهن فاذكرك فقال ابن عباس والله لا نزلها الله اذ كان الفوح عبد بن حميد
 ابن حريز عن قتادة قال قرأت على ابن عباس فما استمتعتم بهن الى اجل مسمي وانوح ابن ابي داود في
 المصاحف عن سعيد بن خيرة قال في قراءة ابي بن كعب فما استمتعتم بهن الى اجل مسمي وانوح عبد الله
 عن عطاء سمع ابن عباس يقول فما استمتعتم بهن الى اجل مسمي فاتوهن اجورهن قال ابن عباس
 في حرف الى اجل مسمي وانوح عبد بن حميد وابن طرير عن مجاهد فما استمتعتم بهن قال يعني النكاح
 وانوح ابو داود في ناسخه وابن المتد والنجاس من طريق عن ابن عباس في قوله فما استمتعتم بهن
 فاتوهن اجورهن فليفه قال نسختها يا ايها النبي اذا طلقتم النساء فطلقوهن من بعدهن المطلقات
 فلا غشوهن والا الى من المحقق من نساكم ان اتيتم فعدتهن ثلاثة اشهر وانوح عبد الزاق وابو داود

في نسخة وابن جرير عن الحكم انه سئل عن نهيه الآية منوثة قال لا وقال علي بن ابي حمزة
عن المتعة ما رآني الا شقي واخرج عبد الرزاق وابن المنذر عن طريق عطاء عن ابن عباس قال
برحم الله عمر ما كانت المتعة الا حجة من التدرج اليها والله محمد ولولا نهيه عنها ما احتاج
اليها الا شقي قال وفي التي في سورة النساء فما استمتعتم بهن الى ان تؤدوا كناسا لاهل علي كذا وكذا
قال وليس بينهما ورأته وان بدا الجاهل قبلها بعد الاصل فقم وان توافقم وليس بينهما كناع
وايضا سمع ابن عباس يراي الان حلالا واخرج ابن المنذر عن طريق عمار مولى الشريد قال
سالت ابن عباس عن المتعة اسماح سي ام لكاح فقال لا اسماح ولا لكاح قلت فلهي قال لا
كما قال الله قلت بل لها من عدة قال نعم عدتها جفنة قلت بل متوا بان قال لا وشيخي نسبه
ابو محمد جعفر بن يسوع بن عوف وفي تفسير معالم التنزيل در بيان معنى كريمة فما استمتعتم بهن حتى اخلصوا
في معناه فقال الحسن بن مجاهد ادا ما نفقتم فخذوتم بالجماع من النساء بالكاح الصحيح فاتوا
ابو حسن امي لمور عن قال الاخرون بوالمتعة وسوان تنكح امرأة الى عدة فاذا انقضت كانت
بانت منه بلا طلاق ويسري زوجها وليس بينهما ميراث وكان ذلك مباهيا في ابتداء الاسلام
ثم نهي عنه رسول الله صلعم وايضا فيه فذهب عامة اهل العلم الى ان لكاح المتعة حرام والاية
منوثة وكان ابن عباس رضي الله عنهما ان الابه حكمه ويرخص في لكاح المتعة روي عن ابي نصره قال
سالت ابن عباس عن المتعة فقال ما لبور سورة النساء فما استمتعتم بهن الى اهل سمي قال لا
كلدا قال ابن عباس كلدا انزل الله ثلث مرات وقبل ابن عباس رجوع عن ذلك ليس
حكم يذرت وقالت روايات شان نزول آية در متعة وكثرت وزيادت روايات ان در لكاح
در باب ارباب تعصب اعتراف است بغيرها حلال بابت اضافة ابن جابر شد
قوله تعالى اهل سمي را بترتوان در يافت چه در ذيل ابن روايات مصرح ودر ضمن اين كليات
مشرح كراين قوايت شائع بين الصحابة والتابعين بعد محمد دل عليه نقطه وون قدر وودها
في غير واحدة من الروايات وهم لا يشعرون في تير امام را راي اقبل امامية نقل فومعه كراحي

از امت بر تواتر مذکوره بر این عباس و ابی بن کعب انکار نموده و از می نیز انکار صریح
بر آن نموده و بهوشور بالتسلیم و عبارتش انکار مذکور گشته و سلمنا شد و ذننه التواره
لکن لاسلم سقوطها به عن الحجة و قد صرح صاحب المسلم و شارحه فی الاصل الشریع بحجة القوم
الساده کما یحیی نیت حال روایات اما اقوال مفسرین متاخرین ملا استناده و الی الروایات
بس قطع نظر از آنکه در غور حجت و تمسک نیت قضی ما فی الباب انکه تفسیر لا استماع نسبت
بمحتاج غیر مشهور و وجه لزوم شد و زبان غیر معروف و پس مذکور و لایحکم باشد و وند
علی کل ما کان غیر مشهور و من ادعی خلافه فعليه البیان اقامه البینه و البرهان ما نقل النجاشی
عبارة التفسیر فلا یدل الا علی ان القول بالمحتاج اشد و القائل به اکثر و این نیز من ذاک و من
ارباب فی ذلک فایراجع مآله و اما قول امام رازی و اما الشواذ منهم الخ بس و لالت بر شد
ما نحن فیہ ندارد چه مطلوبش است که قول بعدم نسخ از اقوال ساذه است لا ان الاقوال منقول
الایة فی المقام ساذه نیز به کما لا یحقی علی من را دلی بعبیده سالب که در سیاق عبارت صاحب
الدیانت الرئاسات را اشتباهی رود و داده و چگونه قول مذکور را از اقوال ساذه غیر معتبر
توان شمرد و حال آنکه جمایه ارباب تفاسیر مثل فی الدین رازی و قاضی بیضاوی و غیره
و صاحب مدارک و غیره شان آنرا نقل نموده و صد و نقص ابرام آن شده اند پس اگر شد
مخص بر اینی البطلان آن کافی بود و جواب آن انکار نموده و این قدر تصدیق و تختم کوا
نمودند و اید درم آنکه علی باسقاط اقوال و اخبار غیر مشهوره از درجه اعتبار امرست
بس غریب و تحقیقی است لغایب طریقه و عجیب محجوب جمع ذوق را مرتفع میسازد و بسا
مغالطه عامه امور و در یکی از ارباب ملل شیخ الفه بان نسبت نمیشود پس بدو ابواب محله
و ساطره لازم می آید بلکه فضل خصوصیات و قصایا می اسود و نبویه بین المتخاصمین متعذر و غیر
میکرد و تفصیل این احوال و توضیح اینقال آنکه دیدن عقل و طریقه علما از قدیم الایام است
و احتیاج با اقوال خصام و معاملات دینی و دنیوی ستم بوده مگر کوشش حق نشوین فاضل کبر

نموده که آثار العقل علی نفسهم باقی از انجکلام محلی و صدق دارد بانه اگر کسی نفسی را
 اگر عقلی نفسی نماید و در مرتبه معارض مناقض آن گوید آن قرارش او که بلائیه و اجبار واقع
 شده باشد مقبول خواهد بود و کما عقل الحیا و اتفاق و ازین بر احتجاج بروایات حضور
 و اقوال شان و اثر المبلغ فی الاقدام و المنفع فی الامرام می نگارند و منواره در مقام مناظره و
 و ترکیب از ارباب مذاهب مختلفه به آن متمسک نشده اند و معلوم است که غالباً در اکثر مقدمات
 متعارض فیها بین الفرق المتخالفه و عظیم مسائل که محل تشاور اند اقوال و اجاب موافقه مذرب باب
 آن مذرب اکثر و اشتهر میباشد نسبتاً اقوال مخالفه و روایات مضاده آن کما عقل نیست که بیشتر اکثر
 مخالف مذرب و روایت کنند و حکم خلاف آن نمایند اگرچه با عجز از ان نام مثل ابن امیر در موضع
 شنی از اهل سنت واقع و تم به لای شری و کما استیضح علیک پس اعتراف بخلاف و لوعلی غیر لکن
 الشهاده که از حضور موقوف می آید و از جمله تأییدات الهی و از قسم اجابتی حق علی سان الحاکم است
 اثر بالمره از معوض اعتبار سابق نمودن قسم بر جان انصاف نمودن است بلی نظر باید فرمود که
 مثلاً نظریه جدت و عرض داعی بر شهادت کدام و حکم با سقا و عدم سقا غیر مشهور از در حجت
 مبنی بر تفصیل ای نموده که نزد ارباب الانصاف مقبول باشد کما استیضح سطره غریب نه اینکه نظر
 سلب کلی غیر مشهور منسوب الحجت نگارند کما رعمه مذاب المعترض و چون جاب رنا و قایل جان
 فرادان بر جمیع ارباب مل و نخل اظهار این تحقیق اتیه و افاده تازه و موعه از جای است که جمیع
 اصل مذرب تا الهانکه این لغت عظمی موطوف باشند وزیر بارست حضرت مولوی کرد و لکن
 مشکل نیست که بعد تسلیم این تحقیق جای دست باز در صاحب نفع و دیگر علمای اهل سنت نمایند
 زیرا که جمیع اقوال و روایات امامیه که بان اهل سنت متمسک میشوند از عین باب است اما نحن قلنا
 مند وجه بعوان الله و تأییده عنی لک بیان نشانکه اگر فرض نمایم که در مقام اثبات ابحاث
 و دیگر مسائل فیه احتجاج شیعیان بر روایات سنیان از جهت شد و عدم شهرت آن
 ازینکه قبول باشد عاجز ضرر و کدام نقصان نیز که مسائل اصولیه را که عده مسائل متعارض فیها بین العا

والخاصه است بدو طریق ثابت بنمایم یا با دل قطعه عقلیه و یا با دل سمعیه متواتره مشهوره بین القوم
چهار جمله معجزات خوارق عادات است که با وصف اتمام عمل باطل در اقصای حق و کتمان آن
عموماً و اتمام عامه اهل سنت که از ارباب کمیت و مقدار و حکام جور که در ابعاد و در کتمان
حق و اطمینان خصوصاً که سالهای دراز جد و جهد بلیغ و سعی ناشکوره و موفور در آن بکار برده اند
و بانی تمغی بود که حق الهی از صغیر و زکات و محو و منشی کرد و لکن مقتضای غرت ربانیه حمیت
سجانیه مقتضای یریدون لطف و انوار الله با فواهم و الله متم نوره و لو کره المسترکون و حید
مقامات روایات است که دلالت بر خلاف مرسوم شان دارد مثل مثالب شیخین و مثالبه
و سابقه فضایل اطمینان نبوی که مستلزم فضیلت آن حضرات از جمیع اصحاب است و مثل
مضمون سطره متخاضره بر خلافت جناب امیر البراء و قاتل الکفره الفجره مستغنی و مشهور
متواتر و انور گشته و اسرارشان معلوم و سخن از آن کرده که در آن مقامات ما را حاجت
تمسک بغير مشهور است و آنکه من فضل الله علی العباد و الله ذو الفضل العظیم و هرگاه عمده ما
اصولیه و اصل معتقدات شیعه امامیه باین دو طریق ریشه ریزی و حکام پذیرفته باشند و رفع
در فرع سهلت که اشعاب فروع از همان سهلت بنیانه مرصوص المتواترات من النصوص غیر
من الاول القطعیه مخصوص پس بعد از حق حال اگر در ما نحن فیه مشک یا مشک باشد که بواسطه ایراد سوم
آنکه بر صاحبان اصناف تحقیق است که شهرت که در مسائل خلاصه باینکه باینکه است تحقیق باشد منوط اعتبار
نمی تواند شد کلاف شهرت عند القوم الحقه علی خلاف العامه و التوفیق بینما بعد ما بین التوفیق و التوفیق
چه شهرت سینه منشأش غالباً است و اقتضای آگاهی ملوک حاکمه و سلاطین و اعیان و معلوم است
که مقتضای الناس علی دین ملوکم اکثر الناس رغبه و رغبه خوفاً و طمعاً مطابق احکام ملوک قابل نشود
و مطابق مرضی شان روایات و اجاب و وضع و احتلاق می نمایند و داعی و اغراض محمد بن محمد بن
روایات اقوال تحقیق بسیارند و قراین حایله و متغایره بر وضع آن بوجو و پس مشهور که ای از حد
اعتباراً قطره و مضافات مشهوره اصل له بی اصل است و قابل احتجاج نیست و این چنین

زون تیشه برائی خود زدن است زیرا که اعتبار مشهور است که بر طبق و اسانید بعد
 عن طرق الکذب میباشد و چون مشهور است سید اقرب الی الکذب است پس شریک مسقط عن
 الاعتبار باشد بخلاف غیر مشهور که در اعتبار آن احتمال ذهاب نفوس تنگ عرض و تنب اموال باشد
 چه آن محلی غیر از وقعت ندارد و معلوم است که بر تقدیر مذکور غیر مشهور اعتبار از احتمال کذب
 و زور خواهد بود و نظریات احتمال تشبیه نفوس و اتباع سلاطین جور و تطیب نفوس خلفائی
 زمان در آن ممکن است چنین غیر مشهور و شاید اولی و اخوی بالاتباع خواهد بود بالجمله کثرت
 و غیرت چنین مشهورات مناسط اعتبار نیست پس در یقوت عدم شهرت غیر مشهور مانع اعتبار
 و صحت استناد بان نخواهد بود بلی اگر بنا بر آن باشد و غیر محفوف ثوابین مصدق البتة میگوید و میرو
 خواهد بود و آنکه بر شاذی واجب التبرک باشد و آن کمین منکر کما صرح به الفسطانی و غیره و آن
 در مانحن فیه ممتنع است لایستطاعت بقا صد غیر مشهور و ظاهر کتاب اجماع علیت روایات مشهور
 انیمه طایره و عدم تفاد مشهور یکی از ادله شرعیه حتی الاجماع المستند الی قول النبی لا یجتمع اثنی
 علی الفصل کمالاً لا یخفی علی اول العلم و الکمال لو فوج الخلافت فیه من الایمه الطایره و الایمه الزاویه
 بل و جمع من الکابر المکاره و علیه سیاسک تفصیله فیما یانی ابداً انکه ایراد کلام جناب شیخ
 جناب تیار در مقام اعتقاد و تمجین نقل قول فاضل او حد مرز محمد میر و مغفور در محل استنباط و تالیف
 از عدم بل مرام و عدم احاطه اطراف کلام است زیرا که قیاس مانحن فیه بر روایت تاذیه که جناب شیخ الطایفه
 المتخذه آنرا مذکور ساخته قیاس مع الفارق است لاریف لطایفه و فساد عتد القائلین بحجبه القیاس الضم
 فضلاً عن المنکرین بان فارق انکه الا استنباط و نند و دعوی در مانحن فیه غیر مسلم و در عبارت جناب
 شیخ مسلم الثبوت و تالیف آنرا مذکور فیما کلاماً منافی منکر و فی کلام شیخ محقق لایکرومانا داعی غرض است
 درین شهرت موجود و در آن مغفود و را با اعتقاد و شراذ در مانحن فیه کتاب مجید و اقوال غیر طایفه
 و متواتره و اجماع شان بخلاف روایت تاذیه که شیخ آنرا ساقط از مقام اعتبار فرموده و لهذا
 آن روایت را خود شیخ محمول بر تفسیر فاسد ازین داک و ما در جناب شیخ عدم جواز حمل بر شاذی الا

نیست کثرت و جناب شیخ شهید ثانی در شرح هدایه فی علم الدرایه فرموده در جماعی بعضیها باشد و بعضی
 کما اتفق لا یستحبین جمیعاً الله فی صحیح زراره فی من دخل فی الصلوة یمیم ثم احدث انه یؤخر صاحب العیوب
 و یمنی علی الصلوة و ان جماعاً لا یجوز له الحدیث اساساً و مثل ذلک کثیر دارین عبارت واضح میشود که شیخ
 مفید و شیخ الطائفة طاب ثرا جماعی بر حدیث ثانی در بعضی مواضع منع اند پس کلمه تدرجات
 عمل بر ثانی ممنوع نباشد و ثانی از درجات طایفه مؤمنان خوف که جهلندین بجای خود آنرا ذکر نموده
 نه این که در مقابل محافلین آنرا مذکور ساخته باشد و اما کلام صاحب ترمذی اثنا عشریه شکر الله علیه
 الجید که نقل منعه پس بطبی و قطعی مانع نباشد زیرا که عرض صاحب ترمذی آنکه در اکثر مواضع
 فرموده اند این قول ثانیست و متروک و ما لا یغترض به بزرگ نمیشود و ثانیست که صاحب ترمذی
 دایم عادت ستمه خود که قول ضعیف و ثانی را از حد منعه از جمله قول بان فقه امامیه راطع
 و این مشعرت که جمیع ایشان متذکرین برب ضعیف و ثانی و سخنان این ملعون باین نحو که تموی
 و تلمیح پیش از آنکه بر بندگان ظاهر است زیرا که سبب قبول ثانی آنکه فرقه که قایل بان نیستند چگونه مورد عذر
 و ایراد خواهند شد و ثانی را بهر دلایلی که تعارض نماید فی حق مقتضای سبب و ام طه از ذکر اقوال قایلین
 سبب متوجه طعن بر سبب است و ثانی اسناد آن منعه از طرف ایشان بحکم مومنان جمیع
 ایشان باشد تا در مقابل آن فاضل معترف احتجاج بکلام صاحب ترمذی نماید و ثانی صاحب سید صاحب
 القامین گردیده احتجاج و استدلال بر دایات اقوال صحابه منعه و اقوال غیر ایشان را غالباً
 بنا بر تأیید و تشهاد و وضوح نزول کریمه در حل متعهم ساخته اند و این نه این که پس ظاهر بی مطلب
 جناب شیخ الطائفة طاب ثراه و صاحب ترمذی اثنا عشریه جعل الله الجنة مثواه نبوده اند که باین کلام
 خود به عبارتی جناب ایشان بناده معترض شده اند اما آنچه در آنجا است ثبت بقاعده اوجا
 الاحتمال لطل الاستدلال منعه از پس چون مطلب اصلی احتجاج باین کریمه باضمیمه روایات کثیره
 متفق علیها بر غیر مطلق متعبر است در دلالت آنرا مذکوره بر مطلب کنایه اش احتمال دیگر نیست
 پس فاعده مذکوره را در مقام بهر طرف و کدام ربط و ایضا چون احتمال مخالف که بر عزم خود نشانی شده

الکتابتیه بآبر و وجه عیدیه سیدیه سابقه از پایه اعتبار را قضا است پس چنین احتمالی سطل است
نمی تواند بود و ایراد پنجم شهرت روایات باعث طرح غیر مستحسنت و الا اذا لم یکن الجمع بینهما
مهما لکن در باب جمع باید کوشید و چون احتمال ثبوتی که میبرد و هم نکاح را فراری از قبیل امامیه نقل
کرده و خود تعرض بجواب آن نویسم و مشربا بالتسلیم پس تقدیر که روایات از مفسرین صحابه
که نیاید از دست حجت است درباره دلالت که میبرد و ترویل آن در نکاح و ایم وارد شده باشد
و کثرت شهرت شش از روایات ترویل آن در نکاح منقطع باشد پس جمع آن بنا بر قول اجماع و ترویل
کریمه متنبین را ممکن است علاوه اینکه دست بدامن شهرت رد و واقع علمای امامیه را نیز است
در فروغ و اصل خبر ائمه معصومین با تنبیط منها و یقول الیهما تثبت میسک نمی شود و درین علمای امامیه
میباشند و علمای اهل سنت هر چند که در پایه جواب مستقیما مثل صدای گفند عاده مقال ایشان میباشند
و لکن بقول با فوائدهم بالیس قلوبهم مصدق این دعوی آنکه عمار الدین خنجر در ریح الا براند و پایه
سنت آورده قال یوسف بن ابی طاهر و ابو حنیفه علی رسول الله صلعم اربع مائه حدیث و اکثر قبل باذا
قال قال رسول الله سبحانه للنفس للرجل سهم قال ابو حنیفه لا جعل سهم سهمیه اکثر من سهم المؤمن و اکثر
رسول الله صلعم و قال ابو حنیفه الاشعار مثله و قال صلعم البیعان بالجبار الم فقرقا و قال ابو حنیفه
اذا و حنیف البیع فله ان یروکان ۴ یوقع بین سانه اذا اراد سوا و قال ابو حنیفه التوقعه قمار تهی و
جوزی در خبر خامس از کتاب نظم فی تاریخ الملوک الا که گفته که همه اتفاق نموده اند بر طعن کردن ابو حنیفه
در سالی غزالی درین باب از جمله مشهور است و آن کتاب ابن جوزی با سناد خود از ابی سحاح
فراری روایت نموده که گفت سوال کردم ابو حنیفه را از یک سکه پس بن او جواب سکه گفت که هم کار
بعضی خدا چنین با نور است ابو حنیفه در جواب گفت که این را حکم موسی بن جبر بر او خبر بن یعقوب است
ممنوعه که گفت با ابو حنیفه که تافع از این عمر روایت نموده که بنمیر سر معه البیعان بالجبار الم فقرقا و ابو حنیفه
در جواب گفت که این از قبیل ریختن کفتم که از قفاوه از انس مرویست که یهودی سر دختری لسنکی
سخت ابو حنیفه را و او میان دستک کرده سخت ابو حنیفه گفت که این از قبیل ندیان است

انتهى كذا نقل عنه ائمة بيان حال شهرت روایات المعنی الا هم که شامل اقوال صحابه باشند اما شهرت
 اقوال سایر مفسرین پس ساطح حجت نیست و اندک چه قریب مضمون و مسلک مشهور و متعارف جمهور عدم
 مشهور است کما تقرر فی الاصول و نایک من ان المشهور لو کان حجتی لم یکن حجتی فی سطل نفسه و ما نشانه
 فلا یرتاب فی عدم حجتی پس ما دمی که معاصدا و شرعیة و اجاعا او کتا با او نشانه او دلیل عقلیاً برکن الیه
 و یقول علیه بوده باشد از در حجت ساطح علی محققین فقول از باب اصول شهرت را از جمله محجات
 الکاشفة اند پس اولاً فاضل معترض را اقامت حجت شرعیة بر فخر خود لازم بعد از آن اکثر شهرت
 را محض شکر و در بدست و اندک ثبت العرش ثم النقش در رانجی فیا قامت فیه ارجو صد شأن بیرون
 و برگاه بر این جمله الخلاج باقی پس اندک بر این اصل صلی فواید عظیمه جسمیه متوقع میشود و بیانش آنکه سخی
 در اینکه اقوال غیر مشهوره برگاه معاصد مویات دیگر باشد مرجوح میباشد نسبت اقوال مشهوره
 اینکه علی الاطلاق باطل و از جمله صحت عاقل باشد و بین المرجوحیه و السطکان را سالون بین چه اکثر
 اقامه و در کتب خفیه و غیرشان مرجوح و مجهور و غیر نفی بر یافته میشود و اکثر روایات شهرت را تکرار
 و مجهور ساخته اند بجز در بحثان حوصی طنی باقی پس سندی اساس پس از تکرار اخبار مشهوره و قول را
 غیر مشهور فائش را با بداع و ضلال ملوث نتوان فسر نمود و بعد تمهید این مقدمه میگویم که بنابر این
 قول این عباس و ابن جوح و ابن مسعود و امام مالک علی ما نقلوه عنه و در این باب است بقول
 غیر مشهور خواهد بود پس با قطع نظر از معاصدات آن غایبه مافی الباب میباشد که این قول را
 مرجوح انکار ندانیم اینکه بالمره باطل و فائش را میدرخند پس اگر بنامی معالیه بر همین قدر است
 باید که ایشان متعرا جائیز دانند و آنرا مرجوح مثل اقوال زفر و صاحبین و مصحوب که غیر مشهور و انکارند
 و قایل آن را از اهل بدع نشمرند که خود هم قایل بآن نشوند و تمسک بآن فی مقابله الاقوال المشهوره
 نمایند چندان نقصان درین صلیح عاید بحال بنا بر علین شأن نخواهد شد بر چند که نظر به عایت تعصب
 حجاب رساد کتابت سرت شأن بر ضوم خود که در آنه عن اللفظ الغلیظ بابیان رسیده چون خلا
 پناه بر صلیح حدیثی غیر صانع اند و عبار را جوابی اعدا از آنه خاطر صفا مطهر زدوده و چون که شکر

امری دیگر پیش نهاد و خاطرنشانند و سوائی که در و دار و جناب بکار بر زبان حال و مقال نمی آوردند همان
 که رشادت پناه هم بر این مصالحه اقدام نمیدانند و بعد دوم آنکه گوئیم آیا بر علم شجاعت بر مخاطب الم
 اقول اگر چه جواب اینچنین از آنچه در نقض وجه اول معروض بیان آمد بوضوح بی انجامد لکن بطور جدید و بنظم
 بقید قسمل می آید فنقول به دستین بیان و تفکک استدلال که منجی و الصواب شد و دو متر و کشت و است
 و مطروحات مراتب مختلفه دارد و در طرح و تاویل را اسباب بسیار و علل بسیار نه بر شد و فو و نرک باعث
 طرح و عدم صلوح احتجاج است نه بر تاویل و تعلیل موجب سقاط استدلال از معروض اعتبار و فاضل معین
 عقلت و سرعه از اینکه انکه اوله و احتجاجات که علمای مقام محاجه و حصام دارد بسیارند و
 باطل را میرسد که با مثال آن نفوه شود آیا نمی بینی که از عمده ادله اثبات مطلوب تو اثر است حق
 و سطل بر یکی بان منشئت میشود و بر یکی از ارباب استدلال شطری از اخبار و آثار را بدعوی معاصر
 بودن آن با دله قطعیه طرح میکنند لکن باین چینه امتیاز می از باطل و تمیز صحیح از ارباب تمیز
 مرتفع نمیشود و مجرد داشته لفظ و تشابه تقاریر بسبب نمیتواند شد که ارباب اصناف از استدلال
 دست بردارند و بخوف نفوه مخالف بمثل آن از احتجاج واقعی درست کنند و الار جوع قبول
 اصل در و سو مسطابیه لازم آید و سبب بعین اشتباه جمعی از ابلدان بر منکر تحقق از ادله عقیده
 بر دانسته اند و گفته که ما دله عقیده خاصین را بر یک نهج می بینیم و بر وجه احد المتخاصمین حجت خود را
 متخاصم او بمثل آن تثبیت بنماید و نه یافته اند که اوله تفکیک ازین عیب عاری میتواند شد و
 بر رفته بر مطلوب خود از اخبار و آثار شدند می آرد و دعوی تو اثر و یا جمع علیه بودن آن
 میماند و فرقه آنو کثیر الکثاران میکند و بر خلاف آن دعوی تو اثر و تحقق اجماع میباشد پس اگر نمی
 سبب استخفاف از اصل آن دلیل شود و بیکس را محال اثبات مطلوبیاتی نخواهد ماند از این بر
 معلوم پس میگوئیم که تفصیل مقام و تحقیق مرام نیست که روایاتیکه در کتب و سفا فیه از فوق متجاف
 یافته میشود و قسم است که آنکه فی حد القضا صلاحت نمکنا احتجاج ندارد و دل روایات و
 منکره منقوله از کتب غیر معتمده که احدی از آن رفته اعتنا بان نماید و بعد بولس قائل باشد با آنکه

تکذیب منافقان متفق علیه آن فرق باشد و روایات آن مشهورین الکذب مذمومین علی السان
 الطائفة باشند و محقوف باین مصدق هم نبوده باشد اخبار الوائین یا باده قطیعه
 ما ولایت آن ثابت باشد که روایات الشبه و التجسیم یا اینکه باین اصول آن فرق روایات
 روایت را داعی بر نقل آن غیر از وقتیت بوده باشد پس احتیاج بچنین قسم از احادیث البته
 نمیتوان نمود و همین است مراد جناب سید علامه طایب ثراه که در موارد بآن افاده فرموده
 و فاضل معترض بدون فهم مرام تنکبان و موده و دم انکه به نفسها قابل تنکب باشد
 و استخراج از اصول معتده و کتب معول علیها و مخالف بکی از ادله قطعیه هم نباشد و مقتضی بعضی عطا
 شان کرده باشد و امری داعی بر نقل غیر واقع از حقیقت خوف هم باین اصول نشان
 نباشد الی غیر ذلک پس باین قسم خبر عمل متبوعان نمود و تنکبان آن متبوعان نموده و اگر چه معارض آن
 در عدد بیشتر از آن باشد و هرگاه این را دلتی پس بگوئیم که اکثر اخبار تازه و غیر آن که صاحب
 در اصول و فروع شیعیان احتیاج بآن مذهب از قسم اول است زیرا که بنا بر اصول نشان احتمال تنکب در آن
 مستطوق و هم اکثری از آن مخالف کتاب و سنت و اجماع و عترت با اجماع و قوه امامیه است برخی از آن
 از کتب غیر معتده منقول و بعضی از آن از جمله شواهد منکره که جمیع قوه انکارش نمایند کما فیما نحن فی
 چه تکذیب هم متعاجری عترت اجماعی و ذوق حق و تحمل تنکب و مخالف طایفه کتاب ادا نمیتواند
 است پس تنکب نمیند و استناد بچنین اخبار مجبوره مخالف ادله قطعیه قابل اعتنا باشد و اما قوه
 حق امامیه پس اصول دینی که طرقتش منحصر در دلیل عقل است بر این عقلیه متبوعان میشوند لا کالاشعور
 الا بشعوریه التي رفضت العقل و الاشعور فجزت المستحیلات علیه تعالی کار و به و خلق الشهود
 و تکلیف لا لایطاق الی غیر ذلک اما در اصول ثانیه نقل پس احتیاج نشان بر روایات شریفه و غیر
 متفق علیها المسلمین بن الوائین است نه باخبار غیر مشهوره فضل عن الشاذه فضل عن المنکره الشاذه
 و این اخبار متواتره متفق علیها غیر از وقتیت محلی باین سبب سیان ندارد و لهذا جزو ادب و ادب
 باین که عقل عقل از آن الی است موی ندارد و بی معول عن درجه الاعتبار کما لا یخفی علی من راجع

الی الاصول من اولی الالبصار اما النوع پس از چنانچه نوع آن بر اصول رسید متنبه باشد
متواتره اگر چه احتیاج بحشم اقامت مینماید و دلائل آن بر صحت آن نیست لکن باینکه عباد اولی
که هم شوق از کتب معتده قوم است مثل روایات و ادب تحلیل متعین و مسیح و عیسی و تحریف و روح و جوار
رفع بدین الی غیر ذلک من مسائل الطهاره الی او خواصه متمسک بنویم و چون این روایات
فی نفسها عیبی که مانع عمل بر آن باشند ندارد و عدم اشتداد التکلیف و کثرت طریقات و اشتباه سانیها
و توثیق روایات و تکرار آن جامع سیاق است بلکه جمعی از عظامای صحابه و تابعین آن را
بوده اند چنانچه در ما نحن فیه مثل ابن عباس و ابن مسعود و امام مالک مثل آن قائل شده و هم موافق
ظاهر کتاب است و مخالف با یکی از ادله قطعیه نیست قول بمقادیر آن مستحکم و ادعای العقاد اجماع بر
خلاف آن نیز معروض اعتبار است چه اجماعیکه باین اصول نیست است اجماع جمعی است
لعدم العظمه بالغرض کما هو من معوماتهم و لهذا لم یأولوا اجماع القدره پس اجماع جمیع است معتبر
و موافق آنکه المسائل منوعه لمانعه الامامیه با جمعهم و اعمتیم المعصومین علی الخلفاء عظاما و الصحابه و بعض
الائمة السنیة لکن اما اجماع یحقی پس مستندی ندارد و سوائی آنچه درین بلاد متعارف گشته و
تعبیر صحیح نماید و قس علیه الشوری که ظاهر آن خود را کوسل انگریزی است و ما بمنزله عن کعبه
الشریع و بر خلاف نیست حال اجماع امامیه زیرا که معتبرند شان نیست که آنچه کاشف از قول معصوم
باشد پس اگر کاشف قول معصوم یحقی شود و نزار تا مخالف آن باشد قدحی در اجماع نخواهد نمود
اما آنچه در آن کلام فرموده که مخالف نظم قرآنی است پس در حقیقت نظم عثمانی را نظم قرآنی نامیدند
معبد اعتقوب با اثبات میرسانیم که مخالف نظم عثمانی هم نیست فلانکه من اعاقلین و وجه سوم
اینکه اگر این اقوال را معتد به فرض کنیم الخ اقوال او را در اینجا ادعا فرموده اند که در آن ائمه
تصریح واقع است منتج بعد الا باقیه دلالت تمام بر غلطت و زمول نماید چه در رد و بلکه فخرالدین
از عمران بن حصین نقل نموده تصریح بعدم منوخت واقع است چه جائی اینکه مصرح نیست بوجه باشد و چون
آنچه از فطری و تفسیر سیوطی و عبدالرزاق و ابن حمید و ابن جریر بقول است اصلا در آن تصریح علی شعا

با مرند کور واقع نیست اما اینجکه مسمی است بر عدم ادراک درام زیرا که مطلوب حساب سید
در مقام بیان دلالت آیت مذکوره بر حل شمع است اما اثبات عدم نسخ بر الذات در اینجا
نیست چنانچه جناب سید و ائمّه در محلی فائده در چند جا تصریح بآن فرموده اند و قد ذکرنا
هذا المطلوب تفصیل الفاظ طره بعین الاضافه و الترتیب الاعتداف پس این بیان بنای فایده
علی القاصد است که سابقا بوضوح تمام در خیرار قام آمد و معلوم است که قول نسخ منافی نزد کبریه
در باب منع نیست بل یونده فان الشیخ لا یكون الا بعد وقوع المنسوخ فثبت المطلوب فان فایده
فی هذا الباب عاتبه الاستغواب عند اولی الالباب چون جواب ردایا نیکه در باب عدم نسخ
در فائده ثانیه مذکور گشته بر همان مقام عواله فرموده و پیش تر از بیان محل معلوم خواهد شد
فالموعود الموعود فاصطبر قال و چون از جواب اجالی دلیل مذکور ذاعت حاصل گردیم حالا
کل تم تفصیلی بر مقتضای آنکه صاحب ساله برای ابرام دلیل مذکور ذکر کرده است می نمایم قبل از
شروع در مقصود میگوئیم که آنچه در ترجمه کریمه مذکوره فرموده است که محصل منعمون بواسطه شکر
انت الح درین ترجمه چند جا از صاحب ساله نسخ واقع شده در مقام رد اما لا اختصار
بر بیان دو نسخ اکتفا میرود اول آنکه در ترجمه لفظ فریضه گفته که آن فریضه است و درین ترجمه
نسخ طاهر است چنانکه ترجمه لفظ آن فریضه بالرفع است در قرآن شریف فریضه بالنصب
و چون صاحب رساله اکتشاف و بیضاوی و فیسر کبر در مقام تعلیقا آورده پس تعجب که لفظ
فریضه چگونه در آن ضبط شده رسید امام رازی در تفسیر کبریا نقل عن الکشاف فرموده فی قوله
ثم اوجده احد الارحال من الاجزاعی مؤوضه و ثانیها انها صنعت موضع اتیان الان الایام و مؤوضه
و ثانیها انه معدوم کما فی قوله ذلک فریضه اتی و هو انکه در معنی لا جناح علیکم فجا بر قسم گفته است
و خبری نیست شما آنچه با هم راضی شوید حال آنکه حاصل معنی جمله مذکوره مطابق فهم مجوزین شمع آنکه گناه نیست
بر شما در خبر که راضی شدید بر آن زیادت اجل و هر گاه ذکر 2 اتقا سیر الشهیر و انتم نقل عینا صاحب الترمذی
الا ثمان عشره و اگر چه از صاحب ساله بعین قسم در اکثر تراجم احادیث بعضی اسما از رجال غیر شما نقل

لکن بنا بر قوت جدوی و ظهور آن بر بده فن و دیگر وجه از انضمام ذکر آن در مقام اعراض نموده اند
در بابی مباحث از تفاسات ترجمه کرده و نیز بعضی را بطریق نمونه ذکر کرده تا ناظر بوقت ملاطفت
تراجم بر بصیرت باشد قوله فخرالدین رازی در تفسیر کبیر از عمران بن حصین نقل کرده الخ کوئیم جواب الی السلام
در وجه پنجم افاده ثالثه که در آنجا صاحب رساله اعاده این روایت بمعنی تفصیل خواهد آمد
قوله و این روایت در سند احمد بن حنبل نیز مذکور است و در الفقه علی ما نقل الخ کوئیم این نقل غیر
مطابق باصل است چه در سند امام احمد بن حنبل، الفقه شریفین نیست ناقل اول لفظنا
از طرف خود افزوده صاحب رساله کتاب مذکور از انضمام سند عمران بن حصین به مندرجا حال
نقل این ناقل در یافت نماید و خواص العباد و بنا بر تحقیق تصدیق او اتمان میکنند که در کتاب او
در روایت متعارف لفظ بار و ابانیکه صاحب رساله ذکر نموده است منظر فاصر رسیده اول غن
الی رحله عن عمران بن حصین قالت نزلت آیه المنة فی کتاب الله تبارک و تعالی و عملنا بها مع نوح
حتى مات اثمی و الیها ط این روایت اقرب است بر و ابانیکه صاحب رساله نقل آن با الواسطه نموده
حدیثاندر حدیثان غفان المعنی قال لا حد مساهم عن قتاده عن برطرف قال قال عمران بن حصین
مع رسول الله صلعم و انزل فی القوان فمات رسول الله صلعم و لم یبه عباد و لم یسجماشی قال رجل لابی
ما یأر سوم الحسن بن عمران بن حصین قال یخاف علی عمر رسول الله صلعم فیکم بهانیة شی اثمی و انهم و اما
در سنده الحج و ارد است جابجه بیان آن غویب یا بدوین در ان مقام الصالح عدم مطابقت نقل اصل
منطور بود و لذا بر بیان آن اکتفا رفت قوله جابر الله بخشیری در تفسیر کشفه و قاضی بعباد و تفسیر
در ذیل آیه مذکور گفته الخ کوئیم و فعلی بن عمارت درین برود و تفسیر مذکور مسطور و جوابش در وجه
که آن نقل است مذکور قوله و معلوم است که نسخ فرع ثبوت منسوخ الخ کوئیم حال دلالت آیه بر ابا شعث
انما معلوم شده اما حال نسخ پس غویب فواید آیه طاهر خواهد شد و همچنین صاحب مدارک در شرح
گفته الخ کوئیم آری صاحب مدارک نیز مثل صاحب تفسیر کشفه و تفسیر صیادی نیز دل کرده مذکور را اولایه
خوم در کماح ذکر کرده بعد از سرول آنرا در جوار سعه بقید سه روز بوقت فتح مکة بعینه تمویض نقل نموده تصریح

فتح آن کرده چنانچه قال فی تفسیر کریمه فاستتم بهمین فاما کتبه منهن فاقولهن جوری من مهورین الی قال
بعده سطر قبل ان قوله فاستتم ترل فی المتعه الی کانت نلذ ایام جن فقیه الدکت علی رسولک ص
ثم نخت اثبتی وازا سبق بوضوح بیست که در این قسم روایات نوعی مقام ثبت تبعیت قول و طریقی
در تفسیر خود در ذیل این آیه گفته قال مغال یعنی به المتعه الح کوئم ای المتعه الی کانت عده ایام ثم نخت فلان
منک فی السبعه علی دوام اباقه المتعه قوله امام زاید سنیان در تفسیر زایدی در ذیل این آیه جوری
الح کوئم ای این عبارت در تفسیر زایدی مذکور است جوری است که داب صاحب زایدی است که عام
آیه را اخذ کرده ادلا ترجمه این عبارت فارسی ذکر نماید بعده جمله ای اگر اخذ نموده بطور مفسرین روایات
متعلقه بآن و احالات ترکیب غیر مما یعلق تفسیر در تحت آن بیان میکند پس مفسر مذکور بطایفی در
خود کریمه و المحصنات من النساء را تا آنکه کان علیما حکما ذکر نموده ترجمه این عبارت فارسی نوشته
و در ترجمه جمله و احل لکم ما دارا لکم فومعه و حلال کرد شمارا بخوان محرمات که یاد کردیم که بخوبی با لفظ
خوبش بالکاح بجا بین معلوم العشره فافوقها ملک یمن ثمن غیر مقدار بار با باشد تا آنکه کشده بر چه
بر خود لایمی بردر شنید بر خود بعد و بند که انتی و چون در جمله فاستتم الح و ذوق قول منقول است
یکی قول راجع و مشهور که آن اخذ استماع معنی اسفاح است و دم مروج و بهر که آن تفسیر استماع
بعده نعم است لهذا و لا قول را بیان کرده باین طور که در تفسیر فاستتم معنی لغوی آن گفته به معنی
و بعد ذکر قول اول بصراحت قول ثانی را کتبایت ذکر نموده چنانچه قال مذکور گفت بهر اصدان گفت
و دلیل است که در مقدمه است انتی بیان کنایت در اینجا چون مدلول لازم دلیل است پس مفسر مذکور
ذکر دلیل که مبروم اراده نعم است نموده تا آن انتقال بطرف لازم آن که عقد نعم است صورت
و بعد از آن بهرگاه بعبارت عربی تفسیر آن شروع نموده قول بهر را بعینه ترجمه قول بهر را
بعینه خود مذکر کرده دلیل قول اول و جواب قول ثانی را که در ترجمه ذکر کرده بود بیان نموده چنانچه قال فاما
استتم بهمین ای الجماعه کسی عن الجماع بالاسفاح قبل از الکاح المتعه لان النبی علیه السلام کان فی
غزاه مع اصحابه فاشکوا الیه الشق فزلت الایه لایاؤه المتعه قوله و حل فاقولهن جوری ای مهورین ای مازن

علی الفکرم لمن ثم انتج هذا الحكم وقال بعضهم المراد منه النكاح لانه عطف على اباة النكاح وهو قوله وجل لكم
ما وازدكم والا بمعنى المهر قال الله عز وجل فانكحوا بناتكم من اهل دينكم وازدوهم من اهل دينكم وازدوهم من اهل دينكم
بسن في كلام صاحب رايد بي زياده تر بر كلام ديگر مفسرين تا بعد قول اول استنبیته ذکر جمله نقطه تمام
بمعنی لغوی ان اولاً وبعنی جامع ثانیاً وپایان فعل اساده نكاح از آن ذکر این قول بصیغه فوم و ذکر
اراده متع بصیغه تریض و رد دلیل آنکه در ترجمه نقل معنی بود در عبارت عربی که بطور تفسیر کرده و اینجا
استدلال صاحب رساله بیک جمله از عبارت تفسیر را بدی که خود مفسر مذکور اثر بعد چند سطر در نحوه رعایت
استجاب قوله و در تفسیر در نشور سیوطی از عبد الرزاق ابن حمید و ابن جریر مجاهد روایت نموده
فما استمتعتم بهن من اثم النكاح الا فیه کونکم امی الله التي اتمت ثم نكحت کما مر غیره فلیس انشال
نده از ابیات متمسک لمن تعقد اباة المتع الى قیام الساعة قوله فخر الدین رازی بعد ذکر دو سطر
باین آیه و تفکوی بسیار تنبیه در داده و تضعیف اقوال بالغیر دلالت بر واقعیه کونکم کلام صاحب
رساله در مقام محل استعجاب است بدو و جواب اول آنکه تعقد اقوال دیگران بر بیان ضعف قوه آن ذکر
حقیقی صریح و بیان کلام سدید از طرف خود داب علمانی اعلام و در طبقه اهل کلام است مطابقین
داب امام رازی حجج نکره از طرف جمهور بر صورت متع ذکر کرده حجت اول با کلام حسن گفته و بر حجت دوم
استجاب را به این معنی از آن جواب داده و حجت سوم را نه حسن گفته و نه بر آن استخالی وارد کرده بعد از آن
حجج فائین بایات متع ذکر کرده در صریح بیان جواب آن شده و در آخر آن فرموده ملا قالی البوکر
الرازبی و هو ضعيف في الذي يحسان يعتمد عليه في الباب الى ان العياوة التي نقل عنه صاحب الرساله
بسن از صاحب رساله سیریم که آیا هیچ عاقل تصقیف قول دیگران ذکر قول معتمد علیه را از طرف خود بخیر نداند
دوم آنکه در نقل عبارت خطای طاهر واقع است بیانش آنکه صاحب رساله خوف شرط را از عبارت
امام از جمله و علی هذا التقدير نه الاية و الله علی انها شر و عم لم یکن في لك فادعاني غرضاً انتهى خلاف کرده
حال آنکه در تفسیر که جمله مذکور شرطیه است باین طور که و علی هذا التقدير لو كانت نه الاية و الله علی انها
شر و عم لم یکن في لك فادعاني غرضاً انتهى طاهر یا صاحب رساله باین دلالت کلام امام بر ضرورت

خونی متعذر الخدیف خوف شرط نقل نموده آید یکی عبارت امام را با چنین تصرف نقل کرده باشد
 صاحب رساله نقل او را معتقد دانسته در رساله خود را نقل کرده باشد و اگر چه قسم نشیء کفر
 که بوقت نقل بشر شرط نقلش خواند بود محتمل است که چون لفظ کم یکن که در عبارت امام واقع
 ظاهر است که خواهی کدام شرط است کما لا یخفی علی من له ادنی مهاره با سببیت الکلام پس غفلت
 صاحب رساله از مجموع طایفه منقول عنها و ترجمه کردن بیان عبارت سقیمه و بنا بر رفع احتمال
 از کلام که بجهت حذف خوف شرط لازم آمده ترجمه لفظ داله که در عبارت امام بعینه اسم فاعل و
 لفظ دالت بعینه مصدر است و حیث قال پس دالت آیه بر شرط و عبت متعذر محل عرض مانع بود از انتهای
 محل استعجاب با قول و ایضا دالت دارد بر آن قرائت ابی بن کعب و عبدالله عباس فاستمتم منین
 الاصل سبی الم کونم جویش در تفسیر کبر که صاحب رساله این عبارت را از اینجا آورده باین طریق
 تنزل بر گوشت که نذر القاره علی تقدیر ثبوتها لا تمل الا علی ان المتع کانت شروع و کنی لاشاع
 فیها اما الذی نقول ان انفسج طره علیه انتهى و امام نووی در شرح صحیح مسلم در جواب آن چنان فاده
 فرمود و تملقوا قوله تعالى فما استمتم به منین فانهم اجورین فی قراه ابن مسعود فما استمتم به منین الی
 وقراه ابن مسعود نذر ساذه لا یصح بها قرا و لا جوا و لا یزیم العمل بها انتهى و مولانا عقیق الدین
 جعفری در رساله که در ترجمه متع باللفظ کرده است بجواب این قراة حارر بقصص داده و الجواب
 هذا اما لا نسلم ان نذر القاره قد شاع فی الصدر الاول من الصحابه و التابعین ما شاع فیهم
 من القاره خبر المتواتره الا قراة عبدالله بن مسعود و انکر علیه الصحابه اجمع منهم ابی بن کعب و زید
 بن ثابت و غیره من علماء الصحابه و وقع فیهم الشجر حتی ال الامر الی عثمان ففعل ما فعل صحبه الصحابه
 منهم سیدم علی ابن ابیطالب علیه السلام و انکر و احلیه و اجمعوا علی انه لا یكون قرا و لا یصح السلوه غایه
 الامر لانهم هم حسن الظن بکون نذر الا حاد و کثیر ما حکمون بجهت و لا یعمل به اما منی ان صحیح بخاری
 و مسلم قد نقلی الاثمه بالقبول و کم من احادیثه مروي عن العمل اما لا جاع علی خلافه و المعارض بحديثهم
 منه و یكون سادیا و یكون علی خلاف قیاس علی او غیره کما یوید من اصول الفقه و قد خالفت

۶۱
 کثیر من التواتر الشاذه كيف قد عارض هذه التواتر اجماع الصحابة والاخبار الصحيحه كما سياتي
 وادنى من ذلك كفى في سقوط الاستدلال بكيفية الاجماع الذي هو أقوى الحجج انتهى ووجه
 رساله در فائده سابعه قول صاحب تحفه را که بگویند این تواتر تاذه نوشته است اصل کرده و
 کرده است تا بنبر در انتقام بگویند که این نقل خود را بدو از ابرام کلام صاحب تحفه عوام منعقد
 و حاکم در مستدرک بعد از تخریج ابن حدیث فرموده این حدیث فرموده این حدیث صحیح علی شرط
 مسلم الخ گوئیم کتاب مستدرک که در حقیقت اعتراضات است بر امام بخاری مسلم در طبقه ثانی است
 نزد ائمه محدثین در شهرت قبول مرتبه صحیح و یقیناً صحیح است و مستد امام احمد بن حنبل و اکثر احادیث
 آن نزد فقها غیر معمول بها چنانکه صاحب تحفه در رساله اصول حدیث بنویسند طبقه ثانی احادیث که
 جامعه از علمای متقدمین بر زبان بخاری و مسلم با معاصرین آنها بالا حقیقت این ادو را تصانیف خود
 روایت کرده اند و کتب آنها در شهرت قبول در مرتبه طبقه اولی و ثانیه نرسیده در حال آن که کتب
 بعضی موصوف بعدالت اند و بعضی مجهول و اکثر آن احادیث معمول به نزد فقها نشده اند بلکه اجماع
 بر خلاف آن منعقد شده و اساسی آن کتب نیست سند دار می سند ابی بعلی و صلی سند عبد بن حمید
 سنن در قطعی صحیح ابن حبان مستدرک حاکم کتب معتدی استی تحفه و درستان الحدیث بنویسند و در
 از احادیث معتبره که حکم بصحت آن منعقد است و اینهاست لعل علماء و را تحفه که در میان خود
 انکار نموده و لهذا در بی گفته است که حکم این نیست کسی را که بر تخریج حاکم نمره شود و او متذکره اعتبار
 مرانند و نیز گفته است احادیث بسیار است در سند که بر شرط حدیث است بلکه بعضی از احادیث
 موضوعه نیز است که تمام مستدرک با آنها معیوب گشته است پس حدیث حاکم ننویسند و صحیح آن شده و
 القول باینکه و معند بر تقدیر تسلیم صحت این روایت لفظ الی اجل سنی از هر دو است مع فیه بیرون
 نمی آید و و اینست آن ثابت غینود چه از شخص صحت جمله تر بعضی محدثین نوایران که شرط و اینست
 غیر لازم کما لا یخفی علی اولی النبی افوا خود اول آنکه در ترجمه لفظ فریضه گفته که آن فریضه است و در
 ابن ترجمه است مع طایر است الخ محدثین است که تعریف و احادیث لغویه را که عموماً با آن محکمین

جنوسا این مواخذہ ناشی از عدم تحصیل و قبول از مفاہد کلام جناب سید است زیرا کہ کما
 ترجمہ لفظیہ کہ نمہ را بیان نموده اند لکن محصل مضمون را ذکر فرمودہ چنانچہ در صدر کلام کج
 بان کرده است قال محصل مضمون بدایت سخن است الح پس محصل معنی را حمل بر ترجمہ لفظیہ
 نمودن پس بعد از کمی نیست در آنکہ حاصل معنی حال کہ بدین نیست فاعل بالفعل است راجع
 و اصل کمل حال بر ذی الحال است و نحو المعرفہ بالجملہ الاسمیہ و این جاست کہ نحو التکلمین
 میان در تفسیر فالتوسن جورین و فیضه می نماید و المعنی ان اتبارا جورین و فیضه و لا
 و واجب پس ایداد فاضل مورد راجع بسوئی اما مس خواهد بود بالجملہ معلوم است کہ بیان
 حملیات بر طیات شرطیات بحملیات نمیتوان نمود و لهذا ارباب علوم ادبیہ شرط را
 در حمل شرطیہ بر طیات طرف و حال قرار داده از شرطیات بحملیات تغییر مضمون پس تقدیر تسلیم
 عدم وقوع تغییر در عبارت رسالہ از نسخ اول نیز سقنی عاید نشود و طرفہ آنکہ تسامح ظاهر از
 فاضل رسید خود شن در معین عبارت واقع شدہ کہ تفسیر این کلام ترجمہ لفظیہ آنہ فیضہ الجمع
 است انتہی و طایر است کہ ترجمہ آنہ فیضہ بدرستیکہ آن فیضہ است میباشد و اما لفظ الوضیہ
 پس ترجمہ می باشد فیضہ بی جاہ کندہ را بجاہ برعش من خواہر الخصمہ تقدیر فیضہ
 بختیہ و معنی مفسرین بیان بوجود آنکہ عمدہ شان ترجمہ لفظیہ است و اینست مسامحات
 بسیار در تراجم آیات مضمونہ اند کما لا یخفی علی من طالع الشفا بر بعین البصرہ فما یجواب فی وجوب
 آیا نمی بینی کہ کلام را بہ بیان در تفسیر زاید بی ترجمہ آہ مذکورہ کہ ذکر مضمون اصل مطابق با لفظ
 کہ بمعنی ندارد چنانچہ فاضل رسید در کلام انی نقل آن فرمودہ و لم یقطن بذلک لئلا یعبأ
 فتقول قال المفسر المدکور فی تفسیر الایہ اللہ لورہ و طلال کرد شمارا جز این محرمات کہ یاد کردیم کہ جوید
 بما لمانی خویش یا بکامین معلوم العشر فما فوقها بالملکین ثمن غیر متعارف را باشد تا از آنکه
 آنچه بر خورداری برداشتید مال ایشان بپسندید ایشان مردمانی ایشان آنچه فیضہ کرده باشد
 بر خود بعد انتہی لایخفی ما فیہ من التسمات اما اول پس بوجود آنکہ جمله و حل لکم در مصحف

متعارفند اول نصیحه منی للفقول متعجب است اکثر ترجمین ترجمه همین صیغه برداشته اند مثل فاعل
عزیز و غیر او مفسر را می بیند و این اشعار نوانست منی للفاعل چنین ترجمه نموده که حلال که دشمنان
محرمات الخ و مرجع ضمیر منی للفاعل بعد بیان تمعنه وروابط کلام را نیز چنانچه باید که
نموده و حق ترجمه خطبه چنین بود که گویم در حلال که او جانانه برائی شما ما و را می این محرمات را
و لفظ که یاد کردیم هم از ترجمه خطبه خارج است و من علیه شکر و اما این است که در ترجمه
غیر کس فحین گفته پارسا باشد باز آنگاه فاعل کلام چنانچه می بینی ترجمه اخلاص غیر سا فحین با کونوا
محصین غیر سا فحین است نه ترجمه محصین غیر سا فحین که حال واقع شده است اینست حال مفسرین
که تمبر حال از بعد حال می نمایند و اما این است که در ترجمه فاعل متعجب به من فاعل و چون آورده گفته
انچه بر خود داری ببرد و شکر حال از ایشان می بیند ایشان را از ایشان درین ترجمه قطع نظر از
اینکه ترجمه فار از او جا افتاده کرده و در بیان مرجع ضمیر غلط صریح از و واقع شده چه مرجع
موصول است مراد از آن چنانچه در تفسیر کبیر و تفسیر صیغای مسطور است با شمع به است با خدا
معنی من با جماع با عقد قال البیاضی فاعل مستمع به من من متعجب به من المنکوحات او جماع
به من من جماع او عقد محسن فی التفسیر کبیر فی قوله فاعل مستمع به من و جهان الاول فاعل مستمع
من المنکوحات من جماع او عقد محسن فاعل من علیه ثم اسقط الراجع الی ما عدم الالباس کتوله
ان ذلك لمن علم الامور اسقاطه الثاني ان يكون في قوله ما دار ذلكم معنى النساء ومن في قوله
منهن للبعث والقيامة قوله راجع الى قوله لانه واحد في اللفظ وفي قوله فانوس احو من الى معنى
مالا يجمع الى المعنى اما این است که در ترجمه فاعله گفته انچه فاعله کرده باشد بر خود و دیگر طاهر است
که اینکلا ترجمه ما و قدیم علیکم است نه لفظ فاعله که علی الحالیه منصوب واقع شده و الجواب الجواب
بالجواب و این باب این کتاب پیش از حد حصر است و ما من التلویل این قدر اکتفا رفت و نیز
استاد محدث شما در کتاب تحفه اثنا عشریه جایجا در ترجمه آیات و احادیث مسامحات فرموده اند
چنانچه در نقیبات در ضمن بیان اینکه قول نبی در اول آیه در تحلیل متعد مخالف نظم قرآنی است می تواند بود که

حق تعالی اول محرمات را بیان فرموده است قوله ثم حرمت علیکم افعالکم الی قوله والمحصات للنساء
 الا ما کلت یا تم بارینو ما ید و اصل کلم ما در اول کلم یعنی ما سوائی این محرمات بر شما حلال کرده اند
 باین شرط که آن میخورا با ما کلم یعنی مال خود را خرج کنید در هر نقه پس شلیل فوج و اعاده آن این
 شرط باطل باشد زیرا که سواد وقت است بار فرموده محصنین پس ما فحش یعنی در آن حالت که آن را از
 خاص کنید برای خود و محافظت کنید تا بدید که آن را بیدار کنند آنکه قضای شهوت منظور دارد
 و آب خود را بختن و ادعیه منی خالی کردن قصد نمایند پس منتع ازین شرط باطل شد زیرا که در متع
 احتیاط و اختصاص اصل منظور میباشد ازین متع را همین معمول است که همراه با یاری و بر سال در کتا
 باز بر حل نکاح متزوج میشود یا مستقیم به منتهی الایه یعنی چون در نکاح مهر متور گردید پس اگر متمتع شد
 بدخول و وطی پس نام مهر لازم میشود بر شما و الا انفک مهر انتهی ما اردنا لک و لا یخفی ما فیمن المساج
 و آنچه از آن فرموده اند که لکن باین شرط الخ ترجمه لفظی از الفاظ کریمه است از تصرفات شما
 و در بیان معنی لفظ محصنین فرموده یعنی در آن حالت که آن زمان را خاص کنند برای خود
 محافظت کنید تا بدید که آن را بیدار کنند اصل ترجمه لفظ مذکور میباشد چه احسان بنا بر تصریح محرمات
 بمعنی عفاف است بمعنی تخصیص مراد از کریمه محصنین نفوس سبعین است نه متبعات و آنچه در حرم
 غیر ما فحش گفته اند آنکه قضای شهوت منظور دارد و آب خود را بختن و ادعیه منی خالی کردن قصد
 نمایند عدم بطابق آن با لفظ مذکور ظاهر است چه این الفاظ مترادف هم دیگر نیست که ترجمه لفظ نمود
 بآن توان نمود و بمعنی ما فحش مکات بن مجموع چه در لغت مصرح است باینکه السخ العصب مراد از
 آن در اینجا مقام زنا است اما آنچه بر سبیل تریغ در حق متمتع بها فرموده اند پس ظاهر است که او را بر کر
 جائز نیست که در حین ایام متعه و عده در کنار دیگری برود و بعد القضا آن حالتی مثل بطلان است
 پس مطلقه را هم بنویسند که همراه با یاری و بر سال در کنار بی می باشد و در بیان آنچه در ترجمه ما مستقیم
 به منتهی الایه گفته اند یعنی چون در نکاح مهر متور گردید پس اگر متمتع شد بدخول و وطی الخ بر مطلق خیر
 واضح است که عبارت مذکور ترجمه آیه فرموده با لفظها نیست زیرا که قول او چون در نکاح مهر متور گردید

الح مدلول صریح لفظی اند الفاعل که به نیست لفظی که در قوه بیانی که شمع شد و واقع است
لفظ ان شرطیه است نه ترجمه لفظ ما چه اگر ترجمه لفظ ما به ل که کرده اید مرجع عاید سا قط میشود و غیر
ازین مسامحات بسیار از شاه صاحب بیان ترجمه آیات احادیث سرزده خوفاً من اهل
الباطن برین قضا کفای معنوم و هرگاه این را دانستی پس بدانکه امثال این مسامحات یا
تراجم و معانی در اکثر مقامات از علمای اعلام سینان واقع شده و کم کتابی از کتب کثیرها
خواهد بود که محتوی بیشتر آن نبوده باشد پس تعرض بامور مذکور معنوم در حقیقت تشبیه بر مای
زردی در راه تعبیر و تفسیر علمای مذرب خوب نمودن است قوله دوم آنکه در معنی لا جناح ملکیم
فیما را فیم به الخ انما لای اید و امور و از این ایراد انت که ترجمه جناح کنه است نه حیر که حیر
شی است جواب آنکه در محاورات استعمال لفظی که چیز ترجمه اش باشد معنی کنه سابع است چنانچه
فخر رازی در ذیل کریمه فلا جناح ان لطوف بها الخ و معنی رومی عن الزبیر و مجاهد و عطایان
تر که فلا شی علیه پس تعبیر از جناح بشی معنی است و امثال این که آیات در محاورات و استعمالات
در عایت شیوع و ظهور و در عبارات کتب علماء مذکور و سطور است اگر امثال این امور محل اعتراض
و تشیع بعد باشد مفسر را بدی و دیگر مفسرین نیست او ستاد مدق تماماً صاحب تفسیر بطریق ادبی مؤ
سخت اعتراض خواهند بود و چنانچه بطریق نمودن قدر قلیلی بل اقل از آن معترض بیان آمده و اگر
تمامی فلمات علمانی نیست در تراجم آیات احادیث اسما و الرجال بقید علم آید کتابی منجم مرتب
و قدرت الهی مشاهد کرد قوله جواب اینکلام در وجه حکیم الخ انولی مانیر محمد الله در همان مقام
روان با دله قاهره و بر این بابره خویم معنوم فاصبر و لرتو کویم این نقل غیر مطابق باصل است الخ
انوال حقیقت این امر است که جناب سید روایت مذکور را نقل عن المؤمنین مذکور فرموده پس
بعد تسلیم اینکه خدمت مولوی در یک نسخه از نسخ مسند مطابق آن الفاظ نیامده باشد بکتاب
نقل نمیتوان نمود لکن نسخه و اختلافها و چون آن کتاب درین بلاد غیر موجود است نصیح نقل نموده
و بعد انزل و تسلیم میکنم کجاست که متبادر الی الانهام از لفظ معنوم الاطلاق همان معنی است

فاجل علیه بواسطه و انهم قول عمران تزلزلت آیه المنة فی کتاب الله و عملنا ما منع رسول الله حتی
 مات دلالت بر استمرار باجتناب تا آنجوات انحضرت دارد و آن اشاره است بسوی عدم حج
 و ابداع مانع آن در دین خدا چنانچه فقه قال رجل برآیه ما شاء برانیدعی دلالت تمام دارد و
 بنابر رجم فاضل رشید و احوال خلیفه ثانی بای ارجح تمتع و محرم آن بوده فکیف یجمل علیه حمل
 بر فتح حج غیر طاهر و غیر متبادر و نزول کریمه یا بحت آن و حکم با استمرار آن نیز محمل کلام است
 حمل کلامش بر مینه الساطع و ارجح علی معین باشد پس تحمل است که ماقبل اول نقل بالمعنی بمعنی
 از معنی مینه الساطع باشد و نقل بالمعنی تطابق اللفظ باللفظ متطابق است ازین جهت است
 که تعلیمی در تفسیر خود و فخر رازی و تفسیر کبیر و غیر ایشان جو از مینه الساطع را اسناد و عمران بن
 مفضل اند و عبارتی که از روایت عمران نقل کرده اند اینها در سند و محتمل جاری و غیره بافته
 فلا یحس کلامهم من القول بالنقل بالمعنی او اختلف النسخ و ما شایهما فاموجوا کم فوجوا بنا و ساء
 و سبانی تفصیل در کتب فایاتی نو که گوئیم و افعی این بر دو عبارت الح اقول رد و وجه ثلثه
 مذکور تفصیل تمام القامع من بیان آمده پس دلالت کلام صاحب کشف فانی بنیاض
 فوجه حقه تمام خواهد بود و دعای ایشان ثابت فارجع الیه و گوئیم حال دلالت آیه الح اقول
 طاهر امراد فاضل معتز بن ابراهیم همان وجه ثلثه است که بزرگان بر دو آیه پس بحجانه لطیفان
 نتیجه و فطیمه اما تفصیل تمام مبین شد و قد ذکر و آنچه فاضل معتز بن و نقض فواید آیه نوشته
 منوجیت حل متعارفان بدرجه ثبوت نمیرسد کما لا یجفی علی اللبیب شرف عما قویب قواریری ضا
 مدارک الح اقول یا قایل شدن بعضی از مفسرین علمای اهل سنت نزول کریمه در حل مینه ازین عبارت
 موبدا و طاهر و عین قدر برانی تا بعد و اعتقاد کافی اما نمیرسد و تضعیف پس گاه بخود تفسیر
 و اسویه نفسانیه و غیر آن از اسباب غیر معتبر سر زده باد و لیلیکه مثبت باشد و خودش مرتفع علی
 نه مقرون نیست قابل اعتنا خواهد بود و در مقدم بر وجه اتم مبین گردیده که با سحر و آیات شعیبا
 ابلست جناب رسول خدا علی الوجه الاولی مثبت و تمسک میتوانند شد و شهرت خلاف چنین اقول

که ناشی از ماضی فاسد و اسباب کاسده است سبب اعتبار نیست حکما غیر مره و از ای المنع
 کانت الحاق قول اولیین کلام المقایف باید علی ان المراد من المنع مانع صارت منقوضه علی غیر
 تکلیف بقدر المعترض مع ان الاصل عدم التخصیص فلا بد من اقامه دلیل علی ان المراد المقایف المنع
 التي حکم نیزول الایه فی تحلیلهای انما هی المنع المنقوضه و ایضا قد ذکرنا غیر مره ان امثال بنده الاسباح
 من قبل بقاء الفاسد علی الفاسد و لم یصدر عن الفاضل المعترض الا بسبب م فیه مام سیدنا مد ظله لان
 مقصوده درت ایام انا و انه لیس اثبات عدم المنوخیه فی هذا المقام حتی یقترض علیه و قد عرفت ان
 منوخیه المنع المستفاده من الکرمیه اول دلیل علی ترددها فیها قلیت شعوب کفایت ثبوت بانی فی مطلقه
 و ذلك بحج من مثل هذا الفاضل الارب قوله وجوب انک الحاق تمام عبارت تفسیر زید فی در
 فاستتمتع الایه در لغت فارسی نیست آنچه بر خور واری بر دوشتید بال ارایتان بدید ایتان را
 مراد ایتان آنچه فریضه کرده یا شنید بر خود و بعد وید که احو گفت هر و صدق گفت دلیل است که مرا
 متعرت انتهی پس آنچه مفسر در عبارت فارسی نوشته محصلش بر صاحب فیهی که کمی را بر خود راه نمیدر
 عایت ضوح است و اشتباه و التباس در آن نه زیرا که بر خور واری که استماع را بان ترجمه موعده در
 نکاح و متعرت بر دو متحقق میباشد انیکه فقط در نکاح ممکن باشد و لیس نامو یوی صاحب بر خور واری را
 حل بر نکاح نمایند بالجه چون استماع لغوی اعم است از فردین مذکورین لهذا در آخر کلام مفسر مذکور
 تصریح نموده باینکه استماع مذکور در آیه متحقق درین فرد خاص است یعنی متعده و استدلال بر آن نمود
 باینکه ذکر اجدون المهر و الدالت بر ادا و متعده میباشد و طلبی که فاضل شنید ازین عبارت نا فهمید بیان
 فرموده اند بحکس صاحب رای سیاهی بان مقصود نموده است چه اول و آخر این عبارت فارسی ارم جلالت
 تا یکی را بر نکاح حل کرده شود و دیگر بر ابر متعده و اما عبارت عربیه که در کلام فاضل فرموده بالتمام مذکور
 گشت پس حاجت اعاده اش نه مقصودش نیز چنانچه توهم فرموده نیست زیرا که اول استماع را
 بان شفاع خاص که جماع باشد تفسیر موعده و آن شامل فردین نکاح است لهذا بعد از آن بر دو فرد دیگر
 یکی را مصدریه قبل و دیگری را به نال بعضهم و تقدیم اول و تاخیر ثانی شجرت باینکه ایتان بصغیر می باشد

در اینجا هم بر این تریض نیست مقتضی و بیان اقوال است اگر استماع لغوی مخصوص نکاح میبود
کفایت آنکه قال بعضهم المراد منه النکاح یعنی چه و نیز ذکر قول نزول کریمه در باب متعه بر تقدیر سنا جات
آن با استماع لغوی چگونه صحیح می تواند شد و از اینجا ظاهر گردید که آنچه در معنی مذکور قول مشهور را بصیغه
ذکر کرده منی بر عدم ادراک مرام مخفیست بلکه من شد عجیب آنچه فاده در معنی مذکور دلیل قول اول
و جواب قول ثانی را بیان نموده پس مدقول است بلکه دلیل قول اول را حکایتی عن بعض نقل نموده و معتقد
و من آن استغنی عن البیان است چه حقیقت موجب این نمیشود که نزول آن در نکاح باشد و پس و لهذا
مفسر اشعار با اختیار و ترجیح آن نموده و پس علیه حال الجواب عن القول الثانی فان الاصولا برنی المنة
و ان الملق علی غیره الیهم احياءا و علماء و انکه دلیل قول ثانی را که در عبارت مزبوره ذکر فرموده و بیان
نزول کریمه را بیان نموده تصریح بجواب نموده و این تفریق است جلیه دلیل قول اول و جواب قول ثانی
بر سبیل حکایت است نه بر طریق حجت باریکالاجتی علی اولی الا بصار قوله پس در کلام مفسر زایدی الم
کلام مفسر زایدی اصلا میگوید قول اول مبتدئ بلکه کلام اشعار بری بقوت قول ثانی میسازد زیرا که اولاد
فاریقی اقتضای بر آن نموده و دعوی را منقوض بدلیل ساقطه و بعد از آن در عبارت عربی اقدم
نموده شان نزول آیه را در آن بر وجه بیان دلیل ذکر کرده و جواب دلیل اول را بر سبیل حکایت بیان نموده
نه بر سبیل اختیار پس اینهم دلالت دارد بر اینکه قول مذکور نزد اواخر بالاتباع و البقی بالقول است
قوله ای المنة الی بیت قوا اذا عترف الفاضل المعترف بان المراد من الایة تحلیل المتع بت مقتضی
جواب سید طهرانی قید بالفسخ لان مقتضی دهرت ایام فادانه لیس بنا الا اثبات ذلك کما مر
خیر مره و منی زعمه علی عدم نهم المرام اول انکه تنقید اقوال دیگران بیان ضعف قوت آن را
جواب رساند و تمام طریقه فاضلی در اینجا هم بکار برده اند که بر منصف نیست و مستور نیست و اندک بود
زیرا که آنچه از تنقید دلائل و تحسین جواب اول از وجه ثلثه مجربین است غیر از آن نسبت به امام خود و فخری را بری
تعلقی بایه کریمه ندارد پس این خلط کلام را سونی تعلیط عوام و ندیس قسبح بر چه خیر حمل توان نمود
تفصیل این اجمال آنکه امام فخری از این احتجاج جمهور بر حرمت متعه سبب وجه با بسط و توضیح نقل کرده اول سبب

يقول الله تعالى لا دين لهم فلو جهم ما فطون اين حجت حسن سرده و دوم تمسك بقول عمر ابن الخطاب
متعان كانا مشر وعيقن الحج من غير تكبير عليه من الاصحاب توجها ايراد برآن توجيه ان سوم ثبت
بر وايت نبويه عاميه ان النبي م نبي عن سنده النساء وعن اهل لوم الحمر الانسيه روايت بيع بن سرف
الجبني عن ابيه قال خذت علي رسول الله صلعم الروايه روايت انه عليه السلام قال ثبته النساء لوم
ومعلوم است كرايه وجهه ثلاثه را تعلقى و ربطى بايه فما استتمم الاله اصلانيه و كلام م حجاب سببهم
در مقام استدلال باين آيه است بر حمل متعه كه امام فخر رازي بعد كلام مذكور در ذيل حج فائدين اما ثبت
بيان منعه و ان نيز وجهه است اول تمسك به كرمه بما استتمم الاله و انرا بسط تمام نقل فخر رازي
سابق از اين در رضا عيف كلام محصل ان مبوض بيان آمده دوم همان حجت استصحابيه است كه علما
اعلام فرقيين متعاريف عديده آنرا ذكر فرموده اند سوم قول عمر متعان كانا على عهد رسول الله الحج
كه نص است بر اينكه مانع اين حكم خود مشعوبه بمغيبه كلام پس از ان شروع نموده بچوايه اول
ما فلا عن ابى بكر الرارزى و خودش ضعيف و تزييف ان برداخته و نده عبارته و الجواب عن الوجه اول
آنراي نده الاله سنده على ان المراد منها النكاح لا المتعه و بيان من ثلثه اوجه الاول انه تعالى ذكر
المحرمات بالنكاح اولافى قوله حرمت عليكم امهاتكم ثم قال في احوال الاله و اصل لكم ما ورا ذالكم فكان
المراد بهن التحليل ما هو المراد بها كمن التحريم لكن المراد بها كمن التحريم هو النكاح فالمراد بالتحليل محرمات
يجب ان يكون هو النكاح الثاني انه قال محصنين الاحصان لا يكون الا فى النكاح الصحيح و الثالث
قوله غير سافحين سمي الزنا سفا حلاله لا مقصوفيه الا سفيح المار و لا يطلب فيه الولد و سائر مصالح النكاح
و المنعه لا يرا و منها الا سفيح المار فحان سفا حلاله اما في الوجه الرارزى و هو ضعيف اما الذي ذكره
في الوجه الاول فلا نه نعم ذكره اصناف من يحرم على الانسان طعن ثم قائل لكم ما ورا ذالكم اي
واحل لكم و طي ما ورا بهذ الاصناف فاما في هذا الكلام و اما قوله ثانيا الاحصان
الا فى نكاح صحيح فلم يذكر عليه دليل و اما قوله ثالثا الزنا انما سمي سفا حلاله لا يبر و منه الا سفيح المار
و المنعه كذا فكذلك فتقول الزنا سمي سفا حلاله لا مقصوفيه الا سفيح المار و المنعه ليست كذا فان المقصود

منع المار بطريق مشروع ما دون فيه من قبل الله فان علمتم المتع فمعه فتقول هذا اول البحث فلم تعلم
 الامم بك فظهر ان الكلام رغو والذي يجب ان يعتمد عليه في الباب ان نقول اننا لانكر ان المتع كان
 مباحا اما الذي نقول انها صارت منقوضه وعلى هذا التقدير فلو كانت هذه الاية دالة على انها مشروعه
 لم يكن ذلك قادحا في عرضنا انتهى وبعين عبارت حم كلام معناه ان بعض الجواب محيى ان اراد الله بكونه
 مبين لقسم معناه ان عبارت هنا تحمي على صريح است واما انك في رازي كلام ابو كوراني رازي وود ضعيف
 انكاشته انما يعتمد عليه في هذا شده درست ارا كذا دلالت كريمة بر ايات متع برد شده جاره علم
 نياقه كه تسليم اصل ايات متع برد شده ودلالة اية رازي اجتنابنا في عرض خود انكاشته كه كذا
 غير ان الجواب قوله دوم انك در نقل عبارت الخ لقول بعد راجعت تنسخ معجبه بارقه ضعيفه منسخ شود
 كه در عبارت امام فخر رازي كوجاب سيد نقل فمعه اندوف شرط موجود است كه در نسخه كه نزد
 مولوي صاحب رسیده از خطايي ناسخ خوف لوسا قط شده باشد و بر طالب علمي كه اندك
 داشته باشد تحقيق ميت كه بدون خوف شر كلام امام رازي صورت انظام و ارتباط ندارد فضلا
 عن الفصل پس ضمن مواخذات را ذكر نمودن ثابان شان جباب رشاد تمامي است با وجود ان
 عربيت حضرت خليفه ثالث بايتميه بود كه بر قول ملك علام ان ندان اسوان اعراض منومعه
 فليس لم يردية الا غراض على ضومعهم بار خدا را كرا سياتا بخليفه ثالث لوجه باشد و ذلك غير بعيد
 الفصل المرشيد اما اية جباب سيد بعبارت فارسيه بيان فمعه اندكس محصل كلام رازي است
 نه ترجمه لفظيه و لهذا كلام خود را مصدر و معنوي حاصل كلام فمعه اندكس كه در بيان محصل
 لطايفي لفظ بلقط ضروري نيست پس فاصل معترض كه بابر غفلت از اين دقيقه حملش بر ترجمه لفظيه
 و موده در بند مطابقت فاعل بالمفعول افتاده و در بيان اعراض بر تفسير داله كه اسم باسم فاعل
 است بصيغه مصدر كه دلالت است كنده محمل استعجاب است اديم بر انكه كلام رازي چون
 مستعمله خوف شرط است ال بر ترو و عبارت مسيد چون دلالت بر خرم دارد منافي مطلقا
 باشد مفاد ان چنانچه ار كلام مرشيد توقيف و تعرضي بآن مستفاد اگر چه سور تخمير فاصل تخمير

مفهوم

مستقل غیر مجانی پس اصل این مقدمه به بیان این بیان نمود که نقیصه فایده دلالت است
 متع محل عوض مانخواهد بود که در عبارت بسید مطلقه واقع سالیه سلیط است آن مستعدی
 موضوع نیست کما لا یغوب ثمن یارس فن المیزان فلا یدل علی الوقوع الجری للموضوع قضایا
 ما فی الباب صدق نقیصه مذکوره هم است از جرم و تردد و لا غایتیه فی چه عام را ما فی حاضر
 نمیتوان گفت اگر سنا و جرم سوئی رازی مطلوب میشود و بعد کلام فرموده بود که انکلام
 مشورت تسلیم دلالت کریمه بر باحت متع حالانکه بر تقدیر مذکور کلامش مصرح تسلیم میشود
 بات و بین التصریح و الاستعداد چون بین پس مبنای ایراد مورد تحقق سوزن باشد و ههنا در
 کلام او مشروعت خوی متع کلامی نیست فایده مصرح به جیت قال اما لانک ان المتع کانت بسا
 اگر کلامی است در دلالت خوی بر نزول کریمه در باب مشروعت است این ندانم که اگر چه
 فاضل شیدا و لا یریل خوم نوشته که صاحب رساله حرف شرط را از عبارت فخریه حذف فرمود
 و بار بطریق تردید بریدی نموده که یا صاحب رساله حذف شرط نقل ساخته یا اعتماد علی اعلی الغیر
 ان برداشته و چون نزد سانی خوم است پس سیر از کتب صاحبها چه جاره توان جست اکنون بدانکه
 در اشعار کلام امام تسلیم دلالت آیه علی ابائنه المتع کما صرح با سید دام ظلل ستمه چه بر لبه آب
 پوشیده نیست که هرگاه امام الا ساعده و جوه استدلال بایه مذکوره مذکور ساخته باشد و در پایه
 جواب جوابه اگر رازی نقل نموده و در مقوص ذمعه باشد و از جانب خود قول معتبر یا غیر معتبر تعصا
 بیان نموده بلکه سیر معتمد نماید باشد پس مقتضای آنکه کمالی در موضع الجواب جواب در حقیقت راجع
 و اعلی است بطرف تسلیم چه خبر و تردد در مقابل دلیل ضمن مشورت تسلیم میباشد فضل عن تصعیف نقضه
 و عدم نقضه شیخ او فلا تعطل لانه انما در وجه اول بتولوا صحیح و مشر معتمد که امام را
 در آنچه جمع تا بین ما تحت متع سیر معتمد ندانم که اگر رازی در وضعیف الذی یحب علیه
 ان یقید فی هذا الباب الخ او عبارت التي نقل عنها صاحب الرساله من نقضی که در باب حذف
 و ذکر کرده اند یا راجع بجانب خود و شواهد و باطل بطرف امامش و کیون اما ما بر ما من ذلك فاما

قلیلا واکثر شبر نور جویش در تفسیر سیر الم اقوال بر فطن لیب پوشیده نیست که در تفسیر
 ذکر فرموده در حقیقت جواب نیست بلکه غیر از جواب است چه اولار و اینته قرا الی اجل مسمی را
 نقل نموده عدم گیرت را بر آن از قبل اما به بیان ساقه و بعد از آن تصریح نموده که این اثر
 بر تقدیر ثبوت دلالت نمیکند مگر بر شریعت آن و آنرا عی در مشر و عیت متع ندارد نمائند
 لدی نقول ان النسخ طر علیہ و این خود طایر است که منافی مطلوب جاب سید نیست بلکه بود
 و موکد نیست و منح مجرد در مقابل روایات سفیضه دال بر قرات مذکوره قابل اعتبار نیست
 و الا بر کس مقابل اولی که بمنزوع بی با تمک متبوع است کما لا یخفی بلکه منع کدای می
 راجع تسلیم است نور و امام لودی الح قول در شروح مسلم و دیگر کتب اصول فقهین شده
 که بقرائن ساقه احتجاج میتوان نمود و چنانچه فیما سیاقی مابین تفصیل و توضیح بدین خواهد شد
 طایر است که قرات مذکوره لا اقل خبر واحد و قول صحابی خواهد بود و موجبه عدم لاسما لیک
 اصحابی کما یجوز و مع هذا استیکمال اکثر اصحابیان قرات ثلثه می نمودند و بر این عمل میکردند
 قول لودی از محل اتحاد ساقه باشد و معدود از توجیهات خبر جمیع نور و مولانا عقیق الدین
 الح اقوال مذکوره بذل العقیق کلام رخ و ضعیف و فی میزان العقل طفیف لایستیع اولایه و مع تلك القوار
 فی الصدر الاول و سلم ثانیاً سیاح قراته ابن مسعود مع ان تلك القارة ایضاً من قراته ابن
 کما مر به النودی فقد سلمها من حيث لا یسوع علی ان الروایات التي اوردوها مسطویة المشر
 و نقلها منه من قبل یسوع علی شیوخها فی ذلك الزمن بین کثیر من الصحابة و اما کثیر الصحابة اجمع
 علی ابن مسعود و فمنع مع ان النکیر بعد التسلیم لم یکن علی هذه القارة الخ و کیف یکره یکن
 و ابن عباس و انراهما علیه لاجل تلك القارة مع انها شاعت منهما المزم و لطافت بهما الاجاب
 عن یئمه اهل البيت و نوتر لها فان کثیر الصحابة یسبحون و وضع عثمان بن مسعود و غیره من الصحابة
 کاتبی ذر و عمارت ساقه منه غطیه لها من ساعه فهو بالذم اولى منه بالمدح و قد قال النبی ص
 من احب ان یقرأ القرآن غضا کما انزل غیور علی قراته ابن ام عبد قال لو کنت مستخفاً احدی عن غیر

مشوره لا تخلف ابن ام عبد کذا فی سنن ابن ماجه احدي صحاحهم وقال ما حکم ابن مسعود فصدقه
کما فی المسند الجنلی عن خذیه وقال ما اصاب العبد الا اخطأ الحضر من رجل اصدق لهج من ابی
کما فی سنن ابن ماجه وابيض فیہ دخل حمار علی علی فقال مر جبا بالبطب المتطب سمعت رسول الله يقول
عما یراینا الی شانه قوله فیہ عمار یقبل الفقه الباغیه وعمار حله ما بین من المنطافات المتواتره
مع ان فعل عمار لیس بحجبه والا لجا راحوا فی التوان ونحوه من الشارح التي اتی بها ودعوى عدم کبر الایم
ضوالبشر التذیر حکم بکت ولو کان فلم کان التقیه التي دخل ثلها النبی فی یدم الکعبه مخافه قوم عایشه
وعدم الکبر مع عدم مانع ممنوع علی ان القوم قتلوا قبل الدار وجموع علی قتله فلم یمنعهم وکفرهم احدیهم
الکبر ولعل علی انهم اصابوا فملا وسموا التوان ثم قد اعترف العقیف بانه من اجار الا حاد فیکون حجه
قائمه لکنک اما معارفه بالاجماع او حدیث صحیح منه او ما نکره ممنوع انما المنع کیف ولسن الک الاجماع
الا کما جاعهم علی قتل عثمان فرار یوم احد وخنین الجمله انما الحجاج کل الایم دون جمع معدودین من
الصحابه ولسن الن حدیث صحیح بل ولا ضعیف بل علی بطمان بذه التواتر وعلی هذا القیاس مال التقیاء
من حجه عند علی البیت علی ما اعترف به الشارح المہاج وغیره فلیس بما دلیل حجه به واما الشیخ
فلایترکون انما بذه التواتر الا حیث یکون بماک دلیل قوی یرکن الیه فالقیاس قیاس مع القایس
قوله کتاب استدبرک الح اقوال از جمله ضوابط و اصول مشهوره است نیست که در کتب طبرستان خود بر دایا
واقوال دار قطنی و ابن حبان و مستدرک حاکم و انما ان منک مثبت بشیخه و عمل بران جاری
و چون ثبوت بقایه خصوم میرسد شروع بنمایند بصعیف و توبین ابن کتابها تا انکه مستدین جنبل و ابو
خنیفه خود را تبر از محل اعتمادا فط میدانند و گویند که هر چند این کتابها از ائمه است لکن چون از صحاح
نیست احادیث آنها از محل اعتمادا فط است معلوم نیست که حجاب رسا و کتاب راجه خوف خدا
در نیقام پیش آمده و که ام مصلحت ساخته روداده که سنده امام احمد بجا ره رسول صحاح شمرده
للسند الحد علی ذلك این فاده را نگاه باید داشت که اکثر جاها را درونی است و کاش بر تصحیح صحاح تمام
خود اتقا و نمایند باز صحاح گذشته بر صحیحی آیند و کای صحیح بخاری را مع الکتاب بعد کتاب الباری

می پندارند و گاهی مسلم را چنانچه صاحب تحفه هم در آن مضطرب اند و چون از آنهم در گذشتند و بعد
 اختیار رجال بر می آیند و گاهی دست با من الحاق رواقص میزنند الی غیر ذلک من الجمل ویر و غیر
 من حجر الی حجر کما تغلب بالجملة اگر صاحب مستدرک در بعضی مقامات خطایم موعظه باند لازم نیست
 که همه اش خطا باشد و الا چرا عمده علمانی ثما بان متک می شد و بعد از ذکر کلام مستدرک در مقام
 بنا بر تائید است پس غایه ما فی الباب اگر قول و تها می بود چنین کلام را گنجایشی می بود و فلسف و منظر
 در مقام اثبات تواتر قرائت الی اجل سیمی نیست بلکه تصحیح و توثیق آن بجهتیکه متک و ثبت بان صحیح تواند
 بود فلانکن من الغافلین تا الی سید الوعد فائده ثالثة در ذکر روایات معتده اهل بیت و اقوال صحابه
 حضرت رسالت سلم که دلالت بر جواز شریعت معصوم بر عدم نسخ آن دارد و مخفی نماید که اگر چه
 اثبات نسخ عهده مدعی است ما را محذور منع کافی و اثبات عدم آن بر ما غیر لازم لکن بحد الله تا بعد
 از اقوال و روایات ایشان با ثبات میرسانیم که نسخ جواز مع از جانب خدا و رسول بعمل نیامده بلکه
 ناسخ آن دیگری بوده انتہی قال اما فی نقل الرشیید اگر چه ثبوت نسخ آن از حدیث حضرت امیرالمؤمنین
 علی رضی علیه السلام که از کتاب شیعه مثل تنذیب استنباط نقل آن گذشته و از صحاح بسیار است
 اهل سنت نقل آن خواهد آمد ظاهر و باهر لکن در فوائد ایه تفصیل بر چه تمامه از ادله شرعیة ثابت خوانم
 که نسخ آن شایع فرموده و برگزینا نسخ آن دیگری نبوده اقوال حدیثیکه از تنذیب استنباط در
 ما سبق نقل شد مع و آثار برعم خود دلیل ثبوت نسخ قرار داده اند جواب آن در بیان مقام تفصیل
 در غیر ارقام در آمده فتدکر و آنچه از صحاح اهل سنت و ادله شرعیة دیگر و عده اثبات نسخ از آن در فواید
 آیه فرموده اند جواب آن هم کما غنی در آن محل تحریر موعظه خواهد شد فاصبر و انتظر قال السید
 الوعید و در این مقام اکتفا می نمایم بذکر وجوه عدیده و جداول کلام صدق نظام صلی الله علیه و آله
 فی الدین یا ربی در تفسیر کبر این عبارت روایت کرده روایتی ان عمر قال علی المیز شکان کانا
 مشر و عین فی عهد رسول الله و اما اینی عینا متعالج و متعالج و اما اینی عینا متعالج و متعالج
 برایکه در عهد رسول خدا منسوخ نشده بود و نسخ آن جناب ایشان بعد از آنکه خدا و رسول و الا

آن لطف خود معنی ندارد پس لابد که سبب کلام امام خود را بصدق دل تصدیق نمایند و بکلام
را جمع کثیر و جم غفیر از علمای ایشان عبارات متفاوت و تفاوت بسیار در کتب خود مذکور است
از و اخبار آن بنموده در صد تا و بیست آن گشته اند مانند فخرالدین در نهایت العقول و تفسیر کبیر
لما فی الجهد الجبار معتزلی در معنی و این ابی الحدید در شرح خود و فصل بنار و در بیان ابطال الکلام
لا اوجه لظهور الکلام علی در موقوف خود و شاه عبدالعزیز و ابوی در تحفه مسروقه خود و غیر ایشان
و مقتضا الفهرست فی ثبوت کتب سوانی از کتاب خود و ابی الحدید و غیره در بیان چاره یافتن اندوخته
بر عم خود اصلاح الکلام خوانسته اند که مقتضای این بصلح الظهار ما افشده الدرر فانه ان
عاید بحال قابل آن نگردیده به تاویل آن باین نحو ظاهر که معنی انا انبی عنهما و انا احبهما مثبت
که من پیش میگویم که تحریم بنوعی حرام است و اصل تحریم از آن حضرت بود و طایفه است که این را و بلیات
علیل و توضیح است بعبایت ربکم و یسئل به احدی از مستانین کلام عربی بمعنی را که مسدود
العلی فی بطن الشاعری است از کلام مذکور بخیر اند فهمید معنی ما فامات واده بار و ابیات که در
الکلام و غیره که بتأیید آن بعضی استقام می آید آنرا تا ابد اصل است و سجد قادر بر حق
حاشا افعال عباد است کلمه فی را بی اراده صاحب رساله بلکه با وجود اراده منافی آن بر زبان
جاری کرده که کلام حضرت عمر را که دال بر حرمت متع است صدق نظام گفته و الحق اینکلام که صاحب
رساله در بعضی استدلال بر مشروعیست متع و عدم مشروعیست آن ذکر کرده حجت شرعی و طبعی است
انکه شارع علیه السلام متع را حرام شرع و اما اولاً بقول عمر فاروق استدلال بر حرمت متع باین
و حجت صاحب رساله را بر او منتقل می آید از اسمع توجه اصناف باید فرمود و تماشای قدرت
الهی باید نمود و بعد از آن جواب شبهه صاحب رساله که آنرا بطریق بسیار ذکر کرده است شکر
خواهم نمود پس در توضیح حجت خود میگویم که عمر حرمت متع را بر غیر علی رؤس الاشهاد و ارشاد کرده و بدو
پس اگر حالت آن بوقت بیان ایشان از جمله ما توریذ الشرح میبود سکوت جمیع صحابه بر جواب آن
خلاف عادت اهل آن قرن بود چه در آنوقت بر صحابی رسالت کلمه که خلاف او معلوم میبود صحابه

برسم شده و آن بنمو و خصوصاً حضرت میرالمومنین علی مرتضی رضی الله عنه که بموجب تصریح عیسا
 فریقین در سایل بسیار در غیبت حضور بر قول عمر و نموده اند و ایشان تسلیم آن کرده اند بلکه بعضی
 عوام را و بروی حضرت عمر آتی را که با مسئله سانحه ربطی نداشت خوانده اند و ایشان بلاخطه طلا
 شان قرآن امثال امشارح که در باب علی م معارضه بعضی آیات بعضی دیگر دارد و در جواب آن
 و زریده اند و اگر چه در مناظرات مطارحات تعقیبات صحابه فیما بینهم و احتجاج یکی بر دیگری نیل کتاب
 احتجاج در طریق شیعه کتب بسیار در طریق اهل سنت مؤلف شده اند لهذا بمطلب نزد اولی الامر
 کاظمین من رابعه النهار در غایت استبصار است لکن بایر خوف الکفار منکر بدکردار و خداید در باب مخالفات
 حضرت امیرم و صحابه کبار و دیگران بلکه بعضی عوام نیز با حضرت عمر بزداخته می شود و آنرا آنجمله است آنچه
 شیخ الطائفة ابو جعفر طوسی در تهذیب اباب الزبادات فی القضا با روایت کرده عن سیدای
 عن ابی الحسن فقه قال جابر رجل الى عمر فقال ان امرأه نارعة فقال له يا سفه قال لها النکان سفله
 فی طابق فقال عمر ان کتب من تبع العاص و تشبه غیر حاجه و اتی ابواب السلطان فقامت
 فقال لا امیرالمومنین علیه السلام کما قلت الی فقال له عمر آیه ما سمع ما یقبلک فانه فقال له
 ان کنت لا تبالی ما قلت و ما یقبلک فانت سفله و لا فلاشی علیک و انرا آنجمله است منع حضرت علی
 حضرت عمر از رجیم عامله را نه چنانکه علامه علی علیه الرحمه در نهج الحق در مطا عن عمر بنیو ماید و منها
 انه امر برجم امرأه عامله فقال لا امیرالمومنین علیه السلام النکان کک علیها سبیل فلیس لک علی ما فی
 بطنها سبیل فقال لولا علی لک عمر و انرا آنجمله است منع حضرت علی مرتضی علیه السلام ایشان را از رجیم
 مجنون چنانکه علامه مذکور بعد عبارت مسطور سکوب و منها انه امر برجم مجنون فیه ابیرالمومنین و قال لقلتم
 مرفوع عن المجنون حتی یقیق فقال لولا علی لک عمر انتهى و انرا آنجمله است آنچه قاضی لوراند شترتی
 در احقاق الحق در او فوطا عن حضرت عمر حاکم فضل بن روفیهان ذکر فیصالح حضرت عمر موعظه
 کفیه فوات لسان عمر خطبه فیما بینی عنه و اما اکثر من العدو المراد و اسع من حاله القم حق قال فی
 مسئله علی ما شتهر لولا علی لک عمر انتهى و این یکشاید فایم مقام سفاد و شایدست مؤید بمطلب است

شيخنا طائفة و تلميذ في باب حكم الجناية انذاره ابا جعفر عليه السلام روايت كرده قال جمع
 محمد بن الخطاب صاحب النسخي فقال ما تقولون في حل باقى اهل فمنا لهما فلا ينزل فقال الا انصار المالك
 وقال المهاجرون اذ التقي الخمانان فقد وجب عليه الغسل فقال عمر لعلى ما تقول يا ابا الحسن فقال
 التوجون عليه الرحم والحد ولا توجون عليه ما عاين يا اذ التقي الخمانان فقد وجب عليه الغسل فقال
 عمر انقول ما قال المهاجرون ودعوا ما قالت الانصار انتهي وانتمين قبل است اختلاف در بيان عمر و على بن النخعي
 و ربيع ادهات اولاد و مومن غائبة الطهور كما انور على شاطئ الطور ولا يتصور الكاره عن جابر بن محمد
 الى ان كثر ما بدلت بندي از ثمود و مخالفت حضرت على المرتضى با عمر و با ائمه كويم چون حضرت
 ابراهيم بن محمد بن علي المرتضى ۴ شريك حضرت در حل مسائل معضلة ميشت و عمر باه بخدا مي جسته است
 مسكه كه در شمس ابراهيم و حضرت امير در ان شهر يك شان نبوده و در حجاب سيد المحدثين المستند
 والد ماجد صاحب توفيق و در فصول حضرت امير مي نويسد و كان عمر يتوذا بالمدن
 ليس لاجل المولى الحسين و حمله فصيحة لا اياصل لها مثل مثل در فن صحابه شته و در كتب متعارف اول
 تحصيل مسطور در مضورت سكوت حضرت امير در مواضع خلافه خلاف معقول اما مخالفت بكم صحابه
 با عمر پس از انچه است فخالفت و تشدد ابي بن كعب حضرت عمر و قمي كه ايشان الكاربر قوارت او
 كه شخصي تعلم ان كرده بود نموده بودند در حديث طولي كه خاتمه اش است يقول اي ابي في النثا
 اي لمره النثا و هو غضبان نعم و الله لقد انزلها الله على جبرئيل انزلها جبرئيل على محمد فلم يستأمر فيها
 الخطاب لانه فخر عمر و سورا فاع يدية و هو يقول المد اكبر المد اكبر احرمه الحاكم و انرا انجلست لثا
 و تشدد ابي مذكور ايشان در قوارت كريمه و الدين ابو عوم با حسان كه قوارت حضرت عمر و بن و اولاد
 و قوارت ابي و ديكران بوا و بود و چنانكه در منهاج البدايه و تفسير كريمه و السائقون الاولون من المهاجرين
 و الانصار الخ مي نويسد و روى ان عمر مع رجل يواي فقال من اوك هذا فقال اوانيه ابي بن كعب
 فسار فقال اذ اتبه رسول الله و انك تتبع القوط بالفتح قال صدقت الى آخر الروايت و انرا انجلست
 منازعات در بيان عمر و عثمان كه در جواب فائده اولي از تاريخ الخلفاء منقول شده اما مخالفت مردم

خواهم بایشان پس از آنکه است مناظره زنی در باب منع ایشان از معالاه مهر و سکوته ایشان
 بعد سماعت آنکه دانستیم اسدیه بن قطار النعم از زبان او چنانکه در کشف الحق و دیگر کتب کلامیه مذکور
 است از آنکه است آنچه صاحب کشف الحق در مطالع ایشان گفته و منها انه تسو علی قوم فوجدتم علی
 منکر فقالوا اخطا رب من جهات نجست قد قال الله تعالی ولا تحسبوا و دخلت الدار من غیر الباب
 و انه یقول و لا تأتوا بیوت من ظهورا و اتوا البیوت من ابوابها و دخلت لیسرا و قد قال الله تعالی
 لا تدخلوا بیوتا غیر منکم حتی تستأذنا و لم نسلم و قد قال الله تعالی و نسلموا علی اهلها الخ و از آنکه است
 آنکه فانی لواء الله شوشتری را حقایق الحق در مطالب فی زکات خامس که در ذکر فضایل حضرت امیر
 المؤمنین علی مرتضی است از فاسی ابوالحسن ما وردی شافعی نقل کرده است امراء است عمر بن الخطاب
 با امیر المؤمنین آن روز جمعی بیوم النهار و یقوم اللیل اما اگر بگویند و یعمل بطاعت الله فقال نعم انما
 زواجک فجمعت شکر علیه القول و بنویک بعد الجواب فقال کعب بن سور الاسدی یا امیر المؤمنین بده
 امراء تشکوز و جهانی مساعدت ابایا عن زائنه فقال عمر کما فیت کلها فاقض بینهما الی آخرا و
 و جوابات بعضی ازین محالقات که شیعه آنرا در مطالع عمر ذکر کرده اند تفصیل بر چه تا آخر و تحفه
 اثنا عشریه و دیگر کتب کلامیه علی سنت مذکور اند و چون در بقیام غرض ما بیان مناظرات محالقات
 حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه و دیگر اعلی و ادانی با عمر بود و ذکر جوابات مطالع را یاد میرفت
 الله تعالی بآن نمونه شد و چون این مقدمه مهندس گوئیم بر سرچ عاقل پوشیده نیست که اگر احدی را
 مجال کلام در حالت متعب و مطابق دایم مردم آن قرن بذكر حجت حلت آن میردخت و لاقل اگر
 کریمه فاستنعم الخ بنحو آنکه حضرت عمر بموجب اب خود که در باب ادب کتاب الله مرعی میداشتند
 بمقابل آن ساکن میشد مقام تعجب است که یکتن پرده نشین و مرکبین سناهی را بارانی آن باشد که
 بمقابل حضرت عمر نطق ابیات قرآنی کرده ایشانرا ساکت نمائید و عامه مهاجرین انصار خصوصاً
 حیدر کرار که بکرات مرات برد قول عمر میرداختند حتی که ایشان بفرموده بار بر سر کلمه بولا علی السلام
 علی ما مرجه بالقامی فی احقاق الحق با وجود موجود بودن آیت احادیث در حل متعبارانی

فقال ان بان باشد فالتحذير الكبير المتعال على تمامية الاستدلال واصل اين استدلال ما هو مست
از تفسير كبري فخره استبرك له وذكر موبدات بسيار بيان معهود و بر تويرا شبهات صاحب رساله
كه در فائده رابعه بر تويرا مام رازي وار و كرده است توضيحت بيان عدم ورود آن توير
امام در جواب فائده رابعه خواهد آمد فانظر و چون از قاض استدلال خود بقول الامام
عمر بن عبد العزيز است فوجت حاصل كر و بيم خلا وقع توبه كى كه صاحب رساله بشايعت
علمائى شيعه بر آن وار و كرده است و شما هم و بگويم كه آنچه بعد در تفسيرى بسيار كه توفيق
آن خارج از شرط اين مجامع است فمعرفه كذا و لى ان بن نحو كه معنى اما بنى عينا و اما اخرهما
ابن است كه من يدين مو كذا تختم بهر نظر استم و اصل تختم از كحضرت بود و ظاهر است كه بن تاول
است غليل و تويحي است و نهايت كه كذا بيدل الحى قابل استعجاب و لى الالباب زير كه
لاستعمال لفظ حوم التى لى بن حرمه و آخرها و كذا لفظ ابا حنى معنى بن ابا حنى
و اخيرها و حكم بقاء است شايح كمال يقال حرمه التامنى النبذ و ابا حنى ابو حنيفة و حرمه التامنى
الضيف لبا حنى التامنى سببه لى حرمه التامنى لى حرمه التامنى عربيت است صاحب رساله
در وجه سوم معين فائده او از علمائى اوسيه كذا و شرح مقاصد در جواب مطاع خضر
عمر بن مبادى معنى او من كذا حرمه التامنى و عقده لك بقيام الدليل كمال يقال حرمه التامنى التامنى
و ابا حنى ابو حنيفة التامنى و امام را غلبه معناني كه از ائمه عربيت است در نودات خود مى مايد
قول تعاليم حرمه ما على الله لك اى لم يحكم تخريم و لك التامنى و قاضى بن عاوى و تفسير كبري الذى
لكم الارض و انما يوفى و التفسير كذا و بالفعل تارة و بالفعل و العقد اخى التامنى و مولانا عبد
الحكيم در حاشيه منقول بان مقام بنو ماى حرمه و التامنى فذ يكون بالفعل و هو النصير تحقيقى و اما التامنى
و الاقفاوى نحو قولكم و جعلوا الملائكة الذين هم عباد الرحمن انما الح و بعضي محشيان ان كذا
در مثال نصير قولى نوشته اند جعلت ربنا الذين هم عباد الرحمن انما الح و بعضي محشيان ان كذا
نوشته اند جعلت ربنا الذين هم عباد الرحمن انما الح و بعضي محشيان ان كذا

نیز لفظ اهلوا و حرموا بمعنی حل الاشیاء و حرمها واقع است چنانکه شیخ جلال الدین سیوطی در جمع
الجوامع از طبرانی از ابن عمر روایت کرده اما آنکه این بیگانه لازم قبلكم حتی و قوا فی مثل هذا
یضربون انقوان یعنی بعضی ماکان من حلال فاحلوه و ماکان من حرام فحرموه و ماکان من
متنابه فالتوا به و شیوع لفظ اباح الشئ بمعنی بین اباحه بمرتب رسیده که صبیان کافیه خوان
از حدیثی که در کتب الشریع اباحتی فقی و دعوات فقی میسر شدند و بعد از کونیم انتساب عامه فعال بطور
مبین آن برآمدی از علمای فنون مستوعه تحقیق نیست و بنا بر علی بن الحارث و ره میگوید اثبات غل
بند حرکتی فلک و واحد بقیضها کرده و اثبات لاشراقیون بعد از مجرد او بر طاسم ای بنیو اثبات
نیده الاشیاء بالجماع اگر قدر عقیده از شواهد و مویدات این مقامات تعلیم آید رساله بر سه
ترتیب یاد کن در این مقام رد و الاحصار بر قل قلیل استعارت بنا بر ظهور بیعیانی علمای
مارضوان الله علیهم کلهم میسر شود آن نشده اند اینست توجیهات روایتی که در آن لفظ انا احوا
واقع است اما روایتی که در آن لفظ انا یعنی عنهما واقع است پس محتاج توجیه نیست چه ظاهر
که برائی ادائی امر بالمعروف و نهی عن المنکر بر من مامور است فاما تلك مثل سیدنا و اماننا
منعنا لا حساب عمر بن الخطاب اگر با اینهمه این توجیهات جلیه در خاطر صاحب رساله جایگزین
کونیم والدیه حدیثا در حاشیه جواب عقیده و هم تحفه در نقل محصل کلام ملا باقر مجلسی فرموده اند
و علیه کتب لکن المحملون طلاله و المحرمون حواشی یعنی در عهده جناب ائمه است که بآن اجاب فرمایند
انتهی پس چون جناب ائمه صاحب رساله تفسیر حل و حرم با جبار کلال و حرم منع
بار او را شنیع طبع رساله تفسیر انا احوا به انا این حرمها کرده اند مناسب نبوده اگر
در این مقام گفته شود که در حدیث لکن المحملون بقرینه لفظ حلاله اجاب مراد داشته اند و حدیث
انا احوا هم کلام بقرینه براراده معنی انا این حرمها قایم است تا بآن قرینه در آن حدیث هم
بیان حرم با جبار بآن مراد گرفته آید کونیم در اینجا هم مقتضای است که اکثر احادیث امامیه
ظاهر دلالت بر تفویض امور لطیف ائمه اطهار وارد و چنانکه والد صاحب رساله در کتاب حاشیام

در جواب عقیده و هم از مطالب و محلی عقل کرده و جمله عبارته قوله فهم بجا و این است اول
تفویض الاحکام الخ و نیز صاحب فی کتب فی این در تفویض عقیده کرده آنرا ترجمه نموده است باینکه
فی معرفت اولیایم و التفویض الیهم است و شایع بیان است و بیانات آن برداخته اند و بی
از وجه تاویل نیست که محرم از معنی المحرم الخ و الحریه گفته اند و همچنین ما نیز میگویم که فقط انا
اوجهها در قول عمر معنی انا خبر عن و متهاست پس توجیهی که مطابق عرف عام مردم و ظاهر احوال
و موافق تصریحات ائمه نیست باشد از علی و روایتی بدلیل و مصداق المعنی فی لفظ الشاعره
مفهوم احدی از سنانین کلام عمر که سخن خود را میگوید که نزد من است و در کلام عمر و شافعی
سبحان علم و ادب چه مستحب است که در بیان قیام کلام در قرینه مذکور در قول عمر
اراده معنی بیان و معنی اشغال آن از لفظ احوال گویم اولاً آنکه الفاظ موصوفه بوده که فقط
حرم معنی بین الحریه و حکم بها و خبر عنها اینهاست متعارف است و استوار است پس در معنای با حقیقت
خواهد بود و اینها متعارف و برائی این مردم و نصب قرینه صحیح در کار نیست و اینها آنکه اگر بدون
ذکر قرینه که مثل قرینه مضویه در حدیث الحسن المکملون ظاهر مؤمن شده الحیثین ظاهر محکم
نشود گویم حالا و این را که برکت در قول حضرت عمر از لفظ انا اوجهها انا این و متها مراد است
باید نشاید پس از آنکه استنباط ما از حدیث طویلی احوال کرده قال عمر و الله اللهم فی کل
لهم شیاً حرم علیهم و لا احوال علیهم شیاً اقله و از آنکه استنباط ما از حدیث طویلی که شایع
عمر است احوال کرده خطب عمر بن الخطاب فقال یا ایها الناس لا امانا لکم فیکم از حدیث طویلی
النبی صلی الله علیه و آله و سلم و آه تر الی و حی اذینا الله من احوالکم الا و ان النبی صلی الله علیه و آله
القطع الی الی احوال حدیث گذانی دره العینین از آنکه استنباط بل اقوی از آنکه استنباط از حدیث صاحب
تفسیر منج الصادقین در تفسیر کرمه ما استمتعتم بهن الخ در انسانی ذکر احتجاجات ائمه است بروایت
ما نقل عن کثر العرفان للمفقا و وار ذکر در جمله لفظه روایت دیگر مراد است از عمر بن الخطاب
که رسول مرا از آن داد در شعله روز بعد از آن کلام کرد و نیز میگوید که من متع نشود و من در آن

رحم نام مکرر فای که چهار کوا که گذارند بر آنکه رسول خدا ام اهل آن نموه بعد از تحرم آن در جواب
احتجاج نوشته که در قول عمر حب نیت پخته رجوع آن قول صحابی و این معارف است بقول ابن عباس
و این مسعود و غیره تا اثنی و این حدیث نفس صریح است در اینکه حضرت عمر بیان حورمت آن مجلس اقام
کردند و این حدیث ۲ نموه بودند و بار تحلیل آنرا بعد از احوالی او بر سر مکرر است و البته مکرر این
چهار شایع نموه بودند و بر ابحاث آن از رسول خدا پس حکم این روایت حضرت عمر پس گفت بودند
و چون صاحب کتبه العرفان الکتابین روایت نموه که آنرا قول صحابی گفته معارف قول ابن عباس
و این مسعود که نزد سید عم از امیه صحابه و قبولین آنها هستند قرار داده پس این روایت از
مسلمات مقدار باشد و از اینکه منطوق آن است و حورمت متد طرف جاب سالتا است
پس برای روایکی که شکی نیست اما او چهار است محلی سوائی بیان حورمت باقی ماند و چون در حدیث
عمر که شیخ مقدار نقل از طرف ما نیست که آن فقط تصریح است اینکه عمر فرمودند که رسول خدا مرا اذن
داد و منعه سه روز بعد از آن خوانم کرد و این حدیث روایت حضرت عمر حدیث مرفوع باشد قول
ایشان برگاه حدیث مرفوع باشد قول ابن عباس این مسعود و معارضه آن نخواهد بود
پس آنچه شیخ مقدار دین حدیث را قول حضرت عمر گفته و آنرا معارف قول ابن عباس این مسعود
ناموجه باشد و از آنجمله است آنچه لغوی در معالمنه نقل گفته در وی سالم عن عبد الله بن عمر بن الخطاب
صعد المنبر فحمد الله واثني عليه و ما قال ما حال رجال نكحوا هذه المنة و قد نهي رسول الله صلى الله عليه و آله
كلها الا حجة بالحجارة و از آنجمله است آنچه ابن ماجه در سنن خود روایت کرده عن ابن عمر قال لما دلى
عمر ابن الخطاب خطيب الناس فقال ان رسول الله اذن لنا في المنة ثلثا ثم حرّمها و الله اعلم
اذا تمتع و هو محض الارحمة بالحجارة الا ان ياتي باريبع يشهد ان رسول الله صلى الله عليه و آله
احلها و چون قابل عبارتی که صاحب رساله از تفسیر کبیر نقل کرده و قابل عبارتیکه صاحب التلویح
از ابن مسعود نقل نموده و عبارتیکه از معالمنه نقل و این ماجه متقول شده حضرت عمر اند پس بفرموده این
روایت معنی انا امر بها انا این حورمتهاست یعنی باشد و این جواب مثل جواب جاب الداجد صاحب

رساله است که در حاشیای در جواب عقیده و بیستم صفحه فرموده علاوه آنکه اگر بالنوع ضمیمه فرموده است
در روایت نباشد بقدرینه روایت اولی و فواید عذکیله مامیه یعنی آن همان خواهد بود که اما سیه ان اتفاقا
دارند خصوصاً نظیر اینکه راوی هر دو عبارت حدیث محمد بن سنان است انتهی سنجیدن میگویم که اگر
ضمیمه بنی رسول السلام در این روایت نباشد بقدرینه روایات دیگر که از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
و حضرت امیر المومنین علی مرتضی و اولاد ائمه و ائمه و دیگر صحابه کبار در کتاب است بلکه در کتاب
بیمروایت بقول عذکیله نیست که سوائی شارح نزد اینان بکری منصب تکمیل و تحریم ندارد یعنی قول
اما او همایان خواهد بود که اصل سنت آن اتفاقاً دارند خصوصاً نظیر اینکه شهابی رجال بر چهار
روایت یعنی روایت کثر العرفان روایت معالم النزل و روایت ابی جعفر و روایت تفسیر کبیر
رساله نقل نموده حضرت عمر باشند و هر چهار روایت قریب بهم باشند و نیز گوئیم و الله ما جلد صاحب
رساله در کتاب حاشیای بکتاب عقیده چهاردهم باب نبوت از تحفه فرموده و قدور و غنیمت علیهم السلام
ان الا حادیت تفسیر بعضاً بعضاً است پس سنجیدن میگویم که حال احادیث فائزین است کتاب صحیح مسلم
بر همین بنی مرتب پس احادیث که در آن از حضرت عمر نصیر و قریب است اینکه حضرت ۲ تحریم شده است
تفسیر روایات اما او همایان است و مطابق این روایات اراده اما این روایات از اما او همایان واجب
و چون شبهه که صاحب رساله درین باب ذکر کرده بخاطر اصحاب نظر طایر طاری میشوند و دفع آن
بسط کلام بسیار کردید فالحمد لله الا محمد بن علی ما وفقی تفصیل کلام لم یستغنی بمثل حد قوله و همدا
سنا فات دارد بار و ابیات آیه الح کوئیم صحت توجیه مذکور القافضل مبین شده و حال منافات آن
بار و ابیات آیه که مرغوم صاحب رساله است در سوانح آیه معلوم خواهد شد فاشطراة و فافادیر حق
که خاتق افعال عباد است الح بر نگاه قادر علی الاطلاق را خاتق افعال عباد و بعد از پس لامحاله
آنچه جناب سید دایم طله در رساله بارقه ضمیمه نسبت تحریر آورده اند تمام از جمله افعال مخلوقات
حق سبحانه و تعالی بوده باشد پس از دو حال عالی نیست اینکه جمیع مضامین رساله را چون که حا
ان حق تعالی است حق و صدق میدانند یا بعضی آنرا حق و بعضی را باطل برترن اول فغتم الوفاق و الحمد لله

علی ذلک بر این تقدیر می باشد که کل متعه قابل باشد و بر تقدیر ثانی قومنون بعضی و کثرون بعضی
 چون استناد معنایین فرموده البطلان جناب ساهی هم بسوی حقیق لازم پس اختصاصات ایراد است
 که وارد کرده اند بر فعل او بجهان که حکم علی الاطلاق است بمعنی باشد عتراض بر فعل خدا کردن و منظر
 از شیعیان بودن یعنی چه سبحان الله حقیق را حمد و شکر بر اجزای این کلمه حق بزربان مصنف رساله یعنی
 جناب سید ام طه بنیامید که استقامت کلام پس خواند مت و کلمه شش حقیقی بر کلماتیکه بنا بر رسم
 باطل خود باطل می انگارند و البته از قبل اسجابه بزربان حق ترجمان جناب سید بنام بر رسم
 جاری شده بنمایند اگر خالق امر حسن مستوجب شکر خالق است خلق قلیع مستلزم مذرت خالق آنرا که
 در اکتیون و تبعیع برکت است پس از شکر حقیقی معنی ندارد بلکه بر این تقدیر شکر مصنف دام طه بنا بر کسب
 این کلمه واجب لازم آنچه فرموده اند که حقیق خالق این کلمه به اراده صاحب رساله بلکه با اراده منافی
 فرموده پس کاش بیان فرمودند که خالق این اراده کیست اگر حقیقی است پس خلق فعلی با خالق اراده
 منافی آن بسند بسوی او است مقصور صاحب اراده طه شتت نوم مرجع باشد الیایا و الله
 بر رسم بیان متوجه گیرایی او و اگر عید است پس مفهوم خالق کلتی از دست رفت و خلق فعلی خبر است
 که خالق اراده عاری از آن باشد الحمله معنی لفظ صدق نظام ظاهر بجهان شریفانه رسیده چه
 منظور به جناب سید ام طه العالی است که استقامت الودب قد صدق کلام عمر که متضمن است و بحکم
 متعه بسوی خویش است صریح است در اینکه آنج و محرم آن خود نشان بود و چه معنی از عبارت کائنات
 مشر و عتق در عهد رسول الله و انا و احوها مرا حه مفهوم میشود و این کلام حق است لاری صدقه
 و علی النزل در احوال چنین مقامات استعمال کلمات تعویضه شایع و ذایع است پس این گونه
 تعویضات را باید افتخار و مبالغات خود انگاشتن خیلی مستبعد است و توهم نشود که استعمال سایر
 الودب قد صدق در حق فاروق برادر صدیق باشی از عجبت استلاف است معا و الله
 من فی الکلمه مستندش بیان روایت مسلم و تفسیر توبه کاد بین غادرین عاتقین است امثال
 آن از شواهد بسیار از جمله است آنچه در بیان ابراهیم خانی از تفسیر در غمخور و در بیان ابی بابیه

آمنوا عليهم نفكم منقول است عن أبي محمد ان ابي بن كعب قد ارسن الدين استحق عليهم الاوليان قال ثم
 كذبت قال انت اكتب فقال رجل كذب ابراهيم المومنين قال انا اشد تعظيما لابي ابراهيم المومنين منك ولكن
 في تصديق كتاب الله ولم اصدق ابراهيم المومنين في تكذيب كتاب الله فقال عمر صدق پس در توضیح
 خود میگوئیم که حضرت عمر الح انوار جناب رشا و تائب من معوکه مرد آرم با از جاده اعتدال برو
 بناده بطویل مقال پرداخته و دادار عا و ابراق داده پس بکاه با عدم با شمس بن تطاول
 از انطرف در میدان مقابل بطور آمد لا چوم مقتضای بغیر کوس با لیدانی دل مرد
 در آمد رجانی عوق با شعی حرکت آند شمس خانه را نصت جولان در عرض مبارزه داد و سیو
 با شمس را زینام ببردن کشید اما جان الصفا فخره شک شد خیر و حال شوکت عمر را بچشم
 حق بین تماشا فرمایند و قدرت تا در برق را در ضربات با الهی مع حلات اسد الهی شایده نماید
 و حالبا اول بر مقدمه الجندی که مهند فرموده اند می آریم باز بر قلب و پهنه و سیره حمله میایم میگوئیم
 اولاد عانی عدم وقوع نیکر حکم بخت دعوی با دلیل است و لا یغنی الیه و شهادت علی التقی غیر قول
 کما لا یجفی علی اولى الصفه و العقول چه تحمل است که حضرت امیر با بعض صحابه و کما انکار بر آن نموده با
 و لکن تاثیر در منع تحریم نموده باشد جانچه در اکثر اوقات عدم تاثیر که بر بطن و بر پوسته مصدق
 این مقال است آنچه در شرح الشرح آمدی مذکور است ان قال ان ضرب علی جوارح ایهات الاولاد
 و قاضل شید نیز اعتراف بان موعه و با وجود این بخله با بی مخالفت حضرت بنمود و مردم را
 از بیخ ایهات الاولاد ممالعت میکرد و مسح علی الحفین را حضرت جابر بن عبد الله است
 کرده از عبد الله بن عباس که آرم تصحی علی بر سینه که مسح بر موزه جابر است باز گفت بعد از نزول
 سوره مائده تو مسح موزه از من بر سر سبت کتاب المسح علی الحفین و در دیگر او را بر سینه
 گفت که و الله لا ابالی علی الحفین مسحت ام علی ظهر غیر فی البیدار و بعد از عمر تبعیت حضرت نمی نمود و
 فی مسح الرجلین ثعلبی از حضرت ابراهیم المومنین روایت کرده که گفت و الله ما نزل التوان الا با مسح
 گفت الوضوء غسلمان و سحمان و بعد از آن عمر مردم را غسل جانین با صور ساخته بود و در آن وقت

ابون

۱
او چون بعمر و عام رسید برود تا آنجا که کتب حکمت از دیار مصر و اسکندریه و سایر بلاد
آن ولایت جمع نموده و در جاهای آن ولایت قسمت نمود تا بجا می علف در جاهای مختلف
و یکی از گفته خود ایشان شد اما هیچ سودی نداشتند و این عبادت تاراج الا فی پس خواجه در مقام
بکر خایا میرزا مؤثر شده و ممکن است که در باب تحریم متعزیزان حضرت مؤثر شده باشد و چگونه
عدم بکر مطلقا متوهم شود و حال آنکه حدیث کولاستغنی این خطا را زنی الاشی که در کتب است
مرویت و انکار این عباس و فتوی دادن او بکار متعزیزان در حق او میکنند تقدیر است بقیضا
الربکان و قرائه ابی بن کعب و دیگر اصحاب آیه متعزیزان را به زیاده الی حل مسمی ممکن است ولایت صریح بر انکار
جایا میرزا و دیگر صحابه بر قول عمر و در وای بکر اعظم من اصرار و اما تا نهم علی القیاما اعتبار
و قطع نظر از اینهمه را ابدای افعال صحیح کافی و در عینده فاضل رشید انبیا است آنکه در وقت
خطبه عمریه خایا میرزا مؤمن حاضر بود و در هر کلمه انا و احوال انکار تو نمودند و آن مجلس و نه
بعد آن ملازم دانی را و کلامی که اگر چنین میبود بر آئینه نقول و ششهر میکردید و نیز و اگر
علی نقه و کذا الاستدلال بعدم الوجود علی عدم الوجود ممنوع است و این مقام اصلا کتب است
ندارد و چه تمغنی راست نمی آید بگو در وقت انتهای اسباب فضا ارتفاع موانع اظهار و ظهور
و اجماع نقل و تفسیر از الامر بالعکس ان النیکه تحقق میباشند که عرفت تا بیا بعد تسلیم علم
و قوع بکر میگویم که مجرد توفیر و عدم بکر مثبت مطابق با ائین نمیتواند شد بکر بعد انبیا است آنکه
شرایط و وجوب بکر تحقق بوده و بدون مانعی ترک آن بوقوع پوشیده و با ممنوعان چه از جمله شرایط
و وجوب نبی عن المنکر احتمال تاثیر است حاشا از سابق متصح کردید و موانع اظهار انکار بسیار از جمله
است تقیه و خوف و تاب عین و هلاک نفوس خواجه فاضل معتزض خود در جواب استفتائی معلوم
باب فضیلت مساوات بر اولاد شیخین است لزم منه که سابقا بان اشاره رفته تقیه و نمودن این
عمر در ماده بیعت نبرد و شمع خلع از و اعتراف فرموده اند و هرگاه بنا بر ضرورت بیعت انقیاد
بر خلاف شرع جایز دارند تا ظنک بعدم النیکه و از انجمله است حصول علم یا ظن با نیکه انکار است لزم وقوع

ما هو أنكر من المنكر بائنه حجر وشرح الباري في شرح قول النبي لا تقولوا لعبد الله
 كذا في الكفة وفيه ترك الخمار المنكر خشية الوقوع في الكفر منه وسيد تقي علم الهدى درسا في
 لا يجوز في الدنيا وبين من ماله في هذه الدنيا ان يملك ما يحسنه الخمار منه وطهرا ان الغلب
 على طهرا ان يلقى الى منكم عظم منه وانه متى غلب الطهرا لم يجر الخمار انما هو ان من يجر
 يجره بركه ودار عمله افرادا منتهى آية عزاز باب جاز لا يتأب وضح واین واین
 انكم كلام مخالف قابل جواب باشد جازا في در طبقات علماء شافعية در مقام بناطره اسحاق بن
 رابويه با شافعي در مسئلة طهارت با جاز و قیمة با جاز و قیمة با جاز و قیمة با جاز و قیمة با جاز
 تجمل علی اسحاق بن افراسه فاسد الوضع فلم يستجبه حوايا و قیمة با جاز و قیمة با جاز
 الجليلين فانه لا يقابل بغير اسكوت و رب سكوت يمنع من النطق انتهى و لشدور من قال جاز
 جاز لان باشد خوشتی فانی جاز اعظم من ان يقول الرجل كان هذا على عبد الرسول و اما
 احوته و هل يستجيب الجواب من يشاقق الحد و رسول الله في الكفر حتى اجتهادي بدليل و اما في سكوت
 جواب سبوه و تحريف قول صغير و غير منتهى الخشيت و الجواب به متواذله و و دكر اسباب سبوا
 كما يستفيع من التوفيق بالحويلة معلوم من ان در انهم مقامات سكوت از صحابه و ترك كبر بوجع
 بيوته و عادات شان بود و اگر چه در بعض مواضع كبر هم محفوظ بقدر كبر ان دليل بر صواب
 تسليم خواهد بود قال في التوضيح في سبب الاجام و عند البعض لا يثبت بالسكون لان عمرنا الصحابة
 في مال فضل عنده و على ساكنه حتى سأله فروي حديثا في قيمة الفضل و لما سأل عن الصحابة في ذلك
 انما بعض الصحابة ما خير القسمة الاساك الى وقت الحاجة و على ساكنه حتى سأل فقال ان
 نفيم من المساكين في روى في ذلك حديثا فعلى ذلك لم يجعل سكوت دليل الموافقة حتى شافيه
 و جاز على السكوت مع ان التي عنده خلاقم و شافيه في استقام الحنين فاشارة و ابا ان لا غرم
 و على ساكنه فلما سأل قال اني عليك الغرم فلم يكن سكوت تسليم روى ان عمر ضرب مرة لجنابه
 فاستطاعت الجنين فاشارة و الصحابة فقالوا لا غرم عليك فالك موديت ما روت الا الخبر و على ساكنه

فلما سار قال ارمي عليك الغرم ولانه قد يكون لها تبه كما قيل لابن عباس ما منعك ان تحجر عمر بن الخطاب
في العول فقال ورتة وكر الامام سراج الدين في شرحه للنواصب ان العول ثابت على قول عامة الصحابة
باطل عند ابن عباس فتموان مدخل النقص على الثبات في ثبات الاثبات والاخوات لابن ام اولاد ثباته
زوج دام واخت لابن ام ففقد العاقلة المشك من منه وتقول الى ثمانية وعشرين ابن عباس للمروج
وللام ثلثه للاخت الباقية وفيه اول حادثة وقعت في نوبة عمر فاشارة العباس الى ان يقوم المال
على سبها بهم قبلوا منها ولم يكره احد وكان ابنه صبيها لم يبلغ خالقه وقال من سبها بائله ان الله
احصى رمل عالمي عدد المخل في ايام النصفين ولما فعلت فقلت لك في عهد عمر قال كنت صبيها وكان
عمر رجلا مبيها فثبت قد يكون الدامل وغيره ان يكون السكوت الدامل غير من الاسباب الملائمة
انتهى وورين كلام تصريح واقع شدة بانك فجزو ترك كبر على الاطلاق مستم رسا ويا غيب ثم
ازاح صباه ليرى في واقعه وروى بعض سائل بوقوع بوته وارسله الى الله بهية كرسلم ورجع في اورد
في روايته طويلا قال عمر لما توفي رسول الله قال ابو بكر انا ولي رسول الله فمما تطلبه
من احبته لطلب ندامات امرائه مني بها فقال ابو بكر قال رسول الله ما نورث ما تركناه
صدقة فزايما كما وانا غدا والله يعلم انه صادق بارا شديدا في الحق ثم وفي ابو بكر
ولي رسول الله وولي ابى بكر فزايما كما وانا غدا والله يعلم انى صادق بارا شديدا
للحق انتهى موضع الحاجة بمبدأ ثم كجانب رشاد ثبات وضوح ترك كبر حضرت امير المؤمنين
نظام چا عقاد وارند وچا انحول برضا و تسليم بنقو ما يند علاوه انكه صدر اين روايه كاذبه
شتمل است بر تخمين كلام واسارت اوب از جانب عباس نسبت بنجاست لانتجاب واسناد كذب
بالله نجد ان امام والامام معلوم است كه باتفاق فرعين ساحت زينة نجاست عليهما السلام
از دلس كذب معرى است پس چا خليفه و ديكر حصار ترك انهار على المنكر نمودند و خبر و بروج
بر ان كلمه نامرضيه نوسودند و همچنين در جوابي طلب فك كبا ينه تشر و ديكر از جانب سجد و جانب
امير و سجدى شباب اهل الجنة بوقوع بوته و براي تمام حجت از دولته را چا عه نسوان بنى ام

برآمدند و نهایت اشقام و الزام خلیفه وقت فرمودند و خطبه با نهایت فصاحت تلاوت نمودند
 احدی از صحابه بکبر بر این حضرات نمود و نه انکار بر قول فعل بکری پس معلوم نیست که بر این جناب
 و شاقض را منی بودند یا با احد القولین المتناقضین خاصه و بهرین قیاس باید نمود ما جای انکار حضرت
 امیر عزا ربیع بکریه و کبریا بر نبی ما نم نامت ششاه و وقوع بیعت بعد از وفات جناب سید
 نبایضطرار علی مالض علیه از باب الصحاح و غیر ما و درین معارک اظهار و احقاق حق خود که از جانب
 جناب لایحایط بطور پیوسته و خطبه شقیه که اکابر علماء اسلام تسلیم آن نموده اند کاتبین الاثر
 و غیره و دیگر کلمات و خطب و کتب آن حضرت که مخصوص جلیه و افصح است بر حقیت خویش و بطلان جناب
 با خلافت عاصمین بکبر از ادبی بر انجناب بطور پیوسته پس اینهم دلیل بر بطلان آن خلافت می باشد
 و الله الحمد سلی و کفی الداموسین المقال و ساری بی تمام است در کلام حاجه مغیره لی که میگوید
 در شامی در بیان خصوص سبب کبر بر ابوبکر در ماه فک و ذکر کرده است قال فان قبل از اسلام
 ابوبکر قد حکم بظاری دفع فاطمه عن المیراث و اتج بخر لاجه فیه فاما الاله اوت بد حکم و لم یکن علیه
 و فی رضایها و اساکها دلیل علی صوابه فلما قد مضی ان ترک النکیر لا یكون دلیل الرضا لانی الموضع
 الذی لا یكون له وجه سوی الرضا و یساقی الکلام علی امامه ابی بکر هذا الموضع بیانا فی دقایق
 ابو عثمان الخاضی فی کتاب العباسیه عن هذا السؤال جوابا جید المعنی نخب تذکره علی وجه یقابل بیه و یجابه
 فی العنایه و غیره قال و قد علم الناس ان الدلیل علی صدق خبر ما یغنی ابابکر و عمر فی منع المیراث و مراره
 ساحتها ترک اصحاب رسول الله النکیر علیهما ثم قال فبقا لهم لکن کان ترک النکیر دلیلا علی صدقهما لیکون ترک
 النکیر علی المسلمین مینها و المحجین علیهما و الطالین لهما و دلیلا علی صدق دعویهم و استحسان بقالتهم
 لایسا و قد طالت المباحثات کثره المراجعه و المناقشه و ظهرت الشککه و اشتدت الموجد و قد بلغ
 ذلک من فالحیه حتی انها اوصیت ان لا یعلی علیها ابوبکر و لقد کان من قال له جن انه طالبه خفها و محجته
 بر سبطها من بکربا ابابکر اذ امت قال علی و ولدی قالت فما بالنا لا نرث النبی صلی الله علیه و سلم
 فلما منبها میراثها و نسبها حقها و عمل علیها و خلج فی امرها و عایت التهم و آیت من النزوع و وجبت

من الضعف فقلنا صارت الله لا دعون الله عليك قال والله لا دعون الله لك تعالى والله
لا اكلمك ابدا قال والله لا ايجرك ابدا فان يكن ترك النكير على ابى بكر دليلا على صواب منعه كان ترك
النكير على فاطمة دليل على صواب طلبها واذا في ما كان يحب عليهم في ذلك تواضعا ما جعلت تركها
ما نسبت ضربا عن الخطاء ورفع قدره عن النداء وان يقول بجر الجور عادلا وقطع واصلا فاذا لم تجدتم
انكروا على الخصمين جميعا فقد كفا فانه لا سورة يستوت الا سراية الرجوع الى اصل حكم الله في الموارث
اولى بنا وكم واوجب علينا عليكم وان قالوا كيف يظن بابى بكر ظلمها والتعدي عليها وكلما اردت
فاطمة عليه غلطة ازاد بها لبنا وترجمت نقول والله لا اكلمك ابدا فيقول لها والله لا ايجرك ابدا ثم نقول
والله لا دعون الله عليك فيقول والله لا دعون الله لك لو كان كذلك لم يحل هذا الكلام الغلط والقول
ما شهد به في دار الخلافه وكيفرت قريش والصحابه مع حاجه الخلافة الى البهار والردعه وما يجب لها من
والبيتية ثم لم يمنع ذلك ان قال معتذرا وتوبا كلاما لمعظم محققا الحكم لمقامها والصائت لوجهها المتخير
عليها ما اصر على منك فقولوا لا احب الى منك عما ولكن يحث رسول الله يقول انا مغرر لاني لا اشر
والانورث ما تركناه صدقة قبل لم ليس ذلك بدليل على البراءة من الظلم والسائتة من العجز وقد
يلعب من كلام الطالم ودعا لا كرا اذا كان ارييا والمقصود معاد ان يظهر كلام المطلوب ودله
وجذب اليه من وقت الحق واقت جعلتم ترك النكير حجة قاطعة ودلالته واضحة وقد رغبتم ان عمر قال على
معتان كما تنا على عهد رسول الله منعه البسار ومنعه الحج واما ابني عنها واعاقب عليها فما وجدتم
احدا انكر قوله ولا استشنع مخرج به ولا مضاه في معناه ولا تعجب منه ولا استعجبهم وكيف يقصرون ترك
النكير وقد شهد عمر يوم الشقيقة وبعد ذلك ان النبي قال الانيمة من تسريش ثم قال في سخاية لو كان
سالم حيا ما تراجني فيه منك حين اظهر الشك استخافني كواحد من ستة الذين جعلهم شوري وسالم لم يرد
من الاضمار وبى اعقبه وجارت ميراثه ثم لم ينكر ذلك من قوله منك ولا قائل انسان بين غيره
لا تعجب منه واما يكون ترك النكير على من لا رغبة له وارثه عنده دليل على صدق قوله وهو
عمر فاما ترك النكير على من يجب الضعف والرفعة والامر والنهي والقيل والال استنصار والحمل والاطلاق

فليس تخفى ولا دلالة في قال وقال بعضهم بل الدليل على صدق قولهما صواب علمهما المسك
الصحابه عن خلعهما والخروج عليهما وتم الذي خرجوا على عثمان في البصر من حداثته في وره المنصور
ولو كانا كما يقولون بالصفون كان سبعين لاسه عنها الا سيديهم فيه عثمان كان اغرتوا وهر
سطا واكثر عدد او ثروة واقوى عدة فلما اتهم لم يجدوا النزل ولم يترك المنصور وكنها بعد قرا
بما حكم الميراث ما عليه الطاهر من الشرع بعد عمار وابنه ونجدنا حديث لم يكن مجال كذب ولا ينفع
في حج الحقول بحجة وسجد لهما عليه من علمه نزل عليهما فيه وعلل بعضهم كان يرى تصديق الرجل
اذا كان عدلا في ربه ما هو في طاهره ولم يكن قبل ذلك عوفه بخرقة ولا جوب عليه عذره فيكون
لصدقته على حجة حسن الظن بعدل الشاهد ولانه لم يكن كثير منهم يعرف حقائق الحج والذي يقطع بها
على المعترف كان ذلك شبهة على اكثرهم فذلك قل الكثرة وتواكل الناس وتبته لاهم فصار لا يخلص
الى منزلة حتى ذلك من باطله الا العالم المتقدم والمؤيد المسترشد ولانه لم يكن لعثمان في سيد والعوام
وفي قلوب السفه والسعام ما كان لهما من البينة والمجته ولا سيما ما اقل سبنا رابعا في داخل كتمانها
بما لشدته ومن ثمة ان الناس اجمال السلطان ما وفر عليهم اموالهم ولم يستأثر بها جرحهم ولم يعطل نعمهم
ولان الذي صنع ابو بكر من صنع العبرة جعلها العمومة ميراثا فلو كان موافقا لجد الوشني وكثير العرب
ولان عثمان انما كان مسعوقا في نفسه سخطا بقدر لا يمنع صما ولا يقيع عدا واعد وثب نار على عثمان
باشتم والقدح بالمشنع والنكر لا نور لاتي عمر اصغافها ومنع اتصالا لما اجره وعلل اعتناءه فضلا
عن جاداته ومواجهته مما علل عليه بن حصين له فقال له اما انه لو كان عمر يفتك ومنك فقال عليه
ان عمر كان خيرا لي منك ايدي فالتالي ثم قال والعجب انما وجدنا جميع من خالفنا في الميراث على خلافهم
في البينة والقدر والوعيد بكل ضعف منهم من افاديت محال فيه وخصومه ما هو اقرب اسنادا واضح
برجالا وحسن اتصالا حتى اذا صاروا الى القول باميراث النبي صلى الله عليه وسلم والكتاب وحصوا الجمل العام على اني
بعض ما رددوه وكذبوا ما قبله فذلك كل انسان منهم انما جرى الى بواه وليصدق ما وافق رضاه
بعض ما رددوا بحكايته من كلام سيدنا على الله مقامه وثوبهم نشودك حين نأفل اين عابرت سيدنا

علم الهدی است نقل نشان محل اعتقاد نباشد زیرا که جناب ایشان نقل را محمول بر رساله عیسی
 فرموده پس بدین مراجعت بآید و ظهور عدم تطابق نقل با اصل این سوطین مصداق آن
 بعضی الطن اتم خواهد بود علاوه آنکه علامت نشان و سمی که آن جناب سید با عتارف علمای نجف
 نامت است چنانچه این نام الاندلسی در او نوشته است میگوید نیزه الی السیدنا الشریف امام
 ائمه العراق بنی الاصفی الاقرقی الیه فرغ علمائنا و اخذ علیه عظمائنا صاحب ارضها
 جامع شاره و انبیا و سائر اخباره و عرفت به اسفاره و وحدت فی ذات العبادته و
 آثاره توایفه فی الدین و تصانیفه فی الحکام المسلمین بایشهاده فرع ملک الاصول و من اهل بیت
 الرسول و اگر کسی گوید سلیمان که این نقل مطابق اصل است لکن لا نسلم که جاخط محسوب از طاعت
 باشد و سلیمان پس سید چنین کلام از دایره تشن خارج شده گوئیم بودن جاخط از علمای
 اهل بیت یعنی از تابعین بخلاف خلفاء از امامت اهل بیت ظهور من الشمس و این من الشمس انکار آن معصوم
 پیش نیست فلانکه الامعاندها اما اینکه سید گفته با بیکلام خارج از تشن و اتباع خلفاء ائمه کرد
 پس و لا این دعوی محتاج با قیامت نیست چه لازم است که هر کسی که کلمه الصاف بگوید خارج از
 تشن و داخل در دایره رفق شود و اگر همچنین است پس یعنی رفق طار الخضر الصاف است و پس بگویند
 لائل الاضافه معلوم است که خلفاء ائمه بالا جماع من التوفیق جابر الخطا و غیر معصوم بودند
 پس اگر کسی دعائی صدور و تب و عصیان از ایشان نماید چو ارفضی بوده باشد و هرگاه کسی که
 بر حسب امر و او لغوم بخیر صد و خطا و عصیان می نمایند از امر اسلام خارج نباشند
 پس چگونه بعضی خطبه بگوید خروج از تشن لازم آید و هرگاه جناب لا تجاب شخص را که بگویند ما
 غادرین داند و ابی بن کعب عمر را خطب اکذب سازد و بنا بر زعم سیان از دایره اهل بیت
 بیرون نباشند پس اگر جاخط بخاره نسبت ظلم و کم اولین خلیفه نماید چو الزان دایره خارج
 و تو سلیمان و وجه پس قطع نظر از آنکه رجوع چنین تجربه قد غریب حق میوه حقیقت اعلی است میگویم
 که اگر جاخط ارفضی باشد گوئیم باشد لکن مقتضای الظلالی ما قال و لا تنظر الی من قال کلام مرغوبی گفته و

و خوف حق بزرگان آورده هر کس کلامی و اعتراضی بر آن دارد و میدان مبارزید
و صدای سخن مبارز شنیده عارفان را بمقتضای لغت باز غار و دیگر موالیان او بار بر خود
گواران ساخته جواب از اینچنین میگوید و در چنین احوال بر طاق نیسان گذارد و عده
عرضا بدین است که اینچنین مستعمل بر مضامین تحت طواه خواست آن خارجی باشد و خواه
رافضی فلا یکن من الغافلین و از اینجایی که کائنات را بآیه الهی متجلی در روشن شد که آنچه خدای تعالی
از حکایات تعبدی و مناظرات صحابه و دیگران به حضرت فاروق سینه و افهام زنی برده
تشبیه آن صدر شنیدند خلافت را در مقام قمار تعلیم داده اند و غیب لباس غیر متلبس ساخته
حقیقت غرض بر اینست که خود در روایات مذکور پیش که دلالت بر عدم نیکو جمعی کثیر از صحابه
منابر مهابت در عمریه یا مصالح آن خود دارد و فرموده اند طریقه آنکه با وجود انگای آنکه خلافت
حضرت را صاحب بنو بر خباب سالی متکشف نگشته که مطابق خصم سلب خویش است یعنی نفی
و توقع نیکو در بعض مقامات در آنچه افاده نموده اند دلالت بر ایجاب حرمی دارد و لا شافعی
و در تشکیک جناب بدن صحابه در بعض مواقع نیکو بود همچون عادت شان ترک نیکو در محال کثیر بود
مع این ترک العادة جانبر علی السلف فضل عن غیره و از انحرافت العادنان تساقط و اما انما
بطریق اهل سبکونم که او امر و احکام سلاطین و حکام با اختلاف مقام نمائند و یا سبکهای نبوی
از آنکه و ننند و ننند و ننند که احدی را از ارکان دولت اعیان حضرت محال عدول و انکار
از آن باقی نمیند و کاهی بخوبی در میشود که مقام انکار و جائی تسخیر و تغییر و تبدل آن بهمانند
امریر که با آنکه حالات سلاطین و امرا لایسما جابره و غیره نموده اند که کائنات را بآیه الهی
طاهر و روشن است از اینها است که هرگاه سلاطین و حکام اراده امری میکنند و نوزم حرم بر
آن میفهمند که ناسطوحا و کربان آن امر را قبول نمایند و کسی را از امر او و سائر محال انکار
و طاقت مخالفت و معارضة آن باقی نمیند و معلوم است که خلیفه ثانی با وجود سلطنت و ریاست
در تشکیک و زبانه زور و قسط غلیظ و خشن بوده اند و اینانی می که دیار بکری و در نهان می

لما عبد الله بن عمر قال طلحة والزبير ما كنت قائلين لربك اذا اوليت عمر مع غلظ وفي رواية قال
 اتوبني علينا فطاعنا سجان التذبر كاه طلحة كمعدود اربعة عشرة است عمرا فطاعنا ما د
 برويت ابو بكر در باره خلافت و اعراض ما يد حكمة مقام تك در غلظ طبع و نشوت ان سى الخلق
 بوده باشد و ابن حجر در صواعق محرقه آورده و قل عليه سى على الى بكر بعض الصحابة فقال له قائل منهم ما انت
 قائل لربك اذ بسلك عن توليه عمر علينا و قد ترى غلظ و محبوب ابن حجر و يدك طلحة كمعدود اربعة عشرة
 است عمرا ما يد طلحة كمعدود اربعة عشرة است عمرا و در تصریح بنام او نذیر و لغو ان ابهام و ذکر کردن
 در بنایت گفته فیه ان عمر دخل على النبي يوم كان مسبطا فقطب ثمرن فلما فرج عا والى امينا ففعلت
 عايت فقال ان طريس ممن يخرج معه ارايس ممن بلان جانبه و قال في مادة الثمرن منه حديث عا
 ان عمر دخل على النبي يوم كان مسبطا فقطب ثمرن و في شرح نهج السلافة لابن ابي الحداد المعتمر
 هو اول من ضرب عمرا لدره ام فزوه بنت ابى قحافة مات ابو بكر فباح الناس عليه و فيه من اقصاهم فزوه قها
 من عمر را و من بعدا و ان فافرح ام فزوه من نهج عا ابا لدره فزوه من و توفيق و كان يقال دره
 عمر زيب من سيف الحجاج و في الصحيح ان سمعته كن عند رسول الله فذكر ففعل من فجار عمر فزوه من فیه له
 فقال ليس باعديات ففعل من سمعته كن عند رسول الله فذكر ففعل من فجار عمر فزوه من فیه له
 الحسن بن محبوب و در ثوابه ففعل من سمعته كن عند رسول الله فذكر ففعل من فجار عمر فزوه من فیه له
 که از معارضات با عمر بن الخطاب تمرسید اعنای لفظ طت و غلظت و منی مؤید حلال الدین سیوطی
 در تاریخ الخلفاء گفته تقدیر بعد لدره عمر ارب من سیکم و در کنز العمال آورده عن قتاده قال جارت امرؤ
 الى ابی بکر فقالت ایتى عبدی و اتروجه فواءون علی موتہ من غیره فقال ایتى عمر فاسلمه فالت عمر
 فشققت یولها ثم قال لن یرال العرب بخیر ما بعثت لنا الخلفاء انک زینى بسبب حب عمر و زینى حاتم خود
 کرد پس آن زن مثل زنیکه عمر را بر سر سر الزام داده نمود و گفت یقاین ملک علی نه و تو نم نشود که این
 و تشدد و در زیارتی خلیفه ثانی بنا بر مرید حواری ایمانی عهد زیرا که اگر این احوال را بجه از صحت مبدت جا
 ان خلافت بناه از در کاه السوال لیتب خود می نمود و حال آنکه ابن حجر نوشته که اول کلام الخلفاء عمر بن عبد الله

ان قال اللهم اني شديد فلننسي وننير طمحي وديكران ارا ابو بكر جواسيفتند كه بر ما فط غلبه را حاكم
منعده جواب خواهي واد جفعالي را دايين سعد خطيب تاريخ خود نوشته من عكرمان حجاماكان
يقص عن ابن الخطاب كان رجلا مبيدا مسح عمر فاحدث الحجام فامر له عمر باريعين در تاليفي حجا
اصلاح عمر سيميو و چون او تخرج من وازر الخلفه ميت ناك ادي بوندان ازان حجام سز و سز
عمر با و جمل در رسم العام منو سجان الله عدل تقديره ملاحظه ما بدست موقوف مسكين در و
ويتايد بر او داد و محدث بدعتها كنيت و بسنت وراثت و سنتي او كلام محسن نظام خياب
ولا تباين خطبه شغفه كه با عراف جمع كنير و حم غفرار علمائي بسنت مثل ابن اثير و غيره و ابا ادي
و غيره كلام ان امام است حبيب تاريخي ملك الخطبه فغيره في بوزر خشنا ريعلط كلمها و نخسها
و كنز العار فيها و الاغدا منها فضاها اكر اك الصعبان شقي لجانوم و ان سلس لها فقم الى آخر
كلامه عليه السلام و سلمه ابن ابي الحديد در ذيل شرح البخاري كفته و كان عمر صعبا عظيم
القيده شديد السباسة لاجالي اعدا و ابراق شريفها و لا شروفا و كان اكابر الصحابه يجامونه
و يتقادون من لقائه و اي كلام صريح است و انكه رعب ميتا و مبرته بود و اكابر صحابه را و
خايف بودند و ملاقاتش را كروه بيد شتند و ساره ذكر بعد از ان كفته و كان ابو سفيان
حبيب مجلس عمر و مبارك زياد بن سميه و كنز من الصحابه فتكلم زياد فاحش و كان ابو سفيان و انما قال
و كان حاضر الا بي سفيان و هو ابي جانه لله هذا الكلام لو كان حريا لساق العرب بعصاه فقال له
ابو سفيان ايا والله لو عرفت اياه لو عرفت انه من خير الناس فقال ومن اليوه فقال و ايا و صفقه
في رحم امه فقال علي بن ابي طالب فانهك من شلتا انه قال خاف في العير الجاس ان يخرج على ابي ابي
لابن عباس لما اظهر قوله في العوال بعد موت عمر و لم يكن قبل ظهوره املت هذا و عمر حي فقال عنه و
كان امرا بها ما و ستمدعي عمر مرارة ايا لها عن امر و كانت ما لا فاشده بنيه القوت ما في لظنها
ميتا فاستحق عمر اكابر الصحابه في ذكرا فقالوا لاشي عليك اما انت مودب فقال له علي ان
كانوا را قبوك فقد خشوك و ان كان هذا جدر ايم فقد خطا و عليك غره يعني عتق رقبته فرجع عمر

والتعاطف الى قوله وهو الذي شيد بيعة ابي بكر ودرغم المخلصين فيها وكتب سيف ابن الربيع لاجل ودهش
في صدر المقداد ووطي في السقيفة سعد بن عباد و قال اقلتم سعدا قتل الله صيدا وطمع النفس
الحباب بن المنذر وهو الذي قال يوم النخبة انا خير هذا المحكم و عديقه المرحوم توعده من الجاهل
الى دار فاطمة عليها السلام من الهاشميين و اخرجهم منها و قوله لا لم نبت لابي بكر امر ولا تماري لا فاجبه
وهو الذي ساس الحال و اخذ الاموال لهم في خلافة و ذلك بين حشيش السياسات انتهى كلامه و سيد
و شرح رساله في الفصل الرابع على ما نقل منه نقه اول من حكم بالقول عمر فانه دفع في عهده صورة
مخرجها من قرونها فشا و الصغار فيها فاشا و العباس الى القول فقال علموا انوا الحق فبالعوه على ذلك
و لم ينكره احد الاية بعد و قد نقل رسل الاكرتة في زمن عمر فقال بنو وكان هيبا انتهى كلامي خدا
و رسول بن حنظل انصاف لا خطه بايد و كه بر كا هفتون ملك جابر صاحب ملك و رب سقوط جنود و خدا
فرط حجام كه صحابه ارسطوت و خالفا شند و مثل ابن عباس و هو الهما مسئله قول از بيت و نرس
باريش و قش لدايني بالاي نميزه مانند نتر مشتملكم تحريم نتمه فرمايد و خوان كلاسته جنون باشد كه ستم
خدا و محمد و اثار و اداشته و من انرا محام سپارم و بناني كلاستر اخراض بر قول و فعل عمر
و در ص و معارضه و مشافه با حضرت برابر و خود در طرف مقابل بچيز قرار ديد و بر مجرد تحريم گفتا كود
و بعد از بر قول و جنم الجاره فرمايد كلام محل النكار خواهد بود و بنبر معلوم صحابه بود كه انحر و بنمعا و
با اعتراض بر بنمعه خدا بوده تا انكه جائه حضرت را درست خود گرفته از بار باره كشيد و هم فرعون باطل
شان جنون بود كه اين مسئله از مسائل اجتهاديه است چنانچه گفتاراني با ادعا و عهده و اني تفريح بان كود
و بنمعه نيز و ايشان مجتهد ي ميشن بود ملكه اكثر خطا با راجه با دات حضرت واقع ميشد و او آيا
نمود و براني مناسب خود و اصلاح خطاي بنمعه بنمود پس كلام مقام نكير و اعتراض برا و باشد و در
ما جهلا خطه بايد كرد كه عمر گفت بر كه منع كند من او را سكس رخوايم كرد و با وجود انكه رحم متبع باله
جابر عبت كسي از حاضر بن النكار بر قول عمر كرد و فقر آري در نهايت القول گفته فان قلنا ذكرتم
بطلان ما روي ان عمر قال لا اوتي بر حل نكم با مراه الى اجل الارجمة و لا تنكس ان الرحم غير جابر مع ان

العجايب ما انكر داعية فذل ندا على انهم كانوا قد يسكون عن الانكار على الباطل فلما انكروا
 يكره ذلك على سبيل التهديد والوعيد والسياسة وتسلية السياسة جائرة لا امام عند المصلح
 الا ترى انهم قال من منع منا الزكوة انا اخذناه سطر ماله ثم ان اخذ سطر المال من مانع الزكوة
 غير جائز لكنه فعل ذلك لبيان الحق في الزجر انتهى كلام الرازي پوشيده مانذرا لايحکام مهور ولام
 زيرا که لازم که خلفه را برائى تحليف و تهديد و عید بامری نمودن که خلاف شرع باشد جائز
 لابد علی ذلك من دلیل و ليس اليه من دليل الا انما انما في غير كلام رد ايت کرده که حضرت فرموده که
 زكوة مذمومة من سطر ماله او حرام گرفت پس تحت اين روايت ثابت است بر تقدیر ثبوت الزكوة
 حضرت را اخذ سطر ماله تا که انكره جابر بن عبد الله قول اخذت انا اخذته سطر ماله من دليل
 بر جواز اخذ ان و از اينجا احتیاجی دیگر برای عدم بیکر برمی آید بپاشش انکه منکلی است در انکه طاهر کلام
 عمر دلالت داشت بر انکه متمتع حتى رحم است پس صاحب الجمله را بر طاهرش حمل نمودند و در
 بافتند که فقط برای تحليف و تهديد الجمله را بر زبان آورده بيمين محمل است که کلام عمر را که انا
 اوجها با الهی عنها است بر طاهرش حمل نکرده بکمان برده باشند که چون خليفه ثبوت شرع
 دارد و منظورش ايت که کسی شهادت نماید بر این تحليف و تهديد ميگويد که من شرع احوام
 سکون و از ان نهي سينمايم پس سکوت صحابه بر کلامه اوجها قابل استناد است و بعد از انکه
 از کبر بعض اصحاب بعض مقامات لازم مي آید که در جميع سائل اظهار مخالفت با و نمایند خصوصا
 در مقام انکه خلافت باه نفس نفس حلقه در و شد و شور و شعاع با منفعه باشند و اما العار و توبه
 بطريق ديگر ميگويم که عادت صحابه ترک نکرد مخالفت عمر به خصوص حضرت رسالت پناه بوده فما
 بعد و فاته عليه الف سلام الله و صلوة و اگر مخالفت و مراجعات او را با جمعه از نمايم کلام
 بطول مي آید لهذا الطريق نمودج بعضي از ان مذکور بسیاریم پس سکونیم که از ان جمله است آنچه
 در باب نماز جاره عبدالله بن ابی بلول را بشان بظهور رجوت چنانچه در روايات صحاح
 وارد شده که حضرت چون اراده نماز کرد عمر حضرت را مانع آمد و طريق اسارت ادب سکون

داشتند این شخصیت را کشید محبت که در پی پرده بن عمر را خجل سازد و این همه مهاجرین
و انصار را سارتا و ب عمر نسبت به آنحضرت مشاهده نمایند و سکوت و رزند و آنچه در شکست
آورده عن ابن عباس قال خرج رسول الله في جبارة رجل فلما وضع قال عمر ابن الخطاب لا
تصل عليا يا رسول الله فانه رجل فاجابوا فقالت رسول الله الى الناس فقال بل راه احدكم
علي عمل الاسلام فقال رجل نعم يا رسول الله حس ليله في سبيل الله فطلى عليه رسول الله
عليه السلام قال اصحابك يظنون انك من اهل النار وانا اشهد انك من اهل الجنة و قال يا عمر
لا تسئل عن اعمال الناس و لكن تسئل عن الفطرة و آنچه در جمع الجوامع سيوطي ذكر است عن عمر
بن حصين ان امراه من جنبيه عرفت عند النبي م بالزنا و قالت انا جلي فدعى النبي و ليها فقال
احسن اليها ما و اوصعت فاجبرني ففعل فامر بها النبي م قذرت عليها ثيابا ثم امر بها فوخت ثم
عليها فقال عمر يا رسول الله رجعتا ثم لمي عليها فقال لقد ماتت ثوبه فوسمت بين سبعين به اهل
المدينة فوسمهم و بل و خدمت سينا فصل من ان حادثت بنفسها ليد تعالى سبحان الله مهاجرين
انصار را زن پرده نشين هم کم بود و ذکر از بنگارم تا و جام بمالعت که دند و العادت بکمر را
چو از دست او اندوز از آنجمله عشترا فکبر در روز صلح حدیبیه بر آنحضرت نمود و بانصب فاروقی
او بر فوق در میان قوم باطل حاصل شد و کتب در نبوت و رسالت آنحضرت نمود و شیخ مسلم بن
بن قثم در کتاب را و المعاد فی مدی خیر العباد نوشته قال عمر ابن الخطاب لله ما شکلت منک
الا یومئذ فایت النبي فقلت يا رسول الله استنبی الله حقاً قال بل الحدیث و ان تعالی ینزل الیوم
منقول شده و هم از آنجمله انکه ابو بریرة پیاده رازد و ذکر از مدی من قال لا اله الا الله و صل الجنة
بموجب فرمان واجب الاتباع جناب رسالت مبارک در شوارع مدینه مبداء و اقصی حتماه ابو بریرة علیه
السلام یعنی مثل زن پرده نشین هم نبودند که بآیتی با حدیثی معارفه عمر میکردند و این لکد کوی را کوارا
نمی نمودند و نه مردی بود که زنی کم بود نیز از آنجمله است مخالفت ایشان در مخالفت ابو بکر از حکم
آنحضرت که در باب قتل شخصی منافق بنظیر پیوسته حافظ بن محمد موسی شیرازی در کتاب خود که از دواز

تفسیر معنی است جمع مفعول ذکر کرده آنچه حاصل مضمونش است که صحابه مدح کردند و مدحی را پسندید
عبادت پس نگاه او آمدند و رسول الله آنحضرت نظر فرمود بسوی او پس شمشیر خود را بالا برد و او را گرد
پاشید و او را بگویند چون او را در غار دیکشت برکت پس آنحضرت فرمود نشین که این کار از تو نمی آید پس
عمر ابان با فرزند خود چون عمر رفت او را در سجده یافت گفت والله که او را کثرت زیر کمان داده
او را کسی که امنی پدید آورد یعنی ابو بکر پس عمر آنده حقیقت حال را بعرض قدس شوی رسانید حضرت
آنحضرت بآن کس فرمود که در حق صاحب از ارشاد کرده بود پس فرمود که برخیز ای علی ابن ابیطالب
توئی قاتل او اگر بانی او پس قتل کن اگر او را قتل آوردی اختلافی در امت من نخواهد افتاد چون
حضرت ابوبکر را خبر شد در این وقت حقیقت را بیان فرمود پس آنحضرت فرمود در امت موسی
مقامی مکتوبه در امت موسی برقرار بود و فرقه بهم رسیدند و قریب است که در امت من مقاد
سه فرقه بهم رسیده بگویند ناجی است بانی ملک پس حضرت امیر علی ابن ابیطالب گفت که آنوقت
ناجی کدام یک است آنحضرت فرمود که کسی که بخشد بطریق تو و اصحاب تو پس حق تعالی در حق
کریه بانی علی علیه السلام کفایت کند که این سخن اول کسی نیست که از ایشان سخنان دبدبه با بطور خود
نازل فرمود حضرت امیرالمومنین او را در روز صفین در غل اسیر ساختند و بنا به العباد
بزرگان در باب بکر گجارت جوایب بجهت بجهت خود میفرمود و این موعظه را بالانی مقارن کار خود
حق میماند که این امر مختص بکار و سنن است بکر بکر گفت دیگر صحابه نیز بکر خبر واقع حمیدی
جمع من الصحیحین در سند انس بن مالک آورده اند اما ما من الانصار فما یوالیهم حبیب حبیب ما لله
علی رسول من اموال موارن با امان و طعن رسول الله لعطی رجالا من شهر نس المانه من الابی
قفا لوالیغوا الله الرسول فعطی قریباً دیکر و سیوفنا فطهر من ما هم وقال الحمیدی فی مذکر
عن انس ان الانصار قالوا کانت الشدة فمن فرغی و عطی العظام غیرنا و ایضا مسلم در صحیح خود
در بیان قصه آنک از عایشه روایت کرده آنچه حاصل مضمونش است که پیغمبر خدام بالای شرف
و فرمود دیگر و مسلمانان کیست که آنحضرت دید و انتقام من کشند و دیگر تحقیق رسیدن آنرا

او در شان اهل بیت خداست ام از اهل خود سوا نمی یابی و تحقیق که مردی را که کرده اند که خدا را شهادت
 او را که می یابی بعدین معاذ و بر حاست گفت با رسول الله ص من یادی و هم ترا و انتقام کشم از او که
 از قبیل او س باشد که دشمن را بنرم و اگر از قبیل برادران است از خویش تو امر فرماتا امر را بجا آورم
 پس بعدین عباد که می توانی قوم خویش بود و بر حاست عایشه گوید که وی پیش ازین واقعه مردی
 صالح بود و لکن درین روز او را حمیت و غیرت گفت بعدین معاذ را گفت در دفع کفایت اگر از خویش
 باشد توانی که بکشی او را و اگر قوم تو باشد نیز او نیست ترا کشتن از وقت این سخن را که می توانی
 که میدانی که آنها که این دروغ گفته اند اگر که خویش اند پس امید بن الجعدین که بر سر معاذ بود
 و بعد عباد را گفت که تو دروغ گفتی بخدا که کشم او را و بر ستم که تو منافق هستی و ازینا قتال کن
 سیکوئی و از قبل ایشان مجادله میکنی پس میان او و میان خویشیان جنگ واقع شد حضرت ابی
 بکر گفت داد و خاموش گردانید و از آن سخن در گذشت و این در سیر ملا معین در دفاع صلح حدیبیه
 مذکور است که اکثر یاران غیر شمشیر و سلاح با خود نبردند و به نیت عمره رفتند و بعضی از ایشان
 مثل عمر خطاب سعد بن عباد و برون سلاح ایستادند و فرمود ما را که حضرت بخوابید و ایضا در سیر
 ما و روی در بیان صلح حدیبیه مذکور است که ما فوغ من فقه الکتاب و الاشیاء قال رسول الله قد و ما
 فانیما و انما یلقو قال فو ایستاد ما تمام منم رجل حی قال و لک ملت مرا تا ایام حمیدی در صحیح مسلم ابو
 بریده روایت کرده ان النبی لما فتح مکة و قتل جماعه من اهلها فجاء ابوسفیان ابن حرب فقال یا رسول الله
 ابدت نصره و بش فلما قریش بعد الیوم قال من دخل دار ابی سفیان فهو آمن من القی سلاصه فهو من
 و من اعلی بابه فهو آمن فقاتل الانصار بعضهم بعضا ان الرجل لا در که رغبه فی قومه و راقه بغیرهم
 و فی رواه اما الرجل فقد اخذته رافه بغیرهم و رغبه فی قومه و ایضا در صحیح ابن عبیدین المسیب
 روایت کرده قال ان حده و ما قدم علی النبی فقال ما یک قال استی خون فقال بل است
 سهل قال ما انا من غیر اسم سمانیه الی فی روایت لا اخبر اسم سمانیه الی قال ابن السیوطی قال فیها الخ و
 بعد ایضا در جمع بین الصحیحین و معالیم التفریل و تفسیر حلال الدین سیوطی مذکور است آنچه حاصل منقول است

که در شب احزاب که مشهور بیک خندق است موکمال برودت و درشت باد و تند بجهت خیر احوال خود
 نمیکند و در شب سید انبیا صحابه حاضرین را محاط با خندق فرمود که هر که از شما خبر کفار بسیار در فدای قیامت
 با من باشد هیچکدام از صحابه انتمال امر مختصرت نمود و چون حال صحابه را حضرت بدین منوال مشاهده نمود
 خدیجه را طلبید که سوسی نامزد کرد و اندینیت محلی از حال محالقات ابو بکر و عمر و دیگر اصحاب
 از قلم حجاب رسانید فاجعه و ایادلی الایاب پس آنچه جواب حجاب رسانید تمام بر خصوص
 این عادت مشایخ در ماده ترک نیکر خواهد بود همان جواب است بر در حق عادت نیکر بخواهد
 و سرگاه از قطع و از به قدر الحیث التوان حاصل شد فلکشر فی نقص الفقرات الباقیه قول
 قول و چون بجهت همه شدند گوئیم بر سرچ ماقول پوشیده نیست اقول بر سرچ ماقول پوشیده نیست
 که آداب مردم آن زن ترک نیکر سکوت و اکثر مواضع بوده که محافوت و بر تقدیر تسلیم چون این امر
 و حقیقت اعظم این بر صحابه که با و علمای مذمت در شربت جوارش بر عهد ما آتال لازم پس بسیار که وجه
 سکوت را از این عبارات و دیگر صحابه با تین سقنا فرستارند و در مقام تعجب است که نیکر بخواهد نشین الم
 مقام تعجب نیست زیرا که معقبات اوقات مختلف میباشد و حالات خلوات و محاسن و محاسن که عادت کاغذی
 مقام سلطنت و در استقامت حمل بود و کاغذی محل لکد کوئی ابو بربره که به سکوت و کاغذی مقام سکوت
 در مقابل آن برده تشریف کاغذی وقت استعلاج میباید احوال علی بالنقل عن الامام علیه السلام
 و کاغذی مقام غوط حجام الی غیر ذلک شرح بر سخن جانبی و هر یک مقامی دارد یکی را بر و یکی
 و یا من باید کرد و معناد است که عدم نیکر ممنوع و اصرار علیه بر حکمی از احکام غیر مستبعد لغرض
 من الاغراض قال ارس فی السانی لیس الاصدان یقول قد کان کجیان لا یجالف عمر فی شی
 من مذایبه و قد رانیا خالقه فی کثر منها لانه لا یمنع ان یکون الخلف فی بعض المذایب یمنع
 العداوة الا لایمن غیره و الکاف فی الطاهر حاله کماله و نه امورد الی علیه الا حوال فیکون یعطها میر
 علی بعض عند من شاید الحال ان لم یکن عند غیره من لم یباشد سبب فریاد تنهی نور بعد از از
 نفسی بسیار الخ از کوچک و لی سامی است که در نکت عمد حقین عجلت تا سببا با نهمه خود فرمودند و

زیرا که استعمال

زیرا استعمال لفظ حرم الشی الخ ای کلام مذنب القوام که روز علمی جناب رشا و کتاب در آن بنا
مبصر رسیده مقدوح است بچند وجه اول آنکه هیچ عاقلی که انس بعربیت دانسته باشد
محقق غیبت که بتیاد از قول قائل متعان کانا علی عهد رسول الله و انا احوها اباحت متعین در
عهد که است عهد حضرت رسالت و اسناد تحریم یسوی قایل است بختی که احدی از عقل و کلام در آن
مجال شک و ریبی ندارد و استخوان صدق انمغنی چنین مستوان نمود که اگر بر کسی از یهود و نصاری
مشکین که مستان و متالف پندرب تشیع باشد وظافت فهم کلام عرب دانسته باشد ای کلام مضمنا
محل آن بر آنکه انحضرت نبی و تحریم فومعه بود و من مبدی بود که ان ستم نخواهد کرد و چنین تاویل علل
بسمع اصغا نخواهد شنید و از اینجا است که اکثری از علماء ملت تصریح کرده اند باینکه ظاهر کلام عمر
والت دارد بر اینکه محرم متعه و خلیفه ثانی بودند و رسول خدا و پس است برای تصدیق انمقال
روایتیکه یافعی در تاریخ خود آورده و بنده عبارت روی محمد بن شعور قال کنا مع الامون فی طریق
النام فامر قودی تحلیل المتع فقال یحیی ابن اکنم لی ولابی العیبا کما خدا الیه فان رایتما للقول ویا
فقولا والا فلا سکتا الی ان ادخل فدخل علیه و یوسیتاک و بقول و هو متعنا متعان کانا علی
عهد رسول الله و عهد ابی بکر و انا انبی عنهما من است با جعل حتی نبی عما فقه رسول الله و ابوبکر
الی ان کلام بعد ازین ذکر کرده که یحیی ابن اکنم و بانیه الاعلی از وجم و روانیه مردی متعنه
برنجیم متعه استدلال کرده و مامون رشید را از آن حکم باز داشت و برار باب بعیرت ظاهر و
است که اگر کلام عمر و الت برنجیم متعین بیکر و مامون رشید با و عود انکه خلیفه مامون سیدان
و از جمله اولی الامر کما لحاظ آنها و حدیث و علم و افتد به نسبت اکثر فقها چنانچه سیوطی بان تصریح
از جمله عرب عبا و اقحاح اهل حجاز بود و چگونه عین معنی متبادر که شعبان بان طعنه بر عمر بن عبد الله
همیده زبان طعن ملام بر او کشاد و خطاب صدق ایاب من ایاب من است با جعل در حق آن بوج
متفوه بیکشت یا عربیت دانی مامون خلیفه با آن همه دانی مثل عربیت مولوی صاحب تقیانی نبود
ولا برضی به احد من العقل و کیف کان عین خلیفه بروقی معقبانی حدیث من بات لم یعرف امام را

مات فلیس جالبه امام و حب الاتباع است پس لا محاله قول خلافت پناه از دیگران ترجیح داشته
 باشد و آنچه یکی بن کتم بر خلاف خلیفه بایه و حدیث احتجاج منوط بهمن تقدیر صحت نبلی است بغایت
 ضعیفه و اعمی چنانچه در تواریخ ائمه معین خواهد شد و موید انتقال است مقاله مردستانی و جواب
 ابن حجر حجت سائل ابن عمر عن المتعه علی مافی جامع الترمذی فقال ابن عمری حلال فقال ابن
 قدنبی عنها فقال ابن عمر ارایت النکان الی قدنبی عنها وقد صنعها رسول الله ثمک است و منع
 و این روایت دلالت دارد بر اینکه عربیت رسالت پناه زیاده بر عربیت خلیفه را دو مرتبه است
 نبی عمری را معارض فعل نبی عمری انکاشه حکم باسقاط آن از درجه قبول نموده و طاعت است که
 این نبی را از معتقین خواه متعه نشا باشد و نه متعالمج ما خود از کلام نبی عنها است کمالا کتب دوم
 تمامان جناب رسا و کتاب از قباس حقیقی که بیان معنی اکامی نیست زیرا که کلام در خصوص محی تحریم
 بتین حرمت فی الجملة نیست بلکه کلام در منع خاص است که کلام خلافت و سکنه باشد و قباس
 شود از کتب نقلی و معتمد قباس مع الفارق است و شواهد مطابق مثل نه نیست زیرا که در شبهه
 معنی مجازی از تحریم و اباحت نظری آن بابر قباس قراین مجاز مراد است یعنی حقیقی و در تحریم
 امر بالعکس است یعنی نبی که اگر کسی گوید البتة کان جوامع علی رسول الله و اباده ابو حنیفه و مانند آن الله
 احدی از عقل و صاحبان دین و بابت از قبول نخواهند ساخت بوجبه حمل اللفظ علی المعنی الحقیقی مع
 عدم المعارف بکفایت و الفهم البه القویه علی الحقیقی و سوم آنکه معنی حرم است فعی کذا و ایا معطلان کذا
 نیز تاکید و بتین تحلیل و تحریم نیست بلکه مراد است که ادی اجتهاده الی التحریم و الا باجمعه بر کلام
 تحریم عمری در مقابل حکم نبوی واقع شده و حضرت را بجهتدی بنسبند است معنی کلام منقول
 که بغيره خا که بجهتدی بود با باده متعه قائل بود و مشک مجتهد ام و رای من سائب تر از رای انجمن است
 مواضع متکثره بود قرآن موافق رای من نازل گردیده بجهت متعه قایل ایم و نه کافیه الشاعه معطو
 است که اجتهاد در مقابل نفس جائز نیست اعترف به الرشد فیما سبانی پس این تطویل بلاطال و انا
 تازه که آثار از انکار و انکار میسرند فائده عاید کمال خلیفه ثانی نمیشود و دستشها و تبریک الشرح الباضی

فنی و سوانش فنی که در میان صبیان کافیه خوان متعارف است مصداق را و علی الشطرخ لعله علی
نعمه بیانش قوله اینست توجیه روایاتی که الم اگر چه بیسیان این بده انکار لفظ او بها با بر عدم قوف
بر روایت کتب خود و بمنظور مذکور الحارثی که با قوافل باقی ثابت گردید و حاجت بختم انامت شواهد
بر آن نشد قوله آمار وایا نیکه در آن لفظ انبی الخ آنچه در مقام افاده و تفسیر موده اند لغایب است
زیر که قول عمر کانا مشر و عقیق و اما انبی عنما دلالت دارد بر آنکه نفع در زمان انحضرت با بر و تفسیر
و من از آن نبی پیام پس از دو حال خالی نیست یا آنکه نفع از معونات بود و یا نفع از نبی علی المرتضی
و امر بالمعروف و نهی عنکر و الامر که لکست یا آنکه نفع از جمله نیکه بود و جواب رسالت با لعیان و الله
امر بالمعروف و نهی عنکر و خلیفه فانی امر بالمعروف و نهی عنکر فرموده و احتمال این امر را که یک
قابل با باقی عمر اند و رانی او بر صواب میدانند و رانی جباب رسول خدا بر خطا استبعد نباشد
عجب که این خطاب با لک احتساب که رایش موافق و حی و کتاب بعدی با حیات جباب سالنامه را
از جمله نکات حساب نموده و اگر با اینهمه توجیهات علیه الخ محقق و محتمل باشد که از لفظ محملون و محملون
که در فقه فحش المحملون حلاله و المحملون حرامه واقع شده معنی حقیقی تحویل و تحویم را و نیستی باشد
زیر که اگر مراد از آن تحویل و تحویم حقیقی باشد مجموعه دایمه لازم آید و بی من المستحیل است تعقیب
لا بد معنی ادا رغن الخ و الحیرته باشد بخلاف قول عمر که در آن حمل بر معنی حقیقی ممکن و فیه مجاز نفوذ
ملکه امر بالعکس کما و ریت من قبل کشف و محلا و لی اعنی ستعان کانا علی عهد رسول الله صرح است
در صل نفع در عهد کرامت عهد انحضرت پس معنی کلام شریف ایشان چنین خواهد بود که اما المحرم
حلاله و موقوف الشرح و العقل پس قیاس النظم بر فقه حدیث امام قیاس مع الفارق طریقه
آنکه معنی مجازی نیز در مقام صحیح نمیتواند شد زیرا که قول قائل بذالشی کان مباحا علی عهد رسول
و اما این حرمه و انبی عنه غیر صحیح است کاش حضرت عمر همین قدر میفرمودند کانت الامتثال و تحویم
منو حقیق و اما او بها تا اوایل رسالت پناه و قیاس ایشان بر فقه فحش المحملون حلاله و المحملون
حرامه صوتی بدست و اندیس فلس پس قیاس ختم خطا کردن و بر آن این قدر تفسیر نموده و این

البرق

الدرة ثم ذفن عليها كذا روى ابن قتيبة وقال ابو جعفر فوضع راس دُرّة في ذقنه ووضعه اسفلها
 على فخذه وقال ثلث قال ذكره والاك حوت المشقة في الشجر الحزم ذرا ابو جعفر وحي طلال لم يحرمها
 رسول الله و ابو بكر فقال اهل انكم انوا اعظمتم في الشجر الحزم رايتوا من محكم فتوح محكم وكان شيا قويا
 عامها والجم بهار الله وقد اصبحت قال في ذكرت ذكره والاك حوت مشقة النساء وكانت رخصته
 نستمتع بقبضه ولفارق عن ثلث قال ان رسول الله اخذها في زمان ضرورة ورجع الناس عنها
 في السعة ثم لم يعلم احد من المسلمين عاواذها ولا عمل بها قالان من شارب يبيع بقبضه وفارق عن ثلث
 بالطلاق وقد اصبحت قال وذكره والاك اخذت منه وصفت في ابطالها بغير عاقب سيدة قال المقتدر
 بحرته ما اردت الا الخيرة واستغفر الله وقال ثلثوا الك علف السباق وهذا الرتبة قال فخرج الدرة ثم
 نسجها حتى آتى على سورة انتهى موضع الحاجة وابن روايت صريح است ورايتكم تحرم متعطين بالجم
 ووراء صواب ابو يوده نه از جناب رسالتك در و ايايكم اولياي او متعطين تحريم الجناب قتل سنانيد
 از جمله موضوعات است كه با بر اعتبار از جناب رسالتك افت شعار وضع نموده اند و اين جواب جمالي
 اگر چه كافي و داني لكن توضيحا للمقام بخرج شواهد بحدود خارجيه على وجه التفصيل مير داريم فنقول
 قوله و انما تحل لكم است و انما ملك الحلة الحقة فاما كه برگاه بنا بر ترتيب اهل تسنن جناب محمد
 و مير و دو بيت يا شند پس كلام خليفة نالي اللهم اني لا اهل لهم شيئا حوت عليهم اصلا به مطلوب
 جناب رسالتك ثالثه استخوان كه در چه بر اين تقدير مانعت عمر است موافق راى خود نموده و در
 مجتهد اگر چه بر خطا باشد واجب الاتباع است براى عقلايين او والجم ابد مبلغ در كتب معتد است
 لما يرضو والست كه عادت حضرت عمر بمواره اجتهاد در مقام نص نوعه و راى شان موافق وحي
 و كتاب حق صواب سبوح و مخلوق راى معمر خدام كه اكثر خطا در اراء واقع ميشد پس حوام خلا
 حوام ميا خند و در طلال خدا را حوام و حضرت عمر اين تو موعظه اند كه سن طلال و حوام بغير راي حرام
 و طلال مبيارم فلا يجد به تفقا و جواز و شر و عين متعنه و جناب رسالتك مستغفرم جواز
 ان ترد عمر بنيت لاسكان ان يكون راى مجتهد مخالفا لراى مجتهد او نفس مانعت كردن عمر از

منتهی تحریم امر صلاهی مرکز لازم نمی آید تا منافی اینکلام باشد و تم حمل است که جواز منتهی مخصوص بوقتی
 یا مشروط بشروطی انحصاری باشد که در زمان خود آنرا متحقق داشت یا محض استحسان استحقاق تجریم آن
 کما نقل عنه انه قال انما حمل الله المنع للناس على عهد رسول الله و الناس ابو منتهی قبل ذلك
 نقل عنه انه قال علمت ان رسول فعلها واصحابه ولكن كرهت ان يطولوا بها سوسن تحت الارك
 ثم يربعوا للبحر لقطر روي عنه حماد بن ابي الحديد المنع في غيره ويؤيده ما في الشكوة عن مالك
 بلغة ان المؤذن جاء عمر بن الخطاب فوجد في السوق فوجد ناعما فقال انما فعلت المنع خير من النوم فامر عمر
 ان يحملهما في هذا البيع واد في الموطأ وقوانينه انما خلفه نافي و لظرائف او ازر بغير عدم
 مبالاة ما مورس شرع بحد استقامات حرمه بل محض التسهيلات الله اصليه احكام مبسوطا
 در دين خدا احوال سبب و نداد كره بزرع الحب و سبب في اصل ايشان اجتهاد و ابد نه بود كن
 و حقيقتا اجتهاد و نبوجه العبارة است از سببها خبر نبات فرعيه از اوله لفصله شرعيه انكه
 در مقابل قول خدا و رسول اختراع حكيم راجع ادايتم العباد بالله منه و خدا انكه نامل معصيه
 خليفه را دليل بر تحريم منعه نبود و الا با سبب استي از كتاب است حجتی آورد بان متمسك شود انكه
 بدون دليل و برهان تجربه آن پرواز و نسايد كه اين سخنان بنا بر خصوصيت امر اجبه خلاف است
 باشد زيرا كه عفت طبعي ايشان بعفت رجال بودند بعفت نسا و نوبه است انكه در نهايت
 اشيرند كور است نه حديث عمر الكاشي ما كادني خطبة الكاح امي صوب علي و تنق بس و تن
 خطبة الكاح و تحريم منعه تا بيد فرعون رفعت سميان سبحان الله خلافت بنا و راجع عداوت رسول
 بوده كه خطبة الكاح را كرده ميدانستند و منته راجع ام و اكر خوف از بي پرده كي نبودى تحريم الكاح
 كه مبسوطا و منتهى است انكه الكاح را در ايام قحط و غلا منع نموده و در نهايت مرخص
 عمر انه كان لا يحرم الكاح ما عام جذب بئر نموي است انكه عبد الحق و بلوي در بيان علت بول كردن
 در حال قيام فرسعه بول كردن ابيتاده يا از بقايائى عادت جايليت بود با بجنه عذري
 كه او را عارض شده و در عذريه و چي ديگر گفته اند كه وى گفته كه ايستاده بول كردن كذا و كذا

شریعت و دبر را پس تواند که در آنوقت در اعلی عارض بود که بدان ملاحظه داشت که خبری از نظر
و یکدیگر آید و با وجود این که در آنوقت رسول م عمر را چنانچه در حدیث آورده اند لا یقبل فای
و نقل عن حلال الدین السیوطی فی حاشیه علی القاموس و القانون کان المجانیث کثیرا فی جائیه
منهم سیدنا عمر و ان دار الایمنه کانت فی کثیر من اسل الجالیله کانی چهل و غیره و الرافضه بقول
ان سیدنا عمر کان بهذا دار و لا یعلمون انه کان به و ارم یکن و ارمه الا مار الرجال و در کتاب
مجمع الاشیال میدانی نیشابوری در بیان معنی مثل مشهور از حضرت من مصواته گفته اند مثل اشیال
الانصار کانوا یکیدون المہاجیین من بنی نحر و م حکمی فلک ابن جعدہ و زعم انهم کانوا یفعلون
المثل باجل ابن ہشام پر و مع البیتہ بالزعفوان لبر من کان ماک فادعت الانصار انہ اما کان
یطلبہما بالزعفوان لطیبا لمن کان یعلوہ لانه کان ستوا و قد ضرب اسل کما المثل قبل الاسلام فی
النحت بر حل آخر من شریک مک لا احب کره و زعموا انہ کان مودفا انتہی و این عبارت نیز مصدق
مرعوم را قصه است زیر آنکه ابو جہل خلیفہ ثانی بود ۱۰۰ فی الہیانہ قصہ ام عمر بن الخطاب علی ہشام
اخت ابی جہل و معلوم است و مشہور کہ ولد الخلیفہ بنی النخیل و اگر احدى از اسات در طیب مولد این خطا
ارتبائت باشد تا بکیت خطاب ندارد و لغویا باندند علامہ انکہ مراد امر و با بون مکرر مصدق
لا احب کره باشد خبرت خلافت بناہ و مکرری نیست چنانچہ بر خبر پوشیده نیست ہم معاند این عموم
انچہ ابن اثیر در نہایتہ آورده فی لغہ کس فی حدیث جعفر الصادق لا یحبنا و و رحم منکوسہ قتل مولای او
لا لظاہر شہوتہ الی و برہ و حال تحت خلیفہ با بکیت رسالت مستغنی عن البیان است ما جانی قد
و اخذ بیعت این سید بر آن مکرر است ہا بایمہ از حضور عمر و عدم اجازت جناب فاطمہ کخصوہ
شخصی در غار بخارہ کہ در صحاح ستہ منصوص است و سلی است وافی و بر نہایت ثانی و قدر وی الغیابی
من الامامین ان من سخی نقسہ یا مر المومنین غیر علی ابن ابیطالب فهو ممن یوتی فی و برہ پس بنا بر این
روایات تنگی در تحقیق ابن علت نبوده باشد و این عظم بواعث بر سخنان تحریم شہ و کراہت طبع اند
حضرت خلافت بناہ از خطبہ کفاح و مانند انتہی و اللہ لعلم ہا فی الصدور تحقیق مانند کہ چنین اجتہاد است

بسر ما ان شيع فتن ومعدن اين سيار احداث پذيرفته چنانچه در موطي از جبرال حنين
عبدالقاري آورده قال خرجت مع عمر بن الخطاب ليلة الى المسجد فاذا الناس افراس توفون
يعلم الرجل ويعلم الرجل نفسه يعلمون الرسل فقال عمر اني لو جئت هؤلاء على قاري واحد
امثل ثم نزلهم فجمعهم على ابي بكر قال ثم خرجت ليلة اخرى والناس يعلمون يعلمون فلما رايتهم
قال عمر لغيت البعده فزده والتي نيامون عننا افضل من التي تقومون يريدوا الليل وكان لئلا
يقومون اذله واز الحمله استنم عزالي در اخبار العلوم آورده قال عمر وهو يولد منذ اربع مئتين
سنة ان اكثر الى الولاة في الامصار لغرب الجزية على من لم يحج ممن يستطيع اليه سبلا وهم در ان
كتاب است كان عمر لغرب الحجاج اذا حجا ويقول يا اهل اليمن منكم ويا اهل الشام منكم ويا اهل
العراق منكم ولذا لم يسم عمر منع الناس من كثرة الطواف وقال ثبت ان ياتن الناس بهذا
البيتنا ووجدتم خبر خلاصه مردمان را حكم كنات طواف مي نمود چنانچه در همان كتاب مذکور است
في الخبر سنكند واسن الطواف بهذا البيت فانه اول شئ تجدونه في محضكم يوم القيمة واعطوا الجدة
واليف في الخبر سنكند واسن الطواف لهذا البيت قبل ان يرفع فقد نذر مرتين ويرفع في الثالث والخمسة
است النجاشي ابن الى الحد بدر خمر وادهم شرح نهج البلاغة آورده روي عبد الله بن بريده قال ساء
عمر بعين ذات ليلة انتهى الى باب محاف وامر ان يفتح من اجل من سئل الى خمر فاشترها ثم ام كل جيل
الى نصر ابن حجاج فقال عمر اما عشت فلما اصبح وعي نصر ابن حجاج فابصره وتو من احسن انكر
وجهها وسجهم واهجهم حسنا فامر ان يلجم شوه فخرجت جبهة فاروا حسنا فقال له عمر اوبس فاعظم
فامر بملقها فازداد حسنا فقال له فقتل لسار المدينة يا بن حجاج لا تجاوزني في بلده انا بها مقيم
ثم سيره الى البصرة فاقام بها اياما ثم قال بعد كلام وانت بوأما ام نصر حين استند عليها عتسها
وعظم خونها عليه فقرضت لعمر وقالت يا امير المؤمنين لا جائنك عذابين يدي الله عز وجل ولا جنة
اليه ميت عبد الله وعاصم الى جانبك وبين ابني العياضي والتقار والمفاوز والجمال
انتي ما اردنا نقله من كلامه اقول سبحان الله جد بدير خوي بود كه خليفه ثاني در مقدمه نظر بن حجاج

بجا آوردند معلوم نیست که قبل از وقوع قصیر در کدام شهر خرا داون درست است کلام قصیر
و نجوم از او غیر از حدیث حال که از عطایا و موابت حضرت و الحال بعید بود و قوسه مولانا انا محمد علی
بهستانی در بدایه السنه فرموده که از جمله عیش پیروان که در نهر بن حجاج است از مدینه مشرفه که
طش لوج و مادر و اقواسش در آنجا بودند بفرجه بدون قصیری که نامی که بر او ثابت کرده باشد
یکدیگر و عینکه شبی از پنهانسی میکرد و شنید که فی این شهر را بخواند و سل من سبیل الی خرماس
ام علی سبیل الی نهر بن حجاج یعنی آیا از ایرانی من را می است که نهر بن حجاج را یاری است که خود را نهر
بن حجاج برسانم پس گفت نه تا من زنده ام و در صبح نهر را طلبید و دید که جوان بسیار مقبول است
پس او را از مدینه اخراج کرده بصره فرستاد که مباد از زمان مدینه ضایع شوند و حال آنکه اگر با این
قصیری بر نهر لازم بود و باید او را حبس کردن نه او بصره فرستادن که زمان بصره را ضایع کند
بالا آنکه زمان مدینه عقیقه و جوان عمر خود را آنجا میبود و از جور و زنا خالی تر بود و از زمان بصره حال
عمر و مقدمه زمان بصره در بصره او را از حکومت بصره منقول و ابو موسی اشعری را بجای او منصوب
و این عبارت را با او نوشت چنانچه طبری روایت کرده که ابو موسی من ترا عامل ساختم و دستام
بر منی که سلطان را بنحانم گذاشته و جرح کرده و مقدمه اخراج نهر بن حجاج را سمعانی در کتاب
النسای ترجمه حجاج بن یوسف مشهور آنرا ذکر ساخته و از ابن جوزی حسنی نقل کرده که آن زن که
آرزوی نهر بن حجاج کرد فارعه دختر تمام تقی مادر حجاج بن یوسف بود و در آنوقت که آرزو میکرد
از نهر بن حجاج بود و شهرستانی در کتاب عل و کل نقل کرده که نظام السجکات را از مطاعن
عمر بن عمر و از آنجمله است ثلث طلاق غیر مدخول بها در جامع الاصول از مسلم و موطا آورده ان
ابا الصبیح کان کثیر السوال لاین عباس قال اما علمت ان الرجل کانت اذا طلق امرته ثلثا قبل ان یطلق
بها جملوه و احدى علی بن عبد رسول الله و ابی بکر و صدر من امارة عمر قال این عباس می کان الرجل
اذا طلق امرته ثلثا قبل ان یطلق بها جملوه و احدى علی بن عبد رسول الله و ابی بکر و صدر من امارة عمر
فلما راى الناس قد مالوا فیها قال اخیر و بن علیهم اوجه ابو داود و فی روایه مسلم ان ابا الصبیح قال

لابن عباس است من لم يكن بطلا في الشدة على عهد رسول الله واني بكر فامدة فقال قد كان
 في عهد عمر بن الخطاب ابطال في فاجا عليهم واما من روايات سباحت بن مينا خطه الخ
 كما الشمس في رابعة النهار ونحوه متجلي كوديد كه مخالفت عمر بن عمر است قد مره واما كبريا
 او اجمع تمام كلام بطول في انجاء قد وانا تجمل است آنچه امام احمداه حقی و محبت نادره روایتی که از
 احمد بن حنبل آورده اند اصل یا متن فيه ربطی ندارد و نهایت آنچه بر آن دلالت دارد آنست که
 اتفاق و عدم اتفاق صحابه منوط به ایام حجاب رسالت است و بعد وفات آنجناب
 منقطع گشت و لا ربطه بالا حکام النوعین التخیل والتحریم و اما آنچه گفت بعد از آنکه میگویم که بابر و ابان
 کثیره است بار طایفه ثانی مخالفت حکم بن عمر خدا و سنیان آنرا در مقام اقتضای بیان میکنند
 پس آنچه بالایی نیز رفته از حاضرین گفتند که حتی قطع شد و رسول وفات کرد لا بد مقصود صلی است
 این باشد که چون شما بمرات و کرات دیدید که با وجود حجاب رسالت نزول و حتی بر حضرت من
 مخالفت پیغمبر خدا میجویم و ای من بر صواب را می بخفت بر خطای من و پس الحال که حضرت وفات کرد
 و حتی منقطع شد را بمن بطریق اولی بر صواب نباید بود پس آنچه گویم بر آن عمل نمایند و حکم من از من
 و است تخاف نو مانند و منظور از اینکلام آن بود که اگر احکام مبدعه مثل تحریم متعین و احوال الصلوة
 غیر من النجوم و از آن دیگر احکام بر خلاف خدا و رسول بیان نماید کسی از صحابه الکابران نماید پس
 این حدیث موبد مطلوب باشد مضمون برای ما قولا و از آنجمله بل قوی از آن همه است سابق که تحریر آمده
 که لفظ احوال در کلام عمر متعین گانما علی عهد رسول الله و انا احوالها دلالت صریح دارد بر آنکه
 محرم متعین خود خلیفه ثانی بود و این روایت بر آن معنوی رسید و موافق و مخالف اعراف کرده اند
 عمر اینکلام را در خطبه گفته است و در آنیکه صاحب کثر العرفان از قبل است نقل نموده چون از اجناب
 ساذه است احتمال وضع نیاید پس تفصیح خلیفه دارد پس صرف خبر متعین مشهور که معاضد بر روایات
 و قوا این مسئله است از ظاهرش بسبب این روایت بعد از صواب اقرب بکلمات است چنانچه سابق است
 نموده اند باینکه خبر ساذه اعتبار نیست و اندکند و انهم تحمل است که خود خلیفه برگاه دیگر بعض صحابه را مضر

64
یا اشاره بر اسناد تجریم لطیف خود ملاحظه کرده باشد بیست و نهمین اسناد
لطیف پیغمبر خدام نموده باشد و میرانش بسیمع قبول اصفا نموده شریک حال او در تصدیق این روایت
کنه دیده باشند منی بنی که با وجود آنکه بنا بر تصریح علمای استیجاب ابو بکر در نقل حدیث سخن معاصر الانبیا
لاندرث لا نورث نمود بود و واحدی شریک او درین روایت نبود چون عمر در وقت خلافت خود از
دیگر صحابه استفسار نمود که شما این حدیث را از رسول خدا صلوات الله علیه سینه به سینه اید اکثر حاضرین بطهارت قلبه و
خونا و کراهت اقرار نمودند باینکه این حدیث را از آنحضرت سینه به سینه ایم با وجود آنکه خلیفه ثانی خود آنحضرت
بانکه علی و عباس ابو بکر را در نقل این روایت کاذب عادر و حاین میدانستند و هر انتر کاذب و عادر حاین
میدانند پس این روایت عمر را نیز مثل روایت بکر بنی جابی امیر المؤمنین علیه السلام تکذیب یا نمود
الضاف باشد که کسی که او را جانب لایتمایب کما ذب عادر و حاین نهاد و اصادق دانست از حدیث
او احتیاج بر شکیان نمایند و چون صاحب کثر العوفان از آن تعبیر از روایت بقول صحابه
نمودن همین دلیل نیست بر آنکه شیخ مقداد و این حدیث را از عوفی اعتبار ساقط دانسته اکثر از جمله
اقوال صحابه بعد و منع پس این روایت از طرق کثات مقدادیه باشد نه از سمات او و بر تقدیر اگر کم
از قول صحابه روایت صحابه بعد باشد پس مطلوب است که بعد تسلیم و تنزل به سبب عارض بودن آن
با قوال صحابه دیگر که مانع مرجع آن نیز اخبار و روایات است ساقط از درجه قبول بعینه باشد اما آنچه مانع
که روایت عمری مرفوع است پس مرفوع است چه اگر قول دیگر صحابه بر مثل ابن مسعود و ابن عباس باشد
این تشکیکی نفس می پذیرد و از جمله روایات محسوب میشود پس منافی حسن ظن بصحابه کبار است باین حدیث
چون در تاویل تخویم عمر این تصدیقات میکنند و قهول بر تشکیکی نفس نمومایند و اگر احوال آنها را نیز می بینند
نسبونی حدیث پیغمبر میداند چرا که انکار عارض می نمایند و ایضا این عباس و ابن مسعود که قابل کجاست
اسناد آن لطیف سید کائنات بنمودند پس قول ایشان نیز روایت مرفوعه باشد و از آنجمله است
آنچه لغوی در معالم التنزیل الی قوله و ابن ماجه الح مطلوب فاعلم سید در مقام تنبها و بر و تبخلفه
را ده است هر آنکه را و خلیفه از کلام او و همایستین حجت است پس بجام معارضه میتوان گفت که روایت پیغمبر

ارایه ایشان الی قدمی عیبا و ضعیف رسول الله ترک السنه و تمنع ابی که در صحیح ترمذی مذکور است
 قرینه قویه جلیه است بر آنکه بنی پدرش از تنه ناشی از تنه بی نفس بعد خواه موردش تنه نباشد و
 خواه تنه حج و این ذریه اتوی و اولی است از اولی چه احتمال وضع و امتداد در آن غیر منطقی
 سابق و این جواب مثل جواب المحققی مانند که صاحب تحفه روایت محمد بن سنان که تنه نفس
 احکام بانه دین است از نوادراین جمهور نقل کرده و علی الظاهر خیانت عجب آن موافق عادت
 قدیمه خود بعمل آورده زیرا که ملین روایت محمد بن سنان در جارا لاوار مذکور است در آن قویه
 یجاون یا یثاون و یجرمون یا یثاون و یثاون و الا ان یثا و الله موجود است در کتاب صحفه
 من یثا و الح و حدیث مذکور فقود و یا نه جاب فوا انما ب وارث علوم الانبیاء والمرسلین علی
 رتبه و لو یترتبه در تمام الاسلام بیدیان فرموده حیث قال رحمه الله علیه و مطنون التست که نا
 عداوت فخره طاهره در نقل روایت محمد بن سنان بخلاف من یثا و الح خیانت کرده تا باشد
 که باین روایت بانی تشیع توان یافت جاب نه تجربه معلوم شده که این فاین مرکب چنین خیانتها
 در مواضع بسیار شده و ما در کتاب موارد و رساله ذوالفقار بآن خیانتها ناظرین را متنبه ساخته
 ایم انتهی کلامه علی الله مقامه رسالت پناه نظر بجایی قبیل الدار از نقل این خیانت شرم فقیل حوا
 انجا باب بر سبیل شریک ذکر نموده مبادرت کرده و فهمید که قیاس جواب خودش بر این جواب از
 وجه عایده قیاس الفارق است و لا آنچه نوشته که اگر بالنقض ضمیمه بنی رسول الله الح کلامی است
 غیر مفهوم المعنی زیرا که در روایت تقویض ضمیمه بنی ثا و الح موجود است صاحب تحفه در آن خیانت
 کرده و اگر آن نموده و جناب سید المحققین علی الله رتبه بعد بنیه بر خیانت او متذکره نموده که اگر با
 ضمیمه مذکوره الح و این کلام نهایت سخن است چون در روایت متعان کاتنا الح بالفاق ضمیمه و
 هیچ ضمیمه مذکوره نیست پس در چنین مقام کفایت آنکه اگر بالنقض الح کلامی است تا سا کردنی است و این
 بر سه حدیثی حدیثیکه از معالم التذلل و سنن ابن ماجه و تفسیر نهج الصادقین مکیا عن روایات
 اهل سنت نقل کرده احتمال وضع بنا بر خوف فساد و خوش آمد غلبه منطوق است و بعضی از قرائن وضع در جواب



قول سابق مذکور شده بخلاف ما و این مافیه تفویض که هیچ وجه احتمال دفع در آن جاری نمیتواند
باشد الا نسلم که از قواعد کلیه است که سوائی شارع کسی منصب تحلیل و تحریم ندارد و زیرا که هر دو
حضرت رسالت پناه مجتهدی بود و خطائی اجتهادی از اشهرت مثل دیگر مجتهدین واقع میشود
بمجتهدین ابوبکر و عمر و عایشه و اضراب منها روایتان مجتهد بود و در پس در صورت حکم منصب تحلیل
و تحریم مخصوص شارع خواهد بود و فی المسلم و شرحه للعاصم المنعصب محل يجوز عليه تسليم الخطأ في اجتهاد
و كذا اجتهاد سائر الانبياء فالأكثر من أهل السنة قالوا نعم يجوز وقبل لا يجوز ونقل هذا الثماني من
الروافض أيضا لمعاذات الله في سائرهم كما قال الراسي وكان خطأ انهم دول العتاب كما امر
آيت كلام ما يتردد يك مراد از شارع خدا و اصل باشد و اما در مورد تكملة مراد از آن حق تعالى باشد
ليس ميكوئم انهم اجماعى هلست تحت زبر انك ما يصرح علمائى هلست تفويض الاحكام بغير خد
مجتهدين بايرست خاتمه صاحب سلم كقوله بل يصح التفويض وسوان يقال للعالم او المجتهد اعلم بما
فهو صواب المتعار عند الشائعية المالكية وبعض من الجواز عقل و تردد الامام الشافعي و عليه امام
الحريين قبل يجوز للثني فقط و قال اكثر المتأخرين لا يجوز و عليه الامام الشيخ ابوبكر جصاص الراسي ثم
عندنا و عند اصحاب الاثمة الباقية عدم الوقوع للتفويض و بعد از آن نقل لایل فابدين بوقوع ان
منه و متوجه نقص آن شده حيث قال فاولا الاما حرم اسرائيل على نفسه الم و استاد و غير ثمانية در باب
نبوت اين قول را مذکور ساخته مرجوح النكاشة و هرگاه بنا برين قول تفويض الاحكام بر رسول و دیگر مجتهد
جائز باشد چگونه انحصار منصب تحریم و تحليل و شارع خواهد شد و نیز بر اين تقدير لازم می آید که عند
بن عمر خلفا رشد خلافت پناه جاهل باين کلیه باشند و تعرض عالم بان حيث قال ارایت الحما
ابی قدهني عنها و فعله رسول اللہ الخ و اما آنچه فاده فرموده اند که منتهائی رجال بر چهار و
حضرت عمر از بغایت عجیب و طریف است چه در روایت را البته که شتملة اما او همها حجت ثانی مروی
میباشد نه معدود و محسوب رجال پس قیاس این روایات بر مرد و روایت محمد بن سنان
صحیح نمیتواند قبولی اگر اوی بر چهار حدیث این عمر میو و الخلام صوتی میداشت و ما ساد حدیث

تو لیس طرح نظر آنکه راوی برو و حدیث و احادیث عبارت بود و در اینست بهمین کلمه متحد
 چهارم باب سید المحققین علی اند مقامه بان تصدیق مکتوبه است قال و عبارت مرگ قریب بهم
 در متصل عبارت اینجانب این فتوه را حذف کرده تا باشد که باین وسیله آتی بر روی کار و طرفه
 ترا آنکه در کلام خود میگوید که موادی بر چهار روایت قریب بهم حال آنکه در مودای حدیث معتات
 کلمات الخ و معنوی بر سه حدیث دیگر بنا عدلی است نه تعارض کما اینکه دو متعه در زمان آنحضرت
 باین بود و من آنرا حرام میدانم و کما اینکه آنحضرت خود را بر دو متعه مبنی کرده و اینها را حرام صاحب
 معصومان روایت را قریب بهم گفتند و در الصفات فرماید که چه قدر بی انصافی و حق پوشی است
 و ما و ما داعی برود تا و بل در مقام جمع بین الاخبار المعصومیه است که چون کلام معصوم نبی اکابر
 او و صبا معصوم عن الزلل و مضون عن الخطا و الحفظ بسیار شد لا یرحی الا لسان سیباید که جمع بین
 اقوالهم المتخلفه في الطاهر منع شود و بنا و بیات ان سادرت کرده اند کما فی الایات القوانیه و چون
 عصمت ائمه دین بر اصل عصمت حضرت سید المرسلین با دله قاطعه و بر این ساطعه ثبوت رسالت و اول حد
 شان که بطایفه موسوم سادات با حدیث آنو باشد واجب خواهد بود اما خلقا نمی نهند بیان پس هرگاه
 بالا جماع و الاتفاق جابر الخطا و محتمل القس و الکفونی کل ان من الامات بعد امیرتی داعی بنا و بل
 کلام شان و صرف آن از طایفه نیست چه عمل محمل تسلیم طایفه است الامع الصلح و پس تفسیر کعبه
 و اگر باین تاویل در هر کلامی مفتوح شود باید که هیچ مسلمانی با وجود کلمه او بکلمه ارتداد و العیاد و باله
 با بکلامی که مستلزم قس قائلش باشد حکم نکند و قس محمود و صوره و تعذیرات که برای رای قس
 و قس را نوز کشته ساقط و باطل شود و اگر تسوی نوسم نماید که چنانچه عصمت ائمه دین نزد قوه لمانه
 ثابت است و از داعی بر تاویل کلام شان میشود تخمین عملیات خلقا و وثوق و قوتها ایمان شان
 و مشهور است بالجهان که نزد قوه نیست ثابت است داعی بر تاویل کلام شان خواهد بود و گوئیم ثبوت
 ایمان شان ثم العداة ثم التبسیة اول نزاع است اثبات ائمه را و مقبوله الطرفين ارجو صل
 عملانی نیست میروان و بعد تسلیم الایمان مع العداة میگوئیم چون بدست گذری نیست زوال آن

یک کلمه ممکن متغیر عن ظهور الکلمات الکثیرة فی المجالس العبدیه وصدور الحركات البعر السید وکثر
متحقق است چه اگر یک کلمه سنانی ایمان داری و صلاح اگر کسی بر ذریه محمود بر زرت و مول و غیر
ناویلات متواترند در گاه مره بعد از وی و گاه بعد از وی اناری و نبی و امارات من و سجاد
از حق از کلام کسی تراود و تاویل کلمات و تحولات چنین کسی بر گزینش بر حال خلیفه شیع
نویسند به بالجمله تاویل قول و فعل مؤمن حتی الامکان مینماید اما بیکه قوانین و اخلیه و خارجیه
مانع از حمل قول و فعل بر حمل صحیح نباشد و در این فیه امر بالعکس چونکه قوانین تاویل علی
ان نمیتوانند و مثبت کلام از قبل امارات حکم مقتضای آن علی الاطلاق روا باشد معتمد
چو حمل آن بر عالمی و مستحکم که از عهد جاب سالت عادی و طبعی خلیفه ثانی بوده مکرده شود
و در تاویل هم رعایت الاقرب لابد است اقرب ناویلات علی طبق مرسوم است حل بر اقربا
و مصنوعی صلاحیت حل اما او منها را این جهت العبد است منع وجود الاقرب لا غیر است
بالا بعد قعین الحمل علی ما هو الاقرب اما ما جابس روایات و الدیر اعتراف خلیفه ثانی ثبوت
حرف است اسناد آن بالا صاله حضرت رسالت معارض است بر روایات آشکار که دلالت دارد
بر اینکه تحریم از قبل نفس امر بوده مثل روایت کریم ان یطلوا بها معین مثل روایت طبری
تطاولت فی حدیث و مثل روایت کائنات علی عهد رسول الله و عهد ابی بکر و روایت کائنات شیع
من الثمره و الدقیق علی عهد رسول الله و عهد ابی بکر و روایت و الله بر اینکه تحریم منع از روایات
عمر یحیی الی غیر ذلک پس بطریق معارض قوانین و روایات اگر روایات نایب را ترجیح بر روایات
اولی از حیثیت عدم تطرق احتمال وضع و تفسیر و توریه در آن و تعاضد آن بر روایات امامیه
اجماع است و اتباع شان نباشد لامحاله مقتضای انوار تعارضات قطاسا فط خواهد بود
و ظاهر اما او همابر حال خود باقی و لا ینک مثل خیر قوله و نیز کویم والد صاحب رساله الح اقل
ایکلام مدفوع است اولاً باینکه درین بر سه حدیث داعی وضع موجود است چنانچه سابق بر تحریم
پس قیاس آنها بر احادیث با قیاس مع الفارق است و تفسیر الاجار بعضها لبعض بعد ثبوت محبت

آنهاست نه مطلقا و نه با اینکه تفسیر مقامی ممکن میشود که بعضی عام باشد و بعضی خاص یا بعضی محلی باشد
و بعضی مفصل نه اینکه هر حدیثی تفسیر حدیث دیگر مینماید اگر چه در معانی آنها مبانیست کلی باشد و بامستثنای
باشند و الا لازم آنکه تناقض بالمره مرتفع شود و هیچ چیزی مطروح و متروک نباشد مالا که علماء
اکثر مقامات طرح احادیث مینمایند که لا یجوز و انقیادیان نمویم که در بیان حدیث متعان کاتمالح
و سر حدیثی که باینست که است قوله و مطابق این روایات اراده انا امین حرمتها اول
پوشیده نمائید که بعد از آنرا که تسلیم نمایم که معنی او بها امین حرمتها است باز هم کلام هم بر محل و بعضی
میشود زیرا که معنی حدیث مذکور برین تقدیر چنان خواهد بود که دو هفته در زمان آنحضرت طلال
شروع بوده و من چنان حوریت آن سیمایم و طایر است که اینکلام مثل کلام مجانبین است نمی بینی که
اگر کسی بگوید که ما از حضرت بعد آنحضرت بود و من حرمت آن بیان سیمایم ارباب فهم و درست کلام
بوج و محل قرار خواهند داد پس این تاویل ماریب علیل باشد و چون شبهه الحیجه ضعیف
و اتم ظله در این مقام تحریر زوده کلامی است که تسانت فراموشی آن بر ضعف خبر طایر و باریست
و اصل انصاف را معلوم است که اینکلام از ثوب و رواد اعتراضات میراست اما آنچه فاضل
بیان منصف پس با محمد الدیلمیان آنرا برابر با بیابهرت طایر کردیم و اینجا معلوم شد که ازین
بلای طایل فائده بحال خلیفه ثانی عاید نمیشود و للحمد للحمد علی ذلک و فالحمد لله العالی العظیم
الحی اقول پوشیده نمائید که اصل این تاویل علیل را نقد ازانی و غیره از علمای اهل سنت
و از افادات رسالت پناه نیست آنچه در عام جمع بین الاحادیث نوشته و دفع اعتراض منی بر
در حقیقت از قسم اتهام ارباب استحال است چه از کلام صدق نظام جناب مولانا العلامتین
الایمان شهر حرام الاسلام استفاده و وجه عیدیه جمع بین الاخبار نموده و نوشته منی افاد است
آنحضرت کرده محل بیاعتنا رعایت نکرده نقد کامل عیار صابین حقه را باطلش معسوس ساخته
و وضع ششی فی غیر موضعه و صرفه فی غیر مرفه بجا آورده و معلوم است که چنین امری مایه افتخار و غیر
میتواند شود که گوئیم صحت توجیه مذکور باطل است و آنچه در صحت توجیه غیر وجه نوشته جواب آن بر بطعام

در خبر تحریر آمده و آنچه در این باب عدم بنا بر روایات آنکه با این توجیه ارقام خوانند نمود حاشا
عقوبت متصح خواهد شد فاشطرقاں پسند الوجود و مناسب این مقام است که حکایتیکه ابن الخطیب در
کتاب سطرط در باب اجوبه مسکنه نقل کرده و آن اینست حکایت طریفه نقل کرده اند که بحیثی بن اکنم شیخی
از شیوخ بصره گفت که متعرا حلال میدانی بگویم کس اقتدا بمنای و تعلید که میکنی شیخ گفت که من در باب
تحلیل متعرا و پیروی عمر بن الخطاب سپارم بحیثی بن اکنم متعجب که گفت چگونه میتوانست که تو قدا
میکنی بعمه در باب جواز متعرا حال آنکه عمر بدترین مردمان بوده در باب حرام ساختن آن شیخ گفت
روایت صحیح از عمر جاریست که روزی بر بنبر صوفی فرموده فرمود بدرستی که خدا و رسول او حلال ساخته
برای شما متعرا الحی و متعرا الکاح را و من حرام میارم آنرا و عقاب سپارم بر کسیکه مرتکب آن شود پس
ما قبول داریم که کوای عمر بآنکه خدا و رسول آنرا حلال نموده و قبول نداریم حرام ساختن آنرا استی حاصله
قال الله اصل الرشد این حکایت در کتاب سطرط در باب اجوبه مسکنه که باب ثامن آن کتاب است
در نسخهای مکرره دیده شد که عینی و اثری از آن بنظر نرسیده و قطع نظر از این گوئیم این قسم است
و حکایت طریفه سنی و شیعه در کتب محاضرات که کتاب سطرط نسخا آنست بسیار مذکور است و ذکر
حکایات بمقابله حکایات متعرا صاحب رساله تطویل عالی از تحصیل و اگر چه جواب فائده بحث منها
بخوبی کما فی رد معاد این نقل هم درست گوییم در مقام بطور دیگر و خبر و خبر گوئیم که آنچه درین حکایت
در باب شیخ متعرا و مذکور است که او گفت روایت صحیح از عمر جاریست که فرمود بدرستی که خدا و رسول
او حلال ساخت برای شما متعرا الحی و متعرا الکاح را و من حرام میارم عینی و اثری ازین الفاظ در
کتب اهل سنت بدایت پس شیخ الفالانی اصل سکوت اهل سنت را از جواب شیخ متعرا و من واقع در
از عقل بعید و نیز میگوئیم اگر قول شیخ بصره قیاسی است که اهل کتاب اهل اسلام را ملزم سازند پس
باین طریق که بگویند از روی قرآن منزل و احادیث طایفه اهل حقیت دین ثابت پس ما قبول داریم
کوای قرآن و احادیث شمار حقیقت دین خود و قبول نداریم نسخ آنرا استی اصل پوشیده ماند که نسخ
کتاب سطرط در این مقام مختلف است بعضی نسخ این حکایت موجود است در بعضی مفقود و چنانچه طامع

ثواب ابراهیم خان طالب نرا دیان تصریح واقع شده چیست قال این حکایت در نسخه که نسخ
 به نام کریمانی در است موجود بود و در نسخه دیگر باقی نام این محل است که استغاط حکایت از
 قبل بعضی نوصبت فوج آمده باشد با آنچه در بعضی نسخ شرح مشاهده شد و معاینه کن که عبارت
 مشهوره آنرا فی اما وقع من الصحنه من الحاربات و المشاجرات الم بالمره سافط کرده و خط
 نموده اند و بر تقدیر بنام اینجکلم منقول عن المستطرف فی نفسه مربوط و تمام است و شتبلر مقدماست
 و بر گاه کلامی بتبیین باشد از عان بان واجب لازم خواه در کتاب مستطرف باشد خواه مستر
 قوله و آنچه که در این حکایت اقوال آنچه در بیقام افاده و موعظه محل استغیا اولی الالباب است
 ندید که حدیث متعان کما علی محمد رسول الله صلعم الح و کتب معتداه اهل سنت موجود است و معنی
 آن چنین است که مرد و دسته در زمان آنحضرت حلال بودند من ازان بنی بنما بم بس با وجود
 اینجکلم موجود بودن آن در کتب معتداه است اینجکلم کفین اتری ازان پیداست ادلی القضا
 وفق پوشی دادن است قوله و نیز میگویم الح اقوال این توبیر بعینه همان توبیر است که سابق بر غم خود
 در جواب استدلال معتدات ام ظله با استصحاب بقای حکم معتدات ذکر نموده است جوابات مفصل
 نوشته شد پس عاده ذکر آن ضرورت من است و فی مرجع الیه علامه آنکه این قیاسی است
 مع الفارق است چه سنا و تحریم سوئی خودش دال بر عدم نسخ است پس ادعای تحریم و مقابلت
 به غیره مطلق و مکذب نفیه باشد و سنا فی منصب فاکش بخلاف بیان نسخ ادیان ملل سابقه که مکذ
 بانه میگویند نمیتواند بود و نه سنا فی منصب است بلکه مکذ و تورات است ایضا آن دعوی بلا دلیل است
 و خلاف اقام علیه الدلیل و این دعوی متوون باشد و حجت اخباری فلیس الی القیاس سلیل قال
 السید ابوبکر و وجه دوم روایت عبداللہ بن عمر خلاف است خلیفه ثانی است که ترمذی در صحیح خود
 آورده عن ابن عمر و قد سألہ رجل من اهل الشام عن متبع السائر فقال سی سلال فقال انک
 قد نبی عنها فقال ابن عمر ایت الکنا الی قد نبی عنها و ضحار رسول الله ثم ترک السنه و تبع
 ابی و این روایت چنانچه صریح است در اینکه ماسخ جناب خلافت دستگاه بود همچنانکه لایست

هر بطلان تا و می که برای انا احوها نقل کرده اند و اولدا عرف بحال ایه من غیره انتی انا انما
الرشید این روایت را علامه حلی نه در کشف الحق در مطا عن حضرت عمر بن الخطاب از نزد وی نقل
کرده و صاحب ساله بمقتضا حسن ظن نقل او را صحیح دانسته بدون آنکه بر آنکه ما خود از نقل خبر خود
مستدعی نقل آن شده و این قدر بحال تمیز نیست که در نقل سحر من بدیده خود اعتماد باید کرد و
بدر نقل مثل علامه حلی و فاضل نور الله شوشتری که از این خبر همان اکثر در نقل خطا واقع میشود و این
نقل نیز داخل در علین اکثر است حالا حاشی باید شنید که در جامع ترمذی نه درین روایت ذکر شده
است و نه این حدیث در آن کتاب ابواب الفحاح مذکور بلکه در ابواب الحج و در باب ما جاری التمتع و
و در آن روایت تصریح بمقتضای الحج موجود و نه الفاطها عن ابن شهاب ان سالم بن عبد الله حد
انه سمع رجلا من اهل الشام و هو یقال عبد الله بن عمر عن التمتع بالعمرة الى الحج فقال عبد الله بن عمر
و سی طلال فقال السامی ان اباک قد بنی عنها فقال عبد الله بن عمر اریت النکان الی نهی عنها و
رسول الله ام الی التمتع ام امر رسول الله فقال الرجل بل امر رسول الله فقال لقد سمعنا
صلعم هذا حدیث من صحیح التمی و جواب لیور و روایت در فائده حادی عشر که در اینجا این حدیث بمقتضای
مذکور است خواهد آمد فانتظر و در میان جامع مطهر و این روایت مسطیل تا و می که برای انا
احوها نقل کرده اند و می نیست و می کند کویم که و الی حدیث متبه النسا از ابن عمر متوم شود حالا که
اثار عصبه و ال بر جرست و ال موجود و در کتب حدیث مسرود و اند منها ما انوجه الامام محمد بن
مسند عن عبد الرحمن بن نعم الا عوجی قال قال رجل ابن عمر عن التمتع متبه النسا فغضت قال و الله
ما کنا علی عهد محمد رافین و لا مسافحین و منها ما انوجه الامام محمد صاحب بن خنیمه کتاب الاما عن
عن ابن عمر قال نهی رسول الله صلعم عام خیر عن لوم الحمر الالبیه و عن متبه النسا و ما کنا مسافحین و منها
ما انوجه ابن ابی شیبہ عن نافع ان ابن عمر سل عن التمتع فقال حوام الحرم و منها ما اخرج البیهقی فانه قال
الاکمل لرجل ان یکم امرأة الا نکاح الاسلام بمهر ما یبرئها و تره الح ان الی یوشع فانه کما و اعلم
اعلام خلفا و سلفا یمنین است که بر نقل ثقات و عدول اعتماد نموده نقل روایات و کلام متقدمین

والا کثرت که بر جمیع روایات کلمات است و در میان کثرت کتب نقد و نسخ و اختلافات
 مانع بر اطلاع انسان بر جمیع آنهاست اما غنی بینی که ساه صاحب رطل در روایات و کلمات است
 تمام بر نقل خواجہ نصرالدین کمالی فرموده بر رطل با سبکی خواجہ شمس آورده بنده و اصله قبول کتب
 منقول نقل آن بر دواخه اندک نقل روایت نعم الصدیق نعم الصدیق را که بانی خواجہ خود را کشف الغمہ نقل
 ساخته سادات این بعضی منقول اند و خود را حضرت آن کمر و ذنابیا فتند که عبارت این جویری را
 صاحب کشف الغمہ نقل فرموده و این روایت در میان عبارت است مثال این اعلیٰ و نحوها
 در نسخه بسیار است خود فاضل شمس در جواب فایده که شمس است بر نقل اقوال اکثر علمای ملت
 تصریح نموده اند یا اینکه مالک بن سنان قایل بود به بنو مایده صاحب سبایه خط و نقل نموده و دیگران معتقد
 او نموده اند فالجواب جوابی که بر نقل شمس جناب آیت الله فی العالمین علامه علی الاطلاق طایب له
 و کمال سیر نورالدین نور الله مرقدہ اعظمه استخوان نمود که در میان موافق و مخالف عملات شمس
 شافعی نروغ شمس کلمات و وثوق میان معتقد و از کارا فادات افاضات چنین خط و نسخ
 الدرجات معتقد اند فی الفصل ما ثبت به الا عدل حافظ ابروی شافعی در تاریخ خود اگر چه
 به بیانی معتقد تصریح با رام و ادون جناب علامه طایب را و نظام الدین مراغی شافعی کتب
 بادشاه اسلام سلطان او بجا تو محمد خاں انا را در بر نه نموده اما در پس پرده ازان افاضات
 عبارت بعبیر مفهومی بیان شیخ جمال الدین ابن بطریق و مولانا نظام الدین عبدالملک منایا سبایه
 واقع شد و مولانا نظام الدین احترام او عظیم کردی و در عظیم او میانه نمودی انتہی و نسخ القادر در
 تاریخ خود آورده قاضی نور الله شوشتری اگر چه سبب بویست اما الصفی الصفی و علم
 و یک نفسی حیا و تقوی و عفاف و اوصاف اشراق موصوفت و تعلم و علم وجودت فهم و حدت
 طبع و صفائی قریب و دو کاتب شمس صاحب تصانیف لایق و توقیفی بر تفسیر مثل شرح فقهی شمس
 که اخیر تالیف و تصنیف بیرون است طبع نظمی دارد و اشعار و تشعیر میگوید بوسبیل حکیم ابو الفتح
 بملازمت بادشاهی پوخته زانکه موکب منصور پادشاه رسید شیخ معین قاضی لامور را در وقت ملازمت

از ضعف پیری و قصور در قوی سقط در بار واقع شد رحم بر ضعف او آورده فرمودند که سرکار
مانده میابر آن قاضی نورالله را آن عهده مامور مضروب کرده و الحی مخدیان را جن مجتهد
خیال محال بدقت مامور را که معلوم میبود میباید خوش نصیب در آورده راه رشوت را بر
ایشان بسته در پورت بسته گنجانند چنانچه فوق آن تصور نیست میتوان گفت که قایل این
اورشطور داشته گفته نوی کشس که گوییم هر قسب و در تصایح رگس غیر نهادت کوف
اشتی عبارت و مدحیکه در یکم در قاضی نورالله با وصف تشیع شان واقع و مدح کوف
قضا سیمان مرتشی مامور مربوط جانی الصفاق است و هرگاه این را دوستی بس سطل
می ایم و میگویم سخی و ریاییت در اینکه نسخ صحاح و غیر صحاح قدیمه و جدیده با هم دیگر اختلاف قاضی
بسیار دارد پس بگردانید شخصی در یک نسخه کتاب روایات یا احادیثی به میند حکم تنفی کمالی
کرد و از همین جا است که اکثر روایات عبارات احادیث که در جمع من الصحیح جمعی از صحیحین
اثری از آن پیدا نیست آنچه در جامع صحاح است صحاح نه چنانچه کثرت اختلاف نسخ و تصدیق
و عوی این اثر در جامع الاصول تصریح کرده بحث نال لما وفقت علی نده اکثر رایتها فی غایه
من التوضیح المحقق الثریب الجمیل و رایت کتاب بنیاد اکثر ما و اعها حیث عوی نده اکثر السند
القی هی ام کتاب الحدیث و اشهر فی الناس با حادیثها اشد العلماء و مستند القهار و ائمه الاحکام
و شید و یانی الاسلام و مصنفو ائمه علماء الی بیت اکثر هم حفظا و اعرفهم بمواقع الخطا و الصواب
و الیه المعتبری و غده الموقوف و نتقد بابا فیما بعد یضمن منا قیوم و تصایهم و الی ابن اثیر مرانهم فی
بذل الفی ثم اجبت ان یغل بهذا کتاب الجامع لهذه الصحاح و اعنی بآثره در و توانیه و نسخه
فلما تبعه و جدت علی ما قد تعوب فی قدا و دع احادیث الالباب غیر ملک الالباب ولی بها و کفره
احادیث کثیره و ترک اکثر منها ثم اتی جمعت من کتابه و بین الاصول السه التي جمعها کتابه قریب
منها احادیث کثیره لم یندرک فی کتابه للاختصار و عوض وقع له فاجملها و رایت فی کتابه احادیث
کثیره لم احدا فی الاصول التي رواها و سمعها و نقلها و ذلك لاختلاف النسخ و الطرق و رایت

42

علی ای نحو کانت دلالت بر جواز متعه النساء دارد و لکن ضمیمه خرق الاجماع المکلب بس دلیل بر
 منع الحج فقط نبوده باشد فاما افاده مستغوب من بخلاف زیرا که استدلال کما بی بدلی نبوده
 میباشد و کما بی لضم ضمیمه خوی کمالا بخفی علی من جاس خلال ملک الدیار فونه دوم آنکه الحکم الام
 کما زعمه بلکه در این فیه استدلال منطوق روایت باضم عدم دلیل است بر تقدیر تسلیم با وجود تصریح
 جناب سید باینکه استدلال بحديث مذکور باضمیمه لزوم خرق اجماع مرکب است در دلیل عاشر
 باینکه احتیاج بان بصمیمه اصالت عدم تغییر ممکن است ادعای اینکه مطلوب جناب محترم استدلال
 مبسوطات روایات باضم الصالحین است در حقیقت ادعای علم غیوب اسرار قلوب است و این
 نظر کلمات مکاشفات صوفیه غیر مستبعد لکن انقسام شش قبضه به شش سهمین معطل خرم بصحت
 استقامت چنین کشف قول سوم آنکه مدخول است اولاً باینکه شکلی نیست که با اتفاق و اجماع است
 بنی عمری از متعه الحج مثل متعه النساء ثابت غایت ما فی الباب در پایه تاویل کما بی تعبیر از آن بفتح جم
 میباشد و کما بی بنی ثمر می تواند رسید پس اصل بنی ثابت باشد و فتح جم با متعه الحج بر چه باشد مثل
 متعه النساء مرد و در یک ملک مشکک پس بصمیمه قول بعدم افضل در ثبوت مطلوب کلامی میباشد
 و ثانیاً چون روایت مذکوره صریح است در تحریم عمر حج متع را و کلام ابن عمر عراض بر فعل در
 میباشد و الولد لا یس الا بکس النکار دیگر نیست که ثبت پسری بحجاب عمری ندارد و متعانه قول
 خلیفه زنده از محط اعتبار ساقط است کمالا بخفی علی المصنف البلیغ ثانیاً اجماع تمامی نیست باینکه
 مذکور فرج و متعه النساء نبوده نه متعه الحج ممنوع است چه شارح مختصر الاصول تصریح نموده باینکه
 مذکور تحریم حج تمتعه بوده حیث قال فی الصحیح ان عمر کان یمنع عن المتعه ای متعه الحج الی التمره
 ثم صار جواره مجعاً علیه اتمی و تفصیل این مقام فمایا تی معین خواهد کرد بدین
 عموم روایتی است که شارح اصبهانی و علامه توشیحی در شرح تجرید و علامه تقی زانی در شرح
 مقاصد در باب مطاع نوشته ان عمر صعد المنبر وقال يا ايها الناس انکم کنتم علی عهد رسول الله
 وانا انبئ عنین احره من اعاقب علی من متعه النساء و متع الحج و بی علی خیر العمل و النکاح و الخمر و الخبائث

قد عجب في ترتيب كتابه على ابواب البخاري وذكر بعضها وحذف بعضها فبما حثي نفسي ان اكتب
 كتابه وازيد ابوابه انتهى موضع الحاجة من كتابه بسنن الصنف ملاحظه بايد فرموده در صورتيك
 اختلاف نسخ صحاح باقصى العبارات بوده باشد از عدم وجدان دريك ونبهتكم بانقائى آن
 را بايعيد از الصنف است چه عجب كه ثقات نقله خبر بذكر كتاب جامع زر بن ابى نعيم فمخلفه ديكر
 نقل نموده باشند و بغير محمل است كه در اصل حديث لفظ متعد بدون قيد كذا باجج بوده باشد و نظر
 باختلاف ابواب بر كاهن قلبن در باب كذا آن روايت را يافته باشند نظريه لفظ نساه
 زياده کرده باشند و در اكثر احاديث مثل ما نحن فيه اختلاف موجود چنانچه در جامع الاصول نوشته
 سالت ابن عباس عن المتعده الحج فخص فيها وكان ابن الزبير ينها عنها فقال بنده ام ابن الزبير
 يحدث ان رسول الله هرجن فيها وفي روايه عن المتعده ولم يقل عن متعده الحج وفي اخوى لا ادرى
 متعده الحج او متعده النساء او به مسلم وغيره در جامع الاصول در فضل متعده بالحج نوشته كان ابن عباس امر
 بالمتعده وكان ابن الزبير ينها عنها قال فذكرته لابي قال على يدى والى الحديث تمتع مع رسول الله
 فلما قام سمر قال ان الله كان يحل لرسوله ما شاء وان التوان قد نزل ما اراد فاموا في اخوى ما
 يحكمكم من عمركم فانه لا يم الحكم وانتم عمركم اخوه مسلم قال الحميدي وقد اخرج مسلم في كتاب النكاح
 قد جابر فحينما في منزله فانه القوم عن ابيهم ثم ذكر والمتعده فقال تمتع مع رسول الله وابي بكر
 وطائفة الحديث انه عنى متعده الحج وقد ناول ذلك مسلم على متعده النساء وهم مصدق ان يقال ان عمر بن
 در فتح الباري در ذيل شرح حديث عمران بن الحصين كلفه حكى الحميدي انه وقع في الجاهلي في روايه
 ابي رجا عن عمران قال البخاري يقال انه عمرى الرجل الذي عناه عمران بن حصين لم اره في سنى
 من الطريق التي اصبحت لنا في البخاري كثر نقله الاسعيلي عن البخاري كذا لك فبو عده الحميدي في ذلك
 وبنها خرم القوي والنودي وغيرهما انتهى ونبهتكم اين دعويست انما از جمله روايات صحاح
 حديث الا ان ابي طالب يسوا الى با ولبا بر روايت عمرو بن العاص است دلالت صريحه بر لغو لا
 از جناب لا يتا بسبب ما ذكره عمرو عاص از عاصيت عدا ونيك با جناب على ابن ابي طالب است

وای را وضع نموده تا باعث برطرف شدن آن از آن شخص شود و این خبر در نسخ قدیمه صحیحین موجود است
چون بنا بر این ایشان بر شهادت مفسرین فقهیه شدند طرف خط و خط و تحریف و تحریف در آن
بروزید و این ابی الحدیقه اما عمر و ابن العاص فوری غم المحدث الذی اوجه البحاری و مسلم
فی صحیحهما سند متصل بمر و بن العاص قال سمعت رسول الله يقول ان الابطال بسوا الی
انما ولی الله و صالح المؤمنین انتی کلامه و خود است عبد الغزیز در حاشیه که بر بحث من کنت مولای
فندا علی مولاه نوشته گفته است قال التواصی لهم الله الذی الجبر علی تقدیر فرض صحته منفع بما صح غمکم
فی الصحاح ان رسول الله قال ان الابطال بسوا الی باولیا و انما ولی الله و صالح المؤمنین
و اکثر الحديث اگر چه عجیب فصاح لفظ فلان را بجای طالب نقل کرده اند لکن این عذر بدتر از
کنهه برای اثبات جرم تحریفشان بزر و مضیق وافی و کافی است حالا پاره از دست باز در شما
شان در بقیام مثل باقیه عنوان خط بایدست موقوف قدرت الهی را تا شایا بد نمود این خبر در نسخ البیاض
و نسخة که اکثری ان ال الی بسوا الی باولیا و روايت منفعه اند تحریف با یضاف الیه او اة الکتبه و علی
ان ال الی فلان نوشته و کلامی روایتی مسلم و الا علی و علی و علی کتبه که در اصل مسلم در مقام فلان
جایی سفیدی کتبه و با بعضی و مان لفظ فلان را در اینجا بنا بر اصلاح نوشته اند انتی محصله سبحانه الله
سعی است که جواب رسالت این کلمه همه الله نوشته باشند که ان ال الی بسوا الی باولیا و ذی الی
فلان پس همه از تحریفات علماء ایشان باشند چنانچه خود نیز گفته که بعضی بنا بر اصلاح لفظ فلان را نوشته
و بعضی در فقیه ایشان را طرف خطی در شرح قول بحاری در بقیام و فی کتاب محمد بن جعفر ماض
واقع شده که لفظ بیاض را مجز و خوانده و گمان برده که لفظ حدیث چنین است ان ال الی بیاض بسوا
باولیا از اینجا خوش فتنی و عریض علمای این فرق توان دانست انصاف منفعه صاحب نسخ ابیاری
حجت قال و موفیم سی فمن فیه لانه لا یعرف فی العربیة کمال لجال بیاض فضل عن قریش و سیاق الحدیث
یشوبانهم من قبيلة النبی و بی قریش و عجبت انت که بعضی من منفعه اند بر بی بیاض و هم بطن من الانصاف
و این حجر این را بعد از آنکه گفته اند من التبعیر و الترخیم علی رای و لایا سب سیاق الیهم باز عیاض افکره

که مراد از طلاق حکم بن ابی العاص است بعضی بر بنی امیه حمل نموده اند و لا یشتم مع قوله الی ابی لوطا
 الی سی لا مکن انتی بعد فصل سیر از ابن زینب نقل کرده که گفت من در کلام ابن عربی خبری دیده ام که
 تنوار آن نموده میشود سبحان الله این جایی عثمان را ملا خطه باید فرمود که کلام ابن عربی را ذکر نم کرد
 و با حقانی آن کوشید لکن ابن حجر آنرا ظاهر ساخته است قال قلت قال ابو بکر بن العربی فی شرح
 المربد بن کان فی اصل حدیث عمرو بن العاص ان الابطال فغیر الی عثمان کذا خرم به بعضی است
 تشیع منبع نموده اند بر ابن عربی و او را منسوب نموده بالتعامل علی الی علی و ابن حجر در مقام خطبه این
 منبع فرموده و لم یصل النکر فان هذه الروایة التي اسار بها ابن العربی موجودة فی مستخرج
 ابی نعیم من یقین افضل بن موفی عن غنیم بن عبد الواحد سید النجاری من بنان بن سیر
 بن شمس بن ابی جازم عن عمرو بن العاص فی ان النبی طالب سما اهلها بلاءها و قد اخرج
 الا سمعیلی من هذا الوجه البصر لکن بهم نطق طالب کان الحامل لمن اهتم هذا الموضع فله ان ذلك
 یتقنی نقصا فی الابطال لیس كما توهم كما هو وضعه انتی لفظه قول الحمد لله الذی اوحی
 الحق علی اسناننا انما انزل من السموات من لا مسکنت که مصاب بیاس عمرو عاص با ترجمه کمال
 الابطال بحریف و تعریف این روایت کاذبه نموده لفظ ابو طالب را سا و قد ساخته اند و در فصل
 روایت وجود و بود و کما اعترف به ابن حجر الذی هو اشد فسوة من الحجر سبحان الله شاه صاحب در
 مقامی از تحفه بنو مایند که قرآن مجید کنایه کائنات نیست که در سند و قیاس نقل کذا شکر است و با و
 تورانی پیدا شود و یک دو صفحه از آن مطالعه نماید الح برگاه در صحیح بخاری که مرتبه شمس بن
 ثانی کتاب باری است تورانیها اینهمه تغییر و تبدل نموده باشند پس اگر در نصف مجید نیز مثل آن
 نقلی بوقوع آمده باشد جوابا عن انما از خاطر محبت و خایر بعد باشد و نهایت سعی نسخ میکنند
 اینست که لفظ الابطال را مسلم گذاشته بگوید که مراد از آن کفار الابطال اند نه منکران
 و این توجیه غیر وجهه مردود است بلکه تخصیص الابطال باطل است بلکه کفار جمیع بنی امیه بنی امیه
 علی حکم دارند و سابق حدیث مشهور تخصیص است معنای عقول و جنو طبار و علی ابن ابطال الله بن

شان داخل در مونی باشند پس سوائی طالعی بگویم که ام باقی ماند که بلفظ ال ایطالب را و
تعبیر نمایند پس حق اینست که صاحب انصاف را خبر کند پس این روایت چار بنیت لهذا در
فتح الباری گفته و قد شکل بعض الناس من هذا الحديث ما نسب الى بعض روايته من البصير
عن علي وال بنه بعد ان ابن حجر و قول ال ایطالب منعه و توثیق روایت در حال آن بر دهنه
گفته و اما عمرو بن العاص و الحاکم بنیه و بن علی ما کان فیما ساء ان یتهم و للحديث محل صحیح لا یستلزم
نقصا فی مونی ال ایطالب سحان اند پس را بقده و لا الزمان اتمهم کذب نمیداند و توثیق این بلفظ
نمیاید و حاشا و کلاً میگوید حال آنکه او علایقه رب شتم حدیث امیر سنیو و آن حضرت نیز در این
و در کلام خود بجا را و کی او تصریح فرموده چنانچه بر کسیکه مطالع کتب تواریخ و پنج السله و شرح
حدیدی منعه این است و مخفی دستور نمیتواند بود و تفصیل این اجمال را به لحاظ موارد الیاس
للامام العلامة آیه الله فی العالمین علی الله درجه کمالی بوضوح می انجامد و اعجاباه حیات امام جعفر
صادق را صادق اللهم نداند و از حدیث ضعفا و اهل بن شمارند و شیخ بخاری در حق اخفرت گوید
اجد منه فی نفسی شیاً و مصعب یکران مالک لای روی عن جعفر فی نسخه الی احد کما فی رجال النبی
و یستعد من المعنی القم و در حق عمرو عاص خراس گویند حاشا الله انهم ما قبلوا باولی الالیاس
و انظر و ابین النصفه الی حال ذوی الازدباب بالجدلیات در اکثر روایات بخاری موجود است و
تفسیر کریم که حرف کلم فالتوا و حکم الی شتم از نافع از این عمر آورده قال ان در ی فهم انزلت
لا قال انزلت فی لذا و کذا هم معنی و عن عبد الصمد قال حدثنی ابی قال حدثنی ایوب عن نافع عن ابن عمر
فالتوا و حکم الی شتم قال ما بینا فی الکلام مهمل را باید شنید و چشم پوشی این قوم را از حق باید دید
خوف جارفه سفیدی کاغذ نداشته اند و حمیدی که جان محبت طرفه تصحیف منعه و زجه کاغذ را
ملفوظ فرج بر ساقه قال ابن حجر و وقع فی روايته الجمع بین جعل ما بینا فی النوح و موسی خنده بحسب ما فهمه
ثم و قفت علی سلفه و هو البرقانی و راویت فی نسبه الصعالي را و البرقانی فرج و یس مطالباً
فی نفس الروایه عن ابن عمر ما سادکر و قد قال ابو یوسف بن الجعفی فی سراج المریض و رواه البخاری

هذا الحديث في التفسير فقال يا أيها في وترك يا ضا والمسلمة شهيرة نصف فيها محمد بن يحيى
 بنجر و نصف فيها محمد بن شعبان كتابا وبين ابن عدي بن عمر في ايتان المراه في دراهم
 حال في النصف في ابن قوم را ملا خط با يا زمودي سفدي كان عديكارو وديكري بن شعبي
 فرج را بيان في اسد و التبا في خير و براري هند عجب جواي است و فتدنا شامي بعد از ان
 كلامي طولاني و تحقيق مقام نوشته و در و است اولي چاغي قوه كذا و كذا فقط نزلت في ايتان
 النساء في اول رهن را سخن من را سوي و ديكران نقل كرده و روايت مانده را از ابن جرير است
 او بلفظ يا ايها في الدبر نوشته و گفته و هو بود قول ابن العربي و بر قول الحميدي و باز بطر
 مستنده روايت ابن عمر را در باب جواز و طبي في الدبر را امام مالك غير و نقل كرده و شيب
 تطويل بر من قدر قصار منع شد قال الشيخ ابو طي في الاتقان في ذكر اسباب النور و اما
 بعد كلام ثم تارة ما توجه البخاري عن ابن سير قال انزلت نسائكم حث لكم في ايتان النساء في دار
 انتهى بالجمله اشال اين تحقيقات و تغيرات بسيار است اگر ارا ده استيعاب آن بموقع شود و جلد مخم
 مي بايد كه حاوي آن شود و ما جواي شكوف عجي كه از سوانح ابن زمان است ثبت كه خند و نقل
 از ابن بكير است جناب سيد سند دام ظلله تعالى شرح مسلم مولوي عبد علي از ترو بعضي اصحاب نقل
 براني تصحيح شده ديكر است آمده بود و بحسب اتفاق خط انور سيد كه در محبت عدم حجت اجماع است
 جا نيك مولوي عبد علي نوشته و كذا بخير عليهم الزله و بي وقوعهم في الذنب من غير نقد الا كتاب
 با كسي بكار زوي الا ذاب بنا بروق اقتضاح مولوي نكو خط حاجي بران كشيده اصلا خط
 بر اين پنج مفعله و هو و قو حتم في امر غير مناسب غير نقد و هو غير مناسب اما مقام محال لا تحقق على والي العلم
 فاقبر و با ولى الابصار و حاله اش بايد شيد الخ بر نقد بر صحت نقل مي كنم كه از موجود بودن
 فقط متع الحج و ديكر و نسخ صحيح تر مدي لازم نمي آيد كه و جميع نسخ اكتاب در جامع زرين خير
 فقط مذكور موجود باشد ما عرفت انما من اختلاف النسخ و ايراد الروايات في غير ابوابها با غير
 جامع مانع الاصول و غيره من الفول و شهادت على النفي غير مقبول بآنكه استخيلات است كه جميع

نسخ منتشره فی الافاق که از الافاق سجا و زیاده و اکثری از آن معروض ملک آمده اند
 و تفحص آن من و لها الی آخره منع شود پس حکم بسبب کلی محض عدم ادراک در بعض نسخ بعد از
 انصاف و قریب اعتداف است علاوه آنکه در روایتی در خصوص متعده الحسانی و رودان
 در متعده الکناخ نیست لاجواز و در فی کلها لایما نظر بالخرائط عینین معاد و ملک ترمیم عمری آنکه در
 جواب نامه یازدهم و عده بیان آن سند معاند سماجا حقیقت حال این مشکف خواهد کرد و
 اثبات خواهد رسید که روایت مذکوره بطلان و بی اعتبار است که نسبت برای احزاب و داده اند
 قهرا معند گوئیم چگونه اباحت متعده الح بر سببکه اصفی کتب حدیث منع بود سببه نیست که در اکثر
 مواضع از شخص احد روایت مختلفه مروی گشته و محض روایت امری دلیل بر تکذیب روایت دال
 بر خلاف آن نمیکند ما تمضمیم الیه بابرکن الیه بکذا از جناب رسالت اب حکام مختلفه را روایت نموده
 استدلال بان بر کذب بعضی و ان بعض نمیتوان منع و در این فیه معلوم است که احتمال وضع در
 ترمیمی مفقود است در احادیث مخالفه ان موجود است محتمل است که دیگران بابر حیات خلیفه و
 عدم تصحاح او از ابن عمر چنین روایت نموده باشند یا بن عمر خود در وقتی از اوقات کلمه انصاف
 بر زبان آورده باشد و باز راه اعتداف بمعده خلاف آن گفته باشد و معلوم و مشهور است که
 الحقل علی انفسهم مقبول و ان اقوام انفسهم و اگر این فاده جدیده رسالت پناه خطی از صف
 دانسته اند لازم آید که کلمه صدق از کذب غیر مقبول باشد و مثل الکذب قد یصدق از جمله صدق
 و اقوالی نفس مردود و میتوان گفت چگونه کلمه صدق بر زبان فلان کذاب جاری گشته باشد
 حال آنکه کذبات کثیره از او مقول و مسموع گردیده و چگونه اقرار بر ضرر خود نموده باشد که بکرات الحاکمان
 منع و علاوه آنکه روایت اولی که نقل فرموده دلالت بر کمال فطانت ایشان دارد و این روایت
 را شاید بر دعوی خود آوردن با وصف آنکه کذب عویس با پس عجیب و غریب چه حالت متعده در عین
 رسالت اب و سنت قول فاروقی متعنان کما تا علی عهد رسول الله م ثابت و اطلاق را و صلاح
 بر این حوام پس قول ابن عمر و الله ما کنا علی عهد محمد زاین و لا ما فید دلیل بر اباحت متعده باشد

نه بر حرمت نهولنا علینا آله - یا الیه و این روایت را بن اثیر در جامع الاصول
 باب حج تمتع آورده باز در اثبات مطلوب کافی است بنا بر اینکه حدیثی قابل تفصل در باب
 تحریم عمر احد المتعین را نشده انتهی بنا بر این که صاحب جامع الاصول این حدیث
 را در باب حج تمتع دلیل صریح است بر خطائی ناقلی چه اگر در روایت مذکوره لفظ متعه النساء
 واقع می شود چگونه صاحب جامع الاصول آنرا در باب تمتع الحج ذکر می نمود و آنچه صاحب رساله
 از کافی بودن این روایت در اثبات مطلوب او بر تقدیر و روان در متعه الحج انما ذمه
 مدفوع است بسببه اول آنکه صاحب رساله در ایتمقام کلمان خود بحث میکند در احادیث الیه
 و مشروعت متعه النساء ننوده او مع متعه الحج نه در احادیث الیه بر جواز متعه الحج ننوده پس ذکر حدیث
 جامع الاصول که والا بر مشروعت متعه الحج بالنواد است در ایتمقام خارج از بحث باشد و آنکه
 استدلال بعدم فصل استدلال منطوق حدیث جامع الاصول نسبت بل استدلال احوط
 مرکب صاحب رساله در صدور استدلال منطوق حدیث است پس استدلال بعد الفضل مناسب
 این مقام باشد سوم آنکه قول بعدم الفضل در ایتمقام ممنوع است چه تمامی نیست قابل انبیا که
 فریب حنرت عمر و حرمت متعه النساء بوده حرمت متعه الحج نیز چنانکه بیان این در جواب سئله ثانیه که
 در بحث متعه الحج است در فائده عادی عت بفضل خواهد آمد ناظر افوا ایراد صاحب جامع الاصول
 روایت مذکوره را در باب متعه الحج دلیل بر خطائی ناقل نمیتواند شد چه با وصف تطرق احتمال خطا
 بسوی ابن اثیر و احتمال اختلاف النسخ و حذف و اسقاط و ایراد روایات فی غیر ابواب الیه
 صحاح چنانچه خود ابن اثیر بان معترف گشته استدلال بان بر خطائی ناقل مذکور خطائی نیست
 و معلوم است که روایتی در حدیث تغییرات سیره در بعضی کلمات آن بحسب اختلاف نسخ اصل
 اطلاق و حدیث روایت خارج نمیشود پس تبار الیه در کلام سید سند و این روایت را بن اثیر
 الحج همان روایت ابن عمر است که در بعضی نسخ بلفظ متعه النساء و در بعضی بدون ضم لفظت و یا
 متعه الحج مذکور گشته فلا تفصل فواله اول آنکه الحج کاشش بحال شریف معترف میسید که روایت مذکوره

جائیدادیں

چنانکه می بینی طاعت است که مانع حکم مطلق است اما دین مشهوره و اجماع صحابه که کاشف از وجود
شرعی است اخبار و آثار عبادت انما اعمیر المؤمنین علی مرتضی است حضرت عمر مخض مبین حور است
بقیام الدلیل الشرعی علی حجتها بودند و علامه تقارانی و غیره از علمای علوم ادویه و معتقد
باینکه تقدیم سند الیه یا برای تخصیص الحکوم چون علامه تقارانی را در ایستقام از علمای ادویه
پس خداوند که این علامه مذکور در بیان معنی انا احوما کفیه است که انا حکم بحر مشرق اعتقد ذلک
چو المثال آنرا در وجه اول ابن فایده تاویل علیل و توجیه بغایت رکبات و بدلیل و غیر مفهوم نبرد
مسائلین کلام غرب از قبیل المعنی فی لفظ انشا سر قرار داده و این قدر بخیال شریفش نموده
که در حق تاویل ائمه ثنویان و ساطین علوم شرعی که عالم بشر و طه تاویل و عارف بل مذهب
قوانین دلیل بود و هیچ حرفی سواد و محقق محققان معصیت است بزرگان آورد و باینکه
کوان اشخاص بر علم قایل فاسد العقیده باشند و خود انصاف فرمایند که اگر احدی از عوام معتقد
نعمت حق کدام توجیه حکم محقق طوسی که از ائمه ابن بن بود بگوید که توجیهش تاویل علیل و بغایت رکبات
و بدلیل و مباین قوانین حکمیت عقل در حق این شخص چه خواهد گفت باین جمله بن معنی انا احوما
بیان همین علامه تقارانی که صاحب رساله کلام انود در این مقام ششما ذکر کرده است معلوم شد پس
تقریر او یا قصر قلب نسبت بعضی صحابه که از بیان حوریت متعسکات بودند قیاسی ندارد با هم
مقام تعجب آنکه صاحب رساله بعد از این بجز سطر نوشته است که بر تقدیر منزل اگر برای تقوی حکم
باشد چون مطلوب از محض حکم و سناد تحریم نه در شش ثابت است در تقوی آن تقوی مطلوب
ما است انتهی و این قدر خیال نویسم که چون احتمال تقوی حکم در ایستقام قایم باشند پس مطابق عذر
مشهوره از طرق الاحتمال لطل الاستدلال چگونه او را قانت استدلال بر قصر او ادبات
خایر خواهد بود که صاحب رساله اولاً بر علم صحت آن اثبات فصرین مذکورین در جمله انا احوما
فرموده و ثانیاً بطریق منزل احتمال تقوی ذکر نموده باینکه چون معنی انا احوما همین از بیان علامه
تقارانی که در شرح مقاصد فرموده معلوم شد پس آنچه صاحب رساله در تقوی تقوی مطلوب

کتمان کرده بحمل خالی از تحصیل باشد نه تقوی مطوی لیل اقوال مراد حجاب سید دام ظلّه و ثقیلاً
شرح تجرید اینها فی است نه شرح طوابع طایر افاضل رشید خطبه قوشی را هم مطالعه نموده اند
فانه قال فیها مبشر الی التجرید ثم ان کثیر من العلماء و جابر خیر من الفضل و جهوانه هم الی شرح
هذا الکتاب نشر معانیه و تفحص عن لایله و الکشف عن مبانیه و صدقوا بهم الی البصاح مشکاة و فصح
معضلاته و زلوا الطاقه فی کشف غطایه بک شریه و غنائیه و من تلک الشروح الطهارة
و حسناتها من موالده فی حقه العالم الربانی و الجبر الصداقی مولانا شمس الملک و الدین الاصفهانی
طلب الله ثراه و جعل الجنة مثواه فانه بقدر طاقه عام حل مقاصده و بقدر وسعه جال فی بیدان لایله
و شواهد مقاهه الفضل کسب القبول و الرضا و مثل هذا فلیجهد ارباب البصایر و الهی حتی ان الفاضل
الکامل کاشف معضلات المسائل مولانا و سیدنا علی الشریف الجرجانی بغده الله بقوانه و سکنه
فراویس حایه قد علق علیه نقاشی شتی علی تحقیقات رائقه و تدقیقات ذالده شایسته من بیایع
تحریراته انهار الحقایق و تجار من علو توبیراته سبیل الدقایق انتهى موضع الحاح من کلامه پس
شرح طوابع بعید از حجاب رسا و کتاب باشد قوال و آرا بیکلام علامه قوشی الحنفی مانند قول
علامه قوشی فانه صعد المنبر و قال ثبت کن علی عهد رسول الله الم و یجنب قول او در باب جواب ان
لیس ما یوجب قدحا فان مخالفه التجهد لغیره فی المسائل الاجتهادیه لیس بیدلح صریح است در تسلیم
روایت مذکوره بالفاظها المذکوره و اشاره است بسوی ترجیح اجتهادیه بر اجتهادیه و نبوی
علی مدحهم الفاسد و ذلک منهم لیس بیدلح و البض میگوینم که عدم بیک در مقام ان و لیس تسلیم است
و قد صرح الفاضل الرشید مراراً بکون عدم التکرار مطلقاً و لیس علی تسلیم پس التفاضل حق این است
این الفاظ در کتاب است خیلی بعید از انصاف باشد و یجنب کلام تقارانی بعد نقل روایت مذکوره
از قبل طایعین و الجواب ان هذه مسائل اجتهادیه و قد ثبت نسخ اباحه متعة الناس بالانار المشعوه
الح و قول او معنی او من حکم بر مذهب الح صریح است در تسلیم کما اشتهر به الذین تسلیم و الوجوب
المستقیم و بر کاه تسلیم این روایت مخفی بر ساداتش بسوی او صحیح بود علامه و لا یم قول

که نیم از جواب علامه تقارانی الح کلام ما در کلام عمر است که آن ظاهر ملکیت در اسناد و تحریف
سبوی خودش میباشد پس ناخج همان معنی خواهد بود و دیگری و اما جواب تقارانی نقل اگر
مخالف کلام خلیفه اس باشد باینچه ضرر و بانش بر رقیبه و رسته لاشر و از ره و زراخی و حال
تاویل علیل او در سابق سخن و از مالتی علی و روشن علاوه اگر ناخج بودن اجازت شنوده
بر تحریف که معارض است با جبار که کثیره میجه غیر محکم الوضع و اجازت متواتره اما میه از حلیه صحت ساری
و اجازت احوال و کثیره ششمتو باشد ناخج متواتره قطعی نمیتواند بود فان الطلی لا ینسخ القطعی علی مالتو
فی الاصول و ایضا قد تقرر فیها ان الاجماع لا ینسخ و لا ینسخ من اجماع را ناخج قرار دادن لالت
کمال مهارت استدلال دارد در فنی اصول علاوه آنکه با وجود خلاف اعظم صحابه تحقیق اجماع
و بعد تسلیم معارض با اجماع ائمه رسول و علمای امامیه است فلا یقتضی بینه و چون انعقاد اجماع
بلاستغنی شریعی نیز بعضی ائمه است باینکه کما فی المسلم و غیره فلا یكون کاشفا عن دلیل شرعی و اما نزدیکی
العقاد آنرا شریعه است ساخته اند پس مستطیع بل و می را مثل قیاس کافی الکاشفه و اجماع مستغنی را
بجمله قیاس بی اساس شنبی ساخته اند و ظاهر است که اجماع کما کشف استند و می باطنی باشد
دلیل بر نسخ قطعی متواتر نمیتواند بود و فضل عن ان یکون استخفا فیه بینه و کونیم چون علامه تقارانی الح
تاویل نا احوالها باینکه علامه تقارانی بعبیه و صایه خلیفه ثانی ذکر نموده رکاکتش بر میده فون
ادویه ظاهر و با برت جانی بر بر عاقل منصف که آنرا عزمایند البته بسمع قبول اصفا خواهد کرد و انفا
با تم تفصیل مدین کشته پس در چنین مقام اسناد و تعصب بوی اقرب است از اسناد و تعصب بوی علمای
بر تاویل علیلش میباشد و اگر احدى معدوم را برت با فو دیگر باشد کاندما کان مستلزم استغنی
نمیشود که جمیع افواش صایب باشد و در هیچ مقام بینه تعصب بوی از و فنی سز سزند و انجو انضا
فرمایند الح رسالت بانه خود و انصاف فرمایند که نوی عبد العلی ارکانی که علمای فحول و هر
معقول و منقول را از زمره علمای امامیه مثل محقق طوسی و سید باقر و اما دو غیرشان چه قدرها
با سارت ادب یا دینا بد نسخ نقص و عیب از چهل و سه و اما متهمان نمیکند ارد که بایشان اسناد نماید

با آنکه احدی در کلمات و عبارات ابن علمائی اعلام مجال استبداد و کلام ندارد و پس در حق چنین طعن
 چه بشود مانند چون مدعی انصاف اند و ما طالب انصاف از سامی مستم پس مقتضای انرا پیش نظر داشته
 آنچه مولوی سابق الذکر استحقاق باشد از طعن موم بلا تقبه و بلا تعصب بیان فرمایند تا مصداق لم
 بقولون لا تفعلون باشند اللهم الا ان تم منظورشان طعن بر اساس است ادب طعن عوام است
 چنانچه عبارت شان بان طلق و چون مولوی مذکور را اعلام بعبه از عوام فلا توجه الیه الملام در
 اینجا ما میگوییم الجواب الجواب الی این نفی تحریر ایشان در اینجا ملامت شود چه قیاس طعن اعلام
 بر عوام بعین اصحابان سلام است بلکه از قبیل انتقادات اعلام پس ذکر عوام ربی بایستقام ندارد
 بالجمله چون معنی احوال الحاکم و کاکت این تاویل که مصداق معنی الشوقی بطن الشاعری است
 سابقا با وضع بیان سیر کشته و غرضه سیاقی معنی قوله کائناتا علی عبد رسول الله دلائل صریحه دارد
 بر آنکه مرادش قصر قلب نسبت بجد و رسول بعد و من یساق الله و رسول بر او صادق و ثانیاً
 نوستر لنا و سلمنا ذلک انما اویل و محمداً و آل العیسی پس این افاده تازه که در خصوص احتمال قصر
 قلب از او در بیان فرموده انرا معنی کون الفطره بالنسبه الی الصحابه ساکتین عن بیان التحريم افاده
 تعجبستیم چه حقیقت حال اردو حال خالی نسبتاً آنکه یا نش ضروری و عام بوجه و بدیهه و خوب
 رسیده یا غیر واجب علی الاول صادق صحابه که حضرت خلیفه اول نیز از آنجا است سکوت عن الجواب
 ممنوع باشد پس چه حال سکوت آنها در مقابل تحريم عمری و عدم بکیرشان نیز مثل این سکوت باشد که
 در بابی ایمنه شور و شغب بر آن ساکتین بجا رهی آرد و علی الثانی اینهمه ثبوت از خلیفه بر خود غلط
 بر سر سر و عهد بر بر جم از آن فاروقی بر جم نوحض بوجه باشد و مشکک در سلب یا ساریه الحکم
 فلا تدل ولا تعقل و بتویر اتومیکویم که با وصف طول عهد نسخ اگر خلیفه اول در تمام خلافت خویش
 و دیگر اعظم صحابه بر سکوت بر لب داشتند پس ثانی چرا بیانی قبح این باب کشت و اگر آنها نیز تحريم
 ممنوع بودند پس قصر قلب از او یعنی چه بالجمله با وجود امتداد عهد نسخ عدم شیوع تحريم معنی است و در
 صورت شیوع تعدیع خلیفه و قصر ناشی از قصور است معلوم است که بتقدیر ثبوت اکثر صحابه و سکوت

قلیلى قصر اضافى به نسبت بنما غلبه قبل نیز بعد از تحصیل است پس صحت قصر بر تقدیر تسلیم تا ولى هم صحت
ندارد و نه مقام تعجب آنکه الح طاهر است نسبت توغل در تدريس و اشتغال طاهره و باطنیه که
ایمانى بان در ویاچه رساله خود منعقد است مقام برادر حال تشبث بالارقام فرموده اند ولى
مطلوب خصم نموده تا نقص آن چه رسد بالجملة احتمال تقوی که نظر بقونه سیاق و سباق موضوع
و تروک و خلاف طاهر است بر سبیل تنزل مذکور گشته و چندین احتمال در مسند لال و استخراج بطور
قادر نیست الا تا ویلات مسقط استلالات براسمها عن درجه الاعتبار باشد و ممکن بطور
اخبار و کتاب از سر باطل زیرا که ملو امر عبارت است از ارجح احتمالات تا ان السید العالم
العامل و چه چهارم روایتی است که شاه ولی الله محدث دسوی و والد فاضل معاصر شاه
عبدالعزیز دسوی در کتاب ازاله الخفا را آورده و بنده عبارتیه علی ما نقل عنه بعض التفات
احمد بن حنبل عن یابر بن عبد الله متعنا مع رسول الله و مع ابی بکر فلما ولی عمر ابن الخطاب
فقال ان التوان هو التوان ان رسول الله هو الرسول یکاننا متعنا علی عهد رسول الله
متعه الحج و الاخری متعه النساء لیسا بعده انتهی خلاصه اس آنکه من بکتاب قرآن و رسول مستقیم
لکن رای من مقتضی تحریم متعه است طاهر بیکلام و صریح قول او و لیسا بعده دلالت دارد بر آنکه
در زمان آنحضرت منوح نشده انتهی تا ان رشید الا فاضل ارى این روایت در کتاب استطاعت
مذکور در فقه عمری مسطور و بیان مفادش آنکه چون حضرت عمر را بیان عدم بقای حکم حوازم
منصور بود بمنجی بجهت قلت شوع آن در آنوقت موسم وقوع تحریم از طرف ایشان بود و لهذا باین دفعه
این نوع اولاً تمهید مقدمه فرمودند و بی ان التوان هو التوان الح یعنی اعراف میکنیم باینکه احکام
قرآن با اقرار و شریعت رسول برقرار و با وجود آنکه حکم بر رفع جواز متعه میبایم لابد بطریق اجتناب
گفته باشیم نه بطور تشریح که آنرا اولاً از خود مسلوب بمعرفه خویشین را تابع قرآن و رسول قرار
ام پس جمله ان التوان الح قویه جلیبه است بر اینکه حضرت عمر حکم بر رفع جواز متعه بطریق اخبار از
طرف شارح بیان منعقد بودند نه بطور تشریح از جانب خود تحریم آن کرده بودند پس کلامی

که متوون بقرینه صارفه از اراده تشریح مرویست لیل با حق در یکدشت آن در وقت
بعل بنامده که ناسخ الحکم بود و در مقام اسرار و عجب آنکه صاحب رساله خود در سوره
حضرت عمر گفته که من بکر قرآن و رسول نیستم و بعد از آن در ترجمه جلد بیست و نهم فائده فرموده که
لیکن رانی سبقتی تحریم متعدد است نهی و این همه مستلزم تاقص و تفاوت در کلام است و بطریق
کلام اول عدم انکار قرآن و رسول است تحریم تعدی مقتضای رانی خودی آنکه خدا و رسول
کرده باشند و عامی متعدد تشریح برای خود و آن مستلزم انکار قرآن و خاتم الرسل است
پس ترجمه که صاحب رساله بیان محققیه مستلزم تاقص و تفاوت در کلام عاقل در نظر اولی الاصل
ساقط از در خط اعتبار و قی قول حضرت مراعی کاتما متعان علی عبد رسول الله الح است
معه در وقتی از اوقات عبد کرم است بعد از حضرت صلعم مجبور شده بود بعد از آن وقت معنومانده ظاهر
که حکم بوجود و خبری در عهد شخصی مستلزم حکم با استیفاء چه در انجیز و جمیع عهد شخصی نباشد و مجبور بود
سعه انسانی و فقهی اوقات الرسول علیه السلو و السلام نه به استیفاء است لکن رفع آن
بتر نزد ایشان از روی روایات صحیحی مرویه از حضرت امیر مومنان اولاد و اجداد ایشان که
علمای و یقین بر احوال آن متفق اند چنانکه نقل آن در جواب فائده اولی از تهذیب استیفاء کرده
و روایات دیگرند صحابه کبار که قدری از آن در جواب فائده عاشره خواهد آمد از حضرت صلعم
علیه و والد و داماد و برادر است پس توهم نسخ از طرف حضرت صلعم نیز هم رجوع به تمیز بعد
از طرف عبد کرم است نه از طرف وقت چه از دستم چنانچه انفا پسین گشته و تحلیل رایج بودن آن در
تمامی عهد حضرت از سطوق روایت مذکوره با آنکه دلالتی بر آن ندارد و انحصار نظر معنوم
از جمله آن التوان بوالقوان الم که تا سم ماده توهم بشریح است توهم نسخ آن از طرف حضرت عمر
بعد از آن حضرت صلعم بنامد که از بعد از بنده بقید کتبات آوردن بعد از ایشان فصلی که نام علمای
اعلام و حواری فوج متعدد وقت حضرت ابو کر صدیق رنم که روایت از الاله نظار آن ال
نزد حواری چه ششم مستفاد از قول صاحبان انصاف دست از اعتنا برداشته قدرت الهی را

تا ش فرمایند و کلمات عجبیه بتما فیه حضرات سینه ملاحظه نمایند جانب رشا و تما سینه مایند که بچ
حضرت عمر را بیان عدم بقای حکم جوارش و مشطور بود و بعضی بجهت قلت شیوع در آن وقت موسوم
و قوع تحکیم از طرف ایشان بود و لهذا بنا بر دفع توهم و لا تمیید مقدس نمودن از حد تمام
از بیکلام وقت انصاف محل بحث کلام است یکی آنکه قلت شیوع را تا آن زمان که افاده فرمودند
مقام است و اب است زیرا که هرگاه در جنگ خیره خادی ندائی تحکیم متعده و لحوم حرا و ارا را
باشد و مثل حضرت ابراهیم و دیگر صحابه کبار بر عمر شما معترف بان باشند و از آن هنگام تا
عهد کبری همان حکم ستم بوده باشد از قات شیوع چگونه تصور باشد و همین که حضرت امانی
منبر تحکیم آنرا بیان فرموده چنان کثرت شیوع شد که مثل او از طاعت ابراهیم افتادن این عهد
عمری تار و قیامت بکوشش هر کس تا کس رسید خود و اصناف فرمایند که سبب این چه میتواند
و بعد تسلیم هرگاه قلت شیوع بوده و لا محاله جامع مسلمین بر تحش متحقق باشد و اخبار را نیم از جمله
اخبار احاد باشد چه اگر شایع و ذایع میبود بجهتیکه از احاد خارج و در حلیه نواتر داخل میشود
موسوم اسناد تحکیم و تشریع بکتاب فاروق سکت پس لا محاله از جمله احاد باشد و ادعای تواتر
آن که در بعضی مقامات فرموده اند از حلیه محبت عاقل باشد و می آنکه بیان نسخ نبوی بر کر موسوم
تشریع مینمود و اگر این قدر بجهت فاروقی میفرمودند با الناس معان نسخا علی عهد رسول الله
یوم خیر و نبی عنما النبی و وجهها الی یوم القیمه کدام اجماع و سیف اسناد تحکیم بسوی ایشان میشود با جمله
اخبار و حکایت از نسخ حکمی محتاج بضمیمه قریبه میباشد پس لا جرم آن ناصب قریبه مریدان
غشی نبوی باشد چه اقامت قریبه قریبه است بر آنکه مرادش شافقت بفرموده بوده و برای دفع
توهم رده قریبه بسیر و بار ضرب موفه و لات جن مناص فیکون القریبه لنا لا علیما و لموادضا
فرمایند که هرگاه خود و خلیفه دانسته باشند که طایر کلام من موسوم تشریع است حصار را تمام توهم
و استباه باشد و خلیفه زاده نیز در باب منع بلفظ اتع الی ام ستم رسول الله متفقوه گشت باشد
اگر شیعیان نیز و اما قائلانی و ظانان بقدرانی بطور الکلام در تشریح قایل باشند و امور لازم و درستی

آنکه چون استعمال هر یک از این حرفها با تراف سامی شایع در محاورات و کلام عرب
عرب است حتی که میان اطفال کافیه خوان ترکیب الشطرح ابا حنیفی و موالی نفعی زبان در
پس چه بانی اشتباه عظمای محابه بود و کدام مقام شرد و تشویش برای خلافت پناه تا
ماحت محم تبیدر قد و افتد اگر تا هم موم تحرم بود حضرت فاروقی چرا از آن پروا و بان
اعتنا بنمودند زیرا که عاتیه بانی الباب صحابه بر آن ایهام نگیر نمودند و آن خود عادت قدیه
ایشان بود و پانزده زن پرده نشین نیز در باب مقالات مهری با حضرت شانرا رجوع و هم
ساخته بود و اگر دیگران هم مقروض میشدند در خلافت شان چه بیگاست عیث این قدر بصدق
چه ضرر بود کاش اندک کم با الله گفته از صغار استظهار و نسخ می نمود پس جای مطنه و توهمات بود
نکن چون فایده مانعی پیدا نمیکند که این تشبیح محض است و درجه شش از بی فی المعانیات بالالتزام
درست نمیکند مبادا که بزرگتر تکلیف شود پس فرمودند از آنجه فرمودند و لکن عقل کی بکین خدع و تزیین
است بهانه استخواند که لا یخفی جهار بی انکه سابق ازین تصریح فرموده اند که معنی انا احوها
ابین حرمها و اخبر عنها است و حکم بشروع نمیشود از آنرا جمله معانی حقیقه یا مجاریه متعارفه
که هر دو محتاج نصیحت نیست معدوده پس الحال چه بدار رود داده که محتاج نصیحت نیست زیرا که
درین روایت فقط احوها هم نیست بگویند لفظ کاتا علی عهد رسول الله و در باب تشریح
کافی است و الحق که لک عواطف لکما لا یخفی و جای قیوس نیست که در حدیث بنی خیره لوم حمرا
با سعه النساء در یک سلیقه کشیده یکبار پیغمبر سنا میدهند و خلیفه لوم حمرا گذاشته متعالح را
با سعه النساء چسبانیده اند اینهم طایر بطریق ذبول از حضرت شان بعضی بی بقاء یکبار و در و
حرم لوم حمرا سبب بشروع حاجت تحریم عمری اندشت محلاف متع اگر چه در و در یک سلیقه
بوده اند و لذا محامضک علیه السکلی و بعد التیاد التي معنی کلام فاروقی ان التوان هو التوان
ان الرسول هو الرسول انک لبطان النکار کتاب رسالت میکنم لکن چون عهد پیغمبر منقضی گشته و حالا
رائی من مستقل و مستبد در بیان احکام است پس تشریح و ابداع را محمول بر ارتداد تو مابند و غیر

بر این آنکه در همان کتاب از امام احمد و در آنکه عمر در خطبه خود گفت ان الله فخر نفسه ماشا
 ان بنی الله یعنی سبیل فائز الح والعمرة لله کما امرکم الله یعنی پیغمبر خدا براه خود رفت پس حال
 انعام حج و عمره بکنید الحال مع خوف ثبوت بعد مویش باقی ماند چه بگویم بجهل آرید و سبیل
 نماید بر سر جمیع ان اتوان قریه حلیه است الح مد فوج است اولایان که این قریه حلیه شایه و اما
 بقرینه حلیه امانت اذن امامت و ادائی نمود و معلوم و مطلق است و یقین که از خود ضمیمه قوم
 بن نویره سرشرد و با این قریه حلیه باز حکومت بارتداد شدند و خالد و ابدا بنهار امجیا با کشته
 خلیفه ثانی تطربان قریه حلیه بارتداد آن جماعه در نقد با یکدیگر مبارک رسان بکشید و با جماعه
 صدیق بآن تصدیق داشتند از حکم بارتداد آن جماعه فالعجب که قریه حلیه آن جماعه جو افروغی ساخته و
 خود را با آن قیاس نمودند و راه قیاس را از چه راه نه پیمودند آیا مانند هستند که قریه حلیه بنی ثعلبه
 قریه حلیه آن جماعه مرتدین علی رغم الحلیه الاول از حلیه اعتبارا قطاعت طرفه ما و استی که خود را
 حرم منوخ الاباحه این قدر اهتمام می نمودند که لقب قریه حلیه را نشور و شعبه را نشور و عید
 و هتد بر سر و تارک آن میکردند و در وقت طلوع طاس دست بدارن آیه الیوم اکملت لکم دینکم
 علی مرغوم ز و در حقیقت کسی در مقابل کلام آن بکلام ان المثل بهی متوجه نشد نگاه دینا
 کامل شده بود پس تخم عمری چه مصرف داشت اگر فردیت آن بود پس تخم پیغمبر بعد احوال دین
 چه تصور داشت که با داشتن آن اسناد بحر سویی آنحضرت با ند عجب است اراغاض این حضرت است
 و صوابی الله مشکلی و الیه الاب تائیا باینکه در سبیل بیان نسخ حکمی حاجت بقرینه حلیه و حقیقت
 و صد حکم منوخ کشته و میان آن محتاج بقرینه عدم تشریع کشته پس این بقرینه قریه حلیه و ضمیر
 اراده تشریع است لایا بالعکس کتب لاد عاقلی که مرید معنی حقیقی از لفظی باشد و استعمال آن در آن
 نماید و از لفظ قریه حلیه بر آن کند معدود از سبیل و مجانبین خواهد بود و فلا محاله عرفان تشریع
 و لقب چنین قریه حلیه بر این عیب نبی است و یقین است عادت ستمه مردمان مردم از ارفدا
 تا ترس ظلم شعار که چون امری بر خلاف خدا در عمل می آرند برای رفع بدنامی حلیه او

و بهانه میجویند تا از نام ارتداد محفوظ و برکنار باشند پس شرح را تابع خود میارزند
خود را تابع شرح و طریقه قصه مرتضی نیز همین است که نگذیرد شهادت و عدول از حق و تبصیر
شهادت را فوراً مطلق را حق میارزند و در جمیع این مراحل برود و در دامن شرح را از دست
نمیدهند چنانکه ملاجری در شهادت ام ایمن که شهادت با الحجه بودند و شهادت با این
شهادتین سیدی شهاب علی الحجه و حجاب لایق است از عین باب است سقط حد از غیره بن
را می ناست نیز ازین قبل سبحان الله چنانکه حجاب سیده صدیقه زکریه فرماید لا دعوان الله
علیک یا صبیح جواب گوید لا دعوان الله لک این چه بی نقیصی کوچک دلی است چه خدع و عذر که
حق اینجاست را گرفتن و دعای بی کفرت کوار نمودن باز دعای خیر در حق آنحضرت فرمود
بر کرم باور نمی آید روی اعتقاد حق را بر روی دین بهر وقت و در حکایت جل جلاله
صدیقه علمای شان نقل نمایند کلام بطول می آید اما الله تعالی در مقامی دیگر مدین خواهد شد
بالحجه چون خلیفه مافی میسر شد که واقف عادت خود در این امر مرکب است حسنه میوند مقام
مقام ملام و سوزن صحابه تمام است لهذا برای دفع و قلی مقدر عنوان کلام را موضح بکلمات
چند فرمودند که دلالت بر خلوص ایمان و خیر ایتقان اخلاقی اتفاق و کتمان مضمیر فاروقیت محمد
و معلوم است که چون بابتی وین مفتوح بر کسی که تواند در مقابل نفس اجنبی نماید و برای آن ناو می قرار
و بدو مشتبهات نفس خود را نماید چنانکه کلام و کربت ان یسلوا موسی و کلمه و الناس ربوبی
قلیل و حدیث یا ربنا فام عمر قال ان الله یسل رسولنا ما شاء و ان النوان ترل سار له فامویم
و العمره کما امرکم و توانوا کما یزده الناس مصداق کلام صنعت الجاد است تقدیر حسن زبان آنحضرت
نیز از عین باب تواتر است فقی الجادته من الخوازمی فی شرح الهدایه عن ابی خنیفه الا باس
بالصدقات کلام علی بن ابی اسلم و الحرفه فی عهد النبی ص للعرض و یوالجنس فلما سقط ذلك بموت
حل لهم الصدقه کذا فی البحر الرائق شرح کتبه الدقایق سبحان الله بنو خنیفه که شخص کوه را بهر شخص
نمودند و در تذکره و خلیفه که شخص حسن زبان اینجاست نمودند و مومن کامل است ندان برایشی عجا

تو در عجب است که ای آخوه انول رسالت با ما و اب کافه اهل بدیع و ابو و ارباب اهل تحریر و
اصحاب از ارفق مد عین اسلام عین است که اهل باطن را تصدیق کتاب است و از
پس بدعت را بلباس شریعت آراسته جلوه دهند و می دهند با لفظ حکم فنافس در میان اطنان تصدیق
کتاب و سنت عمل با سخنانات خصیه و ارای باطله عجیب غریب است زیرا که طریقه صحابه سیدان
لا یمکان در حق ایشان بخیر و احد من المسائل همین معصوم و برای پیاده عدم تشریع آنرا کافی بود
و اتحاد مال با اختلاف عنوان برای چنین مجتهدان مضرت ندارد و کجانی النظایر الا قولهم و علاوه آنکه
اگر تناقض و تهافت در چنین مقامات باشد بجم ان عاید بحال حلیفه است عیده تمام است که بر نشانه
قرار و می دهند و کنایه شش بر ذمه شیعیان بچاره غیر لازم شما دانید و غلبه شما معنی که حباب سامی برادر
کلامش بر طریقی ندارد و چه نیست که اخبار از نسخ نبوی محتاج به نص قریه نیست پس فکر دیگر برای رفع
میان قول و آن توان سوالتوان الح و قول و منقحان کاشا علی عهد رسول الله که محصلش
بعده است باید فرمود و انی لک لک قول حباب است بد حکایتی عن عمر بن الخطاب را می منقضی خرم است
محصل و ملخص کلام عمر است انی قول کاشا علی عهد رسول الله که مفسر است به لیس است بعده و انکه عمر
لیست بعده باشد چنانچه از عایت تدقیق بدین فاضل رسید رسید اندک فرموده اند بجهت سلام
تناقض و تهافت در کلام عاقل الهم بمقتضای ثبت العرش ثم القش اول عاقبت عمر ثابت باید بود
بعد از آن در صد در رفع تناقض کلامش باید شدالی صل عدم عود من خون مطبق تسلیم بخلیفه ثانی است
مسلم است لکن روایت با سار به الحیل و دلیل بر خون دوری می تواند شد و بعد تسلیم عدم خون با بی قسم
کام است سلم عصمت از تهافت در کلام نبوت و نه منافی چهل و نه خصوصاً نسبت کسی که عقل
و فقه نوعی العقول محذرات فی الجبال از او پیشتر باشد و بعد التزل بگوئیم که بایر اراده معنی فخر
سامی سلب عقل از خلیفه ثانی لازم می آید و بر تقدیر اراده معنی و فقی کمال فطانت و عقل ثانی است
بمنو و فالجک بر دیگران طعن نمایند با آنچه خود بان احق اند تفصیل این اجمال آنکه اگر کسی بر سر سیر
علی رؤس الاشهاد با اعلان تمام بگوید یا آن بداند که من انکار خدا و رسول ندارم زیرا که مرا

مبدع و مرد شمارید من میگویم که بفرموده فلان خیرا و احوال من موعود و مضمورت خضار و احوال
 که مرد که دیوانه شده برگاه پندیر خدام خود دعوت خیر را بیان ساخته پس این تمهید و نصیحت
 بخواه اظهار نور و تدبیر یعنی چه پس سلب عقل از خلیفه برین طریق منتهی لازم بخلاف مابیان آن
 نمودیم زیرا که مفقود ای کمال عقل است که به تمهید مقدمات و اقامت ذاین خود را از بدنامی محفوظ
 دارند و در پرده رانی و اجتناب و کار خود را بر اندیس بیارند و عموماً شیعیان در عاقبت شان کلامی
 بخلاف مرسوم سیان که کلام نلیف خود را مثل کلام مجانب میدهند این احسان شیعیان بر هر حال
 پناه بخاطر عاقل باشد تا بوقت حاجت بکار آید خواه و معنی قول حضرت عمر الم بر صاحبانی
 میدانند که هرگاه کسی گوید که فلان خبر در عهد فلان پادشاه موعود و بعد از آن باقی نمانده مرادش
 همین میباشد که تا تمامی عهد آن پادشاه انجیز مرتفع نشده بود و او حدیثی از عقل از خطبه کائنات
 عهد رسول الله و پسینا بعد معنی نستحی فی عهد رسول الله نمیفهمد و علاوه آنکه صدر و سینه غی
 تمتعاً مع رسول الله مع الی بکر دلیل شرح بر بقای آن تا عهد خلافت بکر است پس آنچه
 این خلایق معانی افاده فرموده مستوی است باشد الاستواء لایرضی به اولی الالباب اطاع
 ضمیر بعد سبوی وقت حاس که خلافت بکرش بمیان نبوده نه سبوی عهد که مذکور و معین است
 و در التاج عجایب غرایب است و اما اسناد و قول بحکم متعه سبوی امام المقلین با وصف شتمنا
 حدیث لولا سبقی ابن الخطاب ما زنی الا شتی که در کتب فایقین با ثور از انجذاب است و ادبی
 انصاف و حق پوشی دادن است اما جبار و رده در مورد و تقیه پس مشک و احتیاج را نشاید که محرم
 با تم تبیین و اوضح تبیان ^{عنه} ^{الوحد وجه} ^{نجم} روایت مقدمه عمران بن الحصین قال زلت
 آیه المتعه فی کتاب الله و لم ینزل بعد آیه بنسبها و امرنا بها رسول الله و تمتعنا به و مات
 و لم ینسبها ثم قال رجل برایه ما شاد و این روایت را جانی سابق گذشت فخر رازی در تفسیر کون
 و گفته که قول بایاحت متعه لنا از ابن عباس و عمران بن الحصین روایت نموده اند و نیز این روایت
 مینا پوری در تفسیرش و ابو نعیم در حلیه و احمد بن حنبل در مسندش فقط تنزل متعه انسانی کتاب الله

عالمی است ایراد منقول اند که در این باب است در سطح بخاری موجود است که در باب
جمع تمتع نوشته و چون خلیفه ثانی الحزیم بنعین و در کتاب کشف المستدرک است و ادان
و موده اند پس تقدیر آنکه این حدیث در باب جمع تمتع وارد شده باشد زیرا فاده معلوم است
لعدم القایل بالفصل الا لزم هو ای الاجماع المکرر بقی قال اما در این باب است
که در کتب فتن تمتع بالعمرة الی الحج است نه که در کتب فتن تمتع بالعمرة الی آخوه و اگر چه در این مقام
مستحب است مانع را بداع احتمال صحیح کفایت میکند لکن بطریق تریخ گویم که حدیث عمر
بن الحصین در صحیح مسلم در کتاب الحج در احادیث جواز تمتع الحج سفیر واقع است باین انطافه
رجاء قال قال عمران بن الحصین نزلت ایتة المتعمرة کتاب الدیخی تمتع الحج فاعتمر بها رسول الله
و لم یفرل ایتة تمتع الی آخوه و لم یفرل ایتة تمتع الی آخوه و لم یفرل ایتة تمتع الی آخوه
پس اراده تمتع الحج از روایت عمران بن الحصین اراده ایتة تمتع الحج از راه واقع در آن مبطون است
عمران بن الحصین ثابت باشد و لهذا ائمه حدیث مثل بخاری و مسلم و غیره این حدیث را در کتاب
الحج در باب تمتع الحج احوال کرده اند در کتاب النکاح در باب تمتع النساء و اگر چه اراده تمتع الحج
از حدیث عمران بن الحصین بسیار است و بعضی را از آن عقیف الدین حسینی در رساله که در تحت
نوشته است که کرده لکن چون مانع را احتمال صحیح کافی و این روایت معنی بلغة تمتع الحج در صحیح مسلم
چنانکه منقول شده و باین ظهور اراده تمتع الحج از این حدیث خود صاحب رساله مبتدیان شایسته
آن منقول رسعه و نیز این روایت در صحیح بخاری موجود است لکن در باب جمع تمتع نوشته اند
احوال العباد و در این مقام از روایدها بدست برین حدیث است که در آن
و در تفسیر کبر نوشته گفته که قول بایات تمتع النساء از ابن عباس و عمران بن حصین روایت منقول است
الحج از امام رازی ازین بر دو جناب جواز تمتع النساء نقل کرده لکن تفصیل آن باید شنید پس این
که امام در تفسیر مذکور در بحث تمتع روایت از ابن عباس نقل منقول است که از آن متضمن می باشد و آن
منقول است از سبب مقتضای قاعده تنقیح علیها بن النویقین اعنی تقدیم حجت بر ابحاث و وقت جمع

بر دو روایات از کتب معتبره روایات خوانند و بر تقدیر منزل در تعارض شبه نیست
 بتعارض با نقل خواهد شد نسبت حال روایات متوجه در این باب ابن عباس ایدم بر بیان حال
 روایتی که در این باب از عمران بن حصین نقل نموده پس اگر چه این روایت در تفسیر کبری معارض
 متحول است لکن از آنجا که امام رازی از این قول نقل کرده و از اساطین با قدین اخبار و چون
 اتفاقاً حدیث مسلم که از این قول نقلیه است بی شکی می باشد که این روایت در مقدمه شطرنج
 بعضی از کتب نقل شده است و در این قول امام رازی با وجود مخالفت آن با قول امام محمد
 بلکه در این کتاب آن نفس و اشیاء که در طریق مسلم تفسیر است قابل احتجاج بر اصل است و لذا عطف
 از این حدیثی که طایفه از بعد و در رساله شمس جان استفا و میگوید که معاصر امام رازی قوی
 با دو روایت در رساله مذکوره یا اینکه تا یقینان با برآید کلام امام که در پیش گفته در تفسیر کبری است
 نقل آورده و این مقام بنویسد و ما قاطع بر آنکه امام محمد بن عیسی و کتب معتبره من زینت کلام
 ایضا مارواه ابن ابی شیبہ مسلم بن عمران بن حصین قال شریک آیه المتذکر کتاب اللہ الی اولی
 الذی نقلاه اتعاض بحجج مسلم و بعد از آن بنویسد فندا قاطع الحکم الزام و بنده بطریق نقل
 من کتاب آیه المتذکر بعد از آنکه استدلال بنده علی حواله المتذکر و با احتیاطی و تفسیر و مقام
 از امام رازی غرضی واضح شده مثل آن از تجارب علمای شیعه که نزد ایشان رتبه شان مثل
 رتبه امام رازی نزد اهل سنت است غرضهای بسیار واقع شده از آنجا که است آنکه باور علم
 در تقدیر به اسانصا ذکر منصف یا نش آنکه او اولاً قوی را که امام رازی در محصل در باب
 بذار و نقل از سلیمان بن عیسی بن زید نقل کرده است و ذکر منصف بعد از آن روایت امام از محقق
 طوسی نقل کرده و بنده فقط فقال حامل عرش الحقیق و الحقیق حاتم الحکماء الحاصلین بصر المله
 و الدین الطوسی فی نقده مجیباً عن ذلک انهم لا یقولون بالبداء و اما نقول به ما کان الانی
 روایت رود و این جعفر الصادق علیه السلام انه جعل سمعیل الایم مقامه بعده فطهر من کل
 ما لم یرتضه فجعل الایم مقامه موسی ۴ فصل عن ذلک فقال بد الله فی امر سمعیل و بنده ای

وندیم ان خبر الو احد لا یوجب علما ولا عملا و بعد ان جواب تقیه از حق مذکور نقل کرده بعد
 فرموده اما ما قال النافذ المحقق فی بعضه غمها استغوب منه عن شدائد الاستواب فینالک
 اخبار جمیع متضاده منطافه مستکثره الطرق معتبره اسانید متعنه المقوم ملحق البیدار و
 تصاریعها رواها اساطین الحديث و اعمدة الرواة کالابی جعفر النعمانی و من فی رزمهم و قد
 اخبرنا شعب طرقا و اختلاف اسانید ما من خبر جاز لا حاد و اوصلها فی عجم باب التواتر
 و الا یوجب ان الاعطمان قد افرد کل منها باسماه باب البیدار و اثبات نوازل المروم و نقول
 معناه المصطلح علیه من فراج ضروری الدین و التواتر بالمعنی و ندیم ان الروایة التي رجم انهم
 رووها عن الصادق ع لم یروها احد منهم علی ما اوردوه اصلا و بعد ان در بیان بی اصل بودن
 روایتی که محقق طوسی ذکر کرده است مطابق و اب نحو و تطویل بمقال نموده و ما لا خصما رقیل
 اکتفا رفته من سائر الاطلاع علی تمام العبارة فعلمه مطالعة الكتاب الذي نقلت عنه هذه الروایة
 و انما جملة استنباط شیخ بهاء الدین عاملی در شرح اربعین در بحث عدم جواز مسیح باب البیدار در خطبه
 توجیهات شیخ الطائفة ابو جعفر طوسی بسط بمقال بمنته و در آخر آن فرموده و غفلة مثل ذلك الشيخ
 الجلیل عن نایب کفر الجواد قد کتب و اصارم قد تبوا الخ اگر چه این قسم غفلة از علمای کبار است
 بسیار واقع شده لکن از آنجا که خطای کبر انوشن نسبت بجمالتان ممکن به اعتبار عزات
 علوم عالی از سواد بیت ابتدا حکم ضرورت و اعینه بر قدر ضروری انشمارت پس کما فیضا
 بشریت از مثل محقق طوسی مطابق تصریح با ذوالعلوم و از مثل شیخ الطائفة ابو جعفر طوسی بر حسب
 شیخ عاملی غفلة ای مرکه واقع شده پس اگر امام رازی نیز در نسبت متعنه النسابی عمران بن یزید
 بعد ظهور برات ساحتش ازین غم غفلی واقع شده کدام محل استبعاد و در مجموع غفلة طاهر و عقلا
 کدام مقام است و تواتر و غیر این روایت را نیز یوری تفسیرش و ابونعمان در حلیه و احمد بن حنبل
 در سند بلقطنی نقل متعنه النسابی فی کتاب الحدیث ایراد نموده اند و تفسیرش یوری
 بر کفر فظنا باللفظ متعنه قرین بیت عبارتش نیست و اما عمران بن الحصین فاته قال نزلت آیه المتعنه

[illegible]

غرور و باره از آن خویش گور میشود و مثبت مطلوب معین در ملک تحریر هر یک هیچ
 مشکل پس ادعای اینکه مضب علت مضب نیست مانع را بادی احتمال صحیح کفایت میکند
 در مثل ای مقام نامشروع اما حدیث مسلم که مفسر واقع شده پس سبب منع نمیتواند چه اولاً از
 که این تفسیر از عثمان است چنانچه این را با مسلم و غیر او باشد بل هوای ظاهر که باید بل ^{لفظ} علی
 یعنی دون اغنی در جای خط از این رجا و مسلم اقرب بصواب است به نسبت تمام خطا علمای مجول
 مثل تعلیمی و نیشاپوری و رازی و غیر ایشان و ثانیاً این روایت مفسره مسافات بار و ابیات
 متعالفه اندر وجه احتمال در دو آن روایت در خصوص متعین منطوق است و توفیر پس اگر بخار
 و مسلم آنرا در باب الحج نامی و منافی در دو آن در باب تعدد النساء باشد و رساله عقیق الدین بن
 نرسیده و الا نظر با بکار انکارشان نموده میشود اگر آن رساله را در مثل سائر مذکور شقوق نباشد
 قوله و باین ظهور را داده متعالف الحج کمال استعجاب از رساله و کتاب است که با ادعای انصاف است
 و تلمیح را کار بند میشوند سبحان الله از ذکر کردن بهاری این روایت را در باب الحج ظهور را داده
 متعالف الحج از آن بکلام وجه مستفاد میشود و تسلیم جناب سید آنرا از کدام عبارت بکدام نه از انجائی
 دلالت فهمیده اند از اینجا مطلبانی و عبارت فیهی علمای نیست توان دریافت که با عدم فهم کلام
 اراده تقصیر ابرام میماند قوله پس باید دانست که امام در تفسیر مذکور الحج علی سه روایت از این عبار
 آورده یکی قول باباحت مطلقه و دیگری باباحت عند الضرورت و دیگری رجوع عن الاباحت مالم یبرک
 قول باباحت است اما علی الاول فظاهر و اما علی الثاني فثبت المطلوب لعدم محصل و اما علی الثالث لان
 الرجوع عن شئی لا یكون الا بعد ذلك الشئی کما فی قوله ما قاراضی شریها پس مطلق باباحت که اباحت
 و برکت از اولاد است ثابت شد و رجوع نموده پس اقتضا مقتضی واجب چون قول اول است
 حتی سار بقیاه الکرمان باقی از ثنوا و پس بر عود شیدی از درجه اعتبار باطل باشد و مهارت
 رنات و نهاده در اصول فقد ملاحظه باید فرمود که چه میسر صرف قواعد اصولیه میشود تا بعد تقدیم
 تحریر بر تحلیل مقام عمل میباشد در حکایت مذکور حدی الا ان یقصر جائز با نیز عم ثانی امام رازی

اندرین

ما شارعین منه النساء است شراح حدیث تفسیر قال رجل برای ما شارعین منه النساء
 احدی بحال انکار ندارد پس باین تو این را در از روایت عمران شیعہ السعویان باشد و پس و اما منه الح
 پس با وصف عدم تبادر بازم در اثبات مرام کافی است کما غیر مرده لکن چون شما انکار از نبی عمری مرج
 تمنع می نماید انهم التیه مراد خواهد بود پس خود انصاف دهند که این کدام منع بود و اگر گویند که مراد آن
 قسح حج الی العمرة است فهو توجیه غیر وجهی زیرا که بدین هیچ کس متبادر از انفسه قسح حج نمیشود و بعد تنزل باز
 مطلب حاصل است چه اگر قسح حج ممنوع بود پس معسنی و لم یها غنصی مات قال رجل برای ما شارع
 حدیث اگر ممنوع نبود همان آتش در کاسه و لزوم ابداع و تشبیه دست بکریان فایده است معذرا
 تقدیر مراد استغنان کانا علی عبد رسول الله شیعہ السعویان الحج خواهد بود پس هرگاه قسح حج بدست
 فیه باشد شیعہ السعویان مثل ان لا تخاطبا فی خیط واحد پس این قدر درست بآوردن فایده ندارد و چه
 مطالب است تقدیر ثابت و الله الحمد و کلام بغیض فی میزان العقل طبع فلا یعنی بشانه و لا حجه فیها لا حجة
 خطائیه ازیدن خطای الزاری توار و تمسکه در ان مقام امام رازی الح اقول ایراد فصول کلام و
 نقل حکایات تحطیه علمای اعلام باین طمطراق و اتمام تمام بعد از فطانت و رشادت مینماید
 زیرا که احدی از عقلا انکار وقوع خطا را با از مرده علماء در سابل کلامیه متسارع فیه نمیتواند
 کرد و این خود طایفه است که صوابی صورت اختلاف بین المتناقضین مختصر در یکی از بر دو جانب خواهد بود
 و بمعنی را کسی از سلبت و اما مبدل احدی از ارباب عقل و فهم بحال انکار ندارد و کیف و باینه در سبب
 خطای جاب سید المرسلین در مواضع عدیده واقع و تحطیه علم انجناب را و بودن رانی او بر صواب
 و مبادی حق و کتنا ثابت چنانچه در ماجرای فدائی اسارانی بدر سبب خطای سید انوری منزل
 غایب از جنس رب الارباب قریب گشته بود و حضرت ابوبکر خطای خویش را دم و گریه کنان بود
 و رانی عمری بر صواب باعث دفع غدای موافق حکم رب الارباب بود و الی غیر ذلک من المواضع الكثير
 التي بطل الکلام مذکوره و در ماجرای قوطاس خود را برست که نوبت با سنا و سحر و بیان رسیده بود
 و حضرت عمر اصلاح بعلم حضرت می نمود و بآیه الیوم اکملت لکم دینکم جاب رالتی رانته و اکامه

میاست چنانچه قول علماء است مثل طبری و قاضی عیاض و غیره ذکر نموده اند که ما جوابی منع اخصار
که از حضرت فاروق منعمه بنور علوه گرفته دلالت بر کمال تقاضی و رزانت رایی ایشان دارد
پس در ذریکه نوبت تصور و خطا بسید اید و نوبت تحلیله ثانی خلفا رسد مگر این فواصل آن
غایت کافی نیست تا در صد و تحلیله علمای امامیه بچاره باشند و از خطای پنجمه و تحلیله مثل عمر
تا خطای علمای و تحلیله شان فرق باین السار و الارض است اما باینکه در باب پس معلوم است که
غیر از معصومین احدی کایا من کان از سهو و سیان و خطا و نقصان نترسد و مبری نیست و
حقیقت کافه علماء با وصف وقوع تخالف و تنازع باینکه ایشان از جمله مستحیلات پس
لا محاله یکی از شارعیان محقق و دیگری مبطل خواهد بود و این خود از اطلاق بدیهیات است
حاجت به تطویل کلام ندارد و برگزیده این رویا قی پس میگویم که قصاری آنچه از نقل کلام
اختلافات علمای اعلام منتزع میشود و وقوع خطا عن احد المتخالفین است و بمنع اثبات امام
رسادت مقام غیر دانی چه عمده مرام او در استقامت اثبات خطای امام خودش است
خود طاعت است که وقوع چنین اختلافات بین العلماء صلاحیت احتجاج برین مطالب ندارد خطا
احدی در مقامی و آن مستلزم خطا را آفریند و اندام رفع استبعاد پس مرتبه آن متناهی
از اثبات خطا بدلیل برگزیده این باشد آن چه کارش می آید و برگزیده ما بحمد الله واضح می بینیم
که دعوی وقوع خطا از فراری در خصوص این ماده دعوی بلا دلیل است اما حاجتی بر رفع
این رفع نیست و لکن چون استطراد کلام در خطای محقق و تحلیله سید مدقق متناقض گشته و در کلام
مقتضی آن شده که جواب قسم را درین میدان جولان دهم پس میگویم که تشبیه خطایم را با
خطای محقق چنانچه طاهر کلام ساجی است بنی است بر اثبات سه امر یکی وقوع خطا حاکم و
عن الفخر الرازی فی رد المقام دومی صدور خطا عن المحقق الطوسی طایب ثراه فی باب ابداء
بما و قطعاً سوئی تا مثل بین الخطائین علی رعمه که وجه تشبیه تمثیل تواند بود و این بر سر امر
ممنوع و غیر منقطع و من ادعی فعله البیان دون اثباته خطا و اما امر اول پس از پنجمه

که انما بعض تنین اند که ظاهر خبر ما فخر رازی است و این انما مؤید آن رسالت پناه
 اقامه نمیدارد بر خطایس نو موعه عایه الامر از خبر مفسرین رجا رجائی اثبات خطای انوفه
 و آن از روی محال است چه وقوع خطا از این رجا و عدم تحمل است بسبب خطای فخر رازی
 محتاج است بدلیل دانی رد آنکه صدک فخر رازی غیر متزول مثل تعلیمی حافظ ابو نعیم و مشایخ
 از صنایع مفسرین محدثین بر یک با او علاوه بر این شهادت علی النقی غیر قبول است پس آنرا در
 روایت علی مارواه الرازی از پایه اسعنا و درجه قبول یا قط باشد و اما امرانی پس تفصیلات
 آنکه یکی در نیت است که مورد ایراد بجز العلوم حجاب پیدا و اما ظاهر کلام حضرت تحقق در رد
 اعتراض بر ظاهر کلام حضرت شان ظاهر و باینست لکن بقال آن بقول ان الکلام طهر و لطفنا
 پس حمل که بایش بر وجهی بوده باشد که از شوب رد و اعتراض سانی بود تفصیل این اجمال و توضیح
 این بقیال آنکه بدو قسم است یکی بدو از است اطلاق بدو بر آن معنی لغوی است و وجهی درای
 لم یکن فظهور امر ما کان من قبل و آن است که چهل است بر اینی صاحبش لغالی اند غنه علو کبر و احدی از
 علمانی اسلام فیضی عن الا فاضل الایمانیه بان قابل نیست بل بیک اعتقاد مصدق آن نمیتواند شد
 و اسناده الیما است بحث و من است سوما او موثقه باینست فی غنه الیوم القیمه فی طنه حال دومی
 بدای مصطلح و آن در تکوین نموده است در تشریح علی ما حقه اسید الاماد و لا عایه فیهم و لا
 تغیر و انکار مطلق البدار و بوالمعنی الصحیح نکر علی الاسلام و ابله حجاب سید سید و اما و غطر الله
 و ضجعه در نبراس الصیا فرموده اما با حکام امام المسکین البدار فماید با علی الصوت احرا
 ان المتجرب علی دین الرافضه قسطه من تنبع الاحادیث تعوق الادیان طیف جلاله و کرا البدار
 و التین به غیره و الا جلاله عن احمد الرافضه الذین هم ال قدس العظمه و اهل بیت الله صلو الله
 و تسلیما علی ارواحهم و اجسادهم و هم مل از متکرر الورد فی احادیث رسول الله عن طرف الجهور
 مساندیم علی ما روت انهم المحدثون کالتجاری و کم و مالک و النسانی و الترمذی و ابی داود
 و ابن ماجه و دارقطنی و غیرهم من صنایع اصحاب الحدیث و ما دیدیم کل صحیح او جامع موطا

اوسته اوسته اوسته که او مصباحه او سکنه مثلا و قد حاول ربط من هذا على علمهم المرام
فی شرح غریب الحدیث کاتب الاثیر الجزری الموصلى و علانہ رخصت صاحب الکشاف و الهادی صاحب
التعلیل و ابی موسی الاصبهانی و شرح صحیح البخاری و مسلم و من عدم من اترابهم و اضرابهم
و من طبقتهم و اعلی طبقتهم تاویل و کتب سیره علی مطابقه الاصول و الضوابط الموضوعة
الحاجه من کلامه اعلی الدقایقه و در معانی و کفر موعده اما بحسب الاطلاع فالیدار منسبه
الکونین منسبه النسخ فی التشریع فما فی الامر التشريعی و الاحکام التشريعیه النکایفه و التوفیه
المتعلقه بافعال المحققین نسخ فهو فی الامور الکوینیة المعلومات الکوینیة و المکونات
الزمانیه بدارنا نسخ کانه بدار تشریعی و البدار کانه نسخ کونینی و لا بدار فی القصار و لا نا
الی جابا نقد و س الحی و المفارقات المحضه من ملائکه القدسیه لانی متین اندر لایحی
طرف المحصول و الثبات البات و دعار نظام الوجود و کلاما البدار فی القدر و فی استدار
الذی موافق التفتی التجدد و طرفه سبق الحق و التدرج و التعاقب و بالنسبه الی الکائنات
الزمانیه و البوبات البیولانیة و بالجملة بالنسبه الی من فی عالمی المكان و الزمان و من فی عالم الاله
و العالم الطبیعی و کما حقیقه النسخ عند التحقیق انتهاء الحكم التشريعی و التقطاع استمراره و رفعه
و ارتفاعه عن دعار الواقع فکذلك حقیقه البدار عند الغرض البائع و اللحاظ الغایه اثبات
استمرار الامر الکوینی و انتهاء اتصال الامانه و تفاوتا و بی الیقینان فی المحجول الکوینی و المحلول
الزمانی و مرجعه الی تحدید زمان الکوین و تخصیص وقت الامانه بحسب اقتصار اشراط و المعدات
و اختلاف التوایل و الاستعدادات لانه ارتفاع المع کلین عن وقت کونه و طایفه فی حد
حصوله بدار علی مذاق الحی و شرب التحقیق انتهى برکاه این بابا منه و این اساسی شیه
سیکونیم که انکار حضرت محقق از بداء و درود و آیات متضمنه آن الکاسر است از بدائی خاص که بداء
نوم باشد و احدی از علمای ما بان قابل نده و در و اینکه میرج باشد و اثبات بدائی کلامی
باطل و الدلائل بران در کتب جارا و در کتب کلامیه کلاما و در کتب اهل بر طبلان آن درود باقیه قال

ابو عبد الله الصادق ^ع ان الله لم يبد له من قبل وقال من رعم ان الله يد له شي في اليوم لم
يعلمه اس فابردنه ومن رعم ان الله يد له بار ندانه فهو غدا كما في الله العظيم وقال يوسف
بن منصور بن جازم سالت ابا عبد الله ^ع يكون اليوم شي لم يكون علم الله بالامس قال لا
قال برفا خواه الله قلت ارأيت ما كان ما هو كان الى يوم القيمة ليس علم الله قال بلى قل ان
يخلق الخلق انتهي و چون جاب سيد مدق كلام حضرت محقق ^ع بالحول بر طائر سر معه وان مشعر
بالكمار مطاق بدار است اور د عليه ما اور و اديم بر جبر بدار ^ع بمعلی که محقق بر در شش و سید نفی
پر و اخبرت قال و تعلم ان الروایة التي ذكر انهم ردوها عن الصادق عليه السلام لم يروها
ابدا منهم على ما اورده صلا كيف وقد ثبت صح من طرفهم ورواياتهم بل ومن طرق الجمهور ايضا
ان النبي ^ص قدما بآيته وانه و اوصيائه من غمرته وان جبريل ^ع نزل بصحيفة من السماء بها اسماؤهم
وكناسهم تحت الروايات في ذلك كتاب الحديث وكن قد اخبرنا طائفة في شرح مقدمته تقول لا ما
وعن كل واحد منهم لخصوص طائفة و نصيبا بانه على امامتهم واحد بعد واحد الى قيامهم الحجة فكيف تسوع
الرواية عن ابي عبد الله الصادق ^ع انه جعل سمعيل انعام مقامه بعده واما تلك الرواية على الوجه
الذي اورده عروة الاسلام الشيخ الفقيه والصدوق ابو جعفر بن بابويه الفقيه رضوان الله ^ع
عليه في كتاب التوحيد حيث قال في باب البدار بنده الا ليطا و من ذلك قول الصادق ^ع ما بدار
امر كما يد له في سمعيل اني يقول ما ظهر الامر كما ظهر له في سمعيل اني اذا اضرته فلي يعلم بذلك الامر
بامام بعدى و قد روى لي من طريق ابي الحسين الاسدي رضي الله عنه في ذلك شي عرس هو
ان روى ان الصادق ^ع قال ما بدار الله بدار كما بدار في سمعيل او امر ما بدار بدار ثم فداه في عظيم
و في الحديث على ^ع الحسين جميعا عدى نظرا لا في اور دة بمعنى لفظ البدار و الله المدق للصواب
انتي فتقول سمعيل كتحقق روايتي بابين الفا و بعض كتب غير مشهورة باقة و سید بران عتوري
بش نقیشت باعتبار عدم وجدان در كتب مشهورة باقة و مدار و در شش کتاب غیر مشهور ثبت
سید در ناده فلی ان بور و لخصوص حلیه طائفة در طرق امامیه که در طرق جمهوریه هم با سانی سانی

ایمه انما خسر و کما می طبله انحضرات منطوره است باینکه از دور و چنین لغوص حصه طاعنه
نفی منافی آن روایت را نمیتوان نمود چه اکثر اخبار مطروحه غیر معقول علیها را بنسبیم
و تشبیه منافات با دلایل قاطعه از لغوص کتابیه و سلف نبویه و امامیه دارد و در این
در کتب اسلامی موجودی عین غیب نمی افکند از لغوص طبله باعث طرح و دلیل بر وضع آن
میکرد و پس این شاهد شهادت بر عدم مقبولیت آن وارد نه بر نفی آن را تا فرمود
محقق نیز ترفیع و تضعیف از آن بر وجهیکه مستلزم مطروحات آن بوده باشد فیکون ذلك لا
کشف ظاهر کلام سید سند مشهور است بر ما و نسیم کلام شیخ صدوق طاب ثراه که در کتابیه
افاده فرموده حال آنکه فقه را بعلم بدکاک است پس امام بعدی بنا بر فرمود سید صدوق است
نمی آید چه اگر لغوص قاطعه بانه در نفی امامت بمعین کافی بود حاجت باین بدایه بود و اگر نبود
پس راوی روایت محققه اگر بنعم باطلش امامت بمعین راقی الکاشفه بنا داشت انحضرت
ساخته باشد چه عجب این خود از کلام جناب صدوق نیز شفا میشود که بعضی خواص الناس اثبات
در امامت بمعین بعد و بر آن لغوص اطلاق غیر حاصل پس اگر راوی آن روایت هم از آن عالم
باشد چه استعجاب که امام استوار باطله تثبیت بن قوبه بر نفی آن را تا محل کلام است و بکمال
اگر سید سند تثبیت میکند باینکه فقه فطرمین اسمعیل مالم بر تفه منه بی اصل محض است چه شیاع
و دیاع رسید بلکه بواسطه ثبوت کرده که امام حتی ناطق حضرت ابو عبد الله جعفر صادق علیه السلام
بکمال مرتبه راضی از حضرت اسمعیل بعد و میا و مبتدا مدح و تائید فرموده و تشیع جازه و نقل
جهیه شش بعد الموت بر داخه حسن و اولی پس و از تثبیت مذکور و انکار فیه مایه کما رتت ثبوت
آنوقت میتوان گفت که ظاهر روایت با بر الله کما بدار فی اسمعیل ای و وقوع بدایه امامت در سینه
اسمعیل است چون وقوع بدایه امامت از جمله استیجالات عقلیه جامعه قطعیه است جناب صدوق در
بایه جواب بدو وجه اجابت با صابت از آن فرموده اند یکی تاویل معنوی و صرف بدایه معنی
متعارف لغوی بقوله بقول ما ظهر الله امر کما ظهر الم و دومی بفتح و جرح و صحت آن کما تر ایه قوله

ولی فی الحزن لطیفی قلمی است که تحقیق طوسی را در این کتاب نقل فرموده و در
 خبر المعنی مخفی باشند و در جواب گفتا بخرج و محقق فرموده با ستم باین که خبر اول
 لا یوجب علماء لا عملاً و باینکه پیش از این ستم باینکه ستم باینکه ستم باینکه ستم باینکه
 و اگر چه این تو جهات خالی از بعد نیست لکن در ادقی قطعیست حتماً از تحقیق او نیست
 و مطلوب تصویب تحقیق و نفس الامر و حقایق الواقع نیست و خطبه چهارم سید مدق بلکه
 مفصّل و قوی جویم و ختم وقوع خطاست اما اگر ثبات پس فاروق موجود و تحقیق مدین باب
 شود و فخر رازی سرگامی دیگر از قدامت و تالیف بن مفسرین حدیثین دارد و باینکه باینکه
 مینا فوارق اخوان طول الکلام مذکور و بهرین قیاس باید نمود و آب عبا پر شیخ بهار المله
 الدین خاتمه تراه را که در مقام تحلیله بعضی علمای اهل زمان سر موعه چون فاضل رشید
 نقلش سر داخه ماینه جاده اجمال را پیو دم و الله ولی التوفیق و در تفسیرش پوری الخ
 اگر چه در نسخ متداول بنا پوری درین زمان نقطه سلسله موجود نباشد لکن قول او در مورد
 مدعی عن ابن عباس و عمران بن حصین و ابراد این روایت در ذیل کبری متعه النساء و قوت برآ
 نقطه است طرفه آنکه عبارت حلیه ابو نعیم ذکر کردن و حواله فرمودن حال آنکه بر حال نقل نیست
 مذکور پیش نیست همانا خود رجوع بکلیه ابو نعیم تو موعه مذکور باجماع و اجمال کلام مجموع پس خود
 باید که بان رجوع فرمایند از قیاس غایت علی الشاهد دست برد دارند و چون این کتب را برین
 غیر از وجود دست و اهل سنت از سکه این دار سلطنت از اعطائی کتب مذکور باطل و نقص
 مذکور دارند و خالی و ترسان اند تصحیح نقل غیر اگر ثبات به حق خلاق را کار بندند و
 نقیض را نیز که در مجموع این کتاب را از زمان فرمایند بالراس و العین لافیه مقامات مطلوبه و تفهیم تعالی
 مخفی جواب با جواب که در شش موعه شود بعد از آن اگر ضرورتی خواهد بود آنچه از نقض و ابرام نسخ
 خواهد نمود مطابق نفس الامر متضمن خدمت شریف ایشان خواهد گشت و حال روایت پسند
 جنبی سابقین گفته فارجمع الیه قوله گویم جواب باینکه مالم قدم جوابه فیما سلف فارجمع الیه و

ولی التوفیق قال الجرح الوحید وشمشم که دلالت بر عدم منسوخ بودن جواز مسدود نمودن
 حمیدی در جمیع من الصحیحین در مسند عبد الله بن عباس نقل کرده قال ابو نصره کما ان
 عباس امیر بالمسند وکان ابن الریثی عنہا قال فذکر ذلک لجاہر بن عبد الله فقال
 علی یدی دار الحدیث متنعنا مع رسول الله فلما قام عمر قال ان الله کان یحل لرسوله
 ما شاء وان اتوان فذکر ما رآه فاموالج والعمرة کما امرکم الله وتبو الکناح بده النساء
 فان اتونی برجل نکح امرأه الی اهل رحمته بالحجارة قال انما انما آری این حدیث در
 کتاب مذکور بود لکن برناظر ما مرطاب است که این حدیث در مسند الحج وارد است الامله اخیرا
 که تمتع النساء نعلق دارد لکن دلالت آن بر مطلق صاحب سال که عدم منسوخیت تمتع در عند
 حضرت وقوع نسخ آن از طرف حضرت عمر است بخاطر تفسیر بیان آنکه مقتضویت عمر از جمله
 اخیره مالمعت امرت النساء است با حافت اجرای تعزیر شدیدی مرکب آن بجهت ثبوت و شریعه
 آن نبود ایشان این حافت نحوی دلالت ندارد در نسخ حضرت عمر تمتع النساء از طرف خود
 چه اینکلام ایشان بمبایه است که مثلا جاکم شافعی بگوید که اگر احدی مرکب ضرب مثلث خواهد
 بر او اجرائی تعزیر شدیدی را بدین ضرب ضرر فاعلم نمود پس چنانکه از مرجع عاقل نظر بر این حافت که
 حاکم شافعی در سنن مختلف فیهما بجهت استوار رای خود بر وجود مثلث حکم اوله شریعه منع توهم
 تحریم آن بطرف او محتمل نیست بجهت توهم تشریع تمتع در کلام حضرت عمر نزد عقل کجانی ندارد و چنان
 از اینکلام حضرت عمر توهم تشریع نسخ بخاطر احدی جاکر و حال آنکه درین حدیث جمله ان التوان قد
 نزل منار لموجود است و آن قرینه جلیه است باینکه فایل این قول اخذ با حکام قرآن است و از این
 با حکام قرآن نسبت تشریع بطرف خود غیر مقصور صاحب رسالت این تدبیر ال او نموده که علاوه
 بلاغت تقریر نموده اند باینکه مسارع افتاده قبل الشمس الطامی که در استعاره الی النجم واقع قرینه
 است بر اینکه شاعر در شعره غیره قمر عا عن قمر غیب اللبالی الطی او انشعری اسناد مجازی
 مراد داشته پس جمله ان التوان قد نزل منار در کلام حضرت عمر چگونه تفسیر نمیشود باینکه حافت

اجرائی تغیر بر مرتب متع با اعتبار حوت آن از قرآن منزل علی الرسول م یا با حادث کو
 منزل علیه باشد قول الحدیث که در ای مقام از راه کمال انصاف اعتراف نمودن باینکه وجه لا
 این حدیث بر مطلوب جناب سید بخاطر ایشان نیز سر کتب حجب که با وجود آنکه ادراک
 مطلوب جناب سید نام طایفه نکرد در صدود قدح و جرح آن برآمد و با ادعای محمد بن یحیی
 حدیث نیز و لکن حق بجانب ایشان است بر چه افاده فرماید الله منی بر عدم ادراک وجه
 دلالت ندارد بود پس اولایم مطلب بایشان میبایم و یا اشاره نقض آنچه از حقه علم فیم
 ارقام فرموده اند پس میگوئیم که این حدیث من اولی افوه در باب متعین وارد است نه نقض
 اخیره چنانچه توهم فرموده زیرا که صدر روایت یعنی کان ابن عباس با مرأته و کان ابن الزبیر
 شنبی عنهما من تعینت لک اختلاف ثانی بعدیک در متع النساء و الاظهر من انقطاع الحج و دلالت
 بر این مرام روایت آخری که قریب المضمون باین روایت است در صحیح مسلم موجود و طایر انتقال
 رسیدن رسیده با غفلت دخول از آن فرزیده اند عن ابی نصره قال كنت عند جابر بن عبد
 قاه آت فقال ابن عباس ابن الزبیر اختلفا فی المتعین فقال جابر فعلمنا بما مع رسول الله
 ثم نهانا عما عمر فلم نعد لهما پس بویا اینکه راوی بر دو حدیث ابو نصره است رسول خدا علیه
 انصاری و سوال از اختلاف ابن عباس و ابن الزبیر است هم عجز روایت که در جواب عمر واقع شده
 مستلزم ذکر متع الحج و النساء جمیعاً باشد تمامه روایت در متعین باشد نه جمله اخیر از آنجا
 ترفیع ایشان رسیده عجب است از جناب رشاد و تاب تخطی نشدن باینکه جمله اخیر با اعتبار
 عطف متعلق است بر مابقی و با وجود تویح قول با اختصاص صدر روایت بمتع الحج معنی ندارد
 فی الشیء محاسبه است و نه اولاً الباب و از اینجا طایر شده که قول جابر ابن عبد الله فلما قام
 عمر الحج و قول عمر و بتواکخ بزه النساء بدون اشعار بوقوع تسبیح از حضرت نبوی کلمه با وجود
 تصریح باینکه ان التوان قد نزل مبارک و تویح قطع کفاح منقطع بر آن دلالت تمام دارد و بر
 تشریح و ابداع محض را بی و سحران غیر مستحسن و محصل فقه ان الله کان بكل الرسول ما شاء

ان توان نزل ساز که تخفیف و تقلید او امر الیه بعضی از منه و مصالح است بونی حفظ علی التام
انظار بی کاف کما موخره فاف اگر چه بنظر وفق تخصص لا محض و تحریر بلا دلیل آبل بسوی تشریح
محض است لایمان نظر بقوه اولی یعنی نحل بر سوره ما شاکر که در حقیقت تضمن اعتراض بر جای است
و کسکه همواره متعین بر فعل و قول نبوی باشد از او اعتراض بر او امر الیه به تبعه و مو
ادیکه ازین قوه نسبت به حضرت احدیت برخاسته میشود و اوضح از آنست که محتاج بیان باشد
چه مفاد مثل اسناد و نفوذ و ثبوت بطرف معتبر است و تمام است لا تخفی ما فیها اگر چه مطابقت دارد
باقوانین سیده از انکار حسن و قبح عصای عدم معلولیت افعال و تعالی بغایت و مصالح
و برگاه این لایا قی پس یونکا شمس رابعه النهار روشن گشت که شاد و بناه مطلقا و
بی مطلوب مستدل نبوده باین استدلال را بر حافت خلیفه ثانی مجد و توفیر فهمیده اند و مو
من قبیل بار الفاسد علی الفاسد و معند الحافت تبخیر غیر مشروع از قسم تشریح است چون کلام
در تشریح عمری است پس نا شافی و ابو خنیفه چه رسد و وجه عدم مشروعیت این تعویط است
و الا حاجت تا و بل محض الحافت نبی و قال النشا پوری بغافلکاری و ماروی عن عمر قال
لا اوتی برجل نکح بامرأة الى اجل الاربعه ثم ان الصحابة لم یکنوا علیه مع ان الرحم لا یجوز فی المنع
فکر و لک علی سبل التهذیب و سیاسته و من ذلک جائز لا امام عند المعصی انتهى موضع الحاجة
و لا نسلم ان الا حاقه و التهذیب یا بو غیر جائز و قد تم تعلیله بنامه و انهم یسکونهم رحم حد است
و التعلیل تعدیل و ان الحد قوله من بلغ حدانی غیر حد فهو من المتعدین کما فی الهدایه و غیره و کل
و قیل بیه و زیمان در باب شافی الی ان کناح المتعه حرام و لکن لا حدیه لانه در باب اولی کان
محکم ما لم یسی بریل قوی و اباح الوطی بها فلا حد و ان اعتقد الوطی التحريم و ذلک کالوطی فی کناح
بلا ولی کذب بن حنیه و لا یشهد و کذب لک فی المنع کذب بن عباس انتهى و اگر در سائل
اختلافیه و جوب تقریر یا حد بوده باشد پس بر کی از اهل مذاهب اربعه مذکور یکری محدود و محدود
و بموجب این طرف گفته شود و سودا سلام است اما قوه نزل توان ساز که پس دلیل بر عدم تشریح

محض که منی از سر اسلام طاری باشد میتواند شد بر عدم تشریح مطلقا اگر چه در پرده
 تاویل و تخصیص بل محض الاستحسان الرأی بلا دلیل باشد و انکار آن ماله عند الانصاف
 الی الاول و استنادیکه با شعار الی الخ فمودة و در میدان طلاقت کوی بلاغت بود
 اندیس مد فوج است باینکه اقرار قوم بنو حنیفه بشهادت بی شک اینها بکتب است و تخصیص
 خطاب خدمت مولیهم صدق و تطهریم و تکریم کتاب رسالت علی مارواه اهل الشیعه
 بنزایا بت مصراع افتاء قبل الله الشمس طلعی فینه مجاز اسنادی است و دلیل بر عدم ارتداد
 فالجواب الجواب بلکه میتوان گفت که علمانی بلاغت تصریح نموده اند باینکه قول اشعری امر لیربع
 الاقل نظریه عقیده اش مجازی است الاسناد است پس بنا بر عقیده عمریه که ما جوانی حدیثه و فتح مکه و
 سوال و از خدیفه از حال اتفاق خویش تا بدیدل بر است جمله آن القوان نزل منار له خود
 محمول بر اسناد مجاز است نه بر معنی حقیقی و چون حال فینه چنین باشد پس حال ذوالنوریه چه خواهد بود
 حالا اگر نشاء کتاب از دعوی بلاغت و عربیت باز استند اولی و اخوی است الاختیار اند بلکه
 مجبور کمالی خفی علی من لادنی و رتبه فی سلسله الاشعریه التي مالها من شعوره ان الی الی الی
 مفهم که دلالت بر عدم منسوخ بودن جواز متعه دارد آنکه در جامع الاصول ناقلا عن النجاشی علیه
 ابن مسعود روایت کرده قال کنا نعوذ مع رسول الله بسبع معاننا فقلنا لا تخفى قهنا ما نحن
 ثم رخص لنا ان نسمع مكان احدنا نكح المرأة بالنوب الی اجل ثم قرأ عبد الله یا ایها الذین امنوا
 لا تحرموا طبیبات اهل الدکم و تلذی فی صحیح مسلم و نقلت این آیه صریح است در توفیق و تشیع بر کسیکه از
 حوام ساقط بود قال الفاضل الرشیدی این روایت معارف من است بروایتیکه امام محمد صاحب
 امام عظم در کتاب الکاتر در باب من تزوج المتعه از ابن مسعود روایت کرده اخبرنا ابو حنیفه عن حماد
 عن ابراهیم عن ابی مسعود فی متعه النساء قال اما حضرت لاصحاب محمد صلعم فی غزاة لهم شکوا الیه فیما انزوت
 ثم تشبها بانه الکناح والمیراث الصداق انتبی و علی التل کوئم این حدیث لالت بر سر و غیر متعه
 فی الحلال فی بعض الاوقات دارد نه بر عدم منسوخ بودن آن در زمان انحضرت ص حدیثا و لفظ کما

احداثیکم المراه بانوب الی اجل وقوع شمعوت فی الجمله بقای شروعت ان در عای عهد شمرت
 ونسخ آن از حضرت عمر و تلوت عبداللہ بن مسعود ایہا الذین امنوا الح و انتمقام وال
 بر شروعت ان فی الجمله است احکام مشروعه فی الجمله در وقت شروعت ان از طلیات است
 پس مراد ابن مسعود از قرار تہ ذکورہ در ایستقام است کہ شمع در وقتیکہ ما مردم از کجا
 ان کرده ایم از طلیات بود پس سومی حال سابق ان را حال لاحق ان قیاس نکند و بر دومی
 بعین قسم تو ہم کہیم و ما کان اللہ یضیع ایماکم نازل شد کما یظهر بالرجوع الی الشافعی و احدی از
 اہل اسلام اعتقاد جہانیت شمع در وقت حلت ان نمیدارد و اگر تسلیم کنیم کہ مفاد این روایت
 بقای حکم شمع است و زمانی کہ امت مہدی حضرت علی اللہ علیہ و آلہ وسلم پس ابن ابی اسباط از
 ابن مسعود روایت کرده در واقع و در قرون اول و موضح نسخ بعضی امور کہینہ قریب بعد نسخ بعضی
 اشخاص صورت نمی گشت چنانکہ نسخ تطہیر من الیدین در حالت رکوع بعضی صحابہ را معلوم نبود
 پس اگر بر ابن مسعود نسخ حکم شمع تا ذکر اینکلام واضح شدہ باشد مقام استبعاد مذبت بعد از
 گوئیم بر گاہ نہ را نیست و شیخ از حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی ۴ و نہ را نیست باجماع صحابہ ^{حتی}
 شمع از حضرت ۴ مروی باشد پس قایل بودن ابن مسعود بقای ان مع دوسہ کس دیگر خلاف خوالد
 نہ اختلاف پس بمقابلہ احادیث صحیحہ کثیرہ و اجماع صحابہ کبار کہ جواب امیر ابراہیم بر آدان اجابہ نمود
 قول ابن مسعود ماقطالا اعتبار قول ذکر روایت معارضہ اگر کتب خود بمقابلہ حضم غریب است
 این خود طایر است کہ حضم مقتضای اقرار العقل علی التقسیم مقبول دون اقرار ہم لا تقسیم عمل میکند
 والا احتجاج بروایات ذریہ حدی کہ منافی و منافی مدعیان بطلان مذہب ما برسانند
 و این ۸ دم اساسیکہ اسناد در شاہ کتاب حمیدہ اند میباید علاوہ اینکه تعارض منقول علیہ بالتحلف
 و ما یعی غنہ احتمال الوضیع با مطنون الوضیع صوری ندارد و تلاوت کریمہ مذکورہ هیچ است
 اینکه مؤمنین را باید کہ شمع را کہ در زمان سرور انس و جان از طلیات بعید حرام نسازند و منفی از
 غایت جلا و ظهور بنا بہ است کہ عظامی علمائی تنہا ان معترف گشتہ علا جلال کلامی در انہ مشکو

در ذیل حدیث مذکور میگوید که علی ایمنه کان یعتقد الایاتیه کما بن عباس الا انه رجع لقول
 سعید بن جریس کما سیانی و اما ابن مسعود فخلع رجوع بعد ذلك و استمر لایه لم یسلط النفس انتهی و منکر تا
 الطیبی فی شرح مشکوٰۃ و نووی و غیر شرح مسلم در ذیل آن حدیث نوشته اند که فرمود عبد الله یا ایها الذلیل
 امنوا لا تحرموا لیلات محل الله کما اشارہ الی انہ کان یعتقد الایاتیه کما بن عباس و انہ لم یسلط
 انتهی و ابن حجر در فتح الباری گفته طایر شمشاد و ابن مسعود و یزید الایه منہا انہ کان یری جوار
 المتعنتی بس نوحه بار و تاویل شارو کہ بان افادہ فرموده فاعل اصغابا شد اما احتمال
 عدم وصول ما یمنع یمنع ابن مسعود و ابن عباس کہ اقد و ربانی است بعد ما وجودی مادی
 بنا می شود و غرض و خبر و امتداد زمان تسبیح و انقضای زمان بکری و با وجود استماع تشدد و عمر
 در شکی من المنکر بس لعقل عاقل رہت نمی آید مع ان الصحابه کلمہ کالجوم یا ہم اقدی اندی حدیث
 نبی عن المتعنت را اسناد بخواب لا یجاب نمودن و اثر استحق علیه نامیک تلخیصی پیش نیست کما مر
 غیر موضع پس لغار من بیان قول ابن مسعود و ابن عباس و دیگر اطله صحابه و بیان قول عمر و اتباع مح
 رعاع او ثابت خواهد بود و ابن اخیل ف است نه خلاف چنانچه از شاه و نظائر مستفاد میشود
 عبارتہ علی ما نقل عنہ ان نقباء القاصی فی موضع الاختلاف جائز لانی موضع الخلاف محل الاول
 فیما اذا کان فیہ اختلاف السلف الثاني یس فی قول السلف الثاني یس فی قول السلف و اما
 بحوادث کذا فی التامار عامہ و منهم من فرق بینما بالکمال الاول دلیل دون الثاني یس قول
 سلف صالح مثل ابن عباس و ابن مسعود و غیرشان محل متعنته که مؤیدون بدلائل شرعیہ لوفه اختلاف باشد
 نه خلاف و از همین جا است کہ فاضل رشید صدر رساله شرح سلف متعنته از مسائل فوجیه در قول
 حلت ان مختلف فیها لوفه و این قسم مسائل بر یک مذہب خود را یا یک بلند میگویند الی آخر کلامه الی
 سلف فیها سلف چون با جبار سلف و نه تنقی علیها و با جادیت متواتره معصومہ حلت متعنته ثابت
 مذہب علی بن ابیطالب لوفه چنانچه روایت لولایه ابن الخطاب غیر آن کہ فیما بین التوفیق بالوفو
 و اجمل علیت الیہا متواتر است بدان استناد خلاف ان بسوی الکتاب از جابہ صحت عاقل و جامع

معناه با وجود خلاف انجاء ابن مسعود و اما بن عباس و غیرا عاظم نجاب و عظمی در حدیث است
 و در استنباط مودعی لا یتجمع انتهى علی الضلال اجاع معبره مان اجاع کانه انست و من
 منهم الا اکثر لم و چگونه این عظیمی صحابه بخالف اجاع را بر خود گذارند یا مقتدر یا با
 معلوم شد که آنچه ناشر شد در شریف طائفت ابن مسعود و غیره صحابه و تقویه اقوال طائفت
 گفته می شود و تقویه غیر وجه است قال البیهق الوجود وجه ششم که دلالت میکند بر عدم
 بودن جوارحه نه حمیدی در جمع بین السجیدین از باب رد و ایت منع قال کذا تمنع بالقصد من
 والد قتی اباما علی عهد رسول الله صلعم و ابی کرخی بنی حمر بن الخطاب لاجل عمر بن الحارث لا یتجمع
 و این روایت نیز تمیز می افتد و دلالت دارد بر مطلوب کمالا کفی انتهى قال القاضی
 دلالت این روایت نیز بر بقای منبر و عیت شده در تمامی عهد حضرت ممنوع الله التمهید
 که علی الاکثر منقطع میباشد و ال بر القطع حکم شده است و قوع این محل البعض اشخاص بعد
 از منو حیت آن بنا بر عدم اشتها رشح بود پس حضرت سرکه در واقع عمر بن حرب بنی
 از آن سرکه و لا بد بطور بیان حکم شارح خواهد بود و مثل بنی خلفا و محسنین از شرکت
 شرعی نه بطور شریع از طرف خود حکام مشر و عا قول عزیمت دانی ابن خضش ثانی دید
 و تا شامودنی است روایت مذکوره نفس صریح است بر بقای حکم شیع در تمامی عهد حضرت
 رسالت زمان طائف بکریه و لهذا انما معیاتی عمری نموده پس کلام کان منقطع دلالت
 بر انقطاع بعد الغایت خواهد نمود و قبل از آن دهم انقطاع در کلام عمل علی الغایت
 تحقق الغایت بغایت بعد از رسالت است توضیح مرام انکه کلام کان فی نفسها دلالت بر
 انقطاع و عدم انقطاع ندارد بلکه هم آن موقوف بر قرینه خارجیه است فان الشرح ال
 رضی الله عنه قد یفعل علی النکان یحیی و انما کما فی قوله نعم کان الله یبصر و منقطع کما فی قوله
 کان زید قائما و لم یزل یفعل کان علی احد الامرین بل و کذا الی التوین و چون در آن تحقیق قرینه
 غایت دلالت بر انقطاع مابعد آن دارد پس اشباه انقطاع سابق علی الغایت ظاهر است

و الکلام

و اگر کلام صنادید فحول است لالت کنایه فعل کنایه علی الاستمرار است و می شود و هم تحت فعل کنایه
 که از محابه صادر شود این حجر در شرح نسخه علی با نقل غده نقه مثال المرفوع من التویر ان بخیر الصحابه
 انهم كانوا يفعلون فی زمان النبی کذا فانه يكون له حکم الرفع من جهة ان النظر اطلاقه علی کل تنویر و
 و انهم علی سواهم عن امور و منهم و لان کل الزمان زمان النزول فلا يقع من الصحابه فعل سی سمر
 و انهم علی سواهم عن امور و منهم و لان کل الزمان زمان النزول فلا يقع من الصحابه فعل سی سمر
 علیه و هو ممنوع الفعل و قد استدل جابر بن عبد الله و ابو سعید علی یوار النزل بانهم كانوا يفعلونه و انهم
 یمنزل فلو کان جائزاً لینی غیه القوان انتهی و چون کلام حضرت جابر شمله تعریف و اعتراض بر نبی است
 پس آن نبی مدعی باشد از قبیل بنی احصالی باینکه احتمال عدم اشهار نسخ و خطای آن اجل
 و اعمده اصحاب غیر مقبول است غذا ولی الالباب الی سید المفید و جهنم که دلالت میکند بر عدم نسخ
 بخون چون استعدت که مسلم در صحیح خود در باب متعد روایت کرده قال عطاء قدم جابر بن عبد الله
 معتمراً فحدثنا فقال له النعم فقال نعم فحدثنا فقال له النعم فقال نعم فحدثنا فقال له النعم فقال نعم
 عمر اخبرني ابو الزبير قال سمعت جابر بن عبد الله يقول كما يستمتع بالقبضه من التمر والدقيق الايام علی
 عبد رسول الله و ابی بکر حتی نبی عمر عمر بن حوین انتهی قال انما مثل هذا من روایات مثل روایت
 یستم است جوابش مثل جواب ان اقول و جواب الجواب مثل جواب الجواب الی المبرور و وجه عدم دلالت
 بر عدم منوخت جواز منعه دارد آنست که در جامع اصول ارزین روایت کرده قال ابو حمزه
 سمعت ابن عباس یسأل عن منعه النساء فخص فيه فقال له مولی له انما ذلك المال الشدید و فی السائر فله
 فقال نعم و ابن روایت مطلوب ما که عدم نسخ آیه باشد حاصل است اگر چه آنرا عقید بوقت ضرورت کرده
 زیرا که دلالت دارد بر اینکه هرگاه ضرورت باشد منعه طلال باشد انتهی قال انما مثل هذا من روایات مثل روایت
 دلیل محرمین منعه است زیرا که در آن تصریح است تخصیص جواز منعه در حالت ضرورت پس استدلال بر عدم
 منوخت جواز آن از عجایب استدلال است چه منوخت حکمی منافات بجواز آن در حالت ضرورت
 ندارد و چه حالت ضرورت در جمیع احکام شرعیه مستثنی میباشد و لهذا قاعده فقیه بطور مثل شایع شد
 است که انصوات نسخ المخطورات پس نسخ جواز منعه در حالت توسعه منافات ندارد بجواز آن مرد

این عباس در حالت ضرورت توله و اندین روایت مطلوب که عدم نفع آید باشد حاصل الکلام
 اگر مقتضای استدلال از ذکر این روایت اثبات جواز نفع فقط در حالت ضرورت است و اگر امام
 بازمی بود تغییر نقل معنی ان الناس لا ذکر ولا اشعار فی المنع قال ابن عباس فانتم الله الى ما
 بما احتجنا على الاطلاق بکفی قلت انها کل للمضطر كما یحل الميتة والدم ولحم الخنزیر انتهى پس سقیم خوان
 نزد ابن عباس از آن صدور این قول مسلم است لکن آن عدم نفع است که بحث غنیمت غیر لازم
 چه اکثر محرمات باین قسم جواز یا قطعی شود و اگر مطلوب جواز آن مطلقا گفته جواز آن در وقت
 و ازین قسم جواز عدم نفع آن ثابت شود پس آن خود طایر المنع است چه ثبوت جواز مطلق آورد و اثبات
 جواز معتدل بعد ضرورت تر و عقلا غیر معقول اقول این کلام مدفوع است بحد و محمول آنکه باین
 افاده جدیده تجویز را و بواسطه هم بوقت ضرورت مجزیب فاضل شید لازم می آید این را
 عجایب این کار را تو آید و در آن چنین کنند نمیدانم که احدی از اربابین دیانت باین فتوی مجزیب
 راضی باشد تا افاده مخالف لما جمیع علیه السلام و در آنکه تجویز نفع را عند الضرورت مقتضای
 قاعده مسلم مذکوره در بمقام افاده شمرده اند و حقیقت اثبات نصف مطلوب این معنی است
 ایشان قایل بجزای نفع عند الضرورت بلا ضرورت اند پس ثبوت بجز و مطلوب بحس افاده رسید
 حاصل شد اگر چه هنوز احسان نقصان دارد لکن شیعیان را بسیار که بشک از این قدر احسان پروا ندارند
 تا بمقتضای این منکریم لازیم و مودائی الا کرام بان تمام متوقع حصول مآل غنی فتوائی اباحت نفع
 علی الاطلاق از جناب رسید باشند لکن خوف است که مبادا املت برعم آنکه فاضل شید مخالف
 اجماع جایز املت چنین تجویز فرموده خدا خواسته ایشان را از دایره تنقین خارج سازد با حمله
 اجماعی فتلای املت غیر مالک من یخذ و خذوه تخیریم است مع الضرورت و لا معهما من دون
 فرق بینا و هذا محال بحد و جاذب احتیاج الی ذکر شاید که بود نشان نیز در جواب فایده تا سیم غرض
 نفع حل است مطلقا فرموده اند و لکن این خلاف است و شافعی پس این کلام که در بمقام افاده
 خلاف اجماع معظم املت باشد مضموم آنکه بطریق افاده استفسار می رود که مبادا از اباحت نفع که در

کلام واقع ومن بعد نسخ عمری بانوی علی اختلاف المذنبین منفع کشته حجت اگر اباحت عدم
است چنانچه صدر رساله بان اشعاری رفته و روایت ابن ابی عمره انها کانت رخصه اول الاسلام
لمن اضطر اليها کالميتة والدم ولم الخنزیر ثم حکم الله الدين بنی عنها برآن دلالت دارد پس لامحاله قول
ابن عباس دم اساس ابن نسخ خواهد بود و هو المطلوب اليه براین تقدیر اساس قاعده
مسئله الضرورات مع المخطورات برهم میجورد و انهم قول فاضل سید چه در حجت حکمی منافات
بجواز آن در حالت ضرورت ندارد براین شی رارت بنی آید چه برگاه آن حکم من بدو الامر
مختص بوقت ضرورت بوده پس نسخ آن چگونه منافات بوجوب آن عند الضرورت نخواهد بود و براین
تقدیر بیسایست که بجز مرتبه در صدر اول و استثنای اباحت آن عند الضرورت بمقتضای قاعده
مذکوره قایل شوند و بموجب مخالف للجمع علیه من اهل الاسلام و اگر اباحت علی الاطلاق در بدو اسلام
بوده اعنی سوار تحققات ضرورت ام لا بموجب الحقیق بالاتباع و بدل علیه قول المذكور منوخت حکمی
منافات بجواز آن در حالت ضرورت ندارد و انهم بدل علیه عمر افه من نسخ الاباحه الکتابیه جواب
الفائدة التاسعة والثمان منافا لما قاله فی نسخ الرساله پس برین تقدیر میگویم نسخ مطلق اباحت
یا نسخ جمیع افراد متحقق کشته و هو الطاهر یا نسخ بعض افراد و هو الاباحه ملا ضروره علی الاول
قول ابن عباس منافات نسخ مذکور نخواهد بود و بموجب اعتبار الکفار احد فردی المنسوخ و علی الثاني
لازم می آید که اصل است تجویز نفع در حالت ضرورت نمایند و هم لا يجوز و نه علاوه آنکه در ضرورت
محقق اختلاف میان ابن عباس و من تجد و خذوه و دیگر صحابه بانی بنما مذکر آنکه گفته شود نسخ کلام
النزول من مرتین واقع شده اول نسخ اباحت بدون ضرورت بعمل آمده و مره اخوی نسخ ان مع النظر
و این قول اگر چه از کلام رسید در فائده تاسعه استفاد میشود لکن مخالف اجماع است چنانچه از
قول المستتابین قول قایل شده و اروق نسخ مرتین او مرار ابن معنی تفهیمه و لا یرضی به عاقل
معتقد ایمان آن در کاشه چه قول ابن عباس تجویز کلامی بعد نسخ عمری بوجه و در آنوقت نسخ فردی از افراد
متبعه از جمله نسخ محفوظ مانده پس قول اول لامحاله منافات نسخ بوجه باشد بالجمله در مقام ازین فاضل عا

طرفه خلط کلام واقع شده که تا آنکه در فی سبب یافتن ناقص عجب کلام مرفی ایشان واقع
ما خبر و ابابا اولی الالبصار چهارم آنکه اگر قول ابن عباس منی بر قاعده مسلمة اصولیه مذکوره که
تا حال معمول به است بوده پس تخصیص ابن عباس این تجویز حبس اختلاف بیان ایشان
و دیگران یعنی چه و الحال است که فاسفیه از این تجویزها و بعد از تقدیر که در کلام فاضل رسید
واقع شده آنجی قوله پس این قسم چنانکه از ابن عباس تا زمان بعد از این قول مسلم است بی ندارد
چه این قاعده که تا این زمان باقی است منوخ نموده پس تقدیر آن زمان یعنی چه و نیز بر این تقدیر رجوع
و توبه که ادعای آن نمایند عذر بدتر از کارنا است پس منبائی این تجویز را بر قاعده غیر مسلمه دیگر
با بدگستنه بر آن قاعده فلا تغفل تخم آنکه هرگاه حرمت متعه علی الاطلاق نزد این زمره ضمیمه که
بر روی سخن با ایشان است اجماعی و اتفاقی است از نسخ آن که حکما کان نسخ جمیع افراد آن نسخا
قول فاروقی لا اوتی بر حل متعه الا حجت به الحجاره بسبب قوع مکره در سیاق نفی و ال بر همین شرح است
پس تجویز ابن عباس بعض افراد را مباحه سالب نسخ بطریق سلب الکلی علی الصراحه خواهد بود و ضمیمه دوم
حق اجماع مرکب سالب آن باب سلب الکلی و موعین المطلوب الحمد لله علی ذلك نسیم آنکه مراد از قاعده
الضرورات منج المخطورات ضرورات است که حفظ نفوس از ملامت و ماندن بر آن متوقف باشد و انهم
مقتضای مامن عام الا و قد خص منه البعض محمول است علی اکثره و اما ضرورت شدت شبنم و توقان
نفس و قلت نسوان که ضرورت داعیه الی تجویز المتعه است پس مقیس بر آن ضرورت نمیتواند شد فان میثاق
یونابعد الاذنوق بین ملاک النفوس المسووع لمل المیتة و الدم و بین التوقان و قلت النسوان و فی
ما بین الغرب و الشرق پس در ضرورت تشبیه تمیل متعه با کل متعه و دم که روایت تصاب از منسوب
باین عباس ساخته اند بر تقدیر نسیم از باب تطییر و تشبیه غیر تمام خواهد بود و کذا میسج تحقیق المقام علی
الکلیان و به الاعتصام و هرگاه این را دانستی پس بداند که آنچه از زبان ابن عباس بر ثبوت پیوسته
و شباع و دبانع رسیده و اما میگوید که اتباع جاب ازیر المومنین اندازا و نقل نموده اند و هم اعرف
بمذنبه فانه یلمنه و خاصه علیه السلام و هم کلمه لا مذمه و خواصه اباحت متعه است لا تقدیر بحال الضرورة

استاد یقیندان بضرورت که در بعض روایات عامیه وارد شده از درجه اعتبار ساقط است
و عبارت روایت ابوخرمه مذکور نیز اشعار دارد و اینکه در حق متعه مطلقا از ابن عباس اول و ثانی
آمده و ذکر بضرورت من قبل بعض موالیه و لاجئیه و احادیثی که مسلم باشد غالب که از بابیه
باشد فان التیقه و المتعه کلها جائزتان عندائمه علی البيت علیهم السلام و بدل علیها سیاق الخبر فذكر
و تشکر قال سید الحمید المودعی و به یار و هم که دلالت بر عدم منسوخیت جواز متعه دارد و آنست که در
جامع الاصول ناقلا عن صحیح مسلم عن سهره بن معبد قال قال عروه بن الزبیر ان ابا جاره عبد الله
قام بکبه فقال ان ناسا غمی الیه فلو هم کما غمی العبار هم یقولون المتعه تعرض برحل فناداه انک
لخاف جاف فاجری فقلت کانت المتعه لفضل علی عبد امام المومنین برید رسول الله فقال له ابن الزبیر
فجرت فبکک الله لکن فعلها لا یرحمک با حجار که قال ابن سبیب ما خبر فی خالد بن معاویه بن سبیب
بنیامو جالس عند رجل جاره رجل فاستقباه فی المتعه فامر به ما فقال له ابن ابی عمیر الانصاری
مهل قال ما غمی والله لقد فعلت فی عبد امام المومنین انتمی قالی الفاضل الرسید السید جواد
بجند و بهرست اول انکه گویم چنانکه روایات جواز متعه از ابن عباس منقول است همچنان روایات کثیر
دال بر تحریم آن نیز از ابن عباس در کتب اهل سنت مرویست از جمله است انکه امام رازی در تفسیر کبیر
من عطاء الخراسانی عن ابن عباس فی قوله فما استمتعتم به منهن قال ما رت نده الایه منوطه بقوله تعالی
یا ایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهن لبعثتهن و روی فیهم انه قال عند موتہ اللهم انی اتوب الیک
من قولی فی الصرف و المتعه انتمی و بیان استدلال ما منحت کریمه یا ایها النبی اذا طلقتم النساء الم
کریمه فما استمتعتم به الم انکه لفظ النساء در قول اولیاء اذا طلقتم النساء جمع معروف باللام است
عام باشد در حق جمیع افراد از وراج علی ما تفرغ اصول الفقہ و عدلی را که مصنف بسوی از وراج است
حق تعالی قید طلاق سابقه پس بر فردا و اوصدق از وراج حاصل باشد بطلاق و یقید باشد بعدت
از وراج و حال آنکه معارضت مستمع بهانه بطلاق است و نه بقیدت بعدت از وراج پس مستمعها از
از وراج نباشد لا یتعارفوا و از وراجها و بر طایفه است که در ملک عین مندرج نیست پس در محرمات داخل باشد

وهو المطلوب وروایات تحریم بابر قاعده اذا اجمع المبیح والمحرّم قدم المحرم على المبیح کما تفق
 علیها است بین اهل السنّه وشیعه مقدم است بر روایات جواز و اگر ازین قاعده قطع نظر کنیم
 پس سبب تفسیر من ساقط خواهد شد و احادیث صحیح دیگر که دال بر حرمت است سعه ترین آن
 احادیث مرویست از حضرت امیر المومنین علی مرتضی بجال خود باقی قدم آنکس این روایت مطلوب
 که طربان نسخ برشته و عهد انحضرت است منافاتی ندارد وجه سرکاه از روایتی احادیث صحیح مرفوعه و
 از حضرت علی مرتضی رضی الله عنه نسخ آن در عهد انحضرت صلعم ثابت شد در بیخورت لابد الحار بن عباس
 رضی الله عنه تا وقت عدم علم ایشان با نسخ خواهد بود سرکاه حضرت امیر المومنین علی مرتضی علیه السلام
 ایشان را بشنید از قوامی جواز نسخ فرمودند و بنی انحضرت از آن بیان نمودند چنانکه در صحیح مسلم
 روایات حدیده مخرج این معنی موجود است بسیار واه با سناده عن ابن سباب عن الحسن و عبد الله
 ابی محمد بن علی عن ابیهم عن علی ۳ انه سمع ابن عباس یلعن منعه النساء فقال لعلاء بن عباس فان
 رسول الله ۲ نهی عنه یوم خبره عن لجوم الحمر الا نهی و طاب لبرای بعد از آن حضرت امیر ۴ ایشان را اعتقاد
 اباحت مطلقه ان رجوع نمود پس المست حکونه احادیث کثیره مرفوعه را که راوی ان مثل حضرت امیر
 ابرار و دیگر صحابه کبار باشند و آن احادیث در کتب صحیح سنی و شیعه موجود باشند بقول ابن عباس
 ترک نمایند خصوصاً در صورتیکه روایات رجوع ابن عباس نیز در کتب ایشان موجود باشد شوم بلکه صاحب
 رساله عباسیکه بعد لفظ فعلت فی عهد امام المتقین در صحیح مسلم از ابن ابی عمره انصاری مریدیت ساقط کرده
 و آن نیست قال ابن ابی عمره انها كانت رخصة في اول الاسلام لمن اضطر اليها لم يمتد الدم ولم الخنزير
 ثم حكم الله الدين نهی عنها انتهى و چون ابن ابی عمره که ذکرش در روایت متوله صاحب رساله واقع است
 از تلامذه ابن عباس بود چنانکه عقیق الدین حسینی در رساله خود میفرماید ذکر مسلم صحیح من ابن
 ابی عمره الانصاری و مومن تلامذه ابن عباس انها كانت الحرس قول او در حکم تفسیر قول ابن عباس
 لهذا صاحب رساله آنرا ساقط نموده و بعد از خط قول مذکور که بجای تفسیر قول ابن عباس است صاحب رساله
 درین روایت محل تشبیه باقی بنماذ قول مذکور ابن عباس که عبد الله بن زبیر در روایت مذکور تفسیر

با و نموده اباحت منعم است آن بغایت مشهور است و بر آنکه جمهور مذکور در صحیفه و در فائز
 مذکور و علامه و اصحاب ایشان قایل بن جبر در ترجیح الباری آورده قال ابن عبد الصاحب
 ابن عباس من اهل مکة واليمن علی اباحتها و فی شرح کثر الدقایق کذا و شتهر تحلیل عن ابن عباس
 و تبعه علی کذا کثر اصحاب من اهل البین مکة و کان یسئل علی و کذا بقوله نعم فما استمتع به من الخ
 و روایت سعید بن جبیر متضمنه قول او بن عباس لقد عارت نفسا ک الزکمان شاعر مشهور در
 ماده که مردمان آنوقت آنرا منع بودند گفت شیخ ما طال مجلسه یا شیخ علی کذا فیما عار
 فی عینده رخصه الاطراف السینه کون شوک حتی مسدرا لناس که صاحب صواب و تحفه آورده
 دلالت تمام بر این امر دارد و شرح فی کذا الاشارة عن جوده انوجه التي اورده بقول قوله
 اول انک الخ روایت خلت من مشهور و معارض آن ساد و نهج و آن متفق علیه و اینجاست
 پس اجار و اله علی التحرم بنا بر عموم فاهل السیدیم فی نفس الامر محل اعتبار یا قط باشد اما
 وجه دلالت کرمیه از طریق التا بهر چه که مذکور شد معهود اند که انبار جمع معوف بلام است پس عام
 در جمیع افراد و ارجاع علی ما توری الاصول فهو بعد من اولی العقول فضلا عن العقول زیرا که نقطه
 در صورت عموم شامل جمیع افراد نسوان خواهد بود از ملک عین و ارجاع به تخصیص بجز کما تومنه و کما یقال
 اصولیه بجمال شریف ایشان چنین است که هر جمع معوف بلام عام در ارجاع بسیار پس لفظ الرجال عام
 در ارجاع خواهد بود با جمله برگاه عموم الناس را مسلم میدانند پس عام از افراد نسوان خواهد بود خواه
 ملک عین باشد و خواه از ارجاع پس و چه که برای ارجاع ملک عین شرعاً خواهند داد همان چه برای ارجاع
 متعینا هم فی استحقاق بر او مثل توریثان میتوان گفت که جمع معوف بلام عام است پس شامل جمیع
 متکلمات و این خواهد بود و لا خیر فی در این مقام زیاده ازین تدقیق اصولی میتوان نمود لکن چون
 مهارت شان در اصول فقه جایز طایفه شده باشد پس بقیه شیخ جناب ایشان تدقیق زیاده را برین
 لهذا اعراض از آن نموده و جواب قاعده تقدیم تحریم علی التحلیل از حضرت لعلی علی قول عایشه الصید
 که قایل تحلیل جمع بین الاختین ملک الیمن بودند و تفصیلا باید و موقوفه قال از اری فی تفسیر الکافی و دلیل تفسیر

قوله تعالى وان تجمعوا بين الاختين الا ما قد سلف بكذا وعن عثمان انه قال اخطبها آية ووجهها آية
 والتحليل اولى وعنى بالآية الموجهة للتحليل قوله والمحصنات من النساء الا ما ملكتم بايمانكم وقوله الا على
 ارضوا حيم واما ملكتم بايمانكم انتهى فيه ودم انكم الخ بعد استماع نبي عمر بن عبد الله كذا في اصرار ابن
 عباس برجل متعنه اخو عمر محمود بر عدم وصول نسخ بايثان توان نمود على حمل انك بر كذب حليفه
 ورماده نحرهم ونهي كمان است وولات دار وبراينكه ابن عباس بن نير مثل استا وبراينكه وبراينكه
 مقدار خود سخن را كذا ودين خاتون سيد استند وبراينكه وبراينكه وبراينكه وبراينكه وبراينكه وبراينكه
 مذكور كشته ولفظ كذا عن ابن عباس قال مع النبي قال عود ابن الزبير بن العكر وعمر عن المتعنه
 فقال ابراهيم سلكوا ان قول قال النبي ويقول نبي ابو بكر وعمر آوده في مسند ابن عباس في كثر العا
 عن ابي ليك حال قال عود بن الزبير لابن عباس املكك الناس قال وما ذاك قال بعضهم في المتعنه
 وقد علمت ان ابا بكر وعمر هيا عنها فقال الا عجب اني اخذت عن رسول الله وتحدثني عن ابي بكر
 فقال بما كانا علمت رسول الله واتبع لهما منك نكت ابن جوير وبرگاه كه خود مسلم روميت فابل
 بودن ایشان بخت متعنه تا وقت كف نصر مسلم دانسته قول رجوع ابن عباس بسبب منع خاتون لا تمام
 بعد از صوابت پس حديث رجوع موضوع باشد كيف والا صل عدم الرجوع واستصحاب القول
 الثاني الثابت والزم استمرار صاحب كذا دين بران اول دليل بر عدم رجوع است وبراينكه
 فانما شيدار صحيح مسلم آورده با كذا معارض است با جارت متواتره مروي از خاتون لا تمام كه ولات
 دار وبراينكه در باب كثر حلف متعنه بود دلالت بر رجوع ابن عباس ندارد وائضاف نموده وتمام
 وجاده صدق بموده صاحب فتح القدير حيث قال بعد نقل الرواية التي ذكرها الفاضل الامير كذا
 وبراينكه صاحب فتح القدير حيث قال بعد نقل الرواية التي ذكرها الفاضل الامير كذا
 عن عود بن الزبير ان عبد الله بن الزبير قام بكذا الى اخوه ونامه ابن حديث وكلام صاحب سيد طه
 مذكور كشته ثم قال صاحب فتح القدير ولان في ان ابن عباس هو الرجل المعروض وكان رضى قد
 كف برة فلما قال ابن الزبير كذا عني العياض وذا انما كان في حال خلافة عبد الله بن الزبير وولك بعد

وفات علی المرتضی کرم الله وجهه فقد ثبت انه ستر القول علی جوارحه لم يرجع الی قول امام المتقین
انضال السجین علی رضی الله عنه بعد ان قال رجوع بعد از جویی ابن الزبیر بقرینه ووده عقل
یح عاقل او بر نمیکند که با وصف کمال خصائص تدا و بحدیث حضرت انبی انجباب رجوع اصل است
نکند و تا آن ابن الزبیر بر آن اصرار ورزد و باز فردا رجوع مناسب از آن شود آن را طایفه
العقول بنیاب از ابن احمد در مقام احتجاج شرح شهاب کشف حوم ابدان الفی الطریق الذی یولیج ابن
عباس لم یستر علی حاشا لفا کما فی العلماء و حکایت الرجوع عنه لم یضج بل صح کما قال بعضهم من جمع السلف
انهم وافقوه فی الحلی لکن غالبوه فقالوا لا یترب علیا حکام السج انبی و موم انما المروءه
مسلم که سابقا مذکور گشته سر در برای نقل قول ابن عباس است و قولش بنامه در آن جا مذکور و حوی آن
اسقاط یافته اما قوه که ذکر ساخته پس متضمن بیان عریب ابن ابی عمره است ان یعلق بحدیث ابن عباس
ندارد و چون در حدیث مسطور مذکور گشته که چون ابی عمره انکار بر ابن عباس نمود گفت و الله لو بن عباس
در جواب او فرموده مای والله لقد فعلت فی عهد امام المتقین پس معلوم شد که رای او بکفایت است
شان یقظه و بعد التناوالتی یکویم العجب کل العجب که قول ابن عباس بخیر تمتع مفسر قول جاب لا ینتاب
باشد بلکه با بر روایت منه بعد بنی انجباب را متمتع و حاشا جاب عنه ابن عباس اصرار بر تخریج
با آنکه تلمذ حرف داشت از شمس ابن مرزاس است قول ابن عمره تار شید مفسر قول ابن عباس
باشد ان بدانی عجب بمتنورت بحض تلمذ قول تلمذ تار شید مفسر اسناد قرار دادن که شفا
مکار به با اسناد خود نموده بعد از بنا و است متعنا چون کلا شمس مایع صریح با کلام ابن عباس
بر و زیرا که امر نموده و ابن عباس بابل را با شناع و قول او مای والله لقد فعلت فی عهد امام المتقین
دلالت صریح بر جواز تمتع و عدم نسخ آن دارد و قول ابن ابی عمره هم حکم الله الدین فی عیبا مریح است
در تحریم و نسخ پس چگونه مفسر کلا شمس تواند بود آیا صح عاقلی احد القاضین را مفسر نقض آن میتوان گفت
و اگر ایانوفض باس خاطر فاضل سید او را نمیدر شید گیریم و تم از شافعی قوین اعراض با تم نبوت سنا
قول مذکور شیدم و در کجا چه را وی روایت مذکوره عوده بن الزبیر است علی شمس با وجود عدول

با حجاب و لا یتأکب الا کبریا برست غیر ممکن و لا یؤنس بالظهور کذب غیر مشهور مصدق ایمان است
 انما ام احمد کار رونی در افتاح الطوح که کافل بیان حال مضایح است و آورده ان عرو که کان
 یحدث من البی ان رایت خبری آتی فبلغ ذلک علی بن الحسین فالطریق الی عروده فقال ما طیب علی
 انک تحدث بملخص حق فاطمه علیها سلام قال عروده و الله ما احب ان لی ما بین البی و العرو
 ان القفل فاطمه حفا سوله اما بعد و کذب الی لا احدث به ابدا و کذب ان ملعون در روایت موضوعه
 مذکور و انمی ریب خبری فانی صاحب بیان ندارد و اعدی از اهل سنت را مجال شبهه اما قول
 و الله ما احب الی من اثم در روح پیروغ است بعد عداوتش با اهل بیت و طشتی است ایام افاده کتب
 و زبری گفته انه روی عن مائه فالت کنت عند رسول الله اذ اقبل العباس و علی فقال یا مائه
 ان یذکران یوتان علی غیر ملی او قال دینی اوجه ابن ابی الحدادی شرح النبی و چون است اسناد
 کذب افتعال را بجا آید ففتح و فحش خواهد شد لا جوم بکذب عروده خواهد بود و در روایات
 دیگر از عروده در همان کتاب مذکور است من ساء علی جم البی طه انما سابق فاضل شید تصحیح نموده
 تجوز در حال اضطار دلیل بر اباحه نیست بلکه دلیل بر تحریم است این جا از ابن ابی عمه نقل می نماید که در
 عهد پیغمبر در حال اضطار مجوز بود پس ترجمه آن در عهد انحضرت قابل نشود یعنی باس قول عمر شکان
 کما تا علی عهد رسول الله در وقت کربان انسان است الحاصل غلط با تغافل از اطراف و چون کلام
 بسیار می نماید اگر ضرورت داعی بنده و نقص امثال ابن امادات در سیرت و قال السید الوجید و چه
 دوازدهم که دلالت میکند بر عدم منوخ بودن جواز تعدد است که در صحیح مسلم باسد و خود از ابو نصر
 روایت کرده قال کنت عند جابر بن عبد الله فاما ات فقال ابن عباس و ابن الزبیر
 فی المتعین فقال جابر بن عبد الله فقلنا بما مع رسول الله ثم نهما انما عیما عمر لم بعد لهما
 و این صریح است اینکه مانع آن عمر بودن خدا و رسول خدا و بسبب ف عمر مردم ترک تبعه گرد
 انتمی قال الفاضل الرشید جواب فتاوی ابن عباس بجا است انما در وجه یازدهم مفصل و
 دیگر وجه محل مرقوم شده و جواب لفظ بانما عیما عمر در جواب هشتم و غیر آن بطور است

فلیطالع منه قول عمده وجه استدلال بروایت مذکوره است که حضرت جابر بن عبد الله که اند
صحابه کبار و مسلم الثبوتین بن التوفیقین بوده اند بنا بر روایت مذکوره قایل بکل متعه و معتقد
قول ابن عباس و کذب نبی عمری بوده و بسبب خوف عمر ترک متعه نموده چنانچه فتوه نم بها ما عمر فلم
نعد لها مریح است و ران و هم کذب تا و بلکه ادبایی او برای بها تا و راده اند فاضل شیدان
باین وثیقه رسیده استدلال را معصور بر قول ابن عباس و اسناد نبی عمر الکاشنه و محول
بر سابق ساخته معند جواب الجواب در سابق باین توضیح معین گفته فلیتح الیه قال السیدان حید
وجه سیزدهم که دلالت بر عدم منو حیث جواز متعه دارد است که تفسیر کشف روائت فقه
عن ابن عباس بی حکمیه ای آیه المتعه لم تنسخ و کان قوله فما استمتعتم بهن من الی اهل مسی و قویست
انچه شمس الدین بغوی در تفسیر معالم النیریل در ذیل تفسیر آیه مذکوره نوشته کان ابن عباس یارب
الی ان الایة محکمه و برخص فی نکاح المتعه انتهى قال الفاضل الرشید اگر چه بعضی از کلام متعلق
باین بحث در جواب فائده ثانیه گذشته و بعضی از آن در جواب فائده سابعه خواهد آمد لکن در
این مقام بطرز دیگر اوجروا حضور کویم که چنانکه روایات اباحت متعه بلکه بقای بران نیز از ابن عباس
در طریق است مرویت همچنان روایات رجوع از آن نیز در طریق ایشان موجود است
و نیز کویم چنانکه در تفسیر آیه کریمه فما استمتعتم روایت جواز متعه از ابن عباس مرویت همچنان روایا
اراده نکاح دائمی نیز از آن آیه از ابن عباس مرویت بها ما اخرج ابن جریر و ابن منذر و ابن
ابی حاتم عن النحاس فی ما یخبر عن ابن عباس ربه فی قوله فما استمتعتم بهن فاتوین اجورین فی تفسیر
بیشتر از آنکه وجه الرجل سکم ای یکبار مرتبه واحده فقد وجب صداها کلا و الاستمتاع به و نکاح الح
و اخرج ابو داود فی ما یخبر و ابن المنذر و النحاس من طریق عطاء عن ابن عباس رضی الله عنه
فی قوله فما استمتعتم بهن فاتوین اجورین فی تفسیر قال نسیم یا ایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقوا
بعدهن و المطلقات یرضن بالنفسین فلهن فداء و الالی بسن من المحض من نسا کم ان ارجع من بعد
فلهن انهن کذا فی الدر المنثور للسیوطی و رساله عقیف الد الجبنی و یجوز روایات بسیار در این باب

در رساله مذکوره منقول است بخوف طوالت اگر چه این قدر رفت و باعتبار روایات
 رجوع و تحریم نسبت بر روایاتی که دال بر بقای ابن عباس بر اعتقاد اباحت است مرجع است
 چه روایات رجوع مثبت زیاده و ناسی از علم را و سیت و اکثر روایات بقاء بر آن محل است
 که بطریق استصحاب ظن راوی بابقار مکان علی مکان مروی باشد و نیز روایات اباحت
 مثبت تحلیل و روایات رجوع مثبت تحریم بسبب روایات رجوع از حج باشد از روایات بقای بر
 اباحت لما توفی الاموال من تقدیم الحرمه علی الاباحه غذا جها قوا، آنچه در انتقام افاذ مفسر
 اکثر نشان بخان پاره بهر رد برینه است فتوای ابن عباس محل منع و عدم نسخ آن در بعضی
 و ششها را فایز گردیده چنانچه صاحب فتح القدر و دیگر جمع کثیره اقرار با شهادت آن است و
 روایات مخالفان که بعد از شهادت رسیده شاذ و ضعیف الا سائید است و عظمای مفسرین مثل
 زنجیری و بغوی و غلبی استبان نموده اند و احتمال وضع در آن بوجود محال تقیه ابن عباس که
 اراجله قل مده جناب لا جناب بوده و مذنب الحفرت اولاد اطهارش در باب تقیه متواتر است
 و معلوم نیز در آن منطوق و هم روایات مقدمه متفق علیها است و متاخره متخالف فیما بین اهل بیت
 اینهم و قتال من کوبها متفقا علیها بین التوفیقین پس چنین روایات صلاحیت معارضه آن روایات است
 و ششها را آن واعتقاد و با جنابا میسه ندارد و قابل نقل در مقابل خصوم بیت ابن حجر عقلانی
 در فتح الباری آورده ان ابن عباس ابرج المتعرونی الرجوع با سائید ضعیفه و اجاره المنعنه
 اصح علی ما از قواعد که فاضل شیدانه فرموده این حجر و نظایر او را اطلاع نبوده اما روایت
 اراده نکاح و انبی اگر کیمه فاسم متعقم پس منافی قول بدلائل آن بر اباحت منع نیست چنانچه
 عموم استماع از نکاحین منطوق و معنی احتمالات کثیره در تعابیر سبیل احتمال معین میشود و آن هم
 حمل آیات بر معانی ظاهر را چه نمیشود و نقل روایت ثانیة از دشمنان و بعضی استنباط دارد و نکاح
 و انبی اگر کیمه فاسم متعقم چنانچه از کلاش ظاهر دلیل بر کمال فطانت و رسالت اوست چه آن روایت
 صریح است در اینکه مراد از کیمه مذکوره منع النساء که بآیه یا ایها النبی الم منوخ شده و اکثر او نکاح

و انچه میگوید و نسخ آن چه معنی دارد لیکن اگر بنا بر ظاهر شد نسخ بکلیت هم قایل باشد بعد از آنکه
 بعد از افاضات سیدیه جدیده لا یجوز ان یوخذ فی کلام احد من المتقدمین المتأخرین من
 اما آنچه محول بر درایت فرموده اند پس ناشی از عدم درایت است چه روایت رجوع نیست و عرج
 میباشد پس اصل قول باباحت بروایات قویه شیهه اله علی الا باحت هم بروایات رجوع است
 باشد و بعد از آن قاعده مسلمة مجمع علیها کما فی الاستبصار و النظایرة اعنی البقیة لا یزول الا بقیة
 مثله رجوع مروی با ما شید ضعیفه از باب اعتبارنا قط باشد کذا روایات بقیام بیان باشد چه با
 اینکه روایات مخرجه بالبقایم موجود بود و ما نشانیم کیف بقا و تم تکلیف الروایات المعقده اصل
 جمع علیه و الا اکثر احکام دینیه و معاملات دنیویه که تنوع است بر این اصل ثابت باطل شود مثلاً یحرم
 خبر ضعیف بموت سونم حیوانی یا سقوط الجبری من دون ثبوت شرعی حکم تقسیم موارث و اعتداد بکفو
 آن کس وصحت ترویج او با اثر محض جمله آنکه این خبر مثبت زیادت ناشی از علم را و نیست از حج باشد و آن
 نمود و قس علیه نظایره و بر تقدیر تسلیم مرجع واحد در احد الجانین امر محتاجات قویه کثیره در جانب ثانی
 مرجوع خواهد بود و همچنین است حال تقدیم تحریم علی تحلیل علاوه آنکه مرجحات کذا است مرجح علی تحمید بر
 احد التسلیمین میتوان بود مع عدم الا قوی نه آنکه مرجح تسلیم ضرب عدی بوده و من ادعی فعلیه
 البیان و احتمال تقدیم تحریم در باب عمل در صورت عدم معارض بودن با قوی جاری میتوان گذشت در
 ترجیح قول قایل فلا تعطل قال السید السند الوجد وجه چهاردم در جامع الامول علی ما نقل غرض این
 عباس نقل کرده قال ما کانت المنة الارحمة رحم الله بها نزهة الامة لولا انی ابن الخطاب عنها مازنی
 الاشقی و ابن اثیر در هایت چنین روایت کرده از ابن عباس ما کانت المنة الارحمة رحم الله بها امته
 رسول الله و لولا انیة عنها مازنی الاشقی اسی الا قلیل و معلوم است که مراد از ضمیر نهیم عمر است و نظر
 موقوف بودن عمر نبی آن بدون سبق ذکر راجع لطرف او کرده چنانچه شایع است از روایت
 من جئت المعنی یقوم میشود خصوصاً نظر نزدیک ابن عباس قایل بچهارم بوده پس نهی را چگونه لطرف
 خلا بار سواد است با و خواهد کرد و روایات دیگر که سابق برین بعضی تحریر آمده نیز مصدق است و اخیر

محمد بن حمر الطبری و تفسیر علی و ثناء پوری از حضرت امام موسی بن علی السلام روایت نموده است قال اولاد النبی
عمر المتعه مازنی الا شقی و در تفسیر و تفسیر سبطی چند است عبد الرزاق و ابو داود و فی التبیح و ابن جریر
عن الحكم انه قال عن هذه الآية منسوخة قال لا و قال علی الاولان عمر بنی عن المتعه مازنی الا شقی و روایت
دیگر چنین نوشته است عبد الرزاق و ابن المنذر من طریق عطاء بن ابی جاس قال رحمه الله عمر ماکا
المتعه الارحمة رحم الله بها الله محمد بنی الله علیه و آله و سلم و لولایه عنهما ما احتاج الى الزنا الا شقی قال
و هی التي فی مودة النساء فاما استتم نعم بنهن الى الذل و الاصل علی الذل و الا قال لیس بینما و لانه
فان لم یلما ان تبرأ منی بعد الاصل نعم دان تو فافهم و یس بینما نکاح و اجزائه مع ابن عباس انه
یرایه الان کما لا انتهی قال الفاء فی الرشد بن نقل از حلیه صدق و رواه و نسبه جامع الاصول و ابو
ابن روایت نموده است و سلطان ان که کتاب نکاح از حرف نون نسخ مذکوره و شرح غریب کتاب النکاح
بانتیج کرده است و تفسیر ابن رین روایت در آن یافته شد و کتاب النکاح که کتاب ثانی حرف
نون است در باب ثانی انکه در نکاح است و در قرح اول فصل اول ان باب که النوع و نکاح متعه است
اجادیت منوخت متعه نکاح در صحاح سه دارد است و کور و در شرح غریب النکاح عین قدر بطور است
که نکاح المتعه موالکاح الی اصل معنی و ابن اثیر در بیانیه چنین روایت کرده است ابن عباس نکاح
المتعه الارحمة رحم الله بها الله رسول الله و لولایه عنهما مازنی الا شقی استی گویم آری ابن اثیر در بیانیه
روایت مذکوره باین الفاظ ذکر کرده که ما کانت المتعه الارحمة رحم الله بها الله محمد بنی الله علیه و آله و سلم و لولایه عنهما
ما احتاج الى الزنا الا شقی قلیل من الناس طاهر جمع فیمیه اسم مبارک حضرت است و ابن جریر
و در آن شرح قباحیت نیست باینکه بعضی احکام شرعیة از تفصیل منتقل نموده شده چنانکه تفسیر بر این
استقامت و مقابله ده کاف و واجب بود بعد از آن تفهم در آن تفسیر نموده و مقابله دو کاف و ثانی گذشت
و کم که من لطایف فی الشرح و بعضی از نسخه متعلق شده چنانکه در ابتدای اسلام و کلام بایکدیگر در
حالت صلوة جایز بود بعد از آن ممنوع شده و کم که انهم من لطایف بر سر عرض ابن عباس رضی الله عنه
از بن کلام است که اگر حکم جواز متعه که مشتمل بر تفسیر بود بمقتضای نظر غایب شارح متبدل نیست بچونکه

مستلزم تصدیق است محتاج به ما نمیشوند که اندک و سوق انجلا م برای اظهار ثنائی عدم نسخ متعین است
انجلا م از این عباس مثل روایات دیگر بعد رجوع ایشان از ابحاث متعین صادر شده باشد در این صورت
روایت مذکوره دلیل برای ما باشد و دلیل بر ما و متعین را حجت کفایت مقتضی آن نیست که نسخ آن ظاهر
حجت باشد بلکه نسخ آن هم نوعی از حجت است در دنیا باعتبار عدم صیاح اولاد و تم شدن بزنا
و امثال آن چنانکه در جواب فائده ما و سه شروما خواهد آمد و در آخرت باعتبار رفع درجات انجا
چگونه کفایت از آن پس نسخ آن بنابر حجتی باشد بر حجت دیگر و هرگاه صحت معنی روایت بر تقدیر رجوع
ضمیمه کولانیه لطیف انحضرت مدعوم منافع آن نیز رجوع الیه بن عباس دریافت شد پس آنچه
صاحب رساله ضمیر مذکور را در خلاف توان این متعارف نوبه لطیف عمر اوج و عدم سبق مرجع راجع نموده
استدلال نمود و دست کرده است این محایب استدالات باشد و اگر نسیم کنیم که ضمیر مجرور و نوبه راجع بطرف
عمر است گوئیم انجلا م از حضرت بن عباس مثل روایات سابقه قبل از رجوع از ابحاث متعین صادر شده
کما مریدانه و لا یتسک فی القول المرجوع عنه قوله در تفسیر محمد بن جریر طبری و تفسیر لغوی و نینا بوری از حضرت
ابوالموین علیه السلام روایت بمفعول ان قال اولاد بنی عم عن المنع مازنی الا شفی الم کوئم این روایت
در باب این است ساذ و مخالف روایات کثیره صحیح است که در محاج طاعت و نوبه از حضرت ابوالموین
مرویت کما مذکور در روایات ساذ که مخالف صحیح روایات صحیح مشهوره بل متواتره باشد مصلحت
آن ندارد که بان بر اصل مذکور اعتراض کرده شود و در دعوی اسقاط روایات ساذ از درجه اعتبار
مقابل روایات صحیح کثیره تهذیب استبقا شایدین عادلین کافی وافی که نسخ الطائفه در آن بر دو کتاب
جایجا محض علت شد و در مخالفت با روایات کثیره صحیح اسقاط اکثر روایات کرده و در جایجا بطریق نمونه
اکتفا به تنالی برود که شیخ مزبور در تهذیب راجل روایت کرده قال سالت ابا عبد الله علیه السلام
عن نصرانی شهد علی سها و نه ثم سلم بعد انجز سها و نه قال لا و بعد ان شیخ مذکور فرموده تا
خبر ساذ منضا و لا قد ساه من الابرار اکثر شیره و لا ترض بان حکمه علی ما تقدم من الاجا
لا قدین غیر موضع انتهی مولا عیضا الدین حسینی در رساله متعین جواب این روایت چنان تفصیل

الْبَرْصُ

الحاشیه در بیان اصول مغربی ندارد قوله ظاهر ابرام جمع ضمیر بنیه اسم مبارک المختص است باجماع باید دانست
 که اجماع این احتمال کثیر الاختلافی در این مقام بغایت محل استنواب است بحکم بطهورات عجب عجا
 و منشا آن عدم ادراک مراد ابن عباس است زیرا که کلماتش از اول تا آخر صریح است در لغو
 و اعتراض بر ناپی و محرم متعه و عاقل که مثل ابن عباس معترض بر قول فعل متغیر خدام باشد العباد
 نه کبریت کلمه تخریج من اقوالهم و تفصیل این اجمال متوقف است بر توضیح معاد و مراد ابن عباس شرح کلام
 شان فلا علیان بسط المقال شرح الحال پس میگویم چون قوه حدیث که در نهایت ابن اثیر واضح
 بعینها مع شئی زاید بود که المقصود در روایت در مشور موجود و را آن عبارت عبارت سید و ام ظله مذکور
 است پس کلامه آن بیان بسوی شرح حدیث در مشور منقطع میسازیم و بار بر سر مطلب ایتم روی
 السیوطی فی الولد المشرع ابن عباس قال رحم الله عمر بن الخطاب است که غالباً در حدیث تعریف داعیه
 بر شخصی نمیداد و توطئه که در صدر کلام می آید و آن از استعمالات متعارفه بین الغصا است لیطرحه مانا
 الاضا و معینین علی البنی النحما و عفا الله له سوله لعلی و نیشا و تیر کما و سیه نیا بقطر من دماهم و کم که
 نظایره آن است المتعه لا رحمه رحم الله بها انه محمد این قوه مشترک بین الکتابین مشتمل است بر ضمیر متوجه
 شئی "ختم و هذا قد فی الایة و بعد لا شعاع به فی نفع الکلام و عرف از آن بیان اینست که امریکه کفایت
 باشد صلاحیت متوخست ندارد زیرا که منوخ اگر چه رحمت و مشتمل علی المصلحت و وقت عدم المنوخیه بسیار
 لکن نصف بعد آن حین المنع بیکرد و فلا یصلح القصر و ظاهر است که خبر که رحمه محضه و مصلحت خالصه باشد قابل
 تغییر و تبدیل تواند بود و الا اصلاح الشی عن و ابتداء اولی و از م نامزد شود و کلاً با نحد و از آن من بیان منفع
 با تومیه لغافل رسیدن آن کون الشی رتبه لاینا فی کون نسخه رحمه فانه امانتاً من الغفله عن القصر و
 عن درک المرام و توهم نشود که فعل ناقص دلالت بر انقطاع دارد و بنانی و سانی نسخ نباشد و از آن کون
 القصر مقتضی علی ما قبل النسخ النبوی زیرا که قطع نظر از آنکه تخصیص حکم متعه بر این تقدیر ناوجه است بل بحری
 فی کل مشوخ بوسلم و سوق کلام مقتضی اختصاص است این احتمال سانی سیاق و سباق است کما تنویمه فاما بگو
 کانت مینا مثل کان فی قوله تعالی و ما کان الله بجدیم اولاً لا نقطاع بانقطاع تحقق المتعه و وجود المعنی

ما كانت المتعالي كانت متحققه في زمن النبي ووقعت في زمن عمر الارحمة اما بيان منافات
ان السابق بس انيت که بر تقدیر مذکور فوقه سابقه که در منشور مربوط است لغو میشود و اخی لم
عمر بن الخطاب زیرا که برگاه نسخ نبوی مخفی باشد جمله مذکوره بیکار و عمر بخاره محروم از حجت
و اما منافات آن سابق بس از حجت که جمله لاحق که منکر من الکتابین است دلالت داشته بر اخی
قابل بر محرم و بای دارد اخی توانه لا ینسب عنها ما فی الاشی و بر غیر بصیرت بیان تواریخ
مخفی و سنو نیست که چگونه از بد و کلام در لغظی متبدا شارتی و در عبارت ذکر کنایاتی المبع من التبریم
منع بالندیر کج شاید مقتضای انفسه مشهود کج ساخته و این از حمل واضح است در ماده مطلوب
و محتمل است آنکه اگر نبی عمر از سنه تحقیق نمیکند زما میگردم بد کنجی بالندکی و چون نبی از امان واقع شد
کثرت زما تم تحقیق کرد پس معده کثرت وقوع زما و ششون است در این دو باشد و قدس
سنا وید النریه علی ان لو تعلیق مضمون الخیرار معمو الشرط مع القطع بانتقاء الشرط و بزمه اتفاقا
برگاه این مرحله را بقدیم سلم علی کردیم پس میگویم حقیقت حال از دوشی بیرون نیست با انکه صاحب
نهایت فوقه حدیث مذکور منقول عن الدر المنثور را موافق داب ارب لغت یا مانویه بتدرج
و مقدار ضرورت و کتاب خود آورده تفیقات پرداخته و بواسطه المطالبه الالفاظ و انما
و کونه اذ انوات الاحادیث لانا قلا مقل وعله المتعین عند الوجدان السلم بعد معان النظر
فی العبارتین الکتاب للجمادل و المکابیر بحال المنع و الاکار و بر این تقدیر ظاهر است که در ضمیر
بنیه عمر است الا ذکر عمر در فوقه اولی بی رابط محض باشد و حدیث مذکور من اوله الی اوفه بتسلیم
و اعراض است برای کما عرفت و یا انکه حدیث مستقل است براسه که در آن ذکر عمر اصلا مذکور نیست
شع میگویم که برگاه بنا بر بیان سابق و تفسیر سابق متصح کردید که جمله ما كانت المتعالي ارجمه الی قولنا فی
الاشی ایراد و اعراض است برای بس ارجاع ضمیر بسوی جناب رسالت م ممکن نباشد و کتب
الاخراف علی النبی م الذی لا یطلق عن الهوی ان هو الا دمی یوحی من مثل ابن عباس الذی یوحی
تلاوه علی بن ابیطالب بل برقی من جمله رجل رشید یقین ارجاعه الی عمر المدلول علیه بقرینه المقام و لو

قلت ان النبی

قلت اني لما سميت المفهوم من نهيه ورجوعه ويؤيده بل تفسيره بامر من الله المنصور والروايات الاخرى
 فيها باسم عمر كما نقل عن تفسير القولي انه روي عن عطاف بن عباس انه قال لما كانت المنة لاجله
 رحم الله بها نبيه الامه وتولاها نهيه عمر ما في الاشتغال وفي كثر الحال عن علي قال لولا ما تمنى من
 راي عمر بن الخطاب لامرت بالمنة ما في الاشتغال في ما سخره ابن جرير وابن دوايت و
 امثال ان حاسم ماله نزاع واطاع وابتعدا ويلات ركيك المذكور است ارجح ضمير يجمع
 مدلول عليه بالمقام شايخ ودايع است بس انما بر طلائع فواتن عربيت النخا شفق بعد ان رشا
 باخذ فان مثله في القوان بالخير غير خير قال غرمن ذليل انا انزلناه في سيرة القدر ابي القوان
 بقرينة التذوق اجماله القدر وقال كل من عليها فان اي الى الما ترقى لذلالة الفناء مع علم عليه وقال ما ترك
 على ظهر من دابة من ادرست بتوحيه الله والوايه وقال حتى توارثت بالجبابرة النفس الفهم من الغنى
 المذكور فله وقال اعدوا ما قرب للمقوى اي العدل نفس عليه الرضى رضى الله عنه شيب بيان الجبه
 متعلق متعلق في استجاب سبب دام طله على سبيل النزل عين احوال را ذكره مودعه متعلق في احوال المنع
 الى الاذن محال انما اليه ومعلوم است كحضرات سبب اراه اعوجاج واعتقاد اني من برضا وسليم
 تنوع اول سبب من هذا المعنى غنة السيد سبب ليعقل بالجلد توجيه كلام ابن عباس كحل ان بر تمنى امر ممنوع
 ما مشروع تمنى محال است لانه لا محال له الا الاعتراض على الناهي واكر تمنى ما مشروع سمى سبب من قدر
 كافي بود كبريت المنة كانت دالا على كمال بنا الا لتذوق انك مفعلة كثر زيار عدم اباحت تمنى
 والبضا يكونه عقل عاقل توجيه سبب انذروك ابن عباس وتمام عمر ما وجوده في عمر وضع حضرت امير
 بما باحت رجوع نكرو ونا وقت موقوف البصر شدن اصرار بر آن داشت باز وقت مرگ نادوم و
 تابشت وحررت منعه قابل كشت لكن سواي تمنى حدث ان باز سرسرفت ان نكاشي عجا
 قوله كونه من روي الخ در روايت سابقه وواعرف وموده انك كره ضمير نهيه سوي عمر
 باشد بس ان روايت قبل از رجوع خواهد بود وانرا معدود واذر شوا و نومه اندلس ان
 روايات مصرجه باسم عمر غير كره قبل رجوع باشد برغم نامي به جاي استجاب است و طرح ان كمال

انبات شد و عمده مدعی است اما سید بن عدلین اعمی بتذیبات مستند است بر خلاف انبات
بر بی نیست کلام در نیست که موسی مدعی باشد بر فیهله است یا من غیر علم بالمراد استشهاد می نماید
والمعتقین هو البانی چه اولاً انبات شد و روایات ما را فی الاثنی با و نصف اکثر و ثلث و
طریق آن و استهارات من النویقین عن ابن عباس و عن ابی هریرة عن عمره مد علیه السلام دون
ثبانه خور التنا و انی زد که انبات یا من متفق علیه اعمی الوارد فی اکثر المتعده من النویقین
بر روایات ما و غیر متفق علیها عباس مع الفارق است اما ما عن شیخ الطائفة ترجیح روایات
مشهوره بر ما و با اعتبار وجوب عمل بر آن نزد امامیه است به در مقابله حضور کمال تشبیه
که در مقابله ختم واقع شده و این نزد منی که و قد تقدم تفصیل ما يتعلق به فانه اما کلام
را که کلام خود یقین و موده اند پس مدعی است یا اینکه قد مضی شیخ التواتر و شاع و واضح آن
مذهب مولا امیر المومنین و اولاده الطاهرین الذین هم علی البیت و الصرا فی البیت هو القول کل
المتعه و قد اطبقت الامامیه و التفقت کلمتهم عن ائمتهم علیهم السلام و جمعت الائمة المعتبره و من علی اولک
و اکثرت به اجاریم و اعتضدت بالروایات المتیه للعالمه المشخونه بها اسفاریم و اما ما یؤید
و ابرادیهما فی نسخها فلا تفاوم المتفق علیها مع احتمال الوضع و تحقی الداعی الیه من تطبیق
الخليفة و اما الناس علی دین مولکهم الا من عصاه الله و ابن اولیاس و لیکن الله الا فلون
عدد و الا اعطون عند الله فدا و لم یؤد الطبری بها تمک الزوایات حتی یقال انه کان فی
و من علی علی بن النضر و النضر بن النضر و النضر بن النضر و النضر بن النضر و النضر بن النضر
نقعا و لا یسأل فی ان سیدنا علی بن ابراهیم علیه السلام فی الحق یس من دینه سکوت علی
الا اذا کان سکوت موافق لایس الیه اذا عرف فار و علم به کان براه و اخاه کا دین دین
خانیف قنات لم یبر الجواب علی هذا الا بالحق و محسن الصدق و لعمری ان الله الحق فی المتعنه من یری
خاصه و لجانته من لده الطین و یحیی المصن حتی شاع منهم و لک من کل مینح و خواص اصحاب کلام
یعنی و لک یدعون به المنکر کما بر و اما عدم اعلا نه فیه حق اعلا نه من خلافه فلم یکن

مبسوطه كل البسط واتباعه عليهم كانوا اتباع من تقدمه وعضب خلفه كان يظهر الى بحسب الموضع
والطاقة ولا يكلف له نفسا الا معها ولو استينغا الكلام في ذلك لبطال المقام ولا يسهل المقام
قال السيد ابو جده وجه ثان درم که دلالت بر عدم منوخت جواز تعدد دار و انت که عینی تارح صحیح
بخاری در حدیث ششم در باب غزوه جبرار بنی سعید خدری و جابر بن عبد الله روایت نموده قال
انا متعنا الى نصف من خلافة عمر حتى نبی عمر الناس في بيان عمر بن الحرث اتقی قال الفاضل الرشید
جوابش در وجه ششم و دیگر وجه مذکور است فلیطالع انه قول تقدم الجواب فارجح اليه بعض السو
قال السيد ابو جده وجه ثان درم که دلالت میکند بر عدم منوخت بودن جواز تعدد است که بعضی حواری
بعضاوی از تعلیمی منقول است از شعبة بن الحکم عنه قال سالت عن نده الایة فما استفتهم الح منوختی قال
لا قال الحکم قال ثم ان اسطالت لولا نبی عمر عن المتع مازنی الاشقی انبی قال الفاضل الرشید اگر چه
بعضی محشیان بریناوی شیعیان اند جا که ماشیه صادق حلوائی بریناوی مشهور است بدون یا
حال ناقل نسیم بر ما غیر لازم کن بر تقدیر تسلیم گویم جواب ات الفاضل در وجه چهارم مذکور شده و در اول
جواب فائده عاشره خواهد آمد فانتظاره ل چون منقول فیه تعلیمی است کلام در ناقل تشیع و تنویر فی غیر محله
واقع است اگر چه طایفه تنویر محشی ناقل است کتاب الا حوف بخشم خود در تفسیر تعلیمی این روایت آورده
و در الفط شعبة عن الحکم قال سالت عن نده الایة فما استفتهم الح منوختی قال لا قال الحکم قال علی بن ابطالب
لولا ان عمر نبی عن المتع مازنی الاشقی و جواب انکه گوشت کدشت و انچه خواهد آمد فانتظاره ل السيد رشید
وجه تقدم که دلالت بر مطلوب دارد و انت که در تاریخ الحلفا تصنیف حلال الدین سبوحی که از اعظم حدیث
ابن طالق است مسطور است فانه قال فی فصل اولیات عمر قال العکری هو اول من سبی امیر المؤمنین
و اول من کتب التاریخ من الهجره و اول من اتخذ بیت المال و اول من سن قیام شهر رمضان و اول من
عسس باللیل و اول من عاقب علی الهجا و اول من ضرب علی الحمر ثمانین و اول من حرم المتعه و اول من نبی
عن مع ایهات الاولاد بس یحکام او دلالت صریح دارد و برایکه پیش از تحریم عمر متعه را کسی حرام
نکرده و موکد است و کراویح و غیره که ملا نزاع از مخوعات عمر است پس بمهرین منوال متعه نیز خواهد بود

انتی قال ایضا ایضا صاحب رساله در وجه چهارم دنیا را باج ضمیر و لا ینسب عنا
 بطرف عبریان نهفته است خصوصاً نظر غریب این عباسی که میفرماید تا بیاید بی را که در طرف
 و در سواد اعلا و خواهر کرد انتی و فاکد صاحب رساله در کتاب صاحب باب عقیده و هم که در قول
 توفیق امر تکلیف و تحریم لطیف اند اما که طاراً حدیث کثیره امامیه دلائل بر آن دارد و هر صاحب
 نوبت از تشیقات گذرانیده و بخش کوی رسانیده است با اینهمه تشیقات جواب بصرف احاد
 مذکوره از طایفه شش نظر الی اعتقاد امامیه بیان کرده و چون نقل این قسم تشیقات رساله
 نامناسب معذرت خود آن بود که مبادا بعد نقل آن کینه قلم جولانی کند و بطرف دفع
 آن متوجه شود و کلام بطول انجامد لهذا آن معصوم بر اشاره اکتفا کرده پس خدا داند که
 صاحب رساله در مقام بر خلاف تصریح خود و تصریح والدین خود اعتقاد صحیح طلال الدین
 سیوطی را که در همین وجه او را از اعظم محدثین ائمت نوشته و اعتقاد عسکری را که او هم از علما
 اهل سنت است و نیزه تقدیم بر اینکه و نیزه مثل کافه علمانی ائمت بموجب قدیم و جدید معنی احکام
 بر شمره مراد داشته و هرگاه مراد شیخ سیوطی و عسکری طایر باشد پس استدلال صاحب رساله
 بقول آنها استدلال بمانیا فی اراده القابل و محیل بجاصل باشد اقوال بعد تسلیم آنکه مراد عسکری
 از کلام مذکور بیان معتقد خود شناسانند و در وایت و حکایت عما وقع فی سالف الزمان
 مسلم تفاوتی در ادبی بردی نیست و آب و طینه ارباب تواریخ همانست بگوئیم اراده تحریم رسید
 در کلاش غیر صحیح و اراده تحریم بالمعنی الذی نیست لمطلوبنا بمعنی بیان قول آنکه از اولیات
 حلیه است که مراد از اولیات در کلام عسکری امور است که خلیفه با وی آن بوده و غیر مسیوق عن الغیر
 و اولیت تحریم رسید از حلیه تحت عاری زیرا که محصلش ملین تحریم شرعی و حکم بات بر طبق حکم شارع
 است چون جناب رسالت با غر و خبر با یکی از غر و ات و یکبار بر روایات بنیه ملین تحریم شرع
 و حکم بان منفعت کون من اولیات عمر و نیز دیگر صحابه مطلقین علی التبع ملین آن معصوم که در اول
 علیه و ایا هم و البته خلیفه اول که مالک منصب ظل امت احساب بوده نیز حکم شرعی را بیان نمود

و دست از بنی عن المنکر و بیان احکام کشیده باشد که آنکه ان بچاره را از تنج جابل وار و وجوب
 عامل الکافر و کتب بر علی مثل الرشد علیه السلام از عادت و دیدن صحابه سیدان سکوت
 از جنس احکام نبوده پس از اولیات فاروقیه باشد یا بنی نبی که خلیفه اول و وجوب کوفه را
 در مقابل ما یعنی آن چه قدر بعد و سیدان سرسوقه احدى از عقل و وجوب زکوة را با اهل بیت
 صدیقین و از شمر پس از بنی ثقین و در ما نحن فیهم و چون بایستی حکم شارع و دیگر صحابه بیان بود
 از اولیات بعد و کشید و اگر بپایس خاطر شیدی اولیت جنس حکم هم مسلم باشد باز مطلوب ما
 ثابت چه سرگاه احدى از صحابه حتی خلیفه اول حکم تحریم کرده باشد چون دلیل است نزد عامل
 اثبات مملکت شیعه فاعل و در اینجا نکته است پس دقیق که فاضل شید در صدر رساله تعبیر تحریم
 بتلخیص سرسوقه چون در مقام دانسته که تعبیر بتلخیص مذکور سبق بین بر بنی خواهر است و آن بنای
 اولیت است زیرا که تحریم حقیقی و طبعه جاب بنوی نموده سلطان التفویض پس الحکمت بنزد تحریم
 الهی نموده باشد و عمر ثقین ان بتلخیص منعه فلایکون اولیا لایحوم در اینجا مقام انقصار بر حکم بالحریم
 نموده و چون نزد عقل مال تعبیرین واحد و نظرشان معانی است نه الفاظ باین احتیال که
 فریب دادن شان ممکن اگر تو می نویسم نماید که مراد از تحریم محض تعلین است بلکه چهار و اعلم و وعید
 و تهدید برجم و مانند آن است و لاریب انه من اولیایه کوم از معنی ترانسی فایده باید بحال خلیفه
 بنشیند از شد چه کلام ما و شما در معانی مستعمله سابقه به العرف القلیم و الجدید و لو حجت عظمی است نه در
 معانی فخریه که از اولیات متاخرین حضرات سینه باشد ایشان خود نمائند از اگر ترکیب لیه یا ذنب
 داخل معنی تحریم نمائند ما چه می توانیم کرد ککن عقل کی اصفا باین مضامین مختلفه مفعول می نمایند و بدون
 دلیل و قرینه مفعول کی قبول آن می نمایند بعد از چهار بوقت ندائی سادی بالحریم فی عبد الذی علی
 معروف محقق کلیف بعد اولیا و ایضا این چهار نیز پوزان چهار خلیفه اول در باب حکم بوجوب
 نبوده تا با حکم مالمعده و نه اولیا اما وعید فاکلیم فیه کما لکلیم فیه چه این وعید اگر شرعی بود اولی باشد
 و الاصل حکم و وعید مرد و بدعت باشد الحاصل باین جمله را می خلیفه از دست ما غیر ممکن علایج و دیگر

باید اندیشید و انی کلمه دکت چون بدست دست دیگر باریان ضایعه است ازین کلماتی لا طائل به
دکلام تفیع اما باریان بی پس انکی بگوئیم مراد از تحریم مذکور در کلام عسکری و سیوطی تحریم ضرب
من الرائی والاسمخان است انتمقی و لوعلی سبل المجاز در محاورات منصفین اعلام شیوخ متفان
دارد و مثل مشهور باریان صیان کافی خوان الشطرنج اباحتی قتی و باریان فعی که سالتانان مستقیمند
گشته اند و دلیل باریان واراده انتمقی مثبت مطلوب است و سالتانی موجب است تمام ثبت بر باریان
رائی را بدست می میدانیم و ایشان از بدست حسنه و اجتهاد بسیار مذحاج آنچه ابداع تراویم
و ستمی با میرالمومنین و سسی لیل و غیره از عین باب است خود فاروقی بدست حسنه
بودن تراویج تصحیح القیه حکم فرموده علیکن المتعکک قبا ساعلی اخواتها و طرد الملباب و
نمیگوئیم که عسکری یا دکتی از بدست سیه گفته تا سالتانی اصول بنده اند تا اجتهاد پس علیک
شانت این خود ظاهر است که عمر نزدشان مجتهد بوده و کیف مجتهد که مضی القیه بنفقه داشته
و از این موافق و حجتی و کتاب بخلاف رائی حجاب رسالت است و مسئله متع از سالتانی اجتهادیه
قال القوی مجتبی عن الحسن المتع و غیر ما کذا و واجب عن الوجوه الاربعه بان دکت پس تأویب
قد کافی فان مخالفه المجتهد غیره فی المسائل پس بدیع استی پس اسناد تحریم اجتهادیه چگونه
سالتانی مایه است باشد و القضا عبدالله بن مسعود در بیان علی متع ثلاثه ابیه کریمه یا ایها الدین
أموالا تحریموا طیبات ما حل الله لکم بنوموا و ان شربا سنا و تحریم سبوی نامی است پس آنچه مراد
از تحریم خواهد بود همان در عتق مراد است و اساده لابانی السنن و محققین عمران بن حصین
که بر و مرشد بیان است در حق متع خواه متع السنا باشد و خواه متع الحج لقمه تم قال فیما حل ایما
پس بر چه که معتقد بر بیان باشد چگونه سالتانی غریب شان خواهد بود بالجملة اسناد تحریم کدائی کلام
از حرم متع و نسخ آن هیچک ضروری ندید است نسبت کیف ابن ابی جوح شخ مالک بلکه خود
مالک نیز علی بعض الروایات قایل کل متع بوده اند و اکثر صحابه و تابعین بر آن رفت و اکثر ضعیف و سالتانی
مثل صاحب بایه و شارح مقاصد و دیگر غیر اسناد حل متع سبوی مالک نموده اند اگر سالتانی بدست

می بود آنها که اعرف بودند و اسناد آن می نمودند پس اگر با هم مثل اگر بعضی اسناد می نمودند
 غنبت شدیدی با هم و اعرفت و لک فقول قیاس کلاش می نمودند این عباس و لایحه نازی الا
 صحیح نیست زیرا که ارجاع ضمیر به سوی حضرت بلا شبهه منافات ندارد و اگر منافات
 اسلام چه متضمن اعتراض بر حضرت نبود و نویسنده بخاطر غرض المسلمین اما خدا امامیه قطار و اما
 عند السینه فلما خلاص لک المنصب الجلیل و الخطیب البلیغ این الخطاب به غیر و همچنین است توفیق که
 لما یعنی ان طاهر السطّان مخالف ضروریات مذکور است و منافات اصول صلیه شان چون فاضل
 بجز روایت بعضی اجازت شده به توفیق اسناد اعتقاد آن امامیه معصومه و از اصول شان غایت
 در زبده و تفهیم که به و است امر می ستند اعتقاد راوی بان نیست الا نظر بر آیات تجسیم و تشبیه
 اصل اسلام محسبه و تشبیه اخذ نمود و تشبیهات گفته اند اما نفس هم که در شریعت مقدسه نبی از آن
 واقع شده فحاشا باب سید المحققین و سید المصطفی طاب ثراه عن بنده طرکه انکه مقتضای لم تقولون
 ما لا تقولون نقل سیوطی و عسکری را قریه تا و بل ان می آرند و اتفاق علمای امامیه را بر حرمیت نفس
 کونی با وصف انکه حجاب ایزد العزیز العالمین از اعظم علمای ذمه امامیه اند قریه برنا و بل نفس و تشبیه
 آن بدانشی عجایب بالجملة آنچه موم نفس گفته در حقیقت نفس منبیه غنه نموده باشد اما آنچه فرموده اند
 که بسبب خوف انکه مبادا کمیت ظلم جولانی نماید الحزم پس این خوف سامی بجا و بر محل است زیرا که
 قبول سوره سنن اعلام امامیه در وادی تحریر و تفریحی در کتب جولانی و جلالی دارد
 که بطرقه العین در یک بنهر بالقضای و سیم حرم حرمت خلفای کبار و اتباع عظام این
 رسیده و ادولانی میدود و از اس حضرات بنه عین که در بخت خندق صحابیت رسیده
 سکندری خورده بسان خود در کل از جولانی عاجز و حیران می شود چون رعایت مطایبه مزاج
 باعث گستاخی گردیده اگر تزییل سامی و عفو پوشند بعد از اخلاق کریمه نخواهد بود و هر چه
 العذر عند کرام الناس بقول قالی سید العبد وجه عدم که دلالت بر عدم تنویر بودن
 جواز شده دارد حدیث است که علی بن طاووس در کتاب طراف از جماعتی که انبار روایت معصمه اند

از عبد الرزاق از ابن جريح از عطاء بن ابی رباح از صفوان بن يعلى و از پدر خود روايت كرد
كه ان معاوية استمع امره بالاطراف فدخل على ابن عباس فذكر واذكرك فقال نعم ثم قدم
عليها جابر بن عبد الله فجمعها فذكر ما له المتعة فقال استنخاه على عهد رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم و عهد ابى بكر و عمر حتى اذا كان في خلافة عمر استمع عمر من حيث بامراه فسال عمر عن ذلك
فقال ابى واما او قال اما فقال قلنا فغيرنا خشى ان يكون ذلك غالا ونبى عنها يوسيد انتهى
قال الفاضل الرشيدي وحيث ورد في شتم المذكور وازد وذكروه مستغاد بس تطويل فقال
در مقام انزال و ايد كلام من چون عاده ذكر جواب سابق تو مود مذاتير بعدا عاده و اتم
و معلوم است كه كلام عمر خشى ان يكون ذلك غالا ونبى عنها يوسيد دليل بر سحران
عمرى و عدم تنج نوبت الادغال و دخل چه صرف دشت عين مكيفت كه قد حوها رسول الله
و تنج اما جهتا و ايضا استماع حال المؤمنين بمويه كه ارا حله صحابه بنيه بوده و بقول مير و شكركم
خلفه خم و دليل بر آن است كه او متعرا حلال ميدانست خلافا لخلق الثاني چه جبارت روايت سابقه
صرح است و را كه استماع المذكور بعد نبى عمرى بوده لا اقل بعد نبوى كما لا يخفى على المنصف از المعنى
قال السيد الوحيد ووجه لوردكم كه دلالت بر مطلوب المذكور دارد روايتى است كه در كتاب الاموال
مذكور است قال سالت بن عباس عن المتعة الحج فخص فيها وكان ابن الزبير نبى عنها فقال نعم
ابن الزبير حدث ان رسول الله صلى الله عليه وسلم رخص فيها فادخلوا عليها فاسلوها فدخلنا عليها فاداي امره
فخصمها فقال قد رخص رسول الله صلى الله عليه وسلم فيها و فى روايته عن المتعة و لم يقل متعة الحج و فى روايته
لا ادرى متعة الحج او متعة النساء او وجه مسلم و نیز این حديث رابعه حميدى و رجع بين الصحيحين و ذكر كرده
بعد نقل حديث المذكور سيكويك در حديث عبد الرحمن بن مهدي لفظ متعة دارد است و متع حج
و محمد بن جعفر از شيعه نقل كرده كه مسلم كفت من بينكم من متع حج است يا متعة النساء انتهى بالجمله را و ان
ما هم خلاف دارند كه مرض فيها متع حج است يا متعة زيان و معني تمومه اند و مخفى است
كه ترجمه سوال از ما در اين زمينه دلالت قطعيه دارد بر آنكه مراد متعنا بوده چه اين زمينه چنانكه

عن أبي عبد الله عليه السلام انه قال لا يروى عن علي بن ابي طالب
 نقضي از روایات این که در آن هم آنچه ابی عباس امر به سوال آن از ما در این الزمیر کرده
 یحیی بن متع السمری و نیز در غیری غویج را نشان آن ساخته انتهی تمام الفاضل الرشید
 استدلال باین حدیث بر جواز تعدد النساء از عیاب استدلالات است چه در صدر همین حدیث
 که امام مسلم بن الحجاج در صحیح خود از محمد بن حاتم از روح بن عباده از شعبه از سلم فری از عیاب
 روایت کرده بخرم لفظ متع الحج واقع است آری در طریق دیگر این روایت که امام مذکور
 در تحویل سنن از ابن شیبی و ابن بشار از محمد بن جعفر از شعبه روایت کرده محمد بن جعفر مذکور
 از شعبه نقل کرده که مسلم قوی گفته که لا ادري متع الحج او متع النساء صاحب رساله هم اولایین
 روایت را که در آن خبر ما لفظ متع الحج وارد است ذکر کرده و بعد آن جمله مشکوک فیها نقل نموده
 استدلال خود درست کرده و این قدر خیال نموده که روایتی که در آن خبر ما لفظ متع الحج وارد است
 مفسر روایت خواهد شد که در آن لفظ حج با لفظ متع قرین نیست اگر مفسر نخواهد شد پس در روایت
 بحر می بسید شکیایی که در طریق دیگر بعضی روایات واقع شده چگونه قوی راه خواهد یافت
 بالجمله این حدیث در متع الحج نص صریح است مسلم در صحیح خود از افراد کتاب الحج ذکر نموده پس استدلال
 بان در مقام بیجا قوله بالجمله را و بان باین اختلاف دارند که مرض فیها متع الحج است یا متع زمان
 و مع بعین متع متع انداختنی گوئیم انفا در معرض بیان آمده که در اصل روایت متع الحج نص صریح است
 خواهد بود در تحویل سند عدم ذکر نقل مذکور و ظاهر است که از عدم تعیین بعضی رواه تحویل خللی درین
 سند اصل واقع نمیشود و بالجمله اگر اویان در این باب هیچ شیخ متع اندیس صاحب رساله را حکو
 استدلال بان بر متع معینه که متع النساء باشد جایز شد و قریه که صاحب رساله از طرف خود در این
 حاشی در قول اتی مجله و در رد و بیستم جواب حکایت لطیفه مفصل معلوم خواهد شد و همچنین
 که قریه سوال از ما در این زیر دلالت قطعی دارد بر اینکه ما متع النساء بوده الحج گوئیم چون
 اصل سند بطرح لفظ متع الحج وارد است در آن حدیث ما بن عباس مسلم قوی برای سوال حال متع الحج

از ماد این الزم و واقع پس معاً بل تعدیه الحکم و حق و طاعت موجود است و قریه اراده انسانی
و ذکر کردن آنرا قطعاً قطعاً تمام نیست و آنچه استغذاده بودن این الزم و احوال بر آنست
است پس غوثیه وجه آنی بکلیت حکایت لطیفه که در آن ذکر شده بود این الزم کرده است
لطفاً این قریه قطعیه بطوریکه موجب آنرا خاطر سامع و ناظر باشد معلوم خواهد شد تا نظر نمیه
انتهی بقول مشکل نیست که با عدم ادراک مرام اراده نقص برابر می شود مانند نگاه راوی برود
روایت ثبوت مسلم قوی مشترک فی السند باشد و خود مسلم قوی گوید لا ادعی استدلح او متع انسا
پس لا فحاله تفسیر متع الح از او بوده باشد و اصل روایت در سلسله متع وار و کشته و تفسیر مذکور از
قبل بعضی روایات مابعد و لا عبره به لا بما نظر باینکه متبادر الی الافهام از متع همان متع انسا است
و قریه سوال از ماد این الزم که عارفه با جوابی بر دی خوشه بوده و روایت تولد این الزم از متع
موجود پس روایت مطلقه را بر متعنا حمل نمودن ارجح است از حمل آن بر متع الح و از خرم مسلم
حجاج یا احدی از روایات متاخرین در روایت اولی خرم نیست آن نزد مسلم قوی حاصل نمیشود و ذکر
احتمال غلط و اشتباهی در تحویل سند باین منتهی و بشار شل راه خواهند داد احتمال آن بر دو طریق غمی
بروح بن عباده و غیره هم مستطرق میشوند و علی التزل دلیل حل متع الح نعم ضمیمه فوقی حاجت مریب
و انتظام متعین در سلسله احوال دلیل حل متع نساً هم میشود و عجیب است که فرموده اند که اگر متعنا
شد پس در روایت خوبی الح زیرا که نزد و تشکیک از قبل راوی اصل است که مسلم قوی باشد پس منافی
خوم خواهد بود و احتمال اشتباه بعضی روایات معارض با احتمال اشتباه و غلط دیگری در خرم است
عرفت و اما بر مسلم حجاج آمده در منعی خوم بواقعیت آن لازم نمی آید چه احتمال اشتباه یا در تفسیر
قول گوئیم انما بعض بیان آمده که در اصل روایت است الح هر دو روایت از مسلم قوی مرویت پس
یکی را اصل قرار دادن دیگر را نقل یعنی چه و از تقدیم ذکر مسلم حجاج اصل میشود و چون بانی
قول آنی نیز بر اصالت این روایت است چو پیش نیز از همین جا بوضوح می انجامد و مگر که در آن
و راوی یکی باشد پس نزد و یکی در حقیقت نزد و دیگری است و قطعیت قریه سوال این الزم

از ما در سنن و تواتر او از متعتر و مضطرب بلبس قضای و مقام تجلی نیست لکن عدم انصاف را جانه و
نمود و در حقیقت این توان بن قویا قوی و ارجح است از خزینه تفسیر که اخبار الجمال آنرا تراشیده اند و
بیان حال متعتر ناده بودن او را محول بر اشیائی و موده اند جوابش نیز بر بیان ما محول شد
اسید سند الوحيد وجه ستم که دلالت بر عدم منسوخ بودن جواتر دارد روایتی است که
ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه نقل کرده خطای ابن الزبیر مکه علمی المبر و ابن عباس ع
مع الناس تحت المیز فقال ان منار جلال اعمی الله قلبه کما اعمی بصره یزعم ان متعتر انما اخطأ من الله
و رسوله و یقنی فی القلم و النملة و قد اخطأ بیت مال البصرة بالاسن ترک المسلمین بها یترشحون الذوی و یست
الوسه فی ذلک قد قال ام المومنین و حواری رسول الله و من فاه بیده فقال ابن عباس ع
سعید بن بیر بن شام مولی بنی اسد بن خنیسه استقبل فی الی و جاب ابن الزبیر و ارفع من صدر و کان
ابن عباس کف بصره فاستقبل به قائده و جاب ابن الزبیر و اقام قائمه فخر عن ذریعته ثم قال بعد انشا
و یوعن بابن الزبیر ما العمی فان الله تعالی یقول فاینها لا تعمی الابصار و لکن تعمی القلوب الی فی الصد
و اما فیتابی فی القلم و النملة فان فیها حکمین لا تعلمها انت و لا اصحابک اما حمل المال فانه کما بالاجنب
فاینها کل ذی حق حصه و لعلت بقیه بی و ون حفا فی کتاب الله فاخذنا نجفنا و اما المتعتر فاسال ال
اسماء و انزلت عن بروی عویجه و اما قالنا ام المومنین فبا سمیت ام المومنین لاک و لا اک
فانطلق ابوک و مالک الی حجاب مد الله علیها ثبکاه عنها ثم اخذنا بقیه یقاتلان و دنیا و صا اطل
فی موتها ثما النعماء الله و لا محمد ام من انفسهما ان ابرار و وجهه و صا اطل علیها و اما قالنا ایاکم فای
القیبا کم رحقا فان کنا کفار فقد کونتم نوارکم منا و ان کنا موسنین فقد کونتم لبعاکم ایا ما و ایم الله
لو لا یحان صفیه فیکم و یحان خدیفه فبا ما کرکته لنبی اسد بن عبد العزی عطا الا کسره فلما علا و ابن الزبیر
الی ابنه سألها عن بر وی عویجه فقالت لم انک عن ابن عباس ع عن بنی هاشم فانهم کم الحوائج فکبروا
فقال علی و عقیقک فقالت بنی اخذ ربی الاعمی الذوی ما اطاقه الاس و الحن اعلم ان عنده قضا
فربیش و مجاریبا سرنا یا بک و ایاه انواله بر انتی ال انفا نسل الرشید ابن ابی الحدید معتزلی

مشهور مشتمل است علی ما صرح به صاحب النسخه فی الکلید الثالث والعشرون من الکلید
و در کتب کلامیه متعارف است غایت خلافت ایشان با مفسر له در اصول عقاید مطبوعه
علامه یثربانی در شرح عقاید یثربی و معجم خلافتیه مع النوق الاسلامیه خصوصاً
المختصر له لانهم اول فرقه است و قواعد الخلاف لما ورد به طایفه اندوهری علیه جابر صحاب
رضی فی باب الاعتقاد الی آخره ما قال ابن ابی الحدید مفسر لیثیم شیخ در شرح
شیخ السبله که آنرا بطور تفصیل نوشته بلکه ذکر بحث و سبب طول داده است بی سند و بدون
انتساب بطرف احدی از کتب معتبره حدیث ذکر کرده و طایفه آن روایت اعتبار محمد
فان کما کفار فقد کفونم لئلا نکریم ساوان کما یؤمنون فقد کفونم تعالی کلمه ایانا موید است
معتبره و مثبت فرعون و کبر اهل بدع و منافی کریمه و آن طایفه آن یثربی را گفتند
حکونه را نیست تحت حوادث خصوصاً وقتیکه مثل این روایت را صاحب رساله از کتاب
شهاب الفاضلین که از کتب کلامیه امامیه است در کلام اتی بعد ذکر حکایت لطیفه نقل کرده باشد
و با اینهمه گوئیم آنچه از این روایت ظاهر شود جز آنکه نزد ابن عباس است و قابل بودن ایشان
بان بار رجوع از آن نزد نیست ثابت کما مریدانه فلا حجه لصاحب الرساله فی هذه الرساله و
متمم برقص بودن مستلزم رفض نیست چه از ضوابط مقرره اکثر اهل سنت است که همین که احدی
کلمه ای صاف بر زبان آورد و اظهار محبت اهل بیت طایرین نمود برقص او را بدست اتهام
میباشد چنانچه سید شهاب الدین احمد در ریاضه کتاب توضیح الدلائل که مشتمل بر مناقب اهل بیت
و امامت فضایل غریب است در مقام اعتبار و شجاعت ایشان را در فور کار چنین گفته و در
رعره معانی ای صاف اکبر بکتاب بیان نفعه قال بعد مقال او بلیسا نیرمان از من تقوم رانه
الجهاله و کثرت فی مکان یکن بعض الشیطان فصل بهم عن منن العدا و رقصوا فی مننهم طریقه
المصطفی و نقصوا فی تعصم عنده عبود الصفا بعضهم اذا ذکر فضایل ابی بکر و احبابه خرجوا علیه بانه
خارجی فی دینه النقص بعضهم اذا سمعوا انزل علی الرسول فی علی و اصحابه حکموا علیه بالرفض

ما بالهم وما بالهم كانوا يقولون فمن بعض وكمن بعض ما كلفه وفدسب امام ائمة العلم والعلماء
 وغربا ولطام ائمة الكرام والشرفاء بعدا وقبالحج الفائق الامام المعلى العبد على محمد بن ابي
 الى ما لا يعلق سماء العالی من الرقص لا يظهر من تخصیص مولانا لابی البيت كما رواه الامام في الزين
 الراربي في سابقه في كتابه الذي صنف في علوانه ومرتبه ايات ادا نحن فصلنا علينا فانما
 رواقض بالتفصيل عند ذوي الجمل وفصل ابي بكر اذا ذكرته في بيت مضرب ذكر في الفصل فلان
 وارقص ونصب كليهما ادين حتى اوسد في الرول بعد ان يكلام ذكره في ايات تافعي موصف
 ارا بجملة نقل عن الربيع قال حجاج مع الشافعي فما رقصي نحر الا ابيط واويا الاسويكي ونشده
 الابيات الثلثة يا اركبا قفا بالمحب مني واهف بقا عودهما والماضي حرا اذا فاض
 الجحج من الصفا قيصا كملظم النوات الفايض فاعلمهم ان الشيع مذني حقا درست بما قول ما
 النكان رقصا حبال محمد فليشهد الثقلان اني راقص ونقل الريح ان الشافعي قبل ان انا
 سالا بصرون على سماع منقه وفصيله لابي البيت واداروا احدا منا يذكر لا يقولون هذا راقص
 وباضدون في كلام اخوانا الشافعي سه اذا في مجلس ذكر واعليا وسبيليه وفاطمة كرس
 فاجوب بعضهم ذكر في سوانم فابق انه سلقه ادا ذكر واعليا اذنه تشاغل بالروايات العلية
 وقال تمازروا باقوم هذا من حديث الرافضة برت الى الهين من الناس يرون الرقص حراما
 على الال رسول سلام الله ونعتة تلك الجالبة ونقل البغ عن الامام الشافعي سه قالوا فقصت
 قلت كلامه بالرقص ديني ولا اعتقاد في الكني توليت غيرك خبر امام وجبري الدي النكان
 حب اليركي رقصا فاني ارفض العباد بسبب ما برين بر كاه امام شافعي هم منهم رقص باشد
 ذكر ان به عرضه دارند ودر کدام شمار وقطار ثم قال ونعم ما قال الامام غير المجازي في قوله
 ابو عبد الله محمد بن عمر الراربي جوابا عما طعن في الشافعي كثر امتداد به امير المؤمنين عليا و
 على من فوج فيه بشدة ميله وجهه ببيت النبي والخاده ولما دام ادح امير المؤمنين علي وجهه فليكن
 لا يوجب لتعجب بل يوجب اعظم انواع المدح مضي كلامه بين بيت حال ساكنه ارا نية صحاح ايشا

ابن خلکان گفته که امام عصر خود در حدیث صاحب کتاب بنی امیه محمد بن ابی اسحق صفهانی نقل کرده
که شنیدم از صالحی مادر سرکه می گفتند که در او عمرش از سر بدیش رفتند و در آنجا حال عطا و با
از او پرسیدند و از فضایل او سوال نمودند جواب گفت که آری راضی میشوید و جاوید که سر سر
رو و تا از برای افضلیتی باشد و در روایت دیگر است که گفت نیشناسم از برای افضلیتی که
انگیزم گفت که خدا شمش را بر نکند و سائی اظهار تشیع نمود و باین سبب خفیه و نکم از و
با پیغمبر مرخص شد و او را بگرد و در آنجا وفات یافت در شعبان سید و بی داری
او است کتاب خصایص و فضل علی بن ابیطالب نام مکه کلام ابن خلکان و امام عظیم بنان متهم
بر بدیت بود پس جوائشان را از دایره سنت خارج میسازند فی الملل و النحل کان ابو خنیفه علی
بنعید بن علی و من جملة شیعه حتی رفع الی المنور فجمه حی مات فی اکتشاف کان ابو خنیفه قتی
بوجوب نوره زید بن علی و حمل المال الیه و الخروج معه علی النضر المتعبد المستثنی بالامام و الحلیه کالدرا
و شبهه انتی خوشا حال بیان که بیری که بطور بدیت خلافت را مخصوص رسانیده اند و ما
را بر خلاف نص پیغمبر از خلیفه نبوی عالی می انگارند زید بن محمد را امام میدانند و نه امام خود را زیدی
پس گاه اسناد تشیع و زیدیت نبوی امام کوئی و دیگر ائمه شان فرج آنها از دایره تشیع باشد
جوائهم تشیع باین ابی الحدید بچاره قابل اسعاف و لایق اعتنا باشد بحال الدین عبدالرزاق بن
احمد بن محمد بن ابی المعالی الشیبانی القوطی در کتاب مجمع الادب بحکم الاقارب گفته غزالین
عبد الحمید بن ابی الحسین بن محمد بن ابی الحدید الحدادی المکی المصولی کان من اخیان العلماء
الافاضل و اکابر الصدور و الامثال حکیمان فانه کاتب کمال عارفا باصول الکلام زیدیت مبتدع
و حدم فی الولایات الدیوانیه و القدم السلطانیه و کان مولده فی غره ذی الحجه سنه ست و ثمانین
و خمس مائیه و ست و ثمان و صنف الف من تصانیفه شرح نهج البلاغه و شرحون مجله او قد اکتوی
بذا شرح علی ما لم یجوز علیه کتاب من جنبه انتی موقع الحاحه من کلامه و مثل هذه العبارة مذکوره
فی کتاب زید بن ابراهیم بن الحسن بن علی المدنی حیدر شد تم الحسینی و کان معدودا من علماء السنه بالجملة

بر کسیکه کلام حدیدی در حیات خلفا نرفته و دفع مطاعن نشان دیده و تقصیر کرده و کلام حنا
 علم الهدی سید تقی رضی الله عنه در باب مطاعن منقول از خطه فرموده سرگزشت تمام رقص را خنثی
 تجویز ننماید و آنچه اسناد و رسالت پناه در باب مکناید در باره احتمال نقض نوشته اند قال علی
 و مدتی بود که مولوی سید محمد قلی لاری لاری موبدان الله العلی و نقض مکنایدش که موسوم به یون
 مکنایدات یاطین است با وضع وجه منقول ساخته اند و بنا علیه جمع الیه چون استطرادی است بگو
 عبایه و الیه یکنش او که در شرح حدیدی آورده مبارک درت ننماید و خود دستا و ایشان در حیات
 عقیده چهارم از باب امامت نوشته اند قال ابن ابی الحدید شارح نهج السلاعه فی هذا الکلام فی
 بصره خبر علی السنه و الجماعة فی ان الاختیار طریق الی الامامه و سبیل ما یقول الامامیه من غو
 النص علی من قوام لا طریق الی الامامه سوی الشیخ المجره انتهى و در مقدمه اعصاب ابو کر خمر
 سیده ۳ رکفه و ان بدانو ثبت انه خطا لم یکن کبره بل من باب الضعافه الی لا ینفی التبری لا ینفی
 زوال التوالی انتهى علی سبیکه درخت عمان غیر اغترال بود و پس کن در حیات و محبت خلفا قاصر
 نبوده و برگاه اکثر ارجح و سابقین علی ابن ابیطالب قبل عمر و عاصم و معاویه و غیره و عثمان
 حطان که از رواه صحاح ثما میباشند و ح و ح ثار سبب و ح از ثویق شده اغترال و امامت قول
 روایت باشد مخالف خوارج باطلست کمزیا و از مخالف ارباب اغترال است عثمان بن یحیی
 مفتی خوارج بوده در مدح ابن الحکم ملعون گفته یا ضربه من صیرط اراکها الا یبلغ من فی الزکر
 رضوانا الی لا ذکره یوما فاحسبه اونی البره غدا ینیرا ما عجبت اگر کسیکه این خارجی را صادق
 بندارد و بار از اغترال توحش نماید این حجر در حق عمر و عاصم گفته و کان غیبه و من علی ما کان
 حاشا ان ینیم و ینیرا رسالت پناه در بستان المحدثین سر سعه که خطیب بغدادی در حق
 صاحب سند رکفه کان الحاکم ثقه و کان یمل الی تشیع و در مقام تاویل تشیع از بعض علمای
 خود نقل نموده که معنی تشیع او آنست که قابل بود غنیل حضرت مرتضی علی بر حضرت عثمان که در جمعی
 از اسلاف هم بود انتهى پس اگر بچنین تاویل تشیع حدیدی اینست و از دیند مکن است حیف که عداوت نبوی

مانع قبول روایت عمران عمرو عامی لطیفین باشند و تفصیل آنحضرت بر دیگران با این طرح
 انشی عجب علی تفصیل آنجانب بر تعلیق کما می است که نزد میان معونی و اندیشه و کلاه و درج سهل
 و آسان بعدتر میگویم که چون ابن ابی الحدید بود فی النقل نیست بلکه بنی و ادب با بقیه بر عقد
 ابن عبد ربیه نیز موجود است عبارت علی ما نقل شد از خطب عبداللہ ابن الزبیر بعد موت الحسن الحسین
 فقال ایہا الناس ان فیکم ربلا قد اعمی اللہ بصرکم کما اعمی فالبی یعنی این عباس قائل ام المؤمنین عوار
 الرسول و ان فی بصرک المنة و عبد العین عباس بن المصدق فقام و قال لعکرم و اولادہ افم و فمی نحوہ انک
 ثم قال انما باخذ اللہ من سببی نور عاقلی فواوی و علی منها نور و اما فوکس بن الزبیر انی قانت
 ام المؤمنین فانت اخو عمتا و ابوک و مالک و بامت ام المؤمنین و کنا لھا ضربین قبا و الله فہما
 قانت انت مع ابوک علیا فان کان موسی قد ضلکم فقال المؤمنین ان کان کافرا فقد فوتم بسخط من اللہ
 فوارکم عن الرحمۃ و اما المنة فانی سمعت علی بن ابیطالب یقول سمعت رسول اللہ یقول رحمۃ فیما قانت
 بہا و اول محمد سلح فی المنة محمد فی ال الزبیر انی ما نقل من العقد فی مقتل مصعب الزبیری عبد اللہ بن
 مفرجات کما روایت مسلم کما یقال در سائر اخبار ابن الزبیر و ابن عباس منقول گشته محلی ازین بعضی است
 پس الکلمات را سنان توان بود و فو کہ حوائی فوا علی غیر ان الکلمات محمد محلی السابیل یا مطروح است
 و مولا یستفهم طرح الکلمات انک محلی ان برضون جمله و قانت است و ابوک علیا فان کان حسی
 فقد ضلکم فقال المؤمنین ان کان کافرا فقد فوتم بسخط من اللہ فوارکم عن الرحمۃ کما روایت
 گشته محلی و جنین اختلافات در روایات و حکایات کثیر الوقوع قال الامام ابو جعفر الطوسی
 شملہ انک عبداللہ ابن الزبیر کما یقولین موافقین است مع زاده بود فی کل کتاب بر بصر روح اسما
 کما ح متع و کان فک حلالا فی ذلک الوقت فاول من لد فی الاسلام یحتاج المنة عبداللہ بن
 الزبیر کذا فی مختصر تاریخ الطبری قال العاصم بن الرشد در لطافت این حکایت یکی نسبت عالا
 کوثر صدق نوش را بر سماع ان باید بود و او تعجب باید و پس منی مانند که اول بطا لقیہ
 حکایت انک فانی نور اللہ شو نثر می کرد و الدیاجد صاحب رسالہ در کتاب صوارم ادر الکمال تعظیم

یاد کرده اند قسمهای غلیظ بزبان آورده است بر اینکه تاریخ طبری شافع کهنه و اهل سنت مجرب است در
 بلاد عجم سرسیده و ترجمه طبری را که آن کتاب ترجمه عین مختصر است در مواضع عدیده از احقاق الحق فی عقاب
 قرار داده اند از آنجمله است آنکه در کتاب تذکرة و طبع در راز مغیره بن حبه در طاعن حضرت عمر علیه
 انا اختلف بالایمان المخطئه انه لم یأرخ الطبری الشافعی المعتبرین علماء اهل السنة الذی و فقهه بانه
 عشرین مجلد اول و اعلی اراد ان تاریخ الفارسی المتداوله فی نورین الناس بانه تاریخ الطبری لا یقتضی
 و نیز در طاعن عثمان گفته اند خلف بالایمان المخطئه انه لم یأرخ الکتاب تاریخ الطبری و لم یحیی الحق
 العجم من سنه ثانی و ما اشتهر بین الناس من المجلدات الفارسیه موسوئته تاریخ الطبری غیر ذلک ان تاریخ
 فان ذلک علی ما هو علیه بلغ عشرین مجلد است و همچنین در تمام دیگر از آن کتاب بنویسند و معلوم
 اصل تاریخ ای طبری نندرنه فی بلاد عجم خصوصاً فی زمانه انتی و سوائی ان قاضی مذکور و وضع
 و مگر غیر تصریح بعدم وصول تاریخ طبری معتبر در بلاد عجم و غیر معتبر بودن ترجمه طبری متعارف مفسه است تا
 کما نقل مخطئه در انتی کلام اعظم علمای سیده در بیان حال طبری متعارف که کتاب معروفه طبری
 فارسی ترجمه همان کتاب است حالانکه کی از کلام علماء اهل سنت در این باب باید شنید پس باید دانست
 که صاحب مخطئه در کتابت کورجا بجا حال آن کتاب بیان بنماید و مردم را از حدیث و ابیات آن
 تحذیر بنویسند از آنجا است آنکه در باب بگوید و بگوید بجاه و کیم بنویسند این کتاب یعنی تاریخ کبر طبری
 بسیار غیر از الوجود است کم کسی را نسخه او سیر کرده و آنچه نزد مردم مشهور است مختصر است که از
 محرفات مساطی شعی است و بی حال انتی و در کیم متشابه بنویسند بعضی روایات موافق مذکور
 از تاریخ طبری بن محمد مدوی ابوالحسن مساطی شعی که تاریخ طبری را مختصر نموده و در وی بعضی نیز
 افزوده و بسبب لغت عبارت مشهور و رایج کشته نقل نمایند و گویند که این روایت در تاریخ طبری
 است حالانکه در اصل تاریخ از آن روایات نام نشانی پیدا نیست و این مختصر که حاشی مذکور
 شده راه بسیاری از مورخین است هم زده است زیرا که بر چه در آن مختصر نیست باطل نماید
 انتی و برگاه با غراف قاضی نور الله شوقری و بیان صاحب مخطئه تا خبره واضح شده که تاریخ

طبری شافعی که نزد اهل بیت معتبر است نسخ آن در باطنم بخسیده و بغایت نادر و نادر و نادر
تاریخ طبری اشتهار دارد و غیر معتبر است پس روایت آن کتاب برای الزام آوردن
و باین تشیع بر بعضی مقبولین ایشان که چون عالی از لطافت نیست دوم آنکه این روایت در
تاریخ طبری که ای نیز بطوری واقع است که اصل و آن محل تشیع بر این زیر نیست باینکه
آن کتاب در واقع شبه الیمره بالمدينة اولار وایت زوجه بودن اسماء برای زبیر که در حالت
اطلاق در عرف تمام عالم منصرف بطرف زوجه دانسته میشود و خود صاحب رساله هم در مانده
ثامنه در وجه ماثرب جواب از کلام صاحب تحفه تصریح نمیداد در بودن نکاح و انهمی که نشأ زوجه
است از مطلق آن مؤلفه حثت قال در کلام صدوق اطلاق نکاح مطلق بر فرد مبتدیان در آن
انتهی و نیز مصنف آن کتاب اولاً حمله بودن اسماء قبل از ورود مدینه مطابق روایت مشهور
در کتب سیر و اسماء الرجال بصیغه جزم ذکر کرده حثت قال و اسماء زوجه زبیر بن العوام کاتر حمله
نولدت بالمدينة اینها عبدالله بن الزبیر و بعد از آن بصیغه تمیزین روایت تروح آن در مدینه
و حامل شدن او در اینجا نقل مؤلفه حثت قال و قبل لامل تزوجها بالمدينة و حمل منه بها و بعد حثت
از آن روایتیکه صاحب رساله نقل نموده بصیغه تمیزین ذکر کرده پس تشبیه بر و اینکه بصیغه تمیزین
روایت مشهوره مذکوره بصیغه جزم نقل کرده مانند نیک لطافت دارد خصوصاً در صورتیکه
نسخ الطائفه ابو جعفر طوسی در تهذیب با بحاکم با سقاط مجرور ابیات ساده ضعیفه از درجه
اعتبار بمقابل روایات مشهوره قویه و موعده باشد سوم آنکه این روایت در کتب معتبره مذکور
است چنانکه صاحب رساله بعد ذکر این حکایت لطیفه نقل آن از مناج العاتیلین که اگر کتب کلاسه
شیعه است و موعده پس صاحب طبری بصیغه تمیزین اشاره بطرف مروی بودن این روایت در کتب
شیعه کرده و در مینوشت ذکر این چنین روایت برای تشیع بر بعضی مقبولین اهل نه شعله لطافت
بغایت چهارم بطافتی که کل سر سبک کل لطافتها است است که خود صاحب طبری بنا بر دفع
شعاعت از زبیر و پس او را ثمانی ذکر این روایت مخرجه گفته و کان لک حلالاتی و لک انوث

چنانکه صاحب رساله نقل آن مقدمه پس تشنیع نمون بر شخصی بار کتاب مری قبل از منوع شدن
یا بامریکه بر حکمی منوع قبل از تشنیع آن مرتب شده باشد پس بعد از آن تشنیعات مبالغه داشته
باشد قطع نسبت تمام عالم و تشنیع بر کافه بنی آدم لازم آید زیرا که کل نوع انسانی سوای اولاد بواسطه
حضرت آدم از کساح برادر با خواهر که در شریعت ابوالشیر جایز بوده پیدا شده اند و شاعت کساح
برادر با خواهر بعد مرفوع شدن آن بر ممکنان عیان پس تشنیع بر این از سر سبب ولادت او است
قبل از حرمت آن تشنیع بر کل نوع بشری باشد و قیه من اللطافه مالایخنی و من العوایه مالایحی قول
مبتداه لطافت کلام رسالت مقام و ادعیه و ادنی است تمام اول رطایف عالم این لطیف
است که جناب سید نقل عبارت عربیه طبری در معنی و رسالت به کلام سید نور الله نور الله مرقده که در
مقام ششما و آورده اند دلالت بر عدم اعتقاد ترجمه فارسیه طبری دارد و این بنده اسفند آنچه
در مقام دفع و خلل مقدور معنی آن کتاب ترجمه عین مختصر است از پیش خود افزوده اند و معلوم است
که نسخ ترجمه فارسی با هم بی اختلاف دارد و چنانچه در دو نسخه فارسیه ترجمه عبارت عربیه طبری که مرقوم
تقدم فادت رقم جناب سید ملاحظه گشته و خود فاضل ترقی غریب بیان مغفوف شده اند بافته نشده اند
تقی احتمال تحریف در ترجمه و خود مطابق آن با ترجمه و دلیل بخوابد و دعوی بلا دلیل کی سموع میشود
اطراف است که بعد نقل کلام سید شوشتری میفرماید اینست کلام اعظم علمای شیعه در بیان حال طبری
متعارف که کتاب معروف بطبری فارسی ترجمه است سبحان الله عبارت یک سالم نوشتن و تعبیر آن
بکلام اعظم نمون چه خوش لطافت دارد دوم دلالت دارد بر آنکه کلام سید شوشتری حال طبری خوب
بر هم شانست و میگوید حالا که کلام انجناب در ترجمه فارسیست آن بزرگوار عجب منافق اول
الکلام و نیز آنچه از کلام جناب قاضی فهمیده اند از کتاب و رسول آن کتاب بیلا و عجم است که انجناب
عدم و رسول آن براق عجم نوشته اند و قدرت آن در بلاد عجم و این بنده اسفند که چه قدرت ستمگر و هو
است و اما کلام استادان پس اگر چه برای تمیز غیبه است لکن بیکران فیروانی و منهداختار
تاریخ طبری مختصر و مختصر مساطی علیه الرحمه است تا سید علی محافلین کجایش داشته باشد چه کسی از مختصر

ایمان

مر لقی فکر و طیار در صد و کندید و شنا و نمود که بخیر است ناری طری قابل است بشند از این
راه میگویند البته راه انصاف میگوید و قول را در آن حلالی نه لکن گفته صریح
است در تنبی و پس فیاض شیدا چاره نیست جز یکی است و شش گوی با فیض انبیا و
عانه لا حاصه اگر گویند که این جواب بر سبیل تحقیق و صدق نیست بلکه علی طریق التزلزل
این تزلزل و قیاس میگوید که روایت مذکوره از شیوخ است اما نمیکند و چون مثل و حدیث
و ابن ابی الحدید نیز نقل است که جایش غلبه افعال نیست یعنی ادب است لعل افعال شیعیه
و چون اشعار را بنویسد و نویسد علی سبیل التمهین و التوضیف در تصاعیف اقوال و زیور و نیست لکن
آنکه صاحب سنجاق الفاضلین نیز التزام نقل روایات از کتب بنه دارد و پس اسناد و این روش
سبوی امامیه و بی ندرت یا ند قوله چهارم لطافتیکه کل سر سبد الم جبرائیم که کسی بکلی سر سبد
سکستان رسالت باشد بی بی برون معصیه جزم که جبارت بر تقض میکند چه منظور شش شمع این
الزیر بگوید و از شمعیت زیر که اگر کسی از زانم نگردد باشد نه پیدا شده باشد چه بای تشیع
بر آنکس بلکه مقصود تفسیر قول این عباس و شهادت ما بر جای بر روی عویم و دم دفع تشیع است لزوم
نفاذ عطفه در صورت امتناع و جنون افعال را در مانع فیه متطرق ساخن خلی مسعود و سنیان است
و چگونه میگویند گفت که چون در آنوقت متعطل بود و بکلی کزیر میزدند در این الزم و زمان دیگر متع
کرده باشد و آنها حامله را او ملده باشند و او چهاره غافل و این بر سر جمالی میگویند اگر بار برفت
تحلیل نانی که معاد غلات مرعونه حوت مرعونه یا با و مالت تحلیلات او که در طول حالات و اسیا
زیر با سیرش بدختر و خواهر خود شمع نموده باشد چه عجیب آنکه بعد النسخ با یکی از آنها نکاح و ایم کرده
نسب نموده نکاح با محرمات بر زیر و بهر ش لازم اگر انجمنه برود و در معوض تشیع ایند عجیب نباشد
و بعد کسی که شمع غش قابل باشد و آنرا زانامد و خود از همان فعل منولد شده باشد البته
تشیع را و عرفا میباشند چنانکه این عباس گفته بر او زده و اگر چه اسد رسالت و کتاب کافی میبود این
کی خجل نده و سکوت بر لب نهد و میگوید که آن حلالانی و لکن او قه و چرا و است کریان با و من

وچنانچه چاره میفرمود آلم انبک عن ابن عباس عن نبی مائمه فائمه ع الحوا ابو ابد و ابو جرح
 میگویند بانی اخذ من الاعی الذی بها اوافه الانس و المین علم ان غده مضاج قریب و میبایست
 با سر و نایک و ایاه اخو الدیر و لطافه کمال برسد لطافتهاست بیت که بر و پدر را تشیع
 حیرت میفرمود و ما در چاره او را که دختر باینه کو بر او بود از حایت و حفاظت محروم
 نمیری مانند حق الوفا و لا شقی الصفا و کنت ما کان است و رشادت باده که در تحفه خود موی
 زن منور را بینید و هست که بر باد بباری و بر سال در کناری الله جن تشیع را هیچ نسوی دختر
 خلافت پناه خواهد بود اگر سبقت امتداد زمان طلت نغاین کلام را بروی صادق نه
 انکارند لا اقل بر روز باری و بر ساحتی در کناری صادق خواهد آمد و دختر خلفه در و
 بر سر و ما در این الزم جن تشیع کی روا و انهم ما بر و وایت مکنزه بنیه که بحد استغافه رسید
 و دلالت بر شیوع استماع در عهد خلیفه اول و اول عهدانی علی بن قنفه من التمد
 الدقیق دارد و امتداد زمانه استماع ثابت و لو کمل منهم بالمسند علی معروف الرشید من
 نجد و قد ده بس اگر در اعدت و میدار و دختر خلافت بناد شغنی بطور یوسه باشد یا از اول
 انجا در بر ما بیکریم می باشد اما نقل تولدی آدم از کنج برادر و خواهرش ما بر در است
 و حاجت صحیح و ثابت و بنا بر بدید حق خیر مسلم لکه کنج خیزدان آدم بازمان خیه توالد و نال
 ما نور و مریت بطریق اهل البیت دم البریانی البیتان السیدند اوجید و سناج الفایز
 نوشته که در نقل صحیح است که روزی عبداله بن زبیر در مسجد حق میگویند عبداله بن عباس
 و او در آخر عمر میگوید بود و عبداله بن زبیر گفت ما را اعمی اعمی الله علیه کل المنعمی الزا
 المحض عبداله بن جابر بن یحیی او را نیز فرشت گفت ان الله یبالی بعباد و علی العباد لم
 و الله انزلت المنعمه کتاب الله و ایها علی عبداله رسول الله صلعم و لم یبها عبدا و لم یأ
 لعده رسول کرمها و الدلیل علی ذلك قول عمر بن الخطاب کانما علی عبداله رسول الله علیه
 واکه و سلم یحکم بیننا و انا احقرهما و اعاقب علیها فقیلنا شهادته لم یفعل بحرمه و انک من المنعمه

فاسال اکث عن بروی عویص بن زبیر چون بمانه رسید از بروی عیصی خبر خود گفت خبری سخن
 عویص در جواب گفت ان اماک کمان مع رسول الله و غدا یدي الرجل لقال له عویص برو
 فاعطاهما اباه فقتنی بها فقلت مکث اکث من شعثی قال انما ضللتک کتاب من اناج الفایز
 از کتب کلامیه شیعه است پس روایتیکه در کتب کلامیه شیعه وارد باشد برای الزام ^{نیز} اگر کردن
 وجهی ندارد مخصوصاً در صورتیکه خود صاحب رساله در فائده را به خطابا الی صاحب الحقه تعریف
 فرموده باشد باینکه طرفه بکروایت مزبیر خودی آورد و اتباع از اینخواهانتی و بیهوده بجا
 قایل بودند بن عباس متبعه انصار انفا بقرار بر متعدده گذشته پس اعاده طایر زاننده انوار
 چون اصل ماجرای بروی عویص و اول مجهر سطح فی المثل لال الزبیر از ابن عبید بن و سید الحمد رزق
 توضیح ماجرا را موقوف داشتند بر نقل از مناج انفا ضللت که در اصل نقل از کتب عامه می آید و
 دارد و در روایت مناجیه منون زاید بر مضامین روایات سینه سابقه غیر تفصیل ماجرای
 بروی عویص نیست اگر این تفصیل را قبول نمایند با جمال کار بری ابدوان در کتب معتبره موجود است
 کاتب الحروف که آنهمی فاطمی است مثل ابن عباس خطاب فاسال ام ابن الزبیر عن بروی عویص که
 جابیت سادات عوفه میدرخد بیان نمایند که ماجرای دو چادر عویص چه بود و از مناج الفایز
 کاری ندانسته شد و در همین قصص و حکایات احتمال اسناد وضع بسوی اجله علمای ضلی بعد از انفاست
 قال السید سداو حید و جبریت یکم روایت که مسلم در صحیح خود از سیره جبری آورده است
 انه عوامع رسول الله ففتح مکة قال فادن لنا رسول الله فی المنقه فالتطقت انا و رجل الی منز
 من بنی عامر کاهنا بکرة عیطای شایسته طوبه العقیق عبدالقوسا علیها انفسا فقالت ما یب
 فقلت روایتی و قال صاحبی روایتی کان روار صاحبی اجد من روایتی و کنت شرب نه کت
 اذا نظرت الی روایتها حی اعجبها و انی انظرت الی اعجبها ثم قالت انت و روار یکم کت
 معها لما و این حدیث را صاحب در مشور نیز ذکر کرده و این قدر زیاده کرده است که در حدیث
 از کله بیرون نیامد قبل از تحمیم آن و این نوشتن او نیز جهت تقویت اندیشه صورت این حدیث

صریح بر حلت متعه دارد کما لا یخفی و اگر چه تصریح بعدم نسخ درین نیست لکن نفی مستحباب اصل عدا
 نسخ دلالت برین ضریم بر مطلوب ظاهر است متعذرا چون اصل حل متعه و شیوع و وقوع آن در عصر خاتم
 رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فی نفسه مقتضای مطلوب است که دلالت بر عدم نسخ نداشته باشد مستطردا
 ذکر این خبر در اینجا مناسب نمفعه و چون استصحاب جاری که در این باب وارد شده صریح نیست
 لهذا بابر استحال و اجاز و اختصار بر ذکر عین قدر اجاز اقتضای مفعه و العاقل کفیه الاشارة
 و الجامل لا یفیده الف کتاب عبارت استی تالی الفاضل از شیعیان استدلال بخدو به مقام
 استصحاب است اول آنکه در این حدیث بر قدر که صاحب ساله نقل کرده ذکر وقوع متعه در بعضی اوقات
 فتح مکه است آن خود مسلم است اثبات آن از قبیل ایضاح و انشاح و مقصود صاحب ساله چنانکه در
 صدر بیان فائده تصریح بان کرده ذکر و آیات مرویه در طریق مکتبته الیه بر جواز و تم بر عدم منسوخ
 متعه است بمطوب از این روایت غیر ثابت و آنچه چنانکه عایت نورانی خود بر آن ثبت شده معصرا
 که اگر چه تصریح بعدم نسخ در این حدیث نیست لکن نفی مستحباب اصل عدم نسخ دلالت برین خبر غیر
 مطلوب ظاهر است انتی مفادش بخاطر غیر زیرا که مطلوب صاحب ساله ذکر احادیثی که در این
 متعه دوم بر عدم منسوخیت است چنانکه بکار خود همین قسم احادیث در اینجا مذکور شده و در این
 حدیث قدریکه از آن قطع کرده نقل مفعه در آن مطابق تحریر او تم تصریح بعدم نسخ نیست مقدم
 استصحاب باین هم کرده عدم منسوخیت از آن فهمید صریحا استدلال باستصحاب است بمطوق صریح
 حدیث صاحب ساله مدعی ذکر احادیثی که بطلان شده مدعی ادله دیگر مثل استصحاب غیر آن
 پس در این حدیث در اینجا مقام مطابق تصریح او مناسب نباشد و آنچه صاحب رساله ثبوت عدم منسوخیت
 متعه را از این حدیث ظاهر البطلان دیده یا لاخوه خود مکمل بکار استطاردی آن در مقام شده حال
 آن در جواب دوم که می آید واضح خواهد شد و جواب استصحاب که در این حدیث بان مثبت شده
 اگر در جواب فائده اولی گذشته لکن در اینجا هم که گوئیم که اعتبار باستصحاب نیز قایلین بان بوقوع
 ظهور حکم مخالف میباشد و در این فی منطوق صریح عین حدیث نسخ متعه واضح کما سیاتی پیش

باصحاب در این مقام بعید از اولی الالباب است دوم آنکه صاحب رساله در نقل این روایت خطا
 کرده که عبارتی را که نفس صریح در تحکیم از آن حضرت بوده و در آنجا این روایت در صحیح مسلم موجود است
 یکظم ساقت کرده تا زمانی مطلوب او که نسبت تحکیم آن بطرف حضرت نبراهین مسلم جاری نشود
 تا آن عبارت مطروحه صاحب رساله باید شنید که در صحیح مسلم بعد از آنکه میفرماید که ما صاحب
 حدیث مذکور را بر آن ختم کرده این عبارت موجود است ثم آن رسول الله قال من كان غيبا
 من هذه النار التي تمنع فنجعل سلهما انتهى پس عبارت حدیث مثل کتاب صحیح مسلم را که شماره آن را
 حذف و اسقاط نموده نقل کردن بر آن صاحب بحال صاحب رساله نبوده و چنداگریم در صحیح مسلم از
 همین بهره بن معید چندی در روایت بطریق متعدده دال بر تحکیم شیعیه از آن حضرت صلعم موجود است
 روایت او را در باب عدم تنویر متعبرای الزام آن نسبت ذکر کردن تمام استجایه عجیب آنکه
 صاحب رساله عبارت دال بر تحکیم متعبرای از حدیث صحیح مسلم را قاطع کرده مثل آنرا در منشور نقل نموده
 حیث قال و این حدیث را صاحب رساله منشور نیز ذکر کرده است این قدر زیاده کرده است که بنحویه خطا
 از یک بیرون نیامد قبل از تحکیم آن اتی و اینکلام او غرنا اشعار صریح دارد بر آنکه زیادت مذکوره
 در حدیث صحیح مسلم نیست حال آنکه الفا معلوم شده که زیادت مذکوره در صحیح مسلم مفصل تر از زیادت
 در منشور موجود پس خدا داد که در اسقاط آن از حدیث صحیح مسلم و نقل آن از منشور کدام
 مصلحت اندیشیده و آنچه در مسرعه است که این نوشتن او بر ما حجت نمیتواند شد مضاف بر آنکه
 نمیرسد زیرا که احادیث بر شما باین حدیث حجت گرفته با بمقابل دفع حجت او از خود داده این
 جواب میفرمایند بلکه انتخاب بر ائمت است حجت یکبار پس نگاه درین حدیث صحیح مسلم که بنحویه
 است زیاده مذکوره انحراف تحکیم بنحویه خواص متعبرای موجود باشد استلال شما بر ائمت باین حدیث
 بر جواز متعبرای درست نخواهد شد جواب این اشکال قلمی فرمایند و آنچه فرموده اند که بعد از اصل حل
 و شیوع وقوع آن در عصر صاحب رساله است صلعم و نقیضه مفید مطلوب است که دالالت بر نسخ
 نداشته باشد انتهى اشکال هم مقام حیرت است چه مدعای شیعه عدم طریان نسخ است ثبوت آنرا

از محض شیع و وقوع امری معقول نمیشود و جمیع احکام منوط به ازنسج واقع و با احکام
قبل از آن تابع هم بود پس اگر محض شیع و وقوع مسلم عدم نسج باشد لازم آید که نسج
حکم تابع منسوخ نشده باشد در این مقام ذکر اوله عدم نسج در کار و اثبات آن محض وقوع شیع
موجب استعجاب اولی الالبصار و آنچه در حاشیه همین عبارت منظور فیما تقدم است که کو دلاله نسج
نداشته باشد ظاهر لفظ عدم در این عبارت از کاتب ساقط شده و عبارت این بود که گفت
کو دلاله بر عدم نسج نداشته باشد این را حاصل بی فی الحث عن حقایق نیده الاجار و الکشف عما
وقع من الغفله و ما شاهد به صاحب الرساله و غیره پس الاجار و ان تصدیق لا استقصا را کما
یکملح بالبال الخیر الکلام الی الامثال و العاقل یعقد من اتصال الاقضاء دل ما نقل منه و اما و اقوال
استدلال بایات پار و ابات کما صهی بالاستعداد و الاظم الضایم من اوله الخیریه میشود و کما صهی
بالتقام و کما ذکر و مقدمات عقلیه بالقلیه و در ما تقدم بوضوح انجامید که بعضی استدلال سابقه
بالتقام مقدّم بر عدم فصل و لزوم حرق اجماع مرکب است از آن مبعض اقامت آمده و در این مقام
خود جناب سید علام تصریح با غیر اینست و حقه احتجاج با این مقام استصحاب اصالت عدم نسج
پس ادعای آنکه مطلوب جناب سید ذکر اجاریست که بالاثوار و الاستبدات دلاله بر عدم نسج
دارد و صریح منافی تصریح جناب بعد باشد و البتّه ترتیب مقدمات نتیجه و توفیق ضروری گری که قباس
بدون آن صورت انتظام ندارد و بدون فهم مقدمات به بعضی اخبار و تعلیقات و اما از قسم محکم
است پس احتجاج با اخبار محضه بامکان امکان ندارد و درگاه مقدمات دیگر تنقیح شد پس توفیق
اقسام آن غیر مجدی و قول با سطر ادکه در کلام سید و ستاد مذکور شده بر سبیل تنزل است محال و خفی
و جواب تنزل را مخالف و منافق جواب سابق بنده شد و استدلال از آن بر بطلان جواب اول نمون
از عجب اینست اما جواب استصحاب که سابقا افاده آن فرموده اند پس بعضی آن گذارش یافته
و حال آنکه بطور مخالف را مدعی گشته اند چون حکم اول یقینی و ثابت با جماع کافیه است اجار نمون
مین الفولین است و امیکه رافع آن نیز در بعضی قطع ترسد و بعضی انمارا حاد غیر متفق علیها طاع

نزاع و مثبت دعوی نمیتواند ثابت حال آنچه در وجوه اول بیان فرموده اند اما وجه ثانی که خطیه
 فی النقل باشد پس تحقیقش اینست که قوه اخیر روایت مسلم را که ذکر نموده اند جناب سید منعمون آن را
 از در مشهور نقل فرموده و جناب سید منعمی گفته اند و تخیر آنکه صاحب رساله عبارت و الکریم
 در نه از حدیث صحیح مسلم ساقط کرده مثل آنرا از در مشهور نقل نموده است و نیز بعد از چند مسلم فرموده
 خداوند آنکه اسقاط آن از حدیث صحیح مسلم و نقل آن از در مشهور کدام مصلحت اندیشیده پس و اینضا
 فرمایند که آیا عاقلی حذف اسقاط در روایتی باین عرض خود با وجود نقل منعمون بخانه خدا را
 فیکر بلا فاصله میباید کرد و خصوصاً برگاه قوه متروکه صریح در طلب ضم باشد و قوه منقول از روایت
 دیگر صریح در فرغ موی باشد چگونه اسقاط را اندکتر کنیم تویم توان کرد و خود طایر که قوه
 فاعلی سلیمان بطوق صریح دلالت میکند بر ترک و جمله سبیل را مخصوصه معذوره و آن پنجم در
 نسخ نیست بل تعارض آن بکون و لک لاصل مصالح آخر بخلاف عدم فیه الا بعد الترحیم فانه صریح
 فی نسخ الحكم کلیف ترک ذک و نیز که بدین اسناد اسقاط از محل اعتبار باشد و ثانیاً
 چنین امور را عقل و نصفین محمول بر بعضی ما الصافی بنمایند اگر کفای شکاف است و احتیای حال تراق
 اسناد خود باین محل منظور خاطر رساند و متطابق است پس مقتضای این بصلح العطار با فساد الهی
 از جمله محالات است و قبایع الفارق بالخیر روایت مذکوره در جامع ابراهیم ثانی بر قدریکه
 سطوح و منقول گردید و چون ارام المست از این قدر حاصل بود قوه اخیر را جامعش بگویند
 و چون شارع امر با استماع انوار و علی نفسه اسقاط انوار بر نفسه از در حایع اعتبار فرموده پس
 اعراض بر آن در حقیقت اعراض بر شارع باشد و چون جناب رشاد و کتاب در آن رساله در مقام
 اعتدال فرموده اند که داب عامه مؤلفین متعینین است که بقدر حاجت از کلام غیر نقل بنمایند اگر این
 قسم احسان نام نهاده شود و لازم آید که آنهم مؤلفین حاین باشند انتی پس بموجب این لم نقولون
 ما لا نقولون در انبیا ام و اگر بزنند و انشاء الله المتعال برگاه فوت نقض کلام نامان
 مقام خواهد رسید آنچه خواهد کردید که اسقاط اسناد رشاد و کتاب از قبل اسقاط ایات است که

که از جان التوا بن بطور رسیده نه آرا من فی فلکین من المنظرین قوله و آنچه فرموده که این
نوشتن او بر تحت بنوا شد معادش نیز بنحاطه نمیدارد راست است اگر معاد و مرد و خواب
سید بنحاطه شریف میرسد و مرد و نقص آن بدین وجه میشود پس معادش باید شنید اگر شخصی نزد
شرح بگوید علی لزی الف درسم ثم اویته التبه نفی و ماضی را واجبست که قوه علی لزی الف درسم
تصدیق نماید و قوه ثم اویته را با فطر در وجه قبول سازد و هرگاه متوکذبا که اعتبار قول
من است در مرد و قول است اگر نیست در مرد و حاجت ما کم شرح میتوان گفت اقرار تو بر خود
حجت است بر تو و اقرار تو برانی خودت حجت بر خصم نیست که اعتبارش بر ما لازم باشد پس حاصل کلام
در مقام چنین خواهد بود که اصل اباحت بصدر روایت با خرافات ثابت مالا که ادعای نسخ نماید
و با اقرار خود بان حجت می آید و آنرا قریه بر رفع حکم اول قرار میداد این خود دعوی نامی است
و تا که قول شما بر ما حجت نباشد قبول آن بر ما لازم و چه مسقط اقرار او لین باشد بانه قصود
بیحد عامی نسخ است و استنباط با خبر روایت استدلال و احتجاج بر آن دعوی و چون بر
مالعین حجت نیست این دلیل با فطر در وجه قبول باشد و مسقط از حمله اعتبار نا غیر و ابا و اولی الامر
و چون در کلام سابق نقل اقرار نموده اند باینکه اب عامه متعین نقل کلام بقدر حاجت است پس
اشکال شرک الورد و باشد و جواب این اشکال قلمی فرمایند که این کلام هم مقام حیرت الح
این حیرت نیز نیست هم فهم مراد است چه مراد از مطلوب در این مقام اثبات عدم نسخ نیست بلکه
مراد اینست که مفاسد می که بیان بر حل متع لازم می آیند در صورت شیوع آن در عهد گذشت
مهد سلمم اعراض بر آن حضرت است که چنین امر شیع قطع را سباحت فرموده بود و در نتیجه
بینی بر تنزل از ضمیمه است کما امانا ایستاده طاهر لفظ عدم الح طاهر لفظ عدم
نسخ در نسخ که بنجاب رتا و نمای رسیده از قلم ناخ غیر منسوخ بوده و الا در اصل نسخ موجود
مع ان غیر واحد من الاطلاط وقع منه فی غیر موضع کما لا یخفی و لا شرط بر ما نسخ لثانی نقص
قوات النقص و الفتح با جابه من القدر ان باقی به ان سوا لا یفرض البعوض و لو شغلا المقال

و اینها بحکم خطری بالبال لصاق المجال در او الببال و العاقل کفیه الاشارة والمعاند لایفه الف
عبارة قال سید الوعید تدرب بدانکه از ملاحظه اخبار که در این فائده بمعنی ترقیم آمده ثبوت
پیوست که جماعتی از صحابه عظام قایل بعدم تسبیح آیه منع بودند که سید و سرور ایشان امیر مومنان
صحاب علی بن ابیطالب است و آنحضرت مقتضای حدیث تنقی علی مع الحق و الحق مع علی بدو مرتبه ^{حرف}
ما و ارو قوله صلی الله علیه و آله وسلم اقصاکم علی و دیگر اخبار بسیار مطاع واجب الاتباع
چنانچه سابق روایت ثعلبی و سیوطی و بخشیری و دیگران از اخبار از آنحضرت مذکور شد که فرمود
لولا نبی ابن الحطاب لارانی الا شقی ذنوبی ما نظیر انیکه فرستادن مضمون از ابن عباس نیز مروری مختصراً
او با آنحضرت مشرف بودند و بشرف آمد آنجناب و شست با رانیکه مذکور شد قول بجا از آن بوده اذل
دلیل است بر اینکه جابیر که مرتعرا حلال میدانستند چنانچه خدا و رسول خدا را حلال مفسد نیز از مطا
اخبار بقه معلوم که عمران بن حصین که از عطار صحابه و رواه صحاح بیان است قایل بعدم
تسبیح آن بعه و همچنین عبداللہ بن عباس چنانچه فخر رازی و غیره نقل کرده اند و همچنین جابر بن عبد الله
الا نصاری و عبداللہ بن مسعود و غیر ایشان سید علی بن طاووس در طراف از محمد بن ا
نحوی از کتاب مجیر نقل فرموده که آن سنه من الصحابه و سنه من التابعین کما فی القیاس المأخو
منه انما و از ابو علی حسن بن علی بن ربیع که از کبار رجال نوایب اربعین است آورده که
شش کس از صحابه و شش کس از تابعین که نامهای آنها را ذکر کرده قوی بااحتیاط منع نساز
و اینهمه فی باب نبی النبی ۲ در آخر فتح الباری شرح صحیح بخاری کذا حکلی بعض الحقیقه عن مالک الجواز
و قد استخلف خلف فی المنع قال ابن المنذر جابر عن الا و اهل الرضه انس و قریبین و بنی سدی و
و معلوم است که مقتضای حدیث بیان مثل اصحابی کالتجوم بانهم اقتدیم اهتدیم اقتدای بر کسی از
صحاب مذکورین در باب عدم تسبیح موجب است و انداختن استی ۱۱ اما علی الرشد بمن کلام صح
رساله را بتغیر سه بجانب و معطوف میاریم و میگوئیم بدانکه از ملاحظه اخبار که در این فائده و
در فائده اولی از صحابه محبوب المومنین علی بن ابیطالب بروایات تنقی علیها بن اهل البیت و الشیعه

و

وسطابق آن از سیره بن معبد چینی مبعوض تیرقم آمده و از کلام علامه تقی زانی که در شرح
مقاصد کفیه من انه ندرت نسیج ابا حنیفه النار بالانار المشهورة اجماعاً من الصحابة علی
ما روی محمد بن الحنفیه علی رضی اللہ عنہ الی اثیر العبارة التي نقلت فی جواب الوجه الثالث
من القائمة الثالث برتوت پوست که جمهور صحابه عظام رضی قایل نسیج حکم متع بوده اند که
سید و سرور ایشان امیر مومنان جناب علی بن ابیطالب است و حضرت معقضا فی حدیث
متفق علیه علی مع الحی و الحی مع علی بدر مع حدیث ما ورد قوله علی اللہ علیه و آله وسلم تضالم
علی و دیگر اخبار بسیار مطاع واجب الاتباع است چنانچه در فائده عاشره خواند که
حدیثی که لا یستغنی عن الخطاب ما روی الا شقی که در کافی از آن حضرت مرویست ثلاث بر حو
متع دار و حضوراً نظیر بدانکه فرید بن یحیی بن یعقوب از ابن عباس تم مرویست چنانکه در وجه
چهار و تم فائده ثانی از بهار بن اثیر روایت فرموده منقول و این ماکه روایات حق و او
بالحضرت مشرف بودند این بشرق فلما انجاء و اشتها رجوع او از قول اباحت متع بعد
فما بین حضرت امیر المومنین باو چنانکه از صحیح مسلم در جواب چه یازدهم منقول شده بلکه روایت
مصرحه تحریر متع از اب رسالتی معلوم چنانکه در تهذیب استبصار از کتب شیعه در حدیث کبری
حدیث اعلی سنت بواسطه حضرت امیر و اولاد الحجاج و انجاء مروی است اول دلیل است بر آنکه
جناب امیر کبیر و اولاد الحجاج ایشان متع را حرام میدانند و اعلام کجاست آن می نمود و در چنانچه
خدا و رسول آنرا حرام مقرر اند و نیز از مطاوی کلام بر اخبار سابقه معلوم شد که نسبت تجویر متع
النساء بطرف عمران بن حصین خلاف واقع و رجوع ابن عباس از تجویر آن ثابت نیست
و چه خوش گفته است سید علی ابن طاووس در طرائف که متع من الصحابة و متع من النبی
کما نوالقون اباحت متع النار چه برگاه از جای صحابه کونوت شان از هزار بار در گذشته و از جای
تا بعین که مرتبه شان از لوک میر و نرقه شش شش کس بجهت عدم علم نسیج قایل بخواران بلند
بس مخالفت ایشان با جای بر خلاف خواند بودند اختلاف و حال حکم امام مالک تجویر آن در

جواب فائده خامه خواهد آمد و معلوم است که مقتضای حدیث اصحابی کالنجوم حاجت اقتدا^{بصحا}
بوقت موجود بودن حکم مفضول می اقتد و چون حکم حرام متع مفضول از آن حضرت و مروی
از جناب حضرت امیر و اولاد و ابناء و جانیان و صحابه باشد پس امتثال را اتباع جماع حکم
حدیث علیکم باسوا الا عظم لازم و بطرف دو چهار کس دیگر از صحابه که سبب لم اطلع برنا^{بنا}
با حضرت امیر و جمهور صحابه خلاف و زریده از نه حاجت اقتدار و نه درمحو قول ایشان تصور
استدلال که گویا جواب کلام حضم را صدای کفایت تصور فرموده اند که رجاء او کوفت^{بنا} آن باید
گفت رجاء باشد و چون حدیث الجام لم یجام سکوت تمام توان بود و درجه خواند و بگویند که
عقل و انصاف نیز میان حق و باطل سبب الاجماع فرق از کفار و یهود و کبر و نصاری علیین
و نفوس دارند و مقام چون مقام تفصیل نیست بر جواب احتمالی انصار و مفسرین آید اسناد و تخم
مسوی و بر مبنای آن ستم اسناد و تلک الغرایب العلی بها الشفاعه تری در حق اصنام و کاتب
حضرت خیر الانام باید انگاشت که متقی علیه بن طایفه من المسلمین بن المشککین است و مجتهدین^{بنا} آن
را قیاس جال استدلال کفار بحکم فطر رسول از صلیما و حدیه توان نمود و المرام بنا^{بنا} با قوم
بیان بین نشسته که روایتی که شیعیان بنا بر تفسیر روایت مضمون باشند و از اصول توره شان
باشد که با چنین روایات را بدون تصدیق بخواه آن در کتب خود درج ساخته اند چون قول
و اقرار رضا و عدم اجار و اگر شرط است چنین اقوال را سموع نخواهد شد و بر جا که این احتمال
منطوق خواهد بود مقتضای او اجار الاحمال بطل الاستدلال احتجاج مانع شیعیان نخوا
نمود و چنین روایات را متقی علیه نامیدن ستم بر جان انصاف نمودن است بخلاف روایات
شیعه که چون بطریق قابل تفسیر نیستند این احتمال را بر آن گنجایش نه بماند حدیث بولای^{بنا}
عمر مازنی الا شقی متقی علیه باشد و حدیث تهنیه که مورد تفسیر دارد و گفته اتفاقا بی^{بنا} دعای
شرکت حضرت امیر در منع و تحریم با اتفاق و یقین از حدیه صدق عاری اما قول دیگر صحابه پس بعد از
قابلیت اسناد و نزد و ماند و در روایات تولا استغنی ابن الخطاب فی صریح و ابحاث^{بنا}

و طعن بر خليفة ماضى است تو سم دلالت آن بر سب و تم محض است كما سباني و قول بر جوع ابن عباس
 غير ثابت فقل عن كونه متفقا عليه بس معارض اتفاقى غير ان شاء الله انما فاده فرموده كه جوش
 كفته است سيد على بن طاووس الحلي پس جوش افاده ايت زيرا كه سيد ابن طاووس خودش كلام
 مذكور كفته ملكه از اكابر بنيه نقل فرموده و انحصار فائدين بجل متع و درش كس از صحابه و محدثان
 از قول قائل محكي غنه نه غير مستفاد پس محمل است كه تخصيص بعد مذكور ببارشهار آنها باين قول باشد
 نه ببار انحصار كيف و شارج كثر بعد ذكر قول مالك با فاده متوكفه و شتهر بخلاف ابن عباس و تبعه
 على ذلك انما اصحابه من اهل اليمن مكه و كان يستدل على ذلك بقوله تعالى فاستمقيم بهن عن عطا
 انه قال سمعت جابر يقول سمعت على بن عبد رسول الله و ابى بكر و نضامن خلافة عمر ثم نهى الناس عنه فمرو
 محكي عن ابى سعيد الخدري و ابى هريرة السدي انتهى و قال الامام محمد الزرقاني في شرح الموطى بعد كلام
 ويعقب قول لم يخاله الا الرواقض بانه ثبت الجواز عن جميع من الصحابه كما روى ابن سعد و ابى عبد الله
 و اسما و ثبت ابى بكر و ابن عباس و عمرو بن الجوزي و سلمه و عن جماعة من التابعين احب ان الخلاف
 كان في الصدر الاول او خلافة عمر و الاجماع اما موافقا بعد و اختلف بل رجح ابن عباس الى الحرم
 ام لا قال ابن عبد البر اصحابه من اهل مكه و اليمن بر ذه خلا لا و اختلف الاصوليون في الاجماع بعد خلافة
 بل برفع الخلاف السابق او لا يذنه فيكون الخلاف باقيا و قال الرخشي في ربيع الابرار اربع في
 اهل المدينة الغني و المتعة و الوصور بما سته النار و قال ابن الجوزي فتح الباري قد اختلف السلف في
 كالح المتعة قال ابن المنذر جازع الا و اهل الاختص فيها و لا علم اليوم احد الخيرة الا بعض الرافضه ثم
 قال بخرم جماعة من لائمة بغير ابن عباس ابا جهتم في من المسله المشتهره و هي مدرك الحالف
 ولكن قال ابن عبد البر اصحاب ابن عباس من مكه و اليمن على ابا جهتم النقي فقهار الا مصارع على
 تخريمها و قال ابن خزم ثبت على ابا جهتم بعد رسول الله ابن مسعود و معاوية و ابو سعيد بن
 سلمه و معاوية بن خليف جابر و عمرو بن حنبل و رواه جابر عن جميع الصحابه و رسول الله
 و ابى بكر و عمرو بن التالعين طاووس و سعيد بن جبير و عطاء و سائر فقهاء مكه و قال الشيخ عبد الله

۱۱۰
فی رجال المشکوة فی ترجمه ابن جوزی شیخ مالک قال یحیی بن معین موثقت من مالک قال فی الکافی
کان یسبح المنة ویفعلها وتوفی بمکة ثم یمین بایه وازین عبار صنادید منه کثرت فاما یسبح المنة
صدراول سنا ویشود ولله الحمد علی ذلك عجبت از فاضل شید که تعرضی بجواب عبارت
فیجاری و قال ابن المنذر جاء عن الاوائل الرضعة که در اصل رساله بارتق مرابرتنه تو موده
ولکن ثمرنا عن ذلك کله و سلمنا انحصار القائلین فی شیهة و منه قول مرکاه فقصانی الناس لمی دین
ملوکهم اوف و لکوک بنی کرید و قابل بان کرید با شند و شش از صباه و عطای ایشان
و شش از تابعین موثوقین مخالفت شان نمایند و قول ابن حم غفر و جمع کثیر را بجوی نرند و دلیل
نسبت حقیقت شان بسا که قلیل بر جا و ده حق ثابت کثیر بر ماطل و اینها مدح و اینها مذموم بسیارند
قال تعالی قلیل من عبادی الشکور و کم من فسیة فکما علیت فیه تیره ان قطع اکثر من فی الارض انصافا
عن حب بل الله ما اکثر الایمانیة و هو صحت بوجوبه و ما یؤمن اکثر من بالله الا و هم مشرکون اکثر من لا یعقلون
بل اکثر من لا یعلمون و یوم جنین اذ عینکم اکثرکم الی غیر ملک من الای الکثیرة و الله و من قال مبداءکم
جم غفر صحابه که روز احد و جنین و از نمود و قلیلی برقرار که ام یک از ایشان نرند و سبب
محق بود و دوام سطل ابن جوزی گفته که سفیان بن یوسف بن اسباط گفته اذ بلغک عن احد
بالمشرق انه صاحب منه فابعث الیه بالسلام و اذ بلغک عن آخر بالمغرب انه صاحب منه فابعث
الیه بالسلام فقد قل اهل السنة و اکثر اهل الباطل و چه ان قول صحابه مافوز از حدیث در حکم نسبت
عدم اعتبار آن در مقابل مضموم یعنی چه و نیز مضموم متعارض فیها بسبب تعارض این مضموم متقی علیها
غیر متغیر و نه چون صحابه عدول بود پس چرا عدول از مضموم معنی مخالفت آن مکرر کنند و مرکاه
ترک نفس در حق شان مخرج از عدالت و ابتدائا شد دیگران اگر ترک این ما ساسم نمایند چه فرار
مکر آنها بمخالفت نفس نبوی را حوام نمیدانستند و اگر وجود نفس بر آنها ثابت نموده پس لاجماله بعد از آن
در وجه ثبوت نرسیده باشد و علم متاخرین زیاده از علم آنها نبوده پس علی بر چنین اخبار حاد چه
لازم و حال غریب ملک تقوی بین خواهند و حدیث بلکم باسواد الاظم معارض است بروایت

بايهم اقتديتم اهتديتم ومجال تامل در دو مبيع وحق اذيت كه مراد از رسوا و واجب الاتباع
 زمره اهل بيت طاهرين اتباع شان اند في كثر الحال في كتاب الاعتقاد بالكتاب السنه عن مسلم
 بن قيس العامري قال سأل ابن الكوا عبد الله عن السنه والبدعه وعن الجماعة والفرقة فقال يا ابن الكوا
 حفظت المسئلة فافهم الجواب السنه والبدعه محمد صلعم والبدعه ما نزل بها الجماعة والبدعه محاميه
 اهل الحق وان قلوا والفرقة محاميه اهل الباطل وان كثر واوقيه ايضا في باب خطب علي عن يحيى بن
 بن الحسن عن ابيه قال كان علي يخطب فقام اليه رجل فقال يا امير المؤمنين اخبرني من اهل الجماعة ومن
 اهل الفرقة ومن اهل البدعه فقال وكيف اما اذا سالتني فافهم عني ولا عليك ان
 عنها احد العبد ي فاما اهل الجماعة فاما ومن اتبعي وان قلوا ذلك الحق عن ابي عبد الله وامر رسوله واما
 اهل الفرقة فالمخالفون لي ومن اتبعي وان كثر واو اما اهل السنه فالمتمسكون بامتنه السلام ورسوله
 وان قلوا واما اهل البدعه فالمخالفون لامر الله وكتابه ورسوله الذين بارأهم وموهم وان
 كثر واقصد مضى منهم الفوج الاول ولقيت افواج وعلى الله مضى لها عن حديث الارض الى
 ان قال فقام اليه رجل فقال يا امير المؤمنين علي ما قلت طلحه والزبير قال فاتهم على نقص يعني وقيل
 من المؤمنين يكلم بن حبل العبد من عبد لعيس والساجه والاساورة لافق استوبوه منها ولا شك
 ذلك لهما دون الامام ولوا منها فقل ذلك يا بني كبر وعمر فقل لهما ولقد علم من منها من اصحاب محمد
 ان ابا بكر وعمر لم يرنا ممن اشنع من بيعه ابي بكر غي بالغ وهو كاره ولم يكونوا بالعهو بعد الانصاف
 وما بالي وقد باليتاني طالعين غير كبرين لكنهما طمعاني ولابيه البصره واليمن قلنا لم اولها وجابرها
 الذي طلب من جهنم للذبا وحسبها عليها خفت ان يتخذ عباد الله حولا وما لا سبق ان ينتمى الى
 اتوا الخبطه ذولا لهما على المطلوب طاهره لا يحتاج الى البيان لتبذكر الناطر ولا بغض ما يدل عليه
 الفقه الاخير من انهدام اساس الاجماع على بيعه ابي بكر وان وقوعها انما كان بالخبر والاكره حيث
 ان اكثر الناس لم ساعده الا بالبحر كما هو مصرح فيها بل يوجب الى ان عليا با بايعه الا ذلك كما لطيفا
 لا يخفى على المتوقد المتفطن فما تضمنه من سور عاتقه طلحه والزبير كما على ذلك كله الفرقة والحقه وقال الزراري

فی تفسیر کتب سجانه و یقینا اذن و اعجاز کذا عن رسول اللہ ص و قد نزل فی الایہ سالت الیہ ان یجعلها
اؤمک یا علی قال علی فما سجدت شیئا بعد ذلک اما ان لی ان النبی فانقل لم قال اذن و اعجاز علی
التوحید و الذلک لعلنا لا نؤمن بان الوعاء فیهم قلہ و تعجب الناس قلہ من یعی منهم و للذلال علی الذل
الا ان الواحدة اذا دعت عقلت عن اللہ تعالی فی الایہ و الا عظم عند اللہ تعالی وان ما سواہ
لا یلقفت الیہم وان سلا العالم منهم اتقی و مثله فی الکشاف للرحمن ربی و ازل الایہ و ادام الایہ
افاده و موعده انکه دو چهار کس از صحابه بسبب عدم اطلاع بر مانع با حضرت امیر و دیگر صحابه
خلاف و رزیده اند زیرا که امیر از صد و پید صحابه تا بکن بالکل که با غراف متعین است شریک
بود و بعد از آنکه اتباع جناب امیر المؤمنین در این حدیث دیگر قائلین اتباع شان بدو باز نسق آنها را
جناب لا ینتاب قرار داد و قول شانرا معلل بعدم اطلاع علی التفسیر نمودن بر اصل از انما فی ورا
کیف آنها مکرر است و این دو م اساس آن بود و خود الصاف و ما یند که در شرح انکشاف
بشهادت دو کس شد و شهادت آنها بموا و اعظم که بقول شما از انوف و لکوک میبار و بود و در جمع
فیل که اتباع حق بودن مسووع شد پس غیر از کذب کثیرین که بطبع دنیا شادان پیدا و اند
بر وجهی حاصل خواند و سایر این محالوف جایزه با ایشان خلاف خواند بود و ما اختلاف و انداد
من العکس تا الایہ بعد از او حید فائده را بعد در انکشاف منوخ شد ان حکم تنقیر تقریر اخر و ذکر این
و دلیل بابر و حیکه فخر رازی در تفسیر کبیر نوشته است که اگر مانع موجود سیو التبیان تواند معلوم
با بطریق احاد و بر تقدیر اول لازم می آید که علی بن ابیطالب علیه السلام و عبد اللہ بن عباس
و عمران بن حصین و کرامی باشند که نبوتش تواند از دین پیغمبر صلعم معلوم است و لکوک یوسف
تکفیر و هو باطل قطعاً و بر تقدیر ثانی یعنی نبوت مانع بطریق احاد لازم می آید که منطون افع
مقطوع باشد چه اصل تنوع با جماع قطعی و ثوابت ثابت شد و این اصل است که منطون رفع حکم
قطعی نماید این است محصل انچه عبارت خوبی نوشته و بعد از آن در صد و جواب آن شده مقتضای
التوفیق نیست لکل حاشی و بی ضعف مثبت شده که اولم الانا ان کون سوا را و ا

تفاح

بل واقع و مسلم و وقوع آن از علمانی در یقین مانع و ابداع این قسم احتمال برای محتمل
کافی و دانی و اگر استبعاد منع امام نوعی از خاطر را معین زوال نپذیرد و گوئیم کلام امام
ایستقام بطریق منع است بر وجه خبر در توانند ابداع احتمال عام ثم النسیان از قوه
موقوفه علم مناظره است که از طریق الاحتمال لطل الاستدلال و لا بد للمستدل من ابطاله لیس
استدلال مقام استبعاد و آنکه عطائی شیعه از معنی علمانی نیست بایضاح احتمال منع
فراوه اند و اصلاً بخاطر کدر اند که بخواهند منع اختراع احتمال کفایت میکنند که در این جا
نوک استدلال بر تقدیر منوع میباشد و استدلالی بالا احتمال حالا شاید این دعوی باید نبیند
دانست که علامه حلی در کشف المحجوب و طاس که اول مطاعن حضرت عمر است بنویسد
قولیم من النبی ص لما طلب منه مرصه و واه و کتفا لیکتب فیہ کتابا لا یخالفون بعده و اراد ان یضی
حال مویه علی ابن ابی حمزه می بیند سلام فتعہ عمر الم و چون بر قول علامه حلی اخی و اراد ان یضی الم
منع طایر متوجه میشد لکن افضل بن روزبهان بکتاب این قول فرموده ثم ما ذکر انه اراد ان یضی
حال مویه علی خلافه علی بن ابی حمزه من باب الاجبار بالغیبه لم یایرید ان یضی خلافه الی کذا و قد وافی
فرا مار و یاعن غائبه انه قال ادعی لی الی ابکر ایاک فی الکتاب کما بان فی و ایستقام تتر و در ناظر
ما منع طایر است مع السند پس بکتاب این مطابق قوانین متعانه مناظره ذکر دلیل و ابطال
احتمال واجب بود فاضلی نور الله ثنوتی بکتاب این منع طایر و لا احتمال اطلاع علی الغیب سلام
و ائمه تصحیح این احتمال بوقوع ان بالهام و نامیدان بحدس و قوس علم و سلف حاضرین بان بوم
صوبه للعظم ذکر زده بعد از ان تصریح بعدم لزوم اجبار بالغیب فرموده و کذا شیه حجت قال ان الامام
علی الغیب قد یكون بالهام الله و تأیید بالحدس و قوس کما و رد من قولهم ان القوفه فی الامام
و قد علم ذلك السلف الحاضرون بها کما یؤان موجه بعیاضم بذا کذا خبر و ایه من بعد هم فلا یحرم الایضاح
بالغیب انتهى و این قدر خیال تو معصه که در این مقام بکتاب منع آثار استدلال میباشد بایضاح
احتمال پس گاه استدلال علامه حلی که قاضی نور الله در دفع منع قتل بن روزبهان از ان علو شد

برخلاف قوانین متعارف مسطره تصحیح احتمال نموده برگاه جواب قاضی مزلو را منسوخ ختم نبرد
 شیعه مسامحه داشته باشد پس منع امام از بی ابرم شدن لا محذورین منع بابت احوال سهو ساین
 که کثیر الوقوع و تسلیم آن نزد علمای شیعه و شیعه در غایت شیوع است کدام مقام سبعا و باشد
 توجه احادیث سابقه دلالت میکند بر اینکه جامعه مذکورین بنی عمر را شنیده آنرا از جانب او
 میدانستند الخ گوئیم تویم و در و این شنبه بر کلام امام قدس سره صورت نمی بند زیرا که مفاد
 کلامش آنست که جایز است که بعضی صحابه ناسخ جواز منع می شنیده معضای بشریت سهو کرده باشند
 و باز برگاه حضرت عمر و کبر و مرث آن در جمع عظیم فرمودند بآ دایشان آمده چنانچه سکوت ایشان
 قریبه این تذکر است اینچنانکه اصل دلالت ندارد و بر اینکه یکی صحابه منکرین نسخ که قریب و چهار تن
 باشند ناسخ را از زبان جناب رسالت شنیده فراموش کرده بودند و بعد از آنکه حضرت عمر
 بآ دایشان تذکره جایز است که مفسرین علی انکار نسخ ناسخ را را از زبان آنحضرت شنیده باشند
 بعد از آنکه یادشان نیامده باشد لهذا اصرار بر انکار داشتند پس سبعا و منکرین نسخ بر قول
 خود بمنع امام که احتمال سماع بعضی و هموطنان است مضررتی نمیرساند چه طاعت است که آن قدس سره
 احتمال سماع کلی صحابه ناسخ منع را و رجوع شان را از آن بدید که حضرت عمر را نداده تا اصرار بر
 بر قول باحت آن انرا بمنع امام نماید و معنی گوئیم در جواب به دوم و وجه تخم فائده الله العلوم
 که عبدالله بن عمرو و عثمان بن حصین بر کوفه قابل بااحت منع النساء بودند و روانیکه از آنها مقول
 و رود آن در سنه الحج مستوفی می گفت کجا می رانند و جابری بن عبدالله در وقت روایت حکم بابا
 آن نموده بلکه نقل جواران در اوقات سابقه کرده و آن دلالتی بر قایل بودن راوی مخطوط
 روایت بوقت روایت ندارد و این عباس از قول بابا احت منع رجوع کرده بود بدلیل
 الروایات التي مرغیها و اگر بالاضافه رجوع این عباس ثابت نشود در ایضورت روایات جواز
 و عدم آن بعارضی ماقط خواهد شد و مذکور مشکوک فی خواهد ماند و اگر مقتضای قایل شویم این
 عباس نیز یک دو کس دیگر که بجواز منع قایل بودند شریک خواهند شد و مخالفت دوسه کس با جماعت کثیر

که قائلین نسخ باشند خلاف خواهند بود و اختلاف و آن بجهت غیر معتدیه بودن ضرری بمنع امام میرسد
قول چنانکه گفتگوی که در این باب در میان ابن عباس و ابن زبیر بوقوع آمد تفصیل گذشته الح کویم
در قول سابق بوضوح پورته که این قسم خلاف ضرری بمنع امام میرساند و بعدا کویم تفصیل گفتگوی
که در میان ابن زبیر و ابن عباس واقع شده در وجه ستم از ابن ابی الحدید مغنری صاحب
سباج انصاریین شیعی نقل کرده امثال این روایات نزد امام غیر معتدیه است پس بجهت
عدم اعتناء به آن نسبت تجامل و تغافل بحجاب امام رازی که مثل محقق طوسی قابل افضل و کمال
اورست کما سبانی نقل بعض عبارات را بعد از اثباتی جواب الفائده السالیه از مدعیان مسلم
مسئود معتدیهین کلام در حق محقق طوسی جاریست در اخبار و احادیث بدار و خطبه باطل و
اورا چنانکه نقل آن از مقدمه بنسب انصار در وجه تخم فائده ثانی گذشته فاهو جو اکرم من جانب
المحقق الطوسی فی جواب آن جانب الامام الازلی قول کما شاول برام کلام مقرر خود و امیر
باز بقص و ابرام ان سیر و اخوند الخوف عرض مستدل است که اگر خبر ناقلین حجت منه بدرجه تو
رسید بود و بجهتیکه مفید قطع برای غیر سامعین مذکرین عن النحر الصادق باشد پس منکرین حجت
مثل جاب عیسی بن ابیطالب و عبد الله بن عباس و عمران و غیره منکر تو انرا بعبه باشند و لا یرضی غایر
و اگر اخبار انجاءه از حرم احاد خارج نگشته پس چگونه احاد را فاع حکم قطعی بنواذ کنند چون منکرین
با غراف شما مستدل نفس بودند انقسام خبر متواتر و احاد نسبت بایشان از دیدیهات جلوه است که
احادی قابل کجور و عنایان ایشان العباد با الله بوده باشند که با وجود سماع و ذکر نفس اخبار بنمودند
چیز هم که در ان مقام که جناب رشا و تمام استین بالا گشته که بر حدیث و حدیثی بسبب انچه افاده تا
بزار و در باطله برگاه منکرین نسخ رطلع بر نسخ باشند بعبه انما او عدم التذکره و تکذیب انما قلین
در باره شان البته روایت تحوین متواتر باشد با احاد و نسخ اکهار و ان که تحق سماع مذکر
چه مصرف دارد و چون کلام و منکرین مصرین علی الاخبار است فی وقت عمر و بعده پس نقل اجماع
سکونی کلام نقل است و منکرین را غیر مذکر فراداد یعنی چه آنها که خبر محرین رسانیده اند پس بنمودند

بس دعوی سماع و عدم تذکر طرفه دعوی سکوت چنین کسان بوقت تحریم عمری اگر مسلم داشته شود
دلیل بر تذکر و رینا نیست و الا اصرار بر انکار بر جای می نمود مذکرا حمل وجه سکوت در مسئله بر وجه سکوت
این عباس در مسئله عول و امتنان متعین جماعت ما با کف فاضل شنبذیر تقابل بوی
و چهار کس از صحابه کلمه عقده فیه فیه فان كانوا ساکتین فکف یقول سکوت دلیل الیه
والا فکف یحقق الایباع السکونی و آنچه در موعظه اند که بعضی صحابه بعد سماع مقتضای الا
بما و ق السهو الشبان استبعادی ندارد بعبادت مستبعدا از امثال رشادیت باشد
زیر که اگر معنی مساوات ملازمت علی الوجه الکلی قسار داده اند پس سایر احوال
تشریف را نمی محمول بر سهو باید انگاشت و خود را کثیر السهو باید بداشت اگر تجویز سهو فی الجملة
است پس کدام عاقل در تجویز آن سخت بفر معصوم استبعادی دارد که برای او این فایده
مخفیة را ظاهر نموده اند لکن تجویز سهو فی الجملة یعنی فی بعض المقامات نه لایب سامی نیست زیرا که
کلام در معرین علی الانکار بعد بنی عمر است پس اگر آنها غیر مذکور و عاقل نفس نبودند همین بر
که به بیان خود بعد تذکره اقرار نمایند آنکه اصرار بر انکار و رزید پس توجیه کلام امام ازین
مأموم خیلی دشوار بالجملة منع مقدمه معلوم غیر صحیح و صحت منع متوسع بر صحت منع است محالو
فی علم المناظره اما بختیکه بر کلام پسند شوئی سر موعظه اند پس کوشش دل حال از این باید
و بدیده عمتا بهارت شان کلمه بهارت اسلاف شان را در علم مناظره باید دید و لکن الحمد
که حال بهارت رشادیت باشد با اصول فقه و حدیث سابقا و افعی مخفی شد پس بدانکه فصل بن
روز بهمان دایب مناظره را از دست داده و غضب متغیر تا سلافا موعظه زیرا که کلام حنا
سلامه علی الاطلاق و اراد ان یفنی علی بن عمره علی با ارفیل دعوی است یا از قسم نقل بالمعنی کما یزید
الیہ سیاق کلامه طاب ثراه حیث قال المطالب الثانی فی المطاعن التي نقلها التمه عن عمر بن
الخطاب نقل الجیهو عن عمر مطاعن کثیره منها قولهم عن النبی م لما طلبت مرضه دواء و کفایت
کتابا لا یخلفون بعده و اراد ان یفنی حاکونه علی بن عمره علی فتمه حرام بر تقدیر اول سیاق

كطلب ليل على الدعوى ما يدور برؤيتها في طلب نقل قال في الرسالة المحقة شرح ادا العنيدة
اذا قلنا بها المتكلم بكلام تام خري المكتت بالقبالي عده كان فيطلب منك الصحه اي صحه النقل او
لم يكن معلومه لانه لو كانت معلومه لا يلحق بها المساطر من حيث انه ساطر لان عرضه لها الرعا
او بغيرها وهو من يقب نفسه لاثبات الحكم اما بالليل او بالليله كما لا ليل اي فيطلب منك الليل
على تلك الدعوى وذلك اذا كان المطلوب نظريا غير معلوم اذا ليل هو المركب من متين
للتا دجى الى مجهول نظري انتهى بس كطلبه في ارفق ساطره ميدشت ميدانت كعبه او طلب
وليل است بالفتح نقل ودر اين بنجام جناب سيد نور الله از قبل جناب علامه در صدد تصحيح نقل اقا
وليل بر مدعى بذكر شواهد وادله ميشد واما يك به قول الفاروق لاي بن عباس باجده عليك
وما يلعبون ان كتمتها بل بقي في نفسه من امر الخلفاء شى يعنى به عليا فقال ابن عباس نعم نعم قال
ان نعم ان رسول الله صلى الله عليه قال نعم وازيدك اني سألت ابي عما يدعيه فقال صدق فقال
لقد كلفني من رسول الله في امره زرو من قول لا يثبت حجه ولا يقطع عذرا و لقد كان بريح
امر وقيام و لقد ارادني مرضه ان يصرح باسمه فمقت من ذلك الشفاعة و حبطه على الاسلام لا
بده اليه لا تجمع عليه قوس ابد و تود لها لا تنقذت عليه العرب من اقطار ف علم رسول الله
انني علمت ما في نفسه فامسك في الله الامضاء ما تخم ذكره الخراج محمد بن ابي طاهر صاحب كتاب
تاريخ بغداد في كتابه سند و امثال هذه من الحجج والشواهد كثيرة لا يحصى الاستطاع و ذكره في
يكن موى منع عمر كلفي لربي اولى النبي و جون ابن روزبهان سالك سلك اواب ساطره مكتسه
منصب دعوى و استدلال را احتيا و منع لاجرم سيد شوي شوي منع را بر كلام او توجه فرموده في تصحيح
ابنقال تفصيل ابن اجمال انه قول سپر روزبهان فهذا من باب الاجاب بالغيب الم از باب منع
قطعا و قاضل شيد كه آبر منع مع السند قرار داده و باين شد و مد فرموده كه اين كلام مرد زناظر
ما منع طاربت مع اين ندا شى از عدم بديت بقون ساطره است فان المنع في اصطلاح القوم
طلب ليل على مقدمه من مقدمات دليل الحضم و اين را ساقضه و نقض تفصيلي هم ميانمند و متعارف

تعبیر از آن بلا نسلم او مومنون و مانند آنست و سند باید که تقویت ذلک المنع و آن مصدر بسیارند
علم لا يجوز ولم لا يكون آنچه بدان ماند فی الشریعه و الرشیدیه و بذکره الاکثری فی اکثر اوقات المنع
مستند بعدد ای بعد المنع لم لا يجوز كما يقال ما ذکریم لم لا يجوز ان يكون كذا ولم لا يكون كما يقال
بذا لم لم لا يكون كذا وكيف لا واد الحاله ای نحو ونا فقط كيف لامع واد الحاله كما يقال ذلک
غير مسلم كيف لا ولامر كذا وقد ذكر كلمه انما ایتم كما يقال لأم تلك المقدمه واما يكون كذا ان لو كان كذا
و موقبل و لا قال فی الاکثر استثنی و چنین منع بسوی نقل با دعوی موجه میشود و در تشکیک قول
جناب علامه با نقل است یا دعوی و لا مسح لتنج فيها فكيف بسند قال فی الاواب العصبه فی المنع
النقل والمدعی الا مجازا اذا المنع طلب دلیل علی مقدمه فاذا شغلت به منع مجرد ادع استثنای
و نیز معلوم است که لغو اخبار بالغیب مراد یکی از الفاظ معارفه منع مثل لا نسلم او مومنون
و در محکم از رساله ساطره اخبار بالغیب را از جمله منع شمرده اند پس عمل آن بر منع از باب اخبار
باغیب بوجه باشد و اگر بگویند که لا نسلم محذوف و منطوق است این سند اول است لم لا یرد الخ
سند ثانیه پس قطع نظر از آنکه توجه منع دعوی و نقل کتب اصطلاح خیر ممکن و هم چنین کلام استرسل
نمیامند و در مینو و اینکه جناب سامی چنین کلام را منع مع سند قرار داده بود و نه اینکه سند
منع فرموده باشند مع علم بر دعوی و دلیل بر چنین تاویلات ارجاع بمنع و سند میتوان نمود
کما لا یجفی علی وی لب باقی مانده احتمال منع مجاری آن خود محتاج بقرینه و غیر محتاج بسند بلکه
سند قرینه عدم اراده است آنچه اگر تسامین فن مستفاد میشود و ثبت که منع مجاری عبارت طلب
و دلیل است مطا و اخبار بالغیب طلب دلیل نیست مع هذا متعارف و منع مجاری یعنی غیر مصطلح
تعبیر بلا نسلم و مانند آنست باخبار بالغیب قال فی الشریعه و الرشیدیه بسیار محاذرنا عدم
توجه المنع حقیقه علی النقل و الدعوی ثبت لم یقتضی ارجاعه الی المقدمه اما النقل ظلاله اذا قال احد
قال ابو حنیفه البتة لست شرطاً فی الذنوب فاما ان يقول المانع لأم انها لیت شرطاً فیها و اما ان
لا تم ان ابا حنیفه قال كذا فالاول لا یجمع اسلاً لانه تمرد الکلام بطریق الحکایه فلا یعلق به الموضع

اصل و اما اثباتی فیود الخان یسبح کل من حیث انه یستعبد لانه علامه عن طلب نقل
 بطلان علیه لفظ المنع بخلاف لفظ المنع لکن کل من طلبها یقبل لفظ المنع فی معنی اخره لفظه
 و یستعمل لفظ المنع و اما الدعوی علیه اذ قال المکرم الحکم علیه السلام و یقول الحکم علیه السلام
 لولا ان یرید طلب الدلیل علی المقدمه هذا محال معنی لانه لم یوجد دلیل مع الدعوی بعدی
 لاجل الدلیل علی مقدمه معینه منه و اما ان یرید طلب الدلیل علی تلك الدعوی و یسمو مع کتب
 بمنع علیه فی انما یطلق علیه لفظ المنع بخلاف کما عرفت انبی بالجملة لفظ اخبار الغیب منقح
 است نه بخاری و نه سند علی الطریق المتعارفین من القوم و لا شاهد فی الاصطلاح اگر نام خود
 را منع قرار دهند و دلیل را سند خوانند و بگویند احتمال ضمن بر دلیل جاری نمی نماید و اما
 العترة بالمعانی الصریحه و یا یقرب منها فبطل ما رعه الفاضل الرشید بقضیه و قضیه طالبه لیکون
 که قیامت که ابن روزبهان در صد و ابطال دعوی جناب علامه در بی استدلال بر آن گشته
 بایکد حکم اخبار الغیب اخبار الغیب صحیح نه حکم غیر صحیح پس منع دعوی او منوط بر ادعای
 احتمال صحیح در اخبار الغیب بمقابل او کافی خواهد بود خواه باصطلاح جدید ریشه بدی منع باشد
 خواه سند واحدی از عقل منکی نخواهد داشت در آنکه قول او در باب اخبار الغیب از
 قبل دعوی مانع بوده فی مقدمات الدلیل است پس غضب مضطرب اگر باشد از قبل است پس مانع خواهد بود
 نه از جانب سید نور الله و این مورد ظاهر است که حدیث منسوب بیکان مستند به منسوب سید
 که معصوم است اما من حدیثی آمده است لا یطلب قاتل قدس سره یا یفهم یا یفهمی دعوی منافعه
 که اگر کلام تا سید در صدر و بحر کلام آن فردوس نظام مستند به منسوب و منقطع گردد پس
 زیرا که مطلوب سید شوشتری در این مقام نیست که اخبار الغیب که سخیل و غیر صحیح است با آن است که
 بدون اطلاع علی الغیب بقای نفس منخاف واقع شود و چون اطلاع علی الغیب بتوسن الطام
 و اعتقاد قرابن ممکن است بلکه واقع و در مانحن فی تحقیق پس اخبار از این اخبار عن الغیب که
 مستحیل است و تنویم تنویم گشته بوده باشد و تقریر او اگر مطلوب استدلال اخبار عن الغیب

لافتہ

جل مضامين تحفه اثنا عشرية شاه عبدالعزیز سرقد ابن صواقع بہت نوشتہ و عبارتہ بکرا و اما بکلی بن
عبداللہ بن عباس المتعہ فانہ کان بياول ابا حنبلہ المضطر الیہا بطول العزوبہ وقلہ انصار و الجوف
ثم رجع عنہ و اسند الجازی من طریق الخطابی الی سعید ابن خیر قال قال ابن عباس نقیسات
نقیبات الکرکبان قالوا فیہا شوا قال و ما قالوا قلت قالوا ہے فقلت للشیخ ما طال حملہ بالشیخ
مل کل فی قتا ابن عباس فی عینہ رخصه الاطراف الستہ کیوں شو اک حتی مصدر الناس فقال
سبحان اللہ ما ہذا فیت و انما ہی کالمیتہ و الدم و لم الحسیر لا یحل الا للمضطر و روی الترمذی عن ابن
عباس قال المتعہ فی اول الاسلام کان الرجل یقدم البلد لیس لہا موفہ فقیر و ج المراء نقدر ما یرجا
ایہ میقم فمخبطہ ساعہ و تصلح لہ شیمہ حتی اذا نزلت الایہ الا علی ازواجہم او ما ملکت ایمانہم قال ابن کثیر
کل فرج سوا ہما حوام انتہی و صاحب تحفه استراق ان نمودہ در باب مطالع من یکوید و انکم کوید کہ ابن کثیر
تجویر میکہ و کاش ابن عباس را در جمع مسائل لازم بکیر ذنایر اہ ارند و قصہ ابن عباس کہ
کہ خود بران تصریح کردہ سیکوید کہ متعہ در اول اسلام مطلقا مباح بود و حالا مضطر را مباح است خانجہ
دم خنیر و متعہ اسند الجازی من طریق الخطابی الی اخو ما منی کلام السواقع بس فوج است بانکہ
برکاہ بنا بر روایات کثیرہ البتہ ثابت شد کہ متعہ ابن عباس فعل کل متعہ مطلوب بنبوت رسید
اما انکہ مفید بحال مضطر بودیانہ پس امری انورث برانی مانع فی ندارد اگرچہ از روایت اعدہ ثابت
نمیخواند شد انتہی قال الفاضل ارشد چون کتاب صواقع بر طور بدیع واقع است لهذا صاحب تحفہ
کتاب خود را بر نسق ان بانیف کردہ ترتیب اکثر ابواب ذکر حج الرامیہ بر طبق ان بعمل آوردہ لهذا
بعضی مضامین صواقع متماثل و نسق ہدیہ کہ متماثل کشتہ لکن بختہ ابن تامل ضربی حکم نمودن بسرق
بودن حل مضامین تحفہ از صواقع متماثلہ بدایع است بحد و جادل انکہ مسئلہ متعہ الناس را صاحب محلا
و مفصل در ابواب متعددہ ان کتاب ذکر کردہ جائزہ در باب فقہیات مطاعن تفصیل ان فرمودہ و
در بعضی ابواب بکراہ اجمال در ان چمودہ و درین بر دو باب کلام صاحب تحفہ در مسئلہ شملہ اکثر
تحقیقا و تحقیقات حالی است کہ کلام صاحب صواقع از مثل ان عالی کمالا یعنی علی من راجع الی الکتابین

المذكورین صاحب رساله کلام صاحب تحفه را در غیله ارمطان آن جمع کرده برآورده است
 اگر آباره باره موقوفه بعضی را که گمان نمود مشهور بود دفع بندانته در قوا و مستعد و نقل موقوفه
 و دیگر که گمان موقوفه را که مشهور است اما در موقوفه در موقوفه از مواضع مذکور بدون اینست که
 اتفاق دفع و حدوث مسدود می باشد چنانچه در عبارت تحفه با عبارت صواب واقع نمائش واقع شده
 باعتبار این مائت فزنی عبارت مائت صواب را شاید اتهام سرقت ملاحظه فرموده اگر مباد
 حکم مبرق بودن حل مضامین تحفه از واقع تصور موقوفه و این قهراً اندک در صورت عبارت
 بین عبارات کتابین در موقوفه عبارت در چند سطر حکم مبرق بودن حل مضامین یک
 کتاب از کتاب دیگر نمودن موجب استظهار باطرازان بر دو کتاب است و چون ارباب بصیرت این
 بیان در یافتند که در غیله معرکه الازار که در کتاب تحفه مواضع متعدد مذکور است با وجود طول
 الدلیل و متکرر الکر بودن آن در عبارت کتاب و موقوفه علی در چند سطر شرکت اتفاق افتاد
 که اگر صاحب رساله غیبت دانسته باین اتهام سرقت ذکر موقوفه پس دیگر عبارات تحفه را بر این
 کرده خوانند و البته که شرکت در مضامین تحفه و موقوفه و اقل مواضع بنابر اتفاق دفع واقع است
 نه در حل آن کما عهده صاحب رساله و برگاه شرکت در حل مضامین تحفه و موقوفه واقع باشد پس
 سرقت حل مضامین تحفه و موقوفه بنابر اتهام سرقت حل مضامین تحفه از موقوفه مجزا و نامشابه
 دوم آنکه گوئیم چنانکه بعضی مضامین تحفه با بعضی مضامین موقوفه متماثل است همچنان مضامین بعضی بود
 آن با بعضی مضامین نواقض الروافض و دیگر که این فن که شمل بزرگ بعضی حجج الزامیه باشد
 پس وجه زعم خصوصیت مبرق بودن حل مضامین آن از موقوفه چه باشد سوم آنکه گوئیم مرد و کتاب
 که در یک فن فرض کرده اند مثل شرح مواقف و شرح مقاصد اکثر مضامین آن مرد و متماثل می باشد
 پس باینکه کتاب لائق از سابق مبرق باشد در صورت صحت این نفی لازم آید که کتاب از صاحب
 رساله بجهت آن خود بودن حل مضامین آن از احتیاق الحی و بحال انوار و امثالها از این کتاب
 باشد در رساله مخاطب این کتاب از تفسیر منبع الصادقین و متذکر الالحکام و تشریح اثنا عشریه و امثالها

میدی چه حاصل تجوز و امید غوار و بیدار و با وصف اینهمه آن مسکین فقیر را گویند پس از آن
 اگر باین طبعه و اثریه و رت پسندی بآرینها نظر افکندی ترا فتنه و جان ناله خواهی کرد
 و بر طایر است که این علم صریح است در حق آن مسکین و با قطع نظر از اینهمه خبر که در حدیث
 و تفهول از اینها در کتب شیعه یافت می شود که در حدیث مرجه با و ابا و انشاء الله تعالی و بحسب الیه
 از حضرت مجازین العابدین روایت می شود که در حدیث شیعه روایت کنیم که یکباره را ایلام
 بعضی مرآت ایلام جایز است که با کمالی انشاء الله تعالی انتی و در اینکلام و کلام صواب و محرمه
 که نقلش می شود که بافتیج تفاوتی غیر از تقدم و تاخیر و اسقاط و حذف و بعضی موضح می باشد
 نیست و من بعد این یکصد و یکصد و چهارم و سادس و سابع و ثامن و ناسم و عاشره
 که متعلق به بعضی مسائل عدلیه است در مواقع محرمه مذکور تر و که می شود که ما وی شرار
 بعنوان یکصد چهارم ذکر کرده و در دو در این مقام مرقوم می کرد و قال في السواق المحرقه
 الحادیه عشر ان اهل السنه جوزوا المعاصی علی الرسل و هو قول سطل الشرايع فانه اذا جاز
 صدور المعاصی عنهم فلا یحیی و ثلوق باقوا لهم فینقی فائدة البعثة فینحی عن کل من هو احمق من احم
 عویم و یلحق کل خطا و غیره عن مذنب القوة الناجیه و هو انهم من یمون القوم و کان ذمهم لان
 مذنب الخفیة و حیایة الاشارة انهم معصومون عن الکبائر عدا و هو قبل النبوة و بعدا و عن الضحائر
 عدا بعد النبوة و قلنا عند جماعة منهم و هو بعضهم صدور عنهم قبل الوجود اول دلیل علی اشاع و هو
 عقل و معانی و الجواز لا یستلزم الصدور و روی الامامیه عن ابی عبد الله و علی بن موسی الرضا
 ما یدل علی صدور الکثیر عن الرسل قبل البعثة کما یحیی فی المطلب الثانی عشر من المعتقد الثالث ان البعثة
 و الاثر علی معصومین عن المعاصیر بعد البعثة عدا لا یسواء الا الضحائر الخفیة مطلقا و بی ما یلحق فاعلموا
 باسفل و الازوال و حکم علیه برأه البهیم و الحسنه کسرة الجذ و السحیم و اللقیمة و التطفیف بالجم و هو
 فانما جوزه عقل و لا فساد فی انما الضحائر فی الوقوع و جورت الامامیه صدور الذنب عنهم قبل البلوغ
 کما ذکره المرتضی فی تشریح الایثار و الامامیه و علی ما فعل افوة یوسف یوسف بعد ما تعسف و فرج کون

المرجى اليهم هؤلاء وقد روي جمع من الامامية عن الصادق عليه السلام بعض الرسل والبنين
بعد انبعثه فروي الكليني باسناد صحيح عن ابي بصير عن الصادق عليه السلام انه صدر عن يونس الذي
مؤمن المدين في بستان الموت عليه السلام كما كان في النار ان الله تعالى قال في النسخ المستنسخين
انك لم تكن ميتا بل كنت في النار فموتك في النار فموتك في النار فموتك في النار فموتك في النار
وسمي في رقي انباء اعتقاد كمال في رب طهارت دار الله طهره وكبره في قبل ان يوت في النار
نه هو ووجه هذا ان ايشان تجوز في كسب شرع شيعه اقرب باب است از غير است و غير چون
صدور كناه از ابناء جانيه با ائمه اعداء افعال ايشان مانع و غير باعث اهل شود و
افرا و بستان تحريف و منح است زير كه است كباير اعلا و هو بعد النبوة تجوز في كسب و ضعفا
سهو تجوز في كسب شر طبعه اصر ابر ان شود و كذب را اصل لا اعتقاد لا قبل النبوة ولا بعد الجور
يكن في كسب اعتقاد جوار افعال و افعال ايشان و تقع شود و در ايجاد و قديم است بايد انك شيعه
و اكثر مسائل علو يكن في و على درجات بر غير شرع خود ميگيرد و لفظ الواقع و نفس الامر مني نمايد
بشرب ايشان موهوم غير واقع يثو و تحريف است كه و در و سجنه قدم مي نهند واقع
و نفس الامر كذب ايشان يثو و معين عالم ايشان را در اكثر مسائل اعتقاديه روداده و آخر
مدر ايشان آن عقده موهوم خود با واقع و نفس الامر درت باجه ميشوند و حيران يمانند و كلمات
بارده و سمج از ايشان سر ميزند و اين عقده هم از جمله اسباب است زير كه آيات احاديث
بينما را طي و مصرح اند بعد و زلات از ابناء و عمار با ايشان را و توبه ايشان و بكاء
و ذمت اظهار زلت خود و اگر در عصمت ايشان علو محتمل است و صدور كناه مطلقا از ايشان جايز كنيم
در تاويل و توجيه اين نصوص غير كلمات بارده سمج بدست انحاء مانند پس از ابتدا معني عصمت را
بنيوي بايد فهميد كه درين در طه حيران نشويم و اعجاب اعيان است كه شيعه با وصف اين اعتقاد در و
در از در كتب خود از ائمه معصومين روايت ميكنند و از ائمه كه دلالت بر صدور كناه ايشان كبر
از ابناء ميكنند بعد از نبوة روي الكليني باسناد صحيح عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام ان يونس

و بعد از غر و خجالت حکمت و مسلمات این افعال را بعلم او تعالی حواله نمایند و در حق ایشان
اصل سنت مثل مشهور صادق می آید که ... انهم و اما که کند نادان لبیک لبیک نفس و بسیار
انتهی حال انصاف فرماید که غیر از تطویل محل و اضافه بعضی معنایین شعوب و تکرارات بی تک
دیگر حبیب ... انهم و اما که کند نادان لبیک لبیک نفس و بسیار
تجدعون به من موکنا رب بیضا علی العوار فانہ اذا غمر علی ذلک رغب عما هو عليه و یعوون
او غریب اهل سنت انہ لا یفیع نہ تعالی و ذلک انما یفرم من اصولهم الموسسہ علی شفا جہاد انهم
نخعون بکلمہ سبحانہ العبد من فعل البقیع و اقداره به فان التکلیف و الاقدار علی فعل البقیع فان
من دفع کتبنا الی رجل یعلم انہ یزق بطن یفرقہ العقول و یخلق تعالی القدرۃ للعاصی و یخلق
افعال البقیع فانہ انما یفیع و انهم قواعد امور القوم شادی را دعا بقدرتها علی ان السجده
بفعل البقیع فانهم لا ینکرون انہ تعالی یخلق للعاصی القدرۃ و الارادۃ و یکن من الشر و کل ذلک یفیع
وانہ تعالی اباح لحوم الحوانات للانسان و یطعم علیها فیاخذونها و یغذیونها و لا شک ان
الانسان اکثرهم عساة و الحوانات تطعم و تسلط العاصی علی المطیع فلیع و انہ تعالی یسطر
لکثیر من عبادہ و یوعلیم ان الغنی اقل من السیم النافع حیث یغنی فی الارض و یطعم و یکن سید
الدار و الجور و الظلم و الزنا و اکل الربا و شرب الخمر و یعلم ان منهم من یدعی الالویہ کبر و ویرجو
و المقنع و غیرهم و ان منهم من یقبل البین و الصالحین لغیرہ و التکلیف من البقیع فلیع و ان الغرۃ اعاطوهم
طوق القاری لا تباہم الوجوب التفاه مبرون عنها انتہی ... ان فی الشجر المسمرۃ کبر و ویرجو
الرب فیل است کوید کہ اهل سنت صد و ربایح اربا ربی تعالی تجوز نمایند یعنی زما و سرور الخلق
و ارادہ او میداند و شیطان انسان و الہ نمکنند و درین تجویز کمال سودا و پست است و کتاب
کبرای او تعالی و فیہ تذکرہ غریب است کہ لا یفیع نہ تعالی یعنی این امور کہ نسبت با انسان و
شیطان فیسح است و بر آن مواخذہ میشود نسبت با رب تعالی فیسحی غلار و ویرطارت کہ حسن فیسح
امرین اضافین از مختلف میشود با خلق منسوب الیهم و قیامت نیست کہ اربا ربی تعالی یعنی بسیار

باز یاد و سیره غیرت بهما و بعد ازین قریب یک صفحه از تحفه سلیم علیه عایشه در آن مرقوم است
 زاید از مضامین صواب است لکن غیر از مطالب پیرینه که اکثر شیعیان در مقام اعتراض بر حسب
 عدلیه می آرند چیزی دیگر نیست فان فی السوا فی المحقة الثانیة ان علی السنیة بخور و علی تعالی
 ان یظلم عباده من غیر جرم و ایصال عوض فانه یجذع منه کل مدعه و بعد از آن در مضامین اللیم
 و یو باطل فان تجوز الظلم اقرار به اقرار فان غلب علی السنیة انه لا یصلح الظلم من الله تعالی
 کما یحیی الله تعالی فی معضد ثانی و الامر بالعکس فان قواعد اصولیم التي استونی بها
 علی تطایف امریض علی ذلک فانه روی ابن بابویه و غیره من الائمة ان اولاد الکفار
 فی النار و ذلک ظلم و بلام من غیر جرم و لایتم باوان الله علی السباع و جعل اولادها لجم
 الجوانات و الضعیفه و انه یسلط علیها من غیر جرم و تسلط القوی علی الضعیف الظلم من واد خلق
 الا ان شیعیان خلق له نفسا و خلق لها ما یبذل بها و لا یأخذ بها و فیهما و خلقها سیلا الی
 السموات الموجهة لئلا کبار غیبه الی ما یشتهیها و تفور عن الشکایات الموجهة لیسعادتها و کن اکثرهم
 من فضل بایره ثم ابره فعل یا ناز و بها غن الرکاب علیها و هو اعلم ان اکثرهم لا یأثم بما امر
 و لا ینتهی عما نهاه عنه و یضل له عد و ابراه من حیث لا یراه بوسوسه صدره و ینزل له سوء
 عمل و خلق له قدرة علی المؤمنین و المؤمنات و لا یکن من فیه و هو سحابة یدل ان یتبعه نبع
 و کل ذلک ظلم صریح فان من اجاع مسکینا و هبته انک طاعنا علی ان ذلک یفقد حقه
 الیوان من لای ابراه لاطمه و من غیرها من یدیه و علی بیه و میانه ثم قال ان الله یشتا بها لایک
 غذا بائد بایه ثم قضی له فما خذ و عا و الیرین لایکها و لغز به علیه و یقول له ان صاحب الطعام
 یواد کرم عفو ان اکلت منها لا یواحدک به و یعفو عنک و الخیر یرد یک فاما صاحب البیت ان یها فیها فلیکل
 ثم غدر به غذا با لایک عده الایها رطالما و هو من الظهور علی ثدا و اما تجوز الایلام من غیر جرم
 ایصال عوض فهو من باب البیت ثم قدوة مؤلا رفیع و قد یض علیه الی المؤمنین السجودین
 العابدین کما یحیی الله تعالی فی الایات و الجوار لا یسلمم الوقوع و مع ذلک تنویة لان

سبحانه و عدد و عدالتی است که بخواهد عالم بالا بلام سبانه و بر رفع له در جهانی طریق تفصیل عالمی
الوجوب لا یجب علیه سبحانه شیئاً و ما یفرم ذلك هو الاضلال مقتضی اصولهم و ذلك لان البصر علی الحوا
الجم بالامراض و الغوم و الموت لا یجوز و انصال عوض لا یفرق بین المخلف و غیره انتهى
فی النسخه المسترفه کمد سوم آنکه گویند اهل سنت تجوز ظلم کنند بر ارباب تعالی زیرا که اعتقاد دارند که اگر
حق تعالی بیکباره را ملک مومن میطیع را بدو فتح اندازد و او را عذاب ابدی نماید جائز است جواب این
کید سابق معلوم شد که ارباب تعالی نزد است ظلم ممکن نیست زیرا که همه مخلوقات خلق و ملک و بند
خواهند و معذک تجوز تعذیب هر دو یک است و وقوع آن ضرری دیگر نماند در حقیقت امر بالعکس است
که نزد شیوه ظلم هم مقصور است ارباب تعالی و هم واقع روی این باب و غیره عن الائمة ان اولاد
الکفار فی النار یعنی اولاد کافران همه در دوزخ اند و طایفه است که اطفال بیکباره را بیکباره
پدر و مادر گرفتند و در عذاب ابدی معذبند و شوق خلاف عدل است و نیز در دیار با
و درنده را افزیده و قوت آنها گوشت حیوانات ضعیفه ساخته و آنها یعنی حیوانات ضعیفه کینه
ندارند قوی را بر ضعیفه بیکباره تسلط کردن ظلمی است که بالاتر از آن ظلمی نباشد و دیگر آنکه آنرا
بیدار کرد و در آن غم و اندوه نفس ستمواری را غالب ساخت و لذات و ملایمات بنور
در آنرا و آورد و شکلی را که شاق نفس و خلاف مقتضای طبع است از لذات و
ملایمات منع فرمود و در همین تنهایی را که او را نمی بیند بروی تسلط ساخت که و سوسه نماید و او را
قدرت و سوسه داد و بر وی تسلط نمود که بی اختیار مانع او میشود و او را قدرت دفع و
نداد و آلام را که در الحمله دفع شر او مقصور بر حقیقت فرمود و اینهمه ظلم و ستم در آنکه فقر را
خند فرزند کریمه و نشانه در یکانی مجوس با یم و چون کمال در شکلی و شکلی بر طاققت شود و کمال
الطعمه ندیده و آتش لطیفه در برابر او نهاده و مصاحبی برابر او قرار نگیرد و بار بار بخورد و آشامد
آن لذایذ را که در حیطه او نمیرسد و آن صاحب او را بگوید که مالک این الجمعه و نیز
جای که یم و همسران ترا پدر و مادر است و غفور در کدر حلیت و است طالاک بکسکی و شکلی جان

اشده قرقه شیعه از بروی مکابده و مطاعن فقه امامیه اند و ایشان را در دعوت بحدیث خود
 مبالغه تمام است حال آنکه دعوت بحدیث خود نیز و ایشان حوام و منی خدمت پس این کار
 موافق اعتقاد خود نیز انهم و نیزه کاره میشوند کلینی از امام ابو عبد الله جوف صادق رضی الله عنه
 روایت میکند که فرمود کفو اعراب الناس لا تدعوا احدا الى امرکم یعنی باز مانند مردم و نجس را
 نخواهید سبوی بحدیث خود و قسید که امام معصوم از دعوت منع فرموده باشد دعوت حوام خواهد بود
 و از کتاب حوام بلکه آنرا عبادت نیستن صریح مخالف معصوم است معاذ الله من لک انتی ملا خطه
 فرماید که غیر از آنکه اول فیرت مکاید و این آیه تمام اگر نوشته اند دیگر عمده مطلب حبس که در عبارت
 صواقع نبوده و ایشان افاده بان نموده اند قال فی الصواقع المحرقة الاولى طعنهم علی السنه
 بقولهم ان الله یحل ما یوجب موافقه من غیر امتهم فان علی السنه اجماع علی الله تعالی لا یحل ما یوجب
 اولاد واجب علیه و انما یلزم ذلك من اصولهم لا من اصول علی السنه فانهم با و ابانه تعالی الظرفین
 الی یوم الوقت المعلوم و مکنه من اصل الی تکلیف و خلق له قدره علی الامتثال و الواجب علیه ان یلزم
 لانه الاصلح للمکلف ان لا یکنه من اصلهم فان یکنه اخلال بالواجب ان لا یخلق له مکله القدره فان
 خلقها امتثال الیهم و لا یلزم غموا ان الله سبحانه امر محمد بن الحسن المهدی ان یحقی بعد ان خوفه
 الاعداد ثمانه سنه فضا عدل فی الکتاب المنعوم خوادم الذریع محرم عباد و عن اللطف بلیغ فافه
 جمع من اهل بلد الفوس و اهل الواجب انتی کلامه قال فی النسخه کید اول اگر سبک و بدست
 باری تعالی خیر را که برزومه او و حبس اخلال و اجمال بفرماید و آنچه لایق مرتبه الوهیت است ترک میکند
 و این قرائی محض است که صریح نیست بان قایل اندونه از اصول و قواعد ایشان لازم می آید که
 قاعده نیست است که هیچ خیر باری تعالی واجب نیست و معنی وجوب نیست بذات پاک او مقبول
 و معقول میشود و چون چنین باشد اخلال بواجب اجمال ان چه معنی دارد آری از اصول شیعه لازم می آید
 که باری تعالی لایق مرتبه الوهیت را ترک کند و آنچه برزومه او و حبس قرض است ادا نماید پس تمام
 و مطعون شود تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا شرح این اجمال آنکه باری تعالی البیس را بپا کرد

فیج بعضی را حسن دانیم و در ورطه اشکال فتنیم زیرا که بر اصول شیعیه بر گاه مشن و ترجیح در افعال با افعال
 جاری اند بر حد نسبت خلق قیام با و تعالی نماید لکن قدرت و یکتا بودن از فعل قیام بند و یکتا
 کار است بنزد ایشان هم انسان که بر یکتا پس صد و بیست و یکم و بیست و یکم و بیست و یکم و بیست و یکم و بیست و یکم
 بر قیام نیز قیام است اگر شخصی را یقین داریم که بر گاه کار و خواهم که از آن کار و خواهم که از آن کار و خواهم که از آن کار
 کار و دانیم البته نزد عقل غموم خواهم بود و گذشته او را از آن کار و خواهم که از آن کار و خواهم که از آن کار
 و کار و دانیم درین بر دو شکل فنی نیست پس این هم که از آن کار و خواهم که از آن کار و خواهم که از آن کار
 این مطاعن مفه با سود کی تمام تنزه او تعالی را از آن کار و خواهم که از آن کار و خواهم که از آن کار
 بوجه من الوجوه معتقد اند و لکن من فضل الله علیه و لکن با افعال با جماع گوشت حیوانات را برای ایشان
 حلال کرده و انسان را بر حیوانات مسلط ساخته پس میگوید و بیست و یکم و بیست و یکم و بیست و یکم و بیست و یکم و بیست و یکم
 عصا است اند و در افراد حیوانات بر مطیع و متفاد و مسیح پس عامی را بر مطیع باین مرتبه مسلط کردن
 و بقتل و سلخ او اذن دادن اگر قیام باشد و لو آنکه بود و اگر گویند اینهمه الام که حیوانات میسر در قیام
 ان اعراض کثیره و راحت خواستند یافت چنانچه در سبب شیعیه و معتزله است و الی کماله موجب و موجب نشد
 را لکن نیست گوئیم که رسانیدن الم و بار عوض دادن چه ترجیح دارد بر آنکه از امتداد الم نهند و غم
 هم نهند بلکه نزد عقل شایسته ای ترجیح است این بنیاست که بر شخص را بکشد و او را در دست دهند
 و گویند که منظور دفع افلاس این شخص بود این مبلغ که او را رسید وزن این که بکشد و از عقل
 سنجید و نیز بر تعالی رزق وافر با کثر بدکان که بکار خود می بختد مال آنکه و ثواب رزق در حق آن
 بدکان مضرت از هم بهلک میباید که بسبب آن در زمین فساد و تباه کاری وفق و فحور و بی می نهند
 و خوشتر نبی و زنا و نواطه و شرب خمر عمل می آرند بلکه بعضی از ایشان عوی الویت میکنند مثل نر و
 و فرعون و نفع و امثال اینها و بعضی قتل ابیا و پیغمبر زاده را میبایند مثل نر و اخوان او و این امور در
 عایت قیام اند که بر عاقل نفع آن قابل نیست قدرت دادن بر این افعال قیام ترا بر این افعال است
 انبی ما را و انقله و اینهمه محال می بینی مثل برضایت ام خواص و امثالیکه که با چه نیست

بنا و ایا وقت معلوم شد داد و قدیم تا خوا و کراه کردن بوی بخشید و بر دهنه باری تعالی
واجب بود که او را بعد از قصد اصل او را خوا و وقت یک لمح غریب و جان را باستاند با بدکان
مکلفین او فایده البال بعبادات طاعات مشغول میشوند و اگر مهلت میداد بایستی که او را
قدرت کراه کردن نمی بخشید و تا عده شیعه است که بر وجهی است رقی بدکان با اعتبار
دین بر دهنه باری تعالی واجب فرض است بجا آوردن پس باری تعالی این فرض را ترک کرده
و اهل سنت از اصل و جوب را منکر اند و میگویند لایسما عما یفعل و هم یسألون اگر خری بر دهنه
واجب فرض باشد او مثل مخلوقات زیر حکم و فرمان کسی باشد و او تا هر بر کل ماسوائی خود خوا و عقل
و خواه صاحب عقل باشد و غیر شیعه میگویند که باری تعالی محمد بن الحسن نهی را که صاحب الزمان
حکم و سر موعده از مردم پنهان شود و اختفا پذیرد و این حکم در کتابی که مضموم بخواتیم در باب است نوشته
فرستاد پس عامه بدکان را از لطف امام دقیق و راستا و اندر خودم ساخت و اگر گویند که اینهم
بسیخ فاعدا می او در حق اوست گوئیم اول اعدا را جواب بایستی آورد و اگر افزیده شد تا آنها را
فوت ایصال میکرد با امام جواد دادند و اگر دادند جواد امام را فوت مدافعه آنها دادند و انقض
این گروه عیب خود را بر دیگران می بندند و تحقیق این است که اهل سنت از اول شکر و جوب
باری تعالی شدند و در بین قسم شهادت دست باکم نکنند و قیاس دیگر مثل شیعه و معتزله اول قایل بوجوب
اصلح و لطف گشتند و چون در واقع خلاف آن دیدند بخلغات بارده که تشفی ده خاطر سائل
نمی توانند دفع این شبهات قصد کردند و چون مقصد حاصل نشد بعد از فحالت بر اهل سنت طعن
نمودند که ایشان جزیرا که ما و ارب بدایم و عقل مؤلف ما حکم بوجوب ان بر باری تعالی بقیاس عا
بر شایسته نماید و باری تعالی واجب الصد و نمیدانند و ترک آنرا جایز میگویند و این مغلطه که اگر در
مسائل تفریه در پیش آمده و جویش ظاهر است که آنچه شما او را واجب بر او میدانند در حقیقت در حقیقت
پس ترک او ترک واجب باشد و این قصد بدان ماند که مغلی جابل پس نقی آمد و پرسید که مادر زن
از این میشود معنی گفت نه گفت من کردم چه قسم شد و با وصف اینهمه در دفع شبهات ملاصده و سب باکم نکنند

اعلم ان الرافضة عرض الناس على كثير سوادهم ورجوع المسلمين الى مدتهم فليكون ذلك كيداً
يكرهون مكر الكبار فان الكيد يبلغ من الابد وارثهم كيداً لذلك الاية غايه الزوال
شركهم يرتق في جالهم الصانع ويثقفون فجوهم في كل غدق ومحل رجاء ان يعطوا وروى عن الامام
اولا لبار الاعلام وكل منهم نصيب فوه بعد ان كلف الشايع ان لك مني غنة غندم روى الكندي
عن الامام ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق انه قال كفوا عن الناس ولا تدعوا الى امركم انتهى قلت
ان بعض العطارفة الاعلام من الافوه الجاهلة الكرام لما راي ذاك المتحدق راس العظيم اطال
المقام ونال منا كل مثال فحق عرفه الباسمي فقال ما سجا على ذلك المنوال حفظ عليك اقول فما علم
منهم الا انهم مهاجد وحل محل منكم هذه بروم عن قضا المجبة ان استطلاع قاموا فردوا كيداً في كره
وخلصوا نجيا ولو لان ما الف لند وجه عما يشك من حديث الخطر بالتمثيل على النقيض او لما طاء
بقوله نعم قد رسم في غمهم حتى حين قوله درسم باكلو ومنتقوا وقوله قد رسم حتى لا تواليوهم الذي فيه
يصغفون وقوله لكم وكنكم دلي دين الى غير ذلك قلنا ان جادى نزلوا احداً يعرض على الناس
المهدي فما حاله ضرب به عرض الحائط وقد قال نعم ادع الى سبل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة
فيجزنا ذاك من اجل هذا ولا ضير فقد اخذني على ما اكل من باعي انه اخذ حجرة الملة الخفية ونبذ
طهر ما انكوه السمع المتواتر وكم له من امثال انتهى المقال وقد اجابنا فادعنا لا عاريت نخف
راورين مقام بايد شيدان في التحفة ذات الابداح فصل دوم در كايدي جوييه رواقص على ر
بايد ونبست كه تكايد جوييه ايشان ارسه فقام برون زيت يا اقراني محض است كه برست يكيد
يا منج وبتديل تو برست كه امر واقعي را منجي بغير كيد كه نزد عوام محوش افتد بالي الواقع
مذهب است است بي بغير وبتديل اما عدم تحقيق موجب طعن يعنى بخود و اينها او را موجب
طعن است اراده اند و ما در اين رساله سبب عجب قلت فرصت چندي از كايدي جوييه اينها را
عدنم و اقام ثلثه را مخلوط با هم ابراد كنيم و تميز اقسام ثلثه را فيما بينها و قياس يكايدي تميز كه
را بر يكايدي كوره حواله بر شمس سامع زكي نايتم كه ما لا يدرك كمال لا يترك كماله و تميز بايد و نبست كه

مسروق باشد زیرا که حل مضامین رساله مخاطب ازین کثرت خود است چنانکه در جواب فائده
 اولی بطریق نمونه بیان بعضی عبارات با خود نموده شده چهارم آنکه گوئیم بعضی تحقیقات جدید
 و تدقیقات مفیده که صاحب تحفه در کتاب خود ذکر کرده است فائده از مضامین و ادبیات
 مثل قره العین از آن است چنانکه اکثر مضامین رساله مخاطب با خود از مواعظ و ادب و کوار
 است و بعضی از ساج طبع و قفا و صاحب تحفه و اکثری از افادات اساتید کرام سنجای دیگر
 علمانی اینست پس حکم مسروق بودن حل مضامین تحفه از صواب واقع چگونه است آید چنانکه گوئیم صاحب
 رساله حل مضامین تحفه را مسروق از صواب و صاحب تشریح اثنا عشریه اثر خود از افتتاح کتاب
 قرار داده حال آنکه کتاب صواب واقع بعد از سقاط حکایات رتبه عبارات آن که زاید بر اصل
 مطایبت از وجه است باریقدر نصف تحفه خواهد بود و آنکه باب تولا و تیرا که یکی از عظمیاء الحقیقه
 باعتبار شدت لغات تحقیقات است را در صواب و کوریت مضامین الحقیقات نام حاشیه
 منبیه تحفه است پس حکم با خود بودن حل مضامین تحفه ازین برد و کتاب مقام تفرات و تعصب
 بلا ریب است چنانکه گوئیم در ای مقام صاحب تحفه و صاحب صواب واقع بر دو روایات رجوع این
 عباس را از حکم بوازسته نقل عن جامع الترمذی ز کتاب تاریخ الحیث و مروج المعاری که این بر دو
 کتاب شهره اتفاق است ذکر نموده اند و اما حال بدیهه یافت ز سیده که احدی بجهت اتفاق و مناقض نقل
 از کتب مشهوره یکی را از دیگری سارق قرار داده و باطل است صاحب رساله در دفع کلام صاحب
 تحفه و صاحب صواب فرمودیم که هرگاه باین روایات کثرت است ثابت شد که نزد این حکم
 قول محل معتبر است مطلوب باینوت رسید الح اگر چه جواب آن در وجه دهم فائده یافته گذشت مکن در
 ای مقام مفصل تر از آن گوئیم باین طریق که آیا مطلوب شما جزو معتبر در حالت ضرورت است یا در حالت
 شوع با اعم ازین بر دو اگر مردنی اول است پس آن ترک ز شیخ لازم می آید و در بدست شوع
 جواز بل فصلیت آن از کساح دائمی در حالت معنای است چنانکه احادیث امامیه که بعضی از آن در
 فائده عاشره مذکور خواهد شد دلالت بر آن دارد و نیز ظاهر است که بگوشت غده در ای مقام جواز نه در

در حالت سستی مثل جوار کناح و جوارشی بوقت ضرورت از افراد جوار فی حال سستی
جه اکل میوه و لحم خنجر را که در حالت تجمع جوارش است احدی جوار فی حال سستی نمیکوید و اگر مراد
شقی ثانی با ثالث است پس آن خود این روایت روایت ثابت نمیشود چه ثابت است که از
ثبوت اباحت مفیده خبری بحالت اضطراب اباحت آن در حالت سستی یا اباحت مطلقه آن ایام
من آن بگویند بحال السعه و حال الاضطراب لازم نمی آید و آنچه گفته است که اگر چه از روایت واحد
ثابت نمیتواند شد انتی مقام استعجاب است زیرا که از روایت جاری که روایت واحد است
بمختص این روایت صحیح مسلم که صاحب رساله آثار در وجه دوم فائده ثانی ذکر کرده بمقدور بودن جوار
بحال اضطراب از دین عباس ثابت میشود و سوائی این روایت بسیار از ابن عباس و وی در
این محال مواضع عمده منقول است که هر واحد از این دلالت بر مفیده بودن جوار آن نزد ابن عباس
بحال ضرورت و اضطراب دارد و اول کتاب مواقع کجاست درین جده طبعه موجود است و مکتوب
اصحی که از آثار است و سامی هستند نگاه بحدیث جناب سید مستفید شده بودند آن
کتاب را دیده و مقامات آنرا بدست خود نوشته اعتراف بمطابقت حل مضامین کتابین نموده
و اگر بقول نباشد مضنی را امر شود که بآر نظر مقامات آن بر دو فرمایند حاصل اتحاد و تریق
در بعض مقامات جویمه امری آخر است اتفاق در حل مطالب عمده از اول تا آخر امر او کاین
موافقت در نفس ترتیب سیود اینجا اگر دلایل و اسماحت که برای الزام سبب اگر کتاب ایشان نوشته
اند ما خود از مواقع است دعوی ما اتحاد کل مطالب نیست چه فرق میان کل حل طایفه و حال
لازم کردید که بمقادیر خوش بگویم که محک تجربه آید بمیان بعضی عبارات بطریق مستقیم
تقل نموده شود و چون عبارت غریبه شیخه لمغات که در مقصد اول مواقع فرموده مضنی است
میان بدو ظهور را فتنه و سبب قرایم خیلی طویل الدیل نقل آنرا با نقل علمای است با نقل کلام
کیفیت حدوث مذکور شیعه است تطویل عمل دانسته اقتضای بر نقل باریه و غیره بکار بسته اند
قال فی السوائع المطلب سادس بیان طرق کما یدل الاصله لا یشک فیها و قول الحنفی

قد اتى في كتابه ان المومنين هم الذين يغفون عن اثمهم وكرهه ان
قبل التوبخ تجوز كرده و معاملة برادران يوسف را با يوسف بر مغفرت افعال نفعه و تعسف
الانكار لم يوسد ميتة كرايكة ارايت ان شده اسكان است كه صبيان صغير السن فواته كره
انتهى و بعد من قباس حال و بكره كرايكة ارايت ان شده اسكان است كه صبيان صغير السن فواته كره
و چون كره كرايكة ارايت ان شده اسكان است كه صبيان صغير السن فواته كره
موت غم به است مومنين آيد ان الله واقع المحرقة العاشرة بنى عن المتعة النساء و متعة الحج
و كذا على عبد رسول الله ففسخ حكم الله و حرم ما حل الله و موباطل لانه انما بنى متعة النساء لى
النبي انا بنى موباطل يوم او طاس ففدا و خرج مسلم عن سلمة بن الاكوع انه قال رضى رسول الله
المتعة يوم او طاس ثلثا ثم بنى غم و انما رضى للمتعة من اهل العكر لا المسلمين كانه كما رضى زبير
ابن الحزير لدفع نوك القتل ثم نهىهم بنى موباطل و الحرج اليه انه قال قد كنت اذنب لكم في الاتمنا
من النساء و ان الله قد جرم ذلك الى يوم القيمة فان حذره من سببا فاحل سببها و لا انا
ما ايتمون شيئا و روى مالك و جاعة من المحدثين عن الزهري عن عبد الله و عن الحسن انهم
بن علي ابن ابي طالب عن ابيه انه قال اذني رسول الله ان انا بنى من المتعة و تحريمها بعد
ان كان امران بنى غم النبي انتهي عنها و لم يلبث النبي كان يقول لا باصة فلما علم ذلك عمر ان
نبي عنها و يافع في النبي و لان كل ما كان على عبد رسول الله لا يلزم بقاءه ايدا و ذلك من الظهور
لا يخفى و لان الله لم يحل للرجال من النساء الا الزوجه و التبرية فقال عمر بن قائل في موضعين من كتاب القوم
و الى قتلون افوجهم الا على ازواجهم او ما ملكت اياهم و يوافق على حرم المتعة لانه ليس الا و ان
ما رواه ابو بصير في صحيح عن الصادق انه سئل عن المتعة من الاربع قال لا و لا من السبعين و لا انما
الحكام الزوجه من العده و الايلاء و الطهار و الاخصان و الاعان و الارث و لا عليك من لان لا
بالنساء انما يحل اذا صار المهر و ج حصنا لقوله عزت كلمته و المحصنات من المومنات و المحصنات
من الدين او نوا الكتاب من قبلكم اذا ايتمون اجورهن محصنين غير مسافحين و قوله و حل لكم ما و راكم

غير ما فيه والمتنع ليس بمحصى استدوا على اباية المتنع بقوله نعم فما شتمتم بهن فاقوهن جورن
 من وجهين الاول انه لو لم يحل عليه الزوم ان لا يجيب شي من المهر على من لا ينفع من اوجه الدائم
 لانه على وجوب اتيار الاجر بالاستمتاع فلا يجب بدونه وهو خلاف الاجماع فان الاجماع على انه لو
 طلقها قيل ان بر الزوم نصف المهر وهو باطل لانه سبحانه علق ايها المسمى بالاستمتاع والنصف
 باجولان الاجر بالار العمل وليس ليس الى ان قال الثاني ان المتنع يحل العقد الموقت الذي لم يحصر
 ولي ولا شرط حقيقة شرعية في لجزء مجاز فلو حل على غير المتنع زوم المجاز ولا يسار اليه من غيره ضرورة وهو
 باطل لان كون المتنع حقيقة شرعية ممنوع لاحتمال ان يكون حقيقة لغوية او عرفية وانما ثبت ذلك لو ثبت ان
 هذا العقد لم يكن في الجمالية او كان لم يكن يسمى بهذا الملقط ودون اثبات ذلك فخطا ودون المراد
 من النساء المتزوجات ومن المتنع منهن المتنع بالوطي بالكناح فان الكلام موقوف لبان باطل من الدنا
 بالكناح وايتار ما فوقه ليس من يورين جوار حطها كلها او بعضها بالراضى وبذلك يعين ما حرم منهن و
 لان قوله من قابل محصين يعني على المراد بالاستمتاع بالوطي بالكناح ودون المتنع فان المتنع لم يست
 بمحصنه فلا يجوز الاستدلال به على الاباحة ولا يجوز حمل الاحصان على التقف لان الاحصان
 لفظ شرعي معناه تحصيل النفس عن الوقوع في الزنا بالزوج فهو بهذا المعنى حقيقة شرعية في غيره
 مجاز وهو الذي ثبت معه الرحم واستدوا على ذلك ايضا بان في مصنف ابن مسعود فما شتمتم بهن
 على اصل سمي وكان ابن عباس يورك ذلك الى بن كعب باطل لانه لم يثبت ذلك بعد صحيح كج ما ما
 يحمي عن عبد الله بن عباس في المتنع فانه كان يباول اباحتها للمفسر اليها بطول النهوة وقد التفت والجد
 الى انهما تطلقا في عبارة السيد سند فيما تقدم قال في التهمة المسرفة طعن ياروهم انك مدرهم ران متنع
 انما منع من ربه ومنعه الحج رانيز تجوز كرده حاله انك بردوشه در زمان سرور جاري بود پس انسخ
 حكم خدا كرد و تخریم ما صل الله غود و تمنعني با غراف خودش در كتب است ثابت است جاكه از او روت
 ميكنند كه او يكوفت متنعان كانا على عبد رسول الله صلعم واما انهي عنهما جواب ازين من در و اعل است
 صحيح ترين كتب صحيح مسلم است در ان صحيح روايت سلمه بن الاكوع وسره بن عبد الحميد و در صحيح ديكر برويت

نیز موجود است که حضرت خود متعه را حرام فرمود بعد از آنکه آیه رورخصت داده بود آن
 موبد ساخت ای بوم القیمه در جنگ او طاس بر روایت حضرت مرتضی علیکم متعه از آن جناب انقدر
 شهرت توان رسید که تمام اولاد حضرت امام حسین و محمد بن الحنفیه آنرا روایت کرده اند و در
 و بخاری و مسلم و دیگر کتب متداوله بطریق متعدده آن روایات ثابت است و شبهه که در این روایات
 بعضی از شیعیان پیدا کرده اند که این تحريم در غرضه خیر واقع شده بود در جنگ او طاس باطل شد
 پس بواسطه آنست که این فاطمه زهرا علیها السلام است و الله در روایت حضرت علی در اصل غرضه خیر را در
 تحريم محرم حرم نیست بلکه در آن تاریخ متعه مکن عبارت مومن است که تاریخ برد و باشد و این هم
 بعضی محقق کرده نقل کرده اند که بنی من متعه انما یوم خیر و اگر حضرت مرتضی درین روایت تحريم
 متعه را تاریخ خیر مخرج کرده روایت بنو مودر و بر این عباس بن الزام او چه قسم صورت می باشد که
 در وقت همین رد و الزام این روایت منسوخه و این عباس را بر نحو متعه رجوع میدنموده و گفته
 اند جل تا پس بر غرضه خیر را تاریخ تحريم متعه گوید کوبا دعوی غلطی در استدلال حضرت مرتضی میکنند
 و این دعوی تا جمل و محقق او نیست و جامع حدیثین نیست روایت کرده اند از عبدالله و حسن بن
 محمد بن الحنفیه عن ابیها عن امیر المؤمنین علیه السلام فی رسول الله صلعم ان انا ذی نجیم المتعه پس معلوم شد
 که تحريم متعه یکبار یا دو بار در زمان آن سرور شده بود کسی را که بنی رسید از آن متنع شد و کسی که
 نه رسید از آن باز نیامد چون در وقت عمر و بعضی جاهلین این فعل شیعه شیوع یافت اظهار حرمت او
 و تشهیر و ترویج او و تحریف تهدید مرکب و رایان نمود تا حرمت آن نزد طایفه عام ثبوت شود
 و از کلام عمر ثابت میشود که بودن متعه در زمان آن سرور و از آن لازم می آید که بوصف حلیت
 تا بقا حکم آن لازم آید و این امر بسیار طاقت و قطع نظر از روایات و احادیث است اما قافی
 صریح دلالت بر حرمت متعه میکند بویسکه تا ویلات شیعه در آن آیات بحد تحریف برسد کما تبين و قسم
 زن متعه را در زوجه دخل توانست نمود حال آنکه احکام زوجه از عدت و طلاق و الا و لها و حصول
 احسان بوطی او و امکان لعان و ارتبه منتهی است نزد خویشانشان نیز و ادوات الشیء ثبت بخواز

قاعده بدیهی است قدری ابو بصیر الصمیم عن ابی عبد الله الصادق علیه السلام عن المتحابی من الابرار
قال لا دلائل یسعی فیها این روایت دلیل صریح است بر آنکه زن متعه زوج نیست و الا در اربع محسوب
و در قرآن مجید هر جا که تکلیل استماع بران وارد شده مقتدا بحسان و عدم سفاح است قوله تعالی
واصل لكم ما ورثکم ان تقولوا بما هو الاکم حصین غیر ما فیہ من المحصنات من المومنات و المحصنات من
الذین اتوا الکتاب من قبلکم اذا ائتمنوهن احوال حصین غیر ما فیہن و در زن متعه بالبدیهه
حاصل نیست طهرا شیعه نیز در سبب احسان نمی شمارند و حدیثی بر تمتع غیرناکح جاری نمیکند و
مسافح بودن تمتع هم بدیهی است که غرض از چنین آیات تکلیف ادعیه می میباشد نه جانه داری و
اندر ولد و حایت ناموس و غیر ذلک و شیعه را در باب حل متعه غیر از آیه نما استمتم بهین فانوس
اچو رهن فریفته نمسکی نیست که در مقابل اعلی است توانست گفت و سابق معلوم شد که این آیه سرگردان است
بر حل متعه نمیکند و مراد از استماع و طی و غل است بر لیل کلمه فاکه برای تعقیب نوعی کلامی بر کلام سابق
و سابق در آیه مذکور نکاح و مهر است آنچه گویند که عبداللہ بن مسعود و عبداللہ بن عباس این آیه را
باین نحو میخوانند که فما استمتم بهین الی اصل نسبی و این لفظ صریح است در آنکه مراد متعه است و کلام این
که نقل میکنند بالا جماع در قرآن نیست که قرآن را توانر با جماع شیعه و سنی شرط است و حدیثی بر غیر تم
بس که خبر مشکک بنمایند نهایت کار آنکه روایت ساذه منویره خواهد بود و روایت ساذه منویره را
در مقابل قرآن متواتر حکیم آوردن و قرآن متواتر حکم بالیقین را نداشته باین روایت ساذه که هیچ صحیح
آمال ناست هم نشده بیک کون بر چه حل توان کرد و قاعده اصولی نزد شیعه و سنی تورات است که
بر کاه و دلیل تساوی در قوت و یقین باین تعارض نماید در حل و حوت و حوت را مقدم باید داشت
این جا که نام دلیل است محض احوال کسی این قوای رنشتیده و در هیچ قرآن از قوای انسانی عریض
کسی ندیده چه طور با حجت را مقدم توانیم کرد و آنچه گویند که این عباس بن جعفر بن محمد و گویند که کار
اتباع ابن عباس را در جمیع مسائل لازم بگیرند تا ویراه اند قصه ابن عباس چنین است که خود
بان تصریح میگوید که شیعه در اول اسلام مطلقا میباح بود و حالا مضطر را میباح است ای ابو عبد الله

از صاحب تحفه کافی و واقعی باشد لازم آید که عجب سرفراز صغیر و در کار با کماله منتفی شود و چه هر
 مسئله کلیم غیر را میرسد که چنین حلیه منشبت گشته خود را ازین عیب بی سار و فالجواب الحواب
 ثانیاً تفصیلاً و وجه اول پس مدفع است اینکه آنچه فادیه موعده اند که فاضل غریب سده شصت را
 مجمل و مفصل در ابواب متعدده گفته ذکر فرموده مطابق واقع است لکن استیکاره در باب مطالب
 نوشته حل آن با خود از مواقع است بلکه بعضی تحقیقات عالی که در مواقع بوده گفته از آن عالی مطالب
 دیگر متعلق این مسئله که در ابواب دیگر نوشته اکثر آن نیز با خود از کتابت سابقه است اگر باقی این را یکبار
 اظهارشان باشد چون کلام در با خود است اکثر مطالب از مواقع است مافی عرش و انوار باطن
 و بیشه فاضل غریب خان ستاده میشود که گفته شان از مولفات با خوده من کتابت است باقیین است مباح
 اظهارشان در آن قبل قابل و ماخذ از غیر از مواقع که بگویم بوده است مثل شروع مواقع و غیره
 مصنفات صاحب مواقع که در کتابت کور در مقامات عذیده بان اشاره رفته و الشاهد علی لک
 الاضافه التبع البائع و باره باره کردن عبارت تحفه از جمله است که بار نامی مقهور الذفع را
 بنای سید مکرور سده و باقی اگر احوال این دفعه الحائز مبروک ساخته اند که از جمله آنکه چون
 بارقه ضعیفه رساله مفوده براسها مولف شده در بر مقامیکه حاجت نقل باره از آن بوده قول
 و الا عبارت تمام مطاعن که انفا علی منقول شده کلام مطلب عمده از آن بسیار شده که در رساله حلیه
 بارقه نیز متع نقص و حرج با مرده و همچنین اکثر مطالب عمده حلیه که در باب فقیهات متعلق باین مسئله
 نوشته در مقامات تنویر علی حسب قصاصات تمام مقوض گشته اجاباً اگر مطلبی عمده بخیرال فاضل رسید
 باشد که از مقدمات و محفظ مانده حالاً التماس دفع آن فرمایند تا بالراس العین گذارش نموده آید
 و طایر و با بر شود که آنچه بخیرال شان قدر دفع است فغش نهایت سهل و آسان بلکه پیش از اقدام
 و معتمد چون رساله حلیه سرود برای نقض کلام غیری نشده استقصائی نقل تعالایش و الزام
 جواباتش لازم نبود اما توهم ماندت جویده و اثر که در چند سطر از سطر کتابین که بواسطه تلف گشته
 پس در آنکه آن انودج سابق پس است قیاس باقی محول نصف لیب است و وجه دوم پس خود

الصفات فربما يندك باوجود اینکه اغراض سالنی بعض مقامات نخبه با بعض مضامین توافق
الروافض غیره متماثل است احدی از علماء و عوام شیعیان میگوید که نخبه از نواقض ما خود است
پس اگر حال مواقع نیز مثل نواقض میبود و تحت غایت حواسطنه اشتراق میشد و قیاسیت که فرق از عو
تای شری است یکی تاملی در شرح شش مقام و یکی نقل مضامین الآف در الآف و این بدانند که
المازیه سوم پس در حوال است اینکه اشتراک و تامل در بیان مسائل مشهوره فن امری است خواست و اخذ
مطالب عمده که از تالیخ افکار اعدای ارباب یقین باشد بدون اشعار به نقل در اکثر مقامات امری
و یکراست احدی از شیعیان کتب معتبره بکفون را مثل شرح مواقف و شرح مقاصد ما خود از دیگرانی
میگوید و معلوم است که طریقه صاحب مواقع ابداع فرموده غنی اراده افحام شیعیان از
کتب ایشان طریقه است از تفردات او که گاهی سابقین علمائی شان از کتاب مثل آن نموده بودند
و صاحب نخبه انتهاب آن کرده پس معضات جاب غلبن باب جاب سید او حد را ما خود از
احقاق الحق و سحار و امتدادان دانستن عجیب است اگر احدی از سابقین از کتب شیعه استدلال برایشان
مینمود و یکی از علمائی قدما می نامتوجه جواب آن میشد احوال اخذ و اشتراق نزدنا و افتان بکلی بود
بر کاه ذکر این مضامین بالمره در کتب سابقه باشد اشتراق جواب از آن عجیب گشت عن می نمودند که
تدانیف مرد و جاب مسروق از صحاح شده و شرح مواقف و شرح مقاصد است تا بالغ فی التفسیر
و طایفه است که آنرا ادب است احوال سینه در مقام افحام شان در کتب امامیه منقول میشود پس اگر اقصای
کتب شیعه را از کتب سینه ما خود قرار و درجه میتوان گفت و ادعائی ما خود است حل مطالب رساله
بارقه از ترمیم تا عشریه و غیره معجز که اهل الصاف است آنچه بطریق نمون نموده اند جوش نریتمس شده
اما ویه چهارم پس مقدوح است باینکه اگر بعض تحقیقات جدیده صاحب نخبه از ازاله الحاد و فیه این
ما خود باشد چشم ما روشن این مانی اخذ حل مضامین از مواقع نیست طایر ارق بیان حل کل
نموده اند و در میان اخذ بعض امادات و الدیات استاد و بعضی مقامات و در بیان سرفه تنها
حل کتاب یکدقتی است که در میان در وی مال و اعدان باینهات و شعار متحقق است و نیست

که این امور مطرح انظار عقل میخوانند و قابلیت خطای بی جواب ندارد و اما به این نسبت
مانند که محتمل که تخفیف سروق از صواب و مقاح بردو بوده باشد و مقاح مذکور بطریق حقیر
تا حقیقت مال معضله گذارش باید و آنچه فرموده اند که صواب بعد از سقاط حکایات زائده
بعد از نصف تخفیف خواهد بود پس مبنی است بر اینکه حکایات زائده و امثال مضحکانه بجزیه فار
که برای ممکن کلام در تخفیف مذکور شده مثل مثل بندی باریکی آبی بهوت بهایی که در توضیح اشتط
بقومن ظل غم آورده اند و مثل حکایات خشن و خشن و خشن معاویه که اثرات شیده انوالی نزد
من الامثال الکثیره از کتاب تخفیف مذکور و سابقه اند و الا نیست ماضیه را مذکور نموده اند
اگر صواب نصف تخفیف باشد مطلوب ثابت است معنی اسطر عبارت فارسیه نسبت به
بسته میباشد خصوصاً که ترم و مولف در صد وسط و اطالت شود اگر نصف از صواب نصف
از ارتفاع باشد جمع بین القولین بوجه حسن ممکن و مضامین عالی که بر عم سامی صواب از این خالی
و تخفیف آنرا خالص است داخل بین نصف ثانی که از ارتفاع و مانند آن مافوق است بوده باشد و نیز
بمثل که احاد الکتابین ماضی مذکور بوده باشد فلا تعطل و با اینهمه سروق بودن یکی مضامین
از صواب و دعوی مانیت اگر بعضی از صاحبش نیز باشد و لا عبره الا بالاندر و مقاح المسکات
الک عبارت عربیه کتاب مبسوط است خائیه تخفیف فارسیه سراردادن خالی از غرایب بر این
تقدیر باید صواب هم نام نهیه تخفیف باشد و فواجه نظر اندازد صاحب تخفیف و باب تولا و نیز اگر در
بر کتابت شیخ صواب محتمل که موسوم بسواطع مشرق است غیره که ماضی نموده باشد محتمل
که اشتقادات صاحب تخفیف باشد کدام تخفیف دارد و وجه ششم پس مثل وجه سابقه بارده
شارده مفید مطالبی نیست چه اگر توافق در عین نقل روایت از کتب سابقه فیما بین کتابین
میسو و کنجایش این عذر محتمل بود چون نوبت توارد و توافق در مضامین مطالب روایات
و استدالات از بیات الوف در گذشته چگونه این عذر سموح میخوانند معنی کلام در مطلق
از جاری و طبری نیست بلکه مطابق الفاظ صواب و تخفیف از قول او سند جاری بطریق الخطا

تا آخر در دین ساختن روایت نرندی بقوله و روی النرندی الی آخر الروایت فیه علیہ
 بر آنکه عبارت مذکوره را بعد از ما از موافق بر داشتند آنکه خود از کتاب جاری و ترمذی
 روایت کرده و توافق کدائی با تمام نوافقیائی دیگر دلیل بر عدم عانی ما است اما که
 فرموده اند که مطلوب شما جواز است در حالت ضرورت است یا در سعت با اعم من حققت حال
 این است که مطلوب اثبات حالت منع است فی حال السعه و الضرورت آن از روایات
 دلالت بر حل منع و لونی حال الضرورت دارد و از کتب شما منقول شده حاصل میشود که در
 حق الاجماع اکثر کتب قبل بعدیم جواز فی السعه طرفه آنکه اگر ما داشتیم ثالث موضوع بطل است
 کما هو ظاهر کلام پس ادعای عدم نبوت آن از روایت مذکوره با عراف به فوت
 اصل آن عجیب است و اگر ما در جواران فی کلمات الحاکمین است پس میگویم ما داشتیم ثانی که
 جواز فی السعه و الضرورت او السعه فقط علی الاول لاسی الفوق بین الثانی و موطن
 بونیة تقابل بالاول فلم یذهب الیه و ارب کیف یفعل الجواز فی السعه دون الضرورة اللهم
 الا ان براد مجر و الاحمال العقلی کن هنا احتمالات آخر عقلیه فحیل الحصر و لم یخرج الامر
 علاوه آنکه جواز فی السعه را مذیب شیعه و منافق و روایات آنها گفته اند کفیف و اعم
 میتوان گفت که ما در مقام الطال مذیب است که مانعین آنها را میسند و آن اثر
 اول حاصل و ذکر دلیل الرامی مستلزم ترک مذیب قایل نیست اما روایت واحده جاری ما
 دیگر سبب تعارض عدم و حصول کثرت آن بحد کثرت روایات جواز طلق از موقوف
 ماقط خوان بود معینا بنا بر مرسوم فاضل شیدم اقتضای بر روایت جاری و ترمذی
 نامناسب غیر وافی بدانکه فاضل شید بعد از عبارت مسطوره رساله باریقه تعیه قواش
 این رساله را منشبت و متوق نموده نقل فرموده یعنی اگر چه محل حسن نظم و نسق عبارت حلیه
 سید سند و باعث تشبیه اظهار نظر و تفهم مطالب بود مکن حاشا مع الفاضل الشید
 و فراماه بطرد اباب بیدر بجهیکه او نقل عبارت آن جاب فرموده ما نیز همان طریقی نقل آن مباد

میبایم و در حقیقت فاضل مذکور را داعی بر نقل کلامی نشده است مگر تالیس تعلیقات کلام نجاش را
 در انتظار عوام غیر منطبق و اما میگوید و ما شرح فی نقل علی ما نقله تم تقصه علی الوجه الاول فی والایم قال
 السید سند الوحید طرقة تراکیه روایت مذریب خودی آورد و اتباع از اینجا که کاش از کتب شیعیان
 این روایت را نقل میکرد و باز اگر اتباع ان منجوت چندان مستبعد نمودنای العاصم
 الحال که احوال العباد کجاست ثنائی صاحب رساله از تهذیب استنباط روایت عزت قدس است
 اظهار حضرت امیر المومنین علی مرتضی علیه السلام مرفوعا الی النبی الفخار که برایت قوی تر از قول ابن
 عباس است برات نقل کرده حالا از صاحب رساله اتباع بخوابی بید که ایشان جواب ان را انما
 میپویند و یا طریق اعتنا میجویند انتی قول سر رشته کلام را از دست بایر و او وضبط نماید
 فرمود صاحب تحفه ثنائی اتباع ابن عباس را از شیعیان نموده بود تا رو بر او آورد و در کتب
 بروایات خود نقل نموده بود و جواب سید مقلد ایشان ثنائی نقل مذریب ابن عباس از کتب شیعیه
 فرمود و تا استدعائی اتباعش بعد نقل برایش از کتب ایشان چندان مستبعد باشد که انما
 فی الامه مطلقه پس اگر فاضل رشید کجاست ثنائی جواب سید عمل نموده می بایست که مذریب ابن عباس
 از کتب شیعه مطابق نقل است و خود نقل نموده و استدعائی اتباع ان نموده و حالا خط کلام
 که نقل روایت تحیم را از تهذیب استنباط رسد انی امیر الایمان را بیان آورده اند پس برین نوع
 نیکویم سابقا مقرر شد که شیعیان خود معترف و معتقد و جوب تقه اند پس احتجاج بروایان که
 در جز و تقه ترا در کتب ایشان نشاء و خفی حادیه را متفق علیه بایر و اما بجا نیکه سابقا این
 بر احوال آفیه وارد فرموده اند جواب یا صواب ان گذارش یافته و علی التمرل و التسلیم معارض است کجاست
 متفق علیه لولا انی عمرانی الاشقی که در کتب و یقین از جای امیر المومنین ما نور کشته سبحان الله و وجود
 تقه در روایات شیعه روایت تحیم متفق علیه باشد و با وجود تحیم تقه مذریب است روایت لولا انی
 متفق علیه باشد و نه در باب فحاشا کافی از اینجا صاحب انصاف میدانند که فاضل رشید چگونه انما
 میپویند و از اعتنا که ما به میجویند قال السید الوحید و روایانیکه از طریق حضرت و انبات نیکه

زبیر بن عباس حلت و حوازمه بود و ششم چنانچه دستی این شاه عبدالعزیز بنعت ان نمکند و در
 اتباع ابن عباس و این باب خود را منظم ساخته سعادت و این حاصل می نماید تا ان اصل اثر
 اگر روایت حلت و حوازمه که صاحب ساله از ابن عباس نقل نموده معارض بروایت صحیح خبر
 علی مرتضی که است و ابن عباس و امام و احب الاتباع بود و در آن روایت در کتب شیعه و سنی موجود است
 و قد مر فیها غیر مره و سببی انهم فی مواضع مناسبه بنویسند و نیز اگر حضرت امیر ابن عباس از فتوای اباحه
 زبیر بن عباس بود و چنانکه در صحاح اهل سنت موجود است نیز اگر فتوای مذکور از ابن عباس مخالف جامع
 صحابه که با بنویسند و اگر مجموع شان از بنویسند منقول غنی الله صاحب تحفه بنعت ابن عباس میگرد
 و بر تقدیر این صورت مخالفت در میان ابن عباس و حضرت امیر امام و جامع صحابه کرام خصوص سعادت
 در مخالفت ابن عباس بنعت ابن عباس است و در بنعت ابن عباس سبحان الله شیخ الطائفه ابو جعفر
 طوسی که صد احادیث صحیح ائمہ اهلبار را منظر منافات ان با بنی خود و معارضه با دیگر اخبار رد کرد
 و با وجود آن مورد طعن علمای شیعه شده و صاحب تحفه بجهت ترک روایت ابن عباس بنابر مخالفت دیگر
 ان بار و ابلک حضرت امیر ابرار و جامع صحابه که با مطلع صاحب رساله شود انهمی اقول کاش میفهمند
 که بر همین منوال جواب حدیث تهذیب کتاب سید ممکن است و انشیکه احادیث تیره تحت زیر و ثقلی
 خود و تفسیرش فرموده فلم یخرج فی کتاب المتعه الا عمران بن حصین و عبداللہ بن عباس و بعض اصحاب
 و طائفه من اهل البیت انتهی و اهل البیت الصبر ما فی البیت پس اگر جناب علی ابن ابیطالب را داخل این مره
 دانسته فهو المطلوب اگر مردش اولاد اهلبار ان جناب اند پس عقل مایل ادا در که قول الحکمت ما
 ترک کرده مخالفت انجناب منع باشد ملا محاکم کان غریبه علیه السلام حل المتعه واجماع امامیه و تواتر روایات
 حلت از ائمه طاهرین کذب سنا و تحريم است بسوی حضرت زکاء سنا و کذا فی از جمله صحت عاری باشد
 تا بر جبر و منع حضرت ابن عباس را چه شد و مخالفت قوی ابن عباس بجامع صحابه معارض مسلم بن صحابه
 کبار و آثار جوشش پس غیر ثابت خود الهنت بتضعیف روایات رجوع پرداخته از غیر مسلم دانسته اند
 کما مر سابقا پس مخالفت ابن عباس منافی سعادت باشد لا یسأل الله الی توهم بالهم آفیدم و چون با صلح

در عین مقام اعراف یا ابتدای تابعین بن عباس نموده پس الکهاران و اخذاران با عدل
سنانی رسالت و تکذیب قول اشاد و غیره بوده باشد و جواب شیخ الطائفه چنانکه طرح بعضی اخبار
فرموده متذکران تعارض با جماع امامیه است که کاشف از قول اهل بیت است یا تعارض با اخبار
معصومه قویه از آن سند او دلاله بر قیاس طرح احادیث نزد بن عباس که تحقیق علیه
با اعراف تعلیمی و غیره و نیز مضمون اهل بیت است نظر بتعارض آن بعضی روایات عامیه که اصل است
متو و اندک آن قیاس مع الفارق است قال الشیخ العزیز بالحجه معلوم است که اقوال العقلیه
النفسیه مقبول دون اقوالهم لانفسهم پس حدیث رجوع ابن عباس از مدینه خود غیر مسلم بهرگاه
با اعراف علماء در راه نماز بن عباس ثابت شد پس بطریق استحباب باقی خواهد بود و تا وقتیکه
رجوع او از آن مدینه ثابت شود انتهی قال الشیخ العزیز مثل اینکلام از طرف صاحب کشف
بر کسانیکه بحواب کتاب او تکالیف کشیده اند جاری میشود باین طریق که صاحب کشف بر شیعه
در طریق ایشان موبد و مدینه است مضر مشرب شیعه واقع است استدلال میکند و علمای
بجواب آن احادیثیکه در طریق ایشان موبد و مدینه است مضر و دعوائی صاحب کشف بر آن که میمانند
پس مطابق تصریح صاحب ساله احادیث مدینه بر مطالب صاحب کشف که در تریب شیعه مریست
نیز بر بودن آن از قبیل الاقوال العقلیه علی نفسه غیر معتبر و احادیث مدینه بر مطالب شیعه در کتب
ایشان بجهت بودن آن از قیاس اقوال العقلیه غیر معتبر و ما بقول باشد انتهی اول کما می مطلوب
علمای شیعه از ذکر احادیث مدینه خود الزام و احتجاج بر اهل بیت مجرد آن نبوده نیست بر طایفه
که از احادیث مدینه الزام بر مدینه بگذرد و احتجاج و استدلال بر آنها صورتی ندارد و طایفه مودعی کلام
علمای اعلام مفهوم خاطره و قریه باشد علی چون صاحب کشف غالباً اسناد بعضی مدینه معتقد
سبوی امامیه را با تابعین نموده اگر در مقام اثبات برات خود آن را که اقوال و اخبار امامیه بوقوع
آمده باشد بجا و مستحسن الا احتجاج بر مخالفین از آن ممکن نیست کما لا تخفی و همچنین کثیر القوالین در مقام اثبات
و مانند آن ذکر روایات خود محل استبعاد نیست معذرتاً احادیث امامیه که موافق مدینه شیعه است

تقیه و ارد پس از قبل از او را عاقل علی نفسه باشد که عدم اگر ادراک شرط است تا الی سید احمد
و خبر واحد بر تقدیر محتمل بقدری است یقین لا ینزول الا یقین مثلاً قال الفاضل الرشدی مفاد
اینکه لای محتمل نیست مفهوم میشود زیرا که قول ابن عباس بخوار متع به اخباری است شده بهنجار و
نیز از آن همین قسم اخباری بگوید رسیده پس قول او را که مثبت جواز متع است قطعی الحکم که مفاد
خبر شواست فرض کردن اخبار رجوع را بجهت بودن آن از احاد مفاد آن کفایت مقام است
استیاق قول چون مفاد سخن جمله عمومی دارد اگر بخاطر عاقل نگردد و مستعد باشد با جمله
قابل بودن ابن عباس بخوار متع تواتر بالمعنی متفق علیه است چه دانستیم احوال ثلثه که منسوب
باین عباس منعه اندمال همه آن ایاحت است پس قول بآن متفق علیه باشد و مراد ما از تواتر تواتر
لفظی است بلکه تواتر معنوی که از کثرت روایات حاصل میشود پس رجوع ناکه بقطع نرسد
واقع آن نمیتواند شد و دلیل قول او با یااحت محقق اخبار و الی علی الرجوع نیست پس افاده فاد
ما یستنی بر عدم ادراک مفاد و مراد می باشد تا الی سید احمد علاوه بر این شافعی مرجع اول
کلامش و در روایات ترمذی موجود است چه اول تصریح منعه باینکه مذکور ابن عباس بخوار
متع است برای مضطر و روایات جاری را هم موبداً بمعنی آورده و در روایت ترمذی چنین
است که منع در اول اسلام بود چون آیه الاعلی از و اجم نازل شد ابن عباس رجوع نمود
تا الی الفاضل الرشدی در کلام صاحب تحفه و روایت ترمذی رجوع شافعی است به اول کلام صاحب
تحفه تصریح بذریب ابن عباس بخوار متع برای مضطر بعد است و علیه ریه بعد نسخ است
و در روایت ترمذی بوز مطلق منع در اول اسلام قبل از وقوع نسخ است پس بحث اختلاف فی آن
و لحاظ نسخ و عدم آن و قید اضطرار و عدم آن شافعی مرفوع باشد انتیاق قول بخوار متع بعد
النسخ و لونی حال الضرورة غیر محتمل بخوار زمان کمال شدت شفق تروا اهل سنت و ابراهیمی
به عاقل و لا یقول به قابل علاوه آنکه اگر همه صحابه قابل بخوار آن خدا را مضطر بود و ندانست
ایتمال باین عباس چیست اگر متوجه بوده پس آنها چه خلاف قاعده ضرورت نسخ الخطا

نموده و با کلمه حمل کلام ابن عباس که در صدور کلام صاحب تحفه در روایت جاری می‌باشد
 بر نزدیک بعد نسخ صحیح باشد اما روایت ترمذی را که بر ماقبل نسخ حمل نموده اند
 عجیب است چه در آن روایت حال نسخ بدین است بگویم الله علی از وایم او اما کلمات عام
 و بعد از آن تصریح واقع شده باینکه فال ابن عباس کل زوج سوا ما فیو حرام و ایکنیم لک
 دارد بر اینکه سوائی زوج و ملک بین نزد ابن عباس حرام بود و فیكون المتعة اما مطلقا
 زیرا که احدی بحال صطرا هم ما عدای از و زوج و ملک بین را حلال دانسته و تمام جاری است
 دارد بر تجویز ابن عباس سوائی اگر بحال ضرورت بل نه الا تناقض و مراد از آن تناقض در
 نقل مذکور ابن عباس است نه در تجویز تحفه و صدور اسلام نا ا... السند الوید کاش بیان می‌کند
 که وقت اباحت برای مضطر که سوائی ابن عباس بود کدام وقت بود اما ا...
 بموجب نشانی صاحب رساله بیان می‌کنم که این وقت از زمانیکه حضرت امیر المومنین علی مرتضی
 ابن عباس را از قوای اباحت منع فرموده بودند و دیگر صحابه بحکم آن انبیا منع بودند تا آن
 وقت موت ابن عباس است انتی اقوال فاضل رشید در این مقام با عدم ادراک درام خیال محال
 کلام نموده زیرا که غرض جناب سید سید است که کاش وقت اباحت متعه برای مسلمانان
 بحیثیکه منافی روایت ترمذی و جاری نباشد و آنچه افاده نموده بار روایت ترمذی منافا
 تمام دارد زیرا که جمله حتی و اثر است ابره الا علی از وایم الی قول فال ابن عباس کل زوج سوا ما
 حرام صریح است در اینکه قول ابن عباس بحکم آن بعد از ولایه مذکوره بوده و معلوم است که در
 وقت منع ابره المومنین این اباحت نازل نگشته پس چگونه تعیین وقت مذکور صحیح باشد و قول جناب
 سید و طایر اکمان ناصب چنین است که لیه الا علی از وایم بعد وفات جناب رسالت ۲
 نازل شده انتی و عقوبت فاضل رشید این قول را نقل نموده صریح است در آنچه معروض بیان اند
 و طایر اعرض فاضل مذکور از قطع عبار و اقوال جناب سید همین بعد که مراد از آن جناب از زمان
 مشتهر سار و علاوه اگر صاحب فتح القدر و غیره تصریح نموده اند باینکه رجوع ابن عباس بعد از تیر

المؤمنين ثابت ثبت بلكه از حدیث صحیح مسلم اصرار او بر انکار طاهر و بار و روایت جدیدیه و شرح
مستحکات کلام ثعلبی و غیر آن سابقا کشته نیز بر آن دلالت دارد و عند رجوع از قول باباحت
عند الاضطراب عین قرب الموت معنی ندارد زیرا که خود سابقا قاعده اباحت محرمات را عند
الضرورت مسلم داشته اند سبحان الله این قدر درست از انصاف برداشتن و ربطت یا بس را
داخل در تحریف و تفسیر نمودن خارج از شرط تحقیق حق است تا آنکه بعد از سند الوحد و طاهر
بکمان ناصب چنین است که آیه الا علی و احوالهم بعد وفات جناب سالک نازل شده چه معلوم است
که این فتوای ابن عباس بعد حضرت و بعد بنی عمری بوده چنانچه حدیث لولانیه مازنی الا شقی
که این اثر آورده بر آن دلالت تمام دارد و انتی نارا الفاسل الرشد فتوای ابن عباس بعد حضرت
بجسته عدم علم بناخ بود و این قسم شهادت بجسته عدم ظهور بناخ اکثر صحابه را در بعضی احکام رو داده
و بعد بنی عمر بر تقدیر تسلیم فتوی بعد الهی بجسته عدم یقین به نسخ بطوریکه رفع یقین شان بخوار نمود
بوده باشد و فتوای شان بخوار نموده بطور الحلافی بعد منع فرمودن حضرت امیر در خبر منع است حدیث
لولانیه مازنی الا شقی که صاحب رساله در ایستقام ذکر کرده جویش در وجه چهارم فائده ناله کرده
شد و از آن معلوم میشود که این حدیث شال بر جورت معتبر است نه بر اباحت ان انتی اقول ان حکام نیز
ناشی از عدم فهم مردم است زیرا که ادعای عدم علم به نسخ با وجود تصریح ترندی باینکه بعد نزول کریمه
الا علی و احوالهم حلت معتبرند و ابن عباس مانی ظاهره عجیب است طرزه آنکه کلام جناب سید نزول
کریمه مذکوره بود و فاضل شنید آن تعرض تو معقه و قطع نظر از این میگوید که حق نیست که ابن عباس
بجسته تکذیب دعوی نسخ فتوی اباحت میدادند زیرا که علم بان الا اصرار بر امر غیر معلوم با وصف اصرار
خلیفه زمان بر خلاف آن و تذکره امیر مومنان بان کما هو من عوهم بعد از زمان صحابه عظام است و
استدلال از حدیث لولانیه مازنی الا شقی بر تحريم از غایب است دلالات عجایب احیای است
که در سخندان آنرا تلقی بالقول نمویا بند چنانچه اتفاقا با تم توفیق معین گشته و بیاسایی این طرزه آنکه
قول او بر تقدیر تسلیم دلالت دارد بر منع فتوای ابن عباس حکمت معتبر بنی عمری حال آنکه خود اعتراف

فرموده باینکه رجوع او از اباحت بعد منع حضرت امیرالمؤمنین بوده ان خدا انشی عجائب الاله
الوحد و بیضاوی در تفسیر شریف گفته و جواز این عباس ثم رجوع غنه عند موت و این صریح است در آنکه
این عباس از فتوای اباحت در وقت موت رجوع کرده پس چگونه بار وایت ترمذی جمع می شود
که آنکه بگوید چنانچه پنج سعه مرتین شده است نزول این مرتین واقع شده یکی در وقت پیغمبر خدا و
دیگر در وقت خلیفه ثانی انتهی قال الاصل الرشید در روایت ترمذی و قول بیضاوی منافات
بیت بیانش آنکه قول بر رجوع از این عباس در مجالس متعدده و اوقات کثیره واقع شده باشد
و آنچنان اوقات قرب موت او باشد پس هر یک بقوی که شنید بروایت آن مع قید وقت
سماع بیاد کردید و بر عاقل میدانند که صدور قولی از شخص واحد در اوقات متعدده مستعاجی
نوار پس اگر ناقلین مطابق سماع خود روایت آن بقید اوقات مختلفه نموده باشند در آن حکم
منافات متصور نشود و مع هذا گوئیم انما ایما رقه لطرف اینکه رجوع این عباس بعد منع حضرت امیر
از فتوای جواز آن در حالت توسعه بوده و بعد این منع تجویز آن در وقت اضطراب پیغمبر و قریب
بوقت موت رجوع از مطلق اباحت بمعنی اعم من ان يكون حاله السعه او ماله الاضطراب فلا منافاة
بین روایت ترمذی و قول البیضاوی و آنچه صاحب رساله در نیظام بعضی کلمات خارج از ادب علما
بر زبان آورده چون جوشن منافی شرط این عبارت است لهذا الثغالی لطرف آن کرده است انتهی
این احتمال بعید وقتی می شود که ناقلین غریب این عباس اصرار او را بر جواز آن مجالس متعدده و اوقات
مختلفه که شامل اوقات رجوع باشند نمیکردند و غریب او را در خصوص تجویز معاینات مختلفه نموده
و اما با وصف آن پس این توجیه از قسم توجیه القول بالا بر نمی آید تا آنکه خواهد بود و رفع تناقض غیر ممکن اما
آنچه اناده فرموده اند که رجوع از اباحت عند التسویه بوقت منع جابا بر بود و رجوعش از قول مطلق
اباحت عند الموت پس عجیب غریب است زیرا که غایت ثانی الباب حال این بود و اباحت با فائده است
معلوم شد که حال اباحت موفقی که تا نزول کرمه الاعلی ارواحهم غریب این عباس بوده معلوم گشته
آنرا بیان فرمایند الجملة توفیق بدون التزام نزول این مرتین شکل است پس این حکام این قدر قوت نمدن و

و آنرا خارج از ادب سلاک داشتن مناسب شد بعد این تفصیل نماید از ثنویات سانی باد
 و ساقی بنفین بان قایل باشند و اگر چنین توهمات غریبیه خوانند فرمود که دست
 مقصدی جواب شود تا آنکه ابوجهل و اینم معلوم است که گفت و گوئی ابن عباس این نیز از
 عمرش که در آنوقت مکتوف شده بود و بوقوع آمده و اصرار بر آن داشته پس وقت رجوع کلام
 و عجب است که ابن عباس ثانی آن وقت ازین آیه خبر ندشت انتهی قال لا انا الا الرشد مدفع است
 بچند وجه اول آنکه گفتگوی ابن عباس با ابن ابریم در باب متع النسا در حالت مکتوف شدن ابن
 عباس که صاحب رساله روجه بستم از شرح نهج البلاغه ابن الحدید معتزلی و از کتاب مہاج انظار
 نقل کرده جویش در همان مقام مذکور شده و چه در روجه یازدم از صحیح مسلم نقل کرده اگر چه جویش
 در همان مقام مذکور است لکن در اینجا بطرز دیگر گویم که جواب روایت صحیح مسلم و جواب و این نهج البلاغه
 و مہاج الفاضلین بر تقدیر نسیم روایت این برود کتاب آنکه چون ابن ابریم بر ابن عباس نقل قوا
 خوانند از طرف ایشان یعنی آنرا چرا که در صحیح مسلم مذکور است بدو که امروز خبر جا که در شرح نهج البلاغه
 و غیره است یعنی کرده لهذا ایشان خبر از ذکر رجوع که در سچو مقامات دلالت بر عجز از جواب دارد
 سکوت و زبیده بنا بر تشدد و زجر بر مخاطب لیل مذکور رجوع عنه و جوابات دیگر مطابق بطرزیکه
 متفصالی حال و مقام بود بیان کرده بودند پس در این چهار صد و کلام از ابن عباس جوابات
 مخاطب قریه جلیه است بر اینکه ایشان از طریق رجوع الیه سکوت و زبیده دلیل مذکور رجوع عنه که
 کرده بودند پس این روایت در حقیقت معارض نیست بر وایانیکه دال بر رجوع ابن عباس از ثنوی
 ابادت متع است آنچه گفته است که عجب است که ابن عباس تا آنوقت ازین آیه خبر ندشت جویش آنکه ابن
 عباس ازین آیه بعد نزول آن بروقت خبر میدشت لکن استنباط حیرت متع از این قبیل از وقت اعتقاد
 بچیز است آن نموده بود و این خود ظاهر است که علم ایستند علم جمیع ماضیات منہایت انتہی احوال و در
 کلام و عده بیان چند وجه فرموده اند و یکی از آن مبین ساخته اند و باقی از قلم ناخیز منسوخ یا خود
 بر آن قلم نسخ کشیده اند یا بزم خود بهمینش در وجه اول مندرج ساخته الحمله الیہ سابق ازین نوشته

والحال حال بر آن فرموده چویش نیز محول برایش می شود اما طریقی که مالایان افاده
فرموده اند پس طرز تازه چویش انکه علمای فحولینه مثل صاحب فتح القدر و غیره از زبان روایت
صحیح مسلم استدلال بر عدم رجوع ابن عباس می نمایند اما اگر تحقیق سانی زیاده بر تحقیق ایشان است پس
حالش باید شنید برگاه ابن زبیر اسناد و نحویر متعصبوی ابن عباس در وقت کفایه می نمود و بود
اگر ایشان در این هنگام رجوع نموده بودند چو انکه بر این زبیر نکردند و توفیر علی المنکر بعمل آوردند
حال آنکه ترک نیکر علی المنکر مطلقا بر وجاب سانی منکر است علاوه آنکه اگر ابن قول سانی را که است
نمی دشت چرا ابو عمر کلمه بهلا بر زبان می آورد و این عباس در چویش می نمود و ای والله لغت
فی عهد امام المتقین بلکه میبایست که رجوع خود را در برابر بیان می نمود اگر با فوض احتمال ظهور عجز
جواب صورت اظهار رجوع بمقابل ابن زبیر بود و احتمال عجز بمقابل ابن ابی عمر که بود و بعد از گاه
رجوع خلیفه ثانی در مسأله مقالات فی المهر مقابل زنی بوده نشین و قول شان کل الناس انفق عمر
حقی المخدرات فی الحال باعث کسر شان خلیفه باشد بلکه سبب ظهور العاصف و علو بیت شان بود
ابن عباس را که ام کسر و هم از اظهار رجوع بمقابل ابن زبیر می نمود و الا که ادب صحابه چنانکه از یاد
سابق میشتاد و می شود اظهار کلمه حق و عدم حیا در آن بوده اما آنچه افاده فرموده اند که ابن عباس
استنباط حوریت متعصب از کرمه سابقه قبل از وقت رجوع و اعتقاد حرمت آن نموده بود پس نهایت
طریف و عجیب است زیرا که در روایت ترمذی قوه حق اذ انزلت واقع و محل آن بر معنی ادب است
منها التخریم از عیال نام است و مستبعد عن الالهام بلکه در این هنگام از باب افعال النبیه بود
یعنی ابن عباس را لازم بود که می نمود متعصب حلال بود در صدر اسلام تا اینکه بن آیه لا علی را هم
را نازل ساختند و استنباط حوریت از آن آیه نمودم و این قول بایاحت آن در اول اسلام
که از روایت ترمذی میشتاد و می شود مستلزم حرمت آن نزد ابن عباس فیما بعد اول الاسلام
و چون استنباط او با خلاف سانی بعد از مدت مدید و پس از پنهانی دو عید حضرت عمر و زبیر شد و
خجابه امیر المؤمنین بود و هر تم می ریاید که اباحت آن در اول اسلام با خصوص چگونه تواند بود که

تا وقت رجوع یکی حسب اول اسلام باشد علاوه آنکه این استنباط هم چندان غموض و
داشت که مثل ابن عباس که علم تقاضی کتاب الله نسبت بدیکر صحابه بود از آن غافل و جا
باشد و آمدت در از بر آن متنبه نشود کما لا یجفی علی ذوی الاوصاف ^ع اما سید الوجد ^ع
العجب کل العجب که صاحب کشف این قدر بداند که متمتع بها داخل از واج است ابن عباس طاهر
از آن ^ع اما این ^ع مع مقام عجب نیست بنا بر آنکه صاحب کشف را با ابن عباس
چه نسبت تا مطابق میان فهم بر وجهی است آید زیرا که نظر ابن عباس در وقایع تفسیر غایر و لطیف
کشف طاهر پس ابن عباس بدقت التفات لطیف و قایل کریم مذکور در یافته که چون جمع لوازم
زوجیت مثل بر آن عدد و طلاق و غیر آن از متمتع بها منتفی است پس زوجیت نیز از آن منتفی باشد
و صاحب کشف نظر بشبه عقیده که تمسک نکاح است متمتع بها از وجه قرار داده در صورت
از این استدلال وقت نظر ابن عباس طاهر میشود نه حالت ایشان و توفیر استدلالی که از طرف ابن عباس
اشاره اجمالی لطیف آن کرده شد تفصیل مع و رفع شبهات وارده بر آن در جواب فایده مانده و
خواهد شد فانتظار آتی ^ع اما عجب است که با وجود اعتراف بدقت نظر ابن عباس غایر بودن آن
در تفسیر چگونه ایشان را از استنباط محرم متعارف مذکور ما آخر عمر غافل بنده شده و یا از شناعة حکم
ممودن بکلیت مع بر خلاف استنباط اهل الکفاشته و عجب آنکه نظر غایر خائنه نانی در برابر ایمان و طاعت
میروی بجنبه کتاب الله گفت آیه الیوم اکملت لکم دینکم را علی فرعون بعض من اهل الله دست آورده
راخت ابن عباس بآن متعلق شده یوم الخمیس و یوم الخمیس گفته میکرد یکروز غدا هم که قاضی شریعت
نظرین کدام یک را مایه بر میداند و بعد للیاء و اللی میگویم چگونه نظر غایر حکم بسبب زوجیت و لا یجوز
حال آنکه بر آن طلاق و غیره از عوارض مفارقه مطلق زوجیت و طاهره زوجیت دایم است پس این
تقدیر نظر محشری غایر باشد که نظر ابن عباس است بنا بر عموم تمام در ان مقام و بنا بر اسناد
نرمذی سونی و و حاشا منی که کشف الطلاق تروج بر متمتع مثل الحلاق آن بر سادگت و همه در
لغت واقع و در احادیث فحالیقین وارد است پس عوی مجاریت بدون دلیل غیر سموع و سیانی مایه

فما يأتي قال السيد الوحيد واليه قول نردي حتى اذا نزلت الاعلى ارواحهم مشرقة
نزل آية بعد حل شمع است حاله ان آية مكية است آية شمع مكية است نردي را اين قدر هم معرفت
نموده که مقدم را از زمانه بنشاند که در دوران دين طاعتی پيري رونق مسلمانان بالجلال سما
وضع واقف از ابي بن روايت طاهر و هويد است است حال صحاح و محدثين اين فقه که از دوران
خبردارند و باس قول خلفه نانی حسنانی ب الله بنمايند تا بعوام اين فقه چه رسد انتهي فاما انما
الرشيد انچه در ان مقام افاده شمع مقام استجاب باطن با برين است سببه اول انچه نردي
نکته است که کان ابن عباس يعني محل المنع لايه الواردة في سورة النساء حتى اذا نزلت الاعلى ارواحهم
او ما ملكت ايماهم قال ابن عباس كل فرج سواهما حرام انتهي تا بر او وارد شود انکه آية الاعلى ارواحهم
است آية مكية است آية مكية است مقدم ان بر مدينه ناسخ حکم مدينه بنوا نذند بلکه عبارت نردي نردي
ابن عباس فاما المنع في اول الاسلام كان الرطل بقدم البلديس لها معرفة شمع المراه بقدر
ما يري ان يحمي فحفظ له منع و تصلح له شبه حتى اذا نزلت الاعلى ارواحهم الى آتوا نقل القاس نردي
حتى اذا نزلت الاعلى ارواحهم را عايت حل شمع که شده ده ان اگر مكية فاما شمع نمودن صاحب
است ناسخ بلکه عايت برای جواران که در ابتدای اسلام ثابت بود که پانزده است بران عمر
باين عايت برای لایق اصلا واردين و وزير که آية مكية عايت برای رفع بوري که در ابتدای اسلام
بود و ستواند اسم از انکه ابن عباس برين رفع جوار قائم بوده باشد باين بعد نفهم جوار شمع
فما شمعتم که از آية الاعلى ارواحهم او ما ملكت ايماهم آية نردي و نردي ناسخ است حکم بااحتان کرده
و چون نسخ عبارت از رفع حکمی شرعی حکم شرعی دیگر است کما توريه الامول وار کتاب مردم
منع الناس را در ابتدای اسلام حکم شرعی بود بلکه بطور فاعل بود پس رفع ان نسخ باشد و ان
جواب نسخی دیگر برای منع لازم بايد دوم انکه عادت صحابه و تابعين چنان جاری بود که اگر
نزلت آية نذند که اميقتند و از ان مراد ميدهند که آية متضمن اين حکم است يا مخوي بر اين فقه
درين حکم خاص و خود خاص نازل شده چنانکه شيخ جلال الدين سيوطي در القان مي نويسد قال ابن

فولتم نزلت الآية في كذا يراد به تارة بسبب النزول ويراد به تارة ان ذلك اخل في الآية وان
السبب في قول غني بهذه الآية كذا او قال الزركشي في البرهان قد عرف من عادة الصحابة واتباعهم
ان اصدعهم اذا قال نزلت هذه الآية في كذا فانه يريد بذلك انها تضمن هذا الحكم لان هذا كان سبب
نزلها فهو من جنس الاستدلال على الحكم بالآية لا من جنس العقل لما وقع انتهى وصاحب موانع ودرر
كرهه انما وليكم الله رسول الله في ما يدق قوله في اصول التفسير ان قول الراوي نزل في كذا
في المقصود انما هو من جنس الاستدلال الا اذا ثبت عن النبي ص انه قال ذلك اوجع الصحابة عليه
السلام في حجة الله وول عليه العقل انتهى والد صاحب تحفه در فقه العنق في تفصيل الشيخين من مبدء
باید دانست که روزمره سلف مفتی الثبت که در مثل نزلت فی کذا معنی دخول این فرد باشد در جملة
مدلول آیه اگر چه بران در آن مدلول اخل باشد الی آخر ما قال بس برین تقدیر معنی قول زرنجی
چنین باشد که گفته این عباس متعه در اول اسلام بود تا آنکه از آیه الا از دهم الح حکم حوت ان کچمه اخل
نبودن مستمع بهما در ازواج سبب انشاء لوازم زوجیت مثل میراث و عده و طلاق مستطیع شد
بس مکی بودن آیه منافات ندارد با نکاح این عباس بعد از آنکه نزول آن تعمق در آن کجایر بوده
انرا متضمن حوت متعه که مردم احوال این در شش دانسته باشد با حمله بر فدام فنی تفسیر حق نیست که اهل
قول بیا بقیه بعضی ادوات در ترتیب آیات مقدم زمانی را مؤخر و مؤخر زمانی را مقدم گفته اند و
توجهات آن در بعضی تفاسیر و شروح حدیث موجود و در علم اصول تفسیر قواعد الحنفیه برای مثل
این اشکال معقود و الد صاحب تحفه در فقه کثیر فی اصول التفسیر کریمه والذین یمنون الذین
والنفسه الح که در ترتیب تفاسیر و رسائل مانع و منوخ بودن آن آیات زکوة مذکور است خاتمه
قاضی ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن علی اسوآلی در کتاب تانج و منوخ قرآن بمفاید و سور التو
فیهما من المنوخ فله الحکام فی قوله تعالى والذین یمنون الذین بالنفسه الح قد ذکرنا من قبل ان فی
ابتداء الاسلام کان الواجب ان یصدق الرجل بافضل الله مال قضاء حوائج کما یبایعنا ثم یای الکرما
الح مثال ان قرار داده میگوید معلوم است که سوره بارات اخین سوره است این ایضی بمنزله

الذیبت لصاعیف مفاخره است و ذیبت رکوع پیش ازین با الجابیه استی کلام صاحب الفکر
 بعد ازین لطرف بیان نموده شده و چون بعضی از توجیهات و دفعاتین ششم کتابات الفاعل
 منقول شده اند و اما مختصراً نقل آن پس در آخره شدن شمارا لاطلاع علیه فیر جمع البه و ازین
 آنچه ترمذی در جامع خود تفسیر سوره روم از سار بن کرم سلمی وایت کرده قال لما نزلت الم علمت
 الروم الایه فکانت فارس موم تزلت هذه الایه قارین للروم وکان المسلمین یحبون لهنوار الروم
 علیهم لانهم وایتم اهل کتاب فی ذلك قول الله فوج المؤمنون یضربون بیا
 بموالعبر الرحم وکانت ویش کب ظهور فارس لانهم وایتم لبوا اهل کتاب لا ایمان یثبت فلما
 نزل هذه الایه فوج ابو بکر الصدیق یصح فی نواحی که الم علمت الروم فی ادنی الارض و هم من اهلهم
 سیدون فی نضع شیخ الح و اتوج مثل عن ابن عباس انهما در این روایت قصص است بر
 نزول کریمه الم علمت الروم الایه در یک معظمه و حال آنکه در روایت دیگر که ترمذی در جامع خود ازانی
 حدیثی روایت کرده نزول کریمه مذکوره در حاکم بدر که بعد الحوت واقع شده بود و مذکور است که
 آیه در مکه نازل شده باشد نزول آن در حاکم بدر بطا سر است نبی اید و روایت است عن ابی عبد
 قال لما کان یوم بدر ظهرت الروم علی فارس فاجت کس المؤمنین فنزلت الم علمت الروم الایه
 یفوح المؤمنون بضرب الله الح معنی نزول و ایضا مظهر ناول آیه است فلما یوم کون الایه انما نزل فی
 نازل بعد و لا التکذیب ان نزول که بعد القسم من الرطاب محفوظه فی الحاکم ترمذی انما نزل فی الطول و هو
 صاحب رساله بر علم مومل تفسیر کجسته ندرت ان اطلاع می دارد و اشکال مقدم بودن کریمه لا علی انهم
 را در نزول بر کریمه فاما شتم که اثر ابایه منعه تعبیر کرده است بطریق بسیار ذکر کرده و حقیقی باشد
 در حق ترمذی گفته و خواجعالبادی و سایر شراط معبودیان تبیه کلام الله که ترمذی عیان شیع است و نقل
 خطای می خفیه و جلیه که در فهم معانی آن از علمای ایشان واقع شده ترک نمود و ما قطع نظر از انکه
 عبدالزریق لاجبی در کوز مراد میو ما بدر بیان علمای است و در راز عا و محمد عن ایشان را یستم
 که از فصایل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با آنکه مخالف معتقد ایشان است میج نهان کرده اند و در بیان

رسیده روایت کرده اند و این از برکت هجرت فن شریف علم حدیث است انتهی پس
مبوجب تصریح صاحب مراد لازم می آید که هر چه در باب معتد از این عباس بن عمری رسیده
روایت آن کرده است با توجه تشیع شدید بر او و دیگر محدثین اهل سنت که مطابق تصریح
مصنف کوه مراد و در تراجم انداجید افشوات آنچه مصنف مذکور از مخالفت فضائل حضرت
ابراهم بن محمد با معتقد ایشان گفته است بمقتضای عناد است با کسانی که آنها را خود و در تراجم
گفته بودیم آنکه گوئیم در کتب صحیح شیعیه نیز روایت بسیار شعر بر نزول آیه ثابته التقدیم بعد از آیه
التأخیر و نزول آیه مکه بعد واقعه که در مدینه رو داده بود بکثرت موجود است احوال عباد و انقیاد
روایات مختصرا بر ذکر دوستان کتاب فی کلینی آنها می نماید اول روایتیکه در کتابش کورد را بیکه
معه است باینکه باب فی مکتب لطف من التبرل مرویست عن محمد بن عیسی قال حدثني جعفر بن محمد
عن ابيه عن جده عليه السلام في قوله عز وجل يعرفون نعم الله ثم ينكرونها وانهم الكافرون قال لما كنت
انما وليكم الله ورسوله والذين امنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة وهم راكعون اجمع
نؤمن اصحاب رسول الله في مسجد المدينة قال لعنهم بعض التوكون في هذه الآية فقال لعنهم ان
كونا بهذه الآية فقد كونا باسراء وان اسما فان هذا ان جبن يسلط علينا ابن ابي طالب قالوا
قد علمنا ان محمد صادق فيما يقول فكنا نتولاه ولا نطيع عليا فيما امرنا به من هذه الآية يعرفون
ثم ينكرونها يعرفون يعني ولا يعلو على وانهم الكافرون بالتولية انتهي حالانکه گوییم يعرفون نعم الله الآية
سوره نحل واقع است که بالا جماع ناسخ سوای آیه خاتمه کلی است گوئیم انما وليکم الله ورسوله در سوره
مائده نازل است که بالا جماع تمام آن مدنی و از منطوق صریح این روایت نظر الی کلمه الفاء الی
لنفي التأخیر منا بودن نزول گوئیم يعرفون نعم الله ثم ينكرونها انرا که علی بن ابی طالب است و بطاعت
که ای دل آیه مکه چگونه بعد از نزول آیه مدینه تواند شد و هم روایتیکه در کتاب مذکور در باب الفی و الالف
و تفسیر الحسن و ده و یا بکجه فی مرویست عن علی بن ابی طالب قال ما رد ابو الحسن موسی علی المهدی راه مرو
قال ابراهیم بن محمد قال لا ترد فقال له ما ذاک قال ابا الحسن قال ان الله تبارک و تعالی لما فتح علی بن ابی طالب

والله وسلم فذكر وما والاها ولم يوحف عليه كحل ولا كتاب فأنزل الله على نبيه وآت والقول حق علم بدر
 من هم فراجع في ذلك خبر من ربه فادعي الله اليه ان ادفع فذكر الى فاطمة فذاعا رسول الله فقال
 يا فاطمة ان الله امرني ان ادفع اليك فذكر فقالت قد قبلت يا رسول الله منك الى انوار واية قول
 كريمه وآت والقول حق بعد فتح فذكر وما والاها من روايت حكم خوف فذكر درجه لافح الله على نبيه
 فذكر وما والاها ولم يوحف عليه كحل ولا كتاب فأنزل الله على نبيه وآت والقول حق واقع است طاهر وبارك
 في تفسير سيره فذكر كبريه وآت والقول حق در سورة بني اسرائيل وروم واقع است ان مرد سوره كبر
 بالا جماع ودر كنه تبيين خبر كه دستم اذ كنه در آخر نزول كبريه مذكوره از فتح خبر بعد رفت باهت سال فاطمه
 پس آنچه علمای شيعه در اشغال اين روايت كه منطوق صحيح ان نزول آيه كبريه بعد از نزل آيه كبريه
 بعد واقعه است كه در مدينه روده بوده در جواب خواند نمود انرا مثل انرا از طرف نيزي تير قول
 فرمود آيتي اقول وجوه ثلثه كه در مباحثام افاده نموده اند ما طين ما بين من از من استوانه اريد
 اما وجه اول پس آنست كه فاعلي بودن ابن عباس محل متع از حقه نزول آيه فاما مستقيم من در حق متع انما
 قوارت الى اصل من انما انما است كه حاجت بيان آنست باشد و كبريه فاديت و اما سر سببان سخاوتان رود
 الطراني البهقي في سنة عن ابن عباس قال كانت المنة في اول الاسلام وكانوا يقولون نداء آيه فاما مستقيم
 الى اهل سبي آيه كان الرجل يقدم البلده يسير اليها موعنه ففروجه بعد ما برجا ان ادفع من مائة فحفظ
 مناعة وفضل له شانه حتى تزلت نداء آيه حوت عليكم اهلها كمن فتنسج الاولي فحوت المنة وبعدها من النوان
 على ارجهم واما كذا بانهم واما سوي مذ الفوج حوام وامين حديث جابجه في في دلالت صريحه وارو
 اينكه حل متع در صدر اسلام بجهت نزول آيه فاما مستقيم بوده وقوله الى اهل سبي در ان مقام شهرت تمام وقت
 وبار آيه حوت عليكم منوخ كوديد وصدق است كبريه لا على ارجهم ودر حقيقت اين روايت صحيح
 مفسر روايت نرسيد است مرا وازان بر دو منوخيت آيه مستقيم فقط اما تومنه الفاعل ان سيد طرانه
 در اين خرافه حوت عليكم را كه مقدم بر آيه متع است بر خلاف نظم ثلثي نسخ زار داده و قول او وبعدها
 من النوان دلالت دارد بر اينكه حوت عليكم از زمان نزلت ان الشي عجاب ابن ابي ماسم خبر من اين روايت

از این عباس آورده که ناسخ محسنین عمر سابقین را قرار داده و بموجب طرفین^{الاول}
 بلی برگاه ناسخ مصنوع و محمول باشد غیر از شافعی و شافعی در بیان ناسخ از دست جالین
 چه میتوان آمد و آنچه فرموده اند زیر آنکه آیه عایت برای رفع جوازیکه در ابتدای آقام
 واقع بود میتواند شد از جمله عجایب هیهبت چه نمیرعوم شان آیه عایت جواز است
 نه عایت رفع ظاهر السبب بهیچ لفظ رفع مرقوم گشته که مایدل علیه اول الکلام اما آنچه
 فرموده اند اعم از آنکه این عباس بر رفع جواز قائم بوده یا من بعد لغوم جواز متعذر اگر متعذر
 است متعذر که از آیه الا علی از داجهم متاخر است حکم بااحت آن کرده یا شد موش از سر متبراید
 زیرا که بنا بر این احتمال لازم می آید که این عباس حکم کل متعذر تا نزول الا علی از داجهم منعقد
 بعد از آن رجوع تجزیه کرده یا لغوم جواز از کرمه متعذر رجوع کل منعقد من بعد تقسیم جاب متبر
 رجوع تجزیه نمود یا رجوع کل کرد اما جوابی این زیر نفس از آن قریب موت رجوع کبریت
 فرمود و قل لا اله الا الله النوان زمانه ما برسان نوبت ساطره را با چنین اگر کیا رفع الشان
 رسانیده فالی الله المستکفی من در ادا اسرار علی ساءه وان حسن ندیم علیه من ساءه لقا
 و انسبیکه با بر روایت طبرانی باحت متعذر در صدر اسلام و قنوت الی اجل ستمی نیز در بیان حکام
 به آخر این عباس ثابت بوده و کفایت با افاده ارشید و مقام تحیر نیست که برین عجایب
 افادات اکتفا نموده طرزه معنوی بر آورده اند که از کتاب متعذر در بدو اسلام حکم شرعی خود
 بلکه بطور تعامل بود پس رفع آن نسخ نباشد الحال غیر از سکوت چه جواب عرضه داشته نمود سبحان
 معظم صنادید است قایل نسخ باشند و اجماع اهل اسلام بر جواز متعذر در صدر اسلام حکم خبر الانام
 معتقد باشند با این مرد بزرگ آنرا از احکام شرعیه خارج سازد و از قسم تعامل و نبوی و از بدو
 و انکار از تحت نسخ آن فرماید مالانکه ارشاد و جاب رسالت است مستمعان من ندیه النساء کما فی
 التفسیر الکبیر و غیره و قول سره من بعد اذن لنا رسول الله فی متع النساء و قول سلمه حص رسول
 المتع و قوله قد اوتیتکم فی الاستماع فکیت اباحت ان حکم نبوی پس انکار شرعیت آن

از اهل شرع بعد است ایما باحت از جمله احکام خمس شریعت که گنجایش نسخ در آن تواند بود
انکار شریعت آن مخالف اجماع اهل اسلام علی انکار ضروری دین نبوی است هم سابق کلام
مان معجز حکم مذکور که فحاکان بوقت اقامت مدینه که اول زمان شیوع اسلام بوده تاریخ
و هو المراد فی کلام ابن عباس پس آیه یکم رافع جواز آن باشد خواه انرا نسخ نماند و خواه
نمانی پس آنهم ناشی از عدم تدبیرت چه قیاس نزولت فی کذا بر فقه او از نزولت قیاس مع الفارق است
متع عدم جواز مطلقا فی الله یا نشی انکه مراد از نزولت فی کذا بیان سبب نزول آیه میباشد امور
عالمکان او خاصا معنی او از نزولت بیان وقت نزول است نه بیان مورد که مدلول صلا نزولت باشد
فی ولایت فیه علامه انکه اراده برد معنی که از اتقان و غیره نقل نموده در مقام صحیح نمیتواند شد
سبب انزال و نصبه حکم اما الاول نظایر سبب اول مقدم میباشد بر نزول و تحریم متع بعد از آن
مذکوره بوده علی ما عومر غوکم فلما کون سبب انزال بل الامر بالعکس و اما ثانی پس آنچه که معنی کلام نزد
بر این تقدیر چنین خواهد بود حتی او الضمت الیه الاعلی از و اجمعه منته المنته و انکلام دلالت بر حدوث
و تجدد ضمن دارد پس مقتضی می شود که آیه مذکوره پیشتر نشین این حکم خود برگاه ضمن انکانت حل
زایل گردید و ابن عباس بآن قایل شد و موافق فحاکان نه الکلی و آنچه اصلا حکام انتردی نموده
گفت ابن عباس متع در اول اسلام بود و اما اینکه آیه الاعلی از و اجمعه حکم حرمت آن مستثبط شد
استنباطی است که غیر ازین مطلق معانی دیگری بآن متفوه شده باشد همچنان الله خود در مقامی
که حتی او از نزولت غایت اباحت متع است در مقامی دیگر غایت رفع آن پس خود انصاف و ماند که
غایت حکم نبوی استنباط دیگری چگونه بنوا اند شد متع در روایت بنیه وارد گشته که بعد از حکم
مرفع شد پس این استنباط غایت آن خواهد بود اگر چه بدین در این راه مثلا استنباط حکمی از بعضی
نماید اما میتواند که استنباط خود را غایت حکم شاریع تصور سازد و این خود کم از تحریم عمری در شریعت
طرفه آنکه اگر مراد از استنباط استنباط ابن عباس است کما هو الظاهر پس آن بوقت رجوعش خواهد بود و اما
کمان فی آخر عمره فکلف یصح ان المنته کانت فی اول الاسلام کما صدر اسلام و کما اوعی ابن عباس که آنکه گفته شود

که این عباس در اول اسلام استنباط ترمیم نموده بود و باز رجوع تحلیل کرد و ثم رجع غداً الى الترميم و هكذا
 چنانچه منقاد کلام سابق فاضل رشید است و قد مرنا الاشارة اليه فيما مر دلائل برانه لا ينفوه عنه عال
 ولا يقول به قائل و نیز معنی روایت ترمیمی بر این تقدیر چنین خواهد بود و قال ابن عباس كانت المتعة
 في اول الاسلام حتى اذا استنبطت من آية الاعلى ارجوا جميع نحرها قال ابن عباس كل فرج سواها
 حرام و اینکلام الکلام ایشان بخاند که از قبل اصوات حیوانات است علی هذا اگر حتی اذا نزلت را
 حتی اذا نزلت بصیغه تکلم از باب لفعیل قرار میدادند و اگر مراد استنباط دیگر معنی است
 پس ابن عباس استنباط دیگر از احکام غایت جواز بر خود قرار میداد و لا یریط به عند قوله
 قال ابن عباس كل فرج سواها حرام علاوه آنکه میباید وقت نزول مای معنی کان معین باشد تا چه
 غایت میجه کرد و در وقت استنباط متعین نیست بلکه تابع ارای مستطین است پس غایت حکم
 شایع نتواند بود و تطویل بلاطایل که بعد از تکلم من رجع اندر بطی با سخن فیه ندارد زیرا که ظهور
 بعض آیات مثل آیه غلبه روم در وقتی متاخر از نزول آن با میقام جه ارتباط دارد که استنباط حکم
 و کجا ظهور تا قبل ابن الزمان اثری این خود ظاهر است که علمای فیه برای تفسیح تریب و نظم عثمانی است
 و بانی بسیار ده اند لکن بن یصلح العطار یا الفید الدیر کاش افرغ محقق را بیان میاخذ با عوار
 می شنیدند و چون حال تفسیر دانی جناب یا و کتاب فتح کرد پس اسناد عدم اطلاع بر صورت تصویر
 نجد ام جناب سید مصداق المریقی علی نفسه بعد باشد و مراد صاحب کور مراد است که چنین
 بیان نسبت تکلیف و تفسیر این نشان دوازده ازین نفی همان نشان را سألهم نمی آید و
 المفق هو العاد الاضافی پس بر تقدیر روم اتباع صاحب که مراد عایه مافی الباب محذوف است
 مورد تشیع مثل دیگران خواهد بود و اینکه مورد تشیع بالمره باشد کف ملا عبد الرزاق مذکور
 خودش تصریح نموده باینکه چنین معتقد ضابط جناب امیر المومنین هستند کهما تعلق به الفاضل از
 انهم فکيف الاستحقاق التشيع والملازم و اما اینکه گفته است که بموجب تصریح صاحب کور مراد لازم می آید
 که هر چه در باب متع از ابن عباس ترمیمی رسیده روایت آن کرده پس غالی از خلط و خط کلام نیست

صاحب کوه مراد و خصوص فضایل جناب امیر مومنان سر موصفت که از فضایل حضرت بیحسبان
 و بر حدیثان رسیده است روایت کرده اند کجا ذکر فضایل حضرت و کجا ذکر روایت متذکران
 عباس از عدم خصای فضایل حضرت که از هر من الشمس بوده عدم اخفای روایت متذکران نمی آید و
 خوبی از انجانی و لایستقا و شیع و نقل فضایل انجناب که اقطار عالم را ذرا گرفته مخالفت کلیه
 باند سینه که فضیلت شیخین باشد و ارد و بلکه در حقیقت سالیس حقایق خلافت از مفضولین است
 حکم مخالفت فضایل حضرت با مبرایست عین موافق است و مانند مقتضای عناد و کما توبه ما و صرنا
 پس جبرائیل انکه ترتیب عثمانی موافق نزول قرآنی نیست چه اکثر آیات مدینه در سوره مکه و بالعکس
 واقع شده است پس آنچه افاده فرموده اند خالی از فایده باشد بالجمله اگر ما حکم مکی و مدنی بودن
 سوره و آیات علی حسب رتبه می نمودیم اغراض بر ما لازم می آید و اولی فلس و آنچه افاده فرموده اند
 که بالا جماع سوره محل ناسخ سوانی سه آیه خاتمه مکی است نیز ممنوع است قال فی الاتقان النحل تقدم
 ابن عباس انه استثنى آخوالا و سیانی فی السوی مایوده و اخرج ابو الشیخ عن الشعبي قال ترتل النحل کلها
 کلمة الا بولار الا آیات ان عاقبهم الی آخوالا و اخرج عن قتاده قال سوره النحل من الذین تجو فی الله
 من بعد کلهم الی آخوالا مدنی و ما قبلها الی آخوالا سوره مکه و سیاتی فی اول ما نزل عن جابر بن عبد الله النحل
 نزل منها مکه اربعون یقیها بالمدينة انتهی موضع الحاض من کلامه و چون کریمه بعوفون نعمة الله بعد طه و الذ
 بعوفون الله واقع است پس سایر روایت فتاوه مدینه فواید بود و همچنین سایر روایت جابر که مصر است
 چند نازل قبل آیه مکه و جابر فی مدینه پس شهادت آیه آیه سوره مدینه باشد زیرا که آیات نحل یکصد
 است و است است پس دعوی اجماع بر مکی بودن آن غیر از سه آیه فاطمه عجیب غریب است قال الرازی فی
 التفسیر الکبیر مکی الا هم و بعضهم ان کلاما مدینه و قال آخون من اولها الی قوله کن فیکون مدینه و ما سوا مکه
 و حکمی عن قتاده بالتکسیر انتهی و اما نزول آیه وات والقرنی فقه در ماده اعطانی مذکور است روایت
 مشکوئه سینه بر آن دلالت دارد و منها ما فی کثر العالی فی صله الرحم من کتاب الاخلاق من ابی سعد قال
 ما ترتلت من آت والقرنی فقه قال ابی با فاطمه کتب فیه رواه الحاكم فی تاریخه و فی النشور لیس و علی فی تفسیر

الکرمه المذكوره اخراج البزار والی بعلی وابن حاتم وابن مردويه عن ابی سعید الخدری قال قال
 بنده الایه وات والی فی حق دعا رسول الله فاطمه فاعطاهم فاذکر فی معارج النبوة الشیبه
 الهروی کذا یعتقد فی باین عبارت مذکور است که بعضی گویند که حضرت رسول م بسوی خیر المیزان
 علی م را فرستاد و مصالحه بردست امیر م واقع شد بر آن پنج که حضرت امیر م قصد خون شایان کند
 و خواست تا او را از آن رسول باندیشد پس خیر م فرود آمد و گفت که حق تعالی میفرااید که حق خویشان بد
 رسول م گفت خویشان من هستند و حق ایشان چیست خیر م گفت فاطمه است و ابطه فک را با
 و آنچه از خدا و رسول او است در فک هم با و بدو همه سطر فاطمه را بخواند و برای وی حتی نوزده
 و نیم بوده که بعد از وفات رسول م پیش او بکرا آورد و گفت این کتاب رسول خدا م است برای من
 و چنین است و باین مضمون در کتب یقین روایات بسیار وارد گشته پس انکار نزول کریمه مذکوره
 در انوقت بعد از انصاف است مکی بودن تمام سوره بنی اسرائیل و روم بالا جماع ممنوع است زیرا که
 اگر مراد اجماع مسلمین است عدم انعقاد آن ظاهر و اگر اجماع است پس نزد ایشان بر بعضی
 مدینه در بنی اسرائیل واقع پس همش مکی باشد و کیت اکثر آیات بالفرض تسلیم شد پس حکمت حکم
 بکیت نیست قال فی الاتقان الاسرار استیسی بها و یسلو تک عن الروح الایه لما اخرج البخاری من
 مسعودیه اثرت بالمدینه فی جواب سوال یهود عن الروح و استیسی بها ایضا و انکاروا انفسوا کمال
 ان الباطل کان زعموا و قوله قل لن یخف علی الله و قوله و ما جعلنا الربا بالایه و قوله
 ان الذین اوتوا العلم من قبله لما اوتوا فی اسباب النور و انهم یسبحون وات والی فی حق
 لما نقلناه عن السنه من سبب النور و لطافه به الاخبار عن آل الرسول قال السید الوحيد و انهم
 جاست که در شرح الباری شرح صحیح بخاری تصنیف و تزییف این روایت و غیر آن نموده
 میگوید قال ابن بطال روی اهل یمن مکه عن ابن عباس اباحه المتعه و روی عن الرجوع
 فنیفه و اجاره المتعه عن اصح و هو مزبب الشیعه انتهی و ایضا کذب قول رجوع است کلام فصل
 رفرفیهان در ابطال الباطل حیث قال مذہب الشافعی ان نکاح المتعه حرام و لکن لاحدیه لانه

۱۵
الی ان کل حقه صححا عالم سنی بدلیل قوی و آماج الوطی بها فلا جد وان اعتقد الوطی التحرم و
ذکر کالوطی فی النکاح بلا ولی کذب ابی حنیفه و بلا شبه و کذب اکثر فی المنة کذب ابن
عباس انتهی قال الفاضل الرشیذ شیخ الاسلام ابن جریر عسقلانی صاحب فتح الباری ترد
از علمائی فن اخبار و قولش ترد اینان متوفون باعتبار لکن در صورت مخالفت قول او با
یکی از اینها فن صالح حجت نیست چنانکه طاهر در مقابلہ نفس و حدیث حسن در مقابلہ حدیث صحیح لا
استدلال نمیشاند و چون در این مقام قول صاحب شیخ الدبوی با قول ترمذی که از انیمه فن حدیث
است کتب مخالف افتاده زیرا که ترمذی حضرت متعذر از این عباس است بعینه ترمذی که دلائل
بضعف روایت دارد و ملقط شی من الرخصة کرده و رجوع او را از آن بعینه خرم فرموده
حیث قال فی باب ما جاء فی النکاح المنة و اما دوی عن ابن عباس شی من الرخصة فی المتعم
عن قوله حینما خبر عن ابی مائهی پس قول شیخ ابن حجر ضعیف روایات رجوع ابن عباس از
تضعف روایت استدلال بر نیست و اما شبه باشد و هرگاه قول شیخ ابن حجر در این باب بیاقت
بر نیست و اما شبه باشد قول فضل ابن زور بهمان چگونه بیاقت آن داشته باشد و شکی که احوال العباد
در این مقام به ترجیح اقوال بعضی علمای نیست بر بعضی دیگر از اینان دفع بیاقت قول مرجع بر
استدلال برداخته است ثقات متجربین شیعه نیز بمقابل نیست این قسم ترجیح در اقوال علمائی موجود است
زده اند چنانکه صاحب ترمذی اثنا عشریه بجواب بعضی رسائل احوال العباد جای که اخوستند الکلام
من لا یخیر الفقه اثبات طهارت صریح خبر بر ذنب شیخ صدوق نموده بود و او مستند الکلام شیخ
الهمانی بطرف تاویل کلام شیخ صدوق متوجه شده انکار طهارت آن بر ذنب او ننمود و در این شبهه
نمود و دفع شبهه و احوال العباد و مبادی و مخر و اطلاع شیخ بهانی بر اقوال علما خصوصا صدوق بیشتر از
است انتهی و قطع نظر از این اگر تسلیم کنیم که ابن عباس از قوای ابا حجت متعذر رجوع کرده گوئیم چون ترد
اجماع صحابه بر حجت متعذر شده و روایات تحرم آن از حضرت امیر المؤمنین و در کتب صحیح سنی و شیعه
موجود و کلام غیر مرده و نقل اجماع صحابه بر تحريم آن سابقا در جواب چه سوم از فائده مائنه گذشت و والد صاحب

تحت ذرقة الغنیم فی فضل الشیخین میواید باید دانست که این سلسله یعنی تحریم تنه از جمله مسائل است که
 حدیث بر آن دلالت میکند تصریح بعضی از صحابه بر آن موقوف حدیث مصرح بالیستاد و دل آن حدیث
 بر غیر محمل او اختلاف در شدت و اعتدال حدیث در آن باب پس از آنچه که جمعی از فضلاء صحابه آن را
 روایت کردند بر آن عمل نمودند رئیس آن جماعه حضرت مرتضی است حدیث او در بخاری
 و موطا و مسلم و ابی حنیفه منقول و صحیح شده است و در او همین حدیث بر ابن عباس ترمز است
 و اجماع است بر تحریم آن وقوع یافت انتهی مختص او ترمذی در صحیح خود در باب جاری کناح
 المنع میواید عن عبداللہ و الحسن ابی محمد بن علی عن ایما عن علی ابن ابیطالب ان النبی صلی الله
 علیه و آله و سلم نهی عن المنع الدن و عن لوم الحر الا بلاء من خبره فی الباب السیرة الجندی و ابی بر
 حدیث علی حدیث حسن صحیح و العمل علی هذا عند اهل العلم من اصحاب النبی ص و غیرهم استی و محمد
 المحدثین سند المحدثین شیخ شهاب الدین قزوینی میواید و این خبر یعنی منع الدن در مسند
 آن بود که رسول صلعم بعبر امیرت و سرایا میواید الی ان قال صاحب شریعت دین
 کناح بر مضورت حضرت داد پس کسی نگذاشت که از آن نهی فرمود و علم آن در قرن اول
 مستفیض نبود اگر خلا فی اگر کسی یافته شود علت این بود پس اجماع از جمهور صحابه حاصل شد
 که کناح منع حرام است انتهی در این حال قول ابن عباس کجا منع خلاف خواهد شد نه اختلاف و کمتر
 مسائل اجماعیه خواهد بود که دو سه کس در آن خلاف نداشته باشند لکن این قسم خلاف در آن غیر
 خصوصاً در وقتیکه این خلاف مطابق روایات شیعه و سنی متضمن مخالفت باشد یا حضرت
 امیرالمومنین علی مرتضی رضی الله عنه انتهی قول برکاد ابن حجر اشبح الاسلام و ارجله عطائی فن
 اخبار میدانند و قول او را متودن باعتبار و ادب محض بالغ بتقیف و تریف اسانید اخبار
 پرداخته پس بحدیثی که قول ترمذی از باب اعتبار سلف فطنتی و انی نمود بلکه با ساند
 اخبار رجوع باید نمود و حال تصدیقش ملاحظه باید فرمود و معلوم است که قول او مثبت زیاده و نا
 از علم قابل است ترمذی نوعی بحال سند کرده معند اختلاف در حال رجال غالباً

فما بین علمای اعلام متحقق میشود و بدون تحقیق حکم بقیت کی از ایشان بطلان یکمخص
حالات قایل در حجاب او بردیگری نمیتوان نمود علاوه آنکه رجحان ذریت مرتبه نرندی
بر عقلانی هم دلیل بجواب و مجرد ادعا بجاری آید و تقدم و تاخیر زانی مصر فی نذار و
مشاخرین در بیان تحقیق و تدقیق کوی سبقت از سابقین در بوده اند و نیز میتوان گفت که
عقلانی که این قدر بندرت که نرندی ازین در فن علم حدیث ما بر نرست پس چگونه تحقیق مثل
در بیان موصوف کلامش رخصه راه میتوان یافت بر عتبت جد و جد خود را را بیکان باز
و آنچه از جهت وقت نظر عابر خود فرموده اند که نرندی رخصت متذرا از ابن عباس بصیغه تریضی که
و لالت بر صغف روایت دارد ذکر کرده و رجوع او را بصیغه جوم بیان فرموده تحقیق است تحقیق
است بغایت غریب با عقل عاقلی تجویز میتوان کرد که جوم و یقین در رجوع با وجود شک در اصل رجوع
مجموع میتوان شد علیکم یا معترض المضطرب بالابصار و جنب طریق الاعراف و یمن و یل است
برایکم صغفنی للمفعول و ای مقام بر میل تریض نیست پس تاویل رشیدی تاویل علیل و بر یض باشد و
کتاب لفظه شی فانه تریض من الدلالة علی التریض فی شی فالتک به یا ایضی للمفعول کما مرار التریض
مع ان نداه الروایة مناصفة للروایة السابقة التریض بدیرا که در روایت مقدمه تریض الاعمی
از و اجماع را عایت اباحت متذرا این عباس سرار داده و قول او را حرمت آن تنوع بر نر
لریبه مذکوره ساخته و درین روایت استدلال بر رجوع نجری دیگر نموده میاید که عاقل و دلت یا
دون حضرات سینه در ماده نقل رجوع ابن عباس بدیده فی بین تماشا و میاید کاسی آنرا مستند
که یکه مذکوره بسیار مذکوری آیه حرمت علیکم را مانع حکم متذرا میاید و کاسی که یکه او اطلقتم
النسأ را مانع بشمار مذمومی محقق غیر سابقین را مانع نسخ می باشد و در برخی فی بصوب المومنین
باعث رجوعش که انکار مذکوری اسناد و اعتقاد محل بسوی او در صدر اسلام میاید و کاسی در
عمرش بعد از جوانی ابن زبیر رجوع او را قریب میاید فی غیر ذلکه فاعبروا یا اولی الابصار و تفتوا
یا ذوی الاظفار اما حکایت کلام صاحب نرینا ثانی عشره بکنه الله فی التواوین علیه که در پایه

جواب رشا و کتاب نموده پس بیاقت آن بعد از شاد است زیرا که صاحب تریه در مقام
 تأیید کلام خود ذکر فرید تجرید بهائی طالب نژاد را فرموده و لا کلام فی خلاف الحق فی کما فاضل
 غیر از تجرید و میلی دیگر مذکور ساخته و ظاهر است که محض بخرید کلام تجرید و نژاد و
 معتمد صاحب تریه شاید بر اعرفیت جناب شیخ کلام جناب صدوق آورده و هر چند که رسید
 الا فاضل بر آن نموده مجروح است کما لا یجوز علی من راجع الی کلامه بخلاف ایضاً که اصل شاذی بر
 تریه نقل کرده فلا تعقل اما دعائی انعقاد اجماع صحابه بر تحمیل با وجود خلاف عظیم صحابه
 و بعد از آنکه از جمله صحابه عاری زیرا که عصمت محض باجماع جمع است قال صاحب المسلم فی اجماع
 الا اکثر مع ندرت المخالفه المتأخره لیس باجماع لا نشاء الكل قال الشارح المتعصب کذا الذی یونما
 البصمه و قال الشارح البصمه فی محبت الاجماع فی شرح قول الاثنی لا یعتقد باهل البیت و صلعم کذا لا یعم
 الامه و العصمه یقتضی باجماع کل الامه انتهی و قول اکثر ائمه را جمع علیه توان گفت و حتی بر حجت آن نسبت و غیره
 باشد بلکه علاوه آنکه در احادیثی که در جمیع جایز الخطا است مالم یکن فیه معصوم کما یقولون و فی الموعوم فلا حجه
 فی اقوالهم و توفیر آنرا میگویند حقیقت امر مالی ارد و حق نیست باینکه اجماع صحابه در صدر اول بوقت تحقق خلاف
 فیما بینهم محقق بود باینکه بعد رجوع ابن عباس و انوائی قائلین کل متع از زمره صحابه بعد کشته علی الاول
 و علیه یل کلام لازم می آید که عظمای صحابه مثل ابن مسعود و ابن عباس و جابر بن عبد الله الصاری و غیره
 مخالفت اجماع نموده باشند پس اگر چه این مخالفت مورد طعن قوم شد میاید یکی صحابه عدل بنا
 که عدول از حق نمودند و روایت صحابی کما یجوز بطبوع شمس یا رغبه این حجت بالغه غریب بطلان خود
 بنماید و اگر قابل ملامت نشسته تکلیف نبوه الملام الی مذنب الی ان المتعصب لکرام علاوه آنکه بنا و بدست
 تصریح بعد انعقاد اجماع در صدر اول نموده اند قال الزرقانی ان الخلاف کان فی الصدر الاول و خلافاً
 و الاجماع انما هو فیما بعد انتهی و قال شهاب الدین احمد فی شرح المنهاج و حکایت رجوع فیه لم یفصح بل محکم
 قال بعضهم عن جمع من اساف انهم و افقوه فی الحل لکن خالفوه فقالوا لا یثبت علیه احکام الشیخ و لهذا سارع
 الزرقانی بحایت الاجماع فقال الخلاف محقق و ان ادعی جمع نفع انتهی و علی الثاني کما نیکه ارا عظمای

قابل بااحت بوده اند از زمره محدوحین تا بعین الاحسان بودند بانه علی الاول فخر بن علی
عقود الله انما بعین احسان فما بالکم لا تقومون علیهم مع مخالفتهم الاجماع بعد العقاده و تقو
علیها و بنا بر اینی مخالفت مذکور نیست لازم آید چه آنها را بعین را بعد صحابه مثل شان میدانند
مع ان انعقاد الاجماع بعد الخلاف خلا فی فتنه الاشعری و احمد و القرانی و امام الحرمین کما
فی المسلم و غیره فی شرح الموطا لمرقانی اختلف الاصولیون فی الاجماع بعد الخلاف بل
یرفع الخلاف السابق اولایر فیه فیکون الخلاف باقی و من ثم جاز الخلاف فمن کل یکسح
بل بحکم لا بشبهه العقد و الخلاف المقدم فیه و لانه کس من تحریم التوان لانه لعاده
غفویه تدبیره و هو المروی عن مالک الشافعی ابی و از اسکندر حمید فایده شفا و مشهور
بکی ثبوت خلاف در اباحت حرمت شمع در میان صحابه خلا فایعده فقط ما توبه المرشدین فیه
مالا یعده و ورم عدم ثبوت العقد اجماع بعد الخلاف علی البتة ثبوت الخلاف فیه کما و
ایه سیوم انکه تحریم شمع از کتاب الهی ثابت نیست کفی الله المؤمنین فقال و لعل ما عوده
من الایات قال السید الوهید تبیه اگر کسی گوید که چنانچه عقل مستبعد بیداند معنی را که باحو
نوار تسخیر این جماعه کثیر از صحابه و روایات حدیث قابل کجوا شمع باشند و الخارج تسخیر
بیمکن نهایت مستبعد میباشد که امر را که خدا و رسول طلال ساقه و تسخیر آن نکرده باشد خلفه
ثانی آنرا در جمیع عظیم از صحابه حرام سازد و احدی بر آن انکار نماید فخر رازی در تفسیر کفر کفر
مراده ان المنة كانت مباحه فی شرح محمد و اما انی عنه لم یکن کفره و تکفیر کل من لم یجازه فیه یبازر
و بعضی ذلک الی کفر امیر المؤمنین حبث لم یجازه لم یزد ذلک القول علیهم و کل هذا باطل فلم یبق الا ان
یقال کان مراد ان المنة كانت مباحه فی زمن الرسول و اما انی عنها لما ثبت عنی ان تسخیر علی بن
بصیر ذالک الم حجه لنا الی مطلوبنا انتی در جواب گوئیم که این مدفوع است بحدوجه اول انکه این
استبعاد ناشی از عدم اطلاع بر حال حلیفه ثانی است فانه لیس اول فاروق کسر السلام
و طاهر است که حصن حصین اسلام فاروقی نه جهان میشد و حکم بوده که با مثال تحریم شمع نهاده می

در اساس بیان آن تواند رسید چه برگاه در حال حیات پیغمبر خدام جناب ایشان بکرات
مرات مخالفت آنحضرت نموده باشند و بیان آن افتخار نمایند پس بعد وفات آنحضرت
مخالفت ایشان بطریق اولی مستبعد نباشد اما بمیثقی که در جمیع صحیحین در سند ابوهریره
حدیثی ذکر کرده است که آنحضرت ابوهریره را فرمود که در سوارح ندائی بشارت افروزی من
لا اله الا الله و ظل الجنة در دیدن جناب ایشان دست رو برینه ابوهریره بجا نه زدند گفتند که
بر التین خود نشست و گریه آغاز نمود پس بگاه ایشان قول پیغمبر را که مصداق و مایه مطلق علی الهی
ان هو الا وحی بوحی بوده بگوید شمر دهند و ابوهریره را زدند و اینهمه که از نسخ یکدیگر به بالاتر است
موجب کفو ایشان نشد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز کموش تو مودند پس هم متعجب بود
قاصد اسلام ایشان تواند بود و حضرت امیر را کجا طاقت کفر بود در برگاه پیغمبر خدام بران قدر
نباشد و همچنین در فضیحه عبد الله بن ابی بن سلول مرد پسرش ترو آنحضرت آمد فقام رسول الله
لیصلي عليه فقام عمر و اند ثوب رسول الله و قال يا رسول الله الصلي عليه و قد هناك ركان
لصلي عليه فقال رسول الله ما خبرني الله تعالى فقال اغفولتم الا لا تغفولتم ان تستغفولتم سبعين مرة
و سار على السبعين فقال انما فاق فضلي عليه رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم و كذا في الجمع بين الصبح
في سنة عبد الله بن عمر بن الخطاب و نقل بن روفيه ان كنهه كه حق تعالى در آنوقت تصدیق فرمود
عمر نموده و بنی او را زنا رسیده و آیه لا تصل علی احد ستمات ابراء ولا تقم علی قبره الا به نازل
کرده پس بگاه درین اوقات در اسلام ایشان رخصه نفاذ و احادی بران انکار کرد بلکه حقیقا
را نیز باس خاطر او منظور کرد پس بعد وفات جناب رسالتا ب حکونه کفر ایشان باین خوبیات ممکن
میتواند شد و همچنین در باب منع دوات و قوطاس برگاه جناب سول خدام در وفات خود طلب فرمود
عمر گفت ان رسول الله قد غلب عليه الوجع و عذبا كتاب الله حينا خالجه در صحاح ایشان مذکور است
و باین بعضی روایات ان الرجل غلب عليه الوجع و انما به هجرتم وارد شده پس در آنوقت آنحضرت
عضبناك شده و نمود و مواعی و لا یغنی عنی الفاسع و برگاه در چنین وقت کفر ایشان لازم

در باب ستمه چو لازم خواهد قال الفاضل الرشید چنانکه از حال خلیفه ثانی در باب اتباع کتاب
و سنت اعلان مخالفت حضرت امیر و دیگر مردم نیز ایشان در رد و جواب اول فائده سوم
ایم از روی آن بر صفت دیندار واضح میشود که آنچه صاحب رساله در مقام تبعا بعلمایه گفته است
است ناشی از عدم اطلاع یا تجاوز از حال حضرت عمر و قطع نظر از آن گوئیم مفاد اینکلام که بچوایام رازی
رضی الله عنه ذکر کرده هیچ بخاطر نمیرسد زیرا که دعای امام چنانکه منصوص عبارتست است که مراد حضرت
عمر از قول انا انبی عن المنع نیست که منع در شرح محمدی بسلاح بود و من بنی از آن میگویم و این مدعا را
بقیاس استثنائی ثابت کرده باین طریق که قضیه منقله از وسعه ترتیب داده و بطلان تالی بطلان مقام
ثابت کرده پس بر وجه محجب لازم بود که مطابق داب علماء با منع لزوم در میان مراد مذکور و تکفیر نایل
و تکفیر کسانیکه به مخالفت قائل شده و اخته بودند و میبود و منع این لزوم بجهت دخل بودن حضرت امیر و دیگر
صحابه مرضین بنی و شیعه در غیر مانعین از هیچ مومن ناممکن چه برایمان دارم بدانکه مدعی تحريم ثابت
حدیث الشریع کافست و تکفیر آن بر اهل اسلام لازم و محاربه سیفی و سنانی و لا اقل بجا دلالت
با و واجب یا منع بطلان تالی نمیشود و آن منع از اول است چون صاحب رساله در این رد و امر قد
نموده پس جایش را با سوال امام رازی ربطی نباشد و قطع نظر ازین گوئیم اگر مراد صاحب رساله
است که کلمه انا انبی عنها موجب کفو قابلیت نفوذ باشد نه موجب تکفیر سامعین غیر مانعین چه جائز است
که تکفیر از سامعین بجهت خوف قایل واقع شده باشد یا بعد از آن واقع شده باشد لکن منقول شده گوئیم
بر اخیال اول اعنی عدم تکفیر بجهت خوف قایل این جواب عین جواب ثانی میشود که بعد ازین صاحب رساله
ذکر خواهد کرد و قول خود دوم آنکه میتواند شد که وجه عدم بکفر صاحب خوف از خلیفه باشد و آن موجب تکفیر
خالفین نمیتواند شد الح و بر اخیال ثانی اعنی عدم نقل تکفیر بر تقدیر وقوع آن گوئیم از مقتضات عادت
که خبر که در جمیع عظیم مذکور شود و در بران بوقوع آید و بسبب تخلف نمیه بودن مسئله و اصرار بر واحد
خود و داعی بر نقل آن نمیتواند قاطعه منقول نشود و بعد ازین اخیال از عبارت جواب اول صاحب رساله
بر اصل بعد پس فهم آن از کلام او غیر سدید و با قطع نظر از تطابق در میان سوال و جواب گوئیم طبعی که صاحب

بطرف حضرت عمر از حدیث ابوهریره ^{رضی الله عنه} که در حدیث مذکور است
بر آن این تو هم از من بسیار بدین قسم طرف استقامت که دفع شبهه کرده در حدیث بر آن موقوف باشد
حالی از تو هم در نقل نیت حالا تا حدیث بیان دفع تو هم فرموده باشد پس باید دانست که در این
حدیث واقع است فقال رسول الله ^ص یا عمر یا حنک علی ما فعلت فقال یا رسول الله مالی انت وانی
الغنی اباهریه نفعکم منی فی شئ من ان لا اله الا الله مسد فیها بها فلیسه بالجنة قال نعم قال فقل
فانی خشی ان یحل الناس علیها فقلهم یقولون فقال رسول الله ^ص فقلهم انشی و بیان دفع تو هم فرموده
الکون شخص منطوق عموم کرده و شاور هم فی الامر و نظر بر خصوص حادث الحسنت که در باب شاور
انحضرت با شین و اسد است که بطرف بعضی روایات کتب شیعه نیز جائه کرده و فائده اولی از تفسیر
منهج الصادقین در باب شاور است بحضرت انجمن در مقدمه اسارای بدر نقول شده شیران حضرت
لقد انجم در رای ایشان از فعل و ترک یا تقدیم و تاخیر یعنی امور نافعه برای اسلام اصلاح میشود گذارش آن
حضرت بنویسم و در آینده در قبول و عدم قبول آن اختیار حضرت ^ص بود بنا علی ما حضرت عمر ابوهریره
از تدائی امر که حضرت یکتبه بارت موسنین ارشاد کرده بودند بخوف اتکال بعضی عوام که منجم سامعین
در ایستادن و سبب هم منعمی نظر در کلام نبوی ^ص حمل آن بر غیر ملو و از ایشان مقصور میباشد از آن ناسخ
نمودند و ابوهریره را برای رجوع بطرف حضرت ^ص بنا بر نیت خیر امر کردند و نصیر حضرت عمر کلام خود را
بجوابه خطاب آنحضرت ^ص لهذا ابالی انت وانی و عرض عرض صالح خود از مانعت امی بر برد و حلیه
پروانکه مانعت حضرت عمر از قبیل الکفار بر کلام سرور برابر بوده چه شخصی که در حق مخاطب تقدیر اقام
خود نماید و عذر خود عرض کند باز از آن شخص الکفار قول مخاطب معنی ندارد و تسلیم حضرت عرض فار وانی
که در حدیث واقع است دلیل واضح است بر تقویت ای شان در این باب پس در این حال مع عار
مجال ملعون حضرت عمر نیت نکرا که گوید حضرت عمر در قول خود مقدمه اقام و بیان وجه مانعت بر
ایشان حضرت تقدیر کرده و حضرت ^ص از حضرت عمر در تسلیم قول ایشان سرمودند و از ایلای حکمی که
از ایهات الکلام ^ص و کلام ایشان ^ص پیدا کرد صاحب ساله جوارت بر انضمام این احتمال و یاری بر

از عهده جواب ثانی و آورده بر آن و کمان سلامت سلام بعد تسلیم این احتمال است که باشد التماس
و قدرت الهی را ماننا نماید قوله بنمبر خدام نیز تکفیرش تو مودند الخ گوئیم در این مقام ازین قسم کلام
اجمالی بکار می نمیکند صاف بگویند که آباء و جد هم تکفیرش تقیه بود از عمر الفول فی نفسه تسلیم
تکفیر نمود اگر شق اول خستیا کردند حاش بعد تصریح بالتزام آن دریافت خواهند کرد و اگر شق
مسلّم داشتند پس اگر تکفیر در این مقام لغو باشد قوله و همچنین در وقتیکه عبدالله بن ابی سلول مرد الخ
گوئیم اگر استفسار حضرت عمرو و صلوة را بر چهاره منافق معلوم اتفاق و عرض مضمون آیت
ادب که و قد بناک ربک ان یصلی علیه و باز گذارش نمود این سنن که ان منافق یصلی علیه رسول الله
چنانکه در صحاح و اوردست مبارک و ادبیات الخ اقوال او نمودن چنانکه در صحیح بخاری از حضرت عیسی و رفع
است لامات عبدالله بن ابی سلول و عیسی له رسول الله یصلی علیه فلما قام رسول الله و ثبت الیه فقلت
یا رسول الله الصلی علی ابن ابی و قد قال یوم کذا و کذا عدو علیه قوله قسم رسول الله و قال اخر
عنی یا عمر الخ موجب گویا باشد باز خداوند که ایمان چه باشد باقی ماند جذب ثوب پس اگر آن بنا بر
موجب ختن جاب ثوب است بطرف خود باشد موسم قیامت است اگر بالفرض بنا بر عرض مخالف باشد
نام مستند نمونست از بعضی اشخاص که این امر و دفع یافته حضرت حکم بفرمان تو مودند حاکم در
صحاح است مثل صحیح بخاری و غیر آن موجود است لکن صاحب تفسیر خلاصه المنهج و تفسیر کریمه لال
علی احمد بن مات اید جذب ثوب است حضرت را در این قصه بطرف حضرت جبرئیل است و منسوب بکف
است مرویست که حضرت رسولی ام اراده فرمود که نماز بر او کند جبرئیل ۴ جا نه او را کشید و در
باز پس برد الخ پس اگر جذب ثوب بنی گویا شد صدوران از جبرئیل چگونه صورت می یستد که
گویی باشد پس ذکر این روایت در این مقام که نه باعتبار استفسار و جدا ای صلوة بر چهاره منافق
استدلال بالآیه علی الطف الخطاب نه باعتبار جذب ثوب موسم کورست عیث باشد و اگر چه فقیر این
محل کلام بپایر بجا طر بر دکن بجهت تطفلی بودن مقام انکشاف بر علن قدرت قوله و همچنین در باب منع
روایت و قاطع الخ گوئیم جواب این شبهه مشهوره تفصیل بر چه تمامه در تحفه اثنا عشریه در باب مط

در طعن اول حضرت عمر مرقوم است اول دفع آن ثبوت باند بعد زبان این طعن کشاید و جواب
آن از ما خواهد آمد انتی کلام الفاضل الرشید اقوال جوابی تقدم سابقا گذارش یافته و
استعمال لفظ تجامل با اگر حلف بر عده و کثرت عهد است ناشی از جهل است یا تجامل کما عرفت
اما آنچه اکنون فاده منسوخ شده اند پس عاقل باید شنید آنچه باستان رسیده نیست که در فن مجاول
چشم بد و در مهارت تمام دارند لکن بر جا که اندک وقتی در کلام میباید طبع و آلا اثر بر محبت باید
لخص کلام آنکه حال مخالفت عمر امراء رسول را در باب تحریم متع بحال سایر مخالفت عمر
با و امر بنویسند مثل ضرب ابی بریره و منع او از تبلیغ امر نبوی و مثل منع حضار و او را در ظاهر
و منع از عاز جبارزه ابن ابی و مانند آن و این همه مخالفت را اهل سنت مسلم میدانند و بحال
الکفار آن ندارند و باعث تکفیر او نمیدانند بلکه محمول بر اجتهاد و مشوره بیک غیر از او و اوقات
رکبک میبایند پس بنا بر مسلک شان حال تحریم متع بر همین خواهد بود و ملازمه که قرار داده اند بر
عرب شان راست نمی آید چه تحریم حاصل اند اگر سنی بر قیاس و رانی در سخنان باید موجب
تکفیر نزد ایشان تواند بود یا نه نمی نمی که عمران بن الحصین گفته تزلزل المتع فی کتاب الله و لم یزل
ایه بعد از تسبیحها ثم قال فیها رجل برآیه ما شار و این عمر تهر و مخصوص مسند معتمد شرک است و منع از
و مورد این بر دو روایت اگر چه بر عمر فاضل رشید متع الخ است لکن مطلقا حاصل زیرا که
تحریم ما فعل الله و نهی عما امر الله بشهادت این دو شاید عادل ثابت شد حال آنکه هر دو حکم
تکفیر شرک نمیکردند فانهند ما اسبه الزاری من الملازمه و بر کاه ان اساس بر عمر خود پس صرف
اما احواها از ظاهر شرک که منی بر ملازمه نمیدهند بود و غیر جایز باشد و محل آن بر طایفه متع غایبانی است
عما و پیش مثل تاویل سایر مخالفت عمر بر خواهد بود اما تاویل کان و انما اوضح من الشمس و این را لکن
که و دیگر ادعائی فاضل رشید عدم ارتباط را میان کلام جناب سید کلام فریاد می ناشی از عدم بل ملام
استم در بین پنجم فرق فیما بین جواب اول که جناب سید مذکور فرمود و وجه چهارم که جناب سبائی مقول
بنمود است که در اینجا هم نظیر این مخالفت بسایر مخالفتش فرموده پس آنچه اهل سنت در داده تاویل و

جواب بکرمالغات ادا یا امکان خواهند گفت همان چه عدم تکفیر در انجمن فیه خواهد بود و در وجه
رایج مخصوص تاویل اجتهاد را قطع نظر از بن طبرستان فرموده که گاه هوسر نیان علی اولی الاضلاع
اما آنچه در تاویل خبر ابوهریره فرموده که حذف خاتمه باعث این توهم گردیده و سبب بیست نیست چه در
خاتمه آن امریکه موسم حسن خاتمه خلافت پناه و باعث کجاست ایشان از مخالفت بنی خدام باشد و گویا
نیست چنانچه حاشی غریب معلوم خواهد شد بعد از این خاتمه واجب القبول تردافیت چون مقام
تفضل بود لهذا حجاب شدید که تمام آن بهر دانه کتایب نقل بعضی قواست آن نموده اند و استعار
بطرف این اقتضایم فرموده حیث فال مدله در جمع بین الصیغین در سند ابوهریره حدیثی ذکر کرده مشتمل
انحضرت ابوهریره را فرموده الحج بنی توهم حذف استقاط در وجه اعتبار باشد اما آنچه فرموده اند
که بمباد و تا ورمیم فی الامر غیر آن سخن شیر نخضرت بود پس در حقیقت اغراض دیگر است بر حجاب
رسالتک علاوه بر آنچه خلل قنابان معترض گشته بر این مخالفت امر الهی که از تحضرت العباد
بوقوع سورت که بر گزاشا و ره اصحاب تو فرموده ابوهریره را مامور کند و گدا را خند قصور و جوی
بوده که نظر خلیفه هم بان وقتی که دشت بان بریده خیار شادت با سکه ملائمه خلیفه خود را قدم
بقدم سالک گشته اند و غرض از این بود و بالا ساخته باطله بر هر کس یکم بدیت از طریق استدلال باشد
محققیت که استدلال امینا نیست که اولاً تقدم نزول آیه مشا و ره را بر این ماجرای با ثبات سازد
و ثانیاً بیان ظاهر که نمی نمود که آیه مشوره در امور خیریه دنیوی که متعلق احکام الهیه بوده مراد است
یا در امور دینی نیز مثل احکام صوم و صلوات حج و زکوة و غیر آن و معلوم است که بشیر نزول
مؤید فی الجمله از معاملات دنیویست که حاجت با ستاره این در آن دشت باشد و ثانیاً سبب
با ثبات رساند که غایت امر با ستاره عمل نمودن مقتضای آرای شیرین بوده از آستان کانون
شان الی غیر ذلک و رابعاً وجه ترک بنی خدام عمل باین که بر این بیان می نمودند و الا همین دلیل بر
بر آنکه ما نحن فیه دخل در آن امور نبوده که استشاره در آن لازم باشد و بعد اعراض العین عن
ذکر آن میگویم سبب نهجیت عجز که با وجود آنکه سابقاً خود را غایت العفاف فرموده اند که منع می

در صدر اسلام حکم شرعی نبوده بلکه انقسم تعامل دنیوی پس اگر رایی بنیبر و امانتی بنیبر که زویری حضرت
اصلاح احوال و فعال انجام می نمود و بعد از وفات حضرت متقی بنی از تعامل خاص شود و اما
مانزجار خاطر نشاند و تاثر بشد اما کله تقدیر نسایه پس و کلات بر عقیده خانیه ندارد و اگر خلاف
والدین کافین خود را فزیده بنیبر و وار وادند و خود را قذایی جان غیر در معارف نگاری بنی
و شتند چه دست او بری برای میدان ایشان بدست می آید سیاست که تقی است و مالی بنی
لکن چون استخوان فدا می نفس مال بر و احد و خیر و جنین بوقت تردول آیه لکوی شده بود چگونه
ایکلام بر زبان می آوردند و اگر تا هم می گفتند چه فائده بدست می برد و محمول بر صدق می گفت پس
وفاق و دلیل عدم تفاق می تواند شد چه بر منافق تقدیر باب ام که محاوره عرب بود و بنیبر این
چه بود و با قطع نظر ازین میگویم همه این بنیه زوری و مخالفت صریحه را مشوره نامیدن یعنی
خوشن دیده بود که تعلین جناب رسول خدا بدست دارد و بر شایده هم گفتا کرده پرسید که
تعلین کیست جوشش نیر نشند بار می با و دست رو بر بنیه ابو بریره بچاره رد و کما وجه تصور کرده بود
که موافق امر بنیبر نماید و علامت تصالیش با او بود چه اعطاء تعلین موافق نفس شراح لطیف
و غیره شاید توفیق خیر او بوده پس در این مرتبه امانت که بنیبر با امانت صاحب امر است ایجاد کنند
چه می تواند بود ملاحت بنیبر بنیبر شیخ عبدالحق در شرح مسلم فرموده طبعی گفته شاید فائده ارسال
تعلین آن باشد که تبلیغ کند ابو بریره باشد پس تصدیق کنند مردم گفته او را که بنیبر و عقل بود
بنیبر آن بنیبر و تخصیص ارسال تعلین با آن جهت است که نبود در آن وقت ترد و حضرت و رانی آن باز
چند اشاره بسوی ثبات قدم و مستقامت بعد از اقرار بنیوت و الله علم با سراره انتی و بنیبر میگویم
شاید صلحت در اعطای تعلین انهم باشد که هر کس مخالفت از حکم حضرت نماید آن تعلین بر سرش زد بکن
چون آن نامرد میدان نبود بر سرش انداخته اند و الله علم اما وجه غیر وجه که بخاطر وقت باطله
ثانی برای اعراض از حکم بنیبر و گذر شده بود و حتی التکالیف بر این خبر و باز مانند انبیا عمل حضرت
بوجه و عمل است چه مثال این عمو مات در آیات فرماید و اجاب بنوبه از حد حصا خارج است که تعلین بنیبر

۶۶۱
پس حک این آیات و احادیث چنانکه مودود حمیدی در سند غسان آورده است قال الله
قد حرم النار علی قال لا اله الا الله منعی بذلك چه فی صحیح مسلم باسناد ده عن جرمان عن عثمان قال
قال رسول الله من مات وهو یعلم انه لا اله الا الله دخل الجنة فی غیر ذلك من الاحبار الشبه الکثیر
بالجملة اشتباه بعض عوام در فهم معانی احکام باعث بر تغییر و تبدیل آن می شود و عجبکه ابن مایمونی
مثل سایر خود فضیلت و دیکر بر الضیحت غالباً در ورطه استباه می افتاد و قال الهی الا حاج فی شرح المسلم
ان ابی بکر لما سمع بقال ما هی الزکوة انتبه ذلك علی ابی بکر بنی عمری قولانی امرت ان اقاتل الناس
حتى یقولوا لا اله الا الله انتهى لمصدا و احسن ما عجب غفلی ازین نامح سز در که پیغمبر خدا را ارشاد ابن حکم
ممانعت نکرد تا خود شش مثل دیکر توأم کمال بر آن میکرد و در ورطه اشتباه نبات میافت اما غلبه فلفهم
من ظاهر آنست که از موعات باشد چنانچه سیاهی وضع از ناحیه آن پیدا می شود که مقتضای قول او سبحانه
و ما یطقی عن الهی ان هو الا وحی لویجی بنشینان نشیند بر ما بر می قید بود پس شوره عمر بر خلاف
خلاف مرضی الهی باشد و چگونه حضرت ام الهی را بر عمر ترک نمود پس الله قوه که مخالف کتاب الهی است
بموضوع و مطروح باشد طرفه انکه حمیدی و جمیع من الصحیحین آورده عن ابی ذر عن النبی ۲ انه قال
اتانی جبریل فیشیر ان من مات من انک لا یشکر بالله شیئاً دخل الجنة و فی روایتی و لم یکن
النار پس عجبکه حقیقی و در محو و جبریل امین ندانسته باشند آنچه عمر دانست بیکرم که اگر در وقت
عمر یا جبریل امین در انسانی راه بر می خورد و جفاقی بر می آید اگر چه ترا و ابل ایمان قفیه منعکس می کنند
و عمر بن خطاب خیر علی استمه میگردید لکن چه عجب که شیطان بطریق روایت مکرر الموت که طایفه از دست
حضرت موسی خورد و کور شد انحرام علیه عمر فرما بد نغوز ابی من مثل الذی سب الکرا انزال جنین شیاع
را بر خود که او را سازند و کمان سلامت اسلام و ایمان استباه شدند انحرام آن فرماید و قدر الهی
را تمام نمایند و ایضاً فی صحیح المسلم نیز روایتی عن ابی ذر انه قال النبی ما من عبد قال لا اله الا الله
ثم لا یصل الجنة قلت ان زنی وان سرق قال وان زنی وان سرق ثم انما قال في الرابعة
علی رغم القابی ذر فرج ابو ذر و هو یقول وان رغم القابی ذر پس صاحبان عقل و هوش درین روایت

سطر الفاف ملاحظه نماید که جناب خیر الانام به قدر تاکید و اهتمام در تشریح موصوفین فرموده است
 مرتبه در جواب ابو ذر جمله وان زنی وان سرق را فرمود و در مرتبه چارمی کلام علی رغم نف
 ابی ذر بر زبان مجربان آورد و از اغوائی خلق بر معاضی مثل زنا و سرقه و اکتحال عوام بر کلمه
 طبعه اندیشه تو نمود پس چگونه میتوانست که بعد از حجت عمر رجوع از امر الهی فرموده و موافقت او
 فحلم فرموده باشد و کلمه علی رغم الف نیز گفته باشد که اگر آنکه بر عم فاصل رشید از عمر مقام تقیه باشد
 چنانچه یقین بن عمر از یزید اعتراف فرموده اند اگر تصریح باین التزام در مقام خواندن نمود و آنوقت
 حالت دریافت خواهند نمود و بالجمله جمله فحلم از جمله صحیح نالی است بعد از تسلیم تحمل که مراد آن باشد
 که ای عمر کذا مردم را و دست از اینها بردار تا بیشتر بخت شوند ترا با مومنین چه کار و غیر
 بر این معنی است که فحلم بعملوا تو فرموده قتال فان الفاء لایا عده و تو هم خطاب بسوی ابو بریده خطاب
 از کلام بعضی مترجمین لایح میشود خلاف ظاهر است آنچه گفته اند که بگوید حضرت عمر بقول خود میفرمود
 است ام الح میگوید این تقدیه لایا معنی بر اتفاق بوده بر تقدیه از حضرت اما تسلیم حضرت قول
 ابو بریده در بعضی عدم تسلیم است ظاهر بهر موضوع پس حاجت توجیه آن نیست بعد از تسلیم بر کلام و
 جوابات بر التزام تقیه حضرت موسی فرموده و کمان سلامت اسلام خود و دین خود را بجان بیاوریم
 با تقدیه پس اگر شخصی التزام این احتمال در بعضی محال است بجناب رسالت باید چه عجب باشد اما است
 ادب نسبت سلامه سادات کرام که کلام مرادات الیام مقیم است پس بطریق کلمه ما ثانی بهر غلب
 علیه اوجح بسیار و حفظ مراتب واجب است بعد از انساب خود نویسم در مقام ازین قسم کلام جا
 کاری نمیکشاید صاف بنویسند الح اول صاف نشود که وجه عدم تکثیر حضرت عمر را همان وجه عدم
 بدیم کعبه می تواند بود که حضرت خطابا الی عائشه فرموده لولا تو ملک خدا نبود و بالجمله او مالک
 او انشراح لامرت با بیت بدیم پس همین عذر دریا کن فی کاف و چون برده اسلام برای سایر مشایخ
 حاصل بوده همان الح تکثیر طاری می تواند بود پس چنانچه سایر مفاقیق را تفسیر و نقل فرمود و همچنین
 با عمل اما یقین را بهر حال که سبب معاصد کثیره و احتمال حجت فموی مسلمین از اسلام در این باب

خونک الا السیف فلقد اصبحت بعد سنجار منی الفیت بنی عبد المطلب عن الاعداء ما یبکی
و باسیوف نحو قین فلبث قد لا یلحق الیها حمل ف یطلبک من لطلب قوب منک ما تبعد
وانا مقل نحوک فی حنظل من الیها جوی الا انصار والتابعین لهم باحسان شدید ما هم ساطع
فما هم سربلین برزخیل الموت احب اللقار الیهم لقار بهم قد صحتهم وزیه بدریه و سیوف
قد عرفت مواقع ضالها فی احکامک فاکتف بدک و الک و ما کنی من الطالین معید کونکم اگر
استفاد حضرت عمر الخ انوار حلی از سیکلام استعجاب دارم استقام انکاری را بر استقام
واقعی حمل نمودن اعتراف ان فی ادب را که استناد و مخالفت علم الی نبوی حضرت رسالت
نموده جنت قال و قد یناک ربک ان لتبلی علیه د ب دانستن این را عرض مضمون آینه قرار داد
حال آنکه آینه مقصود بنی صلوٰه بر جواره مذاق نور تول یافته بود و لهذا بعضی شراح سیکلام عمر را
معدود در ادب ما خه و غنی دیگر از قبیل الهام بندشته اند و طعن او را بر کثرت بقول خود انه
سابق یصلی علیه رسول الله را گذارسته طلب انکاش و در مقابل حضرت تعداد افعال فیه
کسی را که انتخاب نماز بر او گذاردند اعتقاد بر بندستن توش از سر میر باید و حیرت بر حیرت می افزاید
نمیدانم ازین اعتراضات چگونه مراعات ادب فیه اندکاش تفصیلش بیان نمومود عقلت
الصاف یکو دند و اگر این اعتراضات بر فعل رسول ایما باشد باز خدا دانند که اتفاق و کوجه باشد
و بر مصنف بسپارید نیست که آن اعتراض نیز منی بر کذب است بوده والا حضرت را کی حقا
بنی از نماز جاره او فرموده بود و اگر بالفرض منومود العباد بالهد و ان حضرت باز نماز میکرد با
وصف بنی عمر از آن بافتی نمیدانم کار از جاعلان عم منی اند که با وجود بنی الی و تذکره دیگر بی اصرار
بر آن فعل نمایند و حذر کار بر بند شوند و کاش بیان سیاست که در کدام کتاب الی بنی از صلوٰه جاره
او دارد شده بود و کدام آیه بر آن دلالت دارد و ما حقیقت حسابا کتاب الله خالی و تضح من مذموم
انیت که مانع آمدن عمر از نماز بن الی نه ارجمته اتفاق او بود بلکه از رکن اتفاق و سینه زوری خود
والا چرا مخالفت از نماز جاره بعضی مسلمین نمود و در شکوه و فضل ثالث کتاب الهام مذکور است و عن

عابده رضي الله عنه قال فخرج رسول الله في جنازة رجل فلما وضع قال عمر بن الخطاب لا تصل عليه
يا رسول الله فانه رجل فاجاب فقالت رسول الله الى الناس فقال بل راه احدكم على عمل الاسلام
فقال رجل نعم يا رسول الله جوس ليلة في سبل الله فضلي عليه رسول الله صلح وحي عليه الرب قال
اصحابك يطوفون بك بنار النار وانا انشدك من اهل الجنة وقال يا عمر انك لانسال عن اعمال الناس
ولكن تسال عن العظرة وابن حديث وكثير العمال يترددون في بيت قال جامع البياض بعد نقل الحديث المذكور
سلكا قوله فانه رجل فاجبر ذكر الرجل بالفحور والشرع انه ورد في الحديث اذكر واموتاكم بالخير وقال النبي
اصحابك يطوفون الخ عن عمر بن الخطاب فوز ذلك الرجل وذلك ثم فان بعض الظن انهم قوله ولكن
تسأل عن العظرة في تعبير الاسلوب بما الطيف الى انه لم يكن من اهل العظرة انتهى وايضا در كتاب
كثير العمال اورد عن عمران بن حصين ان امرأة من جنه عرفت عند النبي بالزنا قالت انا حبل في
النبي وليها فقال احسن اليها فاذا وضعت فاجبرني ففعل فامر بها النبي فشدت عليها ثيابها ثم امر بها
فوجئت ثم صلى عليها فقال عمر يا رسول الله رجعتا ثم صلى عليها فقال اعدت توبته فوفيت بيمين
من اهل المدينة يستقيم ومن وجدتم شيئا فنقل من ان جادت بنفسها لله تعالى عجب من ان يام
في فضل انواع الحدود وفي حد الزنا من كتاب الحدود وانا انكم تكفه باقي ما جذب ثوب الخ الكاردي
را عياجي بنت الامور ادب بين چه بدترين شد كه حضرت مستعدا نشود و او جامة حضرت كه شد
وما نعت غايد وكلمه اخو غني با عمر مرقه دلالت بر سطلد ار دكه او بقصد ما نعت جذب ثوب بموقع
و بتجنيق قوه فوفيت اليه دليل مرجع است بر آن و الاصدش كرتا كجوش حضرت ميرسيد كه تراسي توبه
ساجتن جذب ثوب نمايد و هرگونه كه باشد ايا كسي از خدام و رعيا بابا و شاهان و نيا جنس سلوك
برايي مانعت از امر يامتوبه ساجتن بسوي خود سيمايد كه به باد شاه و بن و نيا بعمل توان آورد
و طلال حضرت اندر كذا قول عمر طاهر است زير كه با وصف مانعت و ترك صلوة خازنه و زجر
ارماد و سرمود و غني فاما مورا فخر فضلي عليه لعله اس روزيهان عن صحابه طرفه انكه خلافت بهاه
خود و سرمود عجت بعد من جوتي على رسول الله جنانم اين قوه و رفاهتم روايت بخاريه كه فاضل سيد

سابقا پاره از آن نقل فرموده و باقی را مانی مطالب انکاشه حذف نموده موجود است و
نمونه روایت بعد قوه اخو غنی با عمر حضرت فلما اكرت عليه قال اني خيرت فاحترت بوعلم
اني ان زدت على سبعين يقولون زدت عليها قال صلى عليه رسول الله ثم انصرف فلم يكت
الا يسيرا حتى نزلت الايات من براته ولا اصل على احد منهم مات ابدا الى قوله وسم فاستون
قال فحجت بعد من حوئي على رسول الله انتهى وفي الدر المنثور عن شعبي ان عمر بن الخطاب
قال لقد صبت الاسلام سقوة ما صبت مثلها قط اراد رسول الله صلعم ان يصلي على عبد الله
بن ابي فاحترت فبوقعت في الدمار ما امرك الله بهد و ابن شينه قد رشحات الصاف و عدل
تقدير بي ايشان بود ليكن رشادت ماه فاد توجيه القول بما لا يرني فالحق را پس نظر داشته
اصلاح قوت او مي نمايند و منكر اسارت ادب مي شوند و در حق سخوات او كه خودش آن معتبر
بوده مي نمايند كه اگر آن موجب كفو باشد باز خدا و انديمان چه باشند سبحان الله اگر ايمان اين
بزرگان عبارت از چند سخوات است بمقتضاي قول او اما صبت مثلها قط سابق از آن مفود
ايمان نداشته باشند بخدا برين تفسير مناسبان بود كه مي نمود بار عمر و انديمان چه باشند علما و
انكه در او اب متعلمين بني ارفع صورت و اخذ ثوب معلم و استاد نوشته اند لا سلامه ساره الاذ
بالا سائده فمالك برسول التقلين و اما تبسم حضرت بوقت نماز باره بقطع نظر از انكه اعظم
علمائي تنزيه كبريتش شخص مخصص و بر تقدير تسليم تشايش تعجب است و در كدام مقام تعجب زاده
از اين خواهد بود كه بنمير خدام العباد و باله فرنگ نهايت شود و عمر اعمي و ناصح و چون رويت
اخذ جبرئيل ثواب حضرت را از حسن بصري مرويت فلا يعايبها بالانك فيا س غايب بر شاد خبر حار و
ميتوان گفت كه ملك الموت قبض روح بعبدين بيماردين بگري اگر اعت املك و قتل اينها شود چنانكه
دارد و حقانيت كه شيخ ميم خلد را رسول برحق نميدانستند لكن براي جلب مافيع و نبويه بطاير عرفت
ماني نبوت حضرت در دستند لهذا از تخطيه و اصلاح افعال و اقوال انجناب باكي نداشته
چنانچه در اين اوان نمونه اعتقاد عمري در شيخ جليلين و فاضلين مابين مولي عبد الحمي و مولي سميعي

که آثار ارباب اوستاد و سادات و تاجرانند نسبت با محمد سرزاده که جا بل محض و عامی بخت است و او را شش
مذکورین احمد و موسی و شمس و قرار داده اند و بر کای پنجاب اسلام خوب همراه میباشند شاید و معاینه
قص حال و نیک با یقین علی حال ندین الاحقین و او که گویم که جواب این شبهه الم جواب الجواب در کتاب
طی الارباح که از مضامین جناب سید و ام طهر است بتفصیل بر چه تا مریسین بخدمت سامی مرسل است
منظر الصاف ملاحظه فرمایند قال السید الوحيد و دم انکه میتواند شد که وجه عدم بیکر صحابه و فدا طلبه
باشد و ان موجب تکفیر خالفین نمیشود و عالی و ارجاء العلوم در ذکر سلسله قول نوشته عن ابی عباس انه
الطهر بعد و مات عمر بطمان نقول بالحق نقله لم لم نعلم ذلك في زمان عمر فاجاب بانه اخفت عن
قال الفاضل الرشيد چون اب عمر این بود که بقابل آیت قرآنی گوید مدعی کوناست ظاهر
نواشته اند بطر بر حالات شان کلام الله ساکت میشود و لهذا ایشان را و قافیه خود کتاب الله میگویند
و نیز عادت صحابه جاری بود بر و قدح فیما بینهم خصوصاً حضرت امیر که مطابق روایات شیعیه
و سنی پیش از صدر د قول حضرت عمر میکردند و معتمد ایشان شیر حضرت عمر بودند و حضرت عمر ماهی مجتهد
نجد از سلسله مفضل که در پیش آمد و حضرت امیر در آن مجلس حاضر نبودند چنانکه والد صاحب نحفه در
قرة العینین در مقابل حضرت امیر میفرمود که کان عمر یخوفا الله من بعضه لیس لها ابوالحسن و حله قضه
ولا اباحسن لها متوارثا عن الثوار ان الاول و نسل مثل مشهور و در کتاب اعلی تحصیل مسطورها عایت
التحقیق در رضا عیف شرح این جمله فرموده مثل هذا قول الصحابه كانوا يقولون عند القضاة انتی و بی
انرا قول حضرت عمر گفته اند و نیز حضرت عمر از بنه با حقن صحابه ایشان را بر امری که ترا و آنها منکر نمیشود
فوحاک میشود و محمد الهی بر آن بجای می آوردند چنانکه از طرفه نقول است قال و خلعت علی عمر و موافق
علی جری فی داره و هو یحدث نفسه فذوت نه فقلت ما الذی اتمک الله لو انما تمک امر منکر انکره
تقولک قال و الله الذی لا اله الا هو لو انما تمک امر منکر انکره فقلت و الله لو انما تمک
امر انکره فلو تمک قال فوجز بک فرما شدیدا و قال الی الله الذی جعل فیکم اصحاب محمد صلی الله
و سلم من الذی اوارائی منی منکر انکره فومنی انو جان ابی شمس که فی قرة العینین چون بر و انکر روایات داله

بر این مضمون در وجه اول فائده نماند بعمل آمده لهذا در این مقام برین قدر انکسار کرده و سرکاه حال حضرت
 در اتباع ام حضرت امیر و صحابه و دیگر رعایت القیاد ایشان با حکام و زانی چنین باشد و ضرورت احتمال
 خوف از خطبه گنجائش قدم منع صحابه با وجود اقتدار و قوت احتمال سرعت ایثار حضرت عمر با این بار
 موجب قضاحتی است که امام زاری بر تقییر اراده معنی فاسد و کلام حضرت عمر بر آن لازم
 و صاحب رساله بوسه و رفع آن فرموده قوله و غزالی در اجابار العلوم و ذکر مسند غول گویند
 عن ابن عباس انه اظهر بعد وفات عمر لطلحان القول بالقول الخ کونیم این قول را مدعا ساسی است
 چه کلام در انوار یا حقه فی الشرح المحمدي است نه در مایه فریدی از افراد صحابه پس اگر بنابر
 رایاری بیان تدبیر نظر بر جلالت قدر حضرت عمر باشد از آن لازم نمی آید که ایشان را
 و صحابه دیگر که حال استمرار این افعال ایشان جل حضرت عمر مکه عایت فرحت ایشان از اینجا قوال
 آن کرده دین بر و راتما معلوم شده یاری ذکر است فاما شتم به بنین الخ و اما و شک و دلالت
 بر اباحت متعه داشته باشد یا نه با آنکه بخوبی میدانستند که حضرت عمر بنیاد ای کلام الله کو مطابق
 مدعای مستند باشد فی الفور سکوت می ورزید و انتهی کلام الفاضل الرشید قول اگر در اب
 آن بی ادب سکوت و وقوف عند الکتاب بود پس بیخام احتجاج حضرت سید النساء علیها سلام
 بایه بوسکم الله فی اولادکم لکن مثل خط الاشبیه و کریمه و ورت سیدان داود و حلبه و برت و برت
 و لیا برت و برت من آل یعقوب ان وقاف عند کتاب الله جوا سکوت نکرد و برادر کلان
 جوا از ادب کتاب الله اکاه ساخت و سفلی حساب جواترک فرمود و مکروه غلط و بصیحت و ایا الهی
 ایشان نسبت به غیر غلام بود و پس حضرت فاطمه علیها سلام العباد با له کمر بود از آن زن
 پرده نشین که تذکره آیه قطار نمود و خلفه در مقابلش کلام کل الناس افتقد من عمر حتی المحدثات
 فی المجال را بر زبان را ندیا آیه قطار مخم او بوده نه آیه میراث جواب ما انک و ما بند و محله قصه
 و لا ابا حسن لها قضیه صادق است لکن مصدقش ظاهر محقق ما جوانی فیک و انشال ان
 که در آن جا خود را علم قرار داده بودند و عمر و دشمن اتراف نموده که جناب علی بن ابیطالب

امر او برادرش را در جانی فک و غیره کا و بین غادرین خائنین میدانند و هوای آن الحی
 مع علی و علی مع الحی فکیف یصح تعوده من معضله پس لها ابو الحسن و اما سرور و فرح فاروقی
 بقویم و بنیه دیگران پس بعد تسلیم نظر بکوفی از اقتضای خودش بوده باشد معینا طریقی
 وفاق نداشته و کلامش مثل قول برادرش امینونی اقلونی است بخیر کم و علی بنکیم و ان شیطا
 لعیر فان راغ قوموه در وقع میوقع بوده چنانچه جناب لایمات و معصیه عجا بنامه مستقیما
 فی حیاته و عقد لا خواته و اگر او را اظهار فرج و سرور صادق میبود چنانچه عمار یا سر
 آن جابل مسکه تخم را بنیه دیگر فرمود و سرور داشت و کتب عماراتی الله فقال یا ابراهیم بن
 ان شیت و الله لم اذکره ابد فقال یا عمر کل انو لنکس من ذلک قلت له انک لکون من قول را با و عا
 مسامی نیست الی اخوه مسکه لطلان عول از خود داشت چنانچه ابن عباس نیست که جناب لایمات
 و اصحاب لایمات اولاد اجداد جناب یان قابل و حادث نیست نمونه طایفه و اجماع اتباع
 اخیارشان بر آن دلالت تمام دارد و کلام بعضی روایات عامیه نیز معاضد آن پس اثبات ثبوت المنع
 و العول باینکه ایما یا بر مقتضایه مالمقر فی الشریع است و الا فبر عیده مدعی لازم و دونه خطا
 و ایضا بعد تسلیم الفوق میگویم که اگر چه بعضی عول از موقوفات شرعیه نبوده کجی جوار جهاد و درجین
 از موقوفات فی الشریع است بر خوف ابن عباس در اظهار جهاد خود راجع بسوی خوف در اظهار مالو
 فی الشریع میشود و ایضا توفقه مکرده بر تقدیر تسلیم مور در رفع خوف عینا از شد معانی خوف در مالو
 یا اجیت عدم خوف است بر تقدیر دیگر کانه اهل اسلام یا بر تقدیر دیگر بعضی و بعضی اول مسلم کما انفا
 بر دیگر در وقتی صورت می بندد که همه اصحاب اصحاب بایست و حق شناس باشند و هو خیر المنع و بر تقدیر
 دیگر بعضی و مواطاه جماعه کثیره که بسبب عواض فاسده مخالف طایفه را اختیار نکنند اشتغالی خوف
 هم و امی ذوق بن خوف البعض مع جمل الباقین و بین خوف البعض مع تجامل الباقین و اما ان
 من الخوف هو التور و مخالفه السواد الاعظم و ایضا این کلام مثل کلام بر سید حصین است فلا یغنی
 و ایضا کراه اکثر صحابه درباره اظهار لغو و صلیه بر امارت انجناب حقیقت جناب سید در آن فک

سبب فافوش آمد خلیفه سکوت ورزید پس در خب آن امانت متعه هر عهده در نشت سبحان الله
عبد الله ابن عمر در حقیقت خلافت آن جناب تنگیک نمایند و بشرف بیعت آن حضرت مشرف نشوند
و بیعت نیرید را اختیار نمودند و جواب رسید این بیعت نیریدی را بحول برقیه و خوف نمایند
پس حال استباه در خوف صحابه در باب متعه بیعت آن حضرت خلافت مضمونه محمد آن حضرت بطمان
نیرید به از متورات شرعی نبوده علاوه آنکه در منشور را نورست عن مانع عن ابن عمر علیه السلام
فقال حرام فقیل له ان ابن عباس یحیی بها قال فقل تر فرم بهانی زبان عمر و ابن عباس صحیح است
در رقیه ابن عباس از عمر بنول ابن عمر در خصوص حکم بخوار متعه انفس و نفس ثقیل و عول و شدة مؤثر
مفید باشد و نظاره کثرت عباد و نمیدانم که فاسد است رسید در ماده تفسیر عمران از عمره توجیه خوانند
فقد روی سلم عن مطرف انه بعث ایه عمران مرضه الذی توفی فیہ فقال الی کنت میحدثک باحوث
لعل الله ینفک بها بعدی فان عشت فاکتم عنی و ان مت میحدث بها ان شئت انه قد سلم علی علم ان
قد جمع بین حج و عمره لم ینزل فیها کتاب الله و لم ینبه عنهما بنی الله و قال رجل برای ما قال الشریح
یعنی عمر بن الخطاب علی بیت در آنکه متعالج از جمله ما توفی فی الشریع النبوی است بالاجماع پس عمران
جواد را طهارت رقیه نمود و تلاوة آیه حج تو مود و کذا از و اب خلافت اب فاف عند الکتاب سئل خباب
رسا و غاب انگاه بنود و الله الهادی الی الصواب سر و اکثر اخبار و آثار و اله یروفا اکثر الناس
از فط غلیظ را تقدم بعمل آمده فابرجع الیه و الیهم کلام در بیت خوف از وظایف عمره بوده
و ان کما الله حاصل خواه سکه عول از جمله ما توفی فی الشریع باشد و خواه نه قال السید ابو سعید
نوم آنکه اگر کسی که الکمال عمل نماید لکن بقدر شده باشد چنانکه بعضی فاضل تصریح نموده اند بوقوع مکبر
از جمعی اصحاب حتی از عبد الله که خلف خلیفه بود و کدام نیکو زیاده تر خواهد بود از آنکه در مقدمه بیعت
سفر از حضرت امیر و عباس بن عبد المطلب بر شیخ بوقوع آمد و میفرست تا آنکه بابر روایت صحیح مسلم
قال فلما توفی رسول الله قال ابو بکر اما ولی رسول الله ففیما نطلب بیزانک عن ابی احمک و لطلب
بذمیرات امرائه من ایها فقال ابو بکر قال رسول الله ما تر کناه صدقه فایما کاه و با انما خائفا و

والله يعلم انه لصا و قد بارر اشد تابع للحي ثم توفي ابو بكر وانا ولي رسول الله وولي ابي بكر
فرايتما في كاذبا انما خائفا عاد والله يعلم اني لصا و قد بارر تابع للحي بس برگاه ابن تيمية
ويكره ان قسم الحارث بن مفيد بنوا انما انما حضرت امير المؤمنين ع با او محارب جواكر و
بس ابن همان شبه دير بنده است كه خليفه ثانی را در صلح حدیبه عارض شده بود و شك نبوت در خاطر
صفا مطار این راه باقیه بود بالجمله شرط و اوقات بر امری مختلف میباشد و باب
عزیزه علم عالم بان و تفصیل موجب تطویل است انتهى قال الفاضل الرشید و لا نام ناقلین نوع
نیکو از جمعی از صحابه بوقت خطبه حضرت عمر به بیان حودث متعه كه بموجب غمه است بر بخارند تا معلوم
كنیم كه قول ان بعضی بمقابل اجماع صلاحیت استدلالی بر علت دارد باز و نیکو از خلف خلیفه در تناسل
برگزیده واقع شده چنانكه مشهور و در جواب چه دوم قانده ثانی كه شترابی روايكه صاحب راله
بطرف ان اشاره نموده در باب متعه الح از خلف خلیفه ثابت جواب ان در محبت متعه الح خواهد
مكن از وقوع نیکو بر متعه الح و وقوع نیکو بر متعه النساء كه در مقام اثبات ان مقصود است لازم نمی آید
تا مدعی صاحب رساله بر نبوت رسیدگی و وقوع نیکو بر متعه الح در مقام اثبات است لا علینا
زیرا كه اگر نیکو بر متعه النساء نیز بر حضرت عمر واقع میشد مثل نیکو بر متعه الح منقول میشت و بیس
فوله و كذا م نیکو زیاده تر خواهد بود از آنچه در مقدمه بیان پیغمبر حضرت امیر و عباس بن عبدالمطلب
بر شجین بود وقوع آمد و مفید شد تا اینكه نایر روایت صحیح مسلم قال فلما توفي رسول الله الح كوسم
مقام حیرت است كه ایكلام را با مقام چه ربط است زیرا كه كوث در ان میرود كه اگر با وجود باقی ایا
متعه از طرف شارع حضرت عمر بنی ان جوات نیکو در پیشه بوقت سماع ان نیکو بر ان از صحابه واقع
كحما مشهور و جابس و منه صاحب رساله مطابق متن این جواب كه جواب سیوم است لازم بود كه
و وقوع نیکو بر حضرت عمر بوقت مذکور ثابت میشود و آنچه از ظاهر حدیث صحیح مسلم متنا و میشود وقوع
سازعت در میان حضرت امیر و حضرت عباس و ظن كذا و كذا و سنن ابن مردود و جاب شجین كمان
حضرت عمر است پس تفاد ظاهر حدیث فرمود وقوع نیکو در میان حضرت امیر و حضرت عباس است

۱۸۷
احادیث کافی کلینی که از اصول اربعه شیعه ثابت می شود چون آن احادیث متضمن طرد قطع
تشیع شیع است لهذا ذکر آنرا خلاف شرط این مجاله و مستوجب طالت مقاله دانسته بر آن اشاره
انگذا کرده که آن احادیث در باب انبی عن الجسم و الصورة و دیگر ابواب کافی کلینی و در کتاب احتجاج
طبری در مقام احتجاج ابی ابراهیم موسی بن جعفر الکاسم فی اثبات ائمه علی مخالفین موجود است
و بعضی از آن در اکثر ابواب تحفه منقول و والده صاحب رساله در موارد و جواب عقیده ائمه است
بیان با کلامی این اشخاص ذکر کرده باره آن نیست که در اصول مبرهن شده که اگر ضری بطاهر
و دلائل کثیر خلاف آنچه اجماع بر آن منعقد شده لابد که آن خبر یا اول یا ثانی مطروح نباشد
میگویم که شک نیست که شرطی از اخبار بطریق امامیه وارد شده که دلالت دارد بر اینکه مثال چنین
بزرگان مقدوح بوده اند که چون روایت اشغال چنین اخبار اکثر ضعفا و مجروحین و بعد از این اخبار
معارض با حدیث بسیار قویه و اجماع امامیه بود و با صمیمه دیگر و این که بر ضعف آنها فایده چنانچه
مجمعی از آن عقوبت طاهر می شود و اصحاب رضوان الله علیهم از اخبار را از بعض اعتبارها و طرد کردند
بالتجمل مقتضای آنکه اصل البیت البصری فی البیت برگاه امثال و الخطاب مغیره بن سعید و عثمان بن
و تطرائی آنها با وجودی که در اوایل حال ضعیف و بعضی ائمه دین داشتند که چون در او خلاف
طریقه مضبوط ائمه اختیار نمودند برگاه فرقه امامیه صلوات آنها و افح کشت بختیکه شرح متفصل از امامیه
در کتب و در نوشته آنها محل شک نیست و باین اگر حال مباین در راه و محمد بن مسلم و امثال آنها مثل حال چنین
کسانی می بود عقل سلیم شاید است که بر اصحاب ائمه و علمای طریقه آنها عشریه که پیشه در بر طبقه توکل و
تذریع معرفت رجال بنمودند و تحقیق و محیی نماید و ایضا عقل حاکم است که با وجود اخبار جرح که در حق چنین
بزرگان مدعی کشته برگاه در عقیده علمای شیعه که در باب جلالت شان ایشان دارند و بن راد بناف
و بحدیث مالک مسلک خلاف با وجود متاخره کثرت اختلاف در باب نکردید پس معلوم شد که این نیست بلکه
کمال نبود و شمه من کمال جلالت شان حضرات عالیشان بر شیعیان و اینها را اینها است و در او
جواب عقیده نیز دم می نماید برگاه امامیه با وجود عدم احتیاج لطرف و ناقت بنام و مومن الطاق با وجود

این روایات سالب مثل ابو الخطاب و غیره و عثمان بن عیسی و نظرائی ایشان را
که انکار کنند دلیل قولیت که این روایات یا موضوع اند که صادر اعدای شام و غیر
بنابر قریب منزلیت که ایشان را پیش حجاب آمده بود یا قهراً و یا اینکه حجاب آمده بنابر
صیانت نفس خود و جاهلهائی ایشان مثل حضرت خضر نسبت بسفینه و نظر مخفی الفین ایشان
معیوب ساختند و قریبه برین برد و محمل اینکه حل امثال چنین کسان که اسناد مذکور باطل
لطف آنها شده با وجود اینکه اجماع امامیه بر حسن حال آنهاست از جمله معاریف و مشایر اکابر
مذاهب و بویژه و یا اینکه غرض ایشان صحیح بود و نکتی عوام معنی و مراد ایشان را نفهمیدند از انهمی کلام
بس خداوند که مقتضای قاعده اصولیه مذکوره اعنی تاویل باطرح خبر مخالف اجماع که اکتان
قاعده در اصول نیست نیز مدلل بدلیل فطیحت اجماع و طبیعت خبر اجماع موجود است و حکم
قاعده عدم اعتداد بطعن اقران در یکدیگر چنانکه قاضی نورالدین شوشتری در مجالس المؤمنین
در مجلس تخم از دینی نقل کرده و او را صفهائی آورده و غیره من القواعد الکثیره التي یطول الكلام
بذكرها حکونه خبر صحیح مسلم و انشاده من الاخبار التي تؤم القدر في الصحابة ثم رد المسئلة مطروح تاویل
تجاوز بود حکونه است بجا جواب حدیث صحیح مسلم و انشاده آن بمقابل صاحب رساله لفظاً باللفظ
مع شمس زاید مقابل و الدبر کوار و را بر او عرض نتواند کرد این طریق که در اصول مبرین گشته
که اکثر خبری بطایر دلالت کند بر خلاف آنچه اجماع است بر آن معتقدند از حالات شان بحاجه رسول
محتاج و عموم الطلاق ایات بسیار دال بر حسن حال این اخبار و محلو بودن آنها بر شیعه مثل مجمع
و نهج الصادقین غیره از ترویج ایات فضایل و مرویات این ابرار و شجون بودن کتب التواریخ
و سیر سیوس سلام از ایشان در اقطار و دبار و درود اخبار و شمار در فضایل این کبار آن خبر
با ما و انبیا مطروح پس بنام علیهم یکویم که شک نیست که شطری از اخبار که در طریق نیست
شده موهم است که امثال بعضی از بعضی بزرگان مقدوح باشد لیکن چون اخبار معاریف است بلایه
کثیره و فایده و احادیث و آیه قویه و اجماع و قریبه بنیه باهمه قوانین دیگر که بر تاویل آن قایم باشد

چنانچه محلی از آن غویب باشد اصحاب رضوان الله علیهم آن اجبار را از معرض اعتبار ساقط دانستند
 بالجمله مقتضای اینکه اهل البیت بصره بانی البیت برگاه امثال عبداللہ بن ابی بن سلول و دیگر مرتضیان
 را که بعضی از آنها شرف صحبت انحضرت صامیم حاصل کرده بودند چون در او اختلاف طریقہ مرضیہ خا
 نبوت مای خیار نمودند بر گاه وقت اعلیٰ صلات آنها واضح گشت بچشمیکه شیخ تفسیر از املت در کوف
 و ارتداد آنها مجال شک نبوده پس اگر حال شیخ امثالها مثل حال چنین کسان بسبب و نقل علم حاکم
 است باینکه اصحاب انحضرت و علمای طریقہ مرضیہ سینه که عینہ در طریقہ توکل و تدبیر معروف و حال
 بنمودند مخفی و محجب بنماید و ایضا عقل جازم است باینکه با وجود اجبار جوح که در حق جن بزرگان
 مروی گشته بر گاه و عقیده علمای اہلبیت که در باب علامات شان نشان دارند دین راہ نیافت و
 و محکم سالك ملک خلاف باوجود مسابده کثرت اختلاف در باب مکر و دیدن معلوم شد که این است
 مکر تشبیه محال نبوع شمس کمالات علامات شان حضرات عالیشان پیش رانی صوابی ایشان
 و آنچه صاحب رساله بعد کلامی که آخو بر نجات آن سر و کلام خود کرده و نموده اند که ایها بعضی بن
 و امثال آنها از جمله ارباب سلطنت اہل دول نبودند که احتمال رد و کرد و رواه با بر رخت و بخت
 رواه سنیان از پیش خود و احادیث مناقب وضع کرده باشند انتہی در فهم معنی آن بچند وجه حیران اول آنکه
 با جماع این احتمال دور از کار سنیان از توفیریکه در باب طرح اجبار غالب صحابه بر بنوالتویر و الکلیان
 صاحب رساله مذکور شده درست بردار خواهند شد و ای طرح اخبار غالب کلام در انتہی بوجہ
 توفیریکه آخو سر و نموده است بکار خواهند برد و در باب فصائل صحابه ایشانرا چندان احتیاج لطف
 احادیث طریق خود نیست مخصوص سنی و احادیث امامیه که در کافی کلینی و احتجاج و مجتہ کامل و مجمع البحار
 بوضع عموم مثل جمع محلی باللام و امثال آن موجود است کافی و وافی پس اگر احدی یارای آن داشته باشد
 که گوید که مردم با برتر عین تربیت مثل رواه سنیان از پیش خود و آیات مناقب وضع کرده مع یا
 شان از توفیر و ای در تفاسیر سنی و شیعه درج کرده باشند و رواه شیعه با برتر عین تربیت مثل رواه
 سنیان احادیث مناقب صحابه بصیغہ ای که نفس در عموم است از پیش خود وضع کرده باشند البته بر این

مضرتی بر سببان میرد و الا فلا دوم آنکه معلوم خاص و عام است معاندین خلفاء و امیران
ازید و اندیشا شد نسبت بمعاندین عوام و شتهار معایب ایشان اسرع و اکثر میباشند
نسبت بمعایب که نام بس مطابق توفیر صاحب موارم که اخبار کتب صحاح خود را که در هیچ
امثال شایعین اردوست از صعوبات عادی و صدادتها قرار داده است گوئیم که چون
خلفائی را ندین و امر از یاده از جد و عدل کشی و کما و کشتی منفه بودند از حال و در کمال
و اعدائی شان بعضی اخبار ثواب شمع کرده از اشتها ر داده باشند سوم آنکه اگر وضع احادیث
از صحابه کبار و تابعین و زید بن ابی ربیع در بیت انارایه سلطنت اهل و دل محلی میبود
که حدیثی در طریق نیست گویند ضعیف باشد در حق مثل حجاج و مروان عبد الملک بن عبد
نیز منقول میبود و پس فیس چون کلام در این مقام بی اراده از طول سر کشید الحال کوه قلمی را
و بعضی استقارات که زاید بر طلیق است و اسباب دانسته حکم اهل البیت است
البیت بخا صاحب رسال بطمع انحلال اعتصام عرض میکند پس آنجمله است آنکه حکم موضوع بودن
احادیث قدح شایعین که در کافی کلینی که یکی از اصول اربعه شیعه است موجود است و گذشت رواه
قدح احادیث شایعین و انما لها که آن رواه از زید بن ابی کلینی اند که چون در موجب رفع اعماد و محبت
و دیگر روایات رواه قدح شایعین و انما لها میگوید و بر آبی محافظت شایعین و انما لها که قدح ظاهر
بطرف جنایان راه یافته رواه دیگر را بی جهت مقدوح و مجروح و ضعیف نقل میگوید و محبت
و از آنجمله است آنکه اگر بنا بر صیانت نفوس اندر مردم آنکه اظهار خیری بطریق تقابلها میفرمود و الفاظ که
و دیگر الفاظ که در شناعة و فطانت صریحه از آن است از راه و نمیکند و ندوخته بعد از محبت
کلینی بنویسند که آبار و ابات قدح شایعین و انما لها بعد از الفاظیکه در آن واقع است محمل صدور
آن تفسیر است یا نه از آنجمله است آنکه حکم بنو عثمان بن عیسی کمال تشدد و عوامی اجحاج علای الی
بر آن باین طور که مع مشغول از ارامیه در کوفه و زندانها محال نکند شبهه ماند جوانی است که از کوفه
پیدا شد زید بن عثمان بن عیسی مذکورند و آنکه اکابر علای ارامیه مثل کشی و نصر بن الصبیاح و حمزه

وغير آنها غیر متمم بالکذب و دهنایت آنچه مورث قدح در اوست اعتماد و قیست است بعضی
اکابر شیعه توبه اش از آن اعتقاد نقل کرده اند و نهایت آنچه شیخ الطائفه در حق او گفته
در روایات مفوده اوست پس در حق شخصیکه نزد اکثر علمای امامیه قوط متمم بالکذب باشد و بعضی علما
ایشان توبه او را و قیست نیز نقل کرده باشند و نهایت کار در روایات مفوده اولو
باشد این مبالغه حکم کفر و زندق نمودن و آجماع قطعی امامیه بر آن نقل نموده و روشن است هر چه باید
حالا باشد و دعوی احوال باید شنید که علامه علی و خلاصه الاقوال فی سمار الرجال بنویسند
عین العیون عمر و الرواسی العامری الکلا فی ثم من له عبد الله بن رواح تشدید الواد و بن
اخبر قال النجاشی الصحیح انه مولی بنی رواح و کان شیخ الواقفه و وجهها واحد الوکلاء المستبد
بمال موسی بن جعفر علیه السلام و روی عن ابی الحسن قال الکشی ذکر نصر بن الصباح ان عثمان
بن عیسی کان واقفا و کان کیل ابی الحسن موسی ۴ و فی یده مال فخط علیه الرضا علیه السلام
ثم تاب عثمان و بعث بالمال الیه و کان شیخا عمر ستین سنه و کان بروی عن ابی حمزه الثمالی
ولا یتمون عثمان بن عیسی قال حماد بن محمد بن عیسی ان عثمان را می فی فیه نامه انه یبوت
بالجبر و یدفن بالجبر و فض الکوفه و نشره و جرح الی الحر و العامه فقال لا ابرح حتی یبغضی الدیفای
و اقام بعید ربه عز و جل حتی مات و وقف و صرف الیه الی الکوفه و قال الشیخ الطوسی انه کان واقفا
و الوجه عیسی الشوقف بن یاقوت و در استی و یحیی بن سحر بن سعید را نیز علامه مذکور و خلاصه الاقوال
مثل صاحب صوارم در سخنانی شدت تشیع کشیده و تصریح باجماع قطعی بر کفر و زندق او کرده
من سائر الاطلاع علی حقیقه الحال فلیرجع الی خلاصه الاقوال و از انجمله است انکه در حق ابو الخطاب و غیر
بن سعید و نظایر ایشان اگر توابع ان مردم در امر طرد و در دشنام که طایر القوت و شاعت
طرد و در دشنام بن نظایر ایشان تجدید بود و نیز توجیه بقیه جاری سازند جواب نشان از طرف انکار
خارج است و از انجمله است انکه شرط صحت اجماع نزد امامیه دخول امام در آن است هر گاه امام
حق بعضی سخنان تشیع شنید و موده باشد باز اجماع ایشان بر جلالت نشان آن انجام حکومت

مینود و از آنجمله است آنکه چون رواه قدح عثمان بن اشیان از امامیه و آن را واکلینی از امام
را و الد صاحب رساله و ادعای بنی امیه از آنجمله است آنکه فاضل نورالله شوشتری و دیگر عظام
حکومه اتفاق و اجماع صورت خواهد بست و از آنجمله است آنکه فاضل نورالله شوشتری و دیگر عظام
شیعه اکثر خلفای عباسیه را مثل مامون و هارون و امثالهم از شیعیان شمرده اند پس در صورت اگر
احدی حکام ائمه چهار را که در عهد عباسیه بودند در تعریف بعضی اشخاص خصوصاً مثل شام بن حکم
که با هارون الرشید رابطه کلی داشت و او جوابات بشام را که در سאלات بیان میکرد مستحسن گشت
چنانچه فاضل نورالله شوشتری در مجلس ششم از فاضل المومنین که در ذکر ملوک شیعه است در ترجمه هارون
مینویسد که هارون با این اعمال و خاصیت مال که بواسطه حب طاه از او سرزد و عقیده شیعیه را نسخ بود
و از نصرت آنکه پس مرید و لاجرم بوجهیکه در مجلس ششم گذشت موارد بشام بن حکم را که یکی
از تلامذه حضرت امام جعفر صادق بود و با علمای اهل خلاف در باب فقه مذاهب اخلاقی و سایر
در سبب ساطعه او مالیده و ملزم ساختی و بان فقر و سرور بودی و بشام را جایزه و عطا یا مورد بود
انتهی معمول بر ترقیه کشند و همچنین مناب خلفای ثلثه را که در طریق امامیه و دست بمخاطب این خلفای
که با خلفای سابقین بدو در چنانچه فاضل نورالله شوشتری در احقاق الحق بابا از مامون العاطف
بی ادلی بحباب حضرت عمر یا حکم ایشان بکرمت منع نقل کرده است بر ترقیه حمل نماید جوشش خواهد بود
از آنجمله است آنکه آنکه حالات نشان ایشان بنامین بجهت عدم دهن در عقیده امامیه از آنکه بحبابان
که اجاز قدح و قدح نشان در طریق امامیه دارد است ثابت نموده اند باین عبارت که و انما
حاکم است که با وجود اجاب رجوع که در حق چنین بزرگان مروی گشته است و در صریح است عظام و کما
شان شخصی در روز موقوفست بر ارتفاع اسباب تا و در شخص و طریق اتو و پس اثبات ارتفاع
اسباب تا و در شخص که در طریق آن نزد موجود است با عظامان و فقه بحالات شان شخص معمول در صریح
باشد و از آنجمله است آنکه کشتی غیر شکستن بجهت نقل نفس که نمودن از خصوصیات حضرت خضر قیام و کما
بر خصوصیات شخصی از علمای عظام بعد از آنکه شکستن تصرف در ملک دست عظمه و غیر آن

در بعضی غیر مستحق بر زبان آوردن تکبیر و چون ثانی اقطع از اول است پس قیاس آن بر
 اول صحیح باشد و از آنجمله است آنکه جرح مقدم بر تعدیل است چنانکه در کتب اصول شیعه مصرح است تأییدی
 نور الله بنو شری در احقاق الحق کفه قدوریه الاصول ان الجرح مقدم علی التعدیل پس خداوند که
 در حق ایشان این امثالها بر کدام قاعده ترک این اصل بعمل آورده و از آنجمله است آنچه گفته الاسلام طبر
 در احتجاج کفه احتجاج ابی ابراهیم موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام فی اثبات شیعی علی المخالفین الحسن بن عبد الرحمن
 الحمالی قال قلت لابی ابراهیم ان شام بن الحکم زعم ان الله تعالی جعل جسم کس کینه فی الخ بس برکاه
 طبری شام بن الحکم را از مخالفین ائمه وارد داده و وضع از امام بر او نقل کرده باشد باز در
 جواب از طرف شام معنون خود بنویسد که من هر چند در با حقهاست چون کلام در مقام طول
 انجام میدهند ترک استفسارات دیگر که بوقت تحریر در خاطر بود مناسب است بر همین دوازده
 استفسار مکتبی کرد و اگر احدی از بنیای شیعه از این استفسارات دوازده گانه جواب علامه
 دیدست بنده با آنچه مضغان شیعه را باید که صحابه و ائمه را از امتابین کمتر نشمارند و علمای ملت است
 از حال روانه مریضین امامیه غافل نه انگارند پس حق انصاف بنامین بچو تو جهات دور انکار
 کردن بلکه انکار را حدیث قاج شان که بعد از صریح در کتب صحیح شیعه واقع است بعمل آوردن
 در حق صحابه و بنابر خطام باب تو جهات را بسند و استنادهای گریز بر باد و بی حاشا انصاف نیست است
 و بعد از این جواب از حدیث صحیح مسلم که گویم صاحبانی شرح کافی کلینی در شرح باب البطلان الرویه
 المتشابهات کما تكون فی الایات کذلک یكون فی الاحادیث استنبی و شیخ ابو جعفر طوسی در تهذیب
 باب الوضیه بالثلاث بنویسند و از او درت عنهم علیهم السلام ما نهم ففعلوا بجالف ما استوفی فی شریع الاسلام
 فسنی ان حکیم سبطا بها او حملها علی وجهه فی الجمله تطابق الصحیح من الاخبار و ان لم تعلمه علی تفصیل
 و والد صاحب رساله در صوارم در واسطه جواب عقیده بنیر دم فرموده بدانکه کم ندری خواهد بود
 که بعضی از راه امامت بی اصل و مایل در آن نباشد و بنابر همین قاعده مبرده جابجا در صوارم
 و هشام بن اویل احادیث امامیه که صاحب تحفه بان تکبیر است پیرو دارند و چون همین قاعده

علاء الدین

عنه في ذلك فانه لا يخفى كلف فيه الخيمون ما قد اقول فيه القوة مما اختلف فيها فالتعريف ^{للعصم}
والمعنى مستفيدون بالبدل تقول ندان من طمحات الجاهلين اليه ورسوله انتهى در اینجا مقام
غور است که هرگاه بعضی از معصومین شیعه در جمله حدیث کلینی بختی مشتمل بودن آن بر امانت صدق
اکبر قابل شده که آنرا جاهلین با بد و رسوله الحاق کرده اند پس اگر امانت بزرگ جمله حدیث صحیح
مسلم را بسبب ندان آن مستلزم امانت حضرت علی مرتضی و شریف توجیه طعن از آن بطرف حضرت
عباس رو نمایند کدام استحاله از آن لازم می آید امیته توجیه در حدیث صحیح مسلم کینه قابل شدن
نوسم بعضی روایه آن در کرباب دلیل در آن فتوح کنیم گویم معنی لفظ الکاذب و بواقعه فی قول عباس
فی مخاطبه امیر المومنین علیه السلام من یکذب حاله قاله فعلی ندان مراد العباس من ندان لفظ الجاحظ
يقول لبي عمه ولا يراعى حق العمومه بان لا يلغى فيما امره ومعنى الاثم الواقع في قوله رضي الله
من صدر عنه الاثم بالنسبة الى ابي عيسى مري ومعنى الجاهل الواقع فيه من ندان في اطاعني ومعنى الغا
المذكور فيه الذي لا دقاه كحاشي كتب اللغة قال في القاموس الغرض من الغا وانه في مجمع البحار
وقال في الصراح غدر بموفاي پس مفاد قول حضرت عباس م که خطاب ب حضرت عمر و اشاره
بطرف حضرت امیر کرده لفظه بود ندانست که ای امیر المومنین فصاحب در میان من اینک تا ش
بطابق حاش نیست مرا عاه حق الطاعت بنماید و موفاي من میکند و اگر چه نسبت بمعنی هم بطرف
حضرت امیر و از عامه مومنین شیع و شیخ است و حاشا جبار الرفع من ندان لفظ القطع لکن از
صنوا الاب در حال غیبت بیان معنی الفاظ مقوله حضرت عباس اما معنی من الغا که مقوله حضرت
عمر است نسبت در اینجا معنی الکاذب الخاطی فی رایه علی ظلمها و الکذب کبریا محمی بد معنی قال في مجمع
ومن حدیث صلواته لو ترك كذب ابو محمد ای اخطا شبهه بالكذب لانه ضد الصواب كما الكذب ضد الصدق
الحی ان قال وقد استعملوا الکذب الخاطا و نحو کذبک عینک و نحو ما فی سمع کذب الی انواتا قال و شکی فی
این الاثر مع زیاده بعضی شواهد و ادواتین معنی لفظ الکاذب فعلی ندان معنی لفظ الصادق الذي القيا
هو المحمی فی رایه و قد يطلق الصدق علی غیر الاقوال و ان شاع اطلاقه علیها فی الاستعمال كما روی الیه ای

الى اطلاق الصدق على غير الاقوال العلامة سعد الملة والدين انصاراني في شرح العقائد السنية قوله
 واما الصدق فقد شاع في الاقوال وصرح المحشي الجيالي حيث قال في القول المتعلق بهذا المقام من شرح
 قوله قد شاع في الاقوال يشير الى ان الصدق قد يطلق على غير الاقوال انتهى في ذكر طريق قطع الصادق
 في حق ابي بكر يشرح الى ان من اشتهر واصاف ابي بكر الصديق فلا ياتي منه ما يطلق عليه الكذب انما ذكر الصادق
 دون الصديق رعاية لموارنه وهي مهمه عند المذاهب كما تقرر في مومنه ومعنى لفظ الاثم الواقع في قول عمر
 من اتي بالافعال المبطه عن الثواب فهو معناه الاثمي قال الامام الرابع في منوات التوان الاثم والاثم
 اثم لا فعال المبطه عن الثواب ياتي واما الاثم الذي ليس من الموقوفات مقابلته بالبر واقع في استحالة
 قال الامام الرابع في الكتاب المذكور قول الاثم بالبر في قوله عليه السلام البر الطمان اليه النفس الاثم ما حاك
 صدره في الجاني ليس منها على معناه الحقيقي لان الجاني عدم النصح في الاثم كما في القاموس بظهوره كما
 ثم قد بانه فكيف يتصور الجاني الذي لا يمكن الاثمه فعله بل يكون المراد بها عدم وقوع النصح منها في
 فيما كانا اى سيدنا على وعبار لنظائره نعمها ومعنى العاد عندنا طلاقه على الخلفه ما كرس الشقه والبريه
 كما هو موضح في مجمع البحار وعلى هذا لفظ الراشد الذي قابل عليه الى قوله صلى الله عليه واله وسلم عليكم سنن
 و سننه الجاهل الراشد من المهددين من عدي بان المالكين كلف يتصوره العذر الذي ياتي في الرشد لما
 اما ما عمن يتقدي حقه خلاه الى بكر ولو سار راسده حسن بذران الذي ان منه ولا يصح في صحته انكار
 المحققين پس بخلاف قول حضرت عمر في خطاب حضرت ابي بكر حضرت فلان في سورة انك كذا
 كمان كرويا ابو بكر صديق رانا طي در راي داني بما لا ينبغي و تارك شفقت و خبر خواهي و خداييد كراو
 رات گفتار نيك كروا و تهدي تابع حق بود و نذا حاصل تعبد الضعيف في بيان معنى هذا الحديث الشريف
 و اظن ان مثل هذا تفصيل ليس موعدا في بطون الاسفار بل ما دونه ما وقع سمع اولي الاعتبار و نذا البيا
 في طين السبيل الدليل كانه تفسير لا ما قبل وان كان تاويله ليس معيدا كما لا يخفى على من له قلب و السمع
 و هو شهيد وجه سوم جواب از حديث صحيح مسلم انكم كنتم في طريق الاميه احاديث سياره است
 بظاهره و لالت دار و بر عدم عصمت ائمه اطهار كما كنهه شيخ بهار الدين عامل في شرح اربعين حديث ثاني و العشرين

منو ما بر ما تضمن هذا الحديث من قوله واليك على خطبك لايستقيم ليلته على قواعد الامامية فاعلم
 بالعمدة وقد وردت في الادعية المروية عن ائمتنا عليهم السلام كما روى عن الامام موسى الكاظم
 ايه كان يقول في سجدة الشكر رب عبيك لباني وتوكلت على ملك لا يخونني وعبدك بيمري وثبتت
 ونوكلت لكمني الى ان خلد عار وفي الصيغة كاملة المنقولة الى الامام زين العابدين عليه السلام يا كثر
 من هذا القبيل الى ان خلد عار وبركاه انتم اسودت في مشيئة كطامر الدلائل برعدتم تحت ايديهم اعتراف
 علمائهم بنبوته واوليهم وبنو حديث صحيح مسلم كطامر دلائل برعدتم تحت ايديهم اعتراف
 تاوليل يذير باشد وجهه ارم جواب از حديث صحيح مسلم انك بر كاهه مد فنان شريف مد حق حضرت آدم
 ابو البشر اعصى آدم ربه فغوي واية هو الذي خلقكم من نفس واحدة واوليهم نار وجهه ليسكن اليها فلما
 تعشا حلت حملا جفعا فمرت به فلما انقضت دعوا الدربها لمن اليها صاالى لتكون من الما كرون الامام
 صالحا جعل الله شركاء فلما اتاها فقال الله عما شركون كذا واوليهم اين آية طامر انتم حوت في رضى وكبريا
 آيات والبر صد وذنوب وار دبانند ودر كافي كهني در حق حضرت با ايراني لغور اراي واوليهم
 مروى با نندان يونس بن متى واما الله الى نفسه اقل من طرفه علي فاحسنه في كك قلت فلع به اوليهم الله
 فقال لا ولكن الموت على كل حال كان لا كما واما نال اين آيات احاديث قابل التاويل باشند وكتاب
 تحريه الايباء والايمة برائى تاويلات اين قسم اباء احاديث مؤلف شده باشند في حديث صحيح مسلم وانا يلك
 مذکور بنده واما سال ان تاويل باشد وجهه ارم جواب از حديث صحيح مسلم انك بر كاهه مد فنان شريف مد حق حضرت آدم
 المعنى بحديث صحيح مسلم مرويت كما كثره الاسلام طبرسي در كتاب احتجاج ايراني رافع روايت كروه قال
 كذا عند ابي بكر فطاع علي والعباس يتدانان ويختصمان في ميراث النبي فقال ابو بكر كيفكم القصير الطويل المعنى
 بالقصير عليا وبالطويل العباس فقال العباس انا عم النبي ووارثه وقد حال علي بنى وعين تركيه الى اولادك
 وقاضي نذر الله ثبوتى وراحق الحق وراو خوطع فلك سوال يحيى بن خالد برمكي في دفعه خامسة حضرت امير
 و حضرت عباس از بنام بن الحكم وجواب لطيفه اذ ان سوال نقل كروه و چون حضرت عباس نزول
 هم از مقولان انرا كه علامه حلي در خلاصة الاقوال در ترجمه شارح نوفايد العباس بن عبد المطلب عم رسول الله

من سادات الصحابه و مؤمن اصحاب علی علیه السلام اتقی و باوجود اینکه قصایل حضرت عباس با حضرت امیر
مخامنه می نمود و نسب خدق نو و از زکات حضرت بطرف ایشان نمودند لکن شیعه فکر نادلی از طرف حضرت
عباس بر این حدیث مروی در احتجاج و غیر آن کرده باشند پس اکتفا بر این حدیث صحیح مسلم
ممنوع باشد و چون کلام باین نص است رسید گوئیم که با وجود حدیث که پاره از آن بطریق نمونه ذکر است
در طریق امامیه مروی باشد و علای ایشان نادولت عجمه در آن کجا برده باشند پس ایشان را ملحق
به حدیث صحیح مسلم کنایه آنکه اصل است قدرت بر نادولت یا در آن حدیث اطلاع بر احادیث شیعه که مثل آن
یا شیع از آن است و از این زمان ما سبب آنکه اما اینکه حضرت امیر المومنین با و محارب چون که در این بیان
بشبهه برین است که خلیفه فاطمی را در صلح حدیبیه عارض شده بود و آنکه گوئیم ظاهر حاصل این عبارت جواب است
از قول امام زاری که در اوایل نامه مذکور است باین عبارت و بعضی دلالت می نماید بر المومنین چه علم بجای
الخ و محسوس جواب مطابق تو چه حمل صاحب ساله آنکه شرایط و اوقات بر امری فمخلف می باشد و باب مذکور علم
عالم بآن تفصیل پس اعراض حضرت امیر از محارب و عمر مثل اعراض حضرت م باشد از محارب و صلح حدیبیه انجواب
صاحب ساله مذکور است باینکه در قتال مریدین سوانی اقتدار بر آن شرطی دیگر معتبر نیست چون امام زاری تصریح
کرده باینکه در صورت عدم وقوع محارب بر تقدیر که مراد حضرت عمر خرم متع از طرف خود باشد کفر فاطمی غیر محارب
لازم آمد حجت فال لوکان ما اذان التبع کانت اذنه فی شرح محمد و اما اینی نمی آید که کفر کل من لم یجابه الله
پس آنکه امام مستسلم اسباب قتال باشد بر کل و چنین آنوقت که عالم برادر و موضع حضرت عمر باشد و مراد قتال
بر کل مومنین که تابع خلیفه می باشند واجب باشد در صورت معاضل کل مومنین باقی می ماند که فرد واحد که معاضل
باشد و اقتدار کل مومنین بر قتال شخص واحد بر مله و صبیان ظاهر است فعلا من العقل فاطنک بالعقل پس امام را از
بعد از شرط اقتدار استدلال خود قائم کرده است در صورت جواب او ابدار احتمال فقدان شرط غیر شرط
و قیاسی که محارب حضرت امیر ابرار ۴ و دیگر صحابه کبار بر صلح حدیبیه مع العارق است زیرا که صلح حدیبیه با کفار صلح
اتفاق افتاده بود و در وقتیکه حضرت صلح مشکوکی کرده بطرف کفار تشریف فرما شده بود و درین حال امام
در صلح و شک اختیار است بر چه مناسبت انداخته اند و بخلاف ترک محارب حضرت امیر ۴ و هم غیر از صحابه در صورت

که بر سر مخالف ترک چها و جایی از اسلام با فرد واحد است که گفته نوحیم ما اهل الشریع ارتداد لازم
نموده اند سن بد الزعم و در صورتی که چها و وجهی ندارد بلکه در این مقام صدیق اکبر با شکرین است
زکوة بعد از حضرت صلعم چها و قیام سر موعود بود و چنانکه صاحب تفسیر شیخ الصاوی در شان رسول کریم
یا ایها الذین امنوا من بعدکم عن ذنبه الایمنو لیسوا ذنبا و انما الذین بعدوا ذنبا سید کائنات تمام عز
مردندند که و مدینه و بنی عبدالمطلب از کربین بعضی از وادون زکوة بار ایستادند و بعد از چها میفرماید که
در تواریخ مذکور است که نیرده قبیله از اسلام مردندند و آن خود رسول صلعم و آنها نبودند و بود و در
ایشان و الحارثه و عیسی است قبله دوم بنو خنیفه بودند و در چها اصحاب سید کائنات ابو بکر چون کشت
نشت خاله و لید را با چها یعنی بجانب خیر و سنا و ما او را مشهور کردند و بعد از آن میفرماید و در عهد
ابو بکر مفت قبیل مردن کشتند و حق تعالی شرا ایشان را کفایت کرد و بر دست مسلمانان قتل آمدند چها
همچنان چها و با نوحیم ما اهل الشریع بر حضرت میرود و دیگر تومنین موجود در آن وقت واجب بود و چون
از انهم با وجود افتد از چها بر عمل نیاید پس استحا که امام رازی بر تفسیر اراده یعنی فاسد از قول حضرت
عمر که در بنی از نفع سر موعود بود و بیان کرده است لازم باشد و آنچه صاحب ساله اشاره لطیف طبعی
بر حضرت عمر در مقدمه صلح حدیبیه منع است مد فوج است یا نکا آنچه از حضرت عمر در صلح حدیبیه بطور رسید
وال بر کمال قوت ایمانی و جمعیت اسلامی است معدود در فضایل غیر محد و ایشان چنانکه صاحب فیه این
در فضایل عمر میفرماید و از آنجمله است که در غوه حدیبیه حجت اسلام بر فاروق علیه کرد و تبریت نبوی
بافت انتی و آنچه صاحب رساله خبری در این باب در موارم نوشته است معلوم داریم که گفته لطیف بود
مقام تعرض بان کرده شد اگر صاحب رساله از مقابل ما نوشتن میتواند کمال تقویت و منع نویسد تا در
جواب آن عجایب قدرت الهی را تا ما نماید انتی کلام القائل از شد لطف و اقوال آنچه در صدر کلام تکلفا
در مقام استفاد سر موعود اند که اولانام ما قلین بکیر الم یس یوحش ملتمس میو و که جاب سامی اول
آنما درین بوقت خطبه عمریه بر نگارند آنرا مان سفسار آمد و دیگر فرما پذیرا که اجماع جمیع صحابه بود
خطبه معلوم الانفا قعین بعض پس در صورت تعیین سامی حاضر بر زعمت والا لازم نایست

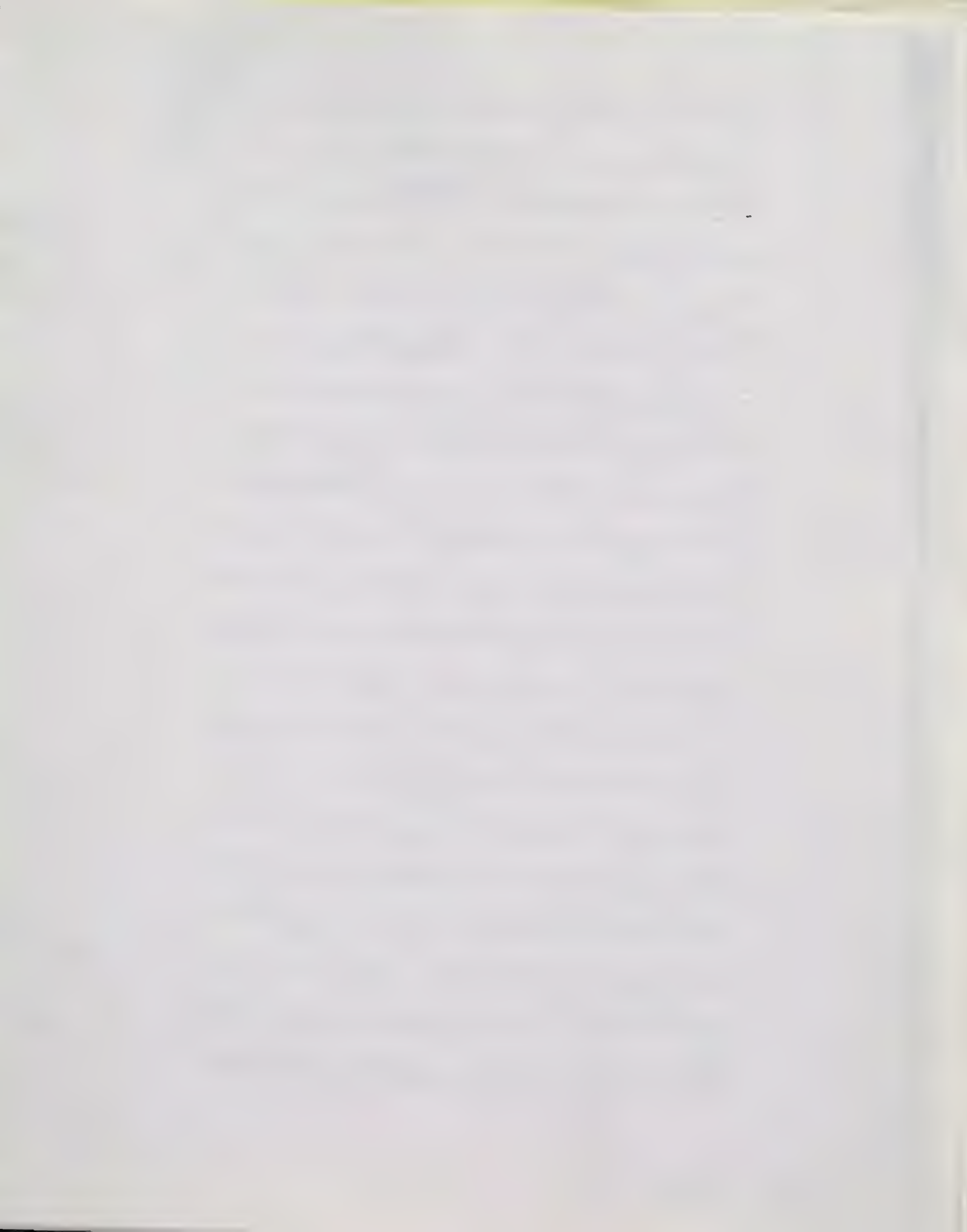
مبین شود که اصحاب بکر از آن زمره بودند بانه و کلماتی چون کلام جاب سید در وقوع مطلق بکر
بسیار است مستقر در آن یک باشد بگویم و نقل نقله نقاده اند واده صحاح و غیر صحاح ثبوت سید
که سید در اصحاب بکر جاب بکر علیه السلام و سایر اهل بیت اطهار و اصحاب جابر بن عبد الله
و ابن مسعود و ابن عباس و بکر بن عمار و مانند عمران بن حصین بنابر روایت اعلی و احمد حنبل و فراری
کلا مثل این عمر تبر و امثال ایشان از صحابه و تابعین بسیارند و چون وقوع مطلق بکر کافی است اثبات
و وقوع بکر در تمامی خطبه غیر لازم و از کجا که زمان بنی مخضر در زمان همان خطبه بود و اگر در همان خطبه
مینمود و پس از هم وقوع بکر در تمامی آن نرومی نداشت کمالا کفی حضورنا بطرف مزید فصاح
و نوش او و حال مذکور آن ابن عمر سابقا مبین گشته و بعد تسلیم تخصیص بکر متعالج چون
خلفه در یک ملک کشیده بکر علی عهد ما عین بکر بر آخو یا مستلزم آن باشد بعدم التوافق بل للزوم
الخلق و علی التثانی بکر بر مجموع نخریم تعین من حيث هو مجموع متحقق باشد اگر چه بر هر واحد نباشد بگو
علی هذا التقدير ایضا علیه لانه و لعل الحمد که بوقوع بکر در متعالج اعتراف فرمودند لکن محکم با وجود
شهرت بکر ابن عباس و غیر او بر عمر در متعالج انکار صاف از بکر در آن بنویسند ان بنی عجا
تو به گویم مقام حیرت است الح این حیرت بسبب عدم احاطه اطراف و جواب کلام است و محمد اسد در
اکثر مقامات تجربه رسیده که مفاد کلام و مستحق بدین وقت ازین نبرد و بدون فهم کلام اراغه
نقص و ابرام می نمایند و این مقام نیز از عین میل است چه عرض جاب سید از آن است که عدم وقوع
بکر که دعوی است ممنوع و جایز است و واقع شده باشد بلکه بوقوع بکر بعضی علماء تصریح نموده اند
لکن ترتیب فائده بر آن در اشاعه و اثر بار منکر علیه از آن لازم نیست چنانچه در مقدمه مذکور گشت
با ترتیب واقع کردید که گوشه کس ضعیف گیر و برنا و پیر کثرت جاب سیده و مجمع عالم بنا بر کما
و افحام خلافت پادشاهی بر ده خطبه طولانی تفصاحت بلاغت او فرمود که اکثر عوام از
ابن اشیر در نهایت اغیار و در غیر آن تفسیر معونه اند و الجواب حق خود را را بگویم که در این مقام
بایات بمعنه موضوع او گوش نداد و تا دم این بجران ترک کلام از و نمود کما هو مصرح به مجاهم و

و همچنین جناب امیر علم بکر بر او بخوند و تصدیق قول او نمودند چنانچه خلیفه ثانی خود آنرا تصدیق
 باینکه حضرت خلیفه اول و ثانی را کائنات غار و طایین بدستند و این دلیل واضح است بر آنکه بکر
 از جانب جناب امیر محمدی رسیده بود که تفسیق و تکذیب شیخین بنویسد و ای بکر عظم من مثل ذلک التکذیب
 پس آنکار و دلالت این روایت بر وقوع بکر در ماده غضب فلک اعجب عجایب است بان که در ماده الزبور
 ناصه علی وقوع التکذیب علی غضب فلک فی زمین الخلفه البکره و العمره بنم پس ای کام را بی ربط از اصل
 کفایت کلام بی ربط است چه این تشبیه است بر عدم استبعاد بکر و عدم ترتیب نازده بر آن که
 مثل خبر و بر طایفه است که متناهی است پس طعن فاروقی در باره جناب امیر بکر همان تکذیب است که از قبل جناب
 در ماده فکر بطور یوسه بود و الا ندرایب عقول از استیلاست است که حضرت فاروق را علم غیب
 و کمالات قلوب و بن ظهور امارتی حاصل شده باشد که آنرا قبل الهام باشد و سوا نفع نماید معاد
 که این الهام شیطانی نخواهد بود لکن الشیطان یؤمن من طلع عمر اللهم الا ان یوق بین الطل و دوی
 و ایضا اگر الهام شیطانی میبود مطابق واقع نمیشد و این احسان لکن مطابق واقع شد
 انعل بالغل و القهه بالقدیر که سکوت استجاب بمقابل قول عمر و ترک بکر بر آن دلیل رضا و عدم
 بر آن تصدیق طعن عمرت علی ما اقر فتم به و بر کاه این را دانستی پس میگویم چون اعلست مدعی عدم
 بکر در ماده تحمیم متعاند منع مانع در مقابل نشان کافی لکن تجدانده تبره اثبات وقوع بکر را حمله
 حجاب در خصوص تحمیم متعاندیم کما عرفت اما آنچه در باره جواب اصل طعن بدو شد بسیار گمانی ایراد
 نمودند اند پس بر چند مقام تظلمی است اختصار مانع تطویل مقال است لکن با جارحان کتب نامه سنی
 نقض آن معطوف بپیام ما نگویم عمری را ناظران رساله بعین الصاف ملاحظه فرمایند و سالت
 فاضل المعی و متوفی و دعوی مولوی محمد قلی صاحب که نقض کلام صاحب تحفه در محله است بعد از تحفه
 در رساله اتفاق الشیخین جواب اصواب انادات رشادت پناه و قوم و موعه و رساله فرموده نزد حضرت
 صاحب الصاف آنرا ملاحظه فرماید و قدرت الهی را تا نشاناید لکن در کلام فاضل شید که در رساله
 مذکور گفته یعنی اثری از وجه دو آرده گانه که در ان مقام بان اشاره فرموده بدست و این وجه

که در این رساله آورده اند در اینجا مبین نماید بر سبب دیگر نوشته باشند بهر حال احوال عباد و درین
 اقتضای کلام جای مییافت علی حسب اقتضای الحال و المقام قواله اول الحمد لله که جناب علین
 صاحب افتخار سیده الساده الا برار علی الله مقامه دفع چنین شبهات در کتاب صوم
 الهیات بوجه احسن و سر معده لکن چون تا فخر شریف بطالب علیه کلام انور و در مقام و انبر
 در صد و انکار و اعراض بر آمده کما استصح عما فریب پس بدانکه کلام رشادت انقام مقدم
 است بحد وجه اما اولاً پس از بحث که حذف و اسقاط در عبارت جناب علین ماب طاب ثراه
 که در صوارم افاده فرموده اند معنی را اول و آخر ناقص آورده تا باشد که باین وسیله سلی
 برای معارضه درست آرد و توضیح آنکه جناب علین ماب در جواب عقیده ششم از عقاید صاحب
 شفعه و جوه فاروق میان رواة و روایات مذکور شیعه مایه و رواة و روایات مذکور
 سنیة تحقیق اتقی و تدقیق رتق با کمال بسط و توضیح بیان فرموده که احدی از سابقین لا
 تا حال چنین در رعره شکیبایان نسخه و ملحق بعضی مضامین حق الکن آنکه فرقه حقه در اصول و نه
 تحصیل خرم و یقین را واجب میدانند و وطن و تقلید را در آنجا نمی انگارند پس اصولیک ثبوت
 نبوت بر آن موقوف است بدلائل عقلیه قطعیة اثبات میمانند اگر چه بنا بر فردالجهلیان و اعتقاد
 و تریه مدارج یقین غیر آن از قواعد جمیع معیات متواتره قطعا و معنی را نیز بمقام تأیید متقول
 اما الاصول التي لا يتوقف عليها اثبات النبوة بس طریقی اثبات آن قطعیات عقلیه با تعیبات
 قطعه و اجامعات است و بس و لا یتمسکون فیها باخبار لا مادی و الکائنات رواة العقل
 و الثقات اما ذکر اخبار للتواتر و کثرة التوابع اما و زروع پس بعضی اصحاب قایل بعدم جواز تعد
 بنجر واحد در آن کشته و اقتضای کتاب سنت متواتره و اجماع و ادله عقل منعه و ادعا
 تیسر اخبار متواتره و اجامعات در اکثر مسائل فرموده اند نظرا اینکه بسبب امتداد زمان و جمع
 و کثرت طبقات رواة اکثر مسائل از جمله اجامعات ضروریات گردیده و اکثر احادیث نیز
 بالمعنی بخلاف اصل الخلاف لا یمنان نظرا بآنکه در اجماع ما داخل بودند معصوم کافی و ان خالف

من اجل الكل والعقد خلاف اجماع مخالفين که مستندش خبر لا يجمع انتهى على الضلال است باعد
 خلاف ائمه طاهرين واتباع شان که فقه اماميه باشد و بخلاف دیگر فرق اسلاميه صورت
 وصحت ندارد پس ادعای ایشان انعقاد اجماع را بغير سبيل مذکور و از حلیه صحت عاری باشد
 لکن بغير محتمل اکثر صحابا است که خبر واحد حجت است در فروع اگر رواه آن ثقات باشند
 خبر قوی باشد بشرط صحت عمل اینست حال مسکات در فروع و اصول امامی الفین پس چون عدو
 قدیم عقل اندو خوب عقلی معرفت و بحسن و قبح عقلین قایل نیستند و خالق خیر و شر خدا را می بینند
 و جمیع قایم را مثل تصدیق کاذب که کلام لفظی و سایر فو محض را بر حقایق را می دارند
 اصول و فروع شان موقوف است بر سمع و مسموعه و کتاب استند مرجع الاجماع والقیاس
 الیها عندم و قرآن بر تقدیر تسلیم حجت آن بنا بر اصول است بدان طایفه الدلاله است و سنت مخیر در
 روایات مجروحین و مقدوحین پس نه اصول شان حکم باشد و نه فروع استثنای مخصوص و بعد از بیان
 این مدارج فرموده اند باید دانست که اجماع امامیه معتقد شده بر اینکه شایعین هزاره و من بخیر
 خودم از محدثین علمانی امامیه بعهده اند و معلوم است که انعقاد اجماع امامیه مجرد دخول معصوم
 در ضمن چند شخص مثل اهل محله واحد صورت تحقیقی پذیرد و بخلاف اجماع مخالفین که توثیق رواه
 خود سازند و در اصول بمرتب شده که اگر خبری بطایفه دلالت کند الی آخر ما نقله الفاضل الرشید
 و چون از اینکلام تشریح واقع شده باینکه دعوی اجماع بر جن حال و مال رواه سنیان صورت
 صحیح ندارد و که حال خلفا رسم زیرا که اجماع جمیع است که دخول لا یجمع انتهى علی الضلاله باشد
 یا مخالفت بعض صحابه و تابعین و اهل بیت طاهرين و جمیع فقه امامیه تحقیق نموده اند و اجماع
 بعض غیر معصوم غیر معصوم عن الخطاب است پس این تشریف بر قنات شان راست نیاید و چون
 این بنا فی مطلب فاضل شدیده بوده لهذا آنرا حذف فرموده بدعوی انعقاد اجماع است که این بنا
 متعارف است اهل مذنبش نیست ادعای معارضه نموده و اما عبارت اخیر و موارد الهیات می نماید
 مگر این معلوم است که این نیست مگر کجسته کمال نبوع ثموس کمالات جلالت شان حضرات عالیشان

پیش را می صوابانی ایشان چه دانست که اگر فیه قصه مثل بستم و غیره را مثل ای الخطاب
نماز غرضی در بیان عقاید ایشان نظر بتمام آنچه گامه و بر این باره ملاحظه نماید
آهسته و حاصل کلام خود در تمام آنکه است و عقاید خود بخیر است و از این تعلیم غیر
منتفی علیها نیز که از اوله عقیده است بر دانسته اند و الفاظ حسن و قبح عقلی ایشان و اجماع
بر ایشان چنان قرار دارد و از حال ایشان اینها را از راه باشد و آنها مقدم و مجروح و فاسد
العقیده اند پس قدح در آنها اند و در تمام ایشان باطل و کلام فیه چنانچه تفصیل از این مورد
کلام مولانا العلام در جلد دوم باطل و بیان چنین گفته من تله و غیره و هم اینها را مستحسن است
باینکه حال ایشان مثل حال طغای ستمان نیست چه از بعد و جهت بستم و در میان عقاید و طغای
غیث و مخلوق خلفا کمالا بقی گفته و بنانی نیست بر خلاف ایشان است پس آن عمده بانه
الفرق بین السیعه و السیئه است اما اینها آنچه افاده است و بعد از آنکه اگر خبری بطایر دلالت کند
بر خلاف آنچه اجماع نیست بر آن منعقد شده از حالات ایشان صحابه و عموم الملاحق آیات را که
بر حسن حال آنها و مخلو بودن تعالی بر سینه از ترویج آیات فصائل و مرویات آنها و سخن
بودن کتب تواریخ و میر و سلجوق اسلام از ایشان و ورود اخبار و فضایل آنها
آن خیر یا ماول باشد یا مطروح الی آفرینا مال بر دفع است با آنکه حجت اجماع بعضی است تصریح علما
اصول ثابت است لا خفا فی العصم باجماع جمیع الایه کما هو من مصرات القوم و قد عرفت انما
و حاشا که تفسیر شیعا مملو باشد از آیات فصائل در حق صحابه منافقین من و غیره و علیهم السلام
و بعضی احادیثی است که بر عزم فاضلین و دانشمندان و استادان و مشایخ و اولاد و محو و تخریب
است یا آنکه معنی صحیح دیگر داشته که کجای ایشان ترسیم و پس مقام تمام مذکره اما تمسک بعمومات
آیات و آیه و احادیث و افزوده بر آن عامی است که اسرارش بد نیست چه عموم آیات و در بیان
مومنین است اصل ایمان ایشان مورد ترویج است ثبت العرش ثم القش و بعد از این در آیات و روایات
خلفائست چنانچه همین وجه تمسک بعموم و از زمان مقتضای ما من عام الا و قد حق نظر شما



خاصه متقی علیها تحقیق است بجا به اخبار و هم ما عدم و معند اعمومات آیات مناف صحابه معارض
 بموت ثنالب آنها است که هم در قرآن مجید موجود است فوق الا آیات تخصیص عمومین متختم و اما
 احادیث مناف صحابه پس حدیث غیر متقی علیها است احتمال وضع باینکه اناس علی دین ملوکیم
 در آن موجود و هم معارض اخبار عترت طایفه پس قابل اعتبار نباشد و شیوع اسلام
 دون الایمان از دست صحابه گذاریم مسلم لکن بمودائی حدیث آن اسد بودید الدین با بریل
 الفاجو که در صحاح موجود غیر مجیدی و اما ضمیمه قراین دیگر که بعده بیان آن فرموده اند پس بعد
 عاری عن الوفا است که تخصیص برای ثمرین معارضه مثل صدای کلبه نقل کتب نفع اند و اما انما
 پس آنچه افاده فرموده اند که صحیح است متقی را از اهل سنت در کوفه و ارتداد اهل مال عبداللہ بن ابی بن
 سلول مجال شک شبیه مانده البته جن جن بود و چگونه مجال شک داشته باشند چنانکه مثل عمر مانده
 جناب بنو تماب را کشیده مانع نماز جازر شود و کلمه التصلی علیه و قد بناک ربک بزیار آن
 پس سنت عمر را چگونه از دست بگذارند لکن پیغمبر خدام حکم کنوا و تو موعه فقی فتح الباری و انما لم
 باخذ البنی قول ای عمرو صلی علیه و آله علی طاهر علم الاسلام کما تقدم لقیرہ در سفح ابی الطاهر
 الحکم الخ و نیز روایتی از جمع بن حارثه آورده قال ما رأیت رسول الله اطال علی صازه
 قط ما اطال علی جازر عبد الله بن ابی بن الوقوف اتی بی چون دخول معصوم و ارجاع
 کرم ایضا شرط نیست پس اگر الجناب شریک باشند در بیان مرصوص اجاع شان چه خطا است
 اتفاق است رسول میباید اتفاقاً رسول بقوله لا یجتمع البنی علی الصلوات و بالبدایه فی حضرت
 داخل در مصداق استی نیست پس چگونه است اعتنا بقول الجناب نمایند لایتما فی مقابلہ عمر و کار
 جناب ریا و تائب تفان ابن ابی سر و مقال می نمودند یا جانی کلامی میشود لکن بکدره از الفا
 هم بالا نرفته ارعای از نداد و کفو او فرموده اند باری بگویند که عاز خیار و مریدم جابر است کفر
 او نمود یا مرکب فعل جوام اعیان و باسد کشته بود و اجاع را یکسو بگذارند و سه هم علمای اهل سنت
 قابل باز ندادش مانند اول بیان فرمایند بعد از آن در و ببال اثبات اتفاقا و اجاع خواهند افتاد

و نیز بیان فرمود که عبد الله بن ابی در اوایل حال کدام خلوص ایمان داشته و در او خوب
مخالفت طریقه نبوی از او سر و آرا بیجا الصبح المسفور روشن بنمود که رسالت نباه را خراب کند
عبارت ختم را عاده فرمایند از تطابق حال مقتضی و مقتضی علیه کاری نیست الا کما لنا ففعله
از ابتدا در حال زبان شهادتین گنبد و گمان نکور و دلش نماید و کجا فاسد الاعتقاد و کجرا و اهل
حال اشیعیان باشد و باز از آن طریقه بیا بر غرض فاسد و کجرا و امثل عثمان بن سعید و طهرانی
بالجمله حال خسران مال ششون بمقتضای حدیث کاذبین عادیین و مودائی مانگت شکی
یوم الحدیبه و سوال حال اتفاق نو و از حدیقه که در اخبار العلوم غالی مذکور است مثل حال ابی
بن سلول ^{را} الله البین بعد لکن این قدر فرق است که در مذرب سنیان بر حسن طین کمال خلفا
خودشان میبایند و بعد از چون راست بسیار است و در تند اتباع شان روایات مناقض
آنها اصعاف مضاعف مثالب وقع نموده و مناخوبین آنها بسبب عناق و حمیت حاملگات
خفا پر داخند و آن روایات موضوعه را معارضات قویه قرار دادند و چون این ابی بن
خلیفه زمان و سلطان وقت نبود و خطایات تفاش بلا معارضه نماند و محمد کند که شام تبرات
امور داعیه الی اللدیب الباعثه علی وضع المناقب مبری بوده و بعد اگر شام و صد تا مثل
شام فاسد الحقیقه و مردود جواب ایمه میبود و در ساخت عقاید با خطی راه نبیافت پس
ما را داعی سبوی تیره و از مثالب نیست بخلاف خلفا پس قیاس این الخطاب بر مثل ابی امامیه
اقرب لصواب قیاس او بر حال شام نیک انجام بعد از آن باشد علاوه آنکه حامل صحیح در چهار مثالب
شام موجود و حمل آن بر و شک نیست و عقیده شام ثابت است قریب بعقل جانم در مروج
احسن بین گفته فاین باین داک بر آنا الله و ابان از بطاوی آنچه بیان نمودیم بوضوح استجاسد
که قول فاضل شید در مقام معارضه که انض عقل جانم است اینکه با وجود اجاب رجوع که در حق جنین
بزرگان مروی گفته برگاه در عقیده علمای است که در باب جلالت شان ایشان دارند و در حق
بنافت که ناشی از سواد در آن است که باعث بر عاده الفاطمه دلیل ختم بدون ادراک مود

کر دیده زیرا که مقتضای استدلال است بر تریح احوال معارضین تونیة طباق اصحاب اصحاب
دیانت و ذائقه آریاب فحش و لحن بوده اند بر عمل مضمون ان بدون اینکه دواعی نفسانیه و سبابا
خارجیه ایشان را حاصل بر تریح ان اخبار گشته باشد پس ملا خطه ابن امر علم اجالی بر جویت مقتضای
مانر کوا العمل به بن اخبار الاحاد حاصل میشود و این توفیر در باره دفع مثالب خلفا متمشی بنفوذ
والتی که در متن بر خلاف خلفای گفته است بر تالیف این اخبار اعراف تبری و تفریق
بیشتر بود باشد بخلاف انحن فیه و معلوم است که روایت فاسد العقیده اگر چه موثوق به باشد در
انچه موید بر سباط او باشد اتفاق التوفیق بقول نبی عجب که فاضل شیدا وجود ان فوق
که در عبارت صوارم مدین است عاص عن مخف حکم عنوی بن التوفیر بن فرموده و انما مثالب
شیخین متقی علیها و بنو اتر مضمونی وصل فلا تدفع بالامارات التي منها عمل العلماء على خلاف
الامارات تدفع به بخلاف اخبار الاحاد فی مثالب البشایین فالحکم بها علی الصدقات بانک
والیض و انتیکه دواعی وضع در مثالب شیخین از رغبت و رقت و لطیف و ملک موجود
و ممکن در تریح علمای ایشان اخبار مناقب را اعادة مثالب احتمال رتبت و رتبت
خلق از مثل بشام و زراره معلوم الانتقاء و آنچه گفته است که در فهم ان بجز وجه حیران الخ جا
خیرت است چه وجه گفته که ذکر نموده تا تمام است اما اول پس مدد و رتبت با یکدیگر مضمون و تریبه
در خصوص اصحاب گفته نفوذ و عموم اگر چه تصدیق محلی باللام باشد قابل تخصیص فامس عالم الا
مض خصوصاً که محضات آن در کتب معتده و توفیق موجود باشد و بعد معارض به عموماً
مثالب متقی علیها است و در و اکثر عموماً روایات در کافی و احتجاج و غیر آن در احتجاج
کافی بود و دانی بن عدالما نفیق و اسکان جملها علی محامل ندیده چنانچه اکثر آن در رد مقلد
امانت گفته که جناب سید دام طله تصنیف فرموده تا تم تعقیل مین گشته پس سبک فضائل
خلفای آنکه منحصر باشد در اخبار سینه محمله الوضوح لثابتة الوضوح بوا این جلیه که سطره از
ان در تصانیف کلام مبین خواهد شد بالجملة و دخول صحابه بنسارح فیه در عموماً مثالب متقی علیها

منعوض و بعض روایات سینه چون اخبار احادیث و مطنون الوضع از پایه اعتبار ساقط
قال فی شرح المواقف قد کتب الروافضی الخوارج بوجه الاول ان القدر فی الکتاب الصالح
الذین یسلم التوان والا حادیت الصحیح بالترک والایمان تکذیب للتوان الرسول
حیث انی علیهم و عظیم فیکون کوا قلدنا لاثار علیهم خاصه ای لاثار فی التوان علی واحد
الصالح بخصوصه و بولار قد عقدوا ان من قد حوا فیه لیس و احلا فی الثار العالم الوارد
والیه اشار بقوله و لایم دانگون فیه عدم فلا یكون قد هم کذیا للتوان اما الاحادیث
الواردة فی ترک بعض معین من الصحابه و الشهادة لهم بالخیة من قبل الاحاد فلا یكون المسلم
بالکفر او نقول ذلك الثنا علیهم و کذا الشهادة لهم بقدر ان بشرط سلاته العاقبة و لم یوجب
عندهم فلا یلزم کذبهم للرسول انتهى و اما ما یسأل فی الامد فوج است بایکة مثالب خلفاء
از اخبار صحابه که احباب خلص آنها بوده ادیان مثل ابو بریره و عمران بن حصین و ابن عمر و غیر
از اخبار معاذ بن شان و ایضا برکاه موالفین و مخالفین خلفاء از جمله محدثین و نقل مثالب که
و یصح ان برادرند پس احوال عما دیکه کار می آید و ایضا برکاه صحابه را عدول میدانند پس احوال وضع
اجرایا بر عما دیکه بایشان تطرق می توانند شد و بایا بریت ملوک را بدیر غدا نشان می باشد
و مانع از اظهار غدا فلا عبره به معنی آنچه در خصوص وضع احادیث بنا بر رغبت و ریت از طریق
مقوم کشته مجر و احوال نیست بلکه کتب سیر تواریخ سببان محو و شحون است بشروع و منع و
احادیث مناقب صحابه خصوصا در زمان بنی امیه و بنی عباس چنانچه ابن ابی الحدید و غیره بان تصریح
معه اند و اما وجه ثالث بر حوض شمله لقی احوال وضع از حضرات صحابه و تابعین است این حرکت که
اسر شس بدانیت کل شوا ب و استعجاب است تا ام اگر مدعی لقی وقوع وضع می شد چندان متغیر
نبود لکن بنی امیه با عدم قول بصحت صحابه اعجاب است که نوشتن از سر میر باید به متهمانی کار نشان علم
است و توفیر و ان لقی امکان اتم می تواند مود و چه عادل بسا که فاسق می شود و بالعکس با آنکه وقوع
وضع حدیث در زمین صحابه از کتب شمائات و جانی رب نه چگونه توم عدالت بر مثل ابو بریره و غیر

بن ارمطاس بن مالک سمره بن جذب لطیفی شان توان نمود که معایب ثنای آنها افاق
مخلو نموده ابن عبد البر و سبقتاب آورده از یحیی بن معین نه کان بقول کان بشر بن ارمطاه طری
وار ابو الحسن و ارفطی نقل نموده که ابو عبد الرحمن بشر بن ارمطاه ابوجه و لم یکن له استقامه بعد النبی و
الذی قتل طفیلین بعد المدین بن عباس بن الحنفی فی خلافة موی و بعد از حرم و قتم استی اما ابو بریره
او زیاده از حد بیان است و تفصیل یسره قال فی جامع الاصول فی انوی انه لم یقتل الکلب الکلب
او کلب غم او ماشیه نقل ابن عمران ابابره و قول او کلب نزع فقال ابن عمران لای بریره زرعا اوج
النخاری و سلم و موطی و نسائی و فخر الدین رازی در سلسله اشعریه در مساله که چه تقبیل فریب است
نوشته گفته است که خفیه بینا بنیدر ابو بریره و سبوت که او متامل بوده در روایت حدیث و در
فتاوی قاضی خان در او اعل و قدرانی علی ما نقل غنه مذکور است که از ابی خیفه مروی است که گفت
تعلیق کنیم جمیع صحابه را و مخالفت آنها بنمایم برای و قیاس خود مکره کنی از صحابه را انس بن مالک
و ابو بریره و سمره بن جذب ابن ابی الحدیدار سخ خود نقل کرده رومی ابو یوسف قال قلت لای خفیه
الجزع کفی عن رسول الله مخالف قیاسا ما اتسع به قال اذا جازت به الرواة التقات علمنا به و
نرکما الراعی فقلت ما تقول فی روایتی الی یزید و عمر فقال مالک بها فقلت علی و عثمان قال کذا
فلما را فی اعد الصحابه قال الصحابه کلهم عدول ما عدا طالعهم عدلهم ابابره و انس بن مالک استی و ابن
السنی بانه است که بنوین جناب امیر المؤمنین و تبر و ص الجبهه کشته و سمره بن جذب صاحب سطر
بن زبانه خود و ماثر فقال حضرت امام حسین هم تحریر منمود لعله و انواه ذکر و کله
ابن ابی الحدید و شارح کرمانی آورده که سمره با یحی خمر بود و عمر بن قیس منمود و اسأل ابن سبیر
و بالوضی الکرمیه و ما بعین از عجب و قع معنون باشند احوال ان در ماتحت شان التیه تطرق
والا این موضوعا سبکه است اعتراف بان نموده اند از گناه رسید قال الملا علی القاری فی تذکره الصوفی
و ما وضع جمله المستبیین الی السنه فی فضل الصدیق ان الله علی الناس مائه يوم النعمه و لای یکره
و حدیث ناصب الله فی مدبری شیئا الا و یقینه صدر ابی بر و حدیث کان اذا ابتاق الی الجنة قبل

شبهه بی کبر و حدیث انا و ابو بکر ثورانی و حدیث ان الله لما اختار الارواح اختار ابو بکر
حدیث ما ستفهم ابو بکر كثرة صوم ولا صلوة واما ستفهم بشي و فني صدره و هذا من كلام أبي بكر
بن عباس انتهى و بعد التلويح و التي سيكونكم كما انتم فمعه ان ذلك احتمال وضع احاديث بسوى صحابة
و اما ابن مسعود يثبت كمدنيك في طريق الميمنة كوسيد ضعيف يندرج في مثل حجاج مود
و عبد الملك من بعد ثم يقول يندرج في مثل فلان يندرج في مثل فلان يندرج في مثل فلان
و كرتب معقود يثبت مود و اما جعفر بن ابي حنيفة في حديثه و قوله عيسى بن ابي حنيفة
در اده حجاج و مودان سيجوئند قال السوطي في الجامع الصغرى قال النبي ٢ اول جيش من امي يركب
البحر فداو جوا و اول جيش من امي يغزون مدينة قيصريهم و في شرح الجامع الصغرى قال
المهلب في هذا الحديث مقبولة بريد بن معوية لانه اول من غزا مدينة مصرى كان ابي الحسب بالانفاق
و بقره ابن النعمان ابن المنبر ما حاصله انه لا يلزم من دخوله في ذلك العموم ان لا يخرج بدليل خاص
اذ لا يختلف اهل العلم ان قوله معقور لهم شرط بان يكون اهل المعقود حتى لو ارتد واحد من هؤلاء بعد
ذلك لم يدخل في ذلك العموم اتفاقا قال شيخ الاسلام استند بذلك على ثبوت خلافة بريد بن
معوية و انه من اهل الجبهة لدخوله في عموم قوله معقور لهم و اجبت بانه لا يلزم من دخوله فيهم ان لا يخرج
بدليل خاص و لا خلاف في ان قوله معقور لهم شرط بكونه من اهل المعقود و يرد بس كذا الى ان
كلامه و چون علمي ميست تصریح نموده اند اينكه در احاديث بشارت تاويل نتوان كرد پس بر مقتضا
حدیث معقور لهم كه نزد ائمه حدیث ایشان ثابت است بهشتی و از اهل مغفوت خواهد بود و تا و سینه
ابن تین و ابن تیر در این حدیث كرده اند صورتی ندارد و قاضی شهاب الدین دولت آبادی
در ذیل حدیث با علی اول من مدخل الجنة انا و انت و اطه و الحسن و الحسين و از واجعا عن ايمان و اما
و در بيان ما من خلف از واجعا نوشته سوال اگر کسی كويد تاويل این حدیث است كه كذا را و لا در رسول
با ايمان اند خلف زوجات در بهشت روند جواب مفقود تا و ایل حدیث حرام است لانه قصد من القاهر
و اگر چه این تا و ایل كند و ايا باشد زیرا كه اگر این قول را روا داريم در قول رسول ٢ ترد و باشد و

و بشارت نیز در برابر چهره بشارت از احوال میراست آرین تاویل این لازم آید که ان بابا که فی
 ان جار بالایان و هذا باطل انتهى عبارة مناقب السادات فی الباب الثامن من برکات و صنادید
 علمای سنیة مثل قاضی عیاض مالکی و ابن حجر و غیره تقریر نموده باشند بدوخل نیز بدو ملک
 بن مروان منظرانی آنها در حدیث اثنا عشر خلیفه پس حاجت بخش حدیث دیگر چیست و شمول عموم
 سابق صحابه و تابعین که آثار خود را بسیار بیان می نمایند برای حقن لاعین طایفه است و با کمال
 علاوه آنکه مطنون است که بعضی بعضی روایات دیگر هم منظر اند لکن کوه کندن نگاه بر آوردن ضرر
 این بشارت عموماً و خصوصاً چه کم است که زبان بکلمه بی من فرید گویا نموده شود و معنی این متضلع
 لزومی که بر آورده اند اعنی اگر احوال و متع میجو و برای فلان فلان حدیثی هم موضوع بند عوی
 بلا دلیل است و اگر احیاناً برای اینها هم میجو و میجو و میجو که برای صاحب قرآن اعظم بکبریا
 و دیگر جایزه و فزاعنه هم حدیثی موضوع برآید این را هم هیچ استدلال است و چون
 کلام در انقیام بی اراده احقر بطول سر کشید الخ جواب در انقیام بعضی سفیسات است و اصول
 منعه از مقتضای اما السائل فلا یندر جواب ان بشارت قصه می آید اگر چه باعث تطویل مقالت
 والدالها دی الی الصواب نقول سوال اول که مصدر است بقول وی از انچه انکه حکم موضوع
 است بشارت فرج مشایخ که در کافی کلینی که یکی از اصول اربعه شیعه است موجود است الحمد لله
 علی هیچ الصواب انکه این سوال مستثنی است بر عدم درک طریقه انچه متکلمین و مجتهدین امامیه چنان
 در اصول دینیة بر دلائل قطعیة اعتقاد میکنند و پس وطن تقلید را در آن جایز و شایع نمیدانند
 این اصول و بنه اعتقاد بر اخبار اعدایان و صحاح و حسان و موثقات و ضعیفات این مادی که
 اما در فرج و بنیه پس اعتقادشان در ضروریات دین و تربیت قطع است پس لا علی اخبار الامام
 و در غیر آن بر طبق است نه مطلقاً بل حاصل من احوال اوله الاربعه کتاباً او سنیة اجاعاً او عقلاً
 و لا عزة عندهم بالقیاس المندم الالاسر ولا یخفى الرای و اجتهاد الناس و در صورت تعارض
 عمل شان بر ترجیح بعضی علی بعضی است و اخبار تراجم و مناشی آن منکر و مشوب شعب ثمره است و مقتضای

و در بعضی مقبولین دارد و محمول بر محال رسیده عیدیه است سوال ششم که معنون است بقول
انما تجله است آنکه چون روایت قدح شامین الخ جواب این سوال هم مثل سوال سابق منی بر
از اصول فقهیه بامیه است چه خلاف معلوم است غیر قاضی فی الاجماع است و نزد ما اتفاق جامع
علم بدخول معصوم در ایشان حاصل شود و تحقیق اجماع میشود و کما لایستد بالاحتیاج
فی المقتر اما الاجماع فهو عندنا حجة بالنظام المعصوم فلو طار الامت من فقهاء من قول ما کان حجة و حصول
اینکه لکان قولها حجة لا باعتبار اتفاقها بل باعتبار قولها انتهى محل الحاشیه من کلامه پس تحقیق
روایه قاضی در چنین اجماع باشد علی اجماع نیست که عبارت است از اتفاق است و مستند بحث
لا یجتمع شیء علی الفعل بدون اتفاق صریح است بموتی ندارد و از اینجا واضح شد که اجماع در خلاف
خیف اول بل خلاف سعد بن عباد و تخلف مثل حاشی لا یجاب بلیت الظهار و سایر بنی الاثم ما شتمناه
علی ما فی الصحیحین و وقوع بیعت بعد از آن که ابراهیم علیه السلام باقیها من انکان علی وجه جاده فاطمه علیها
سالت النصف و جود الناس عنه فصرح الی مصالحه الی بکر و متابعت و ما فی شرح المقاصد من قوله بکره
فما سیانی و سر کم و قوله علیه السلام لما حق ان یعطه باخده و الا ترک عجز الابی و ان طال السیری
ابن الاثیر فی بنایه و قوله علی ما فی الاستیعاب ترجمه فاعه العجب للجمعه و الزمیران الله عز وجل لا یزید
رسوله قلنا نحن امه و ادبائه فلا یزیدنا سلطانا احد فانی علیما قومنا قولوا غیرنا و امم الله یولا محبا
الوقت و ان یعود الکفر و یورث الدین غیر ما فصرنا علی بعض الامم فلم نر کما الله الاخر الخیر الی غیر ذلك
خالا یخصی کثیره صورت تحقیق ندارد و کذا فی حل اجماعا هم کسب امهات الاولاد و مع خلاف علی بن
بالقول و حرمه المتعین مع خلاف ابی عباس و سعید و عبدالله بن عمر و عمران غیر هم و الی قول الخلیفه
است آنکه قاضی نور الله الخ جواب آنکه فاضل بن عبد که ذکر تشیع درون نارسید و امون غیر این
در مقام سرسعه و احتمال تغییر از سلاطین عباسیه در خصوص روایات سابق بنام و ثواب ثانی عظام
مذکور منفعه محال است عجب است بچند وجه اول آنکه بابر تویر مذکور غیر مکه بوقه نیه عاید میشود و بوقه حشر
توضیح ایضا آنکه چنانچه باب سید نور الله حکم تشیع بعض عباسیه است و بعض عظام نیه نیز تشیع بعض

بعض آنها نموده شیخ طلال الدین سیوطی معتقد به فاضل سنازع در تاریخ الخلفاء درباره مامون نوشته
 و گمان معروف است که شیخ و قد عطفه و کمال علی خلیفه اخیه المومنین و العبد بالخلافه الی علی الرضا کما سطره و فی
 کتفه و فی سنة احدى و مائین خلع احاه المومنین من العبد و جعل الی العبد من بعده علیا الرضا بن موسی الکام
 بن جعفر الصادق علیهم السلام جمله علی ذلک فی الاصل فی الشیخ حتی قبل ان یموت ان خلج نفسه و یقوض الامر الیه و مولد
 بقیه الرضا و غیره در ارم با همه در وجه انبیه و کتب الی الافاق و کتب امر ترک السواد و بس الخضره بنی
 الحاجه من کلامه و ذرا الفع لنا و اضمکم و الله البکرین مره چه برکاه خلفای بنی عباس با اختیار ناس خلفه کن
 بابر و زبانت باشند و بعضی شان از جمله متشیعین پس ثبوت میرسد که شیعی علم خلیفه و بطاع واجب الاتباع
 سیانست و از بعد و لله الحمد علی ذلک نمیدانم که در صورت طاعت آن امام واجب الطاعه در اختیار
 مذکور شیخ جابر سیان لازم باشد حال آنکه قواعد مقررده است مقتضی تحقیق طاعت چنین حضرت
 و قد اعترف الشیخ الزبور فی منشی کتاب المذکور حیث ذکر فی بیان عدم ایراده العبدین بزمه الخلفاء
 عذیره قال فی تصانیفها و منها ان باقیم صدرت و الامام العباسی قائم موجود فلما یصح اولایع البیعه
 لا یمن فی وقت واحد و الصحیح المقدم و منها ان الحدیث در زبان خدا لا مراد و مل الی بنی العباس
 لا یخرج عنهم شیء بسموه الی عیسی بن مریم او المهدی فعلم ان من ستمی الخلفاء فرج قیامهم خارج باع فلیهم
 الامور لم اذكر احد من العبدین فلا غیر من الخواصر انما ذكرت الخلیفه المتفق علی نعم الله و عقیده شیعی
 پس تا جانش مامون شیخ از جمله ائمه و خلفای متفق علی صحه امامت و خلافتهم باشد کما مضمون علی الخلفاء
 کلن توجیه و تاویل روایتیکه شیخ سیوطی آورده بابر مسک است بجا طر میرز جعفر خلافت بنی عباس علی
 که مقتضی توفیق گشت و نزول حضرت عیسی ظهور حضرت بابا الامر و انوقت بطور زیر سیده بی توجیهی
 مسک امامیه بجا طر گذشته یا نشانکه او خلفای عباسیه استعم بود و او بعبارت جاب تحقی طوسی قدس سر
 بمقام صلی و شرافت چون علمای دین بواب امامه معصومین نیابت عامه میباشند چه عجب روایت زبور
 اشاره بر واد دولت عباسیه بدست حق پرست یاب حضرت صاحب لوباشند به حال ضرر کلی از خلافت عباسیه
 متشیعه بمخالفین عاید پس فکر جواب بر عده شان لازم و الله الحمد که ضرری در صورت مذکوره بقایا خضره انبیا

غایبه الامر بر نقد صحت توفیر فاضل است بدین بعضی احادیث عاقبت بنام که بعد عباسیه که ایضا آورده اند
 از دست نواد رفتن بپای جاح فقه در روایات آنوقت بنام و نظر ایشان ثابت اگر خدایت
 از دست رفت زنده باشد عاقل و حیث بقبولیت بنام و غیره روایات بعد عباسیه بدست پس عاقل
 بر میان زیاد تر لازم که خلقت از دست نشان می رود و اولاد جدا افتاد باشد فاضل شدید داده
 انصاف میموده در رساله انصاف فرموده و صلی الله علیه و آله و قد اجمع فی الامام ابو یوسف خلفه ^{بعد}
 پس نگاه رسید شیعی امام حضرت ابو یوسف بنام شد می دانم که رسید با جواد این سنت پند را ترک می نماید
 دوم آنکه اسلام که برون مامون اند بر نوازش تا عشره بوده اند ملک کلام در اسلام ابن ماعین است
 فضل عن تشیع الاثنی زیه که فاطمین ائمه دین بالاتفاق ناری و از جمله فاطمین اند فاطمین الاسلام الایما
 کما لا یخفی علی ذوی الایقان اما آنچه از کلام سید نور الله نور الله مرقدہ مستفاد میشود که جناب ایشان
 تشیع آنها قایل بوده اند پس اول آنکه تقلیدشان عیسیر لازم و در باب مثال این کونا امور خیر مطاع
 فان الحق الحق بالامتناع خصوصاً نظراً بیکه تمت جناب سید مدوح سوبی توسیع دایره تشیع جهان
 بوده و بکثیر موارد این فرقان همان سطح نظر داشته که مثل سید شریف جوفانی و ملا محمد دوانی را هم محال
 آن دایره گردانیده و مانند مصور و التوفیق را نیز در ایشان تکلیف گنجینه علی باجی و ثانیاً آنکه از کجا که
 مرا و جناب سید شوشتری سید حقیقی آنها بوده است بکمال که مرادش تشیع مجاری طابری بوده باشد
 بل نه از موالی المتعین کما لا یخفی علی المتدرب المتوطن توضیح بمقال آنکه خانج اسلام و ایمان بالمعنی الاصح کما فی المطالب
 نموده میشود بر اظهار اعتقاد بدولت نبی و تعین عدم انکاری که از روایات دین قولاً و فعلاً و کلاماً اسلام
 فلو اقر احد السبأ و تعین انک و عجب العلوه و انک و اولی ما سید لازم الاستخفاف بالشرایع اسلام کما فی المطالب
 و کما فی کتب فاطمیه نموده میشود بر حق اظهار اعتقاد و بدوید مع قطع نظر من شرط المراد بوجه بعضی
 عوام مسلمین یا همین معنی مسلم بخوانند و اطلاق اسلام بر امثال اکبر یا عشاء و اکثر منافقین و دیگرین ضروری است
 اندین باب است بجهت تشیع و ایمان بالمعنی الاحدیه فردنا حق اسلام است حقیقی و غیر حقیقی بر دو سیاه اول
 قوی بارت عن الاعتقاد و اما الله لا یمنع الاثنا عشر یمن من الله مع عدم انکار احد من ضروریات فیه الامامیه

قولا وفعلا کسح الرحیلین و حل المتعین و بطلان التعصب و التوکل و اما الثاني پس عبارتست از اظهار
اعتقاد مذکور با عدم مراعات شرط مذکور و ظاهر امر ادعای سید شوشتری همین معنی بوده باشد
ملکه نظر و قیاس حاکم است باینکه خلفای عباسیه سلاطین ائمه عشر مضی من الدنیر قایل و معترف بودند
عائنه مافی الباب اینست از حق و اولی بان میدانستند باشند و خود را و خلفای نشانه را با وجود
شان غیر مستحق بان و کفایت آن احدی از عقل فضل عن العقل بکونی عینا باند که قلمه انبیه دین که
مستحق خلود و از بزرگ شیعیان اند و در سینه بنده بمی و ای کریمه قل لا اله الا الله علیه
الا الموده فی القوی و بعد قول قاعده محاربه کوفه و بوج نجات اهل بیت از ضروریات دین و
بکسرش و توفیق از داور اسلام خارج و با تفرار العام غنمی الخاص پس چگونه کارا شیعی
حقیقی قرار توان داد و کما بویده کلام سید شوشتری فی باب المنصور حیث قال انبوبان بع
که نظر بان اعمال عقوبت مال که بشیبه طریق عفو و شفاعت بجمعه و آل را بر او مسدود ساخته ذکر
اورا در این کتاب بناریم و آورا و امثال اورا باطل است از زانی داریم اما چون مبنای کتاب
بر رعایت جانب اعتقاد بود و بعد از منصور مذکور در مقامیکه اورا خوف زوال ملک خود اظهار
نقیه قولا و فعلا بنمود و چنانکه بعد ازین مذکور خواهد شد محاطت شرط کتاب اگر بودیم و او را
کنجایندم انتهی زیرا که حکم فرمودن جانب ایشان باند و طریق عفو و شفاعت در حق منصور
بعنوان جرم و جرم صریح است در آنکه او را شیعه حقیقی نه بداند و اندکخص بر سبیل مایل و مجاز اورا
شیعه قرار داد و نیز جمله و او را بتکلف کنجایندم بان ماط است اما حال اعتقاد منصور بحد
تشیع پس مثل حال اعتقاد خلفای ثلثه و نظر انهم برین اسلام است و حکم حکمه و کل بذلیر عومه
توسیع الدائرة لتشیع کما مر و در نفس الامر بزرگ ثبوت نرسید که ملا عین عباسیه با مرتبه
انتمی عشر مضی من الدنیر قایل بوده اند و لو محض اللسان آری چون آنها از زمره انتمیه بودند بعضی
از ایشان بجهت اثبات کافیه با فضیلت جناب امیر و کاتبی بنال شجین بل شیوخ ثلثه که بمی
و عدوی و اموی بودند و با انتمیه علیه معا و ات یکله در استدلال و اعتراف بر بان بنمودند

و این بدین تشیع بود که در تفرقه شخصی بر حصول خوف از او دست نوازد و او را سنی نامند خواه
بنام شیعی خوانند به تقدیر محلی از حال از رویشان مانده بایستند و بعضی زرین بایستند که
آیا مقام تقیه از آنها در اظهار تشیع بود یا در سنی پس میگویم هرگاه بدون ملعون امام
بجای را محبوب کند و او کارشید سازد و مثل کجی برگی و زیر او باشد مثل ابویوسف قاضی او و
مانند عباس بن محمد بن قناده و حکام را بر طایفه سینه خیر سینه در مالک محروسه جاری نماید
و احدی بحال اعلان بیزاری چنین در عهد او نداشته باشد و در مسائل حلال و حرام مثل ابویوسف رجوع کند
و خود را نه در سبب عمل بر قول او معذور داند و جلد آب را حکم او بر خود طلال سازد و خالجه اسیر
که از اعظم اعلام است بر آن قاضی تشیع منع مفعه و ایتم جاریه واجب الاستیجار بجمله
نارضیه آن قاضی بدون استبراطی نماید و جوایز عطیمه به او عطا نماید تا اینکه شیعیان بصله قوا
صدرا در رسم انعام و ادکاه طوریه تاریخ الخلفاء و سیانی قبا بانی و بر قول کتایب
و عید قتل نماید و در حکام قوت این مبارک غرا واری نماید چنانکه در تاریخ مذکور بر او دست
بمعه عن سیر المسی القول کتایب القوان فقال لئن لموت به لاضرر من خفه و هم کویلا لم یغیر موت
المبارک مجلس للواء و امر الایمان ان یزوه فی این المبارک و جوایز عظام بسببان کشند
فانه اعطی مرقه سفیان بن عیینه مایه الف و اجار کتایب الموصلی مایه الف و بحجاب امام موسی کاظم
و دو صد در رسم و گوید دست خلیفه کونا است و بنام نیک انجام از دست او بگیرد و خالجه سید نور
در مجلس المؤمنین نقل عن محمد الکشی بعد از مناظرات بشام در سکه امامت نقل فرموده چون
از رویشان سخن از بشام شنید روی دریم کشید و مردم را از آن براجعت نمود و بشام
اینمقی را غنیمت دانست و در بغداد توقف نمود و متوجه مدین گردید و در آنجا با و خبر رسید که
از رویشان بچی گفت که دست از مواخذه بشام و اصحاب او برداری و کفر سزا و اخراجت
امام موسی را آورد و در حبس نمود و بشام در کوفه مدتی محبوس بود و کجی در مقام ملاقه او بود
و بر او دست یافت و بشام بجزا رحمت از روی شرافت و در مقام دیگر فرموده که بخلش است

که روزی رسولی از جانب یحیی آمده پیشام گفت که او میگوید من نزد رب رفتم و برایشان فایده
 گردانیده ام چه ایشان اعتقاد دارند که دین قائم میباشد الا با امام حی حال آنکه امام شاهر محسوس
 ساخته ایم اینها نمیدانند که امام حی است یا میت پیشام بگوید گفت که اعتقاد ما آنست که امام میباشد
 حی باشد خواه حاضر و خواه متواری و عیادت ما در خبر موتش محقق نشود حکم بچویش منینام
 تا آنکه گفته که یحیی بیرون را از جواب پیشام مطلع ساخت و او کس نرسد و کس نرسد که پیشام را بیارند
 پیشام پنهان شد و نوشتند نامی بیرون او را یافتند و بار نشنیدند و پیشام بعد از دو ماه با آنکه
 بیشتر بجزار حجت انبروی شتافت و از عذاب مواخذه بیرون خلاصی یافت انتی محفل است
 ثوب پیشام و تشیع بیرون که فاضل سید لطیف اقی تمام و تبحر بسیار از ایشان ساخته اما عاقلی
 در چنین حال تجویز ارتفاع یقین در مانحن فیه نمیتواند نمود و قانون را اکثر شیعیان معتزله نپذیرفته اند
 و تشیع حقیقی بعباده و اغفال است با فغی شافعی در تاریخ خود نوشته که مامون روزی امر نمودند
 تحلیل متعزلی بن اکنم محمد بن منصور ابو العیاض را گفت که بپناه نرو و مامون روید و اگر راه سخن بایسد
 حوی در ترجمه متعزلی بنزد و الا ساکت باشید ما من یایم چون ایشانند مامون آمدند دیدند که مسواکت میکنند
 و قول عمر ستان کتا علی عهد رسول الله و ابی بکر بر زبان دارد و میگوید کسی توای جعل که عوام
 کردانی جزیرا که بغیر خدا حلال ساخته آن برد و حبارت بر کلام نمودند تا یحیی آمد مامون پرسید
 چو متغیر هستی گفت حدث فی الاسلام پرسید آن چیست گفت ندا تحلیل زما مامون گفت من تحلیل
 زما نکرده ام گفت متعزلی است مامون دلیل آن پرسید یحیی بگوید لا علی اردا بهم در وایستاید
 ترجمه متعزلی نقل کرد که در آن حکایت مذکور است بعد استماع آن مامون پشیمان شد و دستغافل
 انتی مختصرا سبحان الله ابا حث متعزلی در ربات مذربست و مکران از تشیع خارج پس بگوید این
 کس شیعی توان گفت اگر قول او با جعل خطا بالعمراء تشیع او باشد این مذمت او از اندام
 تحلیل جو اکان فی در خروج او از تشیع باشد ابا عاقلی تجویز نماید که شخصیکه شیعی و متعزلی باشد متعزلی را
 محسوس او زانما اند او از حجت انبوت دست بردارد و با وجود عیادت خود قول این عباس است

چنانکه توقف را دلیل مطلب خود سازند و در استنباط عمل بر قبول شخصی مستند برایت و ارفاق
عقیده و زندقی نیست و در یقین نقل روایات از اهل مل ناسده شایع و ذایع کمال تحقی علی بن
خلال و یا را اخبار خلاصه آنکه عبارت خلاصه که شاید دعوی خود آورده اند شاید وجود فریم این است
و بس اما مغیره بن سعید بن علامه در خلاصه گفته که حضرت امام محمد باقر در حق او شریعتی در کان
کذب علیا و کان بدعوی محمد بن عبداللہ بن الحسن بن اول الامر کلام اشغفت و نوم ازین زیادہ میباشند
که تقدیر کذب ابلت نماید و غیر امام را امام دانست عجب که از کتب شیعہ باین تصریح حکوئہ و ارجاع
بمغیره کشتی آورده قال ابو الحسن الرضا کان المغیره کذب علی ابی جعفر و اذ قضا اللہ و الحول و دیگر
اخبار بسیار در مذمت و ارتکاب منها قال ابو عبد اللہ یوماً لا صحابہ عن اللہ المغیره بن سعید بن
یہودیه کان یخلف الیہا ینفک منہا السمر و الشعبہ و المماریق ان المغیره کذب علی ابی فسانہ
الاجان ان قوماً کذبوا علی امامہم اذ اقام اللہ و الحول و الحدیث و منها غنم ان اهل الکوفہ قد نزل فیہم
کذاب ی المغیره فانه کذب علی ابی جعفر و ان لسان محمد ان حصین یصیب العلوہ کذب
علیہ نعمہ اللہ ما کان شی من ذلک لاعدائہ الحدیث و ابن مغیره ملعون راس و ریس فرقه مغیره بود
و مذہبی فاسد احادیث مغیره شہستانی در مل و کل نوشته المغیره اصحاب المغیره بن سعید العلوی و
ان الامام بعد محمد بن علی بن الحسن محمد بن عبداللہ بن الحسن الخارج بالمدينة و رغم انه جی لم یسیت
و کان المغیره مولی الخالد بن عبداللہ القشیری و ادعی الامامہ لنفسه بعد الامام محمد و بعد ذلک
ادعی النبوة لنفسه و غل فی حق علی غلوا لا یبقیہ عاف و راد علی ذلک قوله بالنسبة فقال ان اللہ
صورت و جماع علی شال حروف البجا و موزونہ صورتہ رجل من نور علی راسہ تاج من نور و ذات
نہ الحکیم الی آخر کلامہ الذی نقل فیہ الزی فات الکاسدہ و التقایا لکاسدہ عن مغیره نعمہ اللہ سؤل
چهار مرتبہ خواست بقول او از انجمله است آنکه در حق ابو الخطاب الخ جواب آنکه در حق ابن خطاب و غیر
توجیہ و ما ولیکہ در کتب دین غا و درین متون این ارباب مع ابن سلول امثال جان تا و ثلاث را در تفسیر
حجیات نبوی از ان منافقان با لفاظیکہ بقوت شتاعت ہم پہلوی الفاظ مکررہ یا قریب بآن

بکار برند جواب از قبیل اوست چه خواهد بود پس جوابی که از جانب شان بجهت باز آمد همان جواب
 مثل آن خواهد بود و بطریق حل بگویم که سابقین در آن وقت مشایق نظری شان بود
 و اختصاص آنها با حضرت ائمه باجماع متفق قطعی و اجازت تواتر و سکاثره ثابت پس معارض آن اخبار
 محمول بر محامل عدیده از تفهیم و وضع حد و ما قول تا و بیات سدید و دیگر بدو اذنت که بخ منصفی را در آن
 مجال ارتباط باشد بخیل فاصل و ثبات حسن حال ابوالخطاب انشائش که اصل مستندی ندارد بلکه
 العقاد اجماع بر طرد و ذم شان در و اجازت تواتر و در آن دم و حاسم اساس تا و بی و احتمال
 است ایضا و عقاید خطاییه و غیره در اصول دین که بر این قطعی ثابت متفق علیها بین معظم علماء
 است بآب ابطال طریق آنها بکافی است پس خطاییه که اتباع ابوالخطاب باشند باید از احتمال نفی و مانند
 آن احقاق مذکور و اثبات حسن حال دال بر شد و نمیتوانند و چه قطع نظر از اجماع منعقد بر ذم
 شان اخبار تواتر و در آن بین فساد عقاید که در امارت ائمه اثناعشریه و در باب شیعیه بحسب
 ادبیل عقلی و نقلی و طبعین کافی است دارند در مذمت حسن شان کافی و وافی و یقینی می از اول و بر
 قطعه بر صدق روایات طریقیان است پس کجای حل علی التبعه در آن باشد کمالا نفی فیکون
 ابوالخطاب کلاما سطر و بین مزد و بین سوال که مصدر است بقولش از جمله است آنکه شرط سخت
 اجماع الخ جواب آنکه باین سوال بر عدم تدبیر و تدبیر علم اصول است چه دلالت اجماع
 بر دخول معصوم قطعی است لایمکانی عن قول المعصوم قطعاً و دلالت خبر واحد ظنی پس رفع
 نظری و تادیع در آن تواند بود چنانچه خود غیر اتفاقاً بطرح بعض اخبار نظر بجا گفت آن اجماع
 وجه تصریح محقق اند حال آنکه اتفاق است بوجهی و مخالفت رواه روایت محالقه اجماع و مخالفت مرو
 غمه صورت تحقق ندارد بالجمله طرح خبر مخالفت اجماع در اصول اوست نیز صریح فایده ابوالجواب
 شرح المہاج بیضاوی فی شرایط العمل علی الخبر ان لا یخالفا فی الخبر و یصل قطع عقلاً بکافی و نقلیاً
 من کتاب منته تواتر و اجماع او قیاس قطعی المقدمات و مسائل این در کتب فقهیه بسیار است و فی
 ذلک کفایت من القیاس مع و هو شہید علاوه آنکه در اثنی که بعض اخبار که بطور دلالت بر طرد

ان در این مقام مخرج کلام از این سخن میسر با الحاق یکی از مرجحات نظر در سند و حال رجال است
 بر تقدیر تعارض صحیح با ضعیف و عدم اخبار ضعیف ان بعمل اصحاب غیره من الواجب نیز صحیح علی
 الضعیف میسر دارند و بر تقدیر عدم تعارض و وجدان خبری ضعیف سند اگر خبر ضعیف بعمل صحیح
 باشد فلا ریب الا اعتماد علیه و کذا الوجه بتواین عاصده لها و همچنین اگر خبر مسوق باشد برای بیان
 یکی استخوان به بناسیمه در اوله سنن صالح کما بین فی محله و اگر خبر بعمل نیست و مسوق برای بیان
 سنن پس بمواق اصول خواهد بود و کامل البراءة و الاستصحاب الفحوی و غیره کما بان مخالفان علی الاول
 بعد علیه و ترجیح الیه علی الاظهر و علی الثانی حکم بر اصل و راجع بتعارض خواهد بود و رجوع مرجحات
 لازم و اگر اصلی در دست خواهد بود و حدیث ضعیف بلا معارض و انصورت نیز عمل بران بالغ
 علی کلام فی الجمله اصل طبعیت صدور و اعداد از اخبار کتب اربعه غیر مدعی و غیر ثابت و حاشی
 نزد ایشان مثل حال اخبار صحاح تنبیه نیست که اگر طلاق طلف بران خود و طلاق واقع شود
 فصل من روبره بان اما صحاح فقد اتفق العلماء علی ان کل ما عد من الصحاح سوی التعلیقات فی
 الصحاح است نه تالیف الطلاق نه من قول رسول الله و من فعله و تقویر نه لم یقع الطلاق و لم یکن
 انشی و عمل و قد تقدیر اخبار کتب خود بر سبیل غرض بصرف المعارضات و ترجیحات میباشد بلکه بعضی
 اطراف و جوانب آنرا از مرئفات و مرجحات و حال رواه ملاحظه منعه در محل اعتماد اعتماد و در
 مقام جرح طرح طرح و در جای تاویل تاویل و لا یجوز وجه ترجیح و علمیم فی وجه و سل و اجاب
 ابن مقاصد علیه بر سبب و در ذریع فن اجتهاد در وران شب یا ورده و شباب را بنسب و شب
 ضعیف و لا یشک مثل خبر و چون روایات متالیف متالیف من یجد و قد و یا مخالف اجماع و قد
 و معارض روایات متواتره است لا محاله تحمل الطرح با ما دل باشد انکه قطعا و خوا کسی حکم بوضع طرح
 ان نعمه باشد کما یلیح الیه صدر کلام الفاضل المجادل و از منعی لازم نمی آید که جمیع روایات رواه
 قدح شان مطروح گردد اگر چه داعی الی اوضح و باعث علی الطرح در آن مفقود باشد جایز بود
 تاویل در بعض آیات که بطایر منافی اوله قطعیه است مثل کرمه بد الله فوق ایدیم و امثال ان مسلم

و جوبنا و بل در جمیع طوایف ارباب نبوت علاوه آنکه این سوال شرک الورد و دست علی کل
من تصدی لعلم الرجال و بحث عن ثقتهم و غیر من الغث و الدقیق من الاجار بالشیء
که املت حکم بوضع و طرح اکثر احادیث خود و منع اند فالجواب الجواب مع ان التوفیق بین
و کتبنا علی و ریت بر شدن الی بیج الصواب فاقبر و با اولی الالباب و الی دوم که مخوف است
بقوش از انچه است آنکه اگر بنا بر صیانت الجواب آنکه در هیچ اظهار برات با خلق و تمام
مختلف متفاوت میباشد و بالفاظ مشوعه تا دیر آن ممکن پس برگاه مقام ثقه سند علی برات از
احدی یا ند تشخیص نقطه دون نقطه لازم نیست بلکه کاه است که احتیاج با استعمال اسنخ العالم شود
و بدین آن مخاطب برات مخاطب را با و میکند آیا ما جوابی برات عمار یا سر از بی سخن یا ثقه
در حین انکه یکبار و تشویع آنحضرت برات اینها را که با برنوفس نفس برزده از خاطر شرافت
و اظهار برات بر خطبه یا شد تا موتم ترافت و طاعت باشد مفید الطینان تراب نمک بود
و لفظ قائل السلام انما لفظ صریح در شتاعت فیمیدانی از شتاعت نیست چه نجر و انچه در مقام
مرح غیر مستعمل میشود و فلا یكون من جماع فی الذم فضل عن سماعه فاطمة یا لاسنعه خبانچه قول قائل
فالمسلم المدین شاعر مدین فارس مدح و محاورات شایع و مشهور و بر السنه جمهور و دیگر الفاظ
اگر که لفظ کا و بین غامضین چنانچه نباشد اسنخ نیز از آن نخواهد بود و ششخ از سنه آنکه خود در سال
مغلقه با فضیلت سادات بیعت ابن عمر را بایزید وضع خلع را محمول بر نبوتش فرموده اند و مال
بمان ثقه است الفاظ و ابست را خطه تو معصه که یا غیر از طیب خاطرش از آن خبری بر آید بانه
بکینا پیش حل علی الثقه در آن نیست بانه تجاری آورده لما خلع اهل المدینه بریدین متوجه جمیع ابن عمر
خشمه و ولده فقال انی سمعت النبی ص یقول یکل غادر یواریوم الفیقه وانا قد باعنا اهل حل علی بعه الله
و بر رسول و الی لا اعلم غدا اعظم من ان یباع رجل علی بیه الله و رسول ثم یقرب له و الی لا اعلم احدا
سبکم غله و لا تابع فی الامر الا کانت الفضل منی و بینه با از چشم و اولاد خود چه مقام ثقه بود و اگر
بقدر ضرورت انصاف فرمود این احتیاج بکثرت نبوی و بیعت جبره را بیعت خدا و رسول کما

وخلع امر اعظم عذر به زانکه فقهه كانت الفضيل بنی و فيه بزرگان امور و خوار و انصاف
که با تقيه بسیار و اینه با آنکه اصل تقيه در مذبح ثبات الکفار نام است و عن نافع ما خلوا بريد
واجتمعوا على ابن مطيع اناه ابن محمد فعال عبدالله بن مطيع الطرمه الا بي عبدالرحمن و سادة فعال
له عبدالله بن عمر لم انك لا تحس اسبک لاحد حداثا سمعته من رسول الله يقول من خلعت
عن طاعة نبي الله يوم القيمة ولا خجله و من مات و ليس في عقبه بقعة مات ميتة جاهلية پس در الفاظ
اين خبر باطل بايد شد معوه که با مراه از ان احقاق حق بريد بربي آيد با کجائش حمل بر صراط
و تقيه وار و ما تعجب کل العجب که رسا و ده پناه حمل با لامشني فيه التقيه على التقيه منو ما بند و در
قائه الله و اسأل ان الله و ان سرودي از تقيه منما بند ما لکنه کجائش تقيه نابر مذبح است در
روايات ابن حجر لا سيما نظير صراحت الفاظ ان اصلا و مطلقا نسبت بخلاف ان نابر مذبح
و روايات ابن ابي ان علاوه آنکه چون تمام و بعضي بگو در اويل حال فساد عقیده در شدند و معتد
مذبح جهيمه اسأل ان اکثر روايات مذبح ثبات در همان حال وار و کشته اگر چنین الفاظ
بر ساعت در همان مقام ماثور کجائش شده باشد سوال از رسا و قط و مصلح ميگرد و معتد
چون وجه تا و بل در احتمال حمل على التقيه منحصر نيست پس اگر الفاظ بعض روايات بعد تسليم في حق
الحمل على التقيه باشد لا جرم بوجه اتومات و اولي و اولي و يا بالمره مطروح لکن بايد دانست ان احتمال
تقيه مجرد احتمال عقلي اخراعي نيست بلکه اکثر روايات اماميه بان مطلق و سياقي بعضا فيما ياتي
و بعض روايات عاميه معاصران در رجال و بي سطور است ثما ابو يحيى بن ابي مسهره ثما سعيد
نسبو ثما ابن سبک قال حجبت فلقيني زراره بن عيينه ما تقاى شبه فعال لي ان لي البك ما يجر
و عظمها فقلت ما هي قال و اذ لقيت جفون محمد فاقرأه بي السلام و سلمه بحبره اما من اسل النار ام
من اسل الجنة فاكرت ذلك عليه فقال انه يعلم ذلك لم يزل في حي اجه فلما لقيت جفون محمد اخبر
بالذي كان منه فقال موسى اسل النار فوقع في نفسي مما قال جفون فقلت و من ابن علمت ذلك
فقال من ادعي على علم نذر فهو من اسل النار فلما حجبت فلقيني زراره فاخبرته بان قال لي انه من اسل النار



فقال لسان لك من جراب النوره قلت واما جراب النوره قال عمل معك بالثقة سوال ستم
 كه سدرت بقول او انما جرت انك الحكم عثمان بن عيسى الخ جواب بر مقتدر بان علم
 رجال محقق و مستوريت كه عثمان بن عيسى ارجملة فقه مدنيه واقفه بوده و كذا نيت در انكه
 ان فقه با وجود احتمال اسم شمع نزد فقه اثنا عشرية از زمره زائدة و كذا را ندوانا
 كلاب مخطوره نيمايند فحصل الشك الاول الضرورى الاتناج كذا عثمان بن عيسى واقفي
 و كل واقفي فنهو محمد بن زيد بن كاذب المطلب اما بيان معنى لسان انك اجماع علمائى حال
 معتدست بر انكه عثمان بن عيسى واقفه بوده احدى در ان خلافي كرده قال الكاشي عثمان
 بن عيسى شيخ الواقفه و وجهها واحد الوكلا المستيد بن المعتمد بن مال موسى بن جعفر
 الشيخ في سب عثمان بن عيسى العامري واقفي المذهب في حج في علم عثمان بن عيسى لروى
 واقفي و في صا عثمان بن عيسى الكلابي رواه كوفي واقفي المذهب من اصحاب ابي الحسن موسى
 و آورده ابن داود ايضا في ضمن جماعه الواقفه و في كذا عثمان بن عيسى كان بمصر و كان
 عنده لكناظم مال كثير و رت عوا فبعث اليه ابو الحسن الرضا في طلب المال و الجارى و كتب اليه ان
 الى قدامت و قد قسمنا مبراهن كلب عثمان بن عيسى اليه ان لم يكن الوكلا ان فليس لك من ذلك
 فسمى الكنان قدامت على ما كمل فلم يامرني بدفع شي اليك و قد عفت الجارى و ايضا خرج
 كونه منهم نصير حميد و سائر علماء الرجال عن اخوهم و اما كبرى پس از عايت ظهور حاجت بيان
 نادر و لكن نونجا لمرام ميگويم كه فقه حقه الواقفه صالحه را بعدا و احاديث تحت طابره زائدة ايند
 و كلاب مخطوره نيمايند و بدتر از نومصب مي الكا رند و العهد عليه لاجماع المتقي من فقه المحقه و
 لطافت بالاخبار عن الاثني عشرية و روى عمر بن قرات قال سالت ابا الحسن الرضا عن الواقفه
 قال اخشون حباري و يموتون زائدة و روى ابراهيم بن ابي البلاد عنه قال فكرت المخطوره
 و يكلمهم فقال عيسون ما عاينوا على سلك ثم يموتون زائدة و عن عمر بن زيد قال دخلت
 ابي عبد الله فحدثني بما في فقهايل الشيعة ثم قال ان من الشيعة بعدنا من هم شر من اهل البيت



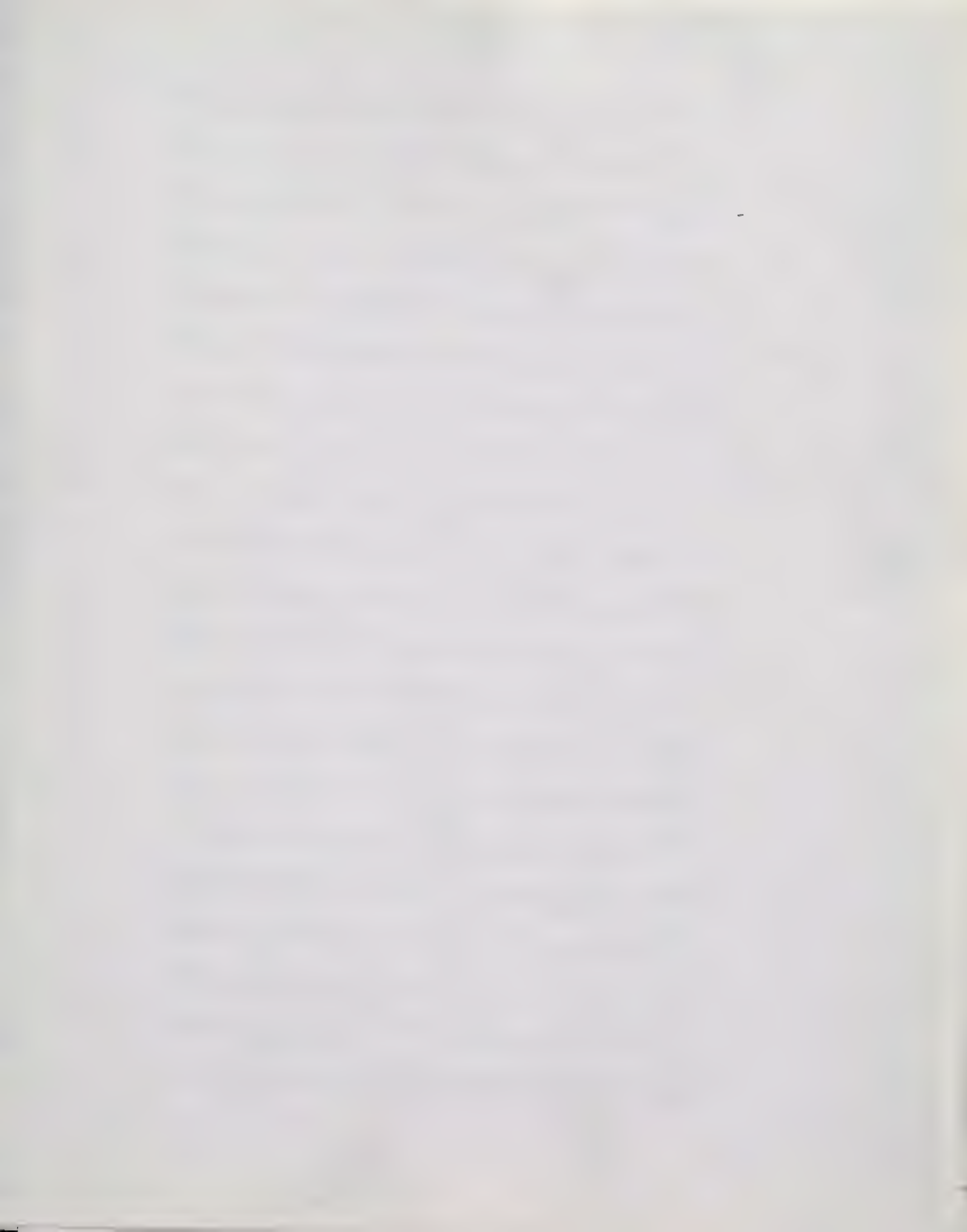
فما كان النفس مخلوق حكم وتلك لكم وتبرأون من عدوكم قال ثم قال قلت جلعت ذلك بين لنا
نعرفهم فلعننا منهم قال كلا عما انت منهم انما هم قوم يحقون بريد وحقنون بموسى الى غير ذلك
الاخبار بس بعد ترتيب تصديقات محققين ثم كفو وزندو عثمان بن سبي يستنج يتنود اما كتاب
توبه او توبه نصير بن حمدويه او توبه اولاد بن ثبوت بن سبيده چه تصرف كورار حمله علامه بر شوق
رافع اجماع قطعي تواند بود چه صل و فقيت باقر شش ثابست موكده كحق اجماع است و نقل رجوع
بر خط ف ات فلن بابه و در كتاب خير الرجال مسطور است قال النافذ في المش رجالة الوسيط بعد
نقل بده الا فاول و بالجملة كونه واقفا معلوم و كونه لا طمع في المال في الروايات مشهور و التوبه
لم يلقونها الا من جهة نصير بن الصباح وفيه ما فيه انتهى و لعل وجهه انه فاسد العقيدة جدا قال العلامة
في منه في ترجمه نصير ان عالي الحديث في حسن بن الصباح ابو القاسم البلخي عالي الحديث في نصير
بن الصباح موعال و في لم يكني ابا القاسم سزال بلخي في حله من كان في عصره من المشايخ والعلماء
وروي عنهم الا انه قبل ان كان من ابي طيرة قال انتهى من سبب نقل كمي از علامه توبه او را حكو
در خود و توبه بابه كفو وزندو او اختلال راه خواهد یافت ثانيا بعد تسليم وقوع توبه و قبول ان از
اصل بدعت محكومه ثانيا في الكلام سيد علامه طاب ثراه و ذكره و حقهقت ناسد كلام استجاب
سيمايد چه محصل ادعای التجاب است كه چون اسما ابو الخطاب عثمان بن عيسى خلافة العليم
انتم و بن اختار خود غنم و توبه حقه محكوم نصير بن موكو كورديد و در اين خود شبهه نيك اين
جماعت در او و احوال مخالفت طريقتا نمة موفقه بود و ذكر باز توبه بنوده باشت موافق
طريقتا نمة خولامد بود و كلام در وقت مخالفت آنها با ائمه دين بوده و التجاب بنوده كه
استابر حال كفو وزندو قد مر و اما كتاب توبه ثانيا في ان باشد كاي توبه و انابت ارنو بافتق و دليل بر
كوفايه است و آن در معاني ما كافي كمال الحقي اعلم به انما او را غير منهم بالكلية نوشته اند پس ك
رساوت بابه بان عجيب و دليل حقيقت نامه از علم حديث فن و رايه و رجال و ارد به
بافاسد العقيدة كه غير منهم و مقبول القول مي باشد و لهذا حديث موقوف آن روايت را سيما

که در سند آن حدیثی از اهل ذریعہ باطله باشد که متوقف بر فی القول بوجه باشد و غیرتهم بالکذب
 این امر مستبعدی ندارد و اگر متوقف و مشکوک بر صادق القول میباشد فی در باب آنچه نامیده شد
 فاما در بیان نماید قول ثان معترض خواهد بود که داعی الی الکذب موجود و عدالت صارفه عن الکذب
 منقوضه و بلکه خبر عادل تبرجاً بیکه اتهام خبر لقع با و باشد مقبول خواهد بود و مثل روایت فضیلت سخن که
 یکی از خوارج نقل نماید و آن مستلزم خط مرتبه بیست و لا یمایند مقبول عدولی المعقول خواهد بود
 گویشخص نفع باشد و او را صادق الیه دانند و همین است متناظرین با برائت است که اقدام بر و است
 خوارج و دیگر اهل بدع در باب فضیلت سخن و غیره بنمایند خصوصاً بضمیمه آنکه مثل حضرت صادق علیه السلام
 صادق الیه دانند و عثمان بن حطان شیخ خوارج و شیخ امام بخاری را صادق الیه الکارند و
 بر روایات او و فضایل صحابه که آعادی حضرت امیر علیه السلام اندا اعتماد نمایند و روایت او را بر
 غرضه ظاهره مقدم نمایند و اعراض از طبیعت روایات همان در فروع و اصول نفع به انسان است
 بواجفادان دشمنان حاذقان رسالت گردیده باشند اما آنچه نامیده شد که نه است آنچه
 شیخ الطائفه در حق او گفته توقف در روایات نموده است و است لالت بر وقت طبع طار زمان شود
 پناه دارد و وجهی که معنی عبارت خلاصه را فهمیده ولی مطلبش نبوده است و توقف شیخ الطائفه
 فرموده و عبارتش خفا که خودشان نقل فرموده اند است قال شیخ الطائفه ای که کان و اتفاقاً و الوجه عند
 التوقف بنمایند و به وفور الوجه عندی کلام علامه است نه کلام شیخ و محصلش اینست که شیخ حکم بر او است
 او معذور و ترو من توقف در فتووات او پسندیده است پس اسناد و توقف شیخ الطائفه وجهی ندارد
 و عم اگر مطلوب جواب علامه ازین فقه نیز تفهیم میسر گردد و طلب خود انکاشه به معقول میباشد
 که بعضی علمای ماسنودات او را قابل عمل میدانند که فاسد لعقیده بوده است لانه متوقف غیر هم
 بالکذب و توقف بر این عمل کافی است ترو من توقف در فتووات او میباید و عمل بر آن تشایک نظر
 بعدا و اعتماد او اگر چه نفع بوده باشد پس این را موی خود ساختن طرفه ماجرای است بلکه اگر
 متکسب بعدم توقف بعضی علما در باب قبول فتووات او میشود از انکافی در بادی الای میاید



بیا و بنار و اگر این همه محمول بر تقیه و مصلحت ملک باشد کما یثیر و البعض کلام سید الشوخی با هم
مطابق و در این مقام حاصل بر گاه خودش بلیه تقیه گرفتار باشد چگونه معاضدت و کمی
ترس تقیه در برابر امانیه و اندک و البعض در کتاب حجاب حکایت طولانی در باب حکم باطن
حجاب امام رضا علیه السلام را بر تفتن برای باز عهد و از تمامی راه مختصرا بر برگردانیدن
تمام تعلیموده ابا جعفر ائمتی را نسبت امام احادی از شیعیان تجویز می نمود و بر تقدیر و اظهار
شعائر مذکور امانیه بعهده نشان مقام تقیه بودند در اظهار خلافت آن امام که فاضل شریک
ابداً احوال تقیه در اخبار مناقب هشام و روایات مثالب خلفای عظام بجهت خوف از بروز
و مامون متشیعین فرموده محصلی ندارد زیرا که اگر فاضل مذکور حضرات ائمه علیهم السلام را مقتدا
امامی بخشد و اصول و عقاید شیعه را استقامت ایشان علیهم السلام می انگارد و
و الامر ملک کما نطق به کلام صاحب جامع الاموال و السیوطی فی تاریخ الخلفاء کما مر بلا معنی ح
فی اجاب المثالب زیرا که مثالب خلفای ائمه علیهم السلام است پس در اظهار آن چگونه احوال
خوف از بروز مامون و خوف از تشیع بعد از امانیه هشام پس کجایش تقیه در نسبت
زیرا که اگر نمرعوم مدیح ابن احوال هشام در نفس الامر منافی عقیده نبی و تشیع در مقام
از راه تقیه مدح او فرموده پس روشن و مامون از رمره مجسمه و شبهه نبوده اند اما علیهم السلام
از ایشان در این باب تقیه فرموده شد و از نمرعومش عقاید هشام منافی اندیش و مطابقت
مذرب فرقه صفه امامیه بعد لکن من حیث الاموال و التوفیق با بلیت مذمت و توفیق و انسته و امام
بجهت توفیق سلطان زمان تعدیل و توفیق و منعه دفع ان الامر ح سهل نقول ان الاجام
المرکب تابع لاده الا حمال لان کل من حکم بقرینه عقیده حکم بتجدیل و کل من تعالفاه فانقول
بعده عقاده و مناد علیه فوق الاجام المركب اگر فاضل فرمود حضرات ائمه علیهم السلام را
از ائمه سنت می شمارد پس تجویز صدور تقیه از ایشان علیهم السلام چگونه میاید که ملت بهر از این
از ان انکار دارند و خود فاضل شریک گاه چاره برای عدم تجویز تقیه باین صریح نموده

انکار آن نموده لکن مجازاً عن مخالفه السلف این قدر ائمه بنویسند که نیست مثل نقیه امامیه
 قابل نیستند مقام حیرت که برگاه نقیه در باب ثنایب تخیل و نظراتها مجوز شد که اموری
 معتبران بانی مانند نقیه در آن غیر مجوز دانسته شود و علاوه آنکه روایات مطاع خلفا
 ثلثه و غیرهم منحصر در روایات کتب امامیه نیست بلکه کتب اهل سنت نیز معلوم است چون است از اخبار
 ثنایب شان و توانست معنوی علم قطعی ثنایب شان بهم رسیده که احدی از نصیقین را مجال
 نیست بر فوف اخبار ثنایب شان در کتب امامیه اخبار آن در روایات عهد بیرون و ما بین
 نه چه روایات متواتره متطافه سنده متعجب از جواب ابراهیم بن محمد تا امام ثانی عشر علیهم السلام
 الملک الاکبر در خصوص امامت انکسرت و سلب استحقاق آن از ثلثه و نظراتی شان بکثرت
 حقه موجود پس احتمال نقیه بر آنه مفقود و بصر من انصاف الجواب عما توهمه في اخبار مناقب
 هشام کمالاً الحق علی اولی الاحلام سوان ششم که تمحش است از جمله است آنچه جلالت شان
 الحجاب آنکه چون مطلب عبارت صوارم و انر سیده اند اگر آغراض بزم و دور فرمایند
 عجیب باشد چه اصل مقصود نیست عدم وقوع خلاف در میان علمای امامیه و خصوص جلالت
 ثنایب با وجود کثرت وقوع اختلاف در اکثر مسائل شاید عدست بر ظهور مناقب در ارجح و جلالت
 شان بایشان مقدم و حجت اخبار فادیه و بس در این ادور عین لا انزیر که این دلیل انی است
 بر عدم صلوح معارضه نه دلیل علی بس علم با عدم صلوح متوقف باشد بر علم بعدم کتوف
 ولا عکس فلا دور و له نظایر فی دلائل القوم غیر خافیه علی من استیقط من النوم و اما علم بصحت
 ما یطعن علیه الصالح فلا توقف له یتم علی العلم با رتفاع القوا در فی جلال المجت نعمه صلاً
 فلا بد و تفصیل این اجمال آنکه ترجیح احد المتعارضین علی الاخری بونه عمل اصحاب بر آن و مفقود و حجت
 العمل ضایع بین التوفیقین است و لهذا شریعت روایت مرجح و شد و انرا باعث مرجحیه سید شد
 المحاضر فی الاصول من التوفیقین فکیف اذا کانت روایت معمولاً بها والاخری ترک العمل و این نحو
 استدلال و ترجیح در ادله متعارضه مقبول و معمول به علمای امام است ثنایب اند و در تذکره و قولکم عقلاً



بتجلیات نشان شخصی در فرق موقوف است بر ارتفاع اسباب قاضیه کوئم اگر مدارا یکنواخت
 که اعتقاد علمانی تجلیات نشان شخص محبوس موقوف است بر علم ایشان بر ارتفاع قوادع و عدم
 صلوحه للقدح پس این مقدمه مسلم است لکن پس ارتفاع القوادع عدم متوقفا علی اعتقادیم فلا بد
 بل علم ما بر ارتفاع قوادع موقوف است بر علم ما با اعتقاد نشان و اعاینه فی مبدء وقت سبب موقوف
 سبب وقت سبب موقوف علیه میتواند شد من غیر لزوم الدور و اگر مقصود نیست که علم ما نصحت
 اعتقاد نشان موقوف است بر علم ما بر ارتفاع اسباب قاضیه میتوان گفت که این مقدمه مسلم
 و الا لازم چه معرفه المسبب معرفه بالسبب بودیم که لا حال آنکه اگر چنین نباشد اقیه ششانیه و
 بر این آیه بالکلیه باطل میشود و نیز با بر این لازم می آید که اجاع حجت نباشد الموقوف ارتفاع
 القادح چه اجاع بر فرق برامی متوقف است بر ارتفاع قادح آن امر پس بنا بر موعوم شیب
 اینهم مستلزم دور باشد آری مسلم است که علم ما بصحت اعتقاد نشان موقوف است بر عدم علم قادح
 لا تسامح العلم بالمتناقضین اما اذالم نعلم القادح فیکون لنا العلم بصحة الاعتقاد و حصول الاجماع
 ثم یستفید العلم بارتفاع القادح کما فی التواتر و غیره و در اینجا تنبع سیرت اصحاب برات ایشان
 اخوان و اتفاق ایشان بر امر واحد با ضرورت طبعه با وصف الطلاح بر معارض و اتفاق احتمال
 و قبول کافی است در قاضیه علم بصحت اعتقاد ایشان و کاشف است از ارتفاع قادح و عدم صلوحه
 للقدح و لا جرح فی ذلک لا جرحی نیست اگر فرض کنیم که این اخبار فیما نحن فیہ در نظر نشان قادح بوده
 فهو ما یبایه ما علم من سیرت من عدم القوانیه العلم بغير علم و ترجمه عن کلک اگر غفلت و قبول داعی
 بر مخالفت شده پس این غفلت را خطای شبهه بعد کلام حدیثیه بخطا توان گفت بطور ذلک الخبر و کلام
 لهم و هم بر این مثل ذلک و اگر برای غرض نقضی باشد فکک مع ان القوان قایمه علی اشتباه و کلام
 مگر آنکه قوادع مذکوره در نظر ایشان بوجه عیدیه مرجوح و متروک معی غیر آیه عن ذلک لکنها
 اخبارا حادثات و وجه و محال پس بحرح و احتمال قادح بودن از امر مخطوع و ست نتوان برد
 بلکه مراعات معلوم عدم صلوحه آن مر قاضیه را توان دریافت و هو المطلوب آری اگر علمانی عا

نظر بعد موقوف نشان بپیر علمای خاصه و اساتید طوفان خود این مسلم نذر زجه عجب کن
منظر نظردر مقام احتجاج و ابطال و اثبات علمائشان شخص نبوت چه برایشان نیست و الا
اگر وایت قاضیه بمیان بودی کی ایشان معلومات خاصه میکردند بلکه مقصود از دفع طعن است
و محمول توجیه الا اذا ثبت و علم وجود القادح و معلود منقطع و لغوی خبر المن فان الخبر الواحد
الطبی القابل للتأويل لا یصلح لذلك اللهم الا احتیالات و تحجیر و غیر مستلزم للطعن لان الطعن
مستند فعلیه اثبات الطعن باثبات القادح و انی له ذلك سواء اهتم و دهم که متعلق بسفینه
قتل نفس زکیه است جواب انکه انقضیه و نظیر تا قیاس منهدم اساس که اطلاق نشن از ضرورت
مذریک شیعه است فرق بسیار است مراد از این مقام تشبیه یعوب با حق غیر یعوب است یعوب
سفینه محبیه مصلح من المصلح و ذکر قتل نفس زکیه در کلام جناب سید علامه طایب تره بود
طایر خود انرا داخل فرموده اند و اما تشبیه بسفینه منصوص حدیثی است که کشی روایت نموده
و ان روایت بتامها در کتاب صوارم در جواب عقیده ششم مذکور و بعضی قوتش نیست که جناب
صادق ۴ خطایا الی زراره بفرمایند اما عیبیک لاکت حل شترت بنا و بملک الی و انت
و لک مذموم من الناس غیر محمدا الا نر لمودک بنا و بملک الی و اجبت ان اعنک بعد امرک
فی الدین بعینک و نقضک لکون بذک بنا و افع شرم غمک یقول الله عز و جل اما السیفه فکما انک
یعملون فی البحر فاروت ان اعینها و کان و را هم ملک خدا کل سفینه عصا غدا انزل عالمه لا و الله اعلم
الا انک یسلم من الملک لا تعطب علی ویه و نقض کانت سفینه صالحه یسیر فیها مساح و البحر لله فافهم
المثل بر حکم الله فاکت الله احب الناس الی و احب اصحابی الی و یاتنا ما نکت افضل من ذلک البحر
الافحام الزاخوان ملکنا علمونا عضوا برقبه عبور کلی سفینه صالحه ترو من بحر الهدی لیا حده عصا
ثم یعضها و اهلها الخ و این قوای مرتبست در تشبیه و نظیر که در مقام ابهام و رفع استبعاد از
امام بام صمد و باقیه پس تشبیه بران باینکه ارشاد علمای اهل عقاید است از اهل رشد و مدعیان سلام
بعید تا اینکه خود فهم مرام نموده اند و این قیاس را در این مقام چه کجا باشد قیاس تطبیق بر قیاس مادی با دل متاثر

است کمالا کفنی و تنگ - عرفی که چنانچه به حال تحقیق باشد پس در اشغال قبل از تشریح بطریق اولی تحقیق
 و چون این طریق در مکتب در میان ستم بوده و مرکز در ادوات فقط غلبه پس توفه با یکلام بعد از شاد
 باشد و معنی این است که بر تقدیر تسلیم چون برای دفع تنگ و مل از قبل دشمنان بعوضه عیب دارد
 در این باره و دیگر گفتار است از آنجمله است آنکه جرح مقدم است بر تعدیل جواب بر بهره فن اصول
 معلوم است که ترجیح جرح بر تعدیل در صورت نکاف و تعارض است - بر تقدیر ثبوت احدی باید
 قطعی با امارت ثنی و ما نحن فیہ چون جمع علیه و اجزاء متعارفه متواتره که گنجایش وضع در آن نیست
 ثابت است مصرف فاعله مذکوره و آن خواهد بود و معنی این جواب یک در مقدمه تقدم تعدیل صحاح
 بر جرح ایشان خواهد گفت بما جواب از طرف ما خواهد بود و سوال و آن هم اخفی خود از
 آنجمله است آنکه الله الاسلام الحی و اجاب آنکه کلام در مدح و مناقات شام بعد مستقر در این
 است چه در اول امر فاسد المذهب از جمله ملامه ابو شاکر و بعضیانی حسبی رندقی شوس بوده
 و در زمره فرقه جمیه مشهور و من بعد مستقر گشت پس احتجاج بحديث احتجاج ناقط از خط عتبات
 باشد بر و بی عمر بن زیدانه کان ابن اخی یزید بن الدین مذهب الجمیه حیثنا فیم فسانه ان اول
 علی ابی عبدالله لیسنا طره فاعلمه فی لا افعیل و کلام استناد نه فذلت علی ابی عبدالله
 فاستادنه فی اوائل شام علیه فاذن ففقت من منده و خطوات فذکرت ردائه
 و منیه فافترقت الیه فخذته حنیه فقال له ابو عبدالله ما عمر خوف علی فحلت من قولی الی او الحديث
 و هو طویل الذیل و فی آخره قال عمر فافترقت شام الی الی عبدالله و ترک مدینه و ان من الحق
 و تاق اصحاب الی عبدالله کلهم و الحمد لله و ما مررنا است که بر تقدیر تسلیم صحت روایت احتجاج که او
 حسن بن عبدالرحمن مجهول است سوال راوی از طالع شام در حکام فسا و عقیده او واقع شده اند
 است جواب سوله و وارده کانه رسیده که بطریق ارتجال با مرعات احوال خبر خبر برآمده و
 که کاتب الحروف حسب قراح فاضل شید جواب متصفانه عالمانه داد و معنی است برایشان
 تنها و توفه لعم لا تبطلوا صدقناکم بالمن والادی اکنون متوقع العفاف از جواب شاد و السلام

اما کلمات و عطف و نصیحت که در ماده صحابه ارشاد شده که ایشانرا اکثر از ایشان شمارندالی بخیر و
 پس از جمله آداب عطا است که اول و اعطای را نباید که قوش مطابق فعلش باشد تا مقتضای آه
 صاحب در را باشد اثر تاثیر در قلوب ستمین نماید و اما مصداق خود نصیحت و دیگر بر نصیحت بود
 بالجمله اگر عبد الله بن سلول و امثال او را از صحابه بگیریم که از امام عظیم و صاحب غنیمتند این و عطف
 تاثیر سبب است اما فالجواب الجواب کاش این موعظه را حضرت کثیر الحیاة علی الهی بیان فرمودند
 تا آنکه عبد الله بن مسعود و عمار یا سمری ایستادند و حال آنکه حدیث عمار علیه السلام این می شنود و
 صحایف متعدده سطور کاش این موعظه را حضرت ادره بیان که باعث قتل هزاران اصحاب غیر خدا
 گشته عقوق انبار را کار بند شده عرض می شد تا مقولین از قتل نجات می یافتند و فرزندانشان
 از خطاب بعمل محفوظ و محروس می ماند عجب که عطف به حکام و بیعی می ماند و مشارش غفلت را
 رجال صحابه است بل از حال نسوان شان خبر تا مر حال امامیه چه رسد اگر حال شان عاقل مانند عبد
 نباشد بالجمله حال صحابه منافقین را بر حال صحابه اخبار قیاس نمودن و اوقیه بیان نکرد بدو مومن
 که بر تخریب خانه انصاف است و پس خود وجه دوم جواب آنهم محقق ماند که قاعده کلیه نیست که
 بر کارهای بدلیل قطعی ثابت شود پس مخالف آنرا طرح خوانند معذرا قابل طرح باشد و الا تا اول
 این متهم و متعجب در انقسام ابات و روایات بحکامات و تشابهات تکلی نیست مکن در قول عمر و حکم
 و تشابه قرار داد و انخی ندارد و تمام اگر دلیل قاطع باشد قاطع نزاع میتواند شد و هیچ دلیل قطعی
 بل قطعی قابل قبول عند اهل الصلوات بر ایمان و حلالیت شان سخن قایم نشده چنانچه بعضی این
 از مباحث امامت مطاعن ظاهر میشود پس بر خبر که دلالت بر نفوت و بوم آنها داشته باشد
 واجب طرح و التاویل نخواهد بود و معلوم است که خصوص مخصوص در حق اصحاب ثلثه در مورد
 وارد نشد و عموماً معارض است بالمثل که در مثال مطلق صحابه وارد و متحد قابل محصور
 و اخبار نبویه در مناقق ثلثه که از فتوایات شیهه است معارض با جبار متفق علیها که دلالت بر نفوت
 شان دارد و احتمال وضع رواه مناقب آنها منطبق و راعی بر آن موجود و در معارض آن فتوای

و اجماع جمیع متفقین و اتفاق نزد همه مسلمین نشانه بلاستثنای غیر کافی پس حمل معارضه بر
 ظاهر و ادلای آن علی و غیر صحیح باشد اما کلام نویدی در شرح مسلم ناقلا عن القاضی عیاض که
 فاضل شریف نقل فرموده پس صریح است در اعتراض او باین طریق باین دلیل و لفظ الحد
 علی اولاد آنکه هر کس که روایتی در حدیث در صحیحین موجود است و بخاری اگر چه بکتاب
 که او از اخرج نموده لیکن باطل است پس احتمال تکذیب را در این راه دادن راه نصیحت
 مسدود ساختن است و وقوع طلاق زن بر ماله بعد از نكاح صحیح صحیح است این روایت
 لازم و لهذا این را الی الحدید گفته و لولا ان هذا الحدیث عنی حدیث مشهوره انبیاء علی عبد عمر زکریا
 فی الصحاح المصحح علیها لا اظن العجیب من منونه او لو کان غیر مذکور فی السوایح کما ان بعض مذکر آیه
 فی صححه و اما الحدیث فی الصحاح لا یستلزم اولی و آنچه نویدی فرموده که بعضی از این وقت از
 زکریا نورع نموده اند غالباً اشاره بخاری و تطبیقش باشد پس جنس تدبیر و حیانت به نقل از تواریخ
 نامیدن بعد از تواریخ است علاوه آنکه میگویم مقتضای شریعت است که هر جامی مرکب نوان تا خلق
 که با او سر باید ادا خلق در مقام قول کذب و هم را وی ستمی ننویسد باید که مقتضای کذب و قصد
 بر خرداوی کذاب و صانع باشد لکن مبادعت و این احتمال کذب و هم بروایت او تطرق ننمود
 بر سخن جامی و هر گاه جامی وارد پس بحدیثی که در بعضی روایات شده یا روایات امیر علیه السلام
 و هم را وی تطبیق این را که بر آن مجروح شده باشد در روایت جمیع احتمال جاری ننویسد و در
 تجدید توان این علیه و ادله قطعیه صدق را وی در خصوص اسناد کذب عذر و حیانت شکی نیست
 که در قوای آن احتمال کذب او بوده باشد چه امر از جناب سیده بر مطالبه مذکور که کماله بالبوکر
 تا دم وفات و فرمودن لا دعون الله علیک در مقام اعتذارش استدلال و احتجاج بر حقیت خود در
 خطبه طولانی که ابو بکر جویری و ابن اثیر جمعی کثیر اعتراف با آن نموده اند و بحدیثی که ابو بکر از جناب
 امیر علیه السلام نقل نموده زمان ابو بکر نزد عمر سه و لایل و اضمحلت بر آنکه حضرت سخن را در روایت موضوع
 سخن معاصر الانبیاء الجبر کاذب غادر و در باب خداوند عالم و ما جویری بدست اینم تعد و طرق این است

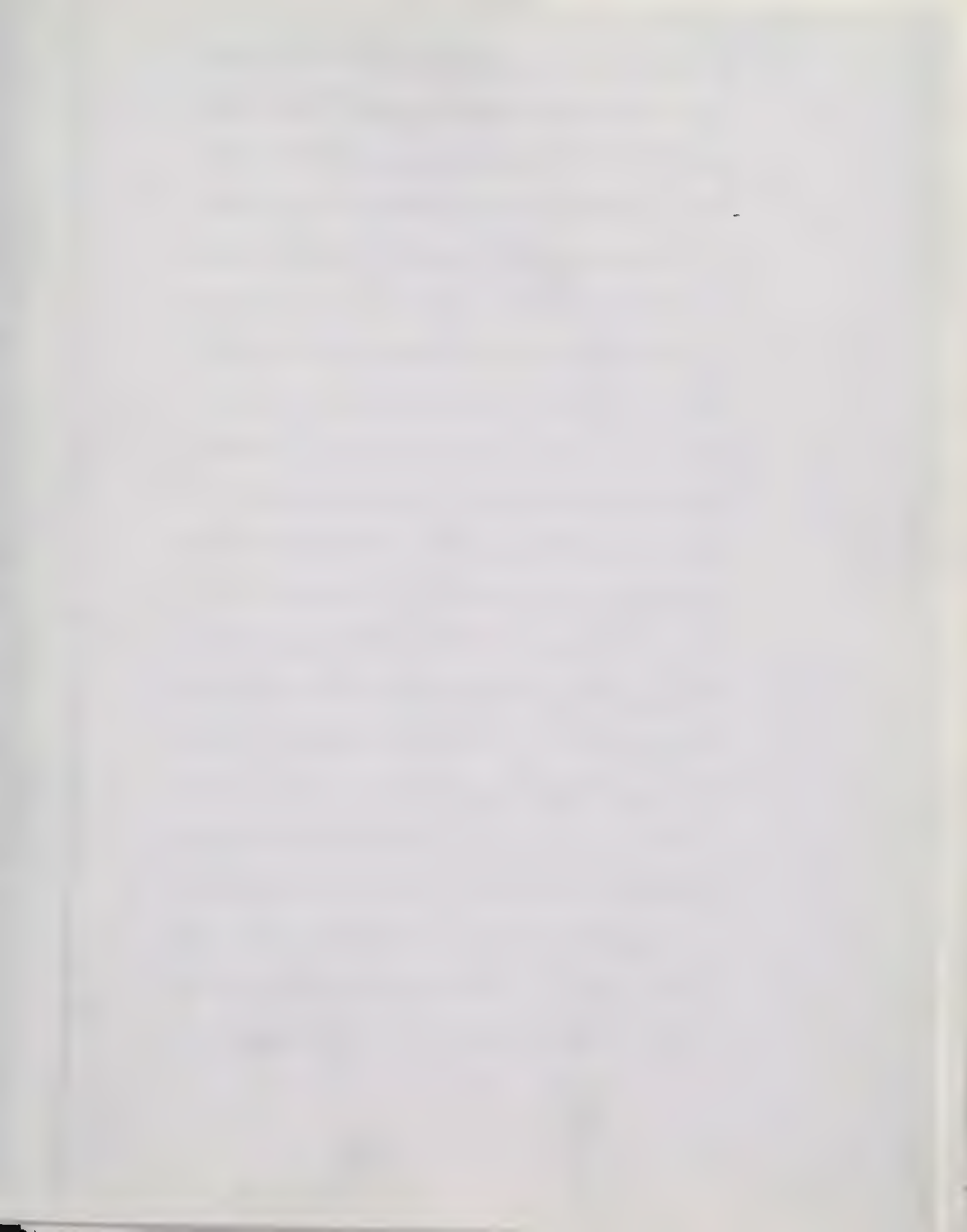
دلالة بر صدق آن دار و چنانچه ابو بکر جری بخیر طریق آنرا روایت کرده و فی سبها و انما
عنان آن ابوبکر فیها ظاهر فاج و الله یعلم انه فیها صادق ما را شد تابع للمحی ثم توفي الله ابوبکر فقط
انا اولی الناس بابی بکر و رسول الله فحققتها سنتین او قال سنن من انما فی عمل فیها مثل ما عمل رسول الله
و ابوبکر ثم قال و انما نزع عیان فی فیها لایم فاجبر و الله یعلم فی صادق ما را شد تابع للمحی و فی روایت
اخری زعمنا ان ابوبکر کان فیها ما نفا فاجبر و الله یعلم کان امر اسطعنا اما للمحی ثم توفي ابوبکر فحققتها
فسمانی تطلبان بر انکما الی قوله فخرهما فی فیها حاین فاجبر بس تکدیة جنین روایت ما نوم نوم
راوی که این شد و در بیان سبک بدیم خانه الصاف است بس بوده ما فی الجامع الابرار هم حانی ما
من کتاب الامامة و الیه سائتة للعلاوة بن قیس فی ذیل خلافة علی و اعطه کذا ما یعوه علی التسلیم و الرضا
و شرط علیهم کتاب الله و سنته رسول الله قال فجاره رجل من ختم قال له علی باع علی کتاب الله و سنته
قال لا و لکن اباعک علی کتاب الله و سنته نبیه و سنته ابی بکر و عمر فقال و ما یدخل سنته ابی بکر و عمر مع کتاب الله
و سنته نبیه انما کان فی الجور حث علی ما فی الحقیقی الاستیة ابی بکر و عمر و ابی علی ان باعه الا علی کتاب الله
و سنته نبیه فقال له حث علی علیه باع قال لا الا علی ما ذکرک کف فقال له علی اما و الله لکان فی کف
نوت فی نده الفقه و کان جوار فی ذی فخرت و جهک قال فمخی بالجوارح فقتل بوم النهران
قال قیس فی رایت بوم النهران فنبلا و قد طارت النمل چه و راسه و شلت به فذکرت قول علی
و قالت بعد ابوالحسن باجک فقیه شیئی قط الا کان کذا ایستی بس نوم و هم راوی و می شن ما
خصوصا نظیر بمباضدت ان با جبار و اتراه غرت طابره چه اکثر فرق شیعه با اشعاب طراوت
مستقی الکلمه انذر انیکه ابلیت طلیع موارده اخفاق حق خود و اسناد ظلم و غضب شیخین و من یخبر
خده و سجاد برین ماده فرموده اند و ایمنی در کتاب نهج السیاسة که منصفین اهل سنن اعتراف نموده
با اینکه کلام معجز تمام حضرت است مصرح است حث قال بی کانت فی اید بنا فکر من کل ما اطلعه السما
فمحت علیها نقوس قوم و تحت عیان نقوس آفرین و ایکنام مصرح است و انیکه حضرت تا ایکنام خلعت
که نبیوح ثلثه بمقود شافیه بود و در بیان عقیده اولین راسخ و ثابت قدم بوده و این زمره

خانقار حاضر کاذب میدستند و اینگونه عقل عاقل بخوبی میتواند کرد که خلیفه ثانی آن است
 و عرب خلافت تصفیه باشد و راوی روایت هم از خدام و اولیای خلیفه باشد باز توهم امری
 شیخ لاجت و سید ناید و علی رؤس الالهاده و انرا مذکور سازد و احدی از صحابه کبار را ذکر نماید
 و راوی بیچاره را بروم او متنبه سازد و بمنجی بر که عقل درست نمی آید کلامی مقتضای مقام این بود
 که اگر خلیفه اینکلام سکوت راوی توهم خلاف آن میشود و باین خلیفه را امری داشته با خفایان
 میبرد و خست پس توهم و هم توهم فاسد و دوم کاسد است کما لا یجفی علی من اوتی کفلا من الالهاده
 و قیاس این روایت بر روایت دیگر که جاسیخ الطایفه در آن حکم توهم و اشتباه راوی
 یا غلط او فرموده قیاس مع الفارق است به حکم شیخ ماضی است از امارات و دلائل و الیه نظر
 اشتباه و دوم از قبل راوی بخلاف مانحن فیه که امارات و دلائل عدم توهم در آن موجود و در هر
 از حال خلیفه و راوی و سیاق و سباق روایت مطلع باشد بعین البقیل میداند که و کما
 بقسط و نجوم و نجوم فقه مذکور را روایت کرده پس یک بر سیل اشتباه و غلط از او سر زده و
 مقام استطاعت بدکرا سبب امارات او بروم راوی در رد او اینکه حجاب شیخ احوال
 و هم را در آن متطرق فرموده و پراخته شد کلام از ماضی به خارج نشود اما عباراتی شایع
 کافی که نقل فرموده پس حقیقت حال نیست که شرحی باین نام درین بلاد مبطور رسیده و حال
 هم کما یبغی معلوم نیست کاش فاضل شید تعریج بنام مصنف آن بنمود و آنچه از شرح درین
 بملاحظه رسیده شرح ملاحظه ما زنده را در آن است طالب تراه و شرح فارسی ملاحظه فیروزی است
 و شرح ملاحظه در این تیراری و در هر یک از اینها عبارت فرموده از شانی موجود نیست لایعینها و لایمکنها
 بل از دیباچه شرح فارسی مذکور واضح میشود که شرحی عربی سنی استانی از ملاحظه فیروزی است
 بقالب تصنیف در آمده بحکم که شرح منقول عنه همان شرح باشد لکن معنایی که فاضل شید از آن نقل فرموده
 در شرح فارسی آن عینی و اثری نیست و کیدها کان اگر تمام عبارت صحیح شرح شانی ملاحظه می آید
 حقیقت حال سکنت میشود و عبارتیکه در مقام از شرح بابا جانی اثنا عشر نقل نموده و غلط آن را به خوا

واضح است که حاجت به بیان داشته باشند زیرا که عبارت حدیث را که نقل فرموده اعمی قال رسول الله
لا صحابه امنوا بالميله القدر انها تكون لعلي بن ابي طالب ولولده وللابي بكر يوم لا تحسبون الذين قتلوا
في سبيل الله الخ غلط صریح است الموجودی الکافی بکذا و بهذا الاسناد قال قال رسول الله لا صحابه
امنوا بالميله القدر انها تكون لعلي بن ابي طالب ولولده الا حدیثی بعدی و بهذا الاسناد ان ابی الموفی
قال لابی بکر یوما لا تحسبون الذين قتلوا الاية وابن دو حدیث علی بن ابي طالب فاضل سید کجی حدیث است انرا
آورده و منشأش غالب که تم نسخه نقول عنها باشد پس جای موافقه از ما ضل شاخ غیب نماید کن
عجب که لحاظ عدم ارتباط قوای سابقه با عبارت لاحق هم توهمه اندر نه آنکه در آن حدیث چنین نقل فرموده
و تب الى الله ما فی یدک فانه لا حق لك فيه الى اتوه حاله تمام این قوه در کافیه جنین است و تب الى الله
ما فی یدک فانه لا حق لك فيه قال ثم ذریتهم یریس سجر ام که چو الفط تم ذریت علم یرا نقل فرموده آنکه
چندان طولی نداشت که اشاره بسوی آن کلمه ال اتوه نموده شود و غایب که بخیاں شریف ایشان جنین
گذاشته که اگر این قوه را نقل نماید با استغنی تعین نماید آنکه قول صاحب ثانی اقول هذه القوة مما
فيها اختلافا اشاره بسوی همین قوه اخیر است لهذا در فائ اولی در دستند کن قدرت الهی را
نمایشا باید نمود که لفظ ال اتوه بدون قصد از زبان قلم و قافی رقم جاری شده و بخیاں نشان نرسیده
که هرگاه کسی علامت ال اتوه را خواهد بداند خواهد دانست که در آن حدیث عبارت نبی بوده که در اینجا
مقول شده پس لامحاله بدین او خواهد رسید که قوه هذه القوة که در عبارت ثانی مذکور است میتواند
که اشاره بسوی اتو حدیث بعد باشد بالجمله احتمالات مختلفه در قوه اخیره مخدوفه من حیث المعنی مطرو
میتواند از ارجاع ضمیر ذریت بسوی غیر خدام یا بسوی خلفه اول و همچنین در لفظ لم یرکبه معنی لفظا
هم میتواند بدو هم می آید قول در مرجع ضمیر ستر نیز و وجه کثیره نقل کما یظهر من الرجوع الى الشرح
فمن کما ان غالب همین است که قول صاحب ثانی هذه القوة مما خالف فیها اختلافا اشاره بسوی جنین
قوه مخدوفه باشد کفلا کان جمله یعن بعضهم بعضا و نحن مستعیدون البديل نقول ندراس لجمعا
الجامعین بالله و هو یصلح و یرد در دست میتواند شد و اصلا بطبی و تعاقبی یجارت حدیث نادر و محالا

علی المتفقین بر ما ایست که تمام عبارت صحیح که در کتاب ثانی در مقام مذکور شده بطریق
 حقیقت حال دریافت نمیکرد و ولایت بعد از بکون هذه العبارة من ملوکات الجاهلین
 آنچه مرعیه که بعضی از متفقین تبعه در جمله حدیث کلینی بجهت شتمی بودن آن بر امامت
 صدیق اکبر قایل شده که اکثر جاهلین مابعد و رسول الحاق کرده اند ظریفه مضمونی است اولاً
 بحیرت که یک از امامت خلفه اقول این قدم استخفاف خواهد داشت چگونه در بیان
 محسوب خواهند شد و یا از عبارت یک از ثانی شرح کافی نقل فرموده هرگز استقامت نمود
 که بجهت استقامت امامت ابو بکر احتمال الحاق را نقل کرده باشد و بعد از آن رالیه در قول
 خارج هذه الفقه هم معین نیست بلکه مطعون است که قوه تم و تبسبب بر کرده و وجه محال
 بر رالیه پس همچنین عبارت یقیمه که مفسد الاراس و الذنب است و حال مصنف بنور کما نبی
 نگشته جانی تشبیه نمیکند و هرگاه بحمد الله و عونه از قبح و جوح احتمال طرح روایت
 کا و بن غادین فارغ شدیم همان نامه را به یی ترفیع نو بن تاویل علیل و عطفیم
 پس بدانکه قطع نظر از اینکه خود از امام نویدی نقل نموده که او معترف باشد و اباب تاویل
 گفته آنچه در ماده تاویل الفاظ سنیه فطیحه که راوی آنرا بکتاب در وضع منسوب بعباس
 بن عبد المطلب مخاطباً بعلی بن ابیطالب علیه السلام نموده و حاشا که عن فله مرقوم فلام افادت
 رقم شده پس شاید و دلیل بر آن را کورنا خوانند و تاویل غلط و نه و شاید غیر مستوح است
 حرفه ما جو اندیش که اگر سبب این تاویل که به کمال جد و جهد آنرا بر آورده اند کلام حضرت عباس
 میر از شاعت و طاعت بنمودیم باز درین لیکن در مصورت معنی کلام فاضل شد که نسبت
 بطرف حضرت امیر از عامه مؤمنین بیخ و شیخ و حاشا که از رابع من اللفظ القطع
 مفهوم نمیشود چه برگاه شاعت از کلام سببی جلیل رشاد است تقام رایل شده باشد نسبت
 آن بطرف عامه مؤمنین که بجهت اردو اگر بعد از تاویل هم شاعت باقی است پس از این
 در دهر چه حاصل و بر این تقدیر مضمونی این فقه که لکن از ضمن الالباب در حالت عقبه پیچیده

درست نمی آید چه مرکب مرکب شمع و قطع باشد سخن ملام و عتاب خواهد بود خواه صواب باشد
و خواه ضوالی اما خلقت الله الخالق المانع و لو کان عبدا جسیدا اما خلقت الله الخالق المانع
و لو کان سیدا و ثیبا ملام و از مردی است که در آن انار بی ابا عدکیان اند و عصمت
و عصمت در آن بکار نمی آید اما حال غضب نان مانع جدا بسقط الخلف فلما کلام فیہ و لا
الی التاویل و اگر تکلیف ایست شمع و قوم هم باقی معذرا اگر غضب بود موجه باشد برای
مومنین هم اعتبار آن صحیح باشد لا خصوصیه له لکن الالباب اگر موجه است همه طاموسه
مطرحه آنکه کلام فاضل سید مذکور و لالت دارد و بر اینکه نسبت معانی مذکوره که در انقطاع
مربوده ترانیده اند بونی جناب میرزا عامه مومنین صحیح است لکن قبیح و شنیع و لو ان الاعا
چه مراد حضرت عباس کما صرح به نیست که محاط بر اعم خود میگوید در رعایت حق عمومیت نماید
و الحاحات من نمیکند در آنچه او را بان امر میکنم انتهی و خود طاعت است که این را عامه مومنین
بطرف انجناب چگونه نسبت می توانند نمود و اما افاده عجب جدا و که ما کان مع کلام در تادیل
کلام تخلقی با مقام غار و لا جرم طی شمس از اطبات اسباب کلام در بیان تعلقات آن منفعه
بر سر کاذبین غارین می آید و میگویند تا و بیکه فاضل سید برای نطق کاذبین و اخوات آن
افاده قطع نظر از برودتیکه دارد با مقام مینار و چه محل نطق بر غیر طاعت محتاج بدلیل و تشریح
ملکه دلالی قویه و قزاین جللیه که باره از آن ستم نکارش یافته داعی بر حمل آن الفاظ بر
معانی ظاهره متبادره داشت پس مسامحه تا و چه باشد لایسما نظر الی ما افاده افکار
الغریزیه الباب الاول من تحفه حیث قال مشیر الی اهل السنه و تدبر بین وقت انست که کلمات
طبیات مرقعی را محمول بر طوایر آن باید داشت نه بر تقیه و خلافه معانی جناب کلام الله
و کلام الاول را نیز بر طوایر آن حمل باید کرد چه امام معنی نایب سیرت مخصوص سغیره محمول
بر طاعت الحقیقیه عمر که عمرش نایب سیرت حاکم کلامش محمول بر طاعت نباشد و الحمد لله
مبعض بیان و عیان در اعم که تا و بلات اربعه که برای الفاظ چهارگانه نوشته اند تا و بل



عن الحاصل است که احدی از عقلایان چون نخواهد نمود تفصیل این اجمال آنکه لفظ کاذب
که در خبر مذکور مذکور است مفرد کاذب است پس اشاره بسوی کریمه جعل لغته الله علیه
الکاذبین بوده باشد عجب که لفظ را شذر در کل مضافت بانه نلیج بحديث علیکم
لینی وسته الخلفاء الراسخین قرار دهند و لفظ کاذب را نلیج بسوی کریمه مذکور
قرار دهند و معنی حقیقی کذب در روع کفین است یعنی کاذب روغونی الصراح کذب
کذب شال کید و کید و کذاب روع کفین مع فاکه فهو کاذب کذاب کیدان یضم الال
و کیدان و کذاب و کذب شال بمره و کذب یاضات شد الدال و تحقیقها در و کذوک
جمع کاذب الخ و اطلاق آن بر غیر قول در روع بر سبیل توسع و مجاز در بعض موارد
قال ابن الاثیر فی البهائیه فی الحديث صدق الله و کذب یطن احک ستم الکذب منها محار
حیث هو صد الصدق و الکذب یخص الاقوال کما یطن یطن یطن حیث لم یجمع فی العسل کذا لا
قال فی تفسیر الناس منه حدیث صلوٰۃ الوتر کذب ابو محمد ای خطا ساء کذا لا نهیه کونه
خدا الضواب الخ و قال الرخسری فی الفایق قال ابو علی الفارسی الکذب ضرب من القول و
هو نطق کما ان القول نطق فاذا جاز فی القول الذی الکذب ضرب منه ان توسیع فی جعل
غیر نطق فی نحو قوله قد قالت الانساع للطن الحق و نحو قوله فی وصف النور فکرتم قال فی
التفکیر جاز فی الکذب ان جعل غیر نطق فی نحو قوله کذب القواطف و التوقف فیکون
اشعارها کما انه اذا خبر عن شئی علی خلاف ما یویه کان ذلک اشعار للصدوق فی انتهی
و رکاه ابن ریاقتی پس میگویم اراده خاطی فی رایه از کاذب بر سبیل مجازیم در
معام صحیح نیست زیرا که قول عمر قال ابو بکر قال رسول الله ما ترکناه صدقه و انما کاذب
عادر انا صریح است و اینکه کذب الروایه منظور است نه خطایه الاجتهاد نقل در
راجها و اما سیدان طرفه مضمون است و ایضا اگر جواب میرا و را خاطی فی رای میست
چو اجاب سیده مضیاک برویند و ترک مکالمه با وی معفو محبت از او اجاب میکرد

ويروي كسر النار وصمها وانتم بالهدا وقعه في الاثم ولا تلمه بالتشديد اى قال له اثمت وقد
 بسى الخمر انا قال الشاعره رب الاثم حتى ظل عقلى لذلك الاثم ندب بالعقول واثم
 اى تخرج عنه وكفى الاثم جزا الاثم قال تعالى لم ينزلنا قدامه ولو انى انما
 اى مطلبات قال الاثمى حمله لعقلى بالرواق او كذب الاثمات الهوانتى بسى الخمر اى
 بسطى عن الثواب ان قيل توسع ومجايا من اثم الباقه والتشبيه بها والطلاق اثم مبرى
 بسطى عن الثواب لو بالمجاز وراى مقام بعيدا صواب زيرا كخطاى اجتهادى باعت
 بك ثواب است بسى الخمر اى بسطى عن الثواب مبران ثوان بود كحارعه الفاضل الرشيد
 بالمله در خطاى مذكور ثواب حاصل وسرعت بطور حصول ان معنى ندارد اللهم الا ان
 يقول بسطوا الثواب فى الخطاى بمرقه فى الصواب لا المجرى ان ياتى احد من العقول ان يثبته
 الجواب الخائن فاعل من الخيانه وهو عدم النصح فى الايامه ان دينه فدينه وان دينه
 فدينه واثمات دينه كعبارة اراد اى تولى الهية وحقوق عباده واثمات دينه فدينه
 زياده از وكرانت وانه وموده اند بطنه اما كان ثم عقدا ماته فليف بفسور الخباية
 لا يمكن الا فيها فحجب جدا لابيائه على الغفلة من قول ابن الخطاب حسبا كتاب الله مع
 ورد فى التبرل انا غرضا الا ماته على السموات الارض قال فى النهاية وفيه انه روى
 الخائن والخيانه بما يوجب عداوته خضبه الخيانه فى اثمات الناس وبن ما قرى الله على
 واثمهم عليه فانه قد سمي ذلك امانه فقال يا ايها الذين آمنوا لا تخونوا الله والرسول وتكونوا
 كما كنتم فمن ربح شيئا مما امر الله به او كتب شيئا مما ينهى الله عنه فليس غنى ان يكون
 عدلا انتهى وبه تقدير تسليم تاويل مذكور اعنى ارادة عدم النصح من الشجب غرت اثمات النصح
 زيرا كجون حابى مقابل راى است بسى ماني رشدا شد وبعده لايرضى به الرشد العاد
 مواعدا الذى قال فيه المعنى م لكل غادر يوم القيمة وبرو اية اخوى لكل غادر يوم القيمة
 يوم القيمة وفى ثالثة لكل غادر يوم القيمة يرفع له بقدر عدده الاول غادر اعظم عددا من غير

و از اینجا واضح گردید که نزد یک برین شیخین لوای از همه الویه کلان تر خواهد بود و چه آثارشان نسبت به عامه ارفع و عذرشان بجناب رفیع حضرت امیر کبیر و عباس صنوا لایعجاب عظم بوده پس علامت کبر عذر پس رفیع میباشد و بل افصح من رفیع رایت خداست نه نووی در شرح حدیث مذکور بعد کلماتی بگوید و المشهور ان هذا الحديث وارد فی ذم الامام الغدير و ذکر القاضي عیاض احتمالین احدهما نداء هو بنی الامام ان یخیر فی عبوده لربعه الکفار و غیرهم و عذر ده لامانه التي قلده لربعته و التزم القيام بها و النجا فطنه علیها و منی فانهم اوتوا الشفقه علیهم و الفرق بهم فقد عذر بعمره و الاحتمال الثانی ان یكون المراد هتای الرعبه عن العذر بالامام فلا ینشق علیه العصى و لا یجوز لمانیخاف حصول فتنه سبیه و الصیحه الاول انتهى بان خطه پس بر تقدیر تسلیم معنی ترک شفاعت که فاضل شید از راه شفاعت بحال شیخین ارشاد فرموده باینرضی فاضلی و تسلیم نووی تمارک شفاعت در خل و غا و ذکر موضوع حدیث است خواهد بود و لا یشاء کراه ترک شفاعت در حق مثل نفس رسول و از این قول و عم می باشد خود العاصف زمانند حاجت عرض غبت نما افاده لا یقده و لا یجده نفعا علی ان مقابل العادر هو النایع للمنی فیکون معنی العادر التارک للمنی و الغر و کل الغر و عن الفاضل الرشدید حیث یزعم ان الراشد یقابل العادر و یسمی الامم لیکونه اما الراشد یقابل الحامین و النایع للمنی فبالعادر و لا ده انکه القول عمر ارشاد اشاره بحدیث علیکم سبتی و سته الخلفاء الراشدین باشد پس جناب امیر شیخین را را شدین ندانسته باشند بلکه نزد الجناب مثل و یکو خلفا حاکم که بعد از خلفا را شدین بر سببان پیر رسیدند بوده بافتند و هو الفع لنا و قال فی النهایه بعد نقل الخبر المذکور الراشد اسم فاعل من رسید یرشد رشد او رشد رشد ثا اول شده انا و الرشد ظرف العی انشی پس مقابل آن معنی غادی باشد و آنچه در بیان مفاد قول عمر مخاطب ابعلی و عباس گفته که شما کجاست که دید ابو بکر صدیق را خاطی در راسی و انی بالایه منی و تمارک شفاعت و خبر خواهی و خدا میداند که او راست گفتار و نیک کرد از مندی تا یع خود انتهی مقام استعجاب است بر آنکه از رکن در رست گفتاری ترجمه صادق بفرموده است گفتار من موعود و تقابل ان با خاطی را

بنس تاویل آن تخم خلقت اهل خلاف که بالاتفاق مثالب شان مانور و سجده تواتر معنوی بالغ
 و نفسی متفق علیه در حقبت شان غیر وارد فلا یک تاویل خصوصاً نظر باینج سابق گذشت که در
 ائمه است حمل الفاظ بر معانی ظاهر است در کل هم منقول و ثانیاً آیات احادیث مذکور مثل آیات
 تشبیه و تجسم است که تاویل اسلام و احادیث تاویل بسیارند پس اگر تشبیه و تشبیه گویند که چه از جمله اهل
 اسلام تاویل آیات تجسم و تشبیه میگردانند و اما آیات تنزیه را تاویل نمایند پس آنچه فاضل سید
 بجاوب تجسمه خواهند نمود و یا بجاوب ایشان عرضه خواهم داشت و وجه چهارم آنجاست که در تشبیه
 تاویل آیات مذکوره فی الجمله بالاتفاق اهل سنت ثابت و کلامه قاطعه غیر محتمل است ایضاً فایم و قیاس
 اتفاق بر اختلافی و موقوف بر مذهب غیر صحیح و فاضل نیز در مقام تنزیه حضرت بونس تاویل کرده
 فطینان من تقدیر علیه باین وجه نموده که تقدیر متفق از تقدیر معنی تصدیق است و آنرا می گویند منظر
 را محمد بن جهم نقض و تفسیر یا ترک اولی فسرعه باید آنکه ترک اولی در حق انبیا حکم ظلم در حق ام
 و از پس از بعد از آنکه در تاویل آیات استناد بان در مانع فی عجیب است عجیب است که باین
 تاویلات خود فاضل غیر یحیی روایت ابن ابی یعفور که فاضل سید ذکر کرده زبان طعن کنند
 و جوارح را که انبیا را عند الموت از عقاید شیعیان قرار داده بنا بر سلی ملک الروایه و این قدر
 نفی کرده که هرگاه با وجود آنکه دال است بر تشبیه و تجسم و صدور ذنوب از انبیا در و آیات کثیره که
 بر آن دلالت دارد در عقیده اهل سنت اختلافی راه نیابد بخود روایت یعفوریه که آنرا تاسی با گفتار
 چگونه در عقیده شیعیان اختلافی راه خواهد یافت هرگاه ترک اولی ظلم نامیدن توحید است
 و در نسخه صحیح باشد و اصل سلاک بر فوت بعضی درجات ذب در نفسی به سبب که اولی صحیح باشد و علم
 آنکه قول عمر عند خطابه فی الاحکام و تنبیه علی علیه السلام انه لولا علی ابداً عمر صریح در صدور
 سبب سلاک از روان در حقیقت محض است در کفر و زندق چون سیان بنی از زبان اهل انکار
 دارند لا محاله تا ویلی برای اینکار خواهند اندیشید و تاویل من قبلنا بدانها متعلق بحکم الظاهر
 انویر و گناه است و اما بر سر مطلب می آیم و میگویم فاضل سید که قیاس مثل عمر بر ابوالابار در

در این مقام سر موعود اندستند عفو و اصاعت حقوق است اینکلام شریف بدان ماند کسی
کویدر کلامی که از عامی جا بل برزد واجب تاویل است بدلیل قوله قدم و عصی اوم بره فتوحی
و این دلیل برخواستن کسی پس عجب که فاضل شید مثل چنین کلامی مقوله شده قوله نه
وجه جسم الخ جواب این اشکال حضرت فلیفه ثانی لفظ بعد تقدیری فوراز جائز میباشد
واده اندیش فال خبر انکا و بین العا و رین اتما جمیع و امر کما واحد و اینکلام فاروقی بحث
در اینکه این محاصره و محابه و حقیقت تراعی نبوده بلکه منظور اصلی مدان انجام کادین بود و سر
و لفظ صدق و لا غرو فان الکذب قد یصدق در تقدیر که سارعه حقیقه باشد پس در خطای
عباس شیبیه است اگر بران سارعه باقی بماند البته مواخذ بگوید و معلوم چه این سارعه بر تقدیر
تسلیم سارعه با حجاب رسالت نبوده لکن عباس را تبه بران حاصل شده پس خوشا حال او
بالجمله نزد ذوقه قضایات است که کرکه مخالفت جانشین بغیر و نایب حضرت و امام زمان باید
عالم عالمی و علوم است کائنات من کان منوالا باشد باصنوار الحد و معتد از ررایه احتجاج
تار وایت صحاح ذوقی که سبت پوشیده نیست چه در آن اسارت او ب سبت بخت سائر
مطلقا واقع شده بخلاف روایت کاذبه ناسیه قوله گویم طایرا حاصل این عبارت الخ بکرات
که در شش بایه که بانی کلام رسالت عتاب عدم ادراک اطراف و جواب کلام است جانم در
رساله ایشان این معنی در اکثر مقامات بر لب تفتن پوشیده نمیتواند بود و اینهمه سهل است
طرفه نیست که مطلب نام خود نیز جانچه باید و انیر سندا تقصیاش آنکه مطلب فخر از ی تکفیر کل
من ترک الحاربه است کلا او دایا بر شد البته قوله و بعضی او کک تکفیر المومنین الخ و هرگاه شرط
محاربه با مردمین با عراف فاضل است و آن در خصوص جناب امیر و اتباع مختص
مفقود بود و وجه الامام بر حضرت ممکن بود و باقی ماند غیر اتباع که تابعین باشند
اگر آنها را علم بارتداد او حاصل بوده و با شکینا تاویل و افتخائی سنت خلفائی را بدین
نبودند و با وجود اقتدار ترک بکفر و کفر و محاربه باندستنی طعن و لوم تواند بود اگر چه غایب

نردم فتق است نه کفو الا علی بعض الوجوه و مقاری ما ائمة الرشید بود و جوب المحاربة
 علی الكل المجموعی بوجود الممكن فتم و سلیه تحقیق بدائیه بعضهم فی اداء الواجب لا یستلزم کفر
 کل واحد و احدی یلزم ما ائمة و ادعای ثوفاً بان محاربة مرتدین و کفار صلیب لغیبت و جوب
 مع الاثبات فی الاول و تحیره فی الثاني باوجود اینکه فاروق سبحان صدیق شان را بد و امر از
 محاربة مرتدین مانع اند و خالد را از حقه قتل مالک بن نویره و غیره معایت ساخت و عجت
 و همچنین محاربة کفار اگر وجوب بخبری داشته چادر وقت مصالحه نبویه در حدیث ایشان است
 باشد که آنکه هر دو مسئله چهل شان مفروض شود الا لام الا ان یقال ان النجیر السنة الی الامام لالی
 فلذا اعرض علیه الفاروق و ملاحظ الله شیری فی فتح الله علیه ابواب الجنان در کتاب خلا
 التبیح در و بل تفسیر که بر من بر منکم عن دینه الایة نزول است در شان امیر المومنین از ائمة
 و تم تفسیر تعلیمی نقل کرده پس ما و از آن بیان بها و حضرت با مرتدین گفتن و قاطع
 ایشان بوده باشد و از تفسیر علی بن ابراهیم ملا شراة احتمال نزول ان بقی حضرت حیات
 العصر نقل کرده و غیر ازین بر دو محل صحیح احتمال دیگر مذکور ساخته عالمیکه در شرح الصلوات
 بعد اختیار بر دو محل آمده نقایا احوال غیبت از نقایا دیگر و سیر و باشد چنانچه نقطه او را
 و در تواتر صحیح مذکور است علی ما نقله الفاضل الرشید بر آن دلالت دارد و کیهما کان محارب صدیق
 با مرتدین بعد تسلیم چون هم غفر اثباتا عیش بودند و تفسیر علیه محاربة حضرت امیر و نبوت او را
 و هو الوجوه بآقا عده عن محاربهم جن غضوا الخلافة منه و فقه خبر صحیح مسلم و کان علمی وجه
 حیات فاطمه فلما توفیت صرفت وجه الناس عنه فضرع الی مصالحة الی کومیا لبعثه الی غیر
 و لک بر آن دلالت تمام دارد و اما آنچه از حایت حیات فاروقیه از قوه العینین نقل فرمود
 به آن که روشنی چشم و قوه عین و حضرت حسیه در اثبات حیات سلام برای عمر و نقلی
 العیاض با الله از پیغمبر خدا و صدیق خود که از غایت تصدیق باین است حق گفته اند بوده باشد
 بخوارند که فاضل رشید جوارت بر انتم ام این افعال و یا برای بر آن است آمده جواب شما را

کتاب علیه ان جابرک شی فی کتاب الله فاقص به ولا یطیک غمہ الزبال فان جابرک ما سکر
فی کتاب الله فاقصرتہ رسول الله فاقص بها فان جابرک ما یس فی کتاب الله ولم یکن فیہ
من شئ رسول الله فاقصرتہ ما جمیع علیہ الناس فخذ به فان جابرک ما یس فی کتاب الله ولم یکن فی
رسول الله صلی الہ علیہ وآلہ وسلم ولم یحکم فیہ احد فکتابک فاقص فی الامرین شئت ان شئت ان یجہد
براکم ثم تقدم فقدم وان شئت ان یأخو فئاخو ولا یری التأخیر الا خبر الکاتبی لدا فی قرۃ العین
کلام الفاضل الرشید اذ کلام عالمانہ را عایانہ نامیدن کلام جاہلانہ است زیرا کہ جوار جہاد
برای و قیاس برای اینا و تجویز خطا در آن از سلمات قوم است و انکار ان ناشی از عدم اطلاع بر سائل
علم اصول فہم است تفویض عذیب موقوفہ بسیار و نہ عذیب فہم بلکہ تجویز تفویض در کلام است و افق
بس جن شیع شیع باشد و چون تفصیل تعلقات تفویض در حاکم الاسلام میں کشتہ و فاضل رشید
اعراض از غرض بران فرمودہ اقتضای بزرگ اجتهاد و عمدہ اندکاتب الا خوف تیرہ عا شادہ و از و کہ
تفویض کا کشف خودہ بہ بیان حال جہت و سبب و از و بس بگوید کہ کلام در رای و قیاس نہ نفست
فی الروح و البہام فاصل بہاری در سلم بگوید مسئلہ کل کاہ بجزوہ م الاجتہاد فی الاحکام و
فی حصہ القیاس فقط لان المرادات من النصوص واضیہ لا تعارض خذہ فمذہ الانشاع و
اکثر المعتبرۃ شرعاً و عقل و عورہ اکثر و بل کان متعبداً فالاکثر اذ ہم لکن عند الحفیۃ بعد انتظار الو
الی خوف فوت الحاکم لان البقیل لا ترک عند امکانہ فان اذافر علیہ کا الفی قطعاً لنا علی الا
واضح خذہ فی مصوص العمل المتعبد لازم کما تقدم و استدلال اولاً بقولہ نعم و لو لا کتاب لکن
سبق سلم فیما اخذتم عذاب قال الشارح المتعصب لعی لولا سبق الکتاب فی اللوح المحفوظ انہ
لا یغیب من اجتہد بحال البتہ محتملاً عن شایہ الہوی و احطاً من غیر تقصیر فی بذل الجہد لمسک
الغذاء قبل معادہ لولا کتاب سبق انہ لا یغیبون مادہ فہم و الاول اذ سبق باسباق ثم قال اما
و بقولہ لو استقبلت من امری ما سددت لما سقت الہدی و بقولہ نعم نکلم من الناس ما را کہ
لہ و لا یصح فیہ الا بصار و العلم بعدم المفعول الثالث بل الای جعل ما صدر بہ منعیف و حمل فی الاسلام

على الالهام لا يفرعمومه واجب بانها لا تدل على التعبد انتهى تركنا ما ذكره الشارح من النقص
والابرام خوفا من تطويل الكلام ثم قال اما من والى شارح فروع بل يجوز عليه الخطا في اجتهاد
وكذا اجتهاد سائر الانبياء فالانبياء من اهل السنة فانوا نعم يجوز وقيل لا يجوز ونقل هذا من
الروافض ايضا فانها من اسارى بدر كان ابراهيم وكان خطا ونزول اصاب حكم الى
ان قال الشارح ولما اقمنا احطاد او في الحكم في الحرث في القضاء في الولد وفي كليهما
اصاب سليمان وغير ذلك من التوابع انتهى وارجو ان يوضح كذا في فصول شريفة
اجتهاد وفي خطا في الاجتهاد انتم خطا في صريح فسر موصوف فعل عمر در باب قد يمار
بدر وضع صلوة برساتي وضرب ابني بربره ويا بغير محل وغيره شواهد على برصدتق اين دعوى
باقيما الكلام در انكه بعد توفير غير خطا في اجتهاد وكثرت بايد نمود پس من توفير خطا في
اسارى بدر تحقق بوده چنانچه قاضي البريد بيان نصريح منعده وبار غير خطا في ان
توفير بيان محض برائى عدم توفير غوام باث ووجوه شارح ماري وشرح ستم اقول بانمي
مخرج است كما لا يخفى على من طالع والضا در شرح مذکور در مسلكه كنهوت بانكه قال طالق
لا يجوز اجتهاد غيره في عصره ونحوه الاثر الزاير مطلقا عليه وصور التبريح واقع شده بانكه بعض
در مقابل بعض لا يعين العصر الا في بني قريظة اجتهاد نموده خلاف نص مذکور في عصره در بني قريظة
او انه ساقه وكثرت برائها كبري فسر نموده وذا لئن شارب على المطاوع برگاه غلبت
خضوع وكثرت هم اجتهاد جائز باشد پس بعد وفات انتخاب بطريق اولي جائز خواهد بود
علاوه انكه متال ما در قول وفعل وسميت پس اقول مجتهدين متأخرين ايشان از مناصب اعتبار
در مقابل احوال عمريه ساقط باشد ولما بلغ المقال هذا الصواب ريت ان النقل ما قاله زكيا
اغنى الشارح المتعصب العفيد واور ما نقوه به ذلك الطريد قال فروع على هذا النوع واذا
جاز صدور الخطا في الاجتهاد من الانبياء بحكم خطا سيدتم الذي كان نبيا وادم من المار
والطين فامي استبعاد في وقوع الخطا لابراهيم في تعبير روايه بان امره في المنام مذبح ابراهيم

وراه غروبوا كلون في صورة الولد فلم يعبره ذرعهم انه ما مير بريح الولد والله ليل انه لم يذكر كما قال
اني ارى في المنام اني اذكرك فلو لم يكن اريد ما عبره الوقوع في كج انبه او يكون كافيه وكلما طال
فمن شنع على الشيخ الاكبر صاحب فصوص الحكم في تجويز هذا النحوس الخطاء فمن قلده بديره وصورة
وانما شنع على نفسه وصار بحيث يعجزك من صبغة الصبيان انتهي وانا اقول ما قاله ذاك الشيخ لفيك
النصيان ويكذب قوله نعم وما دياه ان يا ابراهيم قد صدقت از دما انا ذلك بخي المحسن وان
لهو السلام المبين وفدياه بريح عظيم ولو كان الخليل عليه سلام الملك الخليل فخطا في اجتهاده
في اعتقاده لم يصح خطابه بان صدق الروايل كان لا بد ان ينه الله على خطايه ويعانه ويعف
عليه على ان ذلك يستلزم تكذيب الله في تسمية الكلبش فدار لغود باده من نزه المرفوفات والطلما
مع صحافه لما طبق عليه كافة اهل الاسلام من كونه ما مور بريح الولد او مقداته واليه لما كان الله
والا به والكلبش هو الله سبحانه على نزه الخبيث قبح الولد والكلبش سوار واما الذابح والمنزوح
بوايه اما ان يقول الظالمون علوا كبيرا قال نفق حكمه قدوسيه في كلمه ادرسه فانظر
ما وانري قال يا ابت فعل ما تؤمر والولد عين ابيه فما ربي بريح سوى نفسه وفواه بريح عظيم
فظهر بصورت الكلبش من ظهر بصورة الانسان وظهر بصورة ولد لال الحكم ولد من نوعين الولد
وخلق رايه جهات فخرج سوى نزه مصاحبه والد له انتهي ونزه غسطة لا يقول بها عال
واي خطا في الاجتهاد اذا ظهر من هو بصورة الولد بصورة الكلبش اللهم الا انه لم يعرف ما بينهما
من التوق الاعتباري والعمرى اي سخا فنه اشتع من ان يكون الناحي والواطي عين المتكوه
والموطورة لغود باده من نزه اثرات الفاسدة والدعا ليا طلة الكاسدة مالا اديم بر سر
مطلب بذانك مخالفت عمره راك بمقايه فصوص بوييه بنود قد عادت عليه اولوده ولم تست
از ان تبصر راي واجها ويسما يذاها م نامبراز او بيدادي او نشت مصداق بل النار
افقه منه في المحدثات في الحال امقن قوانين ترتيب اوله بنشتن تنبه باني خليفة رذن
وروايكه از قرة العينين نقل كرده بر تقدير صحت مفيد نبت لكثير فعله قوله وكيف كان تاويل

روایت با طرح آن بر ذمه است که آیین با خبر عمریه اند لازم والا کذب این حدیث مسلم
 بسنی و شیه الخلفاء الراشدین لازم آید و حق آیت که او در مقام مصداق لم تقولون ما
 لا تفعلون که میفرماید خداوند آنرا بگویند اما لا تفعلون یعنی است قال السید السید الوجید و الله
 محتمل است که خلیفه ثانی صل متعرا در زمان بنو عباس معقد و مشروط بشرطی دانسته باشد که در
 زمان خود آنرا تحقق نداده باشد و اگر آنرا محقق دانسته باشد جائز از او روایت کرده اند که گفت
 انما صل الله علیه و آله و سلم علی عبد رسول الله و انما یفیل و باز در سنده الحنفیة قد علمت ان
 رسول الله صلعم علیها و اصحابه و لکن کربت ان یطووا بها معین کت الابرار ثم یرجعون الیهم
 فطر و ستم انتی قال الفاضل الرشیید خداوند این قسم و شستن خلیفه ثانی چگونه مسلم
 اعراض صحابه از محاربه ایشان و دفع شایعه که امام رازی برای اعراض لازم کرده است
 آری اگر صاحب سنده در مقام میگفت که و ایضا محتمل است که صحابه صل متعرا در زمان بنو عباس
 معقد و مشروط میبودند الی آخره و اما قال الله و هی برای اعراض نیکو میبود که این قسم
 دانستن صحابه مؤید تجربت معده و واقع توهم سنده از حضرت عمر است بالجمله در اینجا قول صاحب
 رساله را با کلام امام رازی که کتب در آن میرود در بطی معلوم نمیشود و انتی قال فاصلاح
 در اینجا نیز بدستور قوری بی مطلبی مضحک میرود و بعد از اعراض باریه اندر محصل
 مراد جاب سید است که تکفیر منکر قطعی در آن حکام لازم می آید که احتمال تطرق شبهه
 باره بکسان منطبق نباشد و الا بمقادیر حدیثی با شهادت بطایع محکوم بالا زیاد نخواهد بود
 و چون احتمال تاویل بقوال بر ابحاث معده تقید باخصیص ان بعض الاوقات و بعض المسلم
 و الضرورات درباره خلیفه ثانی آتی است که محتمل است که عدم تکفیرش منبئ بر جعل الکفار شریکین
 بعیده بوده باشد و چون امثال جنین تحریکات بمحض سخنان است و ارایی کاسده فماین
 صحابه بنشینان بجهنم و انکم کنتم خط من الاجتهاد فی الواقع شایع الوقوع بوده و آنها
 تکفیر و تقابل خلیفه جلیل میبودند لا سیما بمسأله اجتهادات و انتهای او که در حال جیات میگذشت

مینموده خصوصاً نظریات خود بشی و انسا بوسند قلیل و نحوه کثیره کما لا یخفی علی الخیر البصیر و اگر کن
 احتمالات هم میان نمیدود چون حال مریدین مرده سببان نسبت به پیران شان بر
 اعیان مشاهده میشود که کثوبات و شطیحات پیران را معرفت پیدا مند و عین حق و یقین یکنوار
 هر که ای کجای... بابت پاکیزه میدانند ثواب را آب آمد و برستی را خدا بینی می بندارند پس خلیفه
 که در حقیقت پیر پیران است چاکتر از آنها باشد و محابه کبار چگونه از مریدان معارف کبر باشند
 اما تو چنانکه فاضل تشدید بر غم خویش نقل کرده چون بطی مطلوب خواب سپید دارد و نوح
 غیر مطلوب است فطران کلام السید و اهد طبله مرتبط بکلام امام السید علی الوجه النام و ما تو می افکار
 الرشید لاربطه بال مقام تالی السید بسند الوحید بحکم اگر معارف است بسا بر مبدعات ملایم
 مثل ایجاب هم برمتنع و وضع خواجه وضع نکاح موالا با عویات و قبل جماعه بوفور واحد و تحویل
 و مفعول معلق در واره که بفرماید امر اسد و ساخته بود و غیر ذلك احدی بر آن کار کرده
 تا الله انزل رشید چون نزد الهیت حکم حدیث حکیم بستی و سنته الخلفاء الرشیدین المهدین
 من بعدی اخذ بطریق مرضیه خلفای راشدین که آمد اربعه باشند مطابق امر شایع مامور است
 پس آنچه صاحب حال در این مقام بعضی از حضرت عمر را بنام الهیت بدعت نامیده و اثبات آن
 با دل مسامحه است نموده اشاره اجمالی لطرف آن بطور خطابت فرموده و آله آن بر کتاب
 عماد الاسلام نموده در گذشته مقام استعجاب است لکن چون اجمالا اشاره لطرف بعضی از عمری
 موقوف است احوال عبادت را که بدون تصحیح نقل و اثبات یافت مامور مذکوره برای استجاه طعن بر حضرت
 عمر محتاج بجهان جواب آن نیست محض بطریق تبرع بر اشاره اجمالی لطرف مطابق آن با کما
 و سنت و دستباز شدن بعضی از آن از قواعد شرعی و توافق بعضی از آن با مذمت امامیه اثبات
 انکشافیما بد تا ناظر مشاهده کلام صاحب رساله بکثرت و تعجب که اید پس از باب بعیر
 که آنچه از ایجاب رحم برمتنع گفته است مدفوع باینکه خلیفه ثانی ایجاب هم برمتنع نه نموده که افا
 بان توغیر فرموده است و خلیفه را القاع شد و در عقوبت شرعاً جایز است پس اخاف بان بطریق

حاضر باشد و این قسم کافیت شد و در جوانی تغیر بر مرکبین مناسبتی بسیار از حضرت عمر مرد است
 چنانکه صاحب ازاده الحافز موده عن قبضه من جابر عن عمر قال لا اونی بمجلد او محلل
 الا رجتها انتی و چون کتاب تحلیل در شریعت نیابت بدو بر مرکب آن در احادیث
 صحیحه لفظ لغت وارد است لهذا حضرت عمر بر آن بطور شد و در وعید بنجر امانت بر هم
 فرموده بودند و همچنین تمتع را امانت بر هم فرموده بودند و در امانت بر هم و ابطاع
 فوق نمایان حرق حضرت امیر زمانه را بلکه معامله حضرت ۲ با مردم محل و عرسه که را عبا
 الحفتر اشته و شتران را غارت کرده بزرده از دین برگشته بودند از قبیل شد و در تغیر
 و حدیث و این الطایر و الشوهر الا لیکن الکفار عن جاهد و انچه از وضع خواجه
 است پس آن مشوره امیر علیه السلام واقع شده و عمل حضرت امیر بر آن جاری مانده
 و صاحب حقائق الحق تسلیم اینهمه میفرمود در تفسیر سی لقمه پیش منعمه است چون ثوبت تقیه
 بطوریکه امامیه بآن قایل اند و است فایده است خصوصاً در وقت خلافت حضرت امیر
 پس این عند نزد ایشان بنامی فاسد فاسد شد بعد از حجت کفیفی نیست بجهت شوه
 حضرت امیر ۴ در این باب حضرت عمر بن ابی بنی ان در وقت خلافت خود تمام باشد و انچه از
 منع نکاح موالی در عریات کفیه است محتاج بفتح نقل است زیرا که در کتب معبره است بخوبی
 تزویج موالی در عریات که مخالف نقل صاحب رساله باشد واقع است اما جاهد صاحب
 در ازاده الحافز ریاض النضره نقل کرده آن در حلال من الموالی خطابی رجل من قریه
 و اعطاه مالاً فوالی القوشی ثم یسألها فقال عمر ما منعک ان تزوجه فان له صلاحاً
 و قد احسن علیه احکام فقال القوشی یا امیر المؤمنین ان لنا حبا و انه لیس لها کفو فقال عمر
 لقد جازک بحب الدین و الاخوة اما حب الدین فاما لال اما حب الاخوة التقوی ثم روح الرجل
 الکانت المرأة راضیه فواجهها فوالی فوضیت فزوجها منه انتی و بر تقدیر و در روایت شیخ
 از آن بطوریکه در وقت نقل روایت جواز باشد و شیخ طبرست چه در بیان موالی و عریات

کلمات متفی است بر تقدیر وجود روایت منع مع النسب و بی مبنیها فی درجہ النبوت و تصدیق
 در بیان روایت جواز و بی آنکه جواز در صورت صلاح و فلاح زوج است که قایم مقام جنین است
 و بی در حالت عدم آن فی ازاله الحفاء الکفاهه فی ازوجه و ویها لیس یلزمها العارفان قولا
 لبر غایه مصلح دینیہ فذلک محبوب مندوب البهائتی و نیز گوئیم جائز است که بی حضرت عمر از
 کتاب موالی در عریات بطریق ارشاد و بیان مصلحت رعایا باشد بنا بر بیان عربیان
 و این بی مثل بی ایشان از ترویج عربی با آنکه باشد کما فی ازاله الحفاء ای عمر بی آن روح
 العربی الا انه حال آنکه این بی بطریق تحریم نبود بلیل آنکه روایات کثیره از حضرت عمر و ال بر
 جواز آن در طریق است موجد کما ذکر است فی ازاله الحفاء و نظائر بی بطریق ارشاد و مریب
 من اکثر ائمه اکثر ائمت که با حصا اید و بی آن حضرت مسلم که در باب کمل لجوم حران اعلی و دلا
 ایامه و ایز است نزد علمای ایشان بر همین قسم بی محمول است چنانکه در تہذیب و استیعبار و
 من لا یضر النبیة و ذلک کتب شیعه مصرح است بر بعضی نواهی حضرت عمر چگونه این توصیفی
 نشود آنچه از قتل جماعه بعض واحد گفته است بسج بن عیین حکم در کتب معتبره شیعیان
 و اما آن شرکت ایشان با حضرت عمر در این امر مستحب پس ما ذکر دلیل آن غیر وجب بلکه صاحب
 رساله زیاده افق آن بر ما مناسب است لا یرسماع شواهدی بطلب کوش یا و بیها و و او تعجب
 قال المحقق فی الشرایع فی کتاب القصاص فی سایل من الاشرار الاول ان اشرک جماعه فی قتل احد
 فقتلوا به والاولی بالخبارین قتل الجميع بعد ان یرد عليهم ما فضل من دینه المقول فیاخذ عن کل واحد
 منهم ما فضل عن دینه عن جانیة و بین قتل البعض و یرد الباقون و ینہ خبا تم الی ان قال النایه
 یقتض من الجماعة فی الاطراف کما یقتض فی النفس ثم قال انما لیه لو اشرک فی قتل امرأتان قتلتا
 و لاردا اذا فاضل لهما عن دینه ولو کن الکثر کان للولی قتل من بعد و فاضل و بین بالسویه
 ان کن منا و بات فی الدینه والا کمل کل واحد و ینہا بعد وضع ارش خبا تم و لو اشرک
 رجل و امرأه فغلی کل واحد منهما نصف الدینه و لا ولی قتلها ثم ذکر الرابعه اشرکة و و عید فی قتل حر

قال في النهاية للامام ان يقتلوا ربه والى سيد العبد فتم اما الخامسة لو انتم عبد
 امرأة في قتل برغلا وليا قتلها ولا روى على المرأة ولا على العبد الا ان تزد قيمته من نصف الدية
 فبر على مولاه الزيادة انتهى ما اردنا نقله وعلمه على درارنا والاذنان بمو ما يد ولو انتم
 جماعة في قتل واحد فلولي قتل واحد ويرد الباقيون ما فضل عن جانيته وقتل اكثر فبر ما فضل عن
 دية المقتول ويرد الباقيون دية جانيتهم على المقتولين وقتل الجميع ويرد ما فضل عن دية
 قيا خذ كل ما فضل من دية عن جانيته ولو قتل امرأان قتلنا ولو كن ثلثا قتلن وردوا على النصف
 الدية من الثلثة الى اخرها قال في نسخة صاحب رساله از تحويل مقام مفتوح ساخن دري که بجمع خا
 اگر اسد و دسا بودند ذکر کرده است پس اول تحويل مقام را بطوریکه بیاقت توجه عمر از صحر
 عمر داشته باشد و مفتوح کردن ایشان در برابر که بجمع خدام اگر تشرعاً بید ساخته بودند از کتب
 معتبره است ثابت نماید بعد از آن جواب طلبه اقول توقفه سبحانه حق با آنکه حدیث
 علیکم سستی و سنده الخلفاء را را شد بر من بعد بر تقدیر تسلیم صحت آن با ضمیمه ما درین متعلق علیها
 مثل لا یرا ال امر الدین با دنیا ما ولیم اثنا عشر خلیفه که بدرجه توان از حقوی رسید و حدیث من لم
 يعرف امام زمانه مات میتة جائده که در آن عدم خلوص زمان از خلیفه تحقیق است دلالت دارد بر آنکه
 مراد از خلفای راشدین مهدیین اثنا عشر اند و خلافت شان مستوعب مان ای یوم القیام
 است و این عدد بزرگ و این اسعیاب مان در اعدای مذکور است که اثنا عشر به منتهی میشود
 و در چند علمای اهل سنت و اهل بیار در توحیه احادیث اثنا عشر خلیفه و تأویل آن رده اند
 اما فکرشان بجای رسید و آنرا بر علی غیر الممنوع لا یریده کنده اسیر الاعداء فی البیاض الا انهم
 خانی عن کتاب عرف الوردی للشیخ طلال الدین سیوطی عن الزهری قال المهدی من ولد
 فاطمه و ما الخلافه الا بهم و این روایت نفس است در انحصار خلافت در عمه فاطمه علیها السلام
 الثلثه من الخلفاء الراشدين و بوجه ما فی تفسیر المذکره الزهری فی ذیل تفسیر آیه النبی الولایه
 اذا انتهت الیک فکف بعد من سجدت الراشدين و روایت نهاده حبر الاسود و کلام مضیح

هنگام سازعه محمد بن الحنفیه با حضرت امام زین العابدین بر نبوت و صایت امامت انبیا در
 شواهد الهیه عبد الرحمن جامی موجود و همچنین روایت دایه و البیه که متضمن است نوایم طبعی
 بر سبکبار که او آورده بود و آن علامات امامت بود در شواهد مذکور و چگونه خلقای فله را
 توان گفت که خلیفه اول به حرف جانده بودن خودش بعد کما فی بنایه ابن المایه و باقی از خنصر
 و قول و اقلونی اقلونی رب حکم و علی فکیم و کسی سالت بل لا انصاریه فی الامر من مشهوره
 جمهور مذکور پس چنین خالفه را چگونه در زمره خلقای راشدین میتوان کجا بند و البه قد طرک
 بن شیخین که من المیاس فیله کون الناس ما نورین بالجعل علی استین المشافه بین و کیف
 یسوع من السارح الامریه و البه اتباع عمر و راده رحم طالع و نحوه و احوال مارا و من المهر
 علی استه بیت المال و امر هر که صلوة برای تحب اولی الامر واجب اند و تعقیبات و کیمت
 صحابه بر خلفا از سیم از حلیه صحت جاری باشد طال که تا بل من کیم کرات و رست نیز تند و از دید
 صحابه و ستمه کف می می ندارد و با کیم سبای که از امور عالم کیم ستمی و ستمه الخلفای صحیح باشد
 نیکو بر آنها حوام و نیکو کیم و جیاست و بر این تقدیر و خلیفه می کلمه لولا علی ملک عمر بر زرا
 می آورد و کل الناس انفعه فی الخدایه و کلفت و کیم که قول صدیق ان لا سلطانا
 یقره فان راع قوموه مضاد و عذرت کیم است و فعل عاقل قبول بنماید که جباب
 رسالت صلح امر با اتباع شیطان بنویسند پس صدیق قول صدیق با کیم حدیث رسول
 تحت را از طبع آنها بنمایم که خلیفه میان این حدیث حاصل بوده با مقتضای انسان علی
 نفس بصیره سلب ندارد و بنمید و لا برضی به رسید بعد نزل و سلیم امر با اتباع سنت خلقا
 عدم مخالفت ان با سنت نبویه تواند بود و در امثال تحریم متعه که است عمریه معارض سنت
 است کما یل علیه قوله و اما او نهما و همچنین یکدیگر بدع مخالفه شرع کما سبائی ما فریب چون
 مقدمات استطرادیه اجمال احوال طابق بان است بعد جباب سید دام طله در عقایات
 تطفلیه بحض اجمال و خصار انصار فرسعه پس استعجاب مقام استغراب است و آنچه

که خواند کتاب عباد الاسلام نحوه تصرف را نظر است زیرا که در عبارتیکه از جناب سید فضل
 تخیل بآن کتاب غیر واقع و قدینا مراد است که موافق عاده مستمره خود بنویسند قوت
 عبارت آنجناب بدون مراعات نظم آن پرداخته نمائش را در ایستادگی نقل نگردانم و در
 آنچه عبارت است تخیل بآن کتاب واقع پس این قدر خیال نموده که کسب و زان فیه که نقل
 نموده ام چگونه در جواب تعرض این بیانم و بعد الله و الله میگویم در مقدمات مشهور
 که در کتاب معتمد مسطور بر آنست جماعه مذکور است حاجت تسخیر نقل و مقام اقراح شود بسیار
 لیکن بنا بر استدعای رسالت بآن برگردیم بعضی موارد در تصاعیف کلام مبارک نمود و بنویسند
 پس بدانکه ظاهر کلام عمر بن اوتی ایضا فتوح الارض بالحجاره که در صحاح و غیر صحاح مساوی
 فرموده است ابراهیم بن یونس در جمع شمع غیر جائز علیه است در صید و اول حمل آن
 بر تهدید و امانت گفته اند چنانچه در تفسیر صحیح بآن موده و عبارتش را و اما در رساله
 مذکور گفته و میثاق پوری در تفسیرش گفته و ماری من عمره قال لا اوتی بر حل کلمه بامره
 الی اصل الارحیه ثم ان الصحابه لم یکنوا علیه ح ان الرحم لا یجوز فی المتعه لعل ذکر ذلك علی
 سبیل التمهید و السبایسته و مثل ذلك جائز لا امام عند المصلحه الا ترى انه قال سلم من منع
 لنا الزکوة ما انا اقد منه شرطه مع ان اخذ شرط المال من نفعی الزکوة غیر جائز الا لایستایسته
 انتهى و قال ابن ابی الحدید فی جواب السید المرقی و اما ما طعن فی الاحتجاج علی نقوی عمر بن
 الاکثر علیه قوله فملا اکروا علیه قوله لا اری احدا یستمتع الارحیه فلبس بطعن سید و اما
 یمکن طعن صحیح لو کان انی بمنع فانه مرجه فاما ان یکنوا علیه و عیده و تهدیده لا لای
 یمنع من کل ما مطلقا و قولنا کلها یقتصد جسم الماده فی المتعه و تحویف فاعلمنا فانه تسر
 یحمل الاکثر علیه و ما رت الائمة و الصالحون یوعدون بالمرس فی نقوسهم فطه علی طهر
 التادیب التمدید انتهى و این اقوال جانجه می می صریح است در عدم جواز تمتع فی نفسه
 پس حکم فاعلم سید در باب حکم کجائز مثل ان من باب التمدد فی التذکره عبارتش استعاران

قابل اصفا باشد باید که بر او بل حمل آن بر خود بسیارست تخویف که فاضل مذکور تجویز و ترویج
 آن بطریق الادب و توبه ساختن و تناسی اسباب و توبه آن سفوه گفت پس میگوئیم که این دلیل
 علیل است زیرا که صرف کلام از طایفه بدوین صانف غیر جائز است متبادر از کلام فارسی
 استحقاق شمع رحم رحمت خصوصاً نظر الی قوله فی عمر بن جریرت و تقدیرت از جمله البحار
 علامه آنکه لایسزم الخافت تهدید بامر غیر مشروع باشد چه امور غیر مشروع و نه بشان حکام
 جو زبیا است نه بشان علما فی رایشین و حکام مشروع و چگونه عاقل و جبار تجویز بترک
 نمود که امام بخی گوید که اگر احدى نارنه گذارد و داعش میبرد و کسب کرده و چنانچه
 بر سر وارش نسکنیم و اگر کسی سرقه نماید زن بچه اش میگیریم این چه فرخوات است که حاکم مشروع
 علی روس لایستند و بان نفوه نماید اما استنباط و نقل عمر بن اونی بحمل و محمل له الا ترجمه
 کمتر از استنباط و صدق بدین خود نیست بوجاهت که قضا و شرط مال از مانع زکوة است بشان
 و رازی بان مشک و محمول بر تهدید باخته پس غیر مسلم الصحه عند الفقه الحنفیه سیانند و بعد
 تسام محمول بر حکم واقعی خواهد بود نه بر تهدید بسانی و الاحباب رسالتا بخوبی با امر مشروع
 چگونه میفهم و العباد بالهدیه و اگر اشغال این تهدیدات بی اصل جابر و شایع باشد رجوع
 ابل روه و در لازم آید که تهدیدات فزانیه و وعیدات نبویه را بار و حجم و عساف و حجم
 بر محض خافت و رجوع حمل نمایند و بالهدیه من بده الزدقه و اما احواف زنا و دقه و ما
 ان که آرجاب امیر المومنین صد و ریافته پس از قبیل مانحن فیه نبوده چه ترد و فرقه صد قول
 فعل الخفرت منی بر رانی و اجتهاد و نیست بلکه سلسله عن الله و رسول پس قیاس بر آن نشاید
 و مشک و تشنه بان نباید اما جواز وضع خواجه پس ابل شرعی محتاج و پس فلیس مشهور جاب
 و لایمات بان متوع و مدعی مطالب لیل و ماشاء الله رکله رقبه و مقامات کثیره بر این باره
 نسبت و نسبت مطلوب الکائن با وجود التزام نفیه ابن عمر پس عجیب الحمله خدا و رسول
 غنیمت را برای غنیمت و خمس را برای اهل خمس مقرر ساخته و کای امر بوضع خواجه تو موعده انما و

نکیر امیر کبیر غفر معلوم و تشریط فی وجوب النکیر طین الذائمه و بالاینه اختلاف اعتقاد اجماع
یعنی چه و نیز در حجت اعتقاد اجماع بعد الخلاف فی الزمن الاول کلام و اشکال است
کجا بین فی الاصول اما الکفار نقیه با وصف قول مثل آن در حدیث ابن عمر پس از فاضل سید
بعید است با قطع نظر از بر این قویه که در تضایف مباحث سابقه در این رساله را آنچه نکر
متنب آمده و صدائی و اعمروا و عدم تجویز امام برای تراویح با و از جمله شهادت
این دعوی نمی و در اگر دیلی غیر از حدیث جامع الاصول که مقتضی قول انتخاب باشد وقت
اقضوا کما لکم تقضون حتی کون الناس طاعه او موت کلمات اصحابی است بلکه با این
در اثبات نقیه مختصرت عدم اجماع است بر انقیاد انتخاب کجا بر تدالیه قوله مقتضی کون الناس
جماعه کافی است کلام مختصرت او موت کلمات اصحابی صریح است در شدت انقباض انتخاب
از آن قوم مور و قوم و شمشیر از آن کرده تفاوت برده اما نکاح موالی با مویات پس
حاجت فتح القدیر گفته روی عن محمد بن کتاب الامار عن اخیتم عن رجل عن عمر بن الخطاب قال
لا یمن فوج ذوات الاحساب الا من الله کفار و فی کفر الحال من عمر قال لا یمن فوج
الاحساب من النساء الا من الاکفار ع عن ابراهیم بن ابی بکر ان عمر بن الخطاب کان
یشد فی الاکفار ع فی مختصره من ابی خاتم المزنی العوب للموب الکفار و الموالی الکفار
للموالی الا حالک او حجام من العوب بعضا الکفار بعض قبیله یقیده و رجل برجل و الموالی بعضها
اکفار بعض قبیله یقیده و رجل برجل الا حالک او حجام من العوب فاضل سید عم غفر
کفارت نموده پس حاجت مزید شهادت نباشد و منع از تزویج با عدم کفار فی الجملة متقام
نیت که این قدر برای آن لغت میشوند و حق نیست که عدم کفارت با عوب موالی ممنوع است
حکم بان بدعت باشد و خبر از الکفار از الکفار مضای مطلوب نماید چه تحمل است که بربیع و فلاح
منع نگاه در صورت موضوعه کرده باشد و کلام فاضل سید شواهد است باینکه با وجود فلاح و
صلاح اعتبار کفارت نیست پس تجویز نکاح موالی با عدم حرب الی از آن مستفاد نباشد

تذکرہ

مثل الجميع لكنهم لم يوحوا وابلج جعلوا دم كل واحد منهم مستحقا للولي مجازا كما اوقد
 جماعه واحدا فاستوفى الحد من الجميع انتهى واما تغير مقام ابراهيم عليه السلام وفتح باب
 پس منشار طعن از پنجه است که امریکه جناب ساتمابان مرز موده باشند و در عهد
 کرامت خود بر آن تویر منفعت پس چون قول و امر آنحضرت بودی الهی بود و کریمه ما یطلق عن
 ان موالاتی یوحی بان باطن پس منبر ان سیدع بوده باشد قال الشيخ السیوطی فی تاریخ
 الخلفاء و هو الذی اخو مقام ابراهیم علی موضعه الیوم و کان ملصقا بالباب فی تفسیر الکشاف
 فی ذیل تفسیر قوله نعم و اتخذ و امن مقام ابراهیم علی عن عمره سال المطالب الی در اعراض
 توری این کان موضعه الاول قال نعم فاراد موضعه الیوم انتهى علاوه انکه مطالبه تصحیح نقل و یا
 نهج نوجه اعراض که منافی است با آنچه در صدر کلام اقام فرموده اند حاصله که در حق ما حاجت
 جواب بدون تصحیح نقل و بیان استجاه اعراض منزه لکن تبرعاً بان مماحت بمنها تم نوحه مقام
 تعجب قال السید السید الوحید و آنچه در زمان معاویه و اتباع او طاهر شد از بر کفدن سب
 کردن علی ابن ابرطال و ایلیت بنمهر کسی بر آن انکار نکرد طاهر و معلوم است با وجودیکه
 همه اعراض بفتح یا کفر بودن است آنحضرت بمنانید و بالجملة اکثر اوقات از سلاطین جور سگوت
 منفعت اند پس در مانحن فیه هم استعدای نباشد انتهی قال الفاضل الرشید انکار سعد بن
 وقاص بر والی شام و انکار بنامی اهل مدینه منوره بر عامه اوضاع زبده و انکار شدید زبده
 ارثم بر ابن زیاد و ملعون در باره بی ادبی کردن او سیر مبارک کسی که سرم فدائی خاک کباب
 یاران جان شمارا و باد و انکار معاویه بن زید رحمه الله بر جد و پدر علی رؤس الاشهاد بر سر
 یوقت صلح خلافت در استخلاص خود از آن افتاد و انکار عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه بلکه بر هم
 زدن او این رسوم ملعونه را و اجرائی تقریر بر بعضی مرکبین آن و غیر ایشان بر غیر اینها ارام
 جور در شهرت و ظهور کالور علی شایع الطور و کتب صحاح سیان کتب تواریخ ایشان
 از ان معمور و در احتجاج طبری رد حضرت امام حسن بر والی شام و عمر بن العاص و انما لهما نهی

کثرت و شجاعت مذکور پس آنچه صاحب رسالی نفی الکتاب بر شایع امویه و اتباعهم بطور کلی
 بمنفعه است قال و کسی بر آن الکتاب نموده قابل تائیدی باطراف حیرت افزای مابران است و
 گفته است که بالجملة اکثر اوقات از سلاطین جور سگوت نموده اند الح نس بعد در یافت حال او حضرت
 عمر را خواند و او را که دایم مردم آن زمان چنانکه در روز و جاول مانده سوم بشرط و سبط مذکور
 بمقام استعجاب است نه سختی جواب اتوال حیف صد حیف که اهل سنت معویه و عمر و عاص و
 اتباع شانرا کفر نمایند و محاربه و مقابله با او واجب ندارند و سبب نمودن آنها قس
 رسول و خروج رسول را و محاربه شان با حضرت یعنی بر آنها جان ندارند بلکه راس و رئیس آنها را
 خلیفه واجب الاتباع الکاتبند علی ما صرح به ابن الجوزی و البیہقی و سبکیه ایشان بخلاف
 تصریح فرماید و او را خلیفه ختم شمارد و سببت اجماع بر خلافتش منعقد دارند و محاربات او را
 با جان و دل محسنه و بل نمایند و محمول بر خطای اجتهادی که باعث اجور و ثواب برای محمدی
 است فرمایند و آن ملعون را از اهل صحابه و ثقات رجال صحاح ندارند و بعضی شان او را
 و بر سرش از جمله خلفای اثناعشر محسوب سازند و در قیاس مثل این تالیف و دلالت را گویند
 و امکان نیست و بن علی ما کان کفن عائشه ان شیم و ابن عمر معیت نیرید البصیر فلیک یاب
 و قالین از خلق منع فرماید و استنباط و حدیث نبوی الا ان کلک غادر و او را بجوم الغیبه
 و عیثش را از قبیل بیعت خدا و رسول الکاتب و در زبان و در بیان خود گوید الا ما بعد از
 علم بجهت الله و رسوله و لا اعرف غدر الح و الجنت و باره معویه طایفه عادیث مناه
 بیان سازند و بابی بعنوان باب مناف معویه معقود نمایند با اینهمه فاضله شید است
 بر امن بکبر سعدابی و قاص میرند حال آنکه اسم رسالی محقق بوجه و امارات صدق این بکبر فظلا
 و جنانا بطوریه پیوسته اگر چنین بکبر بر این فعل شیع بود پس بعثت بر این بکبر با در
 فرعی خلافت با سجد بکریا و نه از این بکبر میباشد سبحان الله در باب بکبر بر تحریم متعین می نماید
 که تکفیر خلیفه نامی و تکفیر کل من لم یکنوه و لم یحارب له لازم می آید و انکشاف بکبر این عباس و

و ابن مسعود و عمران و دیگر صحابه میفرمودند و محاربه را با خلیفه ثانی بر جمیع حصار و اجزای آن
 و آنکار صحابه کبار و تابعین عالیقدر و اهل مکه و یمن را که اتباع ابن عباس باشند کجای میفرمودند
 و بآلده دیگر آنها را از اقوال شاذه مطروحه می پندارند و آنکار سعدی و قاص را که نفسی اصل
 و بیسربال بوده بیکر سیاه و بر آن اعتماد میفرمایند این چه بیروتی بی انصافی است که
 میدانند که در او از بیکر در این مقام همان بیکر است که فخر رازی گفته یعنی تکفیر و محاربه نه بیکر است
 که بعد تسلیم وقوع آن از یک و توکاری از آن بر نمی آید پس سبب کلی بیکر صادق باشد و نیز
 کلام و بیکر اکثر صحابه و تابعین است که تابعین معویه بوده اند اگر محاربه بر جمیع خلق واجب است
 پس در حق جماعه که اعوانش بودند و میهند محسوب صحابه و تابعین چه بنویسند و آنچه قبول
 ابن عباس و نظراتش که متضمن بیکر بر محمد شده باشد من حیث الشذوذ و مردود باشد و بیکر
 سعدی و فاضل نظراتش بر معاویه و نیزید با مخالفات جمهور مقبول آیا محاربه نفس رسول
 و قتل جگر گشته قبول کم از تخم متعنت علی دیده اسلاف بائنا است و الا مثل یزید و
 و ابن زیاد را چون از لعنت لعنت محروم میدانند و او را در یغای دیده انصاف اگر بنا بود
 سبط بنغیر خود را در کربلا نهاده بی بر کاه نشسته و بنده رسول الثقلین یکده نهفته لب بر
 لبثات صدای بل من و ابی برب عن حرم رسول الله من موصد کاف الله قبا و روید
 و احدی از آن ملائین خوف کفرت را نشود و نیز از آن ظلم و ستم استجاب را نباید سازند
 آیا بیکر بر این افعال شنیع همین است که زید و بکر بزبان انکار بر آن نمایند این قدر میفهمند که
 بیکر بر امری مختلف میباشد و اگر بگوید کس بان بدون تصدیق جانات خوف انکار گفت بعد
 در بیکر نیست و تشبیه بیکر عمر بن عبدالعزیز که بعد سالها بی دراز بود قوع پوسته مصححک پیش از آنکه
 از راه کمال محبت و اسوگ پهنایت خضوع و خشوع فرموده اند که هر مردمانی خاکبائی جان نشان
 او با و باعث فرید تعجب گردید این عمر خلیفه را و در میان سر خود فدای آن کفرت ابو بکر بلکه
 از خلق بیعت یزید به مانعت نماید و جناب سامی این تصویح بر خود کوار فرما بدو بقتل مائل

رست نمی آید این خوف نیز مثل کبر انگیزان است که زبان می گفتند و پس سر کینه بوی محبت ^{ندان}
 اختصرت در سر و اندیشه باشد و برای بر همه صحابی قدیه باشد چگونه قربانی مقبول بلکه کوشه رسول
 تواند بود و مسرع بر بای که بر بانی باشد چون حجت ثبوت عنان کعبت خانه را درین داد
 از دستم ربو و اگر بیدل عفو از این اسارت او ب در گذرند عجب شاید نزد جد امجد علیه
 صلوات الله العبد توسلی باین وسیله جویند تا ^{بسیار} اسعد الوجودین ^{بسیار} بتفصیل بی
 هذا المقام فلیرجع الی عماد الاسلام من صفات جناب الادی العلم و ام طله العالی علی و سر
 الاثام تا ان شاء الله العبد تشیر الی الاطلاع بتفصیل علی ما فاده لکن این اما سهل الی
 الی ما یستلزمه انوار و توقع لعباد و السلا و بین المبرید و المراد فان منج بار سالد احدین کلامه
 تشکر الی ما فیہ من الخفیات البیدیه و بعد النظر الیها تشرح حالها و تصدی بیان علیها
 و ما لها انتهى انوار الیها الشیخ تعالی لقال الی جناب سید سلیمان الال و ما فی ذلک الخاب تا
 و لا بواب حاجب و ربان و رین درگاه قدرت و از غرمت عرصة المبرید لا یمنعک سابقه
 فصل عن بعد غیر بعد السجل العجل لکن شال الال فان من طلب شیئا و جد و جد و من فرغ الیها
 و لچ و لچ فلذی باب مدینه العلم و اسک حراط مستقیما غیر ذی عوج علی انه قارسل جناب الیه
 علی الخاتمه و العامة علیه و السلام الی استاذک محمد العبد الی من کتاب عماد الاسلام قبل
 ذلک منیع سلف و اعوام فلیشرح برید نظرک زیان و فایده و لیرتج براید بصرک حدائق حقایق
 تا اسعد الوجود فایده خامه در بیان ایام امام مالک که از ائمه اربعه است ^{فایل}
 بجواز شفعه شده و الکلام الملبت انما منی از کمال عصیبت اعتناست و خطبه صاحب بدایه
 در سخا و تجویز شفعه بطرف مالک خطابی محض است چه او مشهور در بیان قول مالک بجواز
 شفعه نیست بلکه جمعی کثیر از علمای اعلام اهل سنت تصریح بان منعند انما ساعد الدین اقتدار
 در شرح مقام شفعه مذکور جواب مطاع عن الطالبه الثانی کذا و منها ان منع شفعه الشیخ
 و بی ان یقول لامرأة المتع کذا و کذا در ما او متعنی نقضک ایا ما کذا و ما بودی ^{لمعنی}

وجوز ما لك الشيعة في معاد الموقت في النكاح الى اجل معلوم وخصه زوالاً
 انهي وشيخ برهان الدين حنفى المذنب بدانيه نوشته نكاح المتعة بالحل وبيان يقول
 لامرأة اتمتع بك كذا مدة كذا امالا وقال مالك رحمه الله هو جائز لانه كان با ما يفسق
 الى ان يظهر ناسخه انهي وبعضى از محققين بدانيه از اهل تسنن جنبن نوشته نكاح المتعة يجوز
 عند مالك هو الظاهر من قول ابن عباس رضي الله عنه وهو يقول انا انفقنا على ابنه كما
 ما كان النبي صلى الله عليه وآله ثلثة ايام من الدهر والحكم انما ثبت بقي حتى يظهر ناسخه ولكن
 قد ثبت نسخها بالاثار المشهورة الى آخر كلامه واین کلام نیز مراحه دلالت دارد بر آنکه
 مذنب مالک باحتشمت حضرت محمد بن عثمان در جامع الرموز شرح مختصر قاضی
 و کتاب النکاح گفته و ذکر فی الهدایه و شرح مناصدانه مباح عند مالک قاضی خان
 در مقامی خود در کتاب النکاح نوشته و لا یغنی النکاح لمفظ المتعة و بی باطله عندنا
 خلافاً لابن عباس و مالک قال ابو البرکات فی کتاب النکاح فی فصل المحرمات من کتاب
 کنز الدقائق و یبطل نكاح المتعة خلافاً لمالک صورة المتعة ان يقول لامرأة حدی ^{الغرة} بده
 لا اتمتع بك ایاماً وقال مالك هو جائز انتهى بسا وجود نصریجات این علما فی قول اگرچه
 خطا جنوی ایشان سطررق سازند در مسئله فیه که بواسطه این علما نقل میکنند
 خطا و غلط جاری خواهد بود و اما آنچه متوهم میشود که چون در موطای مالک حدیث تحریم
 متعه هم و کبریا فقه پس مذنب او مخالفت با آن روایت چگونه خواهد داشت پس چه اشت
 که روایت کردن خبری مستلزم استواری راوی مضمون آن نیست بنا بر آنکه اکثر روایات
 نجس و تشبیه اسناد آن که خلاف ضروریات دین است در کتب ایشان وارد شده و معذراً
 اعتقاد و عمل بر طبق آن ندارد پس چه استبعاد دارد که مالک این جنبن خبر واحد را مسلم
 نسخ حکم قطعی ندانسته بروقی این جنبن حدیث حکم نگذارد باشد تا ان الفاضل الرشید امام مالک
 بر کمر قایل بوجاهت نیست و از صاحب بدایه در نقل مذنب مالک خطا واقع شده و بعضی علما را

که صاحب رساله نام برده در مولفان خود تبعیت صاحب بدایه فقهیه اند و در حقیقت
بدایه و صدراکت فقهیه الحسنت تحلیله صاحب بدایه در این انتساب موجود است که نقل آن
بر داخته شود کلام بطول اینجا می آید و در کتابها مرتب یا بی ترتیب مالاخطار و بی مقام
کلام علامه حلّی الی بر حکم فقهای اربعه الحسنت که امام مالک یکی از آنهاست بر ساحت
سخن نقل نمایند اگر بعد از خط ما تمام صاحب رساله بخطانی صاحب بدایه در انتساب
شعاع اطراف امام مالک تا به قولی خواهد شد که فقهیه علامه حلّی بر او لازم خواهد آمد و چون عده
چهارتری و نیز عبارتنامه یکدیگر و ملازم برترجم آن را گویند که حکم اصل البیت الصریح فی البیت
ملکیه موجب تبعیت خود صاحب رساله است قال فی الفائدة التاسعة معلوم است که مذکور
را حقیر نمی پذیرد و مالک را ملکیه الم قول ثان حدیث ابن عباس جری بالقول است بقول
صاحب برای که حق فی الذمه بود و نیز از کتابهای گذشتگان متفق و متفرق یافت شده است
مصنفین آن معنی بلوغ در تخریج مذاهب منقول اند باینکه امام مالک را تعلیم می آرند و بعد از خط الم
از سنت جواریت شعاع اطراف امام مالک بار بار ان اصناف با اصناف و صاف تمیز جان
الاصناف است قال العلامة الحلّی فی گفت الحق ذهب الامام الی اباحه نکاح المنعه و مخالف
الفقهاء الاربعه اتهمی و قال خلیل بن اسحق المالکی فی کتاب المعامل جمع الروايات المتفق بها
فی مذنب ملک ما قد بعد ادائه علی شرطه ناقض کان لا یقیم لها او یؤثر علیها و الغی نکاح
لاجل الخ و قال محمد بن محمد بن محمد بن عبد الله بن محمد بن الحسن بن علی شرح المقدمه النوبه
فی الفقه المالکی ولا يجوز نکاح المنعه و هو نکاح الی اجل و الاصل فی المنعه ما أخرجه مسلم
عن رسول الله صلعم قال یا ایها الناس فقد كنت أدمنت لکم فی الاستمتاع من النساء و ان الله
قد حرم و ذلك الی يوم القيمة فمن کان عنده منهن شیء فلیحل سبیله و لا تأخذوا بما تنبتون
شیئاً الا زنی و ثور الاجماع علی شدة و لم یخالف فيه احد الا طائفة من المتبدعون الاثر
و اما ما روی عن ابن عباس فانما سمعت عمر بن الخطاب یقول ملک مالک و یطمان شعاع تقدیر

دارند که لزوم توقیت مستلزم عدم انعقاد نکاح کفیه اند فی المنهج اوقیه ولا یعتقد لمعظ
 الاجاره والعائنه والربیع الوصیه لا نقض الاولین التوقیت والثالث التوقیت و
 التملیک الح و برستمع اجرائی حد واجب میگوید چنانچه صاحب شمع مدخله در کتبش و کتب
 بان منسوخه و در رحمه اللامه فی اختلاف الایمونیو اید و جمیع علی ان نکاح المتعه باطل
 لا خلاف بینهم فی ذلک انتهى و در کتاب مصباح که موقوف بمحقق و مقرر است میفرماید و فوق
 علی ان نکاح المتعه باطل لا خلاف بینهم فی ذلک انتهى و با قطع نظر از این کلام کویم چون صاحب
 نقل بذریع کلبه میکند پس اگر نقاش صحیح باشد لابد در کتب مالکیه روایت جواز متعه را مالک
 نخواهد بود پس اگر صاحب رساله روایتی از امام مالک از کتب مالکیه مشتمل بر جواز نکاحی که
 توقیت در طلب عقد دخل باشد و ششتر از آن بوقت نکاح در بیان آمده باشد بدو رد و
 بعد ریافت صحیح نقل تحسین نتایج او خوانم نمود و اگر قابل قبول خواهد بود بلا تأمل قبول خوانم
 کرد و الا حاشل بیان خوانم نمود با جمله در کتب مالکیه حجت ان مخرج است یعنی در شرح طایفه
 در تحت قول مصنف و قال مالک یوجب ان ینفی ما ید و یند اسمو فان الماکونه کتب مالک
 نکاح المتعه انتهى و انوار الحار علی ان انما شی از کمال عینیت اعتنا فاست الی کونم فقط
 علانی علقت الکتابه جواز متعه بطرف امام مالک نموده اند بلکه علامه علی بن درین
 الکتابان ان مالک حجت کما قلنا نقض برحق او خواهد بود و انوار و انما شی
 از چه خبر بیان خواهد بود و قد و شیخ برهان الدین حنفی المدرب بدایه نوتسه نکاح المتعه باطل
 و قال مالک یوجب الی کویم در مقام صاحب رساله رفع تحطیه از صاحب بدایه در انست
 حلت متعه بطرف امام مالک معنسر میاید حیث قال و تحطیه صاحب بدایه در اسناد و تجوز متعه
 بطرف مالک خطانی محض است چه او متعود در بیان قول مالک بجواز متعه نیست بلکه جمعی گفته
 از علمای اهل تسنن تصریح بان منع اند از الح پس در بعد از این چایه که با صاحب بدایه در انست
 جواز متعه بطرف مالک یا صاحب بدایه شریک اند از خود صاحب بدایه را که علمای اهل تسنن

و این قول خطبه او نموده اند برای سهولت همان خطبه او ذکر کردن از کدام قسم بعد از
 المطلوب توان فهمید و چگونه او را در جمعی که صاحب رساله ذکر احوال شان برای رفع ^{خطبه}
 او میکند و حل توان کرد قوله پس با وجود تفسیر کلمات بن علمای فحول اگر افعال خطا بسوی
 ایشان متطابق سازد الخ گوئیم اگر با وجود انکار مالکیه از فتوای فاضله جنانکه قاضی ^{باشد}
 شوئیم در احقاقی الحقیقی بقول ما باج الحقیقه انشا فیه و الحمله و هم الاکترون انشا
 حوته و کله و قروا الی و القل علیها خاف المذبحون من المالیکیه و انکر و الغوی علی
 ذلک انتهی و با وجود تنصیف ایشان بر جرم شت و شهادت علامه علی بر برات امام
 مالک از ابحاث معتبره و بضم صریح کتب متفق و متفرق که احتیاجا نقل مفید برات امام
 مالک از این انتسابات نشود و نقل صاحب بدیه از این تنصیفات سقوطه پذیرد لایم
 اند که هرگاه بعضی علما نسبت قوی بخطا بطرف مخالف مذرب کرده باشند و او را
 از ان ابرار کنند و تنصیفات علمای مذرب خود و ثقات دیگر بر برات اهل مذرب
 از ان نسبت منقلح صحیح نماند باینکه مقبول نیست و قطع نظر ازین گوئیم از عدم قبول قول
 مالکیه خطبه علامه علی لازم نمی آید و بی عند صاحب الرساله شیع من کل شیخ قطع من
 کل قطع و اگر ثبوت خطا از بعضی اکابر و بعضی مواضع خصوصا نقل مذرب دیگری بدلائل ^{قطعی}
 ثابت شود از ان لازم نمی آید ثبوت ان در مواضع دیگر که در ان دلیل خطبه موجود نیست
 چنانکه از خطبه شیخ طوسی و شارح کافی عینی بعضی رواه ثقات خود را و بعضی روایات
 که بچاپ حدیث صحیح مسلم در روایات رابعه در جوابیه سوم تنبیه که در او خوان فائده که
 کرده است نقل ان گذشته خطبه جمیع روایات ان رواه که در ان دلیل خطبه موجود نیست
 لازم نمی آید و با اینهمه گوئیم چون صاحب رساله حکم نقلها که در ان دلیل خطبه
 نیند و بر نفی که از ان برست جاری میکنند پس خدا داند که جواب سو فطائنه که انساب
 خطا و بعضی بدیهیات حکم ان بر سایر بدیهیات که از اسباب خطا بر است مطرد میکنند چه جواب

خواه گفت قوه و اما آنچه میگویم میشود که چون در موطائی الک حدیث تحریم شمع ذکر باقیه گویم
برگاه از کلام علامه علی و تصدیقات مالک و سوا یقین یقین و منقرق حرمت شمع نزد امام مالک
باثبات رسانیدم باز ما را حاجت بطرف دفع الجحلم صاحب رساله باقی ماند و عینی در شرح
مدایه دفع شمع که صاحب رساله آنرا بطور جواب گفته اند و با بطریق فرموده عاده مالک لایزال
حدیثانی موطاه الا و سوا یقین مالک و یعمل به قوله الزهر و ابیات بحسب و تشبیه امثال ان که خلاف
ضروریات دین است در کتب ایشان وارد شده الح گویم همین قسم روایات بسیار تشبیه
و تحسیم در کتب معتبره شیعیه نیز واقع است پس خصوصیت ذکر اهل سنت در این مقام بخوبانید باز
اختصار و نظفلی بودن مقام چند روایت از کافی کلمی و تهذیب شیخ طوسی نقل کرده شود
پس باید دانست که کلمی در کافی در باب نوادر روایت کرده عن ابی عمار قال سمعت ابراهیم بن علی
یقول اما بعد انما حبان الله و نیز روایت کرده عن ابی عمار اسود بن یحیی عن ابی جعفر علیه السلام
عن کان الله و نحن وجه الله و نحن عن الله و تمام احادیث این باب یقین تشبیه است
الاطلاع علیه فیرجع الیه و شیخ طوسی در تهذیب کتاب الزیارات روایت کرده عن زید شحام
قال قلت لابی عبد الله ما لمن زار رسول الله قال من زار الله فوق عرشه و شیخ طوسی
قابل بدلائل این حدیث بر تشبیه شده است کما یظهر علی السبب من رجوعه الی التهذیب و اطلاع
ازین گویم ترک عمل بظارایات و احادیث نزد عقلای اهل اسلام جایز نیست که بغیر ورت بجهت
پس صاحب رساله بیان کند که امام مالک را کدام ضرورت گذرانید بر ترک عمل بحیث تحریم شمع که قبول
کافی است و نیز و اینان موید باجماع است داعی شده اما مقایسه صاحب رساله این حدیث را
بر احادیث تشبیه تحسیم درست شود انقول این افاده جدیده غیر سدیده مدفوع است بوجه عذر
وجه اول آنکه افاد این افاده سلب کلی است آن مع قوف است بر اینکه حضرت مولوی اطلاع جریح
و کتب مالک مالک حاصل شده باشد و من و لها الی انما از نظر شان گذشته و بسو تحیل عاده پس الجحلم
از درجه قبول با قضا باشد خصوصاً نظر اینکه بهادوت النبی غیر مقبول است و مطلوب مشین باجایز

حاصل و نه نانی اگر از کلام صاحب زکوة شفا شود که قول بایجت منه در کتب فقه مذکور است
مثل مختصر مالکی یا غیر آن موجود است تا خدا صاحب بایه سالت چون مجال انکار آن بالمره باشد
حکیم و خدای دیگر بر آورده که اصل آن کتب را منسوب به خود ننشاند از امامیه ساخته و چنین مسائل را
از ملحقات رد و نقص بنده شده چنانچه در کتب سی و یکم میگوید بعضی از علمای این فقه کتابی تفسیر کنند
فقه و در وی آنچه موجب قدح و طعن است باشد درج نمایند و آن کتاب را یکی از اسمیه است
نسبت کنند مثل مختصر که او را شیعیان تفسیر کرده و امام مالک نسبت نموده در آن کتاب برج ساخته
که مالک را بمال خود و لواطه جان برست عموم توله نعم و مملکت بیاکنم الی ان قال درین کتب علم عالم
علمای است که فائز شده اند مثل صاحب بدایه که اصل متعه را امام مالک نسبت کرده و حال آنکه امام مالک
برشته عدا و اجبه میداند و امام عظیم الهی و انجلا هم و در و سلام است و الا اینکه مجرد دعوی بلا دلیل مقول
نست و ثانیاً اینکه جلال الدین سیوطی در بعضی رسائل خود تصریح نموده باینکه مختصر مذکور را تصانیف
مالک است ابراهیم بن مرعی شبرانی شرح بر آن نوشته و در مقدمه اش مذکور ساخته که بقول و قد
و صحاح امام مالک سه سال در کتب مبارک مادرش سه تو بوده و بر قال کبار از سیری و گفته که تجدید الفج
و در جم او را و این نکلان نوشته و حل به ثلثین اینتی علی باقل غه و اننا عقل عقل الی است آنکه
مثل امام سرخسی و صاحب بدایه و معاصرش قاضی خان غیر شان با غارت علم و کثرت فقه و تحریف
در تحویل و غیر تحویل نمایند و با وصف قرب زبان بایه اربعه خود در کتب و صد شیعه که فائز شوند و صاحب
که در علم و کمال با آنها نسبت فطره بدیدار دارند تنقطن بآن شوند بعدی احقاب ان بدایه عجاب
و رابعاً اگر شاه صاحب از راه کشف و الهام دانسته اند که آن کتاب تصنیف شیعی است پس خوبان
فرمایند که این کشف حافی است یا شیطانی و اگر بسبب اشتغال آن بر مسائل مستحقه سنگره بر علم خود
اشمیر از خاطر دارند پس بخند انکار حسن و قبح عقیدین انکار آن بیجا است چو صاحب بدایه و فایضا
از آن است که راه تو موفد و در صید و کید گرفتار شدند باینکه کلاح متعه در صدر اسلام بالا حایع ساه
بوده و بقول ابن عباس و ابن مسعود و دیگر صحابه و تابعین شایع و شائع و مثل ابن جریج که فضل از مالک

بآن قایل پس وجه استسکاف از آن چه باشد شیخ عبدالحی دملوی در رجال مشکوٰۃ و ترجمه این
 جویج نوشته قال لکمی بن معبد موافقت من مالک قال فی الکشاف کان منج المنع و یفعلها و لو
 مکة سنة خمسين مائة و در ترجمه مشکوٰۃ گفته لکمی بن معبد گفت وی ثابت و قویتر است از امام مالک
 و گویند که سعه را مباح میداشت و سکر و اثر و قال الشیخ ابن حجر فی فتح الباری ناقل عن القاضی
 عیاض قال الخطابی و لکمی عن ابن جویج جواز انتہی و این ابن جویج شیخ و استاد مالک بوده
 و در بصره در باب اباحت منع مجده حدیث را روایت نموده چنانچه او عوانه در صحیح خود را روایت
 و قال فی میزان الاعتدال کذا عبد الملك بن عبد العزيز بن جویج ابو خالد المکی احدا لا اعلام التفتا
 یدلش و هو فی نفسه مجمع علی نقضه مع کونه قد تروى عن من تسعين امرا لکمال المنع و کان بری فی
 فی مالک و کان یقبه علی کما فی زیارة انتہی اما لو املوا ملک عند مالک پس اگر در کتابی و یکی سوی
 نباشد یا سنا و التکتاب بسوی امامیه چاره میتوان نمود لکن الحال چه چاره است که شیخ فرید الدین
 او حدی کرمانی علی ما نقل غه در منظومه موسوسه بجام جم گفته امکان ای خواجه بر غلامان عورت که
 بدین شکل و شان نباشد و در زرد بر زیر دست خویش مکن دل او را بخصه ریش مکن آبروی غلام
 خویش مژ و قدر بدین نام خویش بدست توان زد و بدین مالک غوطه در وسط خنجر مالک و نقل غوطه
 مالک و جانک احلام الام و وجود و الراحل المجد و هذا اذا امان و جیدا فی السؤ و لم یجدنی
 نقی الا الذکر و علی بن عراق مصری شافعی در کتاب تذکره الادبا این را عی رافعی ابو الحکم
 مالکی بن ماحل نسبت داده مذنبی نقیل مذنبی سیدی ما و اتری فی مذنبی لا شأنا لک
 فی رائته فیه باخذ اهل المغرب و از قواعد مذنبی است که هرگاه سئمه که ایشان بطایر
 است که از آن دانسته باشند بر ایشان عرضه میشود و بگوید تعلیظ آن میر و از بدشل بخیر مالک
 فی الدیر را که قهر رازی و غیره بآن تصریح نموده و فی رائتا بدست میفایند که قهر رازی است بیا
 و غلط نموده و جدا ما قال الجابی فی البهارستان علی ما نقل غه گفت مملوک مالک بخیر
 که قهاتش گرفت راه فساد ترک این فعل کن که جایز نیست نزد دین پروران شرع نهاد

گفت خاشاک شیخ دین مالک بچشمش رحمت ما داد گفت میکن ز زبیر او که حدایت در
رود و کبر مالک اندازد و چه نا ایدانکه قاضی حسین مالکی بشهادت شیخ عبدالقادر ششمازا کبر
بادشاه مستوی پایاحت متعه بنابر مدبب امام خود مالک اوده جانچه از رنج بدوانی در حکایت
آینه مذکور خواهد شد و اگر چه نزد اهل سنت جماعت عدالت در امام جماعت شرط نیست مقتضای است
مقتضی صلوات خلف کل بروفا و کلین بس که بالنظام تو این علم بعدق قابل بهم میرسد و لو کان
بالجماله این حکایت طویل الذیل را بذروغ بافتن و شیخ حسین مالکی از پیش خود ساختن و نسبت
بطلان او اول الامر چنین فصاحت و شتاب اسناد نمودن کار است که از اول افسانه
گویان مستبعد فضل عن افاضل اهل سنته و الجماعه و امام الجماعه اما احتمال از تثنائی قاضی حسین
و تقبیض او جانچه ماضی رسیده عاقبت اشاره بان بنویسد پس اولاً اسارت ظن به اموات
مومنین لا یما نقضه و حکام شرع که بر سندانها و فضل حضرات بن الانام می نشینند
از رشاد است و اینها علمای حقیقه نیز از نفی ارتش و فوق محروم نبوده اند تا اکبر بادشاه
محتاج بقاضی مالکی می شد پس بیکر از حال کرامت اشغال اسلاف و اخلاف این حضرات
مطلع شده میداند که ایشان را چون خلعت و تشریف افرو و این اذ اما حال ابن زمان ابن بلاد بر حیا
لا یحتاج الی البیان اما سلف شان پس سیوطی در تاریخ الخلفاء آورده از ابن المبارک که هرگاه
نوبت خلافت بهارون رسید رسید یکی از بدخولات پدرش مهدی عباسی عاشق و معشوق شد
روزی با و اراده مقاربت نمود و کبر گفت من بر تو حوام ام که مدخوله بدرت ستم بزورن کی از ارادت
را بشو ابویوسف قاضی که احد صاحبیه بوده است فرستاد و ناچاره کام دل از او جوید ابویوسف فرمود
با امیر المومنین بعد بن دعوی که منم لازم آید که خوف او را بدرکنی که از جمله مومنین نیست ابن المبارک
گوید بنده ام که من از حال کدام یکی از اینها استعجاب نیام از حال ابن بادشاه که شکستهای مبین
بگرد و غضب اموال آنها نمود و بازارهایک حرمست پدرش تحریری بنحوت با از حال ان نمیزد که
استخفاف از امیر المومنین نمود و آمد او تن در داد با آن بن فقیه رومی زمین قاضی دین کبر و

بآن گفت ایستگ حرمته ایک اقتضای شوق من بصره فی رقبی و هم سید علی از عبداللہ بن ابی
 اوزیرہ کہ روزی برون بقاضی ابویوسف گفت من بکینری غیب ام و سوا هم قبل از غده
 با و مقاربت نیم ایام و نوحیله است گفت آری بعضی اولاد خود او را بہ کن باز با او نکاح
 و ایضا از آن بن را بہیہ نقل کرده کہ شبی برون ابویوسف را طلبید و موافق مرضی او
 قوی داد و خلیفہ فرمود کہ صد ہزار درہم با و بردند ابویوسف عرضہ داشت کہ امیرالمومنین در عطا
 آن تعجیل فرماید قبل ازین کہ صبح طلوع شود خلیفہ فرمود و عجلو بعضی ملازمین بعضی رسانیدند
 الخازن فی بیتہ و الا ابواب مغلقہ ابویوسف گفت در وارہ نامسد و بود چون امیرالمومنین را
 طلب فرمودند راہ را مفتوح شد پس عذر شد ابواب سموع باشد و علامتہ رخسری در ربع الار
 کفہ بقی ابویوسف علی باب الرشید حوالا لایصل الیہی و قوت واقعہ و حتی ان الرشید کان بہی
 جاریہ نرسیدہ و حلقہ ان لا یبعثہا ایاہ و لا تنہا فاعضلت علی الفقہار القضا فی الیوسف
 المریع ان یعلم بکما یفعل فقال با امیرالمومنین انک صدک ام بحضرة الفقہار لیكون
 البعد والیقین افعدا حضرة فقال المخرج سہا ان تبک لک یغنی و یجک نصف ما قد قوہ
 فرسہ و عظم امرہ عندہ از اینجا دنیا طلبی این حضرات در کانی مرید بودن این بزرگان سہا
 توان دریافت خلاصہ آنکہ تمام سال بدور وازہ امیری افتاد و قوی بکثرت مدخولہ الادب
 و تعجیل در طلب العام قبل از صبح فرمود و اکثر مشہیات خلیفہ را مباح نمودن بخو کہ مثل
 ابن مبارک و غیرہ سینان استعجاب از آن فرمایند دلیل بر قوت ایمان و زہدشان
 از دنیا فی است بس الدما جدا و ستاد نیکو رسید الصاف فرمود در رسالہ الصاف
 و روی ان ابایوسف و محمد کانما یکمران فی العیدین بکیر ابن عباس لان ہارون الرشید
 کمان یکب بکیر عہدہ انتہی اللہ اکبر و دنیا طلبی است کہ بکیر ابن عباس را برای پاس خاطر
 متعلب عباسی چندیامینو و ند و پشت سرش نماز میکرد و ند و افتد با و میخورد قال فی الصاف
 صلی الرشید اما ما و قد اجمع فصلی الامام ابویوسف خلفہ و لم یعد و جہ راہ آنکہ ناقصین است

از امام مالک و اثنین نیستند بلکه جمیع کثیر از خفیه و شافیه نقل نموده اند و قول جمیع
 را محمول بر خطا ساختن و محلی را اتباع صاحب بدایه پذیرفتن حال آنکه بعضی از ائمه مثل امام حسی
 به مقدم بر او بوده کمال بی انصافی است چنان بررسان با مالک بدو و مذکر بر او نه میگرد
 پس اسنادیکه با و نموده اند رجاء بالغیب نموده باشند بلکه بر سبیل الهام و کشف یا ملاحظه بعض
 فتاوی مالکیه اسناد و با و کرده باشند و انانی بر موافقین عند المصنف السبب پس انکار کلی بعد از
 مطلوب است و قول نقایه هم محمل الخطاب چنانچه احتمال خطا از صاحب بدایه و غیره در این اثبات
 مستطرقی است همچنین از جماعه نقایه در نفی چنانچه اینهمه هم غیر مثل کله غم بلا راعی تبعیت صاحب
 بدایه بر عزمشان نموده اند همچنین میتوان بود که سایر نقایات نیز تبعیت مقدمشان بر که باشد نموده
 علاوه اینکه اثبات مقدم است بر نفی جمیع بین التفی و الاثبات ممکن است اثبات مثبت بر قول
 بالاباحت مطلع شده بانی غیر مطلع پس اثبات مثبت شافی نفی نامتی نیست بخلاف تقدیم
 قول بانی که نامتی قول مثبتین و باعث طرح قول ایشان است احتمال اثبات از بعضی قدما و انکار
 از متاخرین با قایل بودن مالک بقولین بمانی اکثر المواضع و سیاقی بدینها مستطرق اما خطا بر
 اگر معنی سهو است از عملها سهو یعنی چه اگر امام مالک سهو کرده باشند احتیاج از دلیل او باستحاجت
 چگونه سهو خواهد بود و اگر بسبب اشتباهیکه در تعابیف مالک واقع شده گفته باشند چنانچه اسناد
 رسالت بنده متقوه گفته شده نیستین را اشتباه طاری شدن خیلی مستبعد و خردا قول
 در رساله شریفه بارقه از علمای سینه منقول گفته ایم اما همای نقل اقوال اخوان بنابر درست نموده
 شمس الامینه خیر کشفه شیر الی کلام المتع و نه باطل عندنا جائز عند مالک بن انس و یونانی
 من قول ابن عباس و استدلال بقوله تعالی فما استمتعتم به منهن فأتوهن اجورهن و لانا الفقهاء
 کان مباحا و الحكم الثابت بقی حتی یظننا سنه و لکن قد ثبت نسخ هذه الابا قه بالانار المشهور
 و در فتاوی نامار مایه نوشته فی الحاقه و تقویر المتع ان بقول الرطل لاماره اتمتع بک کذا
 من المال کذا مایه فرصت و نه لا یغدر الحل عندنا و جائز عند الامام مالک و لا یقع علیها طلاق و لا

ولا طهار ولا يرث احدهما من صاحبه انتهى ودر شرح كثر الدقائق معنى بعد ذكر متعة مسطور
 وقال مالك هو جائز لانه كان مشروعا واشهر عن ابن عباس تحليلها وتبعه على ذلك اكثر
 اصحاب من اهل اليمن وكذا كان سيدنا علي ذلك بقوله تعالى فما استمتعتم به منهن فاتوهن
 اجور من ابنة ذريرة شيعه انتهى ودر حواشي الروايات آورده في النكاح المتعة والموقوف
 وصورت المتعة ان يقول لامرأة خذي هذه العشرة لا تمتع بك ابانا وقال مالك جائز لان ابن
 عباس كان معها ويجعل العدة فيها حيضة انتهى موضع الحاجة من كلامه وصاحب حدائق الازهار
 شارح مشارق الانوار كفته النكاح المتعة كان باحاث في مبداء الاسلام ثم صار حراما واكثر العلماء
 على حرمه وبقى مالك على حله ودر شرح حديث سيرة جهمي مذکور است نكاح المتعة ان يقول الرجل لامرأة
 اتمتع بك كذا مدة بكذا من المال وهو كان مباهاتم نسخ ودر اجمعت الصحابة على انتفاءه وابنه وب
 اكثر العلماء وذهب مالك الى جوازه انتهى ودر بيان در میان الحقایق نیز مسطور است حلال الدين سوطي
 در رساله المودج للبلد في خصائص الحب كفته وشرح في عده ٢ احكام ثم نكحت فغل بها صحابه ولم يعمل بها
 اذ بعدتم منها فخرج الحج الى العمرة عند الجاهل وهو متعة النساء عند اكثر الايماء انتهى وطايرت كلف اكثر الايماء
 اشارت است بسوى خلاف امام مالك لان غيره لم يقل به اتفاقا واخصار الايماء في الاربع وشارح
 مختصر وقاية ودر شرح قول بان لا نكاح المتعة نوشته وقال مالك النكاح المتعة جائز لا يفسد عورة
 واسطى ودر بحث متعة كفته فاقبل مالك بينهما ايضا فلما هذه الاوله روى على الرافضة وعليه الجمهور انتهى
 قال بعض اصحابنا الامامية رادوا عليه ثم لما روى الخارجي الا عورالها لك اسالك في طريق الجهل اقم
 المسالك بل حرم الموافقة مع اهل الحق من مالك بخبر بالبرد عليه مع انه استاذ امامه وقول
 علامه نقاراني وبعض مجتهدين بداه وديكر قول علامه در رساله شريفة منقول پس احوال صدور حطا
 از همه اين فحول نا انصاف بينار وملكه سلم انصاف با عتاف صاف سم بر جان انصاف
 وجه تاسيس انك انما مستد بلي بر تقديم اقاويل منك بر اقاويل مشتبه تو مع وجه بيان شادي
 بران تنوعه يكون ككلامها الاما كلام حجاب علامه الرحمة كلف فرمعه برسان في مطالب مشتبه

بما لا نشأ نقل ان عدم ادراك مرام ووصول بمغزای کلام ان امام ربيع المقام است زیرا که
مطلوب اینجا نیست که امام مالک هم علی احد الروايتين عنه قال به تحريم است و بی روایتی بعضی
و چون مراد مشتبهین اینجا نیست و از کلام علامه سلب کلی مستفاد میشود اما مقتضای آن باشد
مکلفه قضای ما يستفاد منه قابل بودن انبیا رابعه است تحریم فی الجملة و یو علی مرسوم بعضی علی
فلا باقصر بین الامرین مثله کثیر و لا ینبیک مثل خیر فی میزان الشرائع قال الشافعی و مالک
فی احادیث روایتی ان کفاح المتولدة من الزنا یحلی مع الکراهة و در مقام دیگر گفته و
من ذلك قول مالک و الشافعی با بایضا لم یضرب البرقع فیہ روایان مع قول تحسین
بکراهة کلها و یأثم و یکون یکره و من ذلك قول یحیی و الشافعی فی اصح قولیه ان البرة
الوضیة حرام مع قول مالک انها مکروهة فقط و مع قول احمد فی احادیث روایتی انها مباح
و فی الاخری انها حرام و در شرح رساله مالکیه در مقام متعه یکوید و فی منته بعد البناء
قولان مالک و الذی رجع الیه عدم النسخ و اللعان فی الدوة انتهى مالک بن کلام ما یزید قول
فسخ ما ینبذ قال یودن مالک یصح کفاح و یمنایه و الا لم یصح الی الفسخ قائل و نظیر ما نحن فی
انچه ابن جریر در شرح الباری بعد روایات جواز و طی فی الدبر و تحریم ان از ابن عمر و ما
کنه و علی بن عبد القیس عدا المتأخرون من المالکیه فطعن بالکارجع عن قوله الاول او کان بر
ان العمل علی خلاف قول ابن عمر فیکمل به و الخانت الروایة فی صحیح علی فاعده انتهى الی اصل
چون روایات در نقل مذکور است مختلف است نقل تکلیل و تحریم بر و از او جائز و غیر شافعی
باز نیست جواب کثیر عدم و در مرام جناب علامه سیماطش راه با و اما عابیر بعضی مالکیه
و موهب حسن اینها در صد بیان بدربستی به در عصر خود بوده اند موافق معتقد متاخرین مالکیه
انرا منقول ساخته اند و هم نیکو دل با حجتا عدم الحلا غم علی فتوی الابا حقه اولغرض آخر من الاعراض
چنانچه کلام سید شوشتری باین معنی ماطن است و فاضل سید از نقل موهب و چون نقضی است
حسین مالکی و اعتراف استاد فاضل سید بحقی قول ما یحشر در کتب تنویر الی مالک و یمنایه

و دیگر قول قول مذکور از الحجه ثبوت رسید پس اجماع مالکیه بر تحریم ثابت نباشد و قول بعض
متأخرین نشان تحریم از درجه اعتبار را قطعی است و اما حجت سبوی مالک متناهی است
مالکیه بدینش نباشد کما تومنه من قبله الله بر و قضیه اهل البیت ابرهه با فی البیت سلم کما اذ قال
لغیر متاخرین که برخلاف جایزه خفیه و بعض قضای مالکیه فتوی تحریم داده اند و در مالک
کم از احوال ازدواج در اهل بیت نبی برخلاف بعض نبوی نیست اما آنچه فرموده اند که اگر صاحب
رساله روایتی از کتب مالکیه بر آورده دید که متن منع او خوانیم کرد پس او را فاضل رسید
می باید که عبارت کتابیکه او ستاد ایشان اثر را بخد صاحب بدیه قرار داده و نیز منتشر
سلیقه مطالب ساخته اند بر آورده و بند و از ما تحسین و افون شوند بعد از آن اگر حاجت
منع دیگر خواهد بود و آحادی از امامیه را خویش تحسین ایشان مطلع نظر خواهند شد منع آن
خواهد بردخت کما احوال الحاق ردیف نخبان سوطه نوشته که احوال و فایده تحسین
باشد و بعد از آنکه منع صاحب بدیه و شیخ حسین مالکی بکار بیاید لغیر دیگری چگونه آبی برود
کار خواهد بود و چون خفیان این در اسطوت در عاره کتب خفیه صنعت کجلی در زرد
و مثل کافی کلینی فتاوی خفیه را در صندوق مقفل گذاشته اند که مبادا راقصی آمده بگوید و صفح ملا
فرماید و عصبه بر مانک سازد پس کتب مالکیه که غیر از وجود است کجا بهم می رسد و اندر سبب که نام
نشان از آن درین ملا و بد نیست حتی که سوائی یک نسخه سوطانی مالک اثری از نسخ احوال
یافته میشود و حال آنکه نسخهای آن بسیار است چنانچه فاضل غیر نشان داده شده است و در کتاب الحد
مع اسامی اصحاب آن نسخ بیان نموده است هم نوشته است که اما مالک زنده بود و سوطا مسوده
و بعد مات فلان زنده او را خود استعداد و ترمیمی بر آن اختیار کرده رایج ساختند لهذا
نسخ بسیار دارد و در احادیث هم با هم تفاوت و اختلاف موجود است اگر فاضل شد آن نسخ
و دیگر کتب مالکیه را ارسال فرماید بعد منع عرض حال نموده شود شاید و فایده تحسین خشک فرماید
و از آنچه از نقل بعضی متنین معلوم گردیده نیست که در نسخه سوطانی امام محمد حسین فرج است با نسخ

ان خبر ما لك اخبرنا الربيعي عن عروبة بن النضر بن خويلد بن حكيم وحلف على عمر بن الخطاب قال
 ان ربيعة بن ابيه ستمتع بامارة مولده فحلفت منه فخرج عمر وعاصم بن ربيعة فقال هذه المنة لو كنت
 تقدرت فيها لرحمت قال محمد المنة مكره ولا ينبغي فقد نهى رسول الله ﷺ فيما جازني غير حديث
 ولا ينبغي قول عمر لو كنت تقدرت فيها لرحمت ايا لفضله من عمر على التهديد وما قول الخليفة
 والعامة من فقها ما انتهى وقول او المنة مكره ولا ينبغي الخ المنة يعدم تحريم است لاسما لظلال
 ما افاده الفاضل الغزي في بحث طعن التوابع من حديث قال وارساد في غير ذلك لا ينبغي عندنا التنا
 غير ربيع بن مدعي كواه است زيرك لا ينبغي اول المنة عام وكبيره لا الكسبي كوكبه زنا
 كرون مناسبت زواجل تسرع حكمه بغيره ~~في امره~~ در عتوه اي حديث حمل لا ينبغي بر
 كرامت فمعه اندك المنة مع عاقل در اين مقام ~~غيره~~ كرامت مستوانه كرون در
 كلام امام محمد كلف مكره ولا ينبغي ورود واقع بغيره بطريق اولي حمل ان بركت ورجب
 بس مويد قول مالك باحت ان باشد لانه اعرف بذهب سناوه قوله كرم فقط سلب الخ
 انما انتساب تحليل منة الى كلام علامه فميم واو وقت حدوث لهم داود است كما قد فرقت
 تو كويم در مقام صاحب رساله الخ مخفي نبت كفاؤه فامه مخون است باثبات انتساب
 حلت بسوي مالك فاشي بودن الحكم ~~الدين~~ حلت اراعتاف وخطية كسكة خطه صاحب
 غداية نمعه بس كركلام صاحب عداية اي النجات دعوين اولين منة الله علاوه انك ذكر
 كلاسش نوطيه وتميدو كركلام بعض مخفي نبت كلف ازان كركوشه وقد ذكرنا خطه ما لا
 بالاسانه بس انما ارقم مصادره على المطلوب ~~في امره~~ كركلام قسم لهم ودرش توان فميد قوله
 كويم اركا وجود الحكم كركام كويم مستشهد بكلام فاضل نور الله عليه سر قد باوجود
 ان باصل مطلب مستشهد حلي عيب طرف است ~~بجهل~~ ان الحكم ~~بجهل~~ كركام كويم مستشهد
 فميد است جنين الحكم كركام كويم مستشهد بكلام فاضل نور الله عليه سر قد باوجود
 به بعيد عن مثل الرشيد وخصيصات تكوين معارضه بغير كرامت مستبين است جنين اختلافات وتعليل

اکثر واقع شده چنانچه در شرح رساله مالکیه که از بنو عثمان بانی شیخ احمد شیرازی مستعار کرده شد
 مزبور است اختلاف امام بی بی الرضا علیه السلام لا علی غلته اقول فقیل انه لا یشرک الخ قال ثم
 قاله مالک فی الموطا و به قال جمیع اصحابه فقیل انه یشرک الخ ثم قال صحیح فانه فی سماح الی زید و رواه ابن
 حبیب و انتم قاله جمیع مالک عمار فی الموطا الی الترمذی و القی به الی ابن مات فقیل انه یشرک الخ و رواه
 ابن الموارس بنظر النصف ملاحظه باید نمود که هرگاه جمیع اصحاب مالک بعد از نشر قایل باشند و اگر یکی
 اختلاف در مذکور باشد پس مانحن فیه جوازین باب باشد و قول علامه علی الاطلاق بینی بر احدی
 الروایات پس معاذ الله که تخطیه علامه لازم آید و بعد از تنزل هرگاه تخطیه صاحب مدایه و دیگران
 موجب تنفیذ شیخ من کل شیخ تزد و ماضی شد باشد تخطیه علامه نیز و اما چه چونکه عصمت مرتضی انبیاء
 و ائمه و من من بخند و خود می دانند که شیخ من کل شیخ باشد و در مانحن فیه دلیل ظنی هم بر ترجیح
 انکار نیست فضل عن القطعی کما طه پس قیاس بر تخطیه بعضی رواه که از جناب شیخ و غیره و بعد از تنزل
 قیاس مع الفارق باشد و آنچه قسره مع بعضی خود و اندک جواب سوفسطائیه الحی پس حدیثی که سوفسطائیه
 انکار بر بسیاری می نمایند پس اگر مانحن فیه را از جمله بر بسیاری قرار داده اند میاید که امام حنفی صاحب
 مدایه و جماعه کثیرا سوفسطائیه قرار دهند و الا قیاس آن بر انکار بدی قیاس مع الفارق باشد
 و لطیفانه بدی قیاس که گوئیم هرگاه از کلام علامه علی الح قد مر جوابه مرارا و اما کلام عینی فلیس فیه عین من
 الصدق و لا انحرکما بطهر من کلام ابن حجر بنیامر من انه لم یعمل علی روایت ابن عمر فی جوار و طی الدبر و فی
 محمل است که امام مالک در موطا بکبریت منع قایل بوده باشد و روایت بینی را بر بینی تخریه محمول و نه
 باشد و شد و عمری را بر بسیاری است و بعد از حمل منفعه باشد کما استیفا و شد من موطا امام محمد و یحیی
 انفا علامه آنکه احتمال رجوع از موطا نیز من طریق چنانچه در موطا فتوی بعد از سر حوت بوطی را و او
 و ابن حبیب و فمضحه نضج بر رجوع او عمار فی الموطا منعه کما مر قلله سابقا و گوئیم عین قسم روایات نسیم
 و تشبیه الح اصل مطلب در مقام همین قدر بوده که روایت امری مستلزم باعتقاد آن است و بیاید
 اختصاص علت بان و طعن بر آنها از حیث این روایات و کما کان باب التوقیر نیست که احادیث تنزیه

در کتب شیعه پیش از این در روایت بحکم اقل قلیل خلاف مخالفین که روایات بحکم و تشبیه در کتب
بسیار و روایات تنزه بغایت قلیل و ضایع و پیر و سبک قابل بیان و مقبول نزد شیعیان خلاف اصل
که قاطبه کفر بحکم و تشبیه نمایند و معجزا چون بحکم و تشبیه در روایت کثیره اهل خلاف وارد گشته
احتمال آیه در روایات بحکم که غیر اهل بحکم بدست آید و بدیهه منطوق است اما در عبارت مجار و انشا
آیه الله و اما حقیقت الله بر طاهر حکما فی قوله نعم ید الله فوق یدیم و جار و ملک صفا صفا
قال الشيخ فی معنی قول الصادق من ار رسول الله من ار الله فوق عرشه هو ان الله
من المنصور و الا جوا بحکم و الجبل یوم الیقین کن نعم الله الی ساره و ادناه من عرشه الذی یحکم الملک
فانه من عاقبه الله ما به توکید کلامه و یس علی منظره العامة من مقتضی تشبیه انبی نبی الله ان
کلام اعراف شیخ بدلات حدیث بر تشبیه از کجا فهمیده اما ضرورت ملحه بسوی ترک عمل بحکم
بحکم تشبیه که استفسارات فرموده اند پس بیان آن بر حیده صاحب بدایه و قاضی خان
و نظایر ایشان است که اسناد اباخت تشبیه بسوی مالک مفسر اند معذرا قطیعت اباخت صحیح
نامه بالا جامع و طینند ارفع در انفع قطع می تواند بود کافی است و انهم متعاقبه در ان مقام مطلق
نبوده بلکه مقتضی تحفظ و تنبیه است بر اینکه روایت شیعی مستلزم اعتقاد آن نیست پس
تقایسه را اشتباه فرمودن دلیل خوش نمی است قال السید سعد الوحد حکایت تشبیه نمودن
اکبر بادشاه ظل الله که نزد شیعیان از ادلی الامر واجب لاطاعت بوده بقوانی علمای مالکی
نزد شیخ عبدالقادر پیش نماز اکبر بادشاه در تاریخ بدوئی در احوال تشبیه نمودن و فتاوی
و تشبیه اول مسئله در آن ایام بر سید ذاین بود که خدزن اصل را سبکاح آوردن جایز
باشد گفتند پیش از چهار مره در عقد واحد جمع نتوان کرد فرمودند چون در عقوان جوانی باب
مقید بودم انقدر که خواستم زبان آرادم و بنده جمع کردم حالا علاج آن چه توان کرد بر کلام
خیر بی سبک گفتند فرمودند زوری از شیخ عبدالنبی شنیدیم که میگفت یکی از مجتهدان تائید آن تم تجویز
کرده است معروض شد آن ابی بلی بر آن رفته اند و بعضی نظر لطیف عبارت قول خدا تعالی

فاکو اما طالب کلم من ساقی و نکت در ریاح تا بنیر و درین روایتند اما اینهمه روایتها هر
 و عمل را بنیاید و چون شیخ عبدالحی ابرار رسیدند و بمن طور خواب داد که من بیان اختلاف
 نه آنکه قوی بایاحت آن داده باشم و مخفی بر طبع باد شاه کران آمد و مود که برین تقدیر شیخ با ما
 اتفاق فرسیده بود که آن زمان خبری بود که میگفت و حالا دیگر میگوید و این تخم در دل جا گرفت
 بعد از رو و بدل بسیار و جمع بار و آیات متنوع قوی دادند که بطریق شریعت تقدیر زن که
 میسر باشد خواستن مباح است این در مذنب امام مالک رحمه الله جایز است و شیعه خود فرزند را
 که از شیعه حاصل میشود و بیشتر از غیر آن دوست میدارند و زعم است و جماعت در اینجا نمی
 خیلی گذشت و خیلی از آن در نجاست ارشد مذکور شد موطنی امام مالک را نقیضان نمود که در
 حدیثی بتصریح بر شیعه سنا کرده و بشی قاضی یعقوب حاجی ابراهیم و یکدی و دیگر از
 علمائی در حجره النوب بلا و در ملازمت نشسته بودند شیخ ابوالفضل معارض شایخ شده و با اینکه
 والد ماجدش جمع کرده بود در نظر آورد درین اثنا فقیر را بنیر طلبیده شمر پرسیدند که شما در
 این باب چه میگوئید و مشکویم که مال چندین روایات مختلفه و مذایب کوناگون بسخن تمام
 میشود و شیعه نزدیک امام مالک شیعه با اتفاق مباح و نزدیک شافعی و امام عظیم حرام مگر آنکه قاضی
 مالکی حکم بمضائی آن بکنند آن زمان بزرگ امام عظیم با اتفاق مباح میشود و غیر اینهمه قبل و قال
 و حکم جدال است این سخن بسیار سخن افتاد و قاضی یعقوب در این باب خبری چند در رسم سکوت
 با کوفتم امریکه می مختلف فیہ باشد بقضائی قاضی مجمع علیه سکر و دشمنان آن چه سخن دارند و بر
 این دعوی سکه قرات فاتحه را عقب امام شمسیداخته تأییدات دیگر بسیار آورد و مقصود
 رفتن شیخ به والدین که با مولدانی در بغداد و ملازمت شیخ الشیوخ شهاب الدین اسعد در روی
 و اخذ قرات فاتحه بزمیافتی آن بزرگوار و طبع علمانی رسمی در خوانشان در مضای روایا
 جواب یک استحقاق این فعل از فضات علی تفصیل باز نمودم معقول شد و قاضی یعقوب بخرگرفت
 پس من چه بگویم مبارک باشد که مباح است باد شاه من بود که قاضی حسین عرب مالکی را در این باب

قاضی مطلق العنان ساختند و قاضی یعقوب از امر وزیر مغرول باشد و قاضی حسین
 مذکور پیش بجزارتش حکم کرد و فی الحال قاضی حسین را وکیل ساختند انتهى قال انما من الامر
 چون بنامی این حکایت شد که در آن کبریا و شاه بر صحت انتساب جواران بطرف امام
 است و انتساب آنها تفصیل بر چه تامل و واضح شد پس سنوای شیخ عبدالقادر و
 و امثال او بجزایر آن ترو مالک بنامی تجویز شد برای بادشاه بر آن جوار بنامی فاسد
 باشد لکن در این مقام بطرز دیگر گویم که سبحان الله هرگاه اقوال و افعال اکثر خلفای عباسیه
 مثل یارون مامون غیر تا که موجب تعریات قاضی نورالدین شوشتری و مجلس شمس از محار
 المؤمنین از خلفای شیعه و متصف بعلم و فضل بودند و طاعت که انهم متعلقه کردار خود را بر
 نامیکار خویش بوجه بوجه شریعه بنمودند و شیعه حجت نشود و فعل فاسد الاصل اکثر شاه که خوف
 در سلاطین است تا به تنگ جرس و آن فعل بقوای بعضی علمای دنیا طلب که هم جنبه فی الفضل
 بودند و آن بعضی هم محض بنابر اصلاح کردار سابق بادشاه برانی خوشنودی او پیش آمدند
 حاکم بیز با بنیاد نهاده باشند بر علت قاست استدلال موعده آید انتهى اقوال ظاهر نقول
 معاینه مطلوبه جاب سید در مد که عالیه جایگزین آید رسم شده چه عده مفسود و استدلال
 نقول قاضی حسین مالکی است که خوف بدید مالک از حقیقه بعد و بعد هم بیکر دیگر بزرگان سبیل
 بر او مالک تسلیم شان قوای او را غایب مانی الباب لکن بعضی دیگر از مالک معارض بقول قاضی
 خواهد بود و ترجم قول قاضی با اعتقاد این اقوال شبهه حقیقه حاصل است و حکم بسبب انتساب
 اباحت سبونی مالک بین الفساد است چنانچه سابقا تفصیل بر چه تامل و واضح شد و چون بنا
 قدح در این حکایت بر قاضی اباحت شد ترو مالک است آن بوجه سابقه متفق پس بنامی فاسد
 علی الفاسد باشد اما طرز بدیدیکه یا تش فرموده اند پس مقدوح است باینکه نزد شیعه ملک و سلاطین
 که توفیق اعدا و شیعه حقیقه باشند و حجب الاتباع نیست تا به لا عین عباسیه چه رسد بکلیف
 اهل خلاف که الحاح اولی الامر و خلفا را از امر می التماس دارند و آنچه فرموده که خوف در سلاطین

تا به تنگ چه رسد عجب فکرت آن بچاره چاره عصیان خود را که در غفلت جوانی
 و عالم ناسفیدی از او سرزده بود و از فقهای مسلمین محبت و از انبیا استغفار و استدعای
 این عقده نمود و آنحوال امر تقوایی ایشان بصف قاضی مالکی فرموده و تقوایش عمل نمود و از
 بندها و برهنهها سکه را بر سید بود اگر با اینهمه نیات بیه استیجاب را خوف در اسلام آورد
 آن زمان باشد پس جو خوف در اسلام تمامی جماعت ملت و جماعت آن عصر باشد که جنس
 مغول را خند و بی خنده و بی پیر سر برزد و از جانب او عهده قضا و منصب قضا را بیک
 الحکامیان توفیق در بیان ابن بادشاه اکبر و منافقین صحابه و نیزه افرو و امثال او که عمر
 سیان از زمره خلفای اثنا عشری باشد خلی عمر و کتبها کان بنا و اعتقاد سلطان
 در آن زمان ممنوع اگر بعد از آن فساد می پدید آمده باشد قاضی در اسلام شش در آن حکام
 و چون الحاعت اولو الامر مسلمین هم خوف خدا و رسول است پس عقوق آن منافقین را دست باشد
 اما اسارت ادب که فاضل رشید سبب بهارون نارسید بجل آورده با وجود آنکه او امام
 و مقتدای مثل ابو یوسف بوده و صاحب رعایت هم با بکارش در صلوه خود و بنموده اند پس
 پنج رشید پس بعد از این اقتدای شیعی هم در نماز جای بود ولیقتدای رشید سلف الصالح رشید
 و قد بق باید که علیه اما اتمام دنیا طلبی بسوی شیخ عبدالقادر و قاضی مالکی و دیگر حضرات حقه
 که بخل ف حدیث او که او متوکلیم بالخیر منعه است پس حکم و دعوائی بلا دلیل است خود انصاف فرماید
 که این شغف تو هم راجع بکدام قوم است زیاده جبارت نمودن عالی از سورا و بیت عالی
 است پس اندا و حید حکایت شده کردن سلطان فیروز شاه که از آولی الامر بود و سه صد زن را
 که در تاربخ نوشته در احوال سلطان مذکور نوشته چون سلطان فیروز شاه بن داود شاه
 و گهانی بهمنی رعیت تمام توانم آوردن زمان داشت بعد از خلافت زیاده از چهار زن اصل
 عقد نمیتوان کرد چاره این که حسب بعضی گفته بودند از چهار زن یکی را طلاق گفته و دیگر
 عقد باید آورد و بعضی را می دیگر پیش نهادند و بچکار هم موافق طبعیت او شاه سلام بقا و از

و کلمات بنامه فیض الله تجوید بر رسیدند که علاج آن حضرت میراث را بیه جواب او که است
 در زمان حضرت رسول و خلیفه اول بوده و در عهد خلافت ثانی بر طرف شده و
 با وجود آن در نزد امامیه که فقه از ارباب اسلام اند مباح است اگر سلطان آنها
 منع کرده لکن ابدار و بهتر است علمای سنت منکر آن شده گفتگوی بسیار واقع شد
 چون مسلم و صحیح بخاری و سنن و مسکو و حدیث در میان آوردند معلوم شد که منع در این
 بنوعی بوده است برائیه سلطان بشعار طائفه امامیه عمل کرده و دیگر فرسب صدرن را
 ضعیف منع گفت اشتباه الفاضل الرشیدی این حکایت عجیب تر از حکایت اول است
 چه در این حکایت علی با نقل صاحب رساله تصریح است باینکه فیروز شاه تجوید کما
 بنامه فیض الله بشعار طائفه امامیه عمل کرده و در یک روز فرسب صدرن را ضعیف منع
 پس در بنا طلبی مفتی ما جن بودن فیض الله که بجهت خوش آمد و رضای پادشاه بنام
 حمله علیه نهاده ازین حکایت ظاهر و باهر و حالی عقیده او مخفی بر امانت و اکابرین
 تقدیر اگر بگوید شخصی که بشعار فرقه امامیه عمل کرده یا بگوید کسی که موافق مذرب امامیه تجوید
 منع برائی او کرده مسامح استدلال باشد اقوال علمای متدینین امامیه که در فتوای ائمه
 منع شدند مفتی ما جن مذکور در این حکایت اندکی دارد که اقوال آن کبار و دیدار
 را که باعتبار حج ساجده خود اعتقاد بصحت و جواز منع دارند ترک کرده باقوال و افعال
 کسی که ظاهر خلاف مذرب خود و محض باجواض لغائی نه حکم برائی بتبعیت علمای امامیه
 فتوی کجارات داده باشد و کسیکه بهین من فاسد با اعتبار حقیقت و بابت از کتاب
 منع نموده باشد ششها و منع ابدان در مقام تیرا بتبای کلام بر غفلت از مرام است
 مطلوب است که حکایت مذکور مشتمل بر آنکه با علمای سنت گفتگوی بسیار واقع
 شد و چون نوبت اصباح و مسکوه رسید حجت مالکیه استحضار به میان آمد و جوابی سکوت
 از حضار سرانجام یافت فیض الله مفتی مثل امام مالک بشعار امامیه عمل کرده و در تعسی

دنیا طلبی و مفتی ماجن بودن بر فضل الله چگونه نبوت رسیده و نگاه مثل ابویوسف احد
 صاحبیه بجهت خوش آمدن و نکران که متهم بشع جابر و فاسق بوده نبیا و حلیه علیه نموده حلیه
 اب را برای ابن حلال سازد و ماجن دنیا طلب باشد پس بپاره بر فضل الله تصور
 و چون عرض از ذکر چنین حکایت محض نماید و احضار و نشانم استدلال و احتجاج پس آید
 بر این حکایت در بی مقام مقام استبعاد باشد بر نانی نماید بر کوه حضرت است
 و عدم کبر ایشان بر قوای میزد کورست و ستندش حجت مالکیه و اجاب صحاح و کلو
 نه اقوال امامیه کما سیفنا و من کلامه کما انما العیاد بالله همه حضرات سینه آن عهد دنیا طلب
 و متشی بوده باشند و موعده اشع من کل شیخ و افطع من کل فطیخ علاوه آنکه
 بر دعوی ما جنیت دلیل و بر نانی میباید عین که شخصی مخالف مبنی حضرت خفیه نمیشد
 بگوید ماجن شود یعنی چه و حکم بر نانی زیاده از آنکه اصل اباحت بالاجماع و المتواتر من الاجاب
 ثابت و ناخنش محل نزاع است چه سینه و اندش و نه جماع کما یلمح الیه بعض کلامه مدخول است
 بحقی خلاف از مثل ابن عباس و دیگر صحابه و تابعین فرقه امامیه جنانچه قول بر فضل الله که در
 مذرب امامیه که فرقه از ارباب اسلام اند مباح است شعار بی یقین در اجماع دارد و هم طاکر
 اینست که او از جمله امامیه بوده و الا بجنین طرز ذکر فرقه خفیه نمی نمود پس مال عقیده او طاکر باشد
 نه محقق بر اصاع و اکابر جنانچه بابر ظهور نشن او فاضل شیخ خود نیز با وجود تشکیک و اقل
 کلام اعتراف بان در خوشنوعه حث قال با قول و افعال کسیکه طاکر بر خلاف مذرب خود
 الی آتوه فمال تصدیقی بعد صابانی الزوا و با قطع نظر از این میگویم چون سنندک است
 صحاح است و حجت مالکیه نیکون کافیا و لو کان را فنیما قال السید سند الوحد فایده
 سوره در نقل بعض شبهات مخالفین که در باب استیحان اصل مشروعیت متعه از رکود
 عدم مذرب آن متوه شده اند و بیان جواب با صواب آن بوجه عده محقق مانند که نگاه
 در مابقی واضح کردید که با اتفاق اهل اسلام اباحت متعه و تجویز آن در عصر حضرت رسالت

